

پایه های لرزانِ حاکمیت فارس

دریاچه اورمیه و حرکت بیدارگرانه‌ی تورکان آذربایجان

فصل اول: ترجمه‌ای از نوشته‌های صمد بایاتلی

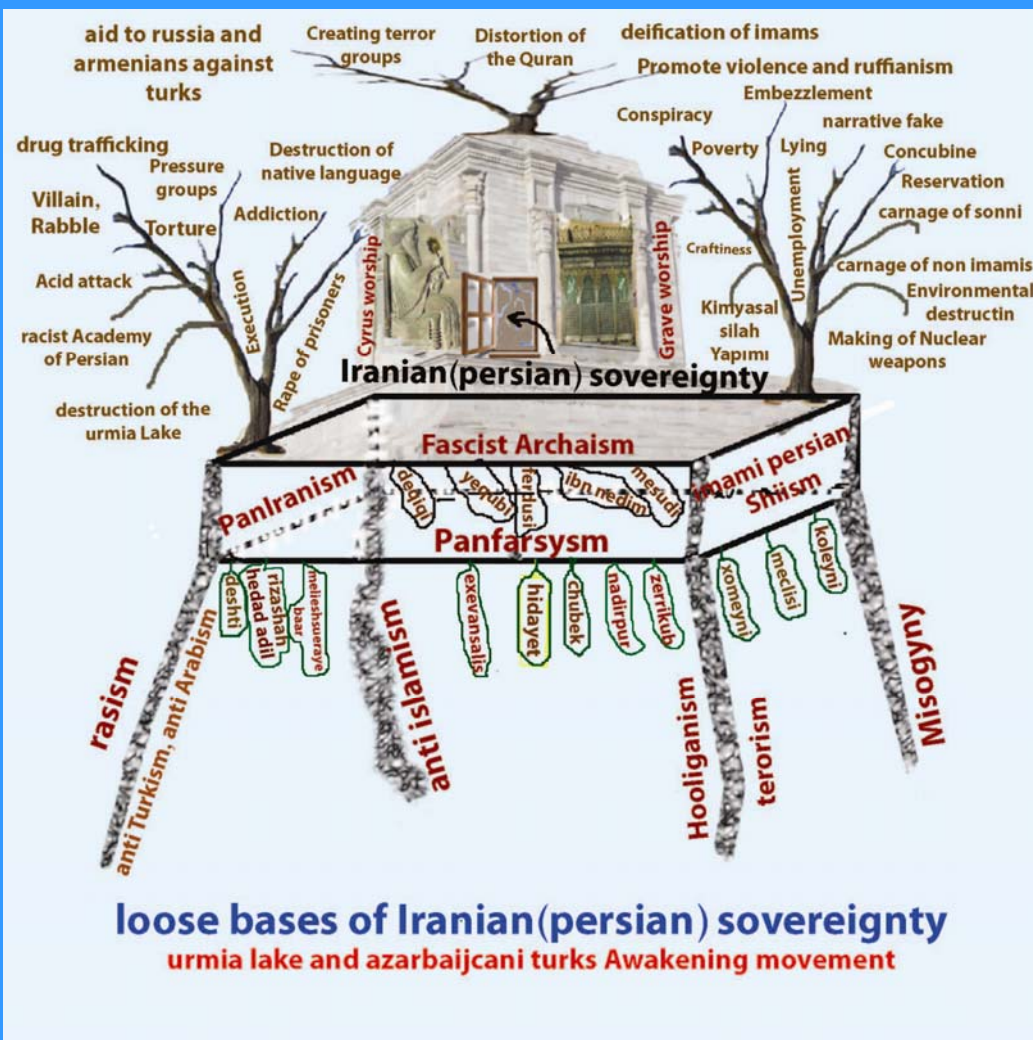
فصل دوم و سوم: چنگیز حسینی قمی

فصل چهارم، دریاچه اورمیه: آلتای اورمولو

بهمن ۱۳۹۴ (فوریه ۲۰۱۶)

۴۴۵ صفحه در قطع B5





این کتاب تقدیم می شود به انسانهای بزرگمان
**عباس لسانی، یوروش مهرعلی بگلی، رسول رضوی،
 حسین علی محمدی و مرتضی مراد پور،
 حُسامُ الدین فرضی زاده و ...**

و به انبوه زندانیایی که بخاطر آزادی عقیده، دفاع از زبان
 مادری، بخاطر دریاچه اورمیه و بخاطر شکستن بایکوت
 اقتصادی سیاسی تورکان آذربایجان، ایجاد اشتغالزایی جوانان
 و تامین نان شب مردمان، بهترین دوران زندگی شان را و
 جوانی شان را در زندانها گذراندند.

من این انسانهای بزرگ را از نزدیک ندیده ام و شاید هم با
 من هم عقیده نباشند ولی می دانم آنها از من بسیار شجاع ترند
 و توانایی هایی دارند که من ندارم.
 نمی دانم شاید چیز خیلی با ارزشی را به آنها تقدیم نمی کنم،
 امیدوارم این کتاب بتواند تحفه ای باشد در خور شأن آنها.
 به امید آزادی آنها.

باز این کتاب تقدیم می شود به شهدای عالیقدر

آیت الله العظمی شریعتمداری

میرجعفر پیشه وری

شیخ محمد خیابانی

و تقدیم به شهدای بیشماری که در راه آزادی آذربایجان و
 بخاطر دفاع از انسانیت شهید شدند و حالا دست آنها از دنیا
 کوتاه است و فقط خاطره و نامشان باقی است.

صفحه	فهرست
۱۰	مقدمه
	فصل اول
۱۳	۱- پایه های اعتقادی فارسهای باستان و فارسگرایان
۱۳	۱-۱- تعاریف کلی چند اصطلاح
۲۳	۱-۲- دین مجوسی و باورهای فارسهای باستان
۳۵	۱-۳- مذهب امامیه فارس و عناصر تشکیل دهنده ی آن
۴۱	۱-۴- اصل امامت در مذهب امامیه فارس
۵۰	۱-۵- اصل اعتقادی به تحریف قران در مذهب امامیه فارس
۵۸	۱-۶- تقیه در مذهب امامیه فارس
۶۵	۱-۷- زن ستیزی در مذهب امامیه فارس
۷۰	۱-۸- خرافات و سفسطه در مذهب امامیه
۸۲	۱-۹- شیعه امامیه فارس مبنایی نژادپرستانه دارد
	فصل دوم
۸۵	۲- خشونت طلبی در میان سردمدران فارس
۸۶	۲-۱- نطفه های تاریخی تروریسم و خشونت طلبی سردمدران فارس
۸۶	۲-۱-۱- پیدایش اسلام و شکست مجوسیت
۹۰	۲-۱-۲- روایتی از مصیبت عاشورا و شهادت ح حسین بدست مجوسیان
۱۰۷	۲-۱-۳- قرمطی ها و گروه تروریستی حسن صباح
۱۱۰	۲-۲- حاکمیت فارس و ارتباط آن با لمپنیسم
۱۱۰	۲-۲-۱- لمپنیسم چیست
۱۱۲	۲-۲-۲- روحانیت امامیه فارس و لمپنیسم
۱۱۵	۲-۲-۳- تبلیغ لمپنیسم در منابر و سخنرانی روحانیت امامیه
۱۱۶	۲-۲-۴- تبلیغ لمپنیسم در عزاداریها توسط روحانیت امامیه
۱۱۸	۲-۲-۵- مخالفین و موافقین مراسم لمپنی قمه زنی و خودزنی و خون آلود نمودن بدن خود
۱۲۰	۲-۲-۶- تقبیح خودکشی و خودزنی در قران
۱۲۱	۲-۲-۷- بکار گیری لمپنیسم در درگیری های درونگروهی
۱۲۳	۲-۲-۸- بکار گیری لمپنیسم در سرکوب مخالفین

صفحه	فهرست
۱۲۵	۲-۲-۹- لمپنیسم در فرهنگ و ادبیات جامعه ایرانی فارس
۱۲۸	۲-۳- خشونت طلبی امامیون فارس
۱۲۸	۲-۳-۱- امام زمان امامیه فارس فقط برای کشتن آمده است
۱۲۹	۲-۳-۲- شباهت کشتار مردم توسط حاکمیت فارس و امام زمان خیالی
۱۳۰	۲-۳-۳- چگونگی آتش زدن سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷،
۱۴۰	۲-۳-۴- جنگ ایران و عراق با تحریک خمینی شروع شد
۱۴۰	۲-۳-۵- کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷،
۱۴۳	۲-۳-۶- بمب گذاری در حرم امام رضا و کشتار مردم بی گناه
۱۴۵	۲-۳-۷- قتل‌های زنجیره ای در ایران
۱۴۶	۲-۳-۸- انفجار حرم عسکرین
۱۴۸	۲-۳-۹- ایجاد فتنه توسط امامیون ایران در مکه به سال ۱۳۶۶،
۱۵۰	۲-۳-۱۰- ایجاد فتنه توسط امامیون ایران در مکه به سال ۱۳۹۴،
۱۵۵	۲-۳-۱۱- حواث قره باغ آذربایجان و چین و باطنیه امامی فارس
۱۵۶	۲-۳-۱۲- قانون شکنی، عادت‌ی مذموم در فرهنگ فارسگرایان
۱۵۷	۲-۳-۱۳- سیاست کلان مدیریتی حاکمیت فارس
۱۵۸	۲-۴- ریشه های تروریسم منطقه در دوران معاصر
۱۵۸	۲-۴-۱- ریشه های بوجود آمدن داعش در کجاست؟
۱۶۵	۲-۴-۲- تبلیغات انحرافی ایران و روسیه در مورد وابستگی مالی داعش
۱۷۰	۲-۴-۳- تبلیغات ضدتورکیه ای توسط ایران و روسیه
۱۷۲	۲-۴-۴- حمایت حاکمیت فارس از گروه های تروریستی منطقه
۱۷۳	۲-۴-۵- تربیت طلبه دینی کشورهای خارجی برای صدور خشونت طلبی
۱۷۶	۲-۴-۶- نمونه ای از ترورهای بین المللی حاکمیت فارس
۱۸۰	۲-۴-۷- اعتراف امامیون برای صدور ترور با نام طلاب به اقصی نقاط جهان
۱۸۲	۲-۴-۸- بحران سازان و حامیان ترور و کشتار در واقع این نطفه هارا در شکم خود می پروراندند
۱۸۳	۲-۴-۹- حرکتهای خودکشانه حاکمیت فارس
۱۸۴	۲-۴-۱۰- رکود در اقتصاد جهان و ارتباط آن با خشونت طلبی و تروریسم حاکمان فارس
۱۸۵	۲-۵- مواد مخدر و نقش حاکمیت فارس در قاچاق بین المللی آن

صفحه	فهرست
۱۹۰	۲-۶- تاثیر انحرافات مذهب امامیه بر خصوصیات رفتاری فارسها
۱۹۰	۲-۶-۱- آیا فارسگرایان از فرهنگ عقب مانده ای برخوردارند؟
۱۹۶	۲-۶-۲- خصوصیات رهبران و سیستم مدیریتی کشور
۱۹۷	۲-۶-۳- سپاه پاسداران و مشخصه های آن در مدیریت سیاسی امنیتی کشور
۲۰۲	۲-۶-۴- ضعف سیستم امنیتی حاکمیت فارس و نحوه جبران آن
۲۰۵	۲-۶-۵- اتاق فکر فارسگرایان ناامید و ناکام است
	فصل سوم
۲۰۷	۳- تورک ستیزی و عرب ستیزی حاکمیت فارس
۲۰۹	۳-۱- نژادپرستی در بین سیاستگذاران فارس
۲۰۹	۳-۱-۱- آریائی، واژه ای موهوم، نژادی، ساختگی، سیاسی و استعماری
۲۱۱	۳-۱-۲- عوامل گسترش تورک ستیزی در ایران در قرن بیستم
۲۱۴	۳-۱-۳- چقدر از تاریخچه فاشیسم در ایران اطلاع داریم؟
۲۲۱	۳-۱-۴- نگاهی به سیر تاریخی تقسیمات کشوری ایران
۲۲۳	۳-۱-۶- نمونه هایی از عقاید نژاد پرستانه سیاستمداران فارس در مورد تورکان
۲۳۰	۳-۲- سیاست نژادپرستانه در بین نویسندگان فارس
۲۳۳	۳-۲-۱- بررسی جلوه های «تورک ستیزی» در تاریخ ادبیات صفا
۲۳۶	۳-۲-۲- صادق هدایت
۲۵۶	۳-۲-۲- عبدالحسین زرین کوب
۲۵۷	۳-۲-۳- «میزا آقاخان کرمانی»
۲۵۷	۳-۲-۴- فتحعلی آخوندزاده
۲۵۸	۳-۲-۵- صادق چوبک
۲۵۹	۳-۲-۶- محمدعلی جمالزاده (۱۲۷۰ اصفهان، ۱۳۷۶)
۲۵۹	۳-۲-۷- نادر نادرپور
۲۶۰	۳-۲-۱۰- ابوالقاسم پاینده مترجم تاریخ طبری
۲۶۱	۳-۲-۱۱- عارف قزوینی
۲۶۱	۳-۲-۱۲- مهدی اخوان ثالث
۲۶۲	۳-۲-۱۳- ملک الشعراى بهار

صفحه	فهرست
۲۶۲	۳-۲-۱۴-رعدی آذرخشی
۲۶۳	۳-۲-۱۵-احمد شاملو
۲۶۳	۳-۲-۱۶-خدانا باوران فارس: دشتی، مشیری، انصاری، شفا، نوری علا، کشاورزی
۲۶۷	۳-۲-۱۷-ریشه های شیعه امامیه از نظر روشنفکران فارس
۲۶۹	۳-۲-۱۸-جلال آل احمد
۲۷۱	۳-۲-۱۹-سید احمد کسروی
فصل چهارم	
۲۷۳	۴-دریاچه اورمیه و حرکت بیدارگرانه‌ی تورکان آذربایجان
۲۷۶	۴-۱-جهان بینی ملیگرایی در میان تورکان آذربایجان
۲۷۸	۴-۱-۱-نحوه برخورد تورکان آذربایجان با نویسندگان قرار گرفته در صف دشمن
۲۷۹	۴-۱-۳-تفاوت نگاه ملی گرایی تورکان و فارسها و تفاوت پان تورکیسم و پانفارسیسم
۲۸۲	۴-۱-۴-تورکان آذربایجان و بحران در منطقه و جهان اسلام
۲۸۸	۴-۲-تلاش فارسگرایان برای مصادره فرهنگ تورکان
۲۸۹	۴-۲-۱-مولانا جلال الدین محمد بلخی تورک
۲۹۳	۴-۲-۲-تحقیق در تبار نظامی گنجوی
۲۹۹	۴-۲-۳-آذربایجان، اران و استالین
۳۰۱	۴-۲-۴-خدعه امامیون فارس برای مصادره کردن بزرگان تورک (علامه طباطبایی)
۳۰۱	۴-۲-۵-کوه توروز ویا عون ابن علی
۳۰۶	۴-۲-۶-شجره نامه صفویان و غرض ورزی مینورسکی در تاریخ سازی برای کردها
۳۰۸	۴-۲-۷-شیعه صفوی، پدیده ای که هرگز وجود نداشته است
۳۱۰	۴-۲-۸-آیا در حکومت هزارساله تورکان در ایران زبان دیوان و مالیات، اغلب فارسی بود؟
۳۱۲	۴-۲-۸-بابک و تورکان آذربایجان
۳۱۳	۴-۳-مذهب تورکی جعفری
۳۱۳	۴-۳-۱-مذهب تورکی جعفری و نادرشاه
۳۲۱	۴-۲-۲-اصطلاحات دینی در مذهب تورکی جعفری و معادل‌های آن در مذهب امامیه فارس
۳۲۲	۴-۳-۲-مبانی فکری شیعه جعفری
۳۲۴	۴-۳-۳-تفکر و تعقل در قران منبای جهان بینی مذهب جعفری تورک

صفحه	فهرست
۳۳۱	۴-۴-واقعیت حرکت خلق مسلمان چه بود؟
۳۴۱	۴-۴-۱-قیام ۱۸ آبان، نگاهی از درون
۳۵۰	۴-۴-۲-خطاب به روحانیت والامقام امامیه فارس که در خانه شیشه ای نشسته اند
۳۵۳	۴-۵-دریاچه اورمیه
۳۵۴	۴-۵-۱-مشخصات حوضه دریاچه اورمیه و سدها
۳۵۵	۴-۵-۲-سدها و دشتهای حوضه دریاچه اورمیه
۳۶۸	۴-۵-۳-ویژگیهای منحصر به فرد حوضه های آبی مختلف
۳۶۹	۴-۵-۴-سدهای مخزنی هیچ نقشی در گسترش کشاورزی حوضه دریاچه اورمیه ندارند
۳۷۱	۴-۵-۵-منظره طرحهای سدسازی حاکمیت فارس
۳۷۲	۴-۵-۶-نهرهای سنتی و آبگرهای سنتی
۳۷۴	۴-۵-۷-چاههای موجود در شبکه های کشاورزی حوضه
۳۷۴	۴-۵-۸-درجه بندی نقش سدها و دیگر عناصر کنترل آب در خشکاندن دریاچه
۳۷۵	۴-۵-۹-عدم آشنایی دادگاهها به قوانین آب
۳۷۶	۴-۵-۱۰-منظره طرحهای سدسازی حاکمیت فارس
۳۷۸	۴-۵-۱۱-آرتمیا، طلای زنده دریاچه اورمیه
۳۵۹	۴-۵-۱۲-حاکمیت فارس و تشویق دزدی آب، برای نابودی دریاچه بدست مردم
۳۸۸	۴-۵-۱۳-پیام دبیر کل یونسکو و ارتباط زبان مادری و توسعه پایدار
۳۸۹	۴-۵-۱۴-دلیل تراشی برای لاپوشانی علت اصلی خشک شدن دریاچه
۳۹۱	۴-۵-۱۵-پتانسیل کشاورزی دریاچه اورمیه و درآمد ناشی از آن
۳۹۳	۴-۵-۱۶-مرحله جدید تاراج آذربایجان توسط حاکمیت فارس
۳۹۴	۴-۵-۱۷-خطر تخلیه فاضلاب، زباله، و پسابهای شیمیایی کارخانجات به دریاچه اورمیه
۳۹۸	۴-۵-۱۸-آزمایشات و طرح استخراج اورانیوم از دریاچه اورمیه
۴۰۰	۴-۵-۱۹-جهت گیری متفاوت مقالات دانشگاهها در مورد دریاچه اورمیه
۴۰۶	۴-۵-۲۰-معادن مس و طلا در آذربایجان
۴۰۶	۴-۵-۲۱-علت عدم تاراج ثروت طلای زنده دریاچه اورمیه توسط حاکمیت فارس
۴۰۸	۴-۵-۲۲-نتایج خشک شدن دریاچه اورمیه و ایجاد سونامی نمک
۳۸۴	۴-۵-۱۸-چرا جهت گیری مقالات دانشگاهها در مورد دریاچه اورمیه باهمدیگر تفاوت دارند

صفحه	فهرست
۴۱۴	۴-۵-۲۳-سخنان مسئولین دولتی در مورد موانع اصلی احیا دریاچه
۴۱۵	۴-۵-۲۴-سد گتوند qotvənd
۴۲۳	۴-۵-۲۵-تخریب سدها و بندها تنها راه نجات دریاچه اورمیه
۴۲۹	۴-۵-۲۶-راهکارهای فنی احیا دریاچه اورمیه
۴۳۱	۴-۵-۲۷-شبهات برنامه ایجاد گروه تروریستی داعش و برنامه خشکاندن دریاچه اورمیه
۴۳۳	۴-۵-۲۸-راهکارهای سیاسی و اجتماعی احیا دریاچه
۴۳۸	۴-۶-۶-نتیجه گیری
۴۳۸	۴-۶-۱-لزوم کار فرهنگی
۴۳۹	۴-۶-۲-افشا فرهنگ و دین منحط و نژادپرستانه حاکمیت فارس
۴۴۰	۴-۶-۳-افشا اعمال غارتگرانه حاکمیت فارس
۴۴۲	۴-۶-۴-افشا برنامه ریزیهای غیرعلمی حاکمیت فارس در حوضه دریاچه اورمیه
۴۴۴	۴-۶-۵-همزیستی مسالمت آمیز با حاکمان فارس
۴۴۵	۴-۶-۶-قیام چه زمانی جایز است

منابع مورد استفاده در کتاب: در این کتاب سعی گردید منابع و ماخذ مورد استفاده بجای درج در آخر کتاب، در لابلای متون داده شود، مطمئنا اکثریت بزرگ خوانندگان منابع طویل انتهای کتاب را نگاه نمی کنند ولی در هر بخشی که مورد توجه آنهاست می توانند منبع مورد استفاده را ملاحظه نمایند. اختصارات بکار برده شده در کتاب:

ص: صفحه؛ (ع): علیه السلام، ح: حضرت، م: میلادی،

مقدمه

در بیان علت نوشتن این کتاب می‌خواهم مطلب را با جمله‌ای از جویا بلوندل سعد که در مقدمه کتاب «عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران» نوشته شده شروع کنم، ایشان در صفحه ۱۲ کتابش چنین می‌نویسد: «در کشورهای در حال توسعه، به دلیل ضعف سیاسی و اقتصادی اندیشمندان پیشرو، و درصد بالای بی‌سوادی (و بی‌خبری)، روشنفکری نقش مهم و خاصی در زندگی سیاسی این جوامع ایفا می‌کند... به دلیل تقسیم بندی نادرست کار در جوامع جهان سوم، وظایف چندگانه‌ای بر عهده این روشنفکران است، برای مثال یک روشنفکر (نمایشنامه نویس و غیره) ممکن است در عین حال معلم یا پزشک هم باشد... پس هر چه موسسات اجتماعی به خصوص موسسات راهبر در مشارکت سیاسی، ضعیف تر باشند، نقش روشنفکران حیاتی تر می‌شود».

البته روشنفکری به معنی عام کلمه در شرایط کنونی آذربایجان، چیزی جز ملی‌گرایی نیست و بدین جهت می‌خواهم نوشته‌های بلوندل سعد را با سخن یکی از بزرگان ملی‌گرای تورک پیوند دهم. ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم، نوعی آگاهی جمعی با مفاهیم تعلق به ملت است که «آگاهی ملی» نامیده می‌شود. ملی‌گرایی، اغلب پدیدآورنده حس وفاداری، شور، و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت (نژاد، زبان، سنت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ) است. ملی‌گرای بزرگ تورک ضیا گو کالپ می‌گوید: «تاریخ به عنوان یک قانون عمومی نشان می‌دهد، در هر جایی که روح ملیت و ملی‌گرایی (البته که بر مبنای دفاع از ارزش‌های ملی، و نه بر مبنای تحقیر و نابودی دیگران)، نفوذ کند در آن کشور پیشرفتهای بزرگی بوجود خواهد آمد، در هر جاییکه وجدان ملی ایجاد گردد عمر استعمار و اشغالگری برای همیشه به پایان می‌رسد، امروزه در اروپا ملتی بدون وجدان ملی باقی نمانده و بدین سبب در هیچ کدام از این کشورها امکان ایجاد مستعمره وجود ندارد، در دنیای اسلام نیز برای خاتمه دادن به استعمار بجز بیدار نمودن وجدان ملی ملتها، راه دیگری وجود ندارد».

البته اضافه می‌گردد که ملی‌گرایی برای تورکان آذربایجان به عنوان مشغولیت ادبی و روشنفکری نیست بلکه جهانی عمیقی است که با بود و نبود و بقای این ملت ارتباط دارد، ملی‌گرایی تورکان آذربایجان، نجات ملت از دام حاکمیت فارس برای نابودی قلب آذربایجان یعنی دریاچه اورمیه است.

ملی‌گرایی تورکان آذربایجان مبارزه‌ای است برای صاحب شدن به منابع طبیعی و معادن زیرزمینی طلا و مس و ثروت بیکران دریاچه اورمیه، یعنی تلاش برای صاحب شدن به میلیاردها دلار ثروت خدادادی که نه تنها غارت می‌شود بلکه بدلیل عدم رعایت مسائل زیست محیطی، منطقه را تخریب کرده و مردم را به انواع بیماریها دچار میکند. و ملی‌گرایی برای تورکان آذربایجان حرکتی است برای احیا محیط زیست منطقه و رهایی از برنامه‌های مخرب حاکمیت بی‌لیاقت فارس.

ملیگرایی برای تورکان آذربایجان حرکتی است برای صاحب شدن به ثروت ملی و ایجاد کار و اشتغالزایی برای جوانان بیکاری که با انواع حیل بکار برده شده توسط حاکمیت فارس به انحرافات مختلفی مثل موادمخدر و غیره آلوده شده و بصورت برده در خدمت حاکمان فارس قرار می گیرند و با فرستاده شدن به کشورهای دیگر موجب تخریب آن ممالک و کشته شدن مسلمانان می شوند.

ملیگرایی مبارزه ای است برای رهایی از انحرافات فرهنگی حاکمیت فارس، مثل: مواد مخدر و فاجره پروری شرعی صیغه، افکار انحرافی شعوبیه نسبت به تحریف قران، افکار نژاد پرستانه و غیر انسانی فرهنگ سردمداران فارس.

با مد نظر قرار دادن موارد فوق، کتاب حاضر تلاشی است تا بر اساس منابع تاریخی، تجزیه و تحلیل حوادث مرتبط با وضعیت فعلی، و ریشه یابی حوادث کنونی، جواب قانع کننده ای برای سوالهای ساده و انبوهی که در ذهن هر کدام از ماها بوجود می آید پیدا کند، به عنوان مثال:

چرا فرهنگ عمومی در جامعه ما رو به انحطاط می رود؟

- آیا در بین دوستان و فک و فامیل حتی یک نفر را سراغ دارید که اگر شما در جایی با داشتن امکان رشوه خوری از رشوه گرفتن خودداری کنید آنوقت آنها شما را مذمت نکنند؟ و نگویند شما زرننگ نیستید. و یا حداقل نگویند که بابا شما از همه چی بی خبرید و نمی دانید همه دارند می خورند؟

- آیا در بین مدیران و حاکمان اعم از مذهبی و غیره، حتی یک نفر را می توان پیدا کرد که با اطمینان بگویم او برای مردم کار میکند و فکر دزدی اموال مردم و کشور را ندارد؟

- علت اصلی نابودی اقلیم در ایران چیست، چرا دریاچه اورمیه خشک شد و چه عواقبی دارد؟

- چرا حکومت فارس امامیه در سال ۱۳۸۵ در عرض دو هفته ۷۳ روستای لبنان را آباد میکند و زلزله زده های اهر و ورزقان و هتیس بعد از ۳-۴ سال هنوز نصفشان در کانکس زندگی می کنند.

- چرا ایران در تمامی ترورها و کشت کشتارهای مناطق مختلف دنیا دست دارد علت اصلی چیست؟

- گروههای داعش و حزب الله و قدس و... چگونه بوجود آمده اند و چه کسانی از آنها حمایت می کند؟
- چرا باید این حکومت با گسترش فقر تنگدستی در بین خانواده ها، جوانها را به خاطر لقمه ای نان به عنوان بسیجی و مزدور استخدام کرده و برای پیشبرد اهداف غیر انسانی برای کشتن مردم عادی سوریه و عراق و یمن و دیگر کشورها بفرستند؟

- آیا ایران یک کشور ام القرای اسلامی است؟ آیا مردم دنیا کشوری شیعی مذهب فقیر، گرسنه، تحت تحریم، دارای مفاسد اقتصادی و اجتماعی، و دارای انواع بیماریها را برای خودشان الگو قرار می دهند؟
- آیا این اسلامیت و انسانیت است که حکومتی بگوید برای اینکه جنگ به کشور ما یعنی ایران کشیده نشود به این سبب لازم است ما جنگ را به کشورهای مثل سوریه و عراق و یمن و لبنان بکشانیم؟

چرا بجای صلح و دوستی فقط برای جنگ فکر میکنیم؟ مشکل ذهنی حاکمیت فارس در کجاست؟ آیا مردم این کشورها چه گناهی کرده اند آیا گناه آنها اینست که گروهی در این کشورها شیعه هستند و به حکومت امامیه اعتماد کرده اند و حالا دچار چنین توطئه عظیم و ویرانی شده‌اند؟ آیا فکر نمیکنید آه و ناله این مظلومان چه عواقبی دارد؟، آیا این همه فساد اخلاقی، فاجره گی دختران حتی کم سن و سال، اینهمه مواد مخدر، فقر و فلاکت، نابودی اقلیم و خشک شدن دریاچه‌ها چیزی جز حاصل عملکرد این حکومت و حاصل نفرین مردمان مظلوم همین کشورها است؟ آیا تمامی شیعه‌ها اینچنین ملعبه دست امامیون فارس هستند، آیا همین مردم عادی شیعه فارس چیزی جز عروسکهای معتاد و بدبخت، در دست حاکمیت فارس هستند؟ و آیا توده های مردم فارس برای حاکمیت فارس پیشیزی ارزش دارند؟

- آیا امامیون فارس، نمایندگان واقعی اسلام هستند؟ چرا همه کشورهای اسلام مخالف اینها هستند؟

- راه علاج چیست؟ چرا ملیگرایی و بیداری وجدان ملی با پایه های انسانی تنها راه حل می باشد؟

- ریشه های انحرافات فرهنگی حاکمیت فارس، مثل تورک ستیزی، عرب ستیزی، اسلام ستیزی، زن

ستیزی ویا لمپنیسم و تروریسم در کجاست؟

با توجه به مطالب فوق هدف از نوشتن کتاب، جمع آوری و جمع بندی اطلاعات آشکار و پنهان حوادث مختلف، افشا مخفی کاریهای توطئه آمیز، و نشان دادن راهکارهای ممکن، به مردمان می باشد. تا هم وسیله ای باشد برای نجات از انبوه انحرافات و دامهایی که توسط همین حاکمیت در جامعه پهن شده و هم ایجاد اهرم فشاری باشد به حاکمیت فارس برای مراعات حقوق مردم، در بدست آوردن حداقل احتیاجات خود و بدست آوردن نان شب، و پیدا کردن شغلی آبرومندانه برای فرزندان خود باشد.

در این کتاب با تاکید بر اصطلاح «حاکمیت فارس» از کاربرد «حاکمیت ایران، خودداری شده است، زیرا در این کشور ظالمین فارس حاکمند، از طرف دیگر با این اصطلاح بر تفاوت بین آنها و توده های فارس نیز تاکید می گردد، هر چند اولین سهم توزیع ثروت در هرم قدرت حاکمیت فارس، به اقوام فارس می رسد ولی هستند بخشهایی از این قوم، در حال جان دادن هستند و باید متوجه شد که در مقایسه با آنها، اقوام غیرفارس که تحت مظالم مضاعف نژادپرستانه هستند با چه مشکلاتی مواجه هستند. نام کتاب با مشورت دوستان «پایه های لرزان حاکمیت فارس» انتخاب شد. بانوشتن فصل چهارم، عبارت «دریاچه اورمیه و حرکت بیدارگرانه تورکان آذربایجان» نیز بدان اضافه شد. فصل اول به ریشه های انحرافات در فرهنگ فارسهای باستان، می پردازد، در فصل دوم نطفه های تاریخی تروریسم و خشونت طلبی سردمدران فارس و در فصل سوم تورک ستیزی و عرب ستیزی حاکمیت فارس و در فصل چهارم نیز دریاچه اورمیه و حرکت بیدارگرانه‌ی تورکان آذربایجان مورد بحث قرار می گیرد.

فصل اول

پایه های اعتقادی فارسهای باستان و فارسگرایان

فصل اول، قسمت اول

۱-۱- تعاریف کلی چند اصطلاح

برای شروع مباحث اصلی در مورد پایه های لرزان حاکمیت فارس لازم می دانم به یک سری تعاریف اساسی مورد استفاده در کتاب اشاره ای شود:

حاکمیت چیست و انواع حاکمیت ها کدام است؟ البته موضوع اصلی کتاب این نیست و این خود شاخه ای از علوم نظری می باشد، لذا به تعاریف کلی در این زمینه اشاره می شود.

در تعریف کلی یک سیستم، مجموعه ای هماهنگ از عناصر و اجزاء مختلف است که برای تحقق نتایج مشخص و هدفمند، با یکدیگر در تعامل و حرکتند بطوریکه این نتایج توسط هر یک از عناصر به تنهایی قابل تحقق نمی باشد، حکومت نیز در مجموع به عنوان یک سیستم با مجموعه انسانها (ملت و یا ملل مختلف) عمل میکند و عناصر تشکیل دهنده سیستم حاکمیت، بویژه عناصر فرهنگی مدنی آن را پایه های این سیستم و یا پایه های فکری حاکمیت می نامند، طبیعتاً هر قدر این پایه ها قوی تر باشند سیستم ایجاد شده پایدارتر خواهد بود. بطور کلی مبانی فکری و پایه های ایدئولوژیکی ملتها در بستر تاریخی و جغرافیایی ویژه ای شکل می گیرد و در زبان، دین، فرهنگ و مدنیت آن ملت متظاهر می گردد.

حکومت ها با توجه به پایه های فکری و ایدئولوژیکی آنها و نحوه اداره مملکت توسط این مبانی، به سیستمهای حکومتی دیکتاتوری، استبدادی، لیبرالی، دمکراتیک و غیره تقسیم می شوند.

از طرف دیگر همین پایه های فکری، برای حاکمیت ها، ابزاری جهت ادامه اقتدار خود و سازماندهی توزیع ثروت و منابع هستند، اگر گفته می شود کشوری دیکتاتوری است بدین معناست که مجموعه رفتار گروههای مختلف جامعه به شکلی است که منتهج آنها سبب می شود، حاکمیت بتواند نظر خود را به این گروهها تحمیل نماید، و اگر گفته شود این کشور دارای نظام لیبرالی و یا دمکراسی و یا ... است می توان گفت تعادل قوا در این مجموعه به نحوی است که بر آن اساس کلیه گروهها توانسته اند به چهارچوبی عادلانه تر از نحوه توزیع ثروت و منابع و سهم بخشهای مختلف جامعه دست یابند.

وقتی گفته می شود حاکمیت قاجار در ممالک محروسه تحت فرمان خود، بصورت استبدادی و یا ملوک الطوائفی عمل میکند در واقع مراکز قدرت جامعه نسبت به توزیع ثروت جامعه به توافقی معین رسیده و بر اقتدار دربار گردن نهاده اند.

باز وقتی این جامعه به مرحله ای می رسد که انقلاب مشروطه اتفاق می افتد و نظم جدیدی توافق می گردد بدین معناست که عناصر تشکیل دهنده جامعه بدین نتیجه رسیده اند مراعات نوعی دموکراسی موجب توسعه و پیشرفت و افزایش سهم هر یک از اعضای جامعه خواهد بود، بویژه اشتراک گروهها و احزاب مختلف طبقات پایین جامعه، و توافق طبقات بالایی حکومتی با این گروهها و احزاب، خود نشاندهنده بوجود آمدن توازن جدید قوا در این جامعه و ایجاد شرایط مناسب برای توسعه و مشارکت عموم می باشد. طبیعتا پایدار ماندن توازن قوای بوجود آمده مستلزم وجود پایه های محکم می باشد.

تجربه تاریخی جوامع مختلف بویژه اروپا نشان داده است اولین پایه مطمئن برای حکومت دموکراسی، آزادی زبان و آزادی دین برای مردم آن جامعه می باشد، متاسفانه مبارزین نهضت مشروطه که عمدتا از جامعه تورک و بویژه آذربایجان بوده است، در آن برهه کوچکترین درکی از زبان و حس ملی و ارزش زبان ملی نداشتند، آنها استبداد را فقط در دربار و اطرافیان شاه میدانستند و اطلاعی از نقش حس ملی ملت‌های مختلف بر پایه آزادی زبان و آزادی دین به عنوان پایه های دموکراسی نداشتند.

به بیان دیگر دموکراسی نه بر اساس فقط نقاط مشترک گروههای مختلف تشکیل دهنده جامعه، در عین حال بر مبنای قبول تفاوت‌های موجود در این گروهها و تقویت آزادانه و منطقی آنها شکل می گیرد. بطوریکه تفاوت‌های موجود در عناصر مختلف جامعه، خود پایه های محکمی هستند که میتواند موجب کنترل اقتدار گروههای مختلف و توسعه بیشتر جامعه و دموکراسی شود.

اگر نظام مشروطه قاجار شکست خورد بدین علت بود که نقاط مشترک و تفاوتها در جامعه بدرستی تشخیص داده نشد و عدم شناخت صحیح از مقوله آزادی زبان ملت‌های مختلف در راس این خطا بود. زبانها پایه های مستحکمی هستند که وجود آن نشان از وجود دموکراسی و عدالت عمومی است و در عین حال همین پایه ها کنترل کننده های قوی برای عدم خروج گروههای متمرکز از ریل توسعه و عدالت جامعه می باشند. و این موضوع عینا در مورد دین و فرهنگ و مدنیت‌های مختلف موجود در جامعه نیز صادق است.

و همین عدم شناخت صحیح از جامعه زبانی و دینی بود که خیلی سریع موجب شکست مشروطه گردید و با زیاده طلبی روشنفکران متمرکز قوم فارس و با تحریک و کمک نیروهای استعماری روس و انگلیس، با شکست خوردن انقلاب مشروطه، حاکمیت فارس بوجود آمد و تمامی دست آوردهای مشروطه را از بین برد و هنوز هم که هنوز است بعد از حدود یک قرن جامعه ما نتوانسته است حتی به نقطه ای که در یک قرن پیش قرار داشت برسد.

خطای بزرگتر دیگر این بود که پیشروان جامعه تورک بویژه تورکان آذربایجان علاوه بر اینکه درک درستی از اهمیت زبان و حتی دین به عنوان پایه های قوی دموکراسی و مشروطه واقعی نداشتند حتی

در کی درستی نیز در مورد افکار نژادگرایانه پیشروان جامعه فارس نیز نداشتند، آنها در مقابل تبلیغات فارسگرایان نسبت به اینکه زبان تورکی و تورکها عامل عقب ماندگی ایران هستند چشم می بستند و حتی تعدادی با این جریانها همکاری می کردند و این وضعیت در مورد مذهب شیعه امامی نیز صادق بود.

متأسفانه در ایران دوره بسیار کوتاهی تجربه دموکراسی وجود دارد که یکی دوره ۱۰ ساله بعد از انقلاب مشروطیت و دیگری دوره ۱۰ ساله بعد از جنگ دوم جهانی و سقوط رضا شاه بوده است و در هر دوره فشار گروههای نژاد گرای فارس عملاً تجربیات حاصله را از بین برد. در این قسمت معانی مختصر اصطلاحاتی که مربوط به انواع حاکمیت ها بوده و در این کتاب بکرات استفاده می شود داده می شود.

فاشیسم Fascism

فاشیسم اولین بار توسط بنیتو موسولینی و با ایجاد حزب ملی فاشیست پا به میدان گذاشت، مبنای تفکر فاشیسم، ایجاد یک دولت دیکتاتوری با اساس ملی گرایی افراطی می باشد. یک حکومت فاشیستی در واقع رژیم توتالیتر است علیه لیبرالیسم، دموکراسی، مارکسیسم، بوده و با بسیج توده ای ملت خود، و نظامی گری (میلیتاریزم)، تسلط بر دیگران را دنبال می کند.

شوونیسم Chauvinism

شوونیسم به معنی وطن پرستی افراطی و تندروانه با تفکر برتری جویی می باشد، این مکتب نامش را از نیکولاس شووئن یکی از سربازان ناپئون گرفته است، شووئن در جنگها ۱۷ بار زخمی میشود ولی باز بخطر فرانسه به جنگ ادامه می دهد، او از فدا کردن جان خود در راه وطن ابایی ندارد. این مفهوم در معنایی کلی تر به هر گونه دفاع افراطی کورکورانه یک شخص از گروهی و بویژه برتری طلبی و یا اظهار نفرت او نسبت به گروههای رقیب گفته می شود، بر این مبنا می توان از شوونیسم زبانی، شوونیسم نژادی و فرهنگی، شوونیسم مذهبی، شوونیسم ورزشی که نوعی فاناتیسم می باشد نام برد.

نژادپرستی و یا راسیسم rasism

نژادپرستی، در تعریف ساده، به هر نوع قضاوتی مبنی بر اعتقاد به وجود برتری در تفاوت های نژادی اعم از تفاوت های ظاهری جسمی-فیزیکی و یا فرهنگی و زبانی و دینی گفته می شود. یک شخص نژادپرست به برتری عده ای بر اساس رنگ و یا شکل خاص آنها و یا نسل و خون آنها و یا به برتری عده ای بر اساس زبان و دین و فرهنگ آنها اعتقاد دارد، و به چنین رفتار و روشی نژادپرستی می گویند.

بطور کلی انواع نژادپرستی از گونه های قدیمی، و جدید مثل حملات خیابانی اراذل اوباش و حتی قتل و عامهای آشکار، شروع، و تا انواع دیگر که به شکل پنهان بر علیه اقلیتها و حتی تبعیض نسبت به مردم در شکل توده های عظیم جامعه روا می شود، امتداد می یابد. و گونه ی دیگر، نژادپرستی ادبی است که در گونه ی شعر، داستان تجلی می یابد. انواع این نژادپرستی ها در قالب حرکتهایی مثل تورک ستیزی، عرب ستیزی و حتی اسلام ستیزی و زن ستیزی بوسیله پانفارسها عمل می شود، نحوه عمل و نمونه های اتفاق افتاده در مورد تورکان آذربایجان را می توانید در بخشهای مختلف این کتاب پی بگیرید.

پانفاریسم pan persianism

پانفاریسم نوعی تفکر و حرکت شوونیستی و نژادی می باشد، این تفکر، ایران را فقط وطنِ فارسها می داند و بر تحمیل زبان فارسی بر دیگر ملل تحت ستم و نابودی زبان ملت‌های دیگر می کوشد، و به برتری نژادی فارس بر دیگران تاکید دارد.

پان ایرانیسم pan iranism

پان ایرانیسم در ظاهر امر، عقیده ای سیاسی، مبتنی بر اتحاد کلیه اقوام و تیره های ایرانی می باشد ولی در عمل، مبانی فکری و عملی آن منطبق بر پانفاریسم می باشد، در واقع پان ایرانیسم شکل فریبکارانه ی پانفاریسم می باشد که نیت خود را در پشت نام ایران مخفی می کند، پان ایرانیستها، ایران را معادل فارس می دانند و فارسها را بر دیگران برتر دانسته و نابودی زبان و فرهنگ غیر فارسها را دنبال می کنند.

دیکتاتوری Dictatorship

دیکتاتور به کسی گفته می شود که ابزار اعمال قدرت بی حد و حصر در جامعه بدستان او داده شود، به چنین شیوه اداری، حکومت دیکتاتوری گفته می شود.

تروریسم Terrorism

ترور و تروریسم، به مجموعه اعمال فشار، ایجاد وحشت، و ایجاد هرگونه شدت، نسبت به مردم، و یا به گروه و احزاب خودگردان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، گفته می شود که با هدف دستیابی به خواسته های سیاسی دینی و یا اقتصادی بکار برده می شود، به چنین گروههای سازمان یافته ی اعمال کننده شدت، شبکه تروریستی، و به افراد عمل کننده تروریست گفته می شود.

در لغتنامه فرانسوی پئیت روبرت (Petit Robert) به «ایجاد ترس در بین اجتماع جهت از بین بردن مقاومت و پایداری آنها» و در لغتنامه آکسفورد به «ایجاد وحشت با اهداف سیاسی جهت ترساندن مردم» ترور گفته می شود، و در لغتنامه سازمان زبان تورکی (تورک دیل قرومو)، «ایجاد ترس و وحشت و بوجود آوردن ضررهای مالی و جانی» را ترور معنی نموده است. چنانچه چنین کارهایی در

ارتباط با، ویا داری تشابه با اعمال گروه‌های دیگر کشورها باشد به آن تروریسم بین‌المللی می‌گویند (ماخذ: ویکیپدیا تورکی).

دمکراسی Democracy

دمکراسی نوعی سیستم حاکمیت می‌باشد که در آن کلیه اعضای جامعه در ارتباط با قوانین مربوط به زبان، دین و مسائل آزادی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارای حقوق مساوی بوده و آزادی بیان دارند. از نظر لغوی کلمه یونانی دموس به معنی مردم و کلمه کراتوس به مفهوم قانون و قدرت می‌باشد.

لیبرالیسم Liberalism

لیبرالیسم نوعی ایدئولوژی سیاسی می‌باشد که «آزادی فردی و حقوق فردی» فرد را مقدم بر هر چیز دیگر می‌داند. کلمه لیبرال در زبان لاتین به معنی آزاد می‌باشد

کمونیسم و سوسیالیسم Communism and Socialism

این کلمه از لغت کمون به معنی «اشتراک، عمومی» گرفته شده است، کمونیسم، حرکتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که هدف غایی آن ایجاد جامعه بی طبقه، بدون دولت، و بدون پول، با تاکید بر مشترک بودن مالکیت ابزار تولیدی می‌باشد. در مقابل آن سوسیالیسم فقط بر مشترک بودن مالکیت ابزار تولیدی تاکید دارد. کتاب «مانیفست حزب کمونیست» نوشته کارل مارکس و فریدریچ انگلس، مبنای فکری این مکتب را تشکیل می‌دهد، کمونیستها در اوائل قرن بیستم بر قسمت مهمی از دنیا تسلط یافتند ولی بدلیل ایجاد دیکتاتوری بی حد و حصر و تبدیل آن به ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم (نوعی تفکر نازی) به اضمحلال کشیده شدند، به عنوان نمونه کمونیسم روسی در عمل، چیزی جز استیلای اقوام روس بر دیگر اقوام و غارت اموال آنها و عقب‌نگه داشته شدن آنها چیز دیگری نبود.

نژاد آریا Aria Race

نژاد آریایی، افسانه ای است که توسط افرادی مثل «سر ویلیامز جونز» و «ماکس مودر» اروپایی در قرن هجده میلادی برای توجیه تسلط استثمارگرانه بر ملل دیگر بکار گرفته شد، آنها در جنگ‌های اول و دوم بهای بزرگی برای پیشبرد چنین تئوریه‌ها پرداختند و آن را رها کردند ولی متأسفانه بعد از آنها باستان‌گرایان فارس میراث‌خوار آن شدند و در سایه این تئوری یک قرن کشور ایران را عقب‌نگه داشتند. در این زمینه در فصل سوم، قسمت اول کتاب توضیحات کافی ارائه شده است.

پان تورکیسم Pan-Turkism

در معنی لغوی به تفکر ایجاد اتحاد فرهنگی و سیاسی تمامی تورک‌ها، پان تورکیسم گفته می‌شود، پان تورکیسم به حرکتی و نهضتی گفته می‌شود که در اواخر قرن نوزدهم در روسیه و تورکیه و بویژه در

آذربایجان شمالی در بین تورکها بوجود آمد. در ایران این لغت را مشابه پانفارسیسم و معنی آن تعبیر می کنند همانگونه که پانفارسیسم هدفش نابودی زبان و فرهنگ غیر فارسها می باشد، در مورد پانتورکیسم نیز چنین تصور غلط در پانفارسیها بوجود آمده و به عبارت دیگر بوجود آورده شده که این مکتب نیز با هدف نابودی فرهنگ و زبان غیر تورکها ایجاد شده است.

چنین تصور از آنجا نشأت گرفته که طبق مثل «کافر همه را به کیش خود پندارد» پانفارسیها مبانی فکری خود در مورد دیگران را عینا به غیر خودیها نیز تعمیم می دهند و این درحالیست که تورکگرایانی مثل ضیا گوئیالپ، علی بگک حسین زاده، احمد آغا اوغلو، یوسف آکچورا، حسن بی زردابی، محمد امین رسولزاده، علی مردان توپچوباشی، علی تبریزی، اسماعیل بی قاسپیرالی، هیچوقت چنین ذهنیتی نداشتند آنها بر تعالی و تقویت زبان تورکی تاکید داشتند و هیچ نوشته ای از آنها حتی یک کلمه در مورد توهین به دیگر زبانها و یا تفکری مبنی بر از بین بردن دیگر زبانها دیده نمی شود و این درحالی است که روشنفکران پانفارس دارای نوشته هایی پر از توهین و تحقیر به دیگر زبانها و فرهنگها بوده و هدفشان را نابودی دیگر زبانها اعلام نموده اند. در این مورد مثالهای بیشماری در فصل سوم کتاب ارائه گردیده است.

موضوع دیگر قابل ذکر بویژه در مورد تورکهای آذربایجان اینست که حاکمیت فارس با تفکر پانفارسیستی، ابتدا کلمه پانتورکیسم را بدلخواه خود و مشابه پانفارسیسم معنی نموده و سپس هر گونه حق طلبی طبیعی و معمولی مثل دفاع از حق خواندن و نوشتن به زبان مادری را به عنوان تفکری پانتورکیستی سرکوب می نماید. در حالی که چنین حق و حقوقی اسمش هرچه باشد به عنوان حق اولیه هر انسانی در تمامی کنوانسیونهای بین المللی شناخته شده است. و کار بجایی رسیده که حاکمیت فارس، حتی حرکتهای دفاع از محیط زیست دریاچه اورمیه را نیز به عنوان حرکت پانتورکیستی دانسته و مردم را سرکوب می نماید.

ناسیونالیسم و یا ملی گرایی Nationalism

ملی گرایی یا ناسیونالیسم، نوعی آگاهی جمعی با مفاهیم تعلق به ملت است که آنرا «آگاهی ملی» می خوانند. ملیگرایی، اغلب پدیدآورنده حس وفاداری، شور، و دلبستگی افراد به عناصر تشکیل دهنده ملت (نژاد، زبان، سنتها و عاداتها، ارزشهای اجتماعی، اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ) است.

ملیگرایی دارای حد و مرزهای بسیار حساس و ظریفی می باشد و باید بر پایه های درستی بناشود، تخطی از این حدها می تواند آن را به ناسیونالیسم افراطی و در واقع فاشیسم و نژادپرستی تبدیل نماید چنانچه ناسیونالیسم معمولی آلمانی در زمان هیتلر با نفی اقلیتها و اقوام دیگر به ناسیونال سوسیالیسم (نازی و یا ناسیونال فاشیسم) تغییر یافت و با بدست گرفتن حکومت در دوره جنگ جهانی دوم، علاوه بر اینکه

صدمات باور نکردنی بر اروپا و جهان وارد نمود، آلمانیها را نیز به سرنوشتی فلاکت بار انداخت. همان اتفاقی که توسط ناسیونالیستها افراطی زمان پهلوی و حاکمان امامیه فارس بر سر ایران آمده و بیش از یک قرن است ایران را در چنگال نژادپرستانه پانفاریسیسم گرفتار نموده و ضمن بلوغ این حرکت در زمان امامیون، منطقه را به ورطه کشت کشتار انداخته و ایران را به یک کشور عقب مانده با منابع ویران شده تبدیل نموده است.

هرچند عده ای می گویند: ناسیونالیسم، در تضاد با باور نوین جهان میهنی (انترناسیونالیسم) قرار دارد ولی این باور، تصویری خیالی بیش نیست و اگر ملیگرایی بر روی پایه های صحیحی مثل اعتقاد به برابری ملتها، آزادی اقلیتها و برابری حقوق اجتماعی سیاسی و اقتصادی کلیه آحاد مردم قرار بگیرد می تواند عنصری محکم و پایدار برای تشکیل انترناسیونالیسم باشد همانگونه که ملل مختلف اروپایی در عین حال که اعتقاد بسیار زیاد به ملیگرایی دارند ولی با مراعات اصول انسانی فوق الذکر به ایجاد یک اتحاد اروپایی و حتی جهانی پیش می روند.

در مورد ناسیونالیسم یکی از بهترین گفته‌های تاریخی به ملیگرای بزرگ تورک «ضیا گو کالپ» تعلق دارد، او می گوید: تاریخ به عنوان یک قانون عمومی نشان می دهد، در هر جایی که روح ملیت و ملیگرایی (با اصول انسانی) نفوذ کند در آن کشور پیشرفتهای بزرگی بوجود خواهد آمد، در هر جایی که وجدان ملی ایجاد گردد عمر استعمار و اشغالگری برای همیشه به پایان می رسد، امروزه در اروپا ملتی بدون وجدان ملی باقی نمانده است و بدین سبب در هیچ کدام از این کشورها امکان ایجاد مستعمره وجود ندارد، در دنیای اسلام نیز برای خاتمه دادن استعمار و مستعمره گری بجز بیدار نمودن وجدان ملی ملتها، هیچگونه راه دیگری وجود ندارد.

دین چیست؟ و فرق دین و مذهب چیست؟ Religion

دین مجموع تعالیم آسمانی است که توسط پیامبران از سوی خداوند، برای راهنمایی مردم آورده شده است. به عبارت دیگر اعتقاد بر این است برای راهنمای بشر اینگونه کتابها و یا مجموعه مطالب، توسط پیغمبری از طرف الله ارسال شده است در دین اسلام این مطالب از طرف الله، به واسطه پیغمبر اوح محمد در کتاب قران ارائه گردیده است.

اما مذهب مجموعه برداشتهایی است که گروهی از پیروان یک دین، به خاطر اندیشه‌های ویژه، یا برداشت و تفسیر خاص از قران و اعمال پیغمبر و صحابه و امامان اهل بیت، دارند و از برداشتهای دیگران تفاوت پیدا می کنند. عموماً همه مذاهب وابسته به یک دین، اصول کلی آن دین را می پذیرند و در این جهت با یکدیگر مشترکند.

اصول دین اسلام

دین اسلام با جاری شدن شهادتین (لا اله الا الله و محمد رسول الله) بر زبان هر شخص به عنوان قبولی دین او تلقی شده و بر سه اصل استوار می باشد، توحید و نبوت و معاد. توحید بر وحدانیت خداوند تاکید دارد، اصل نبوت بر رسالت ح محمد از طرف خدا گواهی می دهد و معاد به معنی اعتقاد به روز قیامت و وجود روز حساب کتاب و رسیدگی بر اعمال خوب و بد انسانها و دادن پاداش و جزا به آنها می باشد.

مذهب جعفری سه اصل فوق را به عنوان اصول دین اسلام قبول دارد و در کنار آن دو اصل دیگر را بر مذهب خود وارد می کند، یکی اصل امامت یعنی تاکید بر کرامات و توانایی ۱۱ امام اهل بیت در تبلیغ دین اسلام می باشد و در عین حال اعتقاد به امام دوازدهم که بنا بر فرموده پیغمبر اسلام برای گسترش عدالت در زمین به عنوان بنده صالح خداوند ظهور نموده و مورد قبول عامه مردم قرار خواهد گرفت. و دومین اصل مذهب جعفری اصل عدالت می باشد که تاکید بر اسما اعظم خداوند است.

مذهب امامی فارس بر عکس مذهب جعفری تورک، علاوه بر سه اصل دین که در بالا ذکر شد دو اصل دیگر را نیز به دین وارد می کنند و چنین تصور می کنند که این اصول نیز جزئی از قران بوده ولی به علت تحریف قران این قسمت از اصول دین از قران حذف شده است و گویا کل قران ۱۷۰۰۰ آیه بوده و از آنجاییکه قران فعلی ۶ هزار و اندی آیه دارد لذا مابقی آیات، همان چیزهایی است که در روایات و احادیث افرادی مثل کلینی و مجلسی و خمینی و دیگر خرافیون امامیه آمده است. بزرگان دینی مذهب جعفری تورک چنین اعتقادی را باطل می شمارند.

نظر جامعه شناسان در مورد دین و مذهب و فرهنگ جوامع مختلف

در اینجا به ذکر نظریه ی غالب جامعه شناسانه که نحوه ارتباط فرهنگ و سنن جوامع مختلف را با دین و دیگر پدیده های فرهنگی، بیان می دارد اشاره می گردد :

هرچند علوم مربوط به قوانین روانشناختی انکشاف اقوام، دانش نژادشناسی، مطالعه ارتباط عناصر اساسی دین و رسم و رسومات حاکم بر اقوام و ملل مختلف، عمر زیادی ندارند ولی براین نکته اتفاق نظر است که : هیچ عنصر فرهنگی از قبیل دین و زبان و ادبیات و هنر، بر خلاف آنچه در ظاهر امر دیده می شود، نمی تواند بدون تغییر از قومی به قوم دیگر منتقل شود. و در عین حال حرکت و تغییرات این عناصر در طی زمان بسیار بطی و تدریجی خواهد بود.

به بیان دیگر هرچند یک عنصر دینی و یا هنری اعم از زبانی و عملی ابداع شده توسط قومی، گروهی و یا فردی، در ظاهر امر عنصر منحصر به فرد و ثابت و مشخصی به نظر می آید ولی وقتی به یک قوم

دیگر تحمیل می‌شود و یا بدلائیل دیگری مورد قبول قومی دیگر قرار می‌گیرد نسبت به آداب و سنن آن قوم برآزش داده شده و بکار می‌رود هر چند در نگاه کلی، این عنصر فرهنگی در دو قوم مختلف بصورت یک پدیده دینی و فرهنگی واحد به نظر می‌رسد ولی نحوه اجرا و برداشت هر قوم از آن پدیده، متناسب با خصوصیات فرهنگی ویژه همان قوم خواهد بود.

مطمئناً دین و مذاهب اسلامی، وارد شده به میان دو قوم فارس و تورک و دیگر اقوام نیز با تاثیر پذیرفتن از خصوصیات فرهنگی آن قومها تفاوت‌های اساسی با همدیگر دارند. این کتاب تلاش می‌کند تغییرات و تفاوت‌های مذهبی اسلامی با ظاهری مشابه را در بین دو قوم ذکر شده مورد کنکاش قرار دهد.

شیعه و فرق مختلف آن به چه معنی می‌باشد؟

شیعه بصورت لغوی به معنی پیرو است، در قرون اولیه هجری، عموماً به افرادی که پیرو امامان اهل بیت بودند شیعه می‌گفتند هر چند عقاید آنها با همدیگر متفاوت بوده و به فرقه‌های زیادی تقسیم می‌شدند. بهترین منبع در مورد فرق شیعه، کتاب نوشته شده توسط عالمی شیعی بنام نوبختی می‌باشد که در قرن ۳-۴ هجری قمری می‌زیست. در این کتاب دهها و شاید نزدیک به صد فرقه شیعه تشریح شده است. در حال حاضر از مهمترین فرقه‌های شیعه، مذهب امامی فارس و مذهب جعفری تورک می‌باشد که مشهور به شیعه امامی و شیعه جعفری هستند.

این دو مذهب تفاوت‌های اساسی با همدیگر دارند این تفاوتها بر اساس فرهنگ و آداب رسوم دو قوم فارس و تورک بوجود آمده اند، به عنوان مثال امامی فارس بر تحریف قرآن قائل هستند ولی جعفری‌ها این عقیده را باطل و کفر می‌دانند، امامی‌ها صیغه و استفاده از مواد مخدر را بر اساس رسم و سنن دین مجوسیت ارج می‌نهند و مواد مخدر را حرام نمی‌دانند ولی مذهب جعفری تورک صیغه و مواد مخدر را حرام و غیر اسلامی می‌دانند.

البته موضوع اصلی این کتاب ذکر این تفاوتها نبوده فقط به منظور درک درست مطالب کتاب، در فصل اول اشاراتی به خصوصیات کلی شیعه امامی فارس شده و در انتهای هر مطلب تفاوت این مذهب با عقاید شیعه جعفری ذکر می‌گردد، خوانندگان علاقه مند می‌توانند به کتابهای صمد بایاتلی و ارسلان تورانلی با عنوانهای «آذربایجان شیعه لیگی (علیچیلیک)» و «فارس شیعه لیگی (مجوسی شیعه لیگی)» و «حرکت ملی آذربایجان و پیام مذهبی اخلاقی آن (نقدی بر مذهب جعفری آذربایجان و مذهب امامی فارس)» رجوع کنند.

تعریف امام

واژه امام که از ماده «امّ» می‌باشد در اصل به معنای «قصد کردن» است. این کلمه در کتب لغت به معانی مختلفی مثل (۱- کسی که به او اقتدا می‌شود و در کارها پیشواست، ۲- معلم و کتاب، ۳- جاده و راه)،

گفته می شود و ریشه همه آنها «قصد کردن همراه با توجه خاص» است؛ لذا به اصل و اساس چیزی «أم» گویند؛ چرا که مورد توجه انسان است، و عموماً به مقتدا و پیشوا و رهبر «امام» گویند؛ چون مردم با توجه خاص به سراغ او می آیند. در قران کریم امام به معنی پیشوای گروهی و قومی آمده اعم از اینکه آنها خدا‌باور و یا کافر باشند چنانچه «ائمہ الکفر» نیز در قران بکار برده می شود **در حالیکه نبی و رسول فقط به بزرگان خدا‌باور و فرستاده خداوند گفته می شود.**

کلمه «امام» و جمع آن «ائمہ» مجموعاً دوازده بار در قران بکار رفته که هفت بار آن به صورت مفرد آمده و پنج بار به شکل جمع آمده است.

سوره انبیا آیه ۷۳: **وَجَعَلْنَاهُمْ اٰئِمَّةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا**: و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند. سوره توبه آیه ۱۲: **فَقَاتِلُوا اٰئِمَّةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اِيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ**: پس با امامان (پیشوایان) کفر بجنگید، که آنها را هیچ تعهدی نیست، باشد که باز ایستند.

سوره حجر، آیه ۷۹: **وَ اِنَّهُمْ لِيَاۤمَامٍ مُّبِيْنٍ**: و آن دو (شهر، اکنون) بر سر راهی آشکار است. سوره احقاف ۱۲، سوره هود ۱۷: **وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسٰى اِمَامًا وَ رَحْمَةً**: پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است.

-از آنجاییکه در قران کلمه امام و ائمه به هر پیشوایی اعم از هدایت شده و یا هدایت نشده گفته می شود لذا التصاق معنی معصومیت به امام هیچگونه اعتبار دینی و قرانی ندارد، لذا تعریف امامیون فارس از لغت امام به شکل «فرد معصوم» بی اساس بوده و مثل تحریف و جعل احادیث آنها، این معنی نیز جعلی و بدون سندیت تاریخی می باشد.

فصل اول، قسمت دوم

۱-۲- دین مجوسی و باورهای فارسیهای باستان

در این بخش و قبل از ورود به مطالب عقیدتی مذهب امامیه فارس لازم است عناصر اساسی باورهای دینی قوم فارس در زمان قبل از اسلام با استفاده از منابع خود فارس‌گرایان ذکر گردد تا نحوه تغییر مذهب باستانی مجوسی فارس به مذهب امامی فارس روشنتر دیده شود.

رفتار حکام فارسهای باستان در مورد آزادی دین

خشایارشا و تخریب نمایشگاه‌ها و ممنوعیت ادیان

(ماخذ: کتاب رنجهای بشری ص ۸۷ نوشته رضا مرادی غیاث آبادی)

اجبار در پرستش اهورامزدا و ممنوعیت پرستش خدایان دیگر که در زمان داریوش هخامنشی به اوج خود رسیده بود. در زمان پادشاهی پسرش خشایارشا نیز دوام یافت، خشایارشا در بند پنجم (سطرهای ۳۵-۴۱) از کتیبه هشتم خود در تخت جمشید (xph) به صراحت خدایان دیگر را «دیو» و نیایشگاههای آنان را «دیو کده» می نامد. او به موجب همین کتیبه، دستور تخریب آن نیایشگاهها را صادر می کند و پرستش خدایانی غیر از اهورامزدا را ممنوع اعلام می دارد، این کتیبه به همین دلیل به «کتیبه دیوان» شهرت دارد و سند دست اول دیگری از میزان خفقان دینی در عصر هخامنشی دانسته می شود. (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: کتیبه هشتم خود در تخت جمشید (xph) در لکوک، پی یر ...)

حاکمان فارسهای باستان و مجازات مرتدین از دین

مجازاد ارتداد و مرتد در دین زرتشتی (رنجهای بشری ص ۸۹)

مقررات و شرایع دینی زرتشتی شکنجه های سختی را برای مرتدان و کسانی که از دین زرتشتی خارج می شدند، وضع کرده بود، در باره گناه و مجرمیت ارتداد (زَنده / زَندیک) در بسیاری از بخشهای اوستا و نیز در منابع دست اول پهلوی زرتشتی (و از جمله در مینوی خرد، شایست ناشایست دینکرد) به کوتاهی یا به تفصیل سخن رفته است. مجازات ارتداد که در نوع خود یکی از سهمگین ترین شکنجه های زرتشتی بوده، عبارت بود از اینکه مجرم یا همان از دین برگشته را زنده زنده پوست بکنند و تمام اجزای بدنش را قطعه قطعه از هم جدا کنند. اینکار به گفته هاشم رضی به وسیله متخصصان اداره جرائم زرتشتی اجرا می شده است. چنانچه همین کار را بر روی مانی انجام دادند و آن منادی صلح و آشتی و همبستگی ادیان را به فجیع ترین شکل ممکن زجر کش کردند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: رضی هاشم، دانشنامه ایران باستان، تهران انتشارات سخن ۱۳۸۱، جلد دوم ص ۱۲۴۳، ۱۲۴۶)

بیرحمی حاکمان فارسهای باستان (هخامنشی ها) در حمله به شهرهای دیگران

کوروش و قتل عام مردم نینوا (رنجهای بشری ص ۸۹)
یکی از منابعی که برای وصف سجایای کوروش به فراوانی بدان استناد می شود، کورش نامه (سیروپدی) نوشته گزنفون است. اما در این اسنادها معمولاً به بازگویی بخش های دلپسند آن اکتفا می شود و بقیه متن را نادیده می گیرند.

گزنفون آورده است که کوروش برای حمله و تسخیر شهر نینوا یک روز عید را انتخاب کرد که مردم سرگرم جشن و شادی هستند. او به سپاه خود می گوید «امروز همه نعمتهای آسمانی در اختیار ماست تا به تارو مار دشمنی به پردازیم که در خواب است. جوایز این کشتار از برای شما طلا و اموال و نام نیک و آزادگی است. ما در صبح زود در حالی به شهر حمله می کنیم که مردم در بستر ناز و خوشی آرمیده اند. ما مشعل های بسیار و قیر فراوان در اختیار داریم و خانه های آنان جملگی از چوب خرماس، سربازان ما خانه های آنان را به سرعت آتش خواهند زد و آنان یا باید بگریزند و یا در میان شعله های آتش بسوزند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گزنفون کورش نامه ترجمه رضا مشایخی...).

کشتارهای بزرگ توسط حاکمیت باستانی فارس

داریوش و قتل عام ۱۲۰،۰۰۰ نفر در یکسال (رنجهای بشری ص ۹۱)
برای دانستن تعداد اشخاصی که در سال نخست پادشاهی داریوش یکم کشته شدند، یک سند دست اول و معتبر وجود دارد: کتیبه‌ای که خودش در بیستون نوشته است. کتیبه داریوش در بیستون به سه زبان فارسی باستان، عیلامی و بابلی نوشته شده و آمار تلفات در تحریر بابلی آن آمده است. نسخه‌هایی از تحریر آرامی آن نیز در بابل و مصر پیدا شده که همچون تحریر بابلی در بردارنده آمار تلفات هستند. به موجب این کتیبه، داریوش در سال نخست پادشاهی خود ۹ قیام علیه حاکمیت هخامنشیان را سرکوب کرد و در مجموع حدود ۱۲۰،۰۰۰ نفر را کشت و ۲۸،۰۰۰ نفر را به اسارت گرفت. این بدان معنا است که علاوه بر این تلفات، چیزی در حدود ۱۰۰،۰۰۰ زن بیوه، ۱۵۰،۰۰۰ خانواده داغدار و از هم پاشیده، صدها هزار کودک یتیم و ده‌ها هزار معلول و مجروح بر جای ماند.

اگر جمعیت کشور در آن زمان ۳-۵ میلیون تخمین زده می شود در نظر گرفته شود عملاً این بلایا با همه عواقب اجتماعی و اقتصادی آن، بطور مستقیم دامنگیر بیست درصد جمعیت و بطور غیرمستقیم دامنگیر کل جمعیت شده است (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: لوکوک، پی یر، کتیبه های هخامنشی،

ترجمه نازیلا خلخالی زیر نظر ژاله آموزگار... داندمایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب...).

حاکمان فارس و شکنجه دادن مردم

شکنجه های داریوشی (رنجهای بشری ص ۹۱)

پیش از این دیدیم که داریوش به گفته خود دست به کشتار دسته جمعی حدود ۱۲۰,۰۰۰ نفر از مخالفان و معارضان داخلی خود و غرق نمودن بازماندگان آنان در آب رودخانه کرده است. چنانکه خود گفته بود: «همه را کشتیم و هیچ زنده‌ای برجای نگذاشتیم». اما آیا داریوش علاوه بر اینها، دست به شکنجه و نقص عضو و مثله کردن اسیران و زندانیان نیز می‌زده است؟

برای پاسخ به پرسش بالا یک سند معتبر و دست اول وجود دارد که عبارت است از سخنانی که او در کتیبه بیستون برای آیندگان به یادگار گذاشته است. سخنان او نشان‌دهنده بخش دیگری از هنرهایی است که اهورامزدا بدو بخشیده بوده و او به یاری اهورامزدا آنها را به انجام رسانده است.

شکنجه‌های داریوشی به موجب گفته‌های مکرر خود او در هر سه تحریر فارسی باستان، عیلامی و بابلی کتیبه بیستون عبارت است از: بریدن بینی، بریدن گوش، از حدقه در آوردن چشم، به زنجیر کشیدن، آویزان کردن اسیران از دروازه‌های شهر، و «اوزمیآپتیی». این شکنجه‌ها در شهرهای همدان، اربیل، بابل و اووادنیچیه در پارس انجام شده است. (بنگرید به بندهای ۱۳ و ۱۴ از ستون دوم، و بندهای ۸ و ۱۵ از ستون سوم).

در ترجمه این بندها و مفهوم شکنجه‌ها، اختلافی میان مترجمان نیست و همگی به گونه‌ای یکسان ترجمه کرده‌اند. به استثنای مفهوم اوزمیآپتیی که به درستی دانسته نشده و بر سر آن اختلاف وجود دارد. رونالد کنت آنرا به معنای «پوست کندن و پوست را از گاه انباشتن» می‌داند. رالف نورمن شارپ آنرا به معنای «دار زدن» گرفته است (در حالیکه دار زدن لغتی مستقل دارد که همانا «فَراهَجَم» است). کینگ و تامپسون در تحریر عیلامی آنرا به معنای «سوراخ کردن بدن با نیزه» یا «به چهار میخ کشیدن/ به صلیب کشیدن» می‌دانند. فرنسواز سوزینی و کلاریس هرن اشمیت نیز آن واژه را در تحریر عیلامی به مفهوم «میخ در ماتحت کردن» گرفته‌اند. پی‌یر لوکوک نیز اوزمیآپتیی را به معنای «تیر در ماتحت فرو کردن» می‌داند (شکنجه‌ای که هنوز به شکل دیگری تداوم دارد). بیشتر به نظر می‌رسد که اوزمیآپتیی به مفهوم «فرو شدن نیزه در ماتحت با نشاندن بر روی نیزه» باشد. چنانکه در برخی سنگ‌نگاره‌های آشوری که مردانی نشانده بر روی نیزه به تصویر کشیده شده‌اند (برای آگاهی بیشتر و نمونه تصویر بنگرید به: کاربرد تیرهای تیز تخت‌جمشید).

برای آگاهی بیشتر از جمله بنگرید به: لوکوک، پی‌یر، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، زیرنظر ژاله آموزگار...

نمونه ای از نحوه شکنجه دادن روحانیون فارسهای باستان (رنجهای بشری ص ۱۰۲)

شکنجه‌های زرتشتی نه تنها دستکمی از شکنجه‌های داریوشی نداشته، که بسا سهمگین‌تر از آنها بوده‌اند. و این برای دین و روحانیونی که استاد مرتضی راوندی در «تاریخ اجتماعی ایران» (جلد نهم) آنان را با چنین عباراتی توصیف کرده است، عجیب به نظر نمی‌رسد:

موبدان زرتشتی برای سرکوب مخالفان و معترضان و پیروان ادیان دیگر دست به شکنجه‌هایی می‌زدند که مطالعه آنها مو بر تن انسان راست می‌کند. شرح این مجازات‌ها را آرتور کریستن‌سن به تفصیل و با اتکای به منابعی که نقل کرده در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» آورده است.

به موجب این منابع، آلات و ادوات شکنجه را در برابر چشم متهم می‌گسترده‌اند. زندانیان را از انگشت و یا از پا بطور سرنگون آویزان می‌کردند و آنان را با تازیانه می‌زدند. در زخم‌ها سرکه و نمک و انقوزه می‌ریختند. اندام آن بینوایان را یک به یک قطع می‌کردند و پوست سرشان را می‌کنند. گاه پوست چهره را از پیشانی تا چانه بر می‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت آنان را می‌بریدند. سرب گداخته یا روغن داغ در گوش و چشم می‌ریختند و زبان آنان را می‌بریدند و میل سرخ بر چشم می‌کشیدند. تمام یا قسمتی از پوست زندانی را می‌کنند و پر از گاه می‌کردند و از درخت می‌آویختند تا دیگران ببینند. زندانی را بر روی زمین یا بر روی دار سنگسار می‌کردند و یا زنده‌زنده لای دیوار می‌نهادند. گاه آن بخت برگشته را زیر پای فیل‌ها می‌انداختند و گاه گردن او را از پشت سوراخ می‌کردند و زبان را از آن سوراخ بیرون می‌کشیدند. جوالدوز در چشم و تمام بدن فرو می‌کردند. سرکه و خردل در دهان و چشم و بینی آنان می‌ریختند تا مرگشان فرارسد (ص ۴۱۴ و ۴۱۵).

یکی از ادوات کثیرالاستعمال، شانه آهنین بود که گوشت تن محکوم را با آن می‌کنند و بر استخوان‌های بیرون زده، نفت می‌ریختند و آتش می‌زدند. شکنجه چرخ و اعدام با سوزاندن بر روی خرمن هیزم آتش زده، از دیگر شکنجه‌های متداول در بین روحانیون زرتشتی عصر ساسانی بود (ص ۴۱۶).

نوع دیگری از شکنجه، موسوم به مجازات «نه مرگ» بود. این شکنجه از این قرار بود که جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا را قطع می‌کرد و بعد دست و پای راست را تا میچ می‌برید. سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو قطع می‌کرد. پس از آن گوش و بینی و پشت سر را می‌برید. آنگاه اجساد اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی می‌انداختند (ص ۴۱۶).

چنانکه کریستن سن به نقل از سوزومن آورده است (همان، صفحه ۳۶۶)، در یک نوبت در سال ۳۶۲ میلادی، تعداد ۱۲,۰۰۰ تن از ایرانیان مسیحی به همین ترتیب قتل عام شدند.

نادیده انگاشتن و بی توجهی به این رنج‌های بشری، ظلمی مضاعف در حق مظلومان و ستم کشیدگان و بی تفاوتی به آموزه‌ها و تجربه‌های تاریخی است. بی تفاوتی‌هایی که منجر به تکرار چندین باره چرخه شوم حوادث خواهد شد.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد نهم: فرقه‌های مذهبی در ایران، تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۸۲، صفحه ۱۴ تا ۱۷؛ کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۵، صفحه ۳۶۶ و ۴۱۴ تا ۴۱۶).

نکته قابل ذکر: در دوران معاصر نیز حاکمیت امامیه فارس بر عکس مسلمانان کشورهای دیگر، کسانی را که از دین امامیه فارس به دین دیگری می روند شدیداً شکنجه و اعدام می کند می توان گفت این خصوصیات فرهنگی فارسهای باستان در نتیجه تبلیغات باستانگرایی عیناً به امامیون شیعه فارس تزریق شده و آنها به خصوصیات فرهنگی پدرانشان رجعت کرده اند.

سازندگی و نابودی تمدنهای حکومتیهای باستانی فارسها

-سازندگی در زمان کورش بزرگ به اندازه ای بی معناست که از زمان فرمانروایی هفده ساله او بر بابل حتی یک خشت بر جای نمانده که بر خشتی دیگر نهاده شده باشد.

کشور و تمدن مادها چنان به دست کورش بزرگ نابود و غارت شد که تقریباً هیچ یادمانی از آن برجای نمانده است نه اثری از خط و زبان و قوانین، و نه نشانی از هگمتانه و دیگر شهرهای بزرگ، تباهی چنان زیاد است که عده ای از پژوهشگران بر این گمانند که چیزی با نام تمدن ماد وجود خارجی نداشته است... تمدن عیلامیان / خوزیان نیز به همین ترتیب به دست کورش نابود شد.

یکی دیگر از تمدنهایی که به دست کورش بر افتاد و از بین رفت، تمدن کهن و درخشان لیدی بود (برای آگاهی بیشتر: بریان، پی یر، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ص ۱۱۴...)

اگر ملکه تومروس (شاه ماساژت ها) تجاوز کورش هخامنشی را دفع نکرده بود و او را که قصد تصرف خودش و کشورش را داشت، نکشته بود، می توان احتمال داد که دامنه ویرانگریها بسا گسترده تر می شد و شاید اثر چندانی از نسل بشری برجای نمانده بود. (ماخذ: رنجهای بشری، ص ۸۱-۸۳).

حاکمان فارس و معنی عدالت در پیش آنها

به گزارش شاهنامه فردوسی، انوشیروان عادل بجز نسل کشی مزدکیان به قتل عام‌های دیگری نیز دست یازید که از آن جمله است قتل عام بلوچیان و گیلانیان و سپس غارت اموال آنان و سوزاندن خانه‌هایشان. فردوسی درد و رنج مردم و قتل عام گروهی زن و مرد و کودک را به دست لشکریان ساسانی انوشیروان با شیواترین سروده‌ها بیان کرده است: «ازیشان فراوان و اندک نماند، زن و مرد جنگی و کودک نماند». او همچنین آورده است که گستردگی نسل کشی بلوچ‌ها به اندازه‌ای بوده که یک نفر بلوچ و حتی یک نفر چوپان بلوچ در هیچ کجا به دیده نمی‌آمد: «بیود ایمن از رنج ایشان جهان، بلوچی نماند آشکار و نهان/ شبان هم نبودی پس گوسپند، به هامون و بر تیغ کوه بلند».

به گزارش شاهنامه فردوسی، انوشیروان عادل پس از سرکوب بلوچ‌ها به سوی گیلان حرکت کرد و سکونتگاه‌های گیلانیان را با بی‌رحمی به زنان و اطفال در آتش سوزاند و غارت کرد و قیام آنان را چنان به خاک و خون کشید که: «چنان بُد ز کشته همه کوه و دشت، که خون در همه روی کشور بگشت/ ز بس کشتن و غارت و سوختن، خروش آمد و ناله مرد و زن/ بیستند یکسر همه دست خویش، زنان از پس و کودک خُرد پیش». برای آگاهی بیشتر و متن کامل گزارش فردوسی بنگرید به: شاهنامه فردوسی، بکوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، دفتر هفتم، بخش پادشاهی نوشین‌روان، تهران، ۱۳۸۶، صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹.

سخن اینجاست وقتی به چنین ظالمی نام انوشیروان عادل گذاشته می‌شود در این صورت افراد ظالم فارس‌های باستان چگونه آدمهایی بودند؟

بردگی در میان حاکمان فارس

(رنج‌های بشری ص ۱۰۴)

یکی دیگر از جنگ‌های کورش که منجر به نابودی تمدنی کهن شد، غلبه او بر مادها و تسخیر شهر هگمتانه (همدان/ اکباتان) بود. غلبه‌ای که با مساعدت اشراف و فئودال‌ها صورت پذیرفت و منجر به غارت هگمتانه و به بردگی کشیدن گروهی از مردم آن شد.

او توانست با به اسارت گرفتن آمیتیس (دختر آخرین پادشاه ماد) و تهدید مبنی بر شکنجه او و فرزندانش، شاه را وادار به تسلیم کند و سپس با کشتن شوهر آمیتیس، او را به همسری خود در آورد. در نهایت نیز شاه نگون‌بخت و شکست خورده در بیابانی دورافتاده رها شد تا از گرسنگی و تشنگی جان بسپارد.

در تاریخ ایران کمبریج به سرپرستی ایلیا گرشویچ آمده است که «گرایش مردم ماد نسبت به کورش خصمانه بود» (ص ۲۴۱). او هگمتانه را غارت کرد و برخی از مادها را به بردگی گرفت» (ص ۲۴۰).

با اینکه مادها دستکم دو بار در زمان داریوش کوشیدند تا استقلال خود را از سلطه هخامنشیان باز یابند، اما در هر دوبار با سرکوب خشونت‌بار داریوش مواجه شدند و ۳۸,۰۰۰ نفر از آنان قتل عام گردیدند. چنین بود که هویت و تمدن ماد از میان رفت و از صفحه تاریخ محو شد. (بنگرید به: گرشویچ، ایلیا، تاریخ ایران دوره ماد- از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه بهرام شالگونی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۷، صفحه ۲۳۸ تا ۲۴۱).

نظر دین باستانی فارس نسبت به زن

در این قسمت از پدیده مذموم زن ستیزی در فرهنگ باستانی فارسها سخن می رود در بند «۷-زن ستیزی در مذهب امامیه فارس» همچنین در مطالب مربوط به نویسندگان به اصطلاح مدرن ایرانی (فارس) نیز در این زمینه سخن خواهد رفت.

تولید برده داری در دین زرتشتی

به موجب متن پهلوی زرتشتی «ماتیگان هزار داتستان» تولید برده با اجاره دادن زن به مردها انجام می پذیرفته است. مرد می توانست علاوه بر اینکه زن خود را به مردان دیگری واگذار کند، حق داشت تا کنیز خریداری شده خود را به مردان دیگر کرایه دهد تا هم از درآمد حاصل از اجاره زن بهره مند شود و هم فرزندان حاصله را از مادر جدا کند و به عنوان برده به فروش برساند. در هیچکدام از این مراحل رضایت داشتن یا نداشتن زن شرط نبود (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: متن پهلوی زرتشتی ماتیگان هزار داتستان، بخش‌های گوناگون؛ و: بارتلمه، کریستین، زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب‌الزمانی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴).

بر اساس دین باستانی ساسانیان: مردان طبقه اشراف می توانسته‌اند بدون محدودیت، زنان متعدد بگیرند. به هر تعدادی که امکانات مالی نگهداری از آنان را داشته باشند. همچنین مردان می توانسته‌اند تا در صورت فقر و ناتوانی زن خود را بفروشد و یا در صورت ناباروری خود، آنان را برای مدتی معین در اختیار مرد دیگری بگذارند و در واقع اجاره دهند، مرد می تواند زن خود را به دفعات برای مدتی معین و در ازای دریافت وجه یا بدون آن به مرد دیگری واگذار کند. در چنین مواقعی رضایت داشتن یا نداشتن زن شرط نیست و فقط رضایت شوهر و مرد دوم کفایت می کند، در این دین بجز امکان اجاره دادن زن، امکان ازدواج موقت یا صیغه نیز وجود داشت. (ماخذ: «ماتیگان هزار دادستان»، رضا مرادی غیاث آبادی).

-رضا مرادی غیاث آبادی می نویسد: به موجب لوحه شماره ۲۵۲ از سال هشتم پادشاهی کورش در بابل، دختری به نام تابموتو به دلیل اینکه پدرش به مؤسسه مالی یا رباخانه ای بدهی داشت، به گرو گرفته شد تا زمانی که پدرش بدهی خود را تسویه کند. دخترانی که به گرو گرفته می شدند، برای بهره کشی جنسی اجاره داده می شدند تا خسارت تأخیر را جبران کنند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: Leipzig, heft 3, Dritter band, Beitrage zur Assyriologie und Semitischen Sprachwissenschaft 1897.

ترجمه پنجاه لوح حقوقی و اداری از زمان پادشاهی کورش، دانشنامه آشورولوژی و زبان شناسی، جلد سوم، دفتر سوم، لایپزیک، ۱۸۹۷.

سنگسار

سنگسار زنان در زمان فرمانروایی کورش بر بابل امری متداول بود و در مورد زنان زانیه اجرا می شد. در این مورد مردان از مجازات سنگسار معاف بودند، مگر آنکه به حرم و کنیزان شاه نظر داشتند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: ترجمه پنجاه لوح حقوقی و اداری از زمان پادشاهی کورش، دانشنامه آشورولوژی و زبان شناسی، جلد سوم، دفتر سوم، لایپزیک، ۱۸۹۷ (منبع زیر)؛ و نیز تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد یکم، مشرق زمین. (رضا مرادی غیاث آبادی)

- زندانی کردن زنان به هنگام زائیدن طفل مرده نیز رایج بود. در این هنگام مزدپرستان زرتشتی می باید در جایی بی آب و علف، اتاقکی بسازند و زن را به آنجا ببرند. زن موظف بود در آن اتاقک چند جام از آمیخته پیشاب گاو نر با خاکستر را بنوشد در حالیکه تا سه روز حق نوشیدن آب را نداشته است. (وندیداد، در مجموعه اوستا، گزارش جلیل دوستخواه، جلد دوم، ص ۷۱۳ تا ۷۱۶).

- ازدواج با محارم بطور گسترده در میان اقوام فارس قبل از اسلام مرسوم بوده است. سراسر بخش هشتم از کتاب سوم «دینکرد» به شکل مفصل و طولانی، به بحث در این باره پرداخته و جزئیات آنرا به دقت بازگو کرده است. جزئیاتی مانند حق الارث دختری که در عین حال زن پدر خود نیز هست و موارد دیگر. (دینکرد، کتاب سوم، ترجمه فارسی از فریدون فضیلت؛ ترجمه انگلیسی از م. شکلی؛ همچنین در زمینه ازدواج با محارم در دین زرتشتی بنگرید به گفتاری از جلیل دوستخواه).

زنان حاکمان فارس، زنان کوروش و هخامنشیان

کوروش و تصرف آمیتیس (رنجهای بشری ص ۱۰۰-۱۱۰)

کتنزیاس مورخ و پزشک رسمی دربار اردشیر دوم هخامنشی آورده است که کورش پس از غلبه بر ماد اسپیتاماس را کشت و زن او را که آمیتیس نام داشت، تصرف کرد. آمیتیس دختر آستیاگ و خواهر

ماندانا و خاله کورش بود. (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: تاریخ کتزیاس (خلاصه فوتیوس)، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۹).

زنان و چگونگی بخشندگی های کورش

زنان یکی از مظلوم‌ترین و ستم‌کشیده‌ترین اعضای جوامع انسانی بوده‌اند که قربانی جنگ‌ها و تجاوزهای متجاوزان و جهان‌گشایان می‌شدند. زنانی که شوهران یا پدران خود را از دست می‌دادند و به اسارت و بردگی گرفته می‌شدند. رفتار کورش با زنان نیز از این قاعده همیشگی تاریخ جنگ‌ها و تجاوزات بشری مستثنا نبوده است.

یکی از منابعی که برای وصف سجایای کورش و بخصوص بخشندگی‌های او بدان استناد می‌شود، کورش‌نامه گزنفون است. اما در این استنادها جزئیات این «بخشندگی» دقیقاً مشخص نمی‌شود. به موجب این متن، کورش پس از آنکه دختر زیبایی را که مادها همراه با خیمه و خوابگاه به او تقدیم کرده بودند، به حضور پذیرفت، به سراغ تقسیم زنان اسیر و غنائم جنگی ناشی از غارت ماد و سرزمین‌های غربی ایران رفت. او یکی از زنان «تحت تملک» خود را که نوازنده‌ای خوش الحان بود، به یکی از همدستان خود بخشید تا «اقامتگاه جنگی‌اش دلکش‌تر و روح‌پرورتر از خانه‌اش شود.» یکی دیگر از زنان تحت تملک کورش، همسر مردی به نام آبراداتاس بود آبراداتاس به عنوان سفیر به باخترا/باکترا گسیل شده بود و زنش برای کورش تصرف گردید (رنجهای بشری ص ۱۰۰-۱۱۰).

هخامنشان و تجاوز به زنان و مثله کردن آنان

قبلاً از تجاوز خشیارشا به زن و دختر ماسیست و سپس قتل عام همگی اعضای خانواده آنان به دست این شاه هخامنشی یاد کردیم. کتزیاس مورخ و پزشک رسمی دربار هخامنشی نمونه‌های فراوان دیگری را نیز نقل کرده است. او آورده که خشیارشای دوم به این دلیل به جانشینی پدرش اردشیر گمارده شد که تمامی هفده پسر دیگرش حرامزاده بودند و محصول همخوابگی او با فواحش و کنیزان و دختران اسیری که از سرزمین‌های گوناگون به دربار گسیل شده بودند. او همچنین آورده است که دختری به نام رکسانا/رخشان را پس از آنکه بدو تجاوز نمودند، بطور زنده قطعه‌قطعه‌اش کردند.

برای نمونه‌ای از منابع بنگرید به: خلاصه تاریخ کتزیاس، ترجمه کامیاب خلیلی...

به موجب متن اوستایی و زرتشتی و ندیداد، در برخی موارد گناه یک مرد زرتشتی در صورتی بخشیده می‌شد که موبدان با دختر یا خواهر بیگناه آن مرد همخوابگی می‌کردند.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان، جلد چهارم...

ن در جامعه طبقاتی و فئودالی نظام دینی زرتشتی عصر ساسانی، کالا و مایملکی بشمار می‌رفته که می‌توانسته‌اند او را همچون هر کالای دیگری خرید و فروش کنند و یا اجاره دهند. قیمت زن به موجب متون زرتشتی و به ویژه «ماتیگان هزار دادستان» معمولاً برابر با قیمت یک مرد برده، یعنی در حدود ۲۰۰۰ سکه نقره بوده است.

اما افزون بر اینها، فرانتس آلتهایم و روت استیل آورده‌اند که در زمان انوشیروان عادل (که با فتوای موبدان دست به نسل‌کشی سراسری مزدکیان زد) اصولاً همه زنان جامعه بطور پیش‌فرض متعلق به شاهنشاه بوده‌اند و زنان تنها با بخشش یا تفویض اختیار از جانب او به دیگران اعطا می‌شدند. او هرگونه تعدی را بیرحمانه به کیفر می‌رساند و جبری شدید و بیرحمانه برقرار کرده بود.

در نتیجه مفاد بالا، شاه حق داشت هر زن دلخواهی را شخصاً تصاحب کند و به حرمرسرای خود یا حرمرسراهی اشراف و موبدان بفرستد و یا اینکه او را به هر کس که میل دارد، واگذار کند.

برای آگاهی بیشتر و تفصیل منابع بنگرید به: آلتهایم، فرانتس و روت استیل، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲؛ آذرفرنبغ فرخزادان، دینکرد، ترجمه فریدون فضیلت، کتاب سوم، دفتر یکم، تهران، انتشارات فرهنگ دهخدا، ۱۳۸۱، صفحه ۱۵ و ۱۶).

اعتقادات فارسهای مجوسی در مورد حشیش و بنگ

– رضا مرادی غیاث آبادی می‌نویسد: حشیش یا بنگ و استعمال آن به عنوان یکی از یاریگران اهورامزدا در برابر اهریمن از اعمال مقدس در دین زرتشتی بشمار می‌رود. مصرف حشیش در دین زرتشتی یکی از راه‌های معراج و سفر به بهشت و جهان آخرت دانسته شده است، بخصوص اگر سه جام زرین از «بنگ گشتاسپی» باشد و موبدی آنرا سر بکشد. چنانکه ارداویراف در آتشکده آذرفرنبغ و در برابر هفت تن از بزرگان زرتشتی آن می‌و بنگ را نوشید و استعمال کرد و به مسافرت آن دنیا رفت و برگشت. ارداویراف همان موبدی بود که سنت ازدواج با محارم را با هر هفت خواهر خود اجرا کرد و کتابی به نام «ارداویراف‌نامه» از او برجای مانده است. نشانه دیگری از مصرف مقدس حشیش، گزارش «زراتشت‌نامه» است. به موجب این منظومه، زرتشت نیز چنین جامی را به گشتاسپ نوشانید تا او را سه شبانه‌روز به معراج بفرستد و از بهشت دیدار کند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: ژینیو، فیلیپ، ارداویراف‌نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارت معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲؛ فرنبغ دادگی، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰؛ گزیده‌های زاداسپریم، ترجمه محمدتقی راشد محصل، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

تهران، ۱۳۶۶؛ رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۸۱، جلد یکم، صفحه ۵۰۴ تا ۵۱۲، همچنین رنجهای بشری، ص ۸۷)

زرتشت افسانه است

(بقلم علیرضا مناف زاده و با استناد به نوشته های ژان کلنز)

در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی، مردی فرانسوی به نام آنکتیل دوپرن برای به دست آوردن کتاب زرتشت رنج سفر به هند را بر خود هموار کرد و آن را در سال ۱۷۷۱ میلادی به چاپ رساند و بدین سان، اروپاییان را برای نخستین بار با «دانش مُغان» که قرن‌ها درباره آن داستان‌سرایي کرده بودند، آشنا کرد. حاصل زحمت او بسیاری از دانشوران آن روزگار را ناامید کرد. زیرا اروپاییان در آن کتاب در پی اندیشه‌های ناب فلسفی بودند، اما آنچه می‌دیدند مثنی اوراد بود. وُلتر تَسَخَرَزَنان پرسید: آیا این زرتشت همین سخنان پریشان و زننده را بر زبان رانده است؟ با این حال، زحمت مترجم بی‌نتیجه نماند. زیرا کنجکاوی پژوهشگران غربی را برانگیخت تا در فرهنگ باستانی ایران کند و کاو کنند.

ژان کلنز، (Jean Kellens) (متولد ۲۶ ژانویه ۱۹۴۴ در سرن بلژیک)، ایران‌شناس بلژیکی و استاد زبان‌ها و دین‌های هند و ایرانی در کُلژ دُ فرانس، است که پژوهش‌هایش را درباره اوستا و گات‌ها از چهل و پنج سال پیش آغاز کرده است. به عقیده او، گات‌ها یعنی کهن‌ترین بخش اوستا را، برخلاف آنچه تاکنون گمان می‌کردند، زرتشت نوشته است و اصلاً زرتشت افسانه‌ای بیش نیست.

با حذف پیامبری به نام زرتشت با کتابی که به او نسبت داده‌اند چه باید کرد؟ به عقیده ژان کلنز، گات‌ها را یک گروه دینی که ترکیب یافته از دو مکتب جداگانه بوده، برای خواندن در مناسک دینی سروده است. در آن سرودها نام زرتشت نه به صیغه اول شخص بلکه به صیغه سوم شخص آمده است. در نتیجه، آن سرودها راز و نیاز یک شخص با خدا نیست. از سوی دیگر، در آن سرودها نشانی از دعوت آدمیان برای پیوستن به دین نمی‌بینیم. در آن‌ها از تضاد خیر و شر یا از ناپسند شمردن خشونت و ستایش صلح سخنی به میان نیامده است. در مراسم گات‌ها خوانی که در روشنایی روز برگزار می‌شده، گاو قربانی می‌کرده‌اند. این ایده‌های نو، ویرانگر تصویری است که تاکنون از دین زرتشتی به سبب بدفهمی متن گات‌ها و تفسیرهای خودسرانه از آن سرودها ساخته‌اند.

استدلال‌ها و دیدگاه‌های ژان کلنز نباید پسند بسیاری از ایرانیان باشد، زیرا با تصویر ذهنی آنان از زرتشت و دین زرتشتی سازگار نیست. اما به یاد داشته باشیم که این تصویر ذهنی را نیز همین ایران‌شناسان غربی از قرن هیجدهم به این سو برای ما ساخته‌اند. آنچه تاکنون درباره دین زرتشتی به ما گفته‌اند، همه نتیجه حدس و گمان‌ها و نظریه‌پردازی‌های آنان بوده است. حتی خود زرتشتیان هند نیز به

یاری همین پژوهشگران از نهفت دین خود آگاهی یافته‌اند و بسیاری از سرآمدانشان به تفسیرهای همین غربیان از دین آنان گرویده‌اند. اما ایران‌شناسان غربی در دو سه قرن گذشته برپایه برداشتی نخبه‌گرا از تاریخ، چنان که ژان کلنز می‌گوید، از زرتشت افسانه‌ای، مردی بزرگ و تاریخی ساخته‌اند. این مرد بزرگ همان چیزی است که زمان تاریخی را از زمان بدوی و غرب را از شرق جدا می‌کند. به گفته کلنز، از نظر ایران‌شناسان غربی، زرتشت نیز مانند پادشاهان هخامنشی می‌بایست انسانی بزرگ باشد تا مانند آنان به تاریخ و به تمدن غربی تعلق داشته باشد.

به عقیده ژان کلنز، ایران‌شناسانی مانند والتر هنینگ با پیشداوری‌های نژادپرستانه به سراغ تاریخ باستان ایران رفته‌اند و به ایرانیان باستان نسبت‌هایی داده‌اند که واقعیت تاریخی ندارند. هنگامی که هنینگ می‌گوید ایرانیان باستان دارای قدرت سیاسی کم و بیش همانند دولت‌های مدرن بوده‌اند و نه بدویانی سرسپرده به شمن‌هایی که آن قدر می‌رقصیدند تا بیهوش شوند و کف به دهان مانند حیوانات زوزه می‌کشیدند، نشانه دیدگاه قوم‌مدارانه اوست. هویت ایرانیها را سرآمدان سیاسی و فرهنگی ایران در قرن گذشته با استناد به کارهای ایران‌شناسان غربی ساخته‌اند، اما گویا این ایران‌شناسان را دستچین کرده بودند.

فصل اول، قسمت سوم

۱-۳- مذهب امامیه فارس و عناصر تشکیل دهنده آن

چنانچه گفته شد اصول دین اسلام سه تاست،

سؤال اینجاست که چرا می‌گوییم اصول دین اسلام سه تاست؟

بدین دلیل که در کتاب فرستاده شده از طرف خدا یعنی در قران، بکرات و بصورت آشکار به این سه اصل اشاره شده است و این اشارات بقدری روشن است که جایی برای شبهه باقی نمی‌گذارد.

به عنوان مثال عباراتی مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بدفعات در آیه های مختلف آمده است کلمه الله ۲۷۰۰ بار در قران آمده است، و یا «محمد رسول الله» با عباراتی مثل محمد، نبی و رسول در دهها آیه دیده می‌شود، همچنین «یوم القیامه» و «یوم الحساب» بطور مستقیم ۷۵ بار تکرار شده و بطور غیرمستقیم نیز در آیات بیشماری قید گردیده است.

در کنار این سه اصل توحید و نبوت و معاد، شیعه امامیه تلاش دارد دو اصل امامت و عدل را نیز هم سطح با سه اصل دیگر دین اسلام قرار داده و تلاش بیهوده ای را برای اثبات آنها از آیه های قران بکار می‌گیرد، در حالیکه حتی یک آیه از قران نمی‌توان پیدا نمود که به چنین اصولی اشاره داشته باشد.

و این در حالی است که شیعه جعفری، چنین اعتقادی ندارد که امامت و عدل جزء اصول دین هستند بلکه معتقدند این دو از اصول مذهب بوده و این عقیده را فقط از روی عقلی و اعتقادی می‌توان اثبات نمود و بر عکس شیعه امامیه فارس، بدون اینکه راه غلو پیش بگیرند انکار این اصلها را مترادف با بی‌دینی فرض نمی‌کنند.

یکی از دلایلی که امامیون بر اثبات «دو اصل امامت و عدل» به عنوان اصول دین اسلام اصرار دارند اینست که در واقع امامیون، مذهب خودشان را نه به عنوان یک مذهب از مذاهب اسلامی، بلکه به عنوان یک دین در نظر می‌گیرند. چنانچه در چندین حدیث، از این مذهب به عنوان دین امامیه یاد می‌شود، بطور نمونه می‌توان به حدیثهای در کتابهای (ابن بابویه: الاعتقادات، الفهرست، طوسی، ص ۱۸۹، آغابزرگ / الذریعه ۲/۲۲۶) اشاره نمود.

بر این اساس دین امامیه اصولی متفاوت از مذاهب دیگر اسلامی دارد و به عبارت دیگر همین اصول ویژه امامیه است که آنرا به عنوان یک دین جدید مطرح میکند.

نکته‌ی مهم قابل ذکر اینست که مذهب امامیه فارس، اصل امامت را نه به عنوان اصل برابر با دیگر اصول دین، بلکه به عنوان یک بهانه و ابزاری برای انکار دیگر اصول دین مورد استفاده قرار می‌دهد. و

بدین نحو امامیون فارس، اصول اعتقادی اجداد خود یعنی فارسهای باستانی را زنده می‌کنند. AzoH

اصول دو گانه دین امامیه فارس

ادعای پنج اصل به عنوان اصول دین امامیه یک نوع ظاهر سازی می باشد زیرا امامیه فارس در عمل بجز دو اصل دین امامیه به هیچ چیز دیگر اعتقاد ندارند و بقیه اصول برای توجیه دو اصل می باشد. دو اصل واقعی دین امامیه، یکی اصل امامت می باشد و دومی اصل پنهان دین امامیه است که هیچوقت در ظاهر امر اشاره ای به آن نمی کنند ولی بقول بزرگان امامیه این موضوع همسنگ مسئله امامت بوده و بدون آن امامت نیز از بین می رود.

اصل پنهان دوم دین امامیه اصل تحریف قران می باشد که بنا به اعتراف پیغمبران دین امامیه یعنی کلینی و مجلسی و جزایری این مسئله به تواتر اثبات گردیده است و در صورت حذف راویان و سندهای این اصل، کل دین امامیه و پیغمبران و راویان این دین زیر سوال رفته تهی شده و فرو می ریزد. شیخ مفید از بزرگان دین امامیه با آوردن احادیث جعلی معتقد است قران تحریف گشته است. کلینی احادیث جعلی زیادی مبنی بر کم و زیاد بودن قران آورده است و در حدیثی ادعا می کند که قران واقعی ۱۷۰۰۰ آیه دارد یعنی سه برابر قران کنونی بوده است.

مجلسی و نعمت الله جزایری و ملا فتح الله کاشانی و دهها مجتهد مقدس فارسها اعتقاد دارند بتواتر ثابت شده قران تحریف گشته است و قران فعلی نیز کم و زیاد شده است. شیخ ابوالحسن شریف در کتابش بنام (مراة الانوار) با آوردن دلایلی چند به اثبات تحریف قران پرداخته است، در این زمینه در بند «تحریف قران جزئیات بیشتری ارائه شده است».

تمامی اصول دین مورد ادعای امامیه همه در خدمت دو اصل فوق یعنی اصل امامت و اصل تحریف قران می باشد. در اینجا تلاش می شود به شیوه هایی که امامیون فارس برای بیهوده جلوه دادن اصول دیگر دین، و بزرگنمایی دو اصل خودشان بدان متوسل می شوند اشاره کرده و در عین حال به بیان علل فرهنگی اقتصادی آن نیز پرداخته می شود.

-اصل اول به عنوان اصل توحید در دین اسلام، که در قران آمده و بقیه مسلمانان به آن معتقدند، در دین امامیه هیچ اعتباری ندارد چونکه این خداوند نیست که دنیا را مالک بوده و آنرا می گرداند و به حساب کتاب می پردازد، بلکه این امامان و امام زمان می باشد که طبق اعتقاد امامیه و نظریه ولایت تکوینی، ناظر بر اعمال ماست و هر جمعه و پنجشنبه اعمال ما نزد امام زمان رفته و او بر این اساس در

مورد انسانها تصمیم می گیرد. امامان امامیه علم غیب دارند از گذشته و حال و آینده خبر دارند و عملاً تمامی قدرت خدا به امامان تفویض شده لذا خود خدا کاره ای نیست.

در واقع امامیه فارس توحید قرانی و توحید مسلمانان را به عنوان عبارتی کلیشه‌ای برای بیان قدرت امامان مورد استفاده قرار میدهند و بدین شکل توحید قرانی را به سخره گرفته اند.

به بیانی دیگر توحید قرانی را شیعه امامیه از درون پوچ کرده و به عنوان سایه ای برای توجیه رسم و سنن فارسهای باستان، با بهانه ای برای توجیه قدرت امامانشان استفاده نموده اند و نهایتاً از همین قدرت امامان خود ساخته، پشتوانه ای برای توجیه قدرت سردمدران امامیه و تقدس سازی آنها ایجاد کرده اند.

-اصل دوم دین اسلام یعنی نبوت در نزد امامیون فارس، نیز برای این، استفاده می شود تا بگویند که : در واقع نبوت یک شغل پستی است و آمده تا مقام امامت را تشریح و بیان نماید و مرحله کوچکی از دین است که باید جایش را به امامت بدهد و به عبارت دیگر امام مرحله تکامل مقام نبوت می باشد. در این مورد حدیثهای جعلی بسیاری در کتابهای امامیه وجود دارد.

در کنار این حدیثهای جعلی، بسیاری از بزرگان شیعه امامیه فارس همچون آقای خمینی بر این باور بودند که رسول خدا در تربیت شاگردانش موفق نبوده اند و به نظر آنها با وفات پیغمبر اسلام از ۱۲۰۰۰۰ صحابه، بجز ۳-۴ نفر، بقیه مرتد شدند، خمینی در وصیت نامه خود می نویسد: «من با جرئت مدعی هستم که ملت ایران در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول خدا و اهل کوفه و عراق در عهد ح علی و حسین بن علی می باشد».

امامیون فارس، امامان اهل بیت را دارای علم لدنی می دانند، گویا آنها به علم غیب مالکند و کل کائنات تحت فرمان امامان هستند و نامه اعمال ما هر لحظه در دست امام زمان می باشد و اگر یک لحظه دنیا بدون امام باشد دنیا کن فیکون و نابود می شود. این چنین نظری را ولایت تکوینی می نامند.

این چنین تفکر در حالی از طرف امامیون اظهار می شود که هیچکدام از این صفت ها را در مورد پیغمبران و ح محمد بکار نمی برند، بطور کلی امامیون فارس، مقام امامت را بالاتر از نبوت می پندارند و گویا نبوت در حالت تکامل یافته آن به امامت ختم می شود، البته امامیون فارس در این زمینه هیچگونه دلیل قرآنی ندارند و در قرآن به چنین چیزی اشاره نشده است و خداوند با صراحت کامل ح محمد را خاتم پیغمبران اعلام نموده و با آمدن او و ارسال قرآن، حجت و دین را بر انسانها تمام شده می داند و در واقع بعد از پیغمبر اسلام از طرف خداوند، راهنمایی و حجت خدا برای انسانها تکمیل شده و عقل آنها به مرحله بلوغ رسیده و انسانها با در دست داشتن کتاب آسمانی و با توجه به تجربه زندگی بزرگان دین و دنیایی، و با رجوع به عقل خود توانایی حل هر مسئله و مشکلی را دارند.

در کنار این مسائل بزرگان دینی مذهب جعفری تورک، اعتقاد به نظریه ولایت تکوینی را مغایر با اصول دین اسلام دانسته و آنرا معادل کفر می دانند.

فتوای آیت الله خویی در مورد ولایت تکوینی، بصورت زیر می باشد :

فتوای آیت الله ابوالقاسم خویی در مورد نفی ولایت تکوینی و تشریح انبیاء و اوصیاء، کاملاً در تضاد با اعتقادات جناب خمینی می باشد :

«در نجاست اهل غلو اشکالی نیست، بعضی از ایشان اقرار به اولوهیت خدای سبحانه دارند لیکن معتقد است که امور راجع به تشریح و تکوین، تمامش به دست امیر المؤمنین (ع) و یا یکی از امامان است. پس او را زنده کننده و میراننده و خالق و رازق می داند و اینکه وی انبیای گذشته را پنهانی و نبی اکرم (ص) را آشکارا کمک کرده است. و این عقیده حقیقتاً و واقعاً باطل است زیرا کتاب عزیز قران دلالت دارد بر اینکه تکوین و تشریح کلاً به دست خدای سبحانه می باشد و اعتقاد به آن عقیده تفویض است زیرا معنای آن چنین می شود که خدای تعالی مانند بعضی از سلاطین و شاهان، خود را بر کنار نموده از آنچه مربوط به تدبیر مملکت اوست و امور مملکتی را به یکی از وزرای خود داده و این مطلب زیاد دیده می شود، در اشعار عربی و فارسی که بعضی از این امور را به امیر المؤمنین (ع) نسبت می دهند و این اعتقاد انکار ضروری دین است، زیرا تکوین و تشریح مختص ذات خداست. پس کفر این طایفه مبتنی بر چیزی است که قبلاً از بابت ضروری بیان کردیم (نقل از کتاب ارسلان تورانلی).

در قران آیه های زیادی بر اتمام حجت خدا بر انسانها و اتمام راه ارتباطی توسط علم غیب بوسیله انسانها بیان شده است در نهج البلاغه نیز ح علی می فرماید : کسانی که ادعای داشتن علم غیب می کند جادو گرانی بیش نیستند.

سوره نسا آیه ۱۶۵ : رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا : پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است

-اصل سوم دین اسلام یعنی معاد از نظر امامیون فارس، چیزی بجز توانایی امامان در بخشیدن بهشت به پیروان امامیون فارس نمی باشد، و گویا شیعیان امامیه فارس همگی با واسطه گری امامان به بهشت می روند و بقیه جهنمی هستند..

به عبارت دیگر اصل دینی معاد به عنوان یک اصلی قرانی و قدرت لایزال خداوندی در ایجاد روز حساب و کتاب، در نزد امامیون فارس جایگاهی ندارد بلکه معاد وسیله ای است که امامیون توسط آن بر بهشتی بودن فارسهای شیعه داد سخن می رانند و در واقع در نظر امامیون فارس، روز قیامت روزی

است که در آن روز امامهای فارسها با تکیه بر قدرت بی حد و حصر خود انتقام خود را از غیر شیعیان (فارس) یعنی از اهل سنت، و افرادی که هم عقیده امامیون نیستند می گیرد و همه آنها را به بدترین عقوبت ممکن می رساند.

-اصل چهارم دین ساخته شده توسط امامیه فارس، یعنی اصل امامت در واقع اصلی است که سردمداران مذهب مجوسی فارس تلاش می کند کل اصول دیگر دین را در خدمت آن قرار داده و بدینوسیله اصول و فروع دین اسلام را از درون تهی سازند.

آنها از امامت چنان منظره ای می آفرینند گویا امامت هدف اصلی کل کائنات بوده و قدرت خداوند تماما در اختیار و در دستان امامان اثنی عشری می باشد و غلو در این اصل چنان گسترده است که معتقدین به این مذهب خدا و نبوت و معاد را در قالب امامت می بینند و خداوند و پیغمبرش و کتاب قران و دیگر صحابه و بزرگان دین و دنیا هیچکاره هستند و در اختیار امامان هستند و بدین ترتیب امامیون فارس وارد مرحله ی جدیدی از دین می گردند که بطور آشکار در قالب دین چند خدایی قرار می گیرند. در بند بعدی بطور مفصل در ارتباط با اصل امامت این قوم مجوسی سخن می رود.

-اصل پنجم دین امامیه فارس، یعنی اصل عدل داستانی بیش نبوده و در هیچ یک از نوشته ها و سخنرانیهای بزرگان امامیه حتی به عنوان یک جمله نیز جایی ندارد.

با اطمینان می توان گفت که امامیون فارس بخاطر اینکه اصل امامت ویژه خود را توجیه نمایند یک اصل پنجمی نیز به دین می چسبانند تا کسی نگوید که امامیون فارس فقط یک اصل امامت را مطرح نموده اند که در قران اشاره به آن نشده است و در واقع امامیون می خواهند بگویند ببینید ما فقط اصل امامت را مطرح نموده ایم، اصل عدل را هم باور داریم، آیا شماها عدل خدا را انکار می کنید، به عبارت دیگر اگر دیگران اصل امامت را انکار می کنند پس عدل الله را نیز انکار می کنند و این درست نیست. یعنی امامیون بوسیله سفسطه و قیاس مع الفارق می خواهند اصل امامت را با پیش کشیدن اصل عدل به اثبات رسانده و به دین بچسبانند.

-اصل تحریف قران، اصل اساسی دین امامیه فارس

اصل تحریف قران بظاهر امر در هیچ یک از منبرها و سخنرانی های امامیون جایی ندارد ولی این اصل به دو شکل در بخش اصلی عقیده امامیون مطرح می گردد، در وهله اول تمامی کتابهای پیغمبران امامیه پر از احادیث و تفسیرهایی است که مستقیمان در جهت اثبات تحریف قران می باشد.

وجود نوشته های بسیاری که به عنوان آیه تحریف شده، در کتابهای امامیون است گواه روشنی بر نوع عقیده آنها در زمینه تحریف قران می باشد.

در منبرهای روحانیان امامیه، خیلی کم به آیات قران اشاره می شود ولی از اول تا آخر سخنانشان به روایات و احادیث جعلی کلینی ها و مجلسی ها می پردازند و در هر منبری به دفعات اسم اینها را برده و تعریف و تمجید می کنند چونکه می دانند با بالا بردن مقام این افراد، بطور غیرمستقیم حرفهای اصلی این افراد که در رابطه با تحریف قران است به پیروان خود القا می کنند.

ادعای عدم تکمیل دین اسلام جهت توجیه اصول دوگانه دین امامیه

به منظور توجیه اصول دوگانه دین امامیه، کلیه سردمداران فارس اعم از مراجع تقلید و یا افراد سیاسی این قوم، یک حرف بیشتر ندارند و آن عدم تکمیل دین اسلام توسط پیغمبر و ادامه تکمیل آن توسط مثلاً امامان اهل بیت و در واقع ادامه تکمیل آن توسط سردمداران مذهب امامیه می باشد، در حالیکه قران به صراحت تکمیل دین اسلام را اعلام نموده و به عبارت دیگر قران ادامه رسالت و ارتباط با عالم غیب و وحی را به علت رشد عقل و شعور انسانی در نتیجه ارسال تعداد کثیری پیامبر غیر ضروری اعلام نموده و آن را در ح رسول اتمام شده اعلام نموده و او را خاتم النبیین اعلام می کند قبل از اشاره به چند آیه در این زمینه ابتدا به چند نمونه از ادعاهای عدم تکمیل بودن دین، که توسط سردمداران قوم فارس مطرح می گردد اشاره می شود.

آیت الله خمینی در کتاب «کشف الاسرار» پیغمبر را به سهل انگاری و ترسو بودن و عدم ارائه درست اصول دین متهم می کند در واقع آقای خمینی مدعی می شود دین توسط پیغمبر خدا تکمیل نگردید. جملاتی که عیناً در کتاب منتشر شده توسط امامیون فارس آمده چنین است:

ما در اوایل این گفتار ثابت کردیم که پیغمبر، از اینکه امام را با اسم و رسم در قران ذکر کند می ترسید که مبدا پس از خودش قران را دست بزنند!! یا اختلاف بین مسلمانها شدید شود و یکسره کار اسلام تمام شود و اینجا گواهی از قران میاوریم که در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری می کرده و از منافقان ترس داشت.

ما در اوایل این گفتار ثابت کردیم که پیغمبر از اینکه امام را با اسم و رسم در قران ذکر کند می ترسید که مبدا پس از خودش قران را دست بزنند یا اختلاف بین مسلمانها شدید شود و یکسره کار اسلام تمام شود و اینجا گواهی از قران میاوریم که در اظهار امامت با اسم و رسم محافظه کاری می کرده و از منافقان ترس داشت.

جالب اینکه طبق نظر آقای خمینی، اگر رسول خدا به این خاطر امامت را مطرح نکرد تا از تحریف قران جلوگیری کند در حالیکه به ادعای امامیون فارس قران تحریف شده است. در اینصورت از نظر امامیون، پیغمبر کاری بیهوده و بی نتیجه انجام داده است و دین را تمام و کمال ابلاغ نموده است. بطور کلی علاوه بر روحانیت سردمدار فارس، افراد سیاسی آنها نیز پیروی از همین سردمداران می کنند، به عنوان مثال احمدی نژاد رئیس جمهور وقت، در یکی از سخنرانی هایش چنین می گوید: با بعثت پیامبر فرصت برای رسیدن بشر به نقطه ی کمال انسانی و اوج کمال انسانی در اختیار او قرار گرفت، من تبریک می گویم، انشاءالله بعثت پیامبر تکمیل خواهد شد، با حکومت جهانی انسان کامل، و بشر، در آن نقطه از همه این ظرفیتهای استفاده خواهد کرد.

در حالیکه طبق آیه صریح قران، وظیفه پیغمبر، اعلام و تبلیغ کتاب خدا بدون ترس و واهمه به مردم می باشد و خداوند در آیه ای می فرماید ای پیغمبر شما باید بطور آشکار دین را تبلیغ کنید و از کسی نترسید چونکه خداوند از شما محافظت می کند.

خدای متعال در آیه ۳۵ سوره نحل می فرماید: كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ الْقَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: پیشینیان آنها نیز همین کارها را انجام دادند (به همین بهانه ها متوسل شدند) ولی آیا پیامبران الهی وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟.

آیه هایی دال بر تکمیل دین توسط کتاب قران:

آیه ۳ سوره مائده مبنی بر اعلام تکمیل شدن دین اسلام از طرف الله که در روز جمعه و روز عرفه در حجةالوداع حضرت رسول نازل گردید:

مائده ۳: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: امروز دین شما را برایتان کامل، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان آیینی (استوار و پایدار) قرار دادم.

احزاب ۴۰: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: محمد ص پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا به هر چیزی داناست.

در ارتباط با اصل تحریف قران که اصل پنهان امامیه فارس و در واقع اصل دوم و مهم این آیین می باشد در بندی دیگر با تفضیلات بیشتر سخن خواهد رفت.

فصل اول، قسمت چهارم

۱-۴- اصل امامت در مذهب امامیه فارس

چنانچه گفته شد، تمامی اهداف و تلاش آخوندهای فارس اثبات اصل امامت و قدرت بیکران امامان در حاکمیت و مسلط بودن بر کائنات و تمامی حوادث روی زمین و زمان هستند، آنها چنان غلوی در کارشان انجام می دهند که نتیجه ای جز برگشت به دوران باستانی چندخدایی سومر و یونان نمی باشد.

چند خدایی در دین امامیه

دین امامیه یکی از دینهایی است که هنوز در دوران قبل از دین یکتاپرستی سیر می کند.

در دوران بت پرستی خدایان متعددی برای امور مختلف وجود داشت،

در سومرها خدایان متعددی مثل «آنو، انلیل، ائا» و در ایلام، این شوشیناک و ایشتار پرستش می شدند و در یونان باستان خدایانی مثل ژوپیتر، ونوس، نپتون و غیره عبادت می شدند.

ولی تمامی این دین های چند خدایی، با پیشرفت حرف دستی، صنایع دستی (ال ایشلری، زاناآت)، با آمدن پیغمبرانی مثل ح ابراهیم، ح عیسی و حموسی، ح محمد و نهایتا همراه با توسعه تکنولوژیکی بشر و رشد عقل و شعور انسانها، به تاریخ باستان پیوسته و جای آنها را دینهای یکتاپرستی و آیینهای فلسفی و اعتقادات عقلانی گرفت.

علیرغم تمامی این حرکتهای پیشروانه، گروهها و جوامعی هستند که در مقابل این پیشرفتها مانع تراشی می کنند و تلاش دارند حرکتی ارتجاعی و پسرروانه ای را ایجاد کنند. یکی از مهمترین این جوامع عقبگرا، جامعه فارس منتسب به حاکمیت امامیه می باشد، آنها با تمامی قوا و با استفاده از مذهب مجوسی باستان و مذهب دگردیسی شده تر با نام مذهب امامیه مجوسی فارس، جبهه ای برای مبارزه با توسعه اجتماعی و رفاه عمومی و نهایتا با توسعه تکنولوژیک مفید برای عموم انسانها ایجاد نموده اند. ذیلا نمونه ای از اینگونه تفکرات امامیون ذکر می گردد.



-یکی از آخوندهای سردمداران شیعه امامیه فارس به نام حجت الاسلام حسن یوسفی چنین می گوید: امامان اثنی عشری (امام های ساخته شده توسط شیعه امامی) هر کدام خدایانی بر زمین هستند و اگر خدا هم بجای امام بود در کره زمین

همین کارها را میکرد.

-همین آخوند در جای دیگری می گوید: خدا ۱۴ تا مثل خودش خلق کرده که مثل او هستند، فقط یک فرق با خدا دارند آنها خدا نیستند و چون مخلوق خدا هستند و خدا خلقشان کرده و اَلَا حَسین بن علی یعنی: حسین و عَلِم، حسین بن علی یعنی: تمام عَلِم و قدرتِ احاطه و سلطنت و ولایت الهی که در نظام خلقت جاری است.

او در سخنی دیگر، مشابه خدایان سومر و ایلام و یونان باستان از خدایانی نام می برد که یکی خدای عشق و دیگر خدای درمان و دیگری خدای قرض و غیره می باشد،

شیخ حسن یوسفی چنین می گوید: امام صادق! می فرماید هر یک از شیعیان ما مضطر شود و تمام درها بر روی او بسته شود اگر تسبیح ح زهرا بخواند مشکلاتش حل می شود. اگر دنبال عقل و هوش و درک و فهم بالاتر از بقیه هستید به حسین متوسل شو، اگر دشمن داری به زین العابدین توسل کن، در فهمت مشکل داری به باقر العلوم به امام صادق متوسل شو، اگر مریضی و مریض داری به ح موسی کاظم توسل کن، اگر گمشده ای داری به امام رضا متوسل شوید، اگر بی پولید و مستاجر هستید به جواد الائمه روی بیاورید اگر مشکلات خانوادگی دارید به امام هادی متوسل شوید، اگر مسائل معیشتی دارید به ح عسکری متوسل شوید.

-او جای دیگری می گوید: ح پیغمبر هر وقت دچار مشکل لاعلاجی می شد رو به طرف خانه ح زهرا نماز می خواند و مشککش برطرف می شد.

در جایی دیگر می گوید: هر آبی که این ولایت را قبول کرد شیرین شد و اگر قبول نکرد شور شد.



اینها بزرگوارانی هستند که اگر خدا در روی زمین بود همین حرکات را میکرد.

-آخوندی دیگر از امامیون فارس چنین داد سخن می راند: بابا امام انعکاس رب است، نصّ روایت است، زیارتنامه صحیح امام حسین را می خوانم، اینها (یعنی امامان) بزرگوارانی هستند اگر خدا در روی زمین بود همین حرکات



(ولایت امیر مؤمنان ﷺ بر همه ی مخلوقات حتی بر جنادات عرضه شد)

را میکرد. زیارتنامه چنین است: الحمد لله الذی انعم علینا بحکام یقومون مقامه، لوکان الشخص حاضرًا فی المحل.

-آخوندی دیگر از امامیه فارس می گوید: ولایت امیر مومنان بر همه مخلوقات عرضه شد حتی بر جمادات.

البته آخوندهای امامیه فارس، داستانها و عقاید مربوط به چند خدایی را فقط با تکیه بر تواناییهای عقلی خود بیان نمی دارند آنها نوشته های پیغمبران امامیه مثل کلینی و مجلسی را مبنا قرار می دهند.

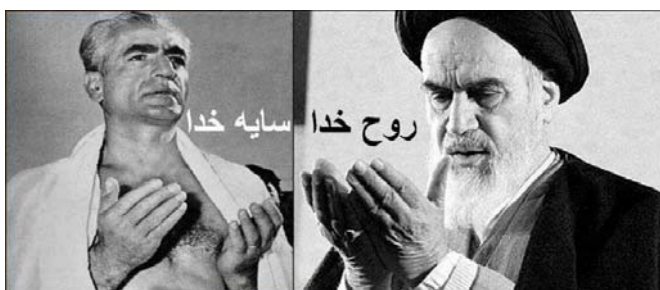
-مجلسی (بحارالانوار ۱۱۵/۹۹-۱۱۶) روایت می کند: امامان بر عرش الهی و قائم مقام الله تعالی مستقر بوده و بر کلیه امور عالم هستی حاکم بوده و کائنات را می گردانند.

و عین همین روایت را در کتابهای زیر نیز می توان دید: سیدحسن شیرازی، کلمه الامام المهدی ص ۴۰۸-۴۰۹؛ علی النمازی، مستدرک سفینه البحار ۱/۳۲۵؛ شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان ص ۶۵۵؛

-در انتهای این قسمت به نکته ای اشاره می گردد که فرهنگ خداسازی فارسها مختص حاکمیت مذهبی امامیه نبوده بلکه این رسم جزئی از فرهنگ فارسها اعم از حاکمیت غیرمذهبی و به اصطلاح معاصر نیز می شود.

در اعتقاد به چند خدایی بزرگان دینی امامیه فارس با شاهان پهلوی هیچ فرقی ندارند :

محمدرضا شاه پهلوی نیز عینا مثل آقای خمینی به خداسازی و نایب امام سازی می پرداخت و جهت فریب دادن مردم عامی به چنین کارهایی متوسل می شد. در کتاب میلانی «نگاهی به شاه» و کتاب شاه پهلوی «ماموریت برای وطنم» چنین نوشته هایی را بکرات می توان دید.



محمدرضا پهلوی در یکی از سخنرانیهای خود می گوید که ایرانیان مذهب خود را با توجه به آداب و رسوم ویژه خود بنا نهاده اند.

شاه پهلوی در کتابش برای اغوای مردم

و گمراه نمودن آنها، داستانهایی را می گوید که هیچ دست کمی از سخنان روحانیون معاصر امامیه و یا متفاوت از نوشته های کلینی و مجلسی نمی باشد او در کتابش چنین می گوید: کمی بعد از تاجگذاری پدرم دچار بیماری حصبه شدم و چند هفته با مرگ دست به گریبان بودم و این بیماری موجب ملال و رنج شدید پدرم شد. در یکی از شبهای بحرانی کسالتم، مولای متقیان علی علیه السلام را به خواب دیدم در حالیکه شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت و در کنار من نشسته بود و در دست مبارکش جامی بود و به من امر فرمود که مایعی که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فرادی آن روز تبم قطع شد و من حالم به سرعت رو به بهبودی رفت... طی همان دو سال بعد دو واقعه دیگر برای من رخ داد که در حیات معنوی من تاثیری عمیق بر جای گذاشت. در دوران کودکی تقریباً هر سال همراه خانواده به امامزاده داوود می رفتیم برای رسیدن به آن محل ناچار بودیم که راه پر

پیچ و خم سرایش را پیاده یا با اسب طی کنیم. در یکی از این سفرها که من جلو زین اسب یکی از خویشاوندان خود که سمت افسری داشت نشسته بودم ناگهان پای اسب لغزید و هر دو از اسب به زیر افتادیم. من که سبک بودم با سر به شدت روی سنگ سخت و ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگامی که به خود آمدم همراهان من از اینکه هیچ گونه صدمه ای ندیده بودم فوق العاده تعجب کردند. ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب ابوالفضل علیه السلام فرزند برومند علی علیه السلام ظاهر شد و مرا در هنگام سقوط گرفت و از مصدوم شدن مصون داشت روزی با مربی خود در حوالی کاخ سلطنتی سعد آباد.. قدم میزدیم. در آن هنگام ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که برگرد عارض اش هاله ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می سازند نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار حضرت امام قائم روبرو هستم مواجهه من با امام زمان چند لحظه بیشتر به طول نیانجامید که آن حضرت از نظر ناپدید شد - محمد رضا پهلوی - ماموریت برای وطنم - برگرفته از کتاب «نگاهی به شاه» عباس میلانی.

ادعای معصومیت امامان توسط امامیون فارس فریبکارانه است

شیعه امامیه فارس ادعا می کند که امامانشان معصومند، یعنی امام از تمامی گناهان کبیره و صغیره معصوم است، و هیچگاه در فتوا و جواب دادن گمراه نشده و به خطا نمی رود، و فراموش نمی کند، و هیچ چیز از امور دنیوی از او پوشیده نمی ماند. (ماخذ: میزان الحکمه ۱/۱۷۴، عقائد الامامیه ص ۵۱، و بحار الانوار ۳۵۰/۲۵-۳۵۱).

این در حالی است که خود امامان نیز خودشان را مصون از خطا نمی دانند و چنین حدیثهایی در کتابهای همین افراد امامیه نیز آمده است:

-ح حسن با پدرش ح علی در اینکه به جنگ کسانی برود که می خواهند انتقام خون عثمان را بگیرند مخالف بود، تردیدی نیست که یکی از آن دو بزگوار درست گفته و دیگری بر خطا بوده است، در حالیکه هر دو نزد شیعه امامیه فارس، امام معصومند!

-ح حسین در قضیه صلح با معاویه با برادرش ح حسن مخالف بود؛ بدون شک یکی از آن دو درستتر از دیگری بود و از دیدگاه شیعه امامیه فارس، هر دو امام معصومند! آیا عملکرد امام حسن و امام حسین با عصمت ائمه در تناقض نیست؟

-از ح علی روایت شده: «از گفتن حق به من، یا ارائه مشورت عادلانه اباء نورزید زیرا من از خطا و اشتباه در امان نیستم». (الکافی ۲۵۶/۸ و بحار الانوار ۲۷/۲۵۳)، آیا این مخالف با عقیده عصمت ائمه نیست؟

-از امام جعفر صادق روایت می شود که او با افتخار می گفت: «ح ابوبکر دو بار مرا زاده است» (کشف الغمّه الأربلی ۳۷۴/۲). زیرا نسب امام جعفر صادق از طرف مادرش ام فروه از دو جهت به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد: بدینگونه که ام فروه از یک جهت دختر قاسم بن محمد بن ابو بکر رضی الله عنه می باشد و از جهت دیگر دختر اسماء بنت عبد الرحمن بن ابو بکر رضی الله عنه می باشد .

با این وجود امامیه فارس روایت های دروغینی را از امام جعفر صادق ارائه می دهند که او جدش ابوبکر رضی الله عنه را مورد نکوهش قرار می دهد!؛ سوال اینجاست که چگونه امام از یک طرف به جد خود افتخار می کند، و از طرفی دیگر او را نکوهش می کند؟! و چگونه است که جد یک امام معصوم به کسی وصل می گردد که بقول امامیون ملعون می باشد و در هر منبر امامیه مورد نفرین می شود.

جعل امام زمان خیالی توسط امامیون فارس

پیغمبران امامیه فارس آدمهای کند ذهنی هستند و برای جعل امام زمان خیالی دچار اشتباهاتی می شوند که آنها را بی آبرو می کند. البته اینها چنان به دروغگویی عادت کرده اند که حتی نمی خواهند به این تناقضات پاسخ دهند به معنی دیگر آب از سر آنها گذشته است و آنها توان پاسخگویی ندارند.

در اینجا به چند نمونه از تناقضاتی که در کتابهای آنها آمده است اشاره می شود :

آیا مادر امام زمان فارسها، نرگس است؟، ویا کنیزی است بنام صیقل؟ ویا کنیزی است بنام ملیکه؟ ویا کنیزی است بنام خمط؟ ویا کنیزی است بنام حکیمه؟ ویا کنیزی است بنام ریحانه؟ ویا زنی است بنام سوسن؟، ویا زنی است بنام مریم؟، ویا اصلا وجود ندارد و حتی یک حدیث درست در این زمینه موجود نیست.

امام زمان کی به دنیا آمده است؟ : آیا هشت ماه بعد از وفات پدرش به دنیا آمد؟. ویا قبل از وفات پدرش در سال ۲۵۲ هـ به دنیا آمد؟. ویا در سال ۲۵۵ هـ متولد شد؟، یا اینکه در سال ۲۵۶ هـ دیده به جهان گشوده است؟. ویا اینکه در سال ۲۵۷ هـ به دنیا آمده است و یا اینکه در سال ۲۵۸ هـ متولد شده است؟. آیا در هشتم ذی العقده متولد شده است، یا در هشتم شعبان به دنیا آمده است، یا اینکه پانزدهم شعبان میلاد اوست، یا اینکه در پانزدهم رمضان متولد شده است؟! ویا اینکه متولد نشده است.

امام زمان فارسها، چگونه و به چه صورت از مادرش متولد شده است؟

آیا امام زمان فارسها، در شکم مادرش مانند بقیه انسانها بوجود آمده و مادرش به او حامله شده است؟ ویا بقول اکثر بزرگان امامیه از پهلوی و ران مادرش بدنیا آمده است؟

امام زمان فارسها، چگونه پرورش یافته و بزرگ شده است؟

از ابو الحسن روایت کرده‌اند که گفت: «ما وصی‌ها در یک روز چنان رشد می‌کنیم که دیگر مردم در یک هفته به آن اندازه رشد می‌نمایند!» و گفت: «هر کودکی از ما وقتی یک ماه بر او بگذرد چنان می‌نماید که گویا یک سال بر او گذشته است!» و گفت: «ما امامان در یک روز چنان رشد می‌کنیم که دیگران در یک سال رشد می‌کنند». (الغیبه، الطوسی (ص ۱۵۹-۱۶۰).

محل اقامت امام زمان کجاست؟ گفته‌اند در طیبه، سپس گفته‌اند نه بلکه او در کره رضوی در منطقه روحاء به سر می‌برد، و سپس گفته‌اند او در ذی طوی در مکه مقیم است سپس گفته‌اند او در سامرا است! و یکی از آنها می‌گوید: «لیت شعری این استقرت بک النوی ... بل ای أرض تفلک أو ثری، أبرضوی أم بغیرها أم بذی طوی... أم فی الیمن بوادی شموخ أم فی الجزیره الخضراء»: ای کاش می‌دانستم کجا هستی در کدام زمینی و یا در کدام آسمان هستی، آیا در رضوی هستی یا در ذی طوی، یا در جایی دیگر ... یا در یمن در دره شموخ یا در جزیره سبز» بحار الانوار (۱۰۸/۱۰۲).

آیا امام زمان فارسها در سردابه ای زندگی میکنند؟ و یا در تهران زندگی می‌کند و در آنجا ازدواج کرده و یک دختر تهرونی گرفته است؟. وقتی آیت الله! قزوینی، می‌گوید امام زمان در تهران است و با خانواده‌هایی رفت آمد دارد آیا می‌توان این حرف را باور کرد؟ آیا کسی که عده‌ها را نمی‌شناسد و نمی‌تواند یک عدد بین ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ را بگوید می‌خواهد برای ما راه و کار زندگی کردن و ارتباط با ارواح خبیثه و ارواح روحانی فارسها را شرح دهد.

آیا امام زمان فارسها فقط با افراد خیلی بی سواد و دروغگو ارتباط برقرار میکنند؟

تقدس سازی از امامان و اصول ناگفته شیعه امامیه فارس

-داستان خوابیدن ح علی در بستر بجای ح محمد در شب هجرت: یکی از داستانهای شیعه امامیه بسیار بر آن تبلیغ می‌کنند داستان خوابیدن ح علی بجای ح رسول در شب هجرت از مکه به مدینه می‌باشد. گویا اینکار فضیلتی است که شیعه مجوسی بدون وجود سند معتبر می‌خواهند به ح علی بچسبانند، در روز هجرت از مکه به مدینه، ح رسول نزدیک ظهر به طرف مدینه حرکت می‌کنند، و تا نزدیکیهای شب کفار از هجرت پیغمبر باخبر شده و به جستجو می‌پردازند لذا نیازی به حمله به خانه پیغمبر در موقع دیر وقت و هنگام خواب نبوده است.

-شهادت ح علی در محراب: شبیه داستان فوق شیعه امامیه برای تقدس سازی می‌گویند ح علی بر سر نماز و موقع سجده با شمسیر ابن ملجم مجوسی به شهادت می‌رسد در حالیکه ابن ملجم موقع ورود ح علی به مسجد بر او ضربه می‌زند، به چه دلیل شیعه امامیه بر حوادث دروغین اصرار دارد متأسفانه این موضوع رویه فرهنگی این فرقه شده است.

- صلح خُدیبیه : در صلح نامه ابتدا «محمد رسول الله» نوشته می شود ولی مشرکین با نوشته شدن این عبارت مخالفت می کنند و پیغمبر نیز قبول می کند لذا پیغمبر به ح علی دستور می هد که این عبارت را از صلح نامه حذف کن ولی ح علی از قبول این حرف سرباز می زند. و می گوید من پاک نمی کنم و نهایتاً ح رسول مجبور می شود خودش این عبارت را پاک کند. این مطالب توسط طبرسی و ارشاد مفید و میرزا حسین نوری (مستدرک الوسائل ۴۳۷/۸) قید شده است. آیا چنین نافرمانی سرپیچی از فرمان رسول خدا نیست؟ شاید هم امامیون فارس خواهند گفت این پیغمبر است که باید در خدمت علی باشد و علی حاکم کائنات می باشد!

شیعه جعفری تورکان معتقدند، این حادثه نشان از علاقه مندی ح علی به ح رسول می باشد و چنانچه این بزرگان را انسانهای معمولی و صالح خدا در نظر بگیریم بروز چنین بگومگوهای دوستانه و از روی علاقه به دین کاملاً طبیعی می باشد.

نُصیری ها و شیعه امامیه

نُصیری های سوریه از نظر عقیدتی با امامیه فارس، فرق داشته و همدیگر را تکفیر می کنند ولی اولین بار فرانسوی ها نصیری ها در اجتماع سوریه آنها را علوی نامیدند و یکی از رهبران مذهبی نزدیک حافظ اسد فتوای نزدیک بودن دو مذهب نُصیری و امامیه را صادر نمود. و بدین ترتیب مذهب امامیه فارس و نصیری سوریه بهم نزدیک شدند.

برای شناخت عقاید فرقه نُصیر نُصیریّه بهترین مرجع کتاب «فرق شیعه نوبختی» می باشد.

نُصیری ها امام حسن عسکری را خدا می دانند که محمد ابن نُصیر نُصیری را به پیغمبری فرستاده، آنها به تناسخ معتقدند و به اباحه محارم و ازدواج مردان معتقدند.

البته وقتی انسان اینگونه خصوصیات نُصیری ها را می خواند می بیند تفاوت چندانی بین عقاید امامیه فارس و نُصیری ها به چشم نمی خورد. چونکه امامیه نیز امامان را در مقام خدا می بینند، به عبارت دیگر حداقل نُصیری ها به یک خدا یعنی خدایی حسن عسکری معتقدند ولی امامیه حداقل به ۱۲ امام و بعضاً همراه با ح زهرا به ۱۳ امام معتقدند و البته با اضافه شدن امام خمینی و امام خامنه ای تعداد امامان و در اصل تعداد خدایان آنها روزبروز زیادتر می شود.

برعکس امامیه فارس، قران در مورد پرستش معبودانی به جای خدای یگانه چنین می فرماید :

یوسف ۳۹-۴۰: يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ

الدِّينُ أَقِيمٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰): ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان متعدد بهترند یا الله مقتدر؟، شما به جای الله چیزی را نمی پرستید، مگر نامهایی که خود و نیاکانتان به آنها داده اید، و الله هیچ دلیلی بر اثبات آنها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است جز او را عبادت و پرستش نکنید، این است دین راست و استوار، ملی بیشتر مردم نمی دانند.

فاطر ۱۳-۱۴: يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّهُمَا لِيَجْزِيَ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴): شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است [که] هر یک تا هنگامی معین روانند این است پروردگار شما، فرمانروایی از آن اوست. و کسانی را که بجز او می خوانید، مالک پوست هسته خرمایی [هم] نیستند (۱۳) گر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند، و اگر [فرضاً] بشنوند اجابتان نمی کنند، و روز قیامت شرک شما را انکار می کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه، تو را خبردار نمی کند (۱۴)

مشابه همین مفاهیم را در سوره های نحل ۹۷، نحل ۱۷، شورا ۱۲، احقاف ۴-۵، عنکبوت ۶۵ می توان مشاهده نمود.

فصل اول، قسمت پنجم

۱-۵- اصل اعتقادی به تحریف قران در مذهب امامیه فارس

چنانچه ذکر شد علمای امامیه با زرنگی تمام یکی از اصلهای دینی مهم خود را بدلائیل مختلف از جمله بدلیل ترس از مردم در لفافه می گویند و در این مورد پنهانکاری می کنند. ابتدا اشاره ای به عالمان دینی شیعه امامیه که می توان آنها را پیغمبران این مذهب شمرد می شود که قائل بر تحریف قران بودند، این افراد با آوردن حدیثهای جعلی بیشماری اعتقاد خود و شیعه امامیه را مبنی بر باور داشتن نسبت به تحریف قران بیان داشته اند و افرادی نیز با اقامه دلایل متعددی کتابهایی در باب اثبات تحریف قران نوشته اند.

در بین محرفین قران در طول تاریخ، عالمان دینی فارس بشرح ذیل در رده نخست قرار دارند :

عالمانی از شیعه امامیه فارس مثل : یعقوب کلینی (اصول کافی)، علی بن ابراهیم قمی (تفسیر قمی)، محمدباقر مجلسی (مرآة العقول من شرح اخبار آل الرسول)، نعمت الله جزایری (الانوار النعمانیة)، محمد بن مرتضی کاشانی و یا فیض کاشانی (تفسیر صافی)، ابو منصور احمد بن منصور طبرسی (الاحتجاج، فصل الخطاب)، همگی بر اینکه قران کریم تحریف شده و دچار کاستی و افزایش گردید صحه گذاشته اند.

-نوری طبرسی (وفات ۱۳۲۰ ه ق و دفن شده در حرم ح معصومه) کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» را به منظور اثبات تحریف قران نوشته است، او به زعم خود هزاران روایات می آورد که دلیلی هستند بر تحریف قران، صمد بایاتلی در کتاب خود «آذربایجان شیعه لیگی و فارس شیعه لیگی» به بخش مهمی از اینها با دلایل مُتَقَن پاسخ داده است

-در کتاب «حدیقه الشیعه» مطالبی در مورد تحریف قران ارائه گردیده است هر چند عده ای این کتاب را منسوب به «محقق مقدس اردبیلی» می دانند ولی وجود مطالب ضد صوفی در این کتاب امکان انتساب کتاب به ایشان را زیر سؤال می برد، آقای مقدس اردبیلی دارای مشربی فلسفی عرفانی بوده و سخنی علیه فلاسفه از ایشان نقل نشده و حاشیه ایشان بر الهیات تجرید گواه آن است، کتاب حدیقه الشیعه، سالها پس از اردبیلی تنظیم شده است و همان «کاشف الحق اردستانی» است.

کلینی در اصول کافی چنین می گوید : «روایاتی که در مورد تحریف قران به تواتر بما رسیده است، کمتر از روایت گفته شده در مورد امامت نمی باشد».

AzoH

- کلینی (الکافی ۱/ ۳۵۲) در حدیثی جعلی از ابو عبدالله نقل می کند: و ان عندنا لمصحف فاطمه (ع) فیه مثل قرانکم هذا ثلاث مرات والله ما فیه من قرانکم حرف واحد: در دست ما مصحف ح فاطمه هست و آن سه برابر قران شماست و به الله قسم حتی یک حرف از آن در قران شما وجود ندارد.

- کلینی در بابی از کتابش، جهت اثبات امامت ح علی آیه ۹۲ سوره نحل را می نویسد: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»: و کلمه «أُمَّةٌ» را به شکل «ائمه» می خواند و با جهل و خدعه ای آشکارا قران را تحریف می کند.

کلینی در کتابش، بابی به نام «فضیلت قران» می نویسد، و در انتهای این باب طی حدیثی جعلی می نویسد: قران ۱۷۰۰۰ آیه دارد و اصل آن در پیش امام زمان می باشد.

خمینی درباره طبرسی چنین میگوید: «شخص صالح و متبعی بوده است مگر اینکه اشتیاق او به جمع آوری احادیث ضعیف و غرائب و عجائب و آنچه که عقل سلیم و فکر مستقیم آن را نمی پذیرد، بیشتر از سخنان سودمند اوست و تعجب از بیدارگران عصر اوست که چگونه غفلت ورزیدند تا آنچه که واقع شد آن چیزی که آسمان بر آن گریه کرد و نزدیک بود زمین تکه تکه شود (الذریعه آقا بزرگ تهرانی). آقای خمینی مبهم حرف میزند البته او نگفته که من حرف طبرسی را درباره تحریف قرآن قبول ندارم چرا نگفته؟ چون خمینی آیت الله بزرگ امامیه است نمیتواند این را بگوید مگر آنکه ۲۰۰۰ حدیث این مذهب را منکر شود آنوقت او را بقیه علما تکفیر میکنند

و دیگر اینکه اگر کسی به فرهنگ سخنگویی شیعه امامیه فارس آشنا باشد در میابد که ناراحتی خمینی نه از ادعای تحریف قرآن، که از ترک بسیار آشکار تقیه در این مورد است.

بعد خود همین خمینی در وقت مرگ در وصینامه خویش نوشت: «مفتخریم که صحیفه فاطمیه از ماست» یعنی خودش دو قدم از طبرسی پیش است و به کتاب وحیی بعد از قرآن عقیده دارد!

نعمت الله جزایری در کتابش «الانوار النعمانیه» (ج ۱/ ۹۷، ۲/ ۳۵۷-۳۵۸، ۲/ ۳۶۰-۳۶۳) مطالب متعددی در مورد تحریف قران می نویسد، در اینجا اجمالاً به بخشی از آنها اشاره می شود: «همانا قرائتهای هفتگانه، متواتر از وحی الهی فرود آمده توسط روح الامین (جبرئیل)، همه آنها دلالت بر واقع شدن تحریف در کلمات و مواد و اعراب قرآن دارند، و همچنین اصحاب و یاران ما رضوان الله علیهم همگی بر درست بودن و تصدیق نمودن آنها اتفاق نظر دارند، از وجود روایات ساختگی تعجب نکن همانا که آنها بعد از وفات پیامبر اکرم، در دین تغییر و تبدیل بزرگتر از این انجام دادند، مانند تغییر دادن قرآن و

تحریف کلماتش و حذف نمودن آنچه درباره‌ی ستایش آل رسول و ائمه طاهرین و رسوایشها منافقین و اظهار بدیهای آنها می‌باشد،

همانا قرآن همانطوریکه نازل شده هیچ کسی جمع‌آوری ننموده است مگر امیرالمؤمنین به وصیت پیامبر اکرم، پس ایشان بعد از وفات رسول الله، مدت شش ماه مشغول جمع‌آوری آن بودند، هنگامی که جمع‌آوری آن را تمام کرد بنزد (جانشینان) کسانی که بعد از رسول الله بودند آورد و به آنها گفت: این کتاب خداست همچنانکه نازل شده است. آنگاه عمر بن الخطاب به وی گفت: ما نه احتیاجی به تو و نه به قرآن تو داریم، نزد ما قرآنی است که عثمان نوشته است.

پس علی به آنان گفت: هرگز بعد از امروز آن را نخواهید دید، و هیچ احدی آن را نخواهد دید تا فرزندم مهدی ظهور کند و در آن قرآن که اضافات بسیار است از تحریف مصون می‌باشد. عثمان هنگام خلافتش آن قرآن را به شهرها و سرزمین‌ها فرستاد، و قواعد خطش با قواعد و دستور زبان عربی مغایرت دارد. و عمر بن الخطاب زمان خلافتش کسی را نزد ح علی فرستاد که قرآن اصلی که وی جمع‌آوری نموده برایش بفرستد، و ح علی می‌دانست او قرآن را خواسته است تا اینکه بسوزاند مانند قرآن ابن مسعود، و یا اینکه نزد خود پنهان نماید. تا مردم بگویند، قرآن، همان کتابی است که عثمان نوشته است لا غیر.

پس ح علی آن قرآن را نزدش نفرستاد و هم اکنون آن قرآن نزد مولای ما می‌باشد، همراه با کتابهای دیگر آسمانی، و آنچه که از پیامبر به جای مانده است.

و هنگامی که امیرالمؤمنین بر مسند خلافت نشستند نتوانستند این قرآن را آشکار کنند، و آن را پنهان نمود زیرا که در آشکار کردن آن زشتی و رسوایی است برای کسانی که قبل از وی بودند».

-راویات جعلی و بدون سندیت تاریخی شبیه داستانهای نعمت الله جزایری که بیشتر به قصه های تخیلی می‌ماند در تمامی کتابهای امامیه پر است، تا چند وقت پیش که اینترنت و تکنولوژی پیشرفته ارتباط جمعی نبود آنها از روی تقیه، از چاپ این کتابها خودداری می کردند تا مبادا مردم، تفکر و عقیده واقعی اینها را بشناسند ولی الان دیگر مشخص است که امامیون فارس هیچ اعتقادی به قرآن و پیغمبر و حتی خود امامان اهل بیت ندارند و امامان خیالی شبیه شاهان ساسانی برای خود ساخته اند و بدین وسیله بر مردم حکم می رانند، مطمئنا این دوران بسر رسیده است کافی است مردم آگاه شوند. مردم با شناختن چهره ی واقعی اینها مشروعیت آنها را زیر سوال می برند. در شبکه های اجتماعی نیز براحتی می توان به نیت واقعی فارسگرایانی که صبح تا شب بر علیه قرآن و دین و امامان تبلیغ می کنند پی برد، بی شک همه آنها از پیروان همین بزرگان امامیه می باشند و از آنها درس گرفته اند.

فیض کاشانی صاحب تفسیر «الصفی» (متوفی ۱۰۹۱ هـ) برای کتابش دوازده مقدمه نوشته است مقدمه ششم را برای اثبات تحریف قرآن تخصیص داده است، و برای این مقدمه چنین عنوان گذاشته: «مقدمه ششم درباره جمع آوری قرآن، و تحریفش، و اضافه و کمی اش و تأویل آن» او چنین نتیجه می‌گیرد: «آنچه که از این روایات و دیگر از طریق اهل بیت برداشت می‌شود این است که همانا قرآنی که اکنون نزد ماست، تمام آن نیست، چنانکه برح محمد نازل شد. بلکه چیزهایی از آن مخالف است با آنچه خداوند نازل کرده است. برخی از آن تغییر و تحریف شده است. و همانا چیزهای بسیاری از آن حذف گردیده است، از جمله نام علی در جاهای بسیار، و همچنین لفظ «آل محمد» بیش از یکبار، و نام منافقین از جاهایش، و چیزهای دیگر از آن، و همچنین این قرآن بر ترتیبی که مورد رضا و پسند خدا و رسول الله باشد نیست.

اما اعتقاد مشایخ ما در این باره، پس آنچه از ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ظاهر می‌شود این است که ایشان معتقد به تحریف و کم شدن قرآن هستند زیرا که وی روایاتی در این زمینه در کتابش الکافی ذکر نموده است و هیچ گونه طعنه و عیب بر آن روایات وارد نساخته است».

عقیده علامه محمد باقر مجلسی: «روایات درباره تحریف متواتر می‌باشد و راهی برای انکارش نیست». او در کتابش: «مرآة العقول من شرح أخبار آل الرسول» (ج ۱۲ ص ۵۲۵) در شرح حدیث کلینی به سند از هشام بن سالم و نقل از ابی عبدالله «همانا قرآنی که جبرئیل برای ح محمد آورد هفده هزار آیه بود». چنین می‌گوید: «حدیث موثق است، و در بعضی نسخه‌ها از هشام بن سالم بجای هارون بن سالم آمده است، پس روایت صحیح است، مخفی نیست که این روایت و روایات صحیح دیگر، صریح و واضح است در مورد، کم شدن قرآن، و تغییر آن و نزد من، روایت در این زمینه از لحاظ معنا متواتر می‌باشد، و کنار گذاشتن همه این روایات موجب سلب اعتماد، از تمام روایات می‌گردد بلکه در گمان من روایت در این زمینه کمتر از روایت درباره امامت نیست، پس چگونه آن را (امامت) با روایت ثابت می‌کنند؟» و همچنین در کتابش: «بحار الأنوار» بابی را تحت عنوان: (باب التحریف فی الآیات التی هی خلاف ما أنزل الله: باب تحریف آیات قرآن) نامگذاری کرده است.

برابری ارزش اصل امامت و اصل تحریف قران نزد امامیه فارس

-وقتی از نظر شیعه امامیه روایاتی در زمینه ای با روایات موجود در مورد امامت برابری میکند مطمئنا از نظر اهمیت نیز این دو موضوع هموزن خواهند بود و همانگونه که امامت یکی از اصول مهم شیعه امامیه می باشد بنابراین، «اعتقاد به تحریف قران» نیز از اصول اعتقادی و از اصول اساسی این مذهب خواهد بود به عبارت دیگر، از مبانی ایجاد شیعه امامیه همین اعتقاد به تحریف قران می باشد.

-نکته دیگری نیز در این مورد قابل ذکر میباشد وقتی از نظر شیعه امامیه، به امامت آنچنان اهمیتی داده می شود که علمای این مذهب، آنرا بالاتر از مقام پیغمبری می دانند لابد اصل اعتقاد به تحریف قران نیز که با اصل امامت برابر می کند از اصل پیغمبری یعنی اصل نبوت بالاتر خواهد بود.

با توجه به موارد فوق با اطمینان می توان گفت که اصول دین شیعه مجوسی ظاهرا شش تا و در واقعیت دو تاست، در این اصلها سه اصل توحید و نبوت و معاد جهت گول زدن دیگر مسلمانان نسبت به اعتقاد مجوسی خود به عنوان اصل قبول می کنند والا آنها هیچوقت در کتابها و مناظر از این اصول یا صحبت نمیکنند و یا جهت فریبکاری درصد کوچکی از صحبتهایشان را به اینگونه اصلها می پردازند. آنها ۹۰- ۹۵ درصد صحبت شان در مورد اصل امامت است، اصل پنجم با نام عدل نه در کتابهایشان و نه در سخنرانیهایشان حتی درصد کوچکی نیز جای ندارد، اصل مهمتر یعنی اعتقاد به تحریف قران، نیز برای آنها اندازه امامت اهمیت دارد، آنها هر چند در تمامی کتابهای اصلی شان تحریف قران را مورد تایید قرار داده و به اثبات آن کوشده اند ولی در مناظر بدلیل ترس از مسلمانان بطور علنی آن را مطرح نمی کنند و این اصل دینی خود را با شیوه ای دیگر تبلیغ می کنند، در مناظر آنها اگر سندی نیز ارائه گردد از کلینی و مجلسی و طوسی و طبرسی و حلّی و جزایری و کاشانی حدیثی آورده شده و با این حدیثها قران را تفسیر می کنند در واقع با چنین شگردی در هر منبر، محرفین و دشمنان قران را به عنوان بزرگان دینی معرفی کرده و در واقع بطور غیرمستقیم تحریف قران را تبلیغ می کنند.

به چالش کشیده شدن اصل تحریف قران و تفکر وجود امام زمان، توسط آیت الله کمال حیدری

یکی از مجتهدین معروف شیعه امامیه، آیت الله کمال حیدری با طرح سوالات اساسی این مذهب را به چالش می کشد او در یکی از سخنرانی هایش چنین می گوید :

بعضا تصور می کنند، شیعه امامی، با توجه به روایت «هفده هزار آیه ای بودن قران» آن را سه برابر قران فعلی می پندارند یعنی معتقدند که دو جلد قران و به عبارتی دو سوم حجم آن در نزد امام زمان شیعه امامی می باشد، و در اینصورت می توان چنین پنداشت که قران موجود فعلی در پیش مسلمانان کامل و بی عیب نقص بوده و امام زمان خیالی آنها موقع ظهور دوسوم دیگر قران را نیز با خودش خواهد آورد.

البته موضوع به این سادگی ها نمی باشد، آنها نه تنها قران اصلی را سه برابر قران فعلی می دانند در عین حال معتقدند که قران فعلی نیز ناقص و تحریف شده می باشد.

مشابه همین موضوع، مطالب ایشان در مورد عدم امکان اثبات تولد و وجود امام زمان با احادیث شیعه، بسیار ارزشمند است. و جا دارد طلبه های تورک این مطالب را بدقت مورد کنکاش قرار دهند. اضافه می شود قومیت ایشان عرب بوده و این موضوع نشان دهنده بحران فکری عمیق در میان عربهای شیعه در ارتباط با شیعه امامی فارس می باشد.

عربهای شیعه در باور کردن سفسطه های شیعه امامیه از مفلوک ترین پیروان آنها هستند

-عربهای امامیه فکر می کنند واقعا با قبله شدن کربلا آنها به منزلتی می رسند در حالیکه این خدعه ی شیعه امامی فارس برای مسلط شدن زبانی و فرهنگی بر این منطقه می باشد در حالیکه امام زمان آنها در اولین لحظه ظهور عربها را از دم تیغ می گذرانند.

-عایشه و اتهامات امامیه فارس بر فاجره گی او مستقیما فرهنگ و رسوم اعراب را نشانه می رود، همانگونه که از تورکان آذربایجان سوسک می سازد و زبان و دهان آنها را نجس می داند از زنان پیغمبر نیز فاجره می سازد تا اعراب را نشانه روند.

-در واقع عربهای شیعه از مفلوک ترین افراد این قوم محسوب می شوند که از یک طرف مورد توهین و تحقیر ناشی از بدگویی نسبت به بزرگان زن و مرد عرب می شوند و از طرف دیگر در موقع خروج امام زمان شیعه فارس، عربها را اعم از عزیز ترین اعراب یعنی قریش از دم تیغ می گذرانند.

در این میان اعراب، مصر توانایی بیشتری در درک واقعیات امامیه فارس را دارند دانشگاه الازهر بدرستی توطئه و بندبستهای خطرناک امامیه فارس و سپاه و افراطیون جمع شده در اطراف محمد مرسی را تشخیص داده و لذا تکلیف خود را با آنها معین کردند، و مردم نیز توانستند راه صحیح را انتخاب کنند، حرکت کنونی مردم مصر شباهت تام به دوران صلاح الدین ایوبی و حرکت اردوی تورکان در برداشتن شیعه قرمطی فاطمیون داشته است، در آن زمان مردم، نامناسب بودن فرهنگ مشابه فاطمیون و امامیه فارس را تشخیص داده و خود را از آن مجوسیت رهانیدند. ولی اعراب سوریه و عراق و یمن و لبنان و بویژه عربهای شیعه این توانایی را نداشتند که موقعیت خود را بدرستی دریابند.

علیرغم تمامی این مسائل، افرادی از عربها که به انحط بودن فرهنگی شیعه امامیه پی برده از آنها روی برمی گردانند هم در سطح مردم عادی و هم در سطح مراجع دینی، روزبروز زیادتر می شوند.

عالمان شیعه امامیه عرب در سطحی گسترده، به اهداف شوم امامیه فارس پی برده اند در واقع آنها با توجه به عملکرد امامیه فارس دچار تناقضات بسیار بزرگی شده اند آنها از خود سؤال میکنند چرا امامیه

فارس اینقدر با اعراب دشمنی می ورزند چرا آنها، صحابه و زنان پیغمبر را لعن و نفرین می کنند راستی ریشه این روحيات جنون آمیز امامیه فارس کجاست.

ریشه های اصل اعتقادی تحریف قران در بین امامیه

برای بسیاری این سؤال مطرح است که چرا امامیه به تحریف اعتقاد دارند و ریشه های اصلی آن در کجاست، این سؤال بویژه برای عالِمین عرب شیعه، گنگ و پیچیده می نماید، آنها تصور درستی از ریشه مذهب اقوامی که سازندگان اصلی امامیه بوده اند ندارند و عموماً ذهنیتی کلیشه ای از این موضوع دارند بدین شکل که گویا ابن سبا یهودی بانی امامیه بوده و لذا این ریشه را در یهودیت جستجو می کنند و باطبع به نتیجه قانع کننده نمی رسند و به این سبب هر از چند گاهی به شکل دیگری این سؤال را مطرح می نمایند.

واقعیت اینست که این ریشه را باید در دین مجوسیت پارسیان جستجو نمود، این ریشه و اعتقادات ویژه، در دشمنی ساسانیان با اعراب و دین اسلام قابل جستجو می باشد، این ریشه ها در نحوه زندگی برده وار پارسیان و زندگی آزاده اعراب و دیگر اقوام مثل تورکان وجود دارد این ریشه در تنگی سرزمینی، تنگی فرهنگی، در اعتقاد خداگونه بودن پارسیان نسبت به پادشاهان ساسانی و در اعتقاد برده بودن نسبت به حاکمان، در اعتقاد بی بندباری صیغه گونه دین ساسانیان و اعتقاد به تقدس نسبت به حشیش و مواد مخدر... نهفته است.

امامیون، دین اسلام را فقط تفسیر به رای نمی کند بلکه تحریف به رای می کند.

مذهب شیعه فارس، برخلاف مذاهب دیگر اسلامی، دین اسلام را تفسیر نمی کند بلکه از روی نفاق و عمد، تحریف می کند. و در اصل هیچ دلبستگی به قران و دین اسلام ندارد و هدف واقعی اش استحاله نمودن و از بین بردن اسلام و دفاع از مجوسیت می باشد.

همانگونه که قبلاً اشاره شد یک اصل کلی در مورد انتشار دین در جوامع مختلف این است که وقتی دینی در بین قومی و ملتی وارد می شود آن قوم جزییات دین وارد شده را با فرهنگ و رسوم و سنن خود هماهنگ می کنند بدین شکل که آن عناصری از دین نمود عینی پیدا می کند که مشابه آن در فرهنگ آن جامعه وجود دارد.

با مد نظر قرار دادن معیار فوق، وقتی دین اسلام به میان جامعه تورکان آذربایجان و فارسها وارد می شود لزوماً تابع چنین قوانین باید باشد در این میان تورکان آذربایجان به علت مشابهت فرهنگی و عدم وابستگی زیاد به حکومتی مرکزی و وجود خود مختاریهای محلی و سیستم شورایی ریش سفیدی،

به سهولت خود را با دین اسلام وفق داده و توانستند بدون اینکه در اصول و اساس دین اسلام تغییری دهند آن را به علت انعطاف پذیر بودنش با رسوم و سنن قومی خود تطابق دهند.

ولی قوم فارس و بویژه سردمداران و روشنفکران قوم فارس که تعلق خاطر زیادی به سیستم حکومتی مرکزی ساسانی و سیستم شاهنشاهی دیکتاتوری برده داری داشتند نتوانستند براحتی خود را با دین جدید وفق دهند، چنین عدم تطابقی بویژه در بین مدعیان مذهبی و در بین باقیمانده های رهبران دین بهدینی ساسانی (وبا نام بعدی جعل شده به نام دین زرتشتی) نمود زیادتری داشته بطوریکه حرکت های رادیکال و ریشه داری را برای تحریف دین اسلام و جعل احادیث و روایات و وارد نمودن آن به دین اسلام آغاز نمودند. از طرف دیگر دین اسلام، بدلیل صلابت و انسجام قوی امکان تفسیر وارونه بویژه در اصول اساسی عرفی را از بین می برد و بدین جهت بود که سردمداران فرهنگی مذهبی فارس مجبور گردیدند در دو جبهه کار کنند.

آنها ابتدا به جمع آوری اصول دین مجوسیت پرداختند زیرا از دوران ساسانی به علت جهل و بی سوادی و نادانی، عملاً هیچ مطلب مکتوبی باقی نمانده بود و مجوسیان در نوشته های مختلفی به شکل راست و دروغ و متناسب با عقاید خود آنها را جمع بندی نمودند که حاصل کار آنها کتاب شاعرانی مثل «دقیقی و فردوسی و ابن ندیم» و دیگران بود که عموماً در شاهنامه گردآوری گردید.

پس از گذر از این مرحله آنها با دیدن واقعیتهای جامعه دینی و بویژه قدرت علمی و فرهنگی و فلسفی دین اسلام، دانستند که امکان تطابق دادن کامل دین اسلام با فرهنگ و سنن مجوسیت وجود ندارد لذا به روش جدید روی آوردند و در این مرحله شروع به جعل و تحریف احادیث و روایات نموده و حتی با تحریف قرآن سعی نمودند اصول و عقاید دلخواه خود را در دینی خودساخته جدید وارد کنند و بدین شکل بود مذهبی جدید با نام شیعه امامیه که عملاً یک دین جدید محسوب می گردید بوجود آمد. مذهب شیعه امامیه در واقع دین جدیدی می باشد که کلیه اصول اساسی آن با دین مجوسیت ساسانی تطابق کامل دارد، و عملاً تشابهی با دین اسلامی که توسط قرآن و عملکردهای پیغمبر و خلفای راشدین اسلام ارائه شده، ندارد.

علاقه مندان می توانند جزئیات بیشتری را در مورد اعتقاد تحریف قرآن توسط امامیون فارس و غیر منطقی بودن آن، در کتاب صمد بایاتلی با عنوان «آذربایجان شیعه لیگی و فارس شیعه لیگی» و کتاب «جعفری مذهبی نین اوصولاری، ارسالان تورانلی» رجوع کنند.

فصل اول، قسمت ششم

۱-۶- تقیه در مذهب امامیه فارس

در ادامه این فصل اشاره ای اجمالی به بعضی از خصوصیات مذهبی اخلاقی حاکمیت فارس می شود. تقیه از نظر روایتی و نظری در مذهب شیعه دوازده امامی از جایگاه بزرگی برخوردار است، چنانکه از ح علی جعل می کنند گویا یشان فرمودند: «التقیة دینی و دین اهل بیته: تقیه دین من و دین اهل بیت من است» (مستدرک الوسائل ۱۲/۲۵۲)، و از امام باقر روایت کرده اند: «التقیة من دینی و دین آبائی، ولا ایمان لمن لا تقیه له: تقیه دین من و دین پدران من است و هر کس تقیه نداشته باشد ایمان ندارد» (من لا یحضره الفقیه ۲/۱۲۷)، و از امام صادق نقل می کنند: «لو قلت: إن تارك التقیة تارك الصلاة لکن تارکاً: اگر بگویم: تارک تقیه مانند تارک نماز است، سخنی حق گفته‌ام» (من لا یحضره الفقیه ۲/۱۲۷). در مورد تعریف تقیه کاشف الغطا اظهار می دارد که تقیه «مخفی ساختن حق، و عمل مخفیانه به آن است». (أصل الشیعة وأصولها ص: ۳۱۵).

تقیه در مذهب شیعه فارس به قول آقای خمینی، «تمام دین بوده و هر کس تقیه ندارد دین ندارد». -تقیه در مذهب شیعه فارس روشی است برای توجیه هرگونه دروغ‌گویی، بهتان زنی، انکار و تبلیغ مجدد هر چیزی در موقع احساس خطر. آقای کلینی میگوید: شما برای از بین بردن مخالفین خود از هر روش توطئه آمیز می توانید استفاده کنید (الکافی ج ۲ / ص ۳۷۶).

شیعه امامی فارس تقیه را تا ظهور امام زمان جزئی از مذهب خود میدانند، خمینی در (مجموعه رسائل خمینی ۲/۱۸۵) میگوید: «شما در دینی هستید اگر آنرا مخفی نگه دارید در پیش خداوند عزیز هستید و اگر آنرا افشا کنید ذلیل می شوید.» و باز می گوید: «تقیه ابتدا به جهت ترس و واهمه بکاربرده می شود و بعداً جهت مدارا کردن است و هدف از مدارا کردن اینست بدون ترس از مخالفین، وضعیت را بنحوی درست کنیم تا بتوان شرایط را برای انجام کار دلخواهمان آماده کنیم». و باز می گوید: «برای بکار بردن تقیه تنها شرط، ترس نیست، بخاطر مصالح و مصلحت نیز واجب است، حتی اگر امنیت باشد و ترس وجود نداشته باشد باز تقیه واجب است». (رسائل خمینی ۲/۲۰۱).

در حالیکه تقیه در قران و بویژه در شیعه جعفری تورک، مثل خوردن گوشت و خون میت حرام می باشد در دین اسلام خوردن گوشت میت زمانی جایز دانسته شده که انسان جهت رهایی از مرگ به اینکار اقدام نماید و هر کس میدانند که خوردن چنین غذایی از روی ناچاری چه تبعات مضر و زیانبار روانی و جسمانی داشته و انسان باید تمام تلاش خود را بکار بندد تا از این کار فاجعه بار و فلاکت بار نجات پیدا کند و مسلماً اگر نتواند رهایی یابد، مریضی های غیرقابل علاجی پیدا کرده و از بین می رود.

در دین اسلام، تقیه نیز حکمی مشابه دارد، کسی که تقیه را، رویه عادی زندگی خود قرار دهد مطمئناً او یک آدم روانی و بیمار بوده و پایانی جنایت آمیز خواهد داشت.

خداوند تقیه را در قران حرام اعلام نموده است :

مائده ۵/ ۵۷: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مَّؤْمِنِينَ: ای ایمان آورندگان، آنهایی را که قبلاً به آنها کتاب فرستاده شده و یا کافرانی را که دین شما را به سخره می گیرند دوست نگیرید و از خدا بترسید.

نحل ۱۰۶: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَكَلْهُم عَذَابٌ عَظِيمٌ: کسانی که قلباً به الله ایمان آورده اند و بجز آنهایی که مجبور می شوند اگر به خدا کفر ورزند به غضب و عذاب عظیم دچار خواهند شد.

قران در آیه هایی مثل مائده ۵/ ۵۷ و نحل ۱۰۶، بوضوح نشان می دهد کسانی که قلباً ایمان آورده اند در صورت درغکویی و اظهار کفر و به عبارت دیگر در صورتیکه از روی تقیه کفر بورزند دچار عذاب عظیم می شوند مگر مجبور شوند، مسلماً وظیفه هر انسان است که تلاش کند شرایطی ایجاد کند از کفر ورزی یعنی تقیه نجات پیدا کند و تقیه را تا زمانی می تواند ادامه دهد که مجبور است و مطمئناً چنین شخصی از نظر روحی و روانی و اجتماعی دچار مشکلات زیادی است، و باید تلاش کند از این مهلکه نجات یابد. توضیحات مفصل تر در این زمینه، همراه با اشاره به قران و علوم جدید، در کتاب آقای صمد بایاتلی و ارسال تورانلی ارائه شده است

جالب اینجاست که امامیه فارس تمامی احادیث مرتبط به تقیه را به زبان امامان می بندند در اینجا پرسشهای چندی قابل طرح است :

- ۱- اگر امام، حق را مخفی کند، پس چه کسی آن را به مردم معرفی می نماید و می شناساند؟
- ۲- اگر امام، حق را مخفی نماید و سپس وفات کند و بعد از او امام دیگری بیاید و او نیز همانگونه آن را مخفی بدارد و سپس وفات کند و نفر سوم بیاید و به همین منوال جریان ادامه یابد و کسی از آنان این موضوع را اعلان نکنند در اینصورت پس چه کسی مردم از واقعیت ها آگاه می کنند، و در این صورت مردم بدون علم، الله متعال را عبادت می کنند، پس این چنین امامی که حق را به مردم تعلیم نمی دهد، چه فائده ای خواهد داشت؟
- ۳- چه کسی اجازه مخفی ساختن حق را دارد؟ آیا این شخص، امام است یا پیروان او و یا هر دو؟! آیا اگر امام فاعل این کار باشد این مصیبت بزرگی بشمار نمی رود؟! زیرا از دیدگاه امامیه، امام در ابلاغ دین، نائب پیامبر است، و اگر نائب پیامبر حق را مخفی بدارد، مردم چگونه حق را می شناسند؟!

۴- امامیون معتقدند که تقیه در مقابل مخالفین و ترس از آنها عمل می شود، اما در روایات می بینیم که ائمه حتی در جاهایی که هیچ مخالف و هیچ گونه ترسی وجود نداشت نیز تقیه کرده اند، این را چگونه می شود توجیه کرد؟!

۵- روایاتی کاملاً ضد و نقیض در کتب امامیون به ائمه اهل بیت منسوب گردیده است، و بسیاری از مراجع امامیه، در گذشته و معاصر در توجیه این تناقضات می گویند: ائمه در این روایات تقیه نموده اند، در حالی که خود ائمه هیچ گونه اشاره ای به تقیه خود در این روایات نکرده اند، چگونه این علما کشف کرده اند که ائمه در این روایات تقیه نموده اند؟

تقیه و سلاح هسته ای

تقیه و تلاش برای دستیابی به سلاح هسته ای دو روی سکه امامیون فارس می باشد.

-رفسنجانی در یکی از سخنرانیهایش چنین می گوید: درست است که ما اجازه رفتن به طرف سلاح هسته ای را نداریم ولی اگر شرایطی پیش بیاید، ضرورتی پیدا کند و یا دشمنی پیدا کنیم که بخواهد از این سلاح استفاده کند، قدرت ما محفوظ است (این حرف نشان می دهد برعکس این ادعا که خامنه‌ای، ساخت سلاح هسته ای را حرام اعلام نموده چیزی جز تقیه نیست و آنها هر زمانی بتوانند این سلاح را می سازند).

عبدالغدير خان معروف به پدر بمب اتمی پاکستان در ۱۱ صفحه چکیده در مورد مسائل بازار سیاه اتمی می گوید ایران در اواخر سالهای دهه ۸۰ میلادی به دنبال بمب اتمی بوده است.

علی شمعخانی ۱۹۸۷ در سفر به پاکستان با عبدالغدير خان تماس گرفته و قصد خرید بمب اتمی را داشت و در این سفر بود که نظامیان پاکستانی توافق می کنند نقشه هایی از مراحل ساخت بمب اتم و ساترئيفرifoژهای تی ۱ و تی ۲ و لیست شرکتهای دخیل بین الملل در اختیار ایران قرار دهد.

آقای رفسنجانی در سال ۱۳۸۰ قبل از افشای سایت اتمی نطنز، در خطبه های نماز جمعه می گوید اگر اسرائیل می تواند پرویی کرده و تجاوز نماید بخاطر اینست که سلاح اتمی در دست دارد. و اگر یكروز يك کشور اسلامی سلاح اتمی داشته باشد دیگر اسرائیل نمیتواند کاری بکند (این صحبت زمانی گفته می شود که جمهوری اسلامی پاکستان که يك کشور اسلامی است سلاح اتمی داشت در واقع منظور رفسنجانی صاحب شدن فقط و فقط کشور ایران به سلاح اتمی است که گویا تنها کشور اسلامی دنیاست)

آیا با این سخنرانی ها و تشبّات، کسی فتوای حرام بودن بمب اتمی را باور می کند.

تقیه و فریبکاری آقای خامنه‌ای برای تورک جلوه دادن خود

جد پدری خامنه‌ای به نام «سید محمد» اهل عراق است که به هنگام کوچ به ایران و اسکان موقت در ایران فرزندی از وی به دنیا می‌آید به نام «سید حسین» که پدر بزرگ سید علی خامنه‌ای به شمار می‌رود، سید حسین پس از مدتی به عراق سرزمین آبا و اجدادی خود بر میگردد و در آنجا صاحب پسری میشود به نام «سید جواد» که همان پدر سید علی خامنه‌ای می‌باشد. سید جواد به هنگام کوچ دوباره به ایران، وارد مشهد میشود و در آنجاست که سیدعلی خامنه‌ای متولد میشود.

زمان تولد سیدحسین (پدر بزرگ سیدعلی) در خامنه، همزمان با ایجاد سیستم ثبت نام نوین مهاجرین عراقی بود (قبلاً هر خانواده مهاجر عراقی دارای نامی بشکل «فلانی پسر فلانی» بودند)، لذا بخاطر سکونت موقت در خامنه نام فامیل منطقه‌ای آذربایجانی به خود می‌گیرد و بعدها حتی فرزندی از آنها که



اصلاً در آذربایجان متولد نشده و در آذربایجان بزرگ نشده نام «سید جواد خامنه‌ای» به خود می‌گیرد.

سید علی خامنه‌ای در مورد مادرش چنین می‌گوید: «مادرم (صبیه حجت الاسلام سید هاشم نجف آبادی) فارس زبان بود».

سوال اینجاست چرا روشنفکران فارس از کنار ۲۹ نسل عراقی و حتی محل زندگی آنها در مناطق فارس نشین به راحتی می‌گذرند

و تنها محل تولد پدر بزرگ وی را ملاک و معیار آذربایجانی و تورک بودن وی به حساب می‌آورند؟ آنها با تمسک به تورک بودن خامنه‌ای از یک طرف می‌خواند افکار عمومی را متقاعد کنند نه تنها تبعیضی علیه آذربایجانیان وجود ندارد بلکه رهبر نیز از آنهاست دیگر اینکه می‌خواهند رفتار او به پای تورک‌ها نوشته شود.

خامنه‌ای خود را تورک نمی‌داند و فقط پدر بزرگش را تورک زبان میداند در حالیکه تورکی دانستن پدر بزرگش نیز زیر سؤال است او چند کلمه تورکی را از افراد تورک خراسان که جمعیت زیادی از شهرهای این استان را تشکیل میدهد یاد گرفته و در مواردی آن را خرج می‌کند، وی در چندجا در باره زبان مادری و ملیتش چنین گفته است: «البته پدرم تورک زبان بود... بنده چند سال قبل از این به تبریز رفته بودم... اصلاً خبر نداشتم که در تبریز این همه شاعر هست. با این که من به یک معنا تورک‌زبان هستم و تورکی می‌فهمم و صحبت می‌کنم و با آنها احساس خویشاوندی می‌کنم و به آنجا رفت و آمد هم داشته‌ام، در عین حال نمی‌دانستم که در آنجا این قدر شاعر و گوینده‌ی خوب وجود دارد».

خامنه ای معمولاً در مواردی در دیدار با برخی از طرفداران آذربایجانی حکومت اسلامی، چند کلمه ای را به زبان تورکی لهجه دار ویژه، آنهم بسیار به سختی ادا می نماید و سیمای رهبری جمهوری اسلامی نیز بارها آن را پخش می کند. زبان تورکی ویژه ای که وی در این دیدارها بکار میبرد بدور از بلاغت و فصاحت، عامیانه و پر از اغلاط دستوری گاه فاحش است و نشان از آشنائی بسیار سطحی و فوق العاده ابتدائی او با زبان تورکی در حد محاوره دارد.

سخن خامنه ای در مورد زبان فارسی: «امروز زبان فارسی زبان مظلومی می باشد، چون به عمد با این زبان مبارزه شده است». این ادعای حیرت العقول است. زیرا زبان فارسی نه تنها زبانی مظلوم نیست بلکه استفاده برتری طلبانه از این زبان و نابودی دیگر زبانها، یک استراتژی برای حکومت او می باشد.

تسویه تورکها از مناصب حکومتی توسط خمینی و خامنه ای

در حال حاضر تمامی مقامات از تورکها تسویه شده است.

هیچکدام از سران سه قوه گرفته تا وزرا و فرماندهان نظامی و انتظامی نیز تورک نیستند. حتی سعی میشود در کشورهای تورک زبان نظیر جمهوری آذربایجان و تورکیه از دیپلماتها و سفرایی استفاده شود که اهل آذربایجان نباشند و «تورکی» زبان آکادمیک آنها باشد.

می توان گفت در پی دستور کتبی خامنه‌ای تمامی تورک‌های اصولگرا و حزب الهی، آخوند، پاسدار، اطلاعاتی و ذوب ولایت فقیه از نظام جمهوری اسلامی پاکسازی شدند! تورک‌هایی که از اول ضد این نظام بودند سالیان پیش پاکسازی شده بودند،

در حال حاضر درصد تورکها در شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، شورای عالی قضایی، میان فرماندهان وزارت اطلاعات، فرماندهان سپاه در ۳۳ سال گذشته، فرماندهان ارتش، کابینه رییس جمهور فعلی، صفر می باشد.

حاکمیت فارس با حيله و خدعه، جهت بدنام نمودن تورکها، از آنها در مناصب خاصی که از قبل پیش بینی شده استفاده می کنند، استفاده از افرادی مثل آیت الله خلخالی و آیت الله اردبیلی و حجت الاسلام موسوی تبریزی در اعدام مخالفان نمونه ای از اینگونه طرحها می باشد، و حتی افرادی که در مکتبهای شیعه امامیه درس می خوانند بهیچوجه از نظر منصب و مقام رشد نمی کنند در عین حال بعضی از آنها در بازجویی زندانیان و همچنین کارهای شکنجه دهی استفاده می شود و هدف از بین بردن قرب و حرمت قوم تورک در مجامع داخلی و خارجی بوده و در عین حال هدفشان ایجاد چنین ایماء و اشاره ای در مردم است که گویا این تورکها حافظ نظام هستند و با تمام جان و مال و حتی به بهای حیثیت شان از نظام طرفداری می کنند.

در دوره رهبریت خامنه‌ای پس از تجزیه خراسان به سه استان جدید، بنا به توصیه پرویز ورجاوند و اجابت مقامات، کلمه خراسان در نام هر سه استان جدید التاسیس خراسان رضوی، خراسان شمالی و خراسان جنوبی ابقاء شد. در حالی که در دوره رهبریت خامنه‌ای با تشکیل استانهای قزوین، اردبیل و قم، سرزمین آذربایجان عملاً بین دوازده استان شمال غربی کشور تجزیه و در نام هیچکدام از این استانها به جز دو عدد از آنها اسم آذربایجان ابقاء نگردید.

تقیه و سوپاپ اطمینان

در حاکمیت فارس از تقیه نه تنها برای سرپوش گذاشتن دزدیها و اختلاس و ترور استفاده می شود در عین حال به عنوان سوپاپ اطمینان نیز استفاده می شود نمونه هایی از اینگونه کارها چنین است :

-به عنوان مثال در همین سال ۱۳۹۴ تلویزیون ایران، در ماه محرم، مطلبی را از تماس گیرنده ای به این شکل از تلویزیون پخش میکند! : اما عزیزی با عصبانیت با اسم یکی بود دیگر نیست» نوشته است خوب مردم را سرگرم عاشورا ماشورا کردید تا مسئولان نظام با خیالی آسوده بی دغده به غارتگریها و ظلم و ستمهاشون ادامه بدهند و در دلشان به مردم زود باور ساده بخندند تا ابد غرق در مشکلاتی که هیچ وقت حل نخواهد شد باقی بگذارند در مسیر خوبی قرار دادید متاسفم برای خودم و هم نسلانم که در این زمان و مکان بودیم خاک بر سرمان باشد بهتر از این روزگار سیاهیست که برایمان بوجود آوردید زیر پرچم خدا و اسلام و امام زمان و امام حسین راست گفته هر چه داریم از محرم و صفر است چون مقوله های درآمدزایی است برای دکانداران دین و دلالان بهشت خیالی.

-آقای حسن روحانی، در موقع انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲ وعده می داد در صورت پیروزی دریاچه اورمیه را احیا خواهد نمود و فرهنگستان زبان تورکی ایجاد خواهد کرد، ولی بعد از انتخابات حتی یک قدم هم برای اینکارها برداشت در واقع او با استفاده از اصل تقیه مذهب امامیه دست به دروغگویی و فریبکاری زد.

در حاکمیت فارس هزاران نمونه از این شیوه استفاده از تقیه، می توان مثال آورد و اگر هر شخصی مختصر دقتی در حرفها و سخنرانیهای سردمداران حکومتی و آخوندها و مراجع دینی امامیه کرده باشد براحتی می تواند مکرراً از اینگونه دروغگویی های تقیه ای تشخیص دهد.

تقیه و حرفهای دمکراتیک آقای خمینی

در ارتباط با تقیه ویرانگر امامیه فارس به نکته ای دیگر اشاره می گردد، آقای خمینی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چنان حرفهایی می زد که اگر بطور انتزاعی و مستقل در نظر گرفته شود می توان گفت که خمینی از دمکرات ترین افراد دنیا دمکرات تر می باشد ولی وقتی شرایط بعد از پیروزی و عملکرد او در نظر گرفته شود، خطرات بزرگ و توطئه و فریبکاری او بروشنی نمایان می شود.

خمینی در روزهای قبل از انقلاب چنین داد سخن می راند: «اگر پدران ما قانون اساسی را (زمان شاه) تایید و تصویب کرده اند ولی الان ما این حق را داریم که آن را تایید نکنیم».

متأسفانه خود خمینی در جواب علت عدم اجرای درست آن می گوید خدعه کردم این را گفتم.

- سخنرانی های آقای خمینی قبل از پیروزی انقلاب مبنی بر آزادی مردم و مجانی بودن آب و برق و عدم دخالت روحانیت در حکومت، چیزی جز کاربرد تقیه برای فریبکاری نبوده است.

در مقابل چنین فریبکاری چه کاری از دست ملت بر می آید بجز شناخت بیشتر دشمنان و خدعه گران و شناخت انسانهای درست اندیشی که به دنبال منافع ملی ملت و کشور خود هستند و کنترل دائمی آنها و ایجاد قوانین مدنی و قانون اساسی مدرن بر اساس تفکیک قوا و سیستمهای کنترل مردمی.

فصل اول، قسمت هفتم

۱-۷- زن ستیزی در مذهب امامیه فارس

در بخش دوم همین فصل در ارتباط با زن ستیزی در فرهنگ باستانی فارسها به تفضیل سخن گفته شد در این قسمت به این پدیده مذموم در دین امامیه فارس اشاره می گردد، در فصل دوم نیز، به وجود پدیده غیر انسانی زن ستیزی در آثار نویسندگان به اصطلاح مدرن و غیر مذهبی ایرانی اشاره می گردد.

زن ستیزی در فرهنگ فارس

زن ستیزی یکی از اصولی است که در فرهنگ و مذهب امامیه نهادینه شده است. زن ستیزی در نوشته های نویسندگان مورد عنایت قوم فارس بطور گسترده منعکس می باشد. در تاریخ فارس نه زنان واقعی تاریخی، مثل تومروس خانم هست و نه افراد عالم و شاعری مثل مهستی گنجوی، راضیه گنجوی، حیران خانم، عاشیق پری، پروین اعتصامی، خورشید بانو ناتوان و... وجود دارند، می توان گفت که قوم فارس در تاریخ خود از وجود نویسندگان و شاعران قوی زن تهی می باشد و این موضوع چیزی جز تاثیر فرهنگ آنها بر زنان و به انزوا کشاندن آنها نیست. سیمای زن فارس همان چیزی است که در شاهنامه تعریف شده است

چه آموزم به شبستان شاه به دانش زنان کی نمایند راه

بطور کلی سیمای زن در ادبیات فارسها و بویژه در شاهنامه، زن فقط برای لذت جنسی ذکر می شود در این کتاب اکثر زنان مقامات فارس نیز دارای خصوصیات فاجره گی و انحرافات جنسی هستند. در کتابهایی از فارسها که به زنان اشاره می شود مجبورا تنها به زنانی اشاره کنند که فقط در افسانه ها دیده می شود و در عالم واقعیت از آنها خبری نیست و فقط بزرگ دوزک شده و مثل تاریخ جعلی ایران باستان، آنها نیز جعلیاتی بیشتر نیستند، البته تعدادی زنان واقعی مثل پروین اعتصامی و غیره نیز اشاره می کنند که البته اینها نیز فارس نیستند و نویسندگان فارس هدفشان از نوشتن آنها مصادره فرهنگ تورکان به نفع فارسها می باشد، کاش فارسها از این فرهنگ مصادره شده بدرستی استفاده می کردند ولی متاسفانه آنها فقط جهت پز دادن نسبت به وجود زنان نویسنده فارس به آنها اشاره می کنند ولی هیچوقت خصوصیات فرهنگی آنها را برای استفاده در عرف و فرهنگ مردم فارس مورد بررسی قرار نمی دهند همانگونه که نویسندگان فارس هیچوقت واقعه کربلا را برای استفاده انسانی و یاد گرفتن شجاعت و کرامات و اخلاق انسانی و نفی ظلم علیه دیگران را ذکر نمی کنند و هر وقت از حسین می نویسند به قصد ایجاد دشمنی با سنی ها و غیر فارسها و برای شیوع دادن و ترویج خرافات مذهبی و ترویج اباحه گری در مراسم مذهبی و پخش مواد مخدر و انحرافات جنسی بوده است.

AzoH

زن ستیزی در مذهب امامیه فارس

در این بخش تنها به تعدادی حدیث که زن را اعم از خوردسال و بزرگ به عنوان ابزار جنسی نگاه کرده و از آنان به عنوان فاجره استفاده می کند اشاره می گردد به علت کوچک نگری به زن، بزرگان دینی شیعه امامیه، زن را از مناصب اجتماعی مختلف مثل قضاوت و پست ریاست جمهوری و غیره محروم می نمایند. زن در مذهب امامیه، اعم از نوزاد تا بالغ و از باکره تا شوهر دار فقط و فقط مختص استفاده جنسی برای هر کسی که توانایی مالی ویا توانایی سلطه دارد است.

آیت الله خمینی نیز در فتوایی ضد حقوق بشری و غیراخلاقی و شبیه مجوسیان ساسانی میگوید: «آمیزش کردن با زن قبل از کامل شدن نه سالگی جایز نیست، خواه نکاح دائم باشد یا موقت. اما سایر لذت جویی ها مانند دست زدن با شهوت، بغل کردن و ران چسباندن حتی با دختر شیرخوار اشکالی ندارد». (تحریر الوسيله - الخمينی ۲ / ۲۴۱).

شبیه مطلب فوق در کتابهای دیگر شیعه مجوسی وجود دارد، مثلا: لذت بردن از دختر بچه مجاز است (فروع کافی ۵/۵۴۰-۵۴۲). متعه نمودن دختر باکره بدون اذن والدین او و بدون شاهد مجاز است (تهذیب الاحکام جلد ۷ صفحه ۲۵۴ و شرائع الاحکام نجم الدین الحلی جلد ۲ صفحه ۱۸۶). و آقای کلینی در حدیثی جعلی می گوید: «از امام رضا سؤال شد آیا میتوان به زن از طرف دبر نزدیکی کرد، جواب می دهد اشکالی ندارد (فروع الکافی، ۵/۵۴۰) و عین همین فتوا را آیت. خمینی در رساله خود می دهد «در زمان حیض وطی در دبر زن کفاره ندارد و جایز است».

فضل به امام جعفر صادق می گوید: من زنی را متعه نمودم و سپس از شوهردار بودن او شبهه نمودم و جستجو نمودم دیدم درست است، امام فرمود چرا در این مورد تحقیق نمودی و در روایت دیگر امام چنین فرمود چرا در این مورد تحقیق نمودی تو فقط باید مهریه او را بدهی. (فروع کافی ۵/۴۶۰، تهذیب الاحکام للطوسی ۷/۲۵۳، الاستبصار للطوسی ۳/۲۵۳).

ابان بن تغلب نقل می کند: به اباعبدالله (جعفر صادق) گفتم: من بعضا در کوچه زنان زیبا روی را می بینم، ممکن است آنها شوهردار باشند ویا فاجره باشند، امام فرمود این مسائل ارتباطی به تو ندارد تو فقط باید مزد آنها را بدهی. (تهذیب الاحکام للطوسی ۷/۲۵۵، الاستبصار للطوسی ۳/۴۵، فروع کافی ۵/۴۶۲). شیعه مجوسی فارس ارتباط متعه بویژه با زنان اهل سنت، یهود و نصارا را توصیه مینماید (وسائل الشیعه ۱۴/۴۵۲؛ فروع کافی ۲/۴۴، تهذیب الاحکام ۲/۱۸۸، من لایحضره الفقیه ۲/۱۴۸).

متأسفانه تبلیغ چنین ارتباطات غیر اخلاقی بخاطر کسب درآمد مالی برای روحانیون امامی فارس در این مذهب گسترده است و با توجه به اینکه آنها قدرت سیاسی و نظامی را در این کشور بدست گرفته اند نمیخواهند دست کمی از حکومت مجوسی ساسانی داشته باشند.

تبلیغ اباحه گری در شیعه امامیه

آیت الله طباطبایی در کتابش با نام (شیعه در اسلام) مطالب متعددی از اباحه گری فرقه اسماعیلیه و قرمطی ها که از شیعیان امامیه فارس بودند می نویسد و می گوید: این امامیون چنان در اباحه گری افراط می کردند که در آن زمان مسلمانان این گروهها را خارج از دین اسلام اعلام کردند و با آنها وارد جنگ شدند تا این نوع انحرافات را از جامعه پاک کردند.

در این زمینه به چند مطلب اجمالی اکتفا می شود، علاقه مندان می توانند در کتابهای بایاتلی و تورانلی مطالب جامع تری را مطالعه نمایند.

گزارش روزنامه گاردین از هدف زائران عراقی برای صیغه در مشهد (۷ می ۲۰۱۵)

«روزنامه بریتانیایی گاردین در گزارشی مفصل به موضوع اهداف زائران عراقی در شهر مشهد ایران پرداخته است و نوشته است با وجودی که ده ها هزار زائر عراقی برای موضوعات دینی شیعه به شهر مشهد ایران سفر می کنند اما هزاران تن از این زائرین به قصد لذت جویی جنسی و ازدواج موقت به این شهر سفر می کنند!.

این روزنامه به نقل از یک مقام رسمی در فرودگاه هاشمی نژاد مشهد نوشته است بعد از ظهور گروه داعش، تعداد زائران عراقی برای زیارت مراقد شیعی در ایران افزایش یافته است. و گاهی تعداد این زائران که به فرودگاه مشهد می رسند به بیش از ۱۰۰ هزار نفر می رسند، تعداد زیاد زن های روسپی و زن های صیغه در کنار ده ها هتل پنج ستاره در خیابان امام رضا در وسط شهر مشهد، به مشتریان اینگونه زن ها این امکان را می دهد که به سهولت به هدف خود برسند.

روزنامه گاردین با اشاره به روسپیگری در شهر مشهد نوشته است، روسپی ها در شهر مشهد به راحتی برای مشتریان پیدا می شوند بعضی از مشتری های پولدار از این زنان روسپی حتی به مدت بیشتر نیز استفاده می کنند و با آنها به سفرهای خارج از شهر مشهد همچون شیراز، اصفهان و اماکن دیگر می روند.»

در این میان سپاه پاسداران و سپاه قدس از این تجارت سکس و صیغه برای اهداف سیاسی خود در منطقه نهایت استفاده را کرده و با اعزام هواداران عراقی و غیره خود، به مشهد به بهانه زیارت، سکس (صیغه) را به آنان تقدیم میکند و حتی در تهیه مکان و زنان تهیدست و بی سرپرست برای عوامل خود، و برای این افراد، که لذت جنسی در مشهد را با ورود به بهشت از دروازه ولایت فقیه یکی گرفته اند، همه نوع همکاری می کنند.

لازم به گفتن است که بیش از ۱۰۰ دفتر ثبت ازدواج صیقه رسمی و غیر رسمی در مشهد وجود دارد که توسط آخوندها و عوامل وابسته به تولیت آستان قدس رضوی اداره میشوند، این دفاتر عهد عقد صیغه را برای مشتریان خود از یک ساعت تا یک ماه منعقد میکنند و سود هنگفتی را نصیب خود میکنند و البته حق حسابی نیز به مقامات انتظامی و محلی نیز پرداخت میشود. مطلب دیگری به نوشته های گاردین می توان افزود اینکه در حال حاضر وقتی مردم قصد زیارت به مکانهایی مثل مشهد و قم دارند دیگر نمی گویند به زیارت فلان امام می رود می گویند به فا...خانه رضا میروند و یا به لو...خانه معصومه می رود و یا به فا...خانه جمکران می رود.

اتهام زنی به زنان پیغمبر توسط امامیون فارس

موضوع زدن اتهام فاجره گی به زنان پیغمبر از طرف شیعه مجوسی پارادوکس عجیبی را در خود دارد، بدین شکل که: کسانی به زنان پیغمبر اتهام فاجره گی می زنند که خود به تبعیت از دین مجوس که زنان خود را اجاره میدادند، حدیثهای جعلی می آفرینند تا بتوانند با قوانین غیر اسلامی صیغه، هر نوع فاجره خانه ای را با سرپرستی آخوندهای امامیه در زیارتگاهها و مساجد بزرگ راه بیاندازند، البته شیعه مجوسی پا از گلیم خود فراتر گذاشته و طبق نظر آیت. جزایری حتی ارتباط با محارم را نیز در دستور کار خود قرار داده و آنها را مجاز می شناسد.

علامه طباطبایی مرجع تقلید تورک آذربایجان در مورد زنان پیغمبر نظری مخالف با عقاید امامیون دارد. او در کتابش (ج ۱۶، ص ۲۸۶) می نویسد: ما باید با زنان پیغمبر با احترام برخورد کنیم. «وقوله و (أزواجه امهاتهم) جعل تشریحی ای اینهن منهم بمنزله امهاتهم فی جوب تعظیمهن و حرمة نکاحهن بعد النبی (ع) کما سبأنی النصریح به فی قوله: (ولا أن تنکحوا أزواجه من بعده أبداً)».

قران کریم در مورد زنان ح رسول چنین می فرماید:

احزاب ۶: النبی... پیغمبر نسبت به مؤمنان از خود آنها بهتر و دلسوزتر است و زنان او مادران آنهاست.

ممتحنه ۱۰: ولا...: زنان کافر را در نکاح خود نگه ندارید.

سخن اینجاست که اگر زنان پیغمبر بر آیین اسلام توافق نداشتند چگونه است که ح رسول آنها را تا آخر عمرش در نکاح خود نگه داشتند و از آنها راضی بودند.

در عین حال باید دقت نمود که طبق قرآن (احزاب ۵۲) خداوند پیغمبر را از طلاق دادن زانش منع نمود و این نشان می‌دهد خدا از آنها راضی بوده و می‌توان با اطمینان چنین گفت که جعلیات امامیون فارس بر واقعیات دوران پیغمبر بنا نشده بلکه بر اساس خصوصیات فرهنگی حاکمیت بی‌بندوبار فارس بنا نهاده شده است و زندگی این حاکمان منحرف از ساسانی گرفته تا بزرگان صیغه پرور مراجع دینی فارس سبب گردیده آنها دیگران و بویژه زنان پیغمبر را به خودشان تشبیه کرده و اعمال انحرافی خود را توجیه نمایند. به عبارت دیگر وقتی امامیون فارس، فاجره پروری را چنان گسترده کرده اند که الان دیگر هر مکان بظاهر مقدس مثل حرمین امام رضا و ح معصومه و دیگر امامزاده ها، مساجد بزرگ تاریخی، مناسب ترین مکان برای پیدا کردن فاحشه و صیغه بوده و چشم این مدعیان دین، فقط بر مال و ناموس مردم به شکل صیغه اعم از خانمهای بی نکاح و نکاح دار است، چگونه است که این دینداران، زنان پیغمبر را به زناکاری و غیره متهم می کنند بفرض اگر این اتهامها درست باشد آیا به غیر از اینست که بنا به ادعای همین دینداران فارس، این خانمها نعوذبالله خود را صیغه می کردند، پس اختلاف در چیست؟

مطلب اینجاست که متظاهرین دیندار فارس، با زدن اتهامهای انحراف جنسی به بزرگترین و پاکترین خانمهای مسلمان در پی کسب مصونیت برای انحرافات و بی بندوباری خود هستند، آنها بطور غیرمستقیم می خواهند بگویند اگر ساسانیان بی بندوبار و منحرف بودند در واقع کاری شبیه خانمهای صدر اسلام کرده اند و اگر بزرگان دینی فارس اباحه گری کرده و چشمداشت به ناموس همدیگر دارند در واقع کاری شبیه بزرگترین زنان اسلام یعنی زنان پیغمبر انجام داده اند. با بیانی دیگر باید چنین گفت که بزرگان دینی فارس از اتهام بستن به پاکترین زنان احساس لذت جنسی روانی دارند و در واقع دچار یک نوع سادیسم جنسی هستند.

فصل اول، قسمت هشتم

۱-۸- خرافات و سفسطه در مذهب امامیه فارس

خرافات از خصوصیات اصلی کتابهای مذهبی فارسها می باشد.

کتاب الکافی کلینی مملو از روایات جعلی خرافی است

کلینی، در فروع کافی، ص ۶۷۴/۸ می نویسد: کره زمین بر روی خروسی قرار گرفته، بالهای او یکی در غرب و دیگری در شرق می باشد، این خروس بر روی صخره ای قرار دارد و این صخره بر پشت یک ماهی قرار دارد و ماهی بر دریایی است و اینها در هوا قرار دارد و همگی بر روی کوه قرار دارند. البته در کتاب کلینی این داستان ادامه دارد.

شیعیان امامیه چه افراد مفلوکی هستند که به چنین پیغمبر خرافاتی اعتقاد پیدا کرده اند و در حال حاضر این شخص، کلیه راه و چاههای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی این قوم را تعیین می کند.

کلینی در حدیثی دروغین از قول امام جعفر صادق می گوید: از جانوران وارد بهشت نمی شوند مگر سه حیوان: الاغ بلعم باعوراء، گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف.

کلینی چنان بی سواد و خرافاتی می باشد که نمی دانست که ح یوسف گرگی نداشته است و گرگی او را نخورده است.

کتاب الکافی کلینی، که بقولی به امام زمان فارسها نشان داده شده و مورد تایید او قرار گرفته، کتابی است که سرتاپا خرافات بوده و از ارزش مادی و معنوی تهی می باشد.

کتاب بحار الانوار مجلسی پر از خرافات یهوده می باشد

مجلسی داستانهای افسانه ای از قبیل وجود ملائکی با نام صلصائیل و دردائیل نقل می کند که بیشتر به داستان ملک محمد و دیو شبیه است (ج ۴۳، ص ۲۴۳)، چنین داستانهای خرافی در کتاب معتبر دینی امامیه فارس ذکر شده و بدون هیچگونه مستنداتی بوده و کذب محض هستند، این داستانها بجز فساد اخلاقی و انحرافات جنسی هیچگونه نفعی بر قوم مجوسی ندارند. او در داستانی می گوید که ح زهرا انسان نمی باشد و گویا از پره‌های جبرئیل درست شده است. (ج ۴۳ ص ۱۸).

کتابهای مجلسی پر از مطالب خرافی و غیر اخلاقی می باشد ولی در حال حاضر معتبرترین کتاب قوم فارس محسوب می شود. او در هر منبر عالمان فارس به عنوان یک عالم بزرگ! یاد می شود.

استفاده از خرافات در سیستم تبلیغاتی و فرهنگ امامیه فارس

- در دوران اخیر دیدن عکس خمینی در «ماه» قبل از قیام ۵۷ آغاز استفاده گسترده از خرافه بود و امروزه در اشکال گوناگون دیگر از جمله ادعای وجود هاله‌ی نور بر گرد چهره‌ی کریمه احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل و سخنان اخیر استاندار شارلاتان کرمان ادامه دارد..

در دوران جنگ نیز خرافات در تهییج و جمع‌آوری نیرو به ویژه از میان روستاییان ساده دل برای جبهه نقش موثری داشت و دستگاه‌های رسانه‌ای حکومت در این زمینه از چیزی فروگذار نبودند. پخش شایعه دیدن امام زمان با اسب سفید در جبهه، توسط سربازان که نوید پیروزی ارتش اسلام را می‌داد نمونه‌ای از این خرافات بود که آخوند خزعلی با افتخار این را در روزنامه‌های آن زمان اعلام کرد و گفت که اسم آن سرباز را هم نوشته و می‌خواهد به خمینی اسم او و ماجرای حضور امام زمان در جبهه‌ها را بگوید.

دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد که وظیفه‌ی سرکوب توده‌های ناراضی، کارگران، زنان و غیره را عهده‌دار شده بود، همین هدف را در دستور کار خود قرار داده و از همان ابتدا خود را دولت «امام زمان» نامید. هر چند که اکنون و با گذشت چند سال و در حالی که «امام زمان» رضایت خود را از لیست وزرا از طریق چاه جمکران اعلام کرده بود!! دیگر هیچ کدام از آن‌ها وزیر دولت او نیستند!

- یکی از جدیدترین نمونه‌های ترویج خرافات سخنان «اسماعیل نجار» استاندار کرمان است که پس از زلزله‌ی اخیر در استان که منجر به کشته و مجروح شدن ده‌ها نفر گردید، عنوان شد. وی مدعی گردید که نصب عکس احمدی نژاد بر دیوار یکی از منازل مانع از ریزش آن دیوار در جریان زلزله گردیده است. وی گفت: مردم منطقه زلزله‌زده از ایمان و اعتقاد بسیار بالایی برخوردار بودند به عنوان مثال در بازرسی‌های ما یک منزلی مشاهده شد که ۳ دیوار آن در اثر زلزله فرو ریخته و یک دیوار که عکس دکتر احمدی نژاد بر آن نصب شده بود نریخته است. خود مردم با اعتقاد راسخ و محکم خود اذعان داشتند که رئیس‌جمهور محبوب و دلسوز ما خدمات فراوانی برای مردم به ویژه روستاییان انجام داده و می‌دهد و اعتقاد آن‌ها بر این بود که لطف و نظر خداوند بوده که این دیوار فرو نریخته است.

کلینی: طبق حدیث مذهب امامیه، زبان جهنمیان فارسی است.

در این قسمت به خرافه دیگری که گاه و بیگاه توسط مراجع امامیه برای توهین به تورکان استفاده می شود اشاره می گردد.

محمد بن یعقوب کلینی معروف به ثقه الاسلام کلینی در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری (متوفی ۳۲۹ قمری) زندگی می کرد او شغل بقالی داشت و به مدت بیست سال در مغازه خود و هر کس حدیثی برایش می خواند، می نوشت. وقتی دولت آل بویه ظاهر شد او این احادیث را ظاهر کرد. ثقه الاسلام کلینی در عصر امام حسن عسکری علیه السلام متولد شد. هر چند بنا به ادعای شیعه امامی فارس وی با چهار سفیر و نماینده خاص امام زمان هم عصر بود ولی حدیثی از آنها نوشت. و حدیثهای او بیشتر از زبان امامان مظلومی مثل امام محمد باقر و امام جعفر صادق که نزدیک دوست سال با آنها فاصله زمانی داشت، نقل شده است.

کلینی ستون اصلی مذهب امامیه فارس می باشد. کلینی همانقدر که در ساختن مذهب جدید ویژه فارسها نقش بازی کرده است همانقدر نیز با تبخّری که خاص فرهنگ فارس می باشد، اصول و قواعد دین باستانی فارسها یعنی دین مجوسی ساسانیان را با ساختن هزاران حدیث و بستن آن به زبان امامان و پیغمبر اسلام، زنده کرده است، او با مهارت، امامانی جدید با خصوصیت مختص فرهنگ مجوسیت ابداع نمود. نقش او در مذهب و فرهنگ فارس، نه تنها کمتر از نقش فردوسی و شاهنامه نیست بل بیشتر نیز هست، هر چند کلینی، کتابهایش را ۱۱۰۰ سال پیش نوشته است ولی راه و شیوه او در ایران نوین، سرمشق کلیه مجتهدین و عالمان دینی، سیاستمداران و روشنفکران قوم فارس بوده و نقش راهبردی در پایه ریزی فرهنگ حاکمان فارس در گسترش فرهنگ برخورد با قران و تحریف و تفسیر آن، رفتار ویرانگرانه در کشورهای مسلمان مثل سوریه و عراق و لبنان و یمن، شیوع دادن فاجره گوی صیغه، ایجاد برخورد خصومت آمیز با نواصب! و غیر خودیها در داخل و خارج، و گسترش فرهنگ بحران سازی، فقر سازی، اختلاس، و دزدی در جامعه دارد.

معروفترین کتاب کلینی، الکافی می باشد، بقول امامیون فارس، و همانگونه که در ابتدای آن کتاب نوشته شده، کتاب الکافی به امام زمان فارسها نشان داده شده و به تایید او رسیده است و امام گفته «الکافی کافی شیعتنا» (الکافی برای شیعه (منظور شیعه امامی) کافی می باشد). نقش این کتاب در فرهنگ شیعه مجوسی فارس، چنان است که هر کس حتی یک کلمه از آن را قبول نکند مرتد شناخته شده و از دین خارج می شود.

می توان گفت که الکافی برای فارسها بسیار عزیزتر از قران می باشد چونکه تمامی بزرگان دینی فارس، قران را تحریف شده دانسته و اصل قران را که گویا هفده هزار آیه دارد نزد امام زمان فارسها می دانند

ولی در عوض الکافی را تایید شده همان امام زمان می دانند، به معنی دیگر الکافی مهر تایید امام زمان را دارد در حالیکه قرآن موجود در پیش مسلمانان تحریف شده بوده و تاییدی از امام زمان ندارد.

در کتاب الکافی کلینی (الکافی - ۱: ۴۵۶) در حدیثی چنین می نویسد.

۷- محمد بن یحیی، عن سلمه بن الخطاب، عن عبدالله بن محمد، عن عبدالله بن القاسم، عن عیسی شلقان قال: سمعتُ أبا عبدالله عليه السلام يقول إن أمير المؤمنين عليه السلام له خولة في بني مخزوم وإن شاباً منهم أتاه فقال يا خالی إن أخى مات وقد خزنتُ عليه خزناً شديداً قال فقال له تشتهي أن تراه؟ قال بلى، قال فأرني قبره، قال فخرجَ ومعه بردة رسول الله صلى الله عليه وآله فخرجَ من قبره وهو يقول بلسان الفرس فقال أمير المؤمنين عليه السلام تلممت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس فقال أمير المؤمنين عليه السلام ألم تمت و أنت رجل من العرب قال بلى و لكننا متنا على سنة فلان و فلان فانقلبت ألسنتنا.

...از اباعبدالله (امام جعفر صادق) نقل می شود: یکی از دایی زاده های ح علی در قبیله بنی مخزوم بوده در این قبیله جوانی (سالها پیشتر و در زمان ابوبکر و عثمان) فوت می کند و برادرش ناراحت بوده و آنها (چندین سال بعد) نزد حضرت علی می آیند و مآوِج را می گویند ح علی می پرسد آیا می خواهید برادران را زنده ببینید می گویند آری، قبرستان می آیند و ح علی ضربه ای به قبر می زند و جوان مرده بلند می شود و شروع به صحبت کردن می کند، ح علی سوال میکند مگر شما عرب نبودید چرا حالا فارسی حرف می زنید، جوان پاسخ می دهد بلی به علت اینکه ما در زمان فلان و فلان (یعنی ابوبکر و عمر) و به سنت آنها مردیم. (یعنی به مذهب آنها بودیم و در آن حال مردیم، به این سبب به جهنم رفتیم و چون زبان جهنم فارسی است ما نیز زبانمان برگشت و فارس شدیم).

حدیث فوق توسط المازندرانی (متوفی ۱۰۸۲-۱۰۸۲ هجری قمری) یکی از بزرگان دینی شیعه امامیه فارس، مورد تفسیر قرار گرفته است. کتاب او بنام «الکافی الاصول و الروضه ثقه الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی، و شرح جامع للمولی محمد صالح المازندرانی) می باشد. او این حدیث را در جلد ۷ صفحه ۲۰۵ عیناً نقل می کند و سپس در ذیل صفحه چنین می نویسد:

«قوله (فَانْقَلَبَتِ اَلْسِنَتُنَا) الظاهر أن أهل النار يتكلمون كلهم بلسان الفرس و ان كانوا عربيا و أن أهل الجنة يتكلمون بلغة العرب و ان كانوا من أهل الفرس (۱)

(۱) كلهم بلسان الفرس، ان ثبت صحة عدة النسبة كان المعنى مفوضاً اليهم لانا لانعلم مناسبة لسان الفرس و أهل النار الا أن الفرس ذلك الزمان كانوا كفاراً. (ش.)»

حرف این مرده (که می گوید زبان ما عوض شد) چنین است: گویا جهنمیان همه شان فارسی صحبت می کنند و این شخص که ابوبکر و عمر را دوست داشت وقتی مرد به علت اینکه شیعه نبود زبانش با

آنکه عربی بود برگشته و فارسی می شود و به جهنّم می رود، و اهل جَنّت به عربی صحبت می کنند ولو اینکه فارس زبان باشند.

المازندرانی برای توجیه اینکه چرا فارسی زبان جهنم است بطور غیرمستقیم بهانه ای می آورد بدین شکل که درذیل همان زیرنویس توضیح می دهد که «(۱) در این زمان یعنی موقع مردن آن جوان، فارسها کافر بودند»، و می خواهد چنین ایمائی را بوجود آورد چون در آن زمان فارسها کافر بودند به این سبب زبان فارسی در ردیف زبان جهنمیان قرار گرفته بود و اَلّا الان که فارسها مسلمانترین مردم عالم هستند دلیلی ندارد فارسی زبان جهنم باشد پس لابد زبان بهشت است.

(قابل ذکر است عالمان شیعه امامیه یا ذهن درستی ندارند و یا گفتن هر دروغی را جایز می دانند زیرا در زمان حضرت عمر کل سرزمین فارسها توسط لشکر اسلام فتح شده بود و قاعدتا کافری در آنجا وجود نداشت و شاید هم المازندرانی تمام آنها را که عمر و ابوبکر را احترام می گذارند کافر می دانند). می توان گفت این حدیث روایت شده توسط خدای دین امامیه فارس در واقع تذکری است به آن فارسهایی که به ابوبکر و عمر احترام گذاشته اهل سنّت هستند و کافر محسوب می شوند و باید هر چه زودتر به دین آبا اجدادی خود برگردند و مذهب مجوسی امامیه را سرلوحه دین خود قرار دهند و در آن صورت زبان فارسی نیز جزئی از زبان بهشت می شود چنانچه افرادی از آیت الله های فارس در زمان کنونی، مثل آیت الله احمد مجتهدی تهرانی بر این نکته تاکید دارند.

چنین احادیثی را شیخ صدوق و کاشانی و سیوطی از بزرگان امامیه نیز نقل می کنند:

شیخ صدوق از امیرالمومنین (ع) نقل می کند: «سأله عن کلام أهل الجنة؟ فقال: کلام أهل الجنة بالعربیة و سأله عن کلام أهل النار؟ فقال: بالمجوسیة»: از ح علی در مورد زبان اهل بهشت سوال شد فرمود به عربی صحبت می کنند. و در مورد زبان اهل جهنم سوال شد؟ فرمود به زبان مجوس صحبت می کنند. (علل الشرایع ۵۹۷/۲، عیون أخبارالرضا ۲۴۶/۱، بحارالانوار ۲۸۶/۸).

—روایت فوق الذکر عینا در کتاب «الوافی، نوشته فیض کاشانی، جلد ۲، صفحه ۷۳۶» نیز آمده است. و در پایان حدیث توضیح میدهد که: (تَلَمَّمت تحرّکت و کأنّ «الفلاّین» کنایه عن الاولین): یعنی کنایه از الفلاّین همان اولین ها «ابوبکر و عمر» می باشد.

از سیوطی نیز نقل شده که: «لسان یوم القیامه سریانیه و من دخل الجنة تکلم بالعربیة»، زبان روز قیامت سریانی است و هر کس که داخل بهشت شود به عربی صحبت می کند. (الدرالمنثور، ج ۴ ص ۷۰).

این روایات خرافی بزرگان شیعه امامیه چندین نکته در بر دارد که اشاره وار ذکر می شود.

۱- این روایت تصریح میکند هر کس ابوبکر و عمر را دوست داشته باشد جهنمی خواهد بود و اگر زبانش عربی هم باشد زبانش برگشته فارسی می شود.

۲- در این روایت حضرت علی از آن شخص مرده، در مورد علت برگشتن زبان او از عربی به فارسی سؤال می‌کند، چگونه است کسی که بقول شیعه امامیه فارس از اول و آخر دنیا و از همه چیز خبر دارد از این موضوع خبر نداشت، این موضوع نشان می‌دهد راویان شیعه امامیه فارس آدمهای کند ذهن و دروغگو هستند. و بقولی مثل «دروغگو حافظه ندارد» مصداق عملی این حدیث می‌باشد. و اینگونه حدیثها، ولایت تکوینی مورد ادعای بزرگان شیعه امامیه زیر سؤال می‌رود.

قابل ذکر است عقایدی مثل ولایت تکوینی هیچوقت مورد تایید شیعه جعفری تورکها نبوده و همانگونه که آیت الله خویی نیز تاکید دارند چنین عقیده ای کفر این طایفه را نشان می‌دهد.

۳- در این حدیث حضرت علی مرده ای را زنده میکند و این عمل مخالف صریح، سخنان خدا در قرآن می‌باشد خدا در سوره یس آیه ۳۱ می‌فرماید: *الْمُ يَرَوْنَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ*: مگر آنها کسانی را که قبل از آنها مرده اند ندیدند که دیگر هیچوقت پیش آنها باز نگشته اند. - (دده قورقوت هدایتگر اوغوزهای تورک در ابتدای سخنانش چنین می‌گوید: «رسول علیه السلامین زامانینا یاخین، بایات بویوندان قورقوت آتا دئرلر بیر ار قویدو، اوغوزون اول کیشی بیلجیسیدی او دئیردی: ... الله الله دئمه یینجه ایشلر اؤنمز (ایلرله مز)، ... اجل وعده ایرمه یینجه کیمسه اولمز. اولن آدام دیرلمز. چیخان جان گئرو گلمز»).

در زمان حضرت رسول مردی از اوغوزها (قوم بایات) به نام دده قورقوت به پا خاست او دانا و عالم بود او می‌گفت: ... اگر خدا را یاد نکنی کارهایت پیش نمی‌رود ... تا اجل نیاید کسی نمی‌میرد، کسی که از دنیا رفت دیگر زنده نمی‌شود، جان که از بدن خارج شد دیگر بر نمی‌گردد.

۴- شیعه امامیه با بستن چنین حدیثهای خرافی و جعلی به زبان امام جعفر صادق و امام علی ابتدا تلاش می‌کنند این امامان بزرگوار را از شکل شمایل انسان معمولی و از شکل یک بنده صالح خداوند خارج کنند و سپس نیز این بزرگان را به عنوان یک الگوی قابل دسترس توسط جوانهای ما زیر سؤال می‌برند و طبیعی است وقتی یک جوان امروزه ببیند مثلاً حضرت زهرا و حضرت علی و حضرت حسین و حضرت جعفر صادق آدمهایی خارق العاده ای خارج از تصور و ذهن انسان هستند و زمین و زمان را صاحب هستند هیچوقت تصور مقایسه خود با آنها را به ذهن خود خطور نمی‌دهد و ناخود آگاه دنبال الگوهای زمینی مخالف این شخصیتها گشته و از آنها دور می‌می‌شود.

۵- کلینی روایتی جعلی را از زبان حضرت رسول و امام جعفر صادق نقل میکند که طبق آن هرگونه دروغ و تهمت علیه مخالفین را جایز میداند.

الکافی کلینی (ج ۲ / ص ۳۷۶): محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داود ابن سرحان، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إذا

رأيتم أهل الریب والبدع من بعدی فأظهر والبراءة منهم وأكثروا من سبهم والقول فيهم والوقیعة وباهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس ولا یعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلك الحسنات ویرفع لکم به الدرجات فی الآخرة :

امام جعفر از قول پیغمبر نقل می کند : هر موقع اهل بدعت و شک را ببینید، با آنها دشمنی کنید و از گفتن هر گونه فحش و تهمت و بهتان فرو گذاری نکنید، از گفتن هر گونه دروغ و بکاربردن فتنه در مورد آنها پرهیز نکنید، علیه آنها هر کاری از دستتان بر می آید انجام دهید.

بدیهی است که حاصل چنین روایت‌هایی است که حاکمان فارس از مجتهدین و سیاستمداران گرفته تا مردم عادی فارس و کسانی که پیرو این فرهنگ منحط شده اند انواع کارهای خلاف دین و انسانیت را مثل اختلاس، فاجره پروری و شکنجه (حتی علیه افرادی تا دیروز پشت یک میز باهم بودند) و توطئه و فروش مواد مخدر را برای به فلاکت نشاندن جوانان، و ترور و کشت کشتار در سوریه و عراق و لبنان و یمن و دیگر نقاط جهان انجام می دهند و ادامه حاکمیت خود را در گسترش فقر و بدبختی و در کشت و کشتار مسلمان و غیر مسلمان می دانند و با قدرت‌ترین قدرتهای ضد اسلامی مثل روسیه و چین و ارمنستان متحد می شوند تا بلکه فلاکت بیشتری را بوجود آورده و تئوری های مرگ و نابودی مذهب خود را عملی سازند.

۶- چنانچه جواز کلینی را برای هر نوع دروغ گفتن و فریبکاری برای از بین بردن مخالفان شیعه امامیه را در نظر بگیریم براحتی متوجه می شویم چگونه حتی مجتهدین به اصطلاح طراز اول امامیه مثل «آیت الله احمد مجتهدی تهرانی» برای توهین کردن به تورکان، دست به هر دروغ‌گویی و جعل حدیث زده و می گوید زبان جهنم تورکی است. و در عین حال خود را در جلد و قیافه یک آدم هرزه گو و کوچه بازاری انداخته دلچک بازی در آورده و به یک نفر که اعتراض میکند می گوید داشی تو را که نگفتم



تو آدم خوبی باشی زبانت عربی شده به بهشت می روی.

ذکر سخنی از قران مصداق رفتار چنین افرادی است، «بقره ۱۸: صَمُّ بَكْمُ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»: کردند، لالند، کورند، بنابراین به راه نمی آیند». حیف بر این

انسانهایی که در پای منبر چنین آیت الله های دلچک صفت مجوسی می نشینند و به خرافات ضد اسلامی آنها گوش میدهند.

قران و زبان جنت و جهنم

برای ارائه اطلاعات بیشتر به افراد طالب حقیقت در این زمینه اجمالاً به چند آیه اشاره می شود.

در مورد گفتگوی بهشتیان و جهنمیان در دو آیه قرآن سخن رفته است، اعراف ۴۴: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ: و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که: ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود درست یافتیم، آیا شما (نیز) آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می گویند: آری، پس آواز دهنده‌ای میان آنان آواز درمی دهد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد. الأعراف ۵۰: وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ: و دوزخیان، بهشتیان را آوازی می دهند که: «از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید. می گویند: خدا آنها را بر کافران حرام کرده است.

این آیات نشان می دهد که بهشتیان و جهنمیان با هم سخن می گویند و ظاهر آیات این است که گفتگوی آنها بدون واسطه و مستقیم است و این می تواند دلیلی باشد بر اینکه آنها به یک زبان سخن می گویند. مگر اینکه با استناد به احادیثی که عموماً از نظر سندی و متن دچار اشکال بوده و توسط امامیون فارس جعل شده اند تفسیر به رای نموده و با توجه به اوضاع و احوال سیاسی روز، توجیهی برای برتری دادن و یا تحقیر کردن این و یا آن زبان بیابیم.

سفسطه ها و خرافات کلینی، پیغمبر امامیه فارس

ذکر نکته ای در مورد روایات خرافی کلینی و صدوق و غیره ضروری به نظر می رسد اینکه هدف از بازنمودن این مسائل اثبات فارسی و یا تورکی و یا هر زبان دیگر برای اهل بهشت و جهنم نیست، چونکه در قران کریم کتاب مقدس مسلمانان نیز هیچوقت به چنین مباحث خرافی جای داده نشده است، هدف ذکر این مطلب است که عالمان امامیه فارس برای چاپیدن اموال مردم، با پیش کشیدن مطالب یاوه و غیر علمی، مردم را مشغول مباحثی بی فایده و غیر علمی می کنند.

در حال حاضر ما تورکان آذربایجان که در قدرت سیاسی و در تصمیم گیریها نقشی نداریم در مقابل عمل انجام شده قرار داریم، و مجبوریم به هر نحو ممکن خزعبلات دینی آنها را پاسخ دهیم تا مردمان در دام و فریب این دینکاران خدانشناس فارس گرفتار نشوند.

استفاده از سفسطه و مغلطه در سیستم تبلیغاتی امامیه فارس

سفسطه و مغلطه یکی از روشهای اقناع افراد بویژه در بین توده های عامی می باشد، شیعه امامی فارس بطور گسترده و مدون دست به اینکار زده و متأسفانه به دلیل اینکه ابزار قدرت و منابع مالی کشور بطور مطلق در دست آنها قرار گرفته بدون کوچکترین تفکر انسانی و با استفاده از ابزار و دلیل غیرمنطقی از اینگونه سفسطه ها استفاده میکند و در این مورد هیچگونه انصافی را در نظر نمی گیرند.

در تلویزیون رسمی دولتی آخوندی برای تحمیق مردم چنین دلیل می آورد که گویا برعکس تصور دشمنان، نام علی بدفعات در قران آمده است و هرجایی کلمات علیاً و یا علیه آمده منظور نام علی بوده و قران خواسته بطور پنهانی و ماهرانه آن را در قران وارد کند چونکه خداوند می دانست اگر بطور صریح نام علی را می آورد خیلی ها قران را تحریف میکردند و برای جلوگیری از تحریف قران نام علی را بدین شکل وارد قران نموده است.

مطلب فوق نمونه کاملی از سفسطه می باشد این نوع مغلطه یک سفسطه فلسفی می باشد، در جواب می توان گفت اگر این منطق را در قران وارد کنیم پس نام عمر نیز به دفعات در قران آمده و نام اوبکر ها کذا؛ و حتی نام یزید را نیز می توان در قران پیدا نمود. چونکه چنین کلماتی با این حروف بدفعات در قران آمده است.

از طرف دیگر این آخوند می گفت گویا خداوند برای جلوگیری از تحریف اینکار را کرده است، در این مورد هم باید گفت که این آخوند ها خودشان با همین حرف عملاً دست به تحریف می زنند و از طرف دیگر همین آخوندهای امامیه در کتاب های اصلی شان معتقد به تحریف قران هستند، چگونه است که آنها هم از موضوع جلوگیری از تحریف قران، سخن می رانند. هم خداوند را به ترس و ناآگاهی از امکان تحریف حرفهایش و به حيله گری و کلک متهم می کنند. و از طرف دیگر می گویند طبق روایات متواتر، قران تحریف گردیده است.

سفسطه مشابه دیگر از طرف اینگونه افراد اینست که گویا عبارت «الحسن و الحسین» چون دوازده حرف دارد پس دوازده امام نیز درست می باشد باز در مقابل می توان گفت مثلاً «ابوبکر بغدادی» هم دوازده حرف دارد پس امام دوازدهم است

البته این آخوندها دلیل می آورند گویا با هرکس باید با منطق و علم خودش صحبت نمود و اگر بتوانیم حتی با حرفهایی که اساس واقعی ندارند مردم را براه راست هدایت کنیم ایرادی ندارد در جواب باید گفت: همانگونه که اگر پایه های اصلی نظام و بنایی بر روی پی سست قرار داده شود آن بنا محکوم به فرو ریختن است همانگونه نیز اگر دلایل اقناع افرادی بر پایه های غیرمنطقی و مغلطه قرار

داده شود نه تنها این بنا می ریزد و در عین حال به موج توفنده‌ی ای علیه خود آن سیستم تبدیل می گردد و تجربه کوتاه نظام امامیه در حال حاضر بوضوح بیانگر این موضوع است.

-آخوندی به آیه ای از قران اشاره کرده می گوید: «چون قوم موسی به ۱۲ گروه منشعب شده پس دین اسلام هم ۱۲ تا امام دارد. اینها ارتباطی به هم دارد این موضوع شبیه اینست که بگوییم چون یک دست ۵ انگشت دارد پس ۵ امامی ها حقتند و یا چون در دنیا مثلا ۶ و یا ۷ قاره وجود دارد پس ۶ امامی ها و یا ۷ امامی ها درست می گویند.

آیا آیت الله بروجردی در این ماجرا میدانند که از منطق استفاده میکند و یا از سفسطه؟

مرد تورکی اهل آذربایجان به خدمت آیه الله العظمی! بروجردی آمده بود وجوهات بدهد. چون فارسی بلد نبود تورکی حرف می زد. آقا هم که تورکی بلد نبود ملتفت نمی شد. خلاصه به نحوی اشخاص دیگر مطلب او را به آقا عرض کردند. بعد آقا به آن مرد فرمود: چرا در این مدت فارسی را یاد نگرفته‌ای؟ برای آدم عیب است که در این دوره و زمان اقلا بقدر احتیاج و ضرورت فارسی بلد نباشد. آن مرد عرض کرد: آقا برای من عیب نیست که فارسی یاد نگرفته ام، زیرا من در نقطه ای زندگی می کنم که به فارسی چندان احتیاجی ندارم. ولی برای جنابعالی عیب است که این همه درس خوانده ای و مرجع تقلید شده ای، اما تورکی را یاد نگرفته ای. که امروز این همه مقلد تورک زبان داری و به خدمت شما مراجعه می نمایند، تورکی بلد نیستی که مقصود آنها را بدانی و دیگر محتاج مترجم نباشی! (از کتاب مردان علم در میدان عمل (جلد اول) - مؤلف: سید نعمت الله حسینی)

جک گویی آخوندهای امامیه فارس علیه تورکها

مطمئناً خیلی ها فیلم جک گویی مستهجن و نژادپرستانه آخوند محمد خاتمی و دیگر عالمان و مراجع



امامیه فارس را بر علیه تورکها دیده اند.

وقتی رئیس جمهور یک کشور و مدعی روحانیت دمکرات و اصلاح طلب و پیشرو در مجلس مراجع شیعه امامیه چنین دلکک بازی در می آورد و مراجع عظام فارس می خندند و سپس یک مجتهد دیگر فارس، جکی در مورد فاحشه گری اهل بیت می گوید و دلککهای دیگر می خندند آیا بازهم

می توان عقیده داشت که امامیون فارس به امامان و اسلام اعتقاد راسخ دارند؟ و آیا این دلککها هدفشان پوساندن دین اسلام از درون نیست؟

توصیه می شود در اینترنت عبارت «جک گویی خاتمی» را بنویسید و بی اعتقادی روحانیت فارس را نسبت به اهل بیت، و تفکر نژادپرستانه آنها را به چشم خود ببینید.

چنانچه به فیلم نگاه کنید در مجلس آیات اعظام روحانیت امامیه و مراجع فارس ابتدا آقای خاتمی جک گویی را شروع می کند و می گوید گویا یک اردبیلی این جک را گفته است بدین شکل که : وقتی پیغمبر ح فاطمه را به عنوان عروس به خانه بخت یعنی خانه ح علی می برد ح حسن در سمت راستش و ح حسین در سمت چپش قرار داشته و باهم می رفتند و در حین گفتن این جکها، آیات اعظام، از بستن اتهام زنا و فاجره گی به یکی از بزرگترین خانمهای صدر اسلام لذت برده و با قهقهه بلند می خندند. و در پی آن آخوند دیگر، جک مستهجن بعدی را می گوید و گویا در زمان ح علی، زنی به به دارالخلافة رجوع کرده و می گوید من اعتراف می کنم زنا کرده ام و الان بچه دارم و آمده ام تا مرا مجازات کنید و به او می گویند چون به بچه شیر میدهی نمی شود تورا مجازات نمود و این اعتراف چندین بار تکرار می شود و در انتهای جک این آخوند می گوید که گویا این خانم یا تورک بوده یا رشتی. در طول جک گویی نیز آخوندها وقتی صحبت از زنا می شود قاه قاه می خندند و کیف می کنند.

فیلم جک گویی خاتمی نشان میدهد اینگونه صحبتها جزئی از مجالس و نشستهای بین روحانیون و سرمداران حاکمیت فارس می باشد، و هر کسی هم کوچکترین ارتباطی با آخوندها امامی داشته باشد می تواند در هر مجلسی اینگونه صحنه ها را شاهد باشد.

چنانچه به جک آقای خاتمی گوش بدهید اهداف مشخصی در گفتن این جک ها دنبال می شود،

اولین آن وارد نمودن عنصر تورک در جک می‌باشد، خاتمی می‌خواهد مثلاً بگوید من تقصیری ندارم این جک را یک تورک اردبیلی می‌گوید و هدف دوم بستن اتهامهای فاجره‌گی و زنا به ح فاطمه می‌باشد. هدف دیگر حاکمیت فارس از برقرار نمودن چنین مجالس و حتی پخش آن، ترویج چنین جک‌گویی‌ها را در بین مردم دنبال می‌کند.

اگر کسی از حوزه های علمیه بویژه در دوره های قبل از انقلاب ۵۷ اطلاع داشته باشد مطمئناً این گونه مسائل را آشنایی دارد که وقتی طلبه ها دور هم می نشستند و بویژه وقتی جوان تازه کاری وارد جمع می شد برای بکار کشیدن ایشان و آلوده کردن او به لواط، شروع به جک‌گویی در مورد اینگونه مسائل می نمودند در واقع اینقدر از اینگونه جک‌های مستهجن می گفتند که ناخودآگاه در پیش شنونده قبح مسئله فرو می ریخت و بویژه جوان تازه وارد فکر میکرد این کار عادی بوده و وی توان چنین کاری را انجام داد و در ادامه مطالعاتش حوزوی وقتی می بیند در شرع امامیه نیز چنین عملی مشکلی ندارد لذا بتدریج تن به اینکار داده و آلوده می شود (در مورد حدیثهای جعلی در اینمورد می توان به کتابهای بایاتلی و ارسالان تورانلی رجوع نمود).

البته این پدیده بعد از انقلاب ۵۷ و تسلط امامیون بر مملکت، دچار دگرگونی شده است و لواط مذکرین به صیغه و لواط مؤنثین تغییر شکل داده است و در این راستا جهت ترویج این پدیده در بین مردم، جک‌گوییهای زیادی بر علیه قزوینی‌ها و رشتی‌ها، از طرف خیلی‌ها و بویژه فارسها گفته می‌شود و بنوعی توسط حاکمیت فارس و بویژه توسط طلبه‌های حوزه‌های علمیه ترویج می‌شود، الان وضعیت به نحوی است وقتی در جایی با آخوندی و یا مداحی گرم بگیریید بلافاصله موضوع به جک‌گویی‌های مستهجن کشیده می‌شود و در واقع اینگونه حرکتها و صحبتها نه تنها جزئی از فرهنگ مذهبیون در آمده و توسط آخوندها و مداح‌ها و حزب‌اللهی‌ها جزئی از برنامه مجالس شده، در عین حال بطور آگاهانه از طرف افراد رده بالای روحانیت فارس در مورد گسترش آن توصیه‌های شرعی و عرفی می‌شود.

به همین سبب است که عموماً مردم عادی هر چند در مسجد و مجالس مذهبی با آخوندها گرم می‌گیرند ولی از داشتن ارتباط خانوادگی با اینگونه افراد بشدت حذر می‌کنند و بارها دیده شده وقتی آخوندی و یا یک حزب‌اللهی پایش به خانه‌ای باز شود در طی زمان کوتاهی انواع مفسده‌ها در بین اعضای آن خانواده پدیدار می‌گردد و اینگونه افراد عموماً زندگی خود را در دادگاهها و یا در فسادخانه‌های امامیه می‌گذرانند.

آیا وقت آن نرسیده است که این آدمهای خود بزرگ بین به جای تغییر جهان به تغییر درون خود بپردازند.

فصل اول، قسمت نهم

۱-۹- مذهب امامیه فارس دارای مبانی نژادپرستانه است

در کتابهای امامیه حدیثهایی آمده که بر افکار نژادپرستانه تکیه دارد و هدفش برتری نژادی می باشد.

در کتاب عیاشی و در دیگر کتابهای امامیه چنین آمده است :

حدیث ۷۲/۲۲۵۱- عن ابراهیم بن ابی یحیی، عن جعفر بن محمد (ع) : ما من مولود یولد إلا وإبلیس من الالباسة بحضرته، فان علم الله أنه من شیعتنا حجه من ذلك الشیطان، وإن لم یکن من شیعتنا أثبت الشیطان إصبغه السبابة فی دبره فكان مأبونا فإن کان امرأه أثبت فی فرجها فکانت فاجرة فعند ذلك یبکی الصبی بکاء شدیداً إذا هو خرج من بطن امه، والله بعد ذلك یمحو ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب.

از امام جعفر صادق روایت می شود: هر موقع بچه ای بدنیا می آید شیطان بسراغ او می آید اگر از شیعیان ما (امامیه) باشد ملائک او را دور میکنند ولی بجز این باشد شیطان انگشتش را در جلو و یا ماتحت او فرو می برد و نوزاد بشدت گریه می کند، هر نوزاد دختری که بشدت گریه می کند حتما در آینده زناکار خواهد شد و هر نوزاد پسری که هنگام تولد بشدت گریه کند حتما لواط کار خواهد شد.

کتاب روضه من الکافی ج ۸ ص ۲۸۵ : محمد، عن علی بن العباس، عن الحسن بن عبد الرحمن، عن عاصم بن حمید، عن ابی حمزة، عن ابی جعفر (علیه السلام) قال : قلت له : إن بعض أصحابنا یفترون و یقذفون من خالفهم ؟ فقال لی : الکف عنهم أجمل، ثم قال : و الله یا أبا حمزة إن الناس کلهم أولاد بغایا ما خلا شیعتنا، قلت...

از امام باقر نقل می کند : بخدا یا اباحمزه، مردم همه زنزاده هستند بجز شیعیان ما.

چنین احادیث تقریباً در تمامی کتابهای امامیه مثل بحارالانوار مجلسی و الکافی کلینی و غیره آمده است، این حدیث نشان میدهد امامیه فارس از همان زمان تولد برای خودشان، نوعی برتری طلبی را ادعا می کنند، بدین شکل که آنها در واقع نژاد فارس را با نام شیعه امامیه از موقعی که متولد می شود برتر می شمارند و دیگران حتی به عنوان یک نوزاد نیز محکوم به لواط و زنا و نهایتاً محکوم به سنگسار و اعدام هستند، شاید به همین دلیل است که تروریستهای شیعه امامیه فارس در حمله به مسلمانان غیر شیعه امامیه در عراق و سوریه، حتی بچه های آنها را قتل عام می کنند و بمب های بشکه ای و یا بمبهای شیمیایی را بر سر آنها می ریزند.

AzoH

برعکس تفکرات نژادپرستانه شیعه امامیه فارس، قران سخنی دارد که هیچ همخوانی با آنها ندارد :
 نور ۲۳ : إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: بی
 گمان کسانی که به زنان پاکدامن، مومن و بی خبر از بدکاری تهمت می زنند در دنیا و آخرت نفرین شدند
 مائده ۵ : ... وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
 أُجُورَهُنَّ... : ... ازدواج با زنان پاکدامن مومن و همچنین زنان پاکدامن اهل کتاب (برایتان حلال است)
 چنانچه مهرشان را بپردازید...

دیده می شود که خداوند در این آیه ها بدون توجه به نوع دین زنان اهل کتاب، تهمت زدن به زنان
 پاکدامن را تقبیح نموده و افراد تهمت زننده را نفرین شده می داند.

در احادیث امامیه به روایت های نژادپرستانه از نوع دیگر نیز برخورد می گردد.

-بحارالانوار جلد ۱۰۱ ص ۸۵: ابی عن سعد، عن النهدي، عن علي بن أسباط يرفعه إلى أبي عبدالله (ع)
 قال : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع - عَشِيَّةَ عَرَفَةَ قَبْلَ - أَهْلِ عَرَفَاتٍ قَالَ قُلْتُ قَبْلَ
 نَظَرِهِ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لَأَنَّ فِي أَوْلِيكَ أَوْلَادَ زَنَا وَ لَيْسَ فِي هَؤُلَاءِ أَوْلَادُ زَنَا
 امام جعفر می فرماید : الله متعال روز عرفه ابتداء به زوار قبر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام نظر
 می کند. راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: قبل از نظر نمودن به اهل موقف (عرفات و
 کعبه و حاجی ها)؟ حضرت فرمودند: بلی. عرض کردم: چرا این طور است؟ حضرت فرمودند: زیرا در
 بین حاجی ها زنازاده وجود داشته ولی در میان زائرین قبر مطهر آن حضرت ابداء زنازاده نمی باشد.

- وَ رَوَى عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَرَزَمِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِذَا كَانَ يَوْمَ عَرَفَةَ نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى
 إِلَى زُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ ارْجِعُوا مَغْفُورًا لَكُمْ مَا مَضَى وَ لَا يَكْتَبُ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ ذَنْبًا سَبْعِينَ
 يَوْمًا مِنْ يَوْمٍ يَنْصَرِفُ.

عمر بن الحسن العزرمی، از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت شده است که از آن حضرت شنیدم
 که می فرمودند: هنگامی که روز عرفه می رسد خداوند متعال به زوار قبر حضرت امام حسین علیه
 السلام نظر نموده و می فرماید: برگردید آنچه از افعال و گناهان گذشته شما است آمرزیدم و از روزی
 که مراجعت می کنند تا هفتاد روز هیچ گناهی از ایشان ثبت و ضبط نمی شود.

وَ رَوَى زَيْدُ الشَّحَّامُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ : مَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ ع يَوْمَ عَرَفَةَ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ
 حِجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ.

زید الشحام از ابی عبدالله روایت کرده که فرمودند: هر کس امام حسین علیه السلام را در روز عرفه در حالی که به حق آن حضرت عارف و مطلع باشد زیارت کند، خداوند برای او پاداش هزار حج و عمره مقبول می نویسد.

در اینگونه احادیث شیعه امامیه فارس مکان مقدس مسلمانان را هدف قرار می دهد و با انواع شگردها می خواهد کعبه را بی مقدار جلوه داده و عربها را بی ارزش کند این افکار نشات گرفته از حسی برتری جویی و نژادپرستی بزرگان فارس‌گرای امامیه می باشد.

امامیه فارس احادیث دیگری دارد که بطور آشکار دارای محتوای نژادپرستانه است:

-حارث بن مغیره و ذریح محاربی می گویند: ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: بین ما و عربها چیزی جز قتل و کشتار باقی نمانده است (الغیبه نعمانی ۱۵۵، بحارالنوار مجلسی ۳۴۹/۵۲).

در این نوع احادیث صراحتاً از نژادکشی عربها سخن می رود جالب اینکه در مقابل سوالاتی از این قبیل که تکلیف عربهای شیعه چه خواهد شد، امامیون حدیثهای جعلی دیگری نیز ساخته اند و می گویند: عربهای شیعه مذهب همگی مگر افراد انگشت شماری از مذهب شیعه روی برخواهند گرداند(الغیبه نعمانی ۱۳۷، بحارالنوار مجلسی ۱۱۴/۵۲).

بدبخت عربهایی که پیرو شیعه امامیه فارس بوده و بدست خود قبر خود را می کنند و منزلت خود را به باد می دهند، البته همین وضعیت را در میان بعضی تورکان نیز می بینیم افراد تورکی مثل ارانی و تقی زاده و کسروی، با روی گرداندن از تورکان نه تنها به تورکها ضرر می زنند، حتی خودشان را نیز بی مقدار می کنند، شاید در بین فارسها بی مقدارتر از این افراد نتوان کسی را پیدا کرد، و یا افرادی مثل آیت الله خلخالی و حجت الاسلام موسوی تبریزی به علت جنایتهایی که در حمایت از امامیون فارس انجام دادند و یا افرادی مثل جواد طباطبایی هر چند در بین تورکان آدمهای خائن و پستی هستند ولی در بین فارسها نیز بی ارزشترین آدمها محسوب می شوند. حتی فارسهای حزب اللهی فاشیست امامیه نیز هیچوقت از این افراد به نیکی یاد نمی کنند.

نژادپرستی در میان پیشروان باستانی فارس

در میان پیشروان فارس در قرون اولیه ظهور اسلام نه تنها سردمداران مذهبی فارس عقاید نژادپرستانه داشتند در عین حال نویسندگان معمولی مثل فردوسی و ابن ندیم نیز تفکراتی تورک ستیزی و عرب ستیزی و حتی اسلام ستیزی داشتند، در این کتاب به این موارد پرداخته نمی شود، علاقه مندان می توانند به کتابهای صمد بایاتلی و یا ارسلان تورانلی و همچنین بسیاری از نویسندگان آذربایجانی که در اینترنت قابل دسترس است رجوع کنند.

فصل دوم

۲- تروریسم و خشونت طلبی سردمداران فارس

در این فصل ابتدا نطفه های تاریخی تروریسم و خشونت طلبی سردمداران فارس از آغاز اسلام تا کنون مورد اشاره قرار می گیرد و در قسمت بعدی لمپنیسم در میان فارسها و چگونگی استفاده از آن توسط حکومتهای پهلوی و حاکمیت امامیه بحث می شود و سپس نحوه تظاهر این خصوصیات در رفتار خشونت طلبانه گروههای وابسته به قوم فارس و یا افراد اجیر وابسته به فارس و حاکمیت فارس بیان می گردد و نهایتاً ارتباط تروریسم معاصر منطقه و قاچاق مواد مخدر با حاکمان فارس اعم از پهلوی و امامیه مورد اشاره قرار می گیرد.

فصل دوم، قسمت اول

۲-۱- نطفه های تاریخی تروریسم و خشونت طلبی سردمداران فارس

۲-۱-۱- پیدایش اسلام و شکست مجوسیت

از همان مراحل آغازین ظهور اسلام، مجوسیان فارس بصورت اعجاب آوری در مقابل اردوی اسلام با شکست سنگینی مواجه شدند، یزدگرد به شرق کشور فرار نموده و در آنجا کشته شد، این حادثه در ظاهر امر بصورت شکست نظامی جلوه می کرد ولی شکست واقعی در جای دیگر بوده است، واقعیت این بود که مجوسیان از نظر فرهنگی و دینی در مقابل دین اسلام دچار هزیمت بزرگی شده بودند، بدین دلیل که دین مجوسیت و فرهنگ منحط ساسانیان (بعدها با تحریف خود مجوسیان، دین زرتشتی نامیده شد) از نظر اصول و قواعد دینی چنان عقب افتاده و میان تهی بود که در همان ابتدای ورود مسلمانان به کشور ساسانیان، فرو ریخت و بالطبع گروه عمده ای مردم بیزار از دین و فرهنگ ساسانی، به اسلام گرویده و بصورت ظاهری و باطنی آنرا قبول نمودند، و در واقع اکثر مردم چنان به بزرگان و مغان ساسانی بی توجه شدند که این افراد راه فرار پیش گرفته و به مناطق شرقی تر یعنی ری و قم و خوراسان و تورکستان روی آوردند.

در هر حال کسانی که از قدرت پر زرق و برق ساسانی به پایین کشیده شده بودند نمی توانستند براحتی همه چیز را فراموش نموده و قدرت را تسلیم مسلمانان عرب نمایند و جهت مقابله با اسلام راه و چاره می جستند و در عین حال در فکر انتقام بودند.

مرحله اول حرکت مجوسیان: ترورهای انتقام جویانه مجوسیان از بزرگان اسلام

این دوره از حرکت مجوسیان به دو دوره کاملاً مشخص، ترورهای انتقام جویانه، و حرکت شعوبیگری همراه با ترور گروهی، تقسیم می گردد.

مدارک تاریخی متعددی می توان یافت که در آنها به دست داشتن مجوسیان فارس در ترور خلفای راشدین اشاره دارند هر چند اسنادی دیگر، عرب بودن این افراد را نشان می دهد افرادی از مجوسیان مثل آقای فرود فولادوند با اشاره به کتابهایی مثل الطبقات الکبری، ابن سعد (۲/۵-۲۶۳۲-۲۶۳۳)، المورد (الکامل، ۲/ ۵۴۹)، تاریخ الحضارة الإسلامية (تاریخ و تمدن اسلامی، ص ۳۵۶، ۳۵۷)، عبدالرحمان شرقاوی (تلخیص از الواقدی و البلازری و ...) به اثبات اینکه قاتل ح علی، شخصی به نام ابن ملجم همان بهمن زادویه و یا جاذویه (جادویه) بوده می پردازد و افرادی نیز با استناد به مدارک تاریخی، رد این موضوع را مطرح می نمایند، در هر حال در اینجا هدف ما اثبات نام چنین افرادی نبوده بلکه اشاره به اینست که در اسناد تاریخی نوشته شده در قرون اولیه اسلام از جمله موارد فوق الذکر، به کرات به ارتباط قاتلین خلفای راشدین، با مجوسیت فارس اشاره گردیده است، با نگاهی به این منابع می توان

گفت ترور گسترده بزرگان اسلام بویژه نزدیکترین افراد به حضرت محمد، از ترور ح عمر (پدر خانم پیغمبر و داماد ح زهرا) شروع شد و پس از عثمان و علی، و توطئه و قتل حسین و یارانش وارد مرحله دیگری گردید.

علت روی آوردن مجوسیان به ترور

در مرحله اول با توجه به ایدئولوژی پوسیده مجوسیت و عدم همکاری مردم، آنها چاره را در حرکت‌های فردی و انتقام شخصی می دیدند تصور می کردند چنانچه بتوانند بزرگان دین اسلام و بویژه نزدیکترین افراد به ح محمد را ترور نمایند ضربه کاری به این دین وارد نموده و حکومت مسلمانان را از بین برده و آنرا دچار هرج و مرج می کنند.

چنین توجیه و قضاوت از آنجا ناشی می شد که در حکومت و فرهنگ ساسانیان همه چیز قایم به شاه و بزرگ مملکتی بوده و اقتدار دینی و سیاسی را در وجود شخص اول مملکتی می دیدند و مغ ها و توده های مردم، شاه را سایه خدا می دانستند، با چنین ذهنیتی ترور ح عمر توسط ابولؤلؤ مجوسی اتفاق افتاد و بدنبال آن چنین ذهنیتی بطور مستقیم و غیرمستقیم در ترور کنندگان، ح عثمان و ح علی تداوم یافت حمله به خلیفه بعدی امام حسن نیز، توسط مجوسیان شیعه کوفی انجام شد و خانه او غارت گردید ولی این ترور به قتل منجر نگردید، ادامه کار با توطئه ای عمیقتر توسط شعیان مجوسی کوفی سبب بوجود آمدن واقعه کربلا گردید. و مجوسیان انتقام سختی از عزیزترین بازمانده ح پیغمبر یعنی امام حسین و یاران وفادار او گرفتند.

مرحله دوم حرکت مجوسیان : حرکت شعویبگری همراه با ترور گروهی

ترورهای انجام شده و حادثه کربلا، تغییرات مختلفی را که قبلا آغاز شده بود سرعت بخشید. در اولین قدم سیستم حکومتی اسلامی که در دست خانواده بنی امیه قرار گرفته بود وارد مرحله جدید ایجاد نظام بوروکراتیک و سلسله مراتب امنیتی و سیاسی گردید.

در دوران خلفای راشدین سیستم حاکمیت بیشتر بر حول مسئولیتهای افرادی قرار داشت که دارای اعتقادات راسخ فردی بوده و سلسله مراتب سیاسی نظامی هنوز جایی در آن نداشت، تعلیمات دینی با القاء برابری مسلمانان آنها را متحد می نمود، همه باهم جهاد نموده و بر دشمن می تاختند و غنائم را بطور مساوی تقسیم می کردند و با نبود سیستم بوروکراتیک هزینه ای نیز بر دوش کسی وارد نمی شد، با توسعه کشورهای تحت سیطره مسلمانان، و بوجود آمدن نابسامانی های حکومتی و ترورهای پیش آمده، نگاه حاکمان تغییر کرد و ادامه سیستم سنتی غیرممکن شد و در نتیجه با گسترش سلسله مراتب حکومتی، سهولت دسترسی به افراد بالای حکومتی بویژه اشخاص رده بالای نظامی سیاسی از بین رفت.

در چنین بستری از اتفاقات بود که چرخشی دیگر در دیدگاه مجوسیان اتفاق افتاد، از یک طرف واقعه کربلا سبب شد بازماندگان نسبی پیغمبر تماما از اریکه قدرت خارج شده و تنها در مقام علمای مذهبی به تبلیغ دین پردازند و در عین حال مجوسیان فارس نیز عملا با دیدن واقعیات جدید بویژه عدم امکان دسترسی و ترور آسان بزرگان مملکتی، و وقوف به اینکه دین اسلام و اصول آن بسیار قویتر از حد تصورات آنها بوده و نه تنها قائم به شخص نبوده همچنین دارای قدرت مولده و گسترش می باشد به مرحله دیگری از اعمال دینی و سیاسی روی آوردند و البته حوادث تاریخی بعدی نشان میدهد این چرخش بدین معنی نبود که آنها از ترور دست کشیدند بلکه آنها به چنین نتیجه ای رسیدند که در کنار اعمال تروریستی لازم است به مسائلی مثل تظاهر و نفوذ به دین اسلام، تحریف و توطئه در دین، ابداع روشهای جدید مذهبی و فرهنگی، حفظ غیرمستقیم رسم و رسوم مجوسیت، و به عبارت دیگر به مرحله خدعه و فریب و توطئه، روی آوردند و بدین شکل حرکت شعوبیه و دوره توطئه ها و تحریف دین و قران شروع گردید.

پیشروی عربها و ترورها مجوسیان و بوجود آمدن عنصر سوم تورک

می توان گفت حادثه کربلا دوره گذری بود که برای حاکمان اسلامی، دوران نظاممندی را به ارمغان آورد و برای مجوسیان، دوران سیاه توطئه و خدعه و ترور را با نام شعوبیگری بهمراه داشت، در طی این مراحل و در کنار عناصر عرب و مجوسی، عنصر سومی نیز در درون سیستم اسلامی در حال شکل گرفتن بود و آن روی آوردن اقوام تورک به اسلام، رشد و نفوذ آن به سیستم حکومتی و نهایتا تثبیت آنها در کنار حاکمیت اسلامی بوده است.

این موضوع از این جهت حائز اهمیت است که کشمکش بین حاکمیت مسلمان و عرب از یک سو و فرهنگ خدعه و توطئه مجوسیان می رفت تا ایجاد اقتداری هر چند کوچک برای مجوسیان را در پی داشته و حکومت آل بویه را در منطقه تثبیت نماید ولی قدرت گرفتن تورکان مسلمان از یک طرف و وجود سیستم منحط فرهنگی مذهبی ساسانی با نام مذهب امامیه فارس در حکومت آل بویه، مسیر تاریخ را عوض کرد و با انهدام مجدد سیستم فرهنگی سیاسی مجوسیان، این دوره حداقل برای ۱۰۰۰ سال دیگر مجوسیان فارس را از دستیابی مستقیم به حاکمیت و اقتدار مرکزی دور نمود.

البته مطلب فوق بدین معنی نبود که مردم فارس و نمایندگان آن بطور کامل از حکومت برکنار بودند زیرا در دوران حاکمیت تورکان سنی نیز، عناصر سنی فارس، بطور غیرمستقیم در حاکمیت تورکان اشتراک داشتند ولی در این دوره مجوسیان فارس بندرت به سیستم حکومتی راه باز می کردند.

بوجود آمدن حکومت آل بویه سبب گردید، چهارچوب مذهب امامیه فارس بر روی پایه های دین مجوسیت ایجاد گردد و هرچند این مذهب نتوانست مدت مدیدی مستقیما در حاکمیت اشتراک داشته

باشد ولی بتدریج و بویژه بعدها با دخالت صلیبیون غربی راه خود را به حکومت باز نمود و بطور غیرمستقیم وارد حکومت صفوی گردیده و بعد ها نیز با پشتیبانی فراماسونری غرب مستقیماً حکومت پهلوی را بنا نهادند و آن را نیز به حد بلوغ رسانده و حکومت امامیه فارس را توسط خمینی و خامنه ای بر مردم، بویژه مردم غیرفارس تحمیل نمودند.

چنانچه ذکر گردید پیدایش نطفه های تروریسم در بین سردمداران قوم فارس با حرکت های ترور ح عمر شروع شد و پس از ترور ح عثمان و ح علی به مرحله ویژه ای وارد گردید که نمود آن در قتل ترورگونه ح حسین آشکار گردید بدلیل اهمیت زیاد موضوع روایتی نسبتاً مفصلتر از نحوه حرکت حسین به کوفه و حوادث کربلا داده می شود، مطمئناً اطلاع از این حوادث، افق دید بازتری را در بررسی شیوه های توطئه گرانه و ترورگونه مجوسیان فارس بدست می دهد.

۲-۱-۲- روایتی از مصیبت عاشورا و شهادت ح حسین بدست مجوسیان

نام و نسب: حسین، فرزند دوم ح علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا بنت رسول الله است. او لقبهایی مثل ابو عبدالله، سید، شهید کربلا و سیدالشهداء دارد؛ لقب سیدالشهدا برای حضرت حسین کاملاً بجاست زیرا ح رسول می فرماید: «سیدالشهدا حمزه بن عبدالمطلب، و رجل قام الی امام جائز فامرہ و نھاه فقتله: سرور شهیدان حمزه بن عبدالمطلب است و مردی که در مقابل حاکم ظالم قیام می کند و او را امر به معروف و نهی از منکر کند و به دست او کشته شود» (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحة، ۲۴۸/۱، روایت ۳۷۴). ح حسین در پنجم شعبان سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمد.

ح محمد در مورد ح حسن و حسین می فرمود: «هما ریحانتای من الدنیا: آن دو، دو گل خوشبوی من در دنیا هستند (صحیح بخاری، روایت ۳۷۵۳)». «الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة: حسن و حسین، سید و سرور جوانان بهشتی اند (طبرانی، المعجم الکبیر، روایت ۲۶۱۸)».

وفا و شجاعت: ح حسین دارای دو صفت عالی وفا و شجاعت بود، یکی از موارد وفای به عهد او آن است که پس از وفات برادرش حسن علیه معاویه قیام نکرد، زیرا برادر بزرگوارش با او صلح کرده و پیمانی برقرار ساخته بود و چون یاران، او را ترغیب کردند با معاویه به مبارزه برخیزد و خلافت را از او باز ستاند، به آنان گوشزد کرد که معاویه با برادرش پیمانی دارد که تا موعدهش فرا نرسیده، نقض آن روا نیست. شجاعت ح حسین طبق روایات قبل اثبات است، چنانکه در نبردهای آفریقای شمالی، طبرستان و قسطنطنیه [و ایران] شرکت داشت، و در تمامی نبردهای پدر بزرگوارش، از جمل تا صفین در رکاب وی حاضر بود. (عباس محمود عقاد، واقعه کربلا، ص ۵۶).

دگرگونی در زندگی ح حسین: ماجرای دگرگونی در زندگانی ح حسین از زمانی آغاز شد که معاویه اعلام کرد که امر خلافت را پس از خود به فرزندش یزید واگذار می نماید؛ معاویه از این بیم داشت که پس از وفاتش، گروههای متنازع بر تعیین خلیفه، با یکدیگر درگیر شوند و بار دیگر آتش تفرقه و پراکندگی جامعه مسلمانان را فراگیرد؛ خیلی ها با بیعت کردند ولی؛ اما در سرزمین حجاز، ح حسین، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و عبدالرحمن بن ابی بکر بیعت با یزید را نپذیرفتند. (ابن کثیر، البدایه و النهایه: ۸۶/۸).

در مورد علت چنین انتخابی از معاویه سوال شد، لذا او در سال ۵۶ هجری برای ادای حج راهی مکه شد و در راه بازگشت به مدینه آمد؛ به مسجد النبی رفت و بر منبر نشست و پس از ستایش الله گفت: «به راستی من در کار مسلمانان، پس از خویش نظر کردم و بعد از خود برای ایشان، شایسته تر از فرزندم یزید نیافتم». اما عبدالله بن زبیر اعتراض کرد و گفت: شایسته نیست تا شما بر بیعت فرزندتان یزید اصرار کنید، ما سه پیشنهاد را به شما عرضه می داریم که روش کسانی هست که قبل از شما خلافت کردند: ۱-

یا مثل پیامبر پس از خود انتخاب خلیفه را به مسلمانان واگذار کن. ۲- یا به روش ابوبکر کسی را به خلافت توصیه کن که هیچ نسبت خویشاوندی با وی نداری. ۳- و یا روش عمر را برگزین که شش نفر را توصیه نمود که فرزندش جز آنان نبود. (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ: ۳/۳۵۴)

اما معاویه در جواب گفتند: حالا دیگر فرصت از دست رفته و من بیعت مردم را با یزید به اتمام رسانده‌ام، لذا رای و نظر من اینست که شما با یزید بیعت کنید. ابن خلدون در این باره می‌نویسد: «معاویه درباره ولیعهد ساختن پسرش یزید مصلحت را در نظر گرفت...». (مقدمه ابن خلدون: ۴۰۳/۱)

ح حسین در روزگار یزید: پس از آنکه یزید بر مسند خلافت نشست، هیچ غمی جز بیعت حسین، عبدالله بن زبیر، و عبدالله بن عمر نداشت؛ زیرا بخوبی می‌دانست که اینان در راس کسانی قرار دارند که در زمان معاویه از بیعت با او سرباز زدند؟ از این رو برای حاکم مدینه، ولید بن عتبه، نامه ای به این مضمون ارسال کرد: «به نام خدای رحمان و رحیم، از یزید، امیر مومنان به ولید بن عتبه، اما بعد؛ معاویه یکی از بندگان خدا بود که او را حرمت داد و خلیفه کرد و قدرت و سلطه داد که به مدت مقرر زندگی کرد و به وقت مقرر بمرد... اما بعد؛ حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را سخت و بی‌امان به بیعت وادار کن تا بیعت کنند و السلام» (تاریخ طبری: ۷/۲۹۰۵).

ولید بن عتبه، پس از دریافت نامه، مروان بن حکم را که حاکم قبلی مدینه بود، برای مشورت فرا خوانده و از او نظر خواست، مروان مشورت داد تا کسانی نزد حسین و عبدالله بن زبیر بروند و از آنان برای یزید بیعت بگیرند و اگر آنان امتناع ورزیدند، در آن صورت گردنشان زده شود. فرستاده ولید به نزد حسین بن علی و عبدالله بن زبیر رفت و هر دو را در مسجد یافت و پیام حاکم مدینه را به آنان ابلاغ کرد؛ حسین با فهم فراست خاصی که داشت. حقیقت را دریافت و فرمود: چنین به نظر می‌رسد که معاویه در گذشته و حاکم مدینه می‌خواهد قبل از انتشار این خبر، از ما برای یزید بیعت بگیرد. عبدالله بن زبیر نیز فرموده ایشان را تایید کرد؛ حسین برای تحقیق بیشتر، تصمیم گرفت تا نزد حاکم مدینه حاضر شود لذا به کسانی از یاران خویش فرمان داد سلاح بگیرند و همراه او به خانه ولید بن عتبه بیایند و به آنان توصیه کرد: اگر دیدید که من شما را فرا می‌خوانم و یا اینکه شنیدید صدای بلند شده است، همگی شتابان به کمک من بیایید. چون بیعت با یزید را به آن حضرت پیشنهاد کردند، گفت: من پنهانی بیعت نمی‌کنم؛ هرگاه امیر در مسجد حاضر شد و مردم را به بیعت با یزید فرا خواند، من نیز همراه ایشان بیعت خواهم کرد. (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ: ۳/۳۷۸).

حاکم مدینه علی رغم مخالفت مروان، پیشنهاد حسین را پذیرفت، اما پس از آنکه ح حسین به خانه بازگشت، تصمیم گرفت تا شب هنگام به مکه هجرت کند عبدالله بن زبیر نیز به همراه برادرش جعفر، در همان شب از مدینه به سوی مکه عازم شد. ح حسین در مکه مکرمه مورد احترام بود و

گروههایی از مردم، اطراف ایشان جمع و به سخنان شیوای او گوش می‌دادند، ابن زبیر نیز در جوار خانه کعبه به عبادت و نیایش می‌پرداخت و گاه بعد از ادای نماز به همراه دیگران به نزد حسین می‌رفت.

شرکت امام حسین در جنگهایی به فرماندهی یزید: حسین در زمان عثمان در جنگ ترابلس شرکت داشت و در زمان پدرش در جنگ جمل و صفین حضور داشت و گاهی نیز در مقام فرمانده عمل می‌کرد، عبدالله العلائلی از ابن عساکر نقل کرده می‌گوید: حسین (ع) بر معاویه وارد شد و با لشکری که به جنگ رومیان به قسطنطنیه با فرماندهی یزید می‌رفتند شرکت نمود و این دومین جنگ حسین بود. از مطالب تاریخی که ارتباط عقیدتی و احکام ندارد مطالبه به دلیل نمی‌توان کرد چون این چیزی غیر ممکن است.

دعوت مردم کوفه: مردم کوفه در مدت پنج سال حکومت علی به زهد و تقوا و عدالت علی و خاندانش واقف بودند، لذا زمانی که شنیدند که معاویه وفات کرده و کار خلافت به یزید واگذار شده و حسین از بیعت با یزید امتناع ورزیده و به مکه آمده است، نامه‌های فراوانی به حسین نوشته و او را برای عزیمت به کوفه دعوت نمودند، در برخی از روایات آمده است که هیجده هزار نامه برای حسین ارسال شده بود. (ذهبی، سیر اعلام النبلا ۳/۲۹۹)

ح حسین درنگ می‌کرد که این همه دعوت‌های پیاپی را چه پاسخ دهد، در نهایت به این نتیجه رسید که پسر عمویش، مسلم بن عقیل را جهت ارزیابی و صحت و سقم اخبار آن دیار، به کوفه بفرستد، مسلم بعد از ورود به کوفه او در خانه هانی ابن عروه از او بیعت گرفت و افرادی نیز با او بیعت کردند. هزاران نفر از مردم کوفه با او به نیابت از ح حسین بیعت نمودند، مسلم به ح حسین نامه نوشت و اوضاع مساعد کوفه و اشتیاق مردم آن سامان را به ح حسین گزارش داد. از طرفی، برخی اهالی کوفه در نامه‌ای یزید را از وقایع کوفه و آمادگی مردم؛ در بیعت با حسین مطلع ساختند؛ یزید به مشورت «مرجون» امارت کوفه را به عبیدالله بن زیاد واگذار کرد و به وی دستور داد تا به محض ورود به کوفه، مسلم بن عقیل را تبعید و به قتل برساند.

ابن زیاد به کوفه آمد و مردم را با تهدید و تطمیع از اطراف مسلم پراکنده ساخت بطوری که در پایان شب همان روز، مسلم تنها ماند؛ سرانجام سربازان ابن زیاد، مسلم بن عقیل را دستگیر و نزد عبیدالله بن زیاد بردند، ابن زیاد پس از گفتگو با وی، دستور داد تا گردنش را بزنند، جلادان ابن زیاد، مسلم بن عقیل را در حالی که تکبیر میگفت به بالای قصر الاماره برده و سرش را از تنش جدا کردند؛ شهادت مسلم بن عقیل در روز عرفه ۹ ذی الحجه، سال شصت هجری بود؛

آن زمان امام حسین در مکه بوده و از حوادث کوفه اطلاعی نداشت او هشتم ذی الحجه قصد حرکت به کوفه نمود از صحابه، عبدالله ابن عباس، عبدالله ابن عمر، عبدالله ابن زبیر، عبدالله ابن عمرو، و برادرش

محمد ابن حنفیه، او را از سفر به کوفه بر حذر داشتند، در بین راه خبر مسلم ابن عقیل به او رسید، امام حسین مسیرش را تغییر داد تا پیش یزید برود و غایله را فیصله دهد ولی لشکر کوفی عیدالله در صحرای کربلا راه را بر او بستند، لشکر عیدالله ابن زیاد متشکل از شیعیان کوفی بودند که تا چند روز قبل به امام حسین نامه دعوت و بیعت می نوشتند فرماندهی لشکر با عمر ابن سعد و شمر ابن ذی الجوشن و حسین ابن تمیم بود. (تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی).

حسین و حر بن یزید: کاروان حسین در نزدیکی کوه بلند با گروهی از لشکر عیدالله بن زیاد روبرو شد که فرماندهی آن را حر بن یزید در راس هزار سوار کار برعهده داشت، آنان فرمان یافته بودند که حسین را رها نکنند و او را به نزد عیدالله بن زیاد در کوفه آوردند، آنگاه حسین راه (غریب) را در پیش گرفت و سوارکاران ابن زیاد همچنان ملازمش بودند؛ روز دوم ماه محرم سال ۶۱ هجری حسین در یکی از نواحی نینوا به نام کربلا فرود آمد و در آنجا خیمه زد (ابن کثیر، البدایة والنهایة).

فردای آن روز عمر بن سعد با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل یاران و اهل بیت حسین صف آرایی کرد، مذاکراتی در میان سران دو لشکر انجام گرفت اما نتیجه ای در بر نداشت؛ ح حسین به فرستادگان ابن زیاد سه چیز پیشنهاد کرد:

۱- بگذارید از راهی که آمدم مجدداً برگردم.

۲- یا خود شخصاً نزد یزید بروم و با وی سخن بگویم.

۳- و یا به یکی از مرزهای اسلامی رفته و جهاد کنم.

عقبه بن سمعان می گوید: من از مکه تا هنگام شهادت ح حسین همراه ایشان بودم، بخدا قسم! ایشان هرگز تقاضا نفرمود که نزد یزید برود و با او بیعت کند و نه آنکه به یکی از مرزهای اسلامی رود؛ ح حسین فقط دو پیشنهاد داد:

۱- اینکه از همان راهی که آمده دوباره باز گردد.

۲- یا اینکه به راه دیگری برود و مسائل را مورد بازبینی قرار دهد. (ابن کثیر، البدایة والنهایة)

هنگامی که ح حسین مشاهده نمود که این قوم با او به فریب و خدعه برخاسته اند، تصمیم به دعوت آنان گرفت، عمامه پیامبر را بر سر نهاده و بر شتر پیامبر سوار شد و بر فراز جایگاه بلندی قرار گرفت تا مردم صدای او را بشنوند آنگاه با صدای بلند و پس از حمد الله، فرمودند: **نسبم را به یاد آورید که من کیستم. کشتن و شکستن حرمت من چگونه روا خواهد بود مگر نه اینکه من فرزند پیامبرتانم؟ آیا نشنیده اید که رسول الله در باره من و برادرم فرمود: اینان سرور جوانان بهشتی اند. وای به حالتان! آیا کسی از شما را کشته ام و خون او را می خواهید؟ یا اینکه مالی از شما را از بین برده ام که از من کیفر آن می خواهید و از من انتقام بگیرید.**

سپس نام آن دسته از مردمان اهل کوفه را به زبان آورد که او را بر بیعت دعوت کرده بودند، و در سپاه ابن زیاد به جنگ او آمده بودند، از این سخنان، زمین زیر پای آنان لرزید و گروهی از لشکر دشمن به صف ح حسین پیوستند، از جمله حر بن یزید یکی از فرماندهان بزرگ سپاه ابن زیاد به ح حسین و یارانش ملحق گردید. (عباس محمود عقاد، واقعه کربلا، ص: ۱۲۳، ترجمه مسعودانصاری)

آغاز نبرد خونین: روز جمعه دهم محرم، عمر بن سعد با لشکر همراهش وارد جنگ شد، حسین نیز به اصحابش دستور داد تا در نقاط معینی مستقر شوند، یاران حضرت حسین ۷۲ نفر بودند که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند؛ پرچم در دست عباس بن علی بود. همین که قوای دشمن جلو آمد، ح حسین دستانش را به طرف آسمان بلند کرد و شروع به دعا خواندن کرد پریشانی و اضطراب اندیشه سپاهان دشمن را فرا گرفته بود تا آنکه عمر بن سعد خود را به نزدیکی اردوگاه حسین رساند و تیری را به سوی خیمه های آن حضرت، پرتاب کرد و بانگ زد: (در نزد امیر، برای من گواهی دهید، نخستین کسی بوده ام که به سوی حسین تیر انداختم). آنگاه تیرهای پیاپی به سوی اردوگاه ح حسین رها می شدند و آن حضرت به تیرها و یارانش می نگریست و می فرمود: یاران بزرگوار من! از جای برخیزید و بدانید که این تیرها، پیام آوران شوم این مردمانند برای ما؛ بدین ترتیب جنگ آغاز شد و یاران ح حسین با شجاعت جنگیدند؛ لشکر باطل با آنکه بیش از چهار هزار نفر بود از پایداری در سپاه حق ناتوان ماندند. سرانجام عروه بن قیس جلودار سوارکاران لشکر ابن سعد گفت آیا نمی بینی که چگونه امروز لشکر من در برابر این مردمان اندک شمار نقش زمین می شوند، به سوی آنان تیر باراندند، تا آنجا که چنان بر تن و جان لشکر حسین نیزه و تیر نشست که از کار افتادند و سوارکاران و پیاده نظام همگی زخمی شدند و بسیاری نیز به شهادت رسیدند؛ حر بن یزید نیز همراه با ح حسین با کمال شجاعت و دلیری جنگید و بسیاری را از پای در آورد و سرانجام خود نیز به شهادت رسید؛ خاندان ح حسین و برادران گرامیش نیز در راه دفاع از ح حسین یکی پس از دیگری به جنگ پرداختند و به شهادت رسیدند. هنگام ظهر، ح حسین و تعداد اندکی از یارانش نماز ظهر خواندند.

دشمن به ح حسین نزدیک شده بود که یکی از یاران باوفای حضرت حسین خود را سپر قرار داد تا اینکه به شدت مجروح شد و بر زمین افتاد، آنگاه زهیر بن القین از ح حسین دفاع نمود و سخت جنگید تا آنکه شهید شد، علی اکبر پسر خود ح حسین نیز با خواندن این شعر به سپاه دشمن حمله کرد: **أنا علی بن الحسن بن علی نحن ورب البیت اولی بالنبی، من علی، فرزند حسن بن علی هستیم؛ قسم به پروردگار کعبه که ما به پیامبر نزدیکتر هستیم. مره بن منقذ شقی جلو رفته و او را با نیزه به شهادت رساند، ح حسین با دیدن این صحنه فرمود: (الله متعال این قوم را هلاک گرداند که تو را شهید کردند، چقدر این قوم جاهل و نادانند).**

در شدت گرمی و تشنگی ح حسین به نبردش ادامه داد، اما وقتی دید که فرزندش عبدالله از شدت درد و تشنگی به خود می‌پیچد با گلویی گرفته از حزن و اندوه او را به قصد سیراب کردن بر دستان خویش بالا آورد و به آن مردمان ستمکار گفت: (اتقوا الله فی هذا الطفل إن لم تتقوا الله فینا)؛ اگر در حق ما از الله متعال پروا نمی‌دارید در باره این کودک از الله بهراسید.

ح حسین در جنگ با لشکر انبوهی که بر او یورش می‌آوردند یکه و تنها ماند، گاه به افرادی که او را محاصره کرده بودند، حمله می‌کرد و به تنهایی صفوف آنان را در هم می‌شکست؛ کسی جرات حمله بر حضرت را نداشت زیرا به شهادت رساندن آن بزرگوار بر آنان بسیار دشوار بود و کسی که مرتکب چنین گناهی می‌شد کیفر سختی از جانب الله متعال در انتظارش بود؛ تا آنکه شمر بن ذی الجوشن بر آشفته و فریاد زد: وای به حالتان درباره این مرد چشم به چه داشته اید مادران به عزایتان بنشیند او را بکشید. از بیم نکوهش و کیفر شمر پیش چشمان او بر آن حضرت یورش آوردند و زرعه بن شریک تمیمی ضربه ای بر دست چپ آن بزرگوار وارد ساخت. کسی دیگر، ضربه ای بر شانه مبارکش فرود آورد و بدین سان حسین بر چهره خویش، نقش زمین شد آنان همچنان حضرتش را مورد آماج نیزه ها و شمشیرهای خود قرار دادند؛ گویند: پس از شهادتش سی و سه ضربه نیزه و سی و چهار ضربه شمشیر بر وجود مبارکش مشاهده شد. آنگاه سنان بن ابی عمرو اصبحی، سر مبارک آن بزرگوار را از تن جدا کرد و به خولی بن یزید داد.

شهادای اهل بیت: در جنگ نابرابر کربلا ۷۲ تن از یاران حضرت ح حسین به شهادت رسیدند که شانزده نفر از آنها، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند برخی می‌گویند با ح حسین از برادران و فرزندان و اهل بیت ۲۳ نفر به شهادت رسیدند؛ تعدادی از شهدا به شرح زیر است:

نام پسران حضرت علی: ۱- ابوبکر بن علی بن ابی طالب ۲- محمد بن علی بن ابی طالب ۳- عثمان بن علی بن ابی طالب ۴- جعفر بن علی بن ابی طالب ۵- عباس بن علی بن ابی طالب (ابولفضل)؛

نام پسران حضرت حسین: ۶- ابوبکر بن حسین ۷- عمر بن حسین، ۸- عثمان بن حسین، ۹- علی اصغر بن حسین، ۱۰- عبدالله بن حسین،

نام پسران حضرت حسن: ۱۱- ابوبکر بن حسن بن علی، ۱۲- عمر بن حسن بن علی، ۱۳- عبدالله بن حسن بن علی، ۱۴- قاسم بن حسن بن علی،

نام پسران عقیل: ۱۵- جعفر بن عقیل، ۱۶- عبدالله بن عقیل، ۱۷- عبدالرحمن بن عقیل، ۱۸- عبدالله بن مسلم بن عقیل، ۱۹- مسلم بن عقیل چند روز قبل از عاشورا در کوفه به شهادت رسیده بود. ۲۰- محمد بن ابی سعید بن عقیل.

از فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب: ۲۱-عون بن عبدالله، ۲۲-محمد بن عبدالله؛ (ابن کثیر، البدایه و النهایه)، بقیه افراد از جمله ح زین العابدین و ... اسیر شدند.

وقاحت ابن زیاد: اختلاف روایات تاریخی زیادی درباره رخدادهای اتفاق افتاده پس از فاجعه کربلا تا هنگامی که خاندان نبوی به نزد یزید رفتند وجود دارد؛ اما همگی مورخان متفقند که آنان سرهای کشته شدگان را به همراه زنان به کوفه بردند و ابن زیاد فرمان داد تا سرهای آنان را در میان قبایل کوفه بگردانند؛ صبح فردای آن روز سر مبارک ح حسین را به قصر ابن زیاد بردند، ابن زیاد با تکه چوبی، داندانها و لبهای مبارکش را می شکانند؛ زید بن ارقم از اصحاب ح رسول نیز در آنجا بود با خشم فریاد زد: چوبدست را از این دندانها بگیر، سوگند به ذاتی که معبود راستینی جز او نیست، من خود لبان مبارک رسول الله را بر این لبان دیده ام که آنها را می بوسد، آنگاه با چشمان اشکبار از آنجا بیرون آمد و خطاب به مردم کوفه گفت: ای ملت عرب! شما فرزند فاطمه را به قتل رساندید و پسر مرجانه (ابن زیاد) را امیر خود ساختید در حالیکه او بهترین افراد را شکنجه کرده و یا به بردگی گرفته، شما را چه شده که به این ذلت و خواری تن داده اید؟! (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ: ۴۳۴/۳)

ابن زیاد، آل حسین را به دمشق فرستاد، و علی بن حسین «زین العابدین» و ... در آن کاروان بود. سر انجام یزید به نعمان بن بشیر کارگزار قبلی او در کوفه فرمان داد تا آل حسین را به مدینه ببرد و توشه و زاد سفر آنان را برایشان فراهم کند.

فرجام قاتلین حسین و یاران او: هنوز چهار سال از روز واقعه کربلا نگذشته بود که عمر یزید به سر آمد و حرکت انتقام جویان از قاتلین ح حسین شروع شد، مختار بن ابی عبید ثقفی بر کوفیان چیره گشت. وی کوفیان را بیم داد تا با یاری دادن او کوتاهی خود را در یاری ح حسین جبران کنند و با او پیمان ببندند که انتقام خون آن بزرگوار را خواهند گرفت، مختار قاتلان ح حسین را می کشت و می سوزاند، خانه هایشان را ویران ساخت و گریختگان را تعقیب می کرد، عبیدالله بن زیاد را کشت و در آتش سوزاند، و شمر بن ذی الجوشن جلوی سگان انداخت، صدها تن از سرانشان بدین شیوه کشته شدند و هزاران کس از لشکریان و پیروانشان در دریا غرق شدند و یا آنان را به جایی افکندند که پشت و پناهی نمی یافتند و کسی نبود که از آنان حمایت و شفاعتی کند (عباس محمود عقاد، واقعه کربلا، ص: ۱۵۶، ترجمه مسعود انصاری). بعد از این واقعه مختار بن ابی عبید ثقفی ادعای پیغمبری نمود و...

فرجام یزید: بدون تردید یزید در دوران حکومت خویش کارهای بسیار زشت و جرایم سنگینی را مرتکب گردید؛ اما در مورد به شهادت رساندن ح حسین توسط او، اختلاف نظرهایی وجود دارد؛ برخی بر آنند که یزید در این جنایت دارای هیچ نقشی و مسئولیتی نبود برخی دیگر می گویند او در آغاز، عملکرد ابن زیاد را تایید کرد اما سر انجام پیشمان شد؛ اما واقعیت آن است که یزید، هیچ یک از

کارگزارانش، کوچک یا بزرگ را به علت فاجعه ای که در کربلا اتفاق افتاد، کیفر نداد و علاوه بر آن خود نیز همان سیاستی را پی گرفت که کارگزارانش اعمال می‌داشتند چنانکه حرمت شهر مدینه النبی را شکست و لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه بدانجا گسیل داشت که در نتیجه، بسیاری از مهاجران و انصار و فرزندان‌شان در آن واقعه به شهادت رسیدند. باز یورش لشکر یزید به مکه مکرمه آغاز شد اما فرمانده آن که قصد داشت در آنجا نیز همان وقایعی را تکرار کند که در مدینه مرتکب شده بود، مُرد و در همانجا به گورش سپردند، اما برخی از مردم داغ‌دیده مدینه به آنجا آمدند و گورش را شکافتند و جسدش را سوزاندند. سپس لشکر یزید، مکه مکرمه را به محاصره خود درآورد و بعد از چند روز جنگ و درگیری پیغام رسید که یزید مرده است. ح عبدالله بن زبیر خطاب به لشکریان یزید گفت: (یا أهل الشام قد أهلك الله طاغیتکم) در آن هنگام لشکریان یزید دست از محاصره برداشتند و متفرق شدند. (ابن کثیر، البدایة و النهایة)

-در مورد یزید به موضوع دیگری اشاره می شود البته در اینجا هدف این نیست که مسئولیت یزید را در مقابل قتل حسین و یارانش کم کنیم و شریک بودن حکومت او را در این جنایت کم اهمیت بدانیم بلکه هدف اینست که هر کس را باید به اندازه جرمی که دارد باید محاکمه نمود نه اینکه به خاطر یک جرمی چندین جرم دروغین را به او ببندیم کاری که شیعه امامیه برای شستن گناهان خودش و جهت به فراموشی سپردن جرم شیعیان مجوسی کوفی و فارسهای مجوسی در توطئه علیه حسین، انواع جرمهای دروغین را به یزید می بندند.

به عبارت دیگر و بر اساس اسناد تاریخی یزید از این نظر مقصر نیست که مستقیماً در قتل حسین داشته است بلکه از این نظر شریک جرم بوده که او در موقع وقوع حادثه حاکم کشور بوده و یکی از وظایف مهم او جلوگیری از وقوع چنین جنگ توطئه گرانه و یکطرفه بوده است.

محمد حنفی (پسر ح علی و برادر امام حسین) می گوید من بارگاه یزید رفتم و مدتی آنجا ماندم ولی هیچوقت از چیزهایی مثل مشروبخواری و غیره در آنجا ندیدم و اینگونه چیزها دروغی بیش نیست.

آری چنانچه گفته شد امامیون فارس معمولاً یزید را به انواع جرمها مثل مشروبخواری و زنا و دزدی و .. متهم می کنند بدون شک هدفشان در پشت پرده قرار دادن توطئه و حيله شیعیان مجوسی فارس کوفه می باشد که با حيله و خدعه نوه پیغمبر را به آنجا کشاندند و بدون اینکه دستور صریحی از یزید برای کشتن حسین داشته باشند و علیرغم انواع پیشنهادات مناسب امام حسین، توطئه نموده و بر سر او ریختند و او را همراه یارانش کشتند تا بزعم خود انتقام مجوسیان از قتل شاهان ساسانی و انتقام شکست سیستم فاسد حکومت ساسانیان را از اولاد پیغمبر بگیرند و همان بلایی که بر سر عمر و عثمان و علی و حسن

آوردند بر حسن نیز همان کردند و سپس از ترس عقوبت دنیوی و اخروی بر او اشک تمساح ریخته و شیون کردند و خود را بدروغ یار حسین و یار اهل بیت نشان دادند.

عزاداری برای حسین: منطق حکم می کند عزاداری برای حسین فقط و فقط در جهت یاد آوری فلسفه احقاق حق از ظالمین زمان باشد و مراسمی مثل عزاداری شیعه امامیه و تبلیغ آن برای تحمیق مردم و توجیه اختلاسها و دزدی ها و کشتارهای امامیه نه تنها هیچگونه توجیه شرعی ندارد در عین حال چیزی جز ترویج خشونت طلبی و سرپوش گذاشتن به اعمال غیرانسانی حاکمیت فارس نیست، اگر این کار درست بود باید برای پیغمبر و حمزه و تمامی پیغمبران خدا که شهید شده اند عزا بگیریم.

درحالیکه قرآن صراحتاً در آیات متعددی مسلمانان را در برابر مصائب و ابتلائات زندگی دعوت به صبر و شکیبایی داده و صابران را بشارت بهشت می دهد:

بقره: (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۸): بشارت ده صابران را، کسانی که هرگاه مصیبتی به آنان میرسد، می گویند: ما از آن الله هستیم و به سوی او باز می گردیم، اینان کسانی هستند که لطف رحمت الله و درود الهی بر آنهاست و آنانند راه یافتگان).

ح رسول غم اندوه وفات خویش را بزرگترین مصیبت خوانده و در روایات متعدد، امت اسلامی را دعوت به صبر و شکیبایی داده است چنانکه می فرماید: (إذا أصاب أحدكم مصيبة فليذكر مصيبتة بي فإنها من أعظم المصائب) (طبرانی، المعجم الكبير، ۱۶۸/۷، روایت ۶۷۱۹) «هر گاه به یکی از شما مصیبتی رسید، مصیبت (وفات) مرا بیاد آورید، زیرا آن بزرگترین مصیبت هاست».

روزه روز عاشورا: گویند در روز عاشورا حضرت آدم به بهشت رفت و حضرت نوح از طوفان نجات یافت و فرعون در دریا غرق شد، ح رسول روز عاشورا روزه می گرفت و به روزه گرفتن آن دستور می داد. (کان رسول الله يصوم يوم عاشورا ويأمر بصيامه)؛

پیام نهضت حسین: گانندی رهبری فقید هند میگوید: (من برای مردم هند، چیز تازه ای نیاوردم، بلکه فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم پیرامون تاریخ زندگی قهرمانان کربلا بدست آورده بودم ارمغان ملت هند کردم، اگر بخواهیم هند را نجات بدهیم، باید همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود)، قیام حسین پیامهای بس بزرگ دارد و نباید در مراسم عزاداری خلاصه کرد، او به مسلمانان درس عزت، استقامت، شهامت و آزدگی داد. (تلخیصی از مطالب ماخذ: منبع: ندای اسلام و ...)

تحلیلی پیرامون قیام ح حسین: برخی از تحلیلگران و متفکران اسلامی عواملی درباره قیام و نهضت ح حسین بر شمرده اند و این حرکت را توأم با حکمت و فلسفه دانسته اند؛ برخی از عوامل عبارتند از:

۱- سبب قیام حسین این بود که حکومت وقت، از او بیعت اجباری می‌خواست: (خذ الحسین بالبیعة اخذا شدیداً لیست فیه رخصه: حسین را برای بیعت، محکم بگیر که هیچ گونه گذشتی در آن نباشد) (طبری، تاریخ الامم والملوک: ۳۳۸/۵)؛ لذا حسین احساس می‌کرد که در تعقیب قرار دارد و به همین خاطر در جواب اصرار عبدالله بن عباس فرمود: (اگر من در جایی دیگر به شهادت برسم بهتر از آن است که حرم الله، بخاطر من مورد تهاجم قرار گیرد).

۲- قیام حسین بخاطر دعوت مردم کوفه: مردم کوفه بنابر روایتی هیجده هزار نامه برای حسین نوشتند و اعلام حمایت و آمادگی کامل کردند، لذا حسین برای گرفتن حکومت قیام کرد و عزم او جهت به وجود آوردن یک حکومت اسلامی بود.

۳- قیام حسین بخاطر امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی: قطع نظر از اینکه ح حسین را برای بیعت تحت فشار قرار دهند یا مردم کوفه از او دعوت کنند، مسأله مهمتر و مسؤولیت او قیام در مقابل ظلم و جور حاکم زمان بود.

۴- برخی دیگر از جمله امامیون فارس می‌گویند: ح حسین کاملاً علم به شهادت داشت و می‌خواست با قتل عمدی خود و دیگر یاران بی دفاعش در مقابل انبوه لشکریان کوفی، از این طریق ستمکاری و ظلم حاکم زمان را بر ملا سازد.

ذیلاً تلاش می‌شود برای سوالات فوق جوابی بر اساس مستندات تاریخی و تحلیل آنها داده شود.

آیا امام حسین با رفتن به کوفه قصد قیام داشت؟

-هدف اصلی ح حسین برای رفتن به کوفه، بدست گرفتن مسالمت آمیز حکومت بوده است و این تصور با توجه به بیست هزار نامه ای که بدست حسین رسیده بود بوجود آمده بود، و حسین در این مرحله هیچوقت قصد جنگ نداشت.

اگر حسین قصد جنگ داشت مطمئناً با یراق و لشکر به این مسافرت می پرداخت، هیچ انسان عاقلی برای بدست گرفتن قهرآمیز حکومت و برای شروع جنگ، با زن و بچه و افراد کم سن و سال، حرکت نمی‌کرد، کسانی که می‌گویند حسین برای جنگ و برانداختن قدرت یزید در کوفه حرکت کرد دانسته و ندانسته، امام حسین را به نادانی و عدم اطلاع از اصول اولیه جنگ و سیاست متهم می‌کنند.

ح حسین در ماه حرام و در حین حج به سمت کوفه حرکت کرد تمامی عربها این ماه را ماه حرام می دانستند و در این ماه از هر گونه جنگ و نزاع خودداری می کردند و این رسم و عادت در مورد ح حسین نیز صادق بود، امکان وقوع جنگی در ماه حرام آنهم بر علیه اولاد پیغمبر و آنهم بر علیه کسی که نه لشکری و نه سلاحی عمده ای همراه داشت خارج از تصور بوده است.

اما غافل از وجود توطئه مجوسیان شیعی و غافل از کینه مجوسیان نسبت به دین اسلام و اولاد پیغمبر و آنهم عزیزترین اولاد پیغمبر.

کوفیان بدون توجه به هرگونه رسم و عرف مسلمانان تصمیم خود را برای ریختن خون بزرگان اسلام جهت انتقام و برای کینه ورزی و ایجاد نفاق بین مسلمین گرفته بودند.

-نهایتاً در جواب سوالات فوق الذکر باید چنین جواب داد: آری حسین قیام کرد ولی تصمیم به قیام زمانی توسط حسین گرفته شد که او دید دشمنانش با توطئه و نیرنگ تمام راهها را برای خروج او و یارانش از این مهلکه بسته اند و او مجبور شد راه شرافتمندانه را بر زندگی مذلت بار اسارت، ترجیح دهد و قیام کند.

نقش صحابه بعد از قتل حسین

-سوال اینجاست که چرا بعد واقعه کربلا، صحابه و علما و طرفداران اسلام بر علیه یزید قیام نکردند آیا در بین اینهمه اهالی مدینه و مکه و یا عراق و شام مسلمانی وجود نداشت که از حق دفاع کند؟ مطمئناً مسلمانان وجود داشتند همانگونه که در آن زمان و بعد از آن نیز مسلمانان جان بر کف زیادی برای گسترش اسلام جان خود را نهادند تا دین به اقصی نقاط جهان برود، اما این مسلمانان هیچوقت به این نتیجه نرسیدند که حاکم وقت یزید مقصر اصلی بوده است چنانچه حتی امام زین العابدین نیز هیچوقت چنین اجتهادی نکرد.

در واقع مسلمانان بیشتر از پیش به خدعه و نیرنگ شیعیان مجوسی پی بردند و از این نظر ناراحت بودند چرا این مجوسیان توانستند تاریخ را تکرار کنند و همان گونه که برای کشتن علی خدعه کردند و همانگونه که برای امام حسن فتنه درست کردند باز برای حسین و خانواده او نقشه شومی را ریختند.

-واقعیت اینست که در این دوران صحابه و و عموم مسلمانان به خاطر مصلحت، و به خاطر صلح بین مسلمانان و مقابله با دشمنان بزرگی که در روم و آسیای میانه و حتی در بین بازماندگان ساسانی بودند، وضعیت موجود و عدم تعارض با حاکم وقت یزید بن معاویه را قبول کردند، همانگونه که امام حسن قبول نمود، حسین نیز راه جنگ پیش نگرفت او حرکت گام به گام برای بدست گرفتن حاکمیت کوفه را آغاز کرد غافل از اینکه توطئه ها بزرگتر از تصور بودند او حتی در کربلا راه صلح را پیشنهاد نمود باز غافل از اینکه دشمنان توطئه گر مجوسی فارغ از هر گونه پیشنهاد صلح و در عین حال بدون مشورت و صحبت با یزید تصمیم قتل حسین و گرفتن انتقام مجوسیان ساسانی را در سر می پروراندند.

-بطور کلی نقش صحابه در حرکت حسین سازنده بود، آنها راهی نداشتند بجز اینکه تجربه ح علی و ح حسن و تجربیات خود در مورد مجوسیان شیعی کوفی را، به امام حسین گوشزد کنند.

-در روایات مستتر است که معاویه در توصیه اش به یزید گفته بود که هیچوقت با حسین کاری نداشته باش، چونکه همان بلایی را که شیعیان مجوسی بر سر علی و حسن آوردند بر سر او نیز خواهند آورد. این روایت نه از این نظر اهمیت دارد که معاویه توانایی پیش بینی چنین واقعه ای را داشت بلکه بدین سبب مهم است که همه مسلمانان و حتی برادر امام حسین یعنی ابوحنیفه نیز چنین اعتقادی داشتند و این مسائل را نیز به ایشان گوشزد نمودند، ولی توطئه و طرح انتقام علیه امام حسین چنان ماهرانه و بزرگ بوده است که عملاً امام حسین در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت و راه فراری را نداشت بطوریکه مدتها قبل از حادثه تمامی راهها را بر امام حسین می بندند و او را در شرایطی قرا می دهند که او به هر مسیری قدم می گذاشت راهش بسته می شد و در چنین وضعیتی است که امام اجتهاد بزرگی را انجام داده و راه کشته شدن را انتخاب می کند چونکه او می داند تمامی راهها علیرغم وعده وعیدهای دوست و دشمن به راه ذلت خاتمه می یابد و چنین بود که مرگ سرخ را بر زندگی سیاه ترجیح داد.

تکرار حادثه کربلا در آذربایجان

-برای روشن شدن واقعه، ذکر مثالهای روشنی از دیگر وقایع مفید خواهد بود
آذربایجان در سال ۱۳۲۵ با تمام قدرت پیاپی می خیزد و متحدین و متفقین در برهه ای از شروع جنگ سرد توافق کردند تا تقسیمات ارضی بین خود را به مرحله اجرا در آورند، روسها هر گونه حمایت را از تورکان آذربایجان قطع نمودند و آمریکاییها نیز مغرور از قدرت بمبهای اتمی خود به هرگونه قتل و غارت حاضر بوده و جانیان پهلوی را برای هر گونه کشتاری تشویق و ترغیب می نمودند، در چنین وضعیتی تورکان آذربایجان در مقابل عمل انجام شده قرار داشتند، آنها نه راه پیش داشتند و نه راه پس، لذا گروهی مرگ سرخ را برگزیدند و کشته شدند، و عده ای نیز راه مهاجرت را انتخاب کردند که البته خیلی هایشان با انواع توطئه ها جان باختند.

بازماندگان نیز راه پر مشقت تبعید و تحقیر و بردگی را انتخاب کردند تا بلکه به امید روزی روشن، فرزندان تربیت کنند تا با نیروی تازه، آگاهتر به تعادل نیروهای زمانه و با اتحاد با تورکان و تمامی مسلمانان و مردمان آزادیخواه راهی نو برای بدست آوردن حقوق انسانی خود از بند استعمارگرانه همان مجوسیانی که روزی حسین را کشتند شروع کنند. در چنین شرایطی است که باید عملکرد و حرکتهای داهیانه رهبر بزرگی مثل آیت الله شریعتمداری، مورد ارزیابی قرار گیرد و تلاشهای او برای نجات بازماندگان از مذلتها و مظالم ارج نهاده شود.

اذعان عالمان بزرگ امامیه به کشته شدن حضرت حسین بدست کوفیان شیعی

سید محسن امین عاملی (اعیان الشیعه ۱/ ۳۴): بیست هزار از اهالی عراق با حسین بیعت کردند و سپس در حالی که بیعت حسین بر گردنشان بود بیعت او را شکستند و بر او شوریدند و او را به قتل رساندند.

طبرسی، الاحتجاج: حسین پیش از شهادت به مردم می گوید مگر شما به من نامه نوشتید که میوه ها به ثمر رسیده نشسته و لشکری آماده خواهی یافت!

الارشاد ۲۳۴، اعلام الوری باعلام الهدی ۲۴۲: حضرت حسین پس از خیانتی که از کوفیان دید چنین دعا کرد: (یا الله) آنان را متفرق و گره گروه بگردان و آنان را در راههای پراکنده قرار بده و هیچگاه حاکمانشان را از آنان راضی مگردان (تا پیوسته به خشم حاکمانشان گرفتار شوند)، آنان ما را فرا خواندند تا یاری مان کنند اما بر ما دشمنی ورزیدند و قصد کشتن ما را نمودند.

تاریخ یعقوبی ۱۸۲/۲ (چاپ ۹ سال ۱۳۸۲: آنها حسین را کشتند و زنان و کودکانش را اسیر گرفته به کوفه بردند و چون به کوفه در آمدند، زنان کوفی شیون کنان و اشک ریزان از خانه ها در آمدند پس علی بن الحسین گفت: هؤلاء یبکین علینا فمن قتلنا؛ اینان بر ما گریه می کنند، پس ما را که کسانی کشته است؟.

قاتلین ح علی و ح حسین یک جریان واحد بودند

-همان کسانی که موجب شهادت ح علی شدند نهایتاً زمینه های حوادث کربلا را بوجود آوردند.
-همان کسانی که خود موجب شهادت امام حسین و یارانش شدند، بر او مجلس عزا و شیون درست کردند

-باز همین افراد قدم به قدم پیش رفته خود را محبان اصلی علی و حسین نشان داده و کسانی را که در حوادث هیچگونه نقشی نداشتند هدف تیرهای خدعه و نیرنگ خود قرار داده و در واقع مجوسیان حيله گر توانستند محبان واقعی علی و حسین را نشانه رفته و آنها را دشمنان اهل بیت و دشمن اسلام قلمداد نمایند و شیعیان مجوسی را که قاتلین امام حسین بودند به عنوان یاران باوفای حسین شناساندند.

ح علی در زندگی خود و در نهج البلاغه بکرات تلاش نموده است از عناصر سست مذهب و مکار دوری جسته و مسلمانان را از آنها و نیات نادرست آنها برحذر نماید،

آیا واقعا امام علی و امام حسن نتوانستند مکر و خدعه آنها (بویژه افراد دخیل در قتل عثمان) را درست تشخیص دهند و یا قاطعیت لازم را در برخورد با آنها بکار نبردند؟

خطبه های ح علی و جنگ خوارج و نهروان نشان از شناخت عمیق او از این نیرنگ بازان بوده، و عملکرد خلیفه مسلمانان بعد از ح حسن یعنی معاویه در ارتباط با انتقام گیری از قاتلان عثمان به روشنی نشان داد که علیرغم تلاش آنها، زمینه لازم برای کنار زدن این افراد دغلبازی که تحت پوششهای رنگارنگ در سیستم حکومتی مخفی شده بودند بوجود نیامد.

جیش تواین کوفه:

افرادی مثل سلیمان بن صرد خزاعی که صحابه محسوب می شدند در کوفه بودند و از کسانی بودند که به حسین نامه نوشتند. مطلب زیر از سایت حوزه نوشته شده است :

او قبل از اسلام «بشار» نام داشت، پس از ایمان آوردن، پیغمبر بر او نام سلیمان نهاد، او در جنگهای زمان پیامبر و بعد از او شرکت داشت، مدتی بعد کوفه در زمان ح عمر رونق می گیرد و به عنوان پایگاه لشکر اسلام انتخاب می گردد به این سبب از قومیت‌های مختلف افراد در آنجا جمع می شوند و سلیمان نیز در آنجا ساکن شد و ریاست قوم و قبیله اش را بر عهده گرفت.

در جنگ صفین همراه علی بود و بعد از علی نیز از فرزندان او حمایت می کرد، او از جمله کسانی بود که به ح حسین نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد او با آنکه در کوفه حضور داشت ولی مثل بقیه کوفیان در هنگام فتنه علیه حسین سکوت اختیار کرد و بعد از مدتی از شدت ناراحتی شروع به برگزاری دسته های شیون کوفیان کرد.

ضمناً از حجار بن حجر بن جابر العجلی نیز به عنوان صحابه نام می برند که در واقع در زمان پیغمبر زنده بوده ولی ایشان را ندیده بود. او نیز در کوفه بوده و به حسین نامه می نویسد ولی در هنگام قتل او سکوت را ترجیح می دهد.

بعد از شهادت امام حسین، شیعیان کوفه مورد خشم تمام امت اسلامی بودند آنها که در سپاهی واحد علیه امام صف کشیده بودند از خیانت خود پشیمان شدند چهار سال بعد از حادثه کربلا خواستند خیانت خود را بنوعی جبران کنند، آنها خود را توابین خطاب می کردند به کربلا می رفتند و به آواز بلند ناله سر می دادند و خود را شلاق می زدند، تا خود را مجازات نمایند و بعد جیش توابین را درست کردند و هدفشان جبران خیانت‌هایشان بر علیه حسین بوده است. بعضی از آنها مثل سلیمان خزائی، از شیعیان نیک امام بودند ولی چون به امام یاری نکرد بودند احساس ندامت می کردند و خود را گناهکار می دانستند ولی اکثر توابین شیعیانی بودند که علیه امام جنگ کرده بودند.

شیخ جواد محدثی در موسوعه عاشورا (تلخیص از ص ۵۹) می نویسد : اهل کوفه در تاریخ به خیانت و عهدشکنی شهرت یافته و پایبند به پیمان‌شان نبودند. سیدنا علی از آنها تلخی کشید و رنجها تجربه کرد و امام حسن با خیانت و پیمان شکنی آنان روبرو شد و مسلم بن عقیل مظلومانه در میان‌شان کشته شد. و حسین نیز بدست آنان به شهادت رسید. حسین کورانی از عالمان بنام شیعه امامیه، در کتاب فی رحاب کربلا نیز مشابه همان موارد را ذکر می کند.

ملا باقر مجلسی در جلاءالعیون ص ۴۶۸ روایت می کند که حضرت حسین فرمودند (لعنت خدا بر شما شیعیان ستمگر، بی وفا و خیانتکار باشد، شما با تیغ سینه مرا پاره کردید). مجلسی می گوید این شیعیان سست پیمان بودند که در آخر، امام حسین را به شهادت رساندند و باز می گوید مردی که حسین را به

قتل رساند (ضربه آخر را زد) قسمی که در کتابهای شیعه و سنی ذکر گردیده شیعه ای بود به نام شمر بن ذی الجوشن. در کتاب خلاصه المصایب شیعه (ص ۲۰۱) گوید: قاتلین حسین همه اهل کوفه بودند و در میانشان هیچ کسی از شام و ویا حجاز نبود.

ابو عبیدالله مرجانه که بود

وقتی خبر کشته شدن امام حسین به یزید رسانده شد یزید گفت «لعنت الله بر عبیدالله ابن مرجانه» (تاریخ طبری جلد ۷ صفحه ۲۷۸۷)

با توجه به نسب ابو عبیدالله بن زیاد و معروفیت نام او به مادرش مرجانه آشکار است که او از خانواده ای فارس مجوسی می باشد و به علت مجوسیت آنها، ابو عبیدالله بن زیاد نیز با زمینه مذهب مجوسی به باطنیه امامیه می گراید و در لشکر علی شمشیر می زند، او به تبعیت از خانواده خود، کینه اعراب و بویژه کینه اهل بیت پیغمبر اسلام را که موجب سقوط اقتدار ساسانیان و مجوسین بودند بدل داشته و در موقع مناسب آماده انتقام از نوه پیغمبر می شود. تا اینکه او فرمانروای کوفه میگردد، طبری در کتابش می نویسد با توجه به دستور یزید، عبیدالله وظیفه داشت فقط جلو ورود امام حسین به کوفه را بگیرد، ولی او در موقع روبرو شدن با حسین مذاکره ای یکطرفه با امام را شروع میکند و هر چند امام حسین با سه پیشنهاد خود همه نوع امکانی را برای عدم وقوع جنگ بوجود می آورد ولی این باطنیه مجوسی کینه توز هیچکدام را نمی پذیرد و راه را بر حسین می بندد و می گوید تنها راه، تسلیم دست بسته است، این ذلت را امام قبول نمی کند و در واقع امام، این شخص را خوب می شناخت و همانگونه که قبل از او علی بن ابی طالب و بعد از او نیز علی بن حسین بدرستی از این نوع شیعیان می نالد چونکه آنها زمینه فکری چنین افرادی را می شناختند و تلاششان مسامحه و مراوده با اینگونه گروهها و حفظ صلح در جامعه اسلامی بوده است ولی ابو عبیدالله همراه با دیگر شیعیان مجوسی با مهارت تمام امام را به تله خطرناکی انداخته بودند و هیچوقت نمی خواستند چنین فرصت طلایی را از دست بدهند.

اتهام شیعیان مجوسی امامیه به مخالفین جهت توجیه اعمال افراطی خود

عالمان باطنیه امامی در کنار شیوه افراطی شیون و گریه و عزاداریهای نادرست، جهت محق نشان دادن خودشان مخالفین را با انواع دروغها مورد حمله قرار می دهند تا بتوانند خودشان را محق تر جلوه دهند، در اینجا به نمونه هایی از این طرفنها اشاره می شود

- آنها اعمال و مسئولیتها یزید را به معاویه نسبت داده و بخاطر یزید معاویه را مورد لعن و نفرین قرار میدهند در قرآن صراحتاً بر اینکه هر کس مسئول اعمال خودش است تاکید شده است.

سوره نجم: أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۸) وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَأَنْ سَعِيهُ سَوْفَ يَرَى (۴۰):
 که هیچ کسی بار گناه دیگری را بر نمی دارد (۳۸) و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست (۳۹)
 و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد (۴۰)

- یزید را بعضا صحابی نشان داده و و بخاطر وی صحابه را مورد حمله قرار می دهند، در حالیکه یزید صحابی نبوده و دستوری مبنی بر قتل حسین نداده و در اینکار نقش مستقیمی نداشته است.
 - در حادثه کربلا و قتل حسین هیچ صحابی وجود نداشته، و فقط پیروان باطنیه مجوسی در آنجا حضور داشتند و حتی کسی از لشکر شام در این حادثه شرکت نداشتند. و بقولی تمامی ۵۰۰۰ نفری که در مقابل حسین شمشیر کشیدند مجوسیان شیعه بودند.

- امامیون بعضا اهل سنت و غیر شیعه را متهم می کنند که اگر آنها با قتل حسین مخالفند چرا عزاداری نمی کنند در جواب باید گفت در راه و سنت پیغمبر، بجز گریه و زاری روزهای اول مرگ کسی، ادامه گریه و زاری بویژه برای اربعین و سالهای بعد نه تنها توصیه نشده است بلکه تقبیح گردیده است. در این مورد حدیث ذکر شده توسط ابن کثیر قابل رجوع می باشد. در عین حال اگر این گروهها می خواستند عزاداری بگیرند قاعدتا باید برای حمزه و علی و عثمان و عمر نیز باید مجالس عزا برپا می کردند در حالیکه برگذاری چنین رسم و رسوماتی نه تنها در حدیثها و قران وجود ندارد بلکه در چنین واقعی بر صبر و شکیبایی توصیه گردیده است.

نوحه گری و شیون از رسوم جاهلیت

عالمان امامیون مثل بابویه (من لا یحضر الفقیه ص ۳۹) و مجلسی (بحار الانوار ۸۲ / ۱۰۳) نوشته اند که نوحه گری و شیون از رسوم جاهلیت است.

شیخ عباس قمی از امام حسین روایت می کند که به خواهرش زینب می گوید: «خوهر من! تو را قسم می دهم و باید به قسم من عمل کنی، که وقتی کشته شوم گریبان در مرگ من چاک زنی و چهره ی خویش را با ناخن نخراشی و از برای شهادت من ناله و فریاد و واویلا سر ندهی (منتهی الآمال ۱ / ۲۴۸)»
 بر اساس دلایل نقلی و عقلی نوحه گری همراه با شیون و آواز و سینه زنی و زنجیرزنی و قمه زنی همگی رسم و سنن جاهلیت و بدویت بوده و هیچ انسان عاقلی تن به چنین رذالتهایی نمی دهد و در چنین روزهایی جهت یاد آوری تاریخ و عبرت گیری از آنها و بزرگداشت بزرگان فقط سخنرانی و بازگو نمودن اهداف آنها و نهایتا خوندن نوحه در قالب شعر برای اطلاع رسانی می تواند جایز و صحیح قلمداد گردد.

امامیون امروزی نیز شبیه شیعیان عهدشکن کوفی، روز عاشورا بر سر و روی خود زده و بظاهر شیون راه می اندازند ولی در اصل دنبال برنامه برای معاشقه دختران و پسران، بدن نمایی پسران به زنان، راه انداختن بازار صیغه، و فروش مواد مخدر و غیره هستند آیا شیون کوفیان نیز شبیه امامیون فعلی بوده است آیا می توان بین این دو نسل تفاوتی قایل شد؟.

روزه روز تاسوعا و عاشورا: در کتابهای عالمان امامیه مثل طوسی، الاستبصار ۲/ ۱۳۴ و حر عامل، وسایل شیعہ ۷/ ۳۳۷، روایاتی در مورد فضیلت روزه گرفتن در روز تاسوعا و عاشورا ذکر گردیده است ولی امامیون امروزه به دلیل اینکه در حال حاضر این روایات به دردشان نمی خورد آن را پشت گوش انداخته و اگر جایی پرسیده شود یواشکی می گویند این روایات از روی تقیه گفته شده اند هر چند این روایات از پیغمبر نقل شده است و حتی امامیون، دیگران را (بویژه اهل سنت) را متهم می کنند که آنها به شکرانه پیروزی یزید روزه می گیرند در حالیکه در پیروزی جشن و پایکوبی کرده انواع شیرینیجات می خورند نه اینکه روزه بگیرند درست مثل باطنیه امامیه که در روز تاسوعا و عاشورا با نام سینه زنی و قمه زنی انواع پایکوبی و رقصهای خودنمایانه راه انداخته و با بهانه نذری، هر نوع شیرینی و کیک و آب میوه و خوردنیهای رنگارنگ را پخش میکنند و سردمدارانشان بویژه افراد خودزن، قمه زن و زنجیرزن پس از هر پایکوبی روز عاشورا، بویژه درعازظهر مجالس ویسکی خوران راه می اندازند.

در بین مداحان امامیه بدروغ و با افسانه سرایی از علی اصغر نوزادی به عنوان فرزند حسین نام می برند در حالیکه علی اصغر ۱۸ ساله بوده است در عین حال کودک ۹ ساله حسین به نام عبدالله در کنار خیمه نشسته بود که تیر می خورد و کشته می شود. مداحان با دروغ های افسانه ای مداحیهای سوزناکی بر کسانی که وجود تاریخی نداشتند درست می کنند و عده ای را می گریانند و عده ای از جوانان را به هیجان آورده و به پایکوبی و رقاصی وامی دارند.

البته روز عاشورا در بین یهودیت روز جشن محسوب می شود و آن روز را به شکرانه نجات یافتن قوم بنی اسرائیل از دست فرعون جشن می گیرند و روزه نیز می گرفتند و این رسم ارتباطی به زمان بعد اسلام نداشته و سابقه آن به سالهای قبل از اسلام می رسد، و قریش قبل از اسلام آن روز را روزه می گرفتند وقتی ماه رمضان به عنوان روزه، واجب شد، و جوب روزه عاشورا لغو گردید ولی پیغمبر اسلام طی روایتی فقط مستحب بودن آن را ذکر کردند و در عین حال در روایتی از پیغمبر برعکس یهودیان دو روز از محرم یعنی تاسوعا و عاشورا جهت روزه گرفتن توصیه می شود. به نقل از ح عایشه، روایت روزه گرفتن پیامبر در روزهای عاشورا و تاسوعا در کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. عالمن امامیه فارس، روزه روز عاشورا مدتی حرام می دانستند ولی در حال حاضر به علت آگاهی مردم میگویند گویا روزه حرام نیست بلکه جایز نیست. (آیت سیستانی)

۲-۱-۳- قرمطی ها و گروه تروریستی حسن صباح

اسلاف مجوسیان فارس بعد از امام حسین نیز دست از ترور و کشتار مردم برنداشتند، از بارز ترین گروه‌های ترور سردمداران فارس مجوسی، گروه فرقه اسماعیلیه بود که با سرکردگی حسن بن صباح، تشکیل گردید و کارشان فقط ترور نمودن بزرگان دینی و حکومتی تورکان سلجوقی بوده است. آیت الله طباطبایی کتابی بنام شیعه در اسلام دارد که در آن هویت واقعی مذهب تشیع را که یکی از دو مذهب بزرگ اسلامی (شیعه و تسنن) است بیان میدارد و در بخش سوم کتاب با عنوان «۳- شیعه اسماعیلیه و انشعاباتشان» در مورد باطنیه (باطنیه نام دیگر اسماعیله و گروه حشاشون هستند) چنین می نویسد:

باطنیه: امام ششم فرزندی بنام اسماعیل داشت بزرگترین فرزند او بود که در زمان حیات امام ششم وفات می کند، تعداد بر امامت او اعتقاد داشتند و می گفتند او غیبت کرده و ظهور خواهد نمود و همان مهدی موعود است. این گروه به فرقه اسماعیلیه معروف هستند، آنها فلسفه ای شبیه فلسفه ستاره پرستان که با عرفان هند آمیخته شده داشتند، آنها عدد هفت رامهم می دانستند و می گفتند زمین هیچ وقت از حجت خالی نمی شود و همیشه یک نبی وجود دارد و هفت وصی دارد و در عین حال اعتقاد دارند حجت خدا همیشه ۱۲ نقیب دارند که حواریون و خواص حجت هستند.

در سال ۲۷۸ هجری شخصی خوزستانی ناشناسی که هرگز نام خود را برملا نکرد در حوالی کوفه مردم را به اسماعیلیه دعوت می کرد

عبیدالله مهدی که سال ۲۹۶ ظهور کرد و بطرق اسماعیلیه به امامت خود دعوت می کرد، سلطنت فاطمی را تاسیس نمود پس از او دو پسرش نزار و مستعلی بر سر خلافت و امامت منازعه کردند که مستعلی غالب شد و برادرش را زندانی نمود تا مرد. طرفداران اینها را فرقه نزاریه و مستعلیه می گفتند. حسن صباح از گروندگان نزاریه بود لذا بعدا به حکم مستعلی از مصر اخراج شد، با یارانش به ایران آمدند و با رانده شدن از بارگاه سلاطین سلجوقی؛ به قلعه الموت قزوین آمد و چند قلعه مجاور را تسخیر کرد و به مذهب نزار دعوت نمود.

پس از مرد ناشناس، احمد معروف به قرمط در عراق بجای وی نشست و تعلیمات باطنیه را منتشر ساخت و چنانچه مورخین می گویند او نماز تازه ای را به جای نمازهای پنجگانه اسلام گذاشت و غسل جنابت را لغو و خمر را اباحه کرد، و مقارن این احوال سران دیگری از باطنیه بدعوت قیام کرده گروهی از مردم را بدور خود گرد آوردند، اینان برای جان و مال کسانی که از باطنیه کنار بروند هیچگونه احترامی قائل نبودند و از این روی در شهرهایی از عراق و بحرین و یمن و شامات نهضت راه

انداخته خون مردم را می ریختند و مالشان را به یغما می بردند و بارها راه قافله حج را زده ده ها هزار از حجاج را کشتند و زاد و راحله شان را به یغما بردند.

ابوطاهر قرمطی یکی از سران باطنیه (و از همکیشان حسن صباح) در سال ۳۱۱ بصره را مسخر ساخته و از کشتار و تاراج اموال مردم فروگذاری نکرد و در سال ۳۱۷ با گروهی از باطنیه در موسم حج عازم مکه گردید، و پس از درهم شکستن مقاومت مختصر دولتیان، وارد مکه شد و مردم شهر و حجاج تازه وارد را قتل عام نمود و حتی در مسجد الحرام و داخل کعبه جوی خون روان ساخت، پیراهن کعبه را در میان یاران خود تقسیم کرد و در کعبه را کند و حجر الاسود را از جای خود در آورده به یمن برد که مدت بیست و دو سال پیش قرامطه بود.

در اثر این اعمال بود که عامه مسلمین از باطنیه برائت کرده آنان را خارج از آیین اسلام شمردند. و حتی عیدالله مهدی پادشاه فاطمی آن روزها در آفریقا ادعای ظهور داشت و خود را مهدی موعود و امام اسماعیلیه معرفی می کرد، از قرامطه بیزاری جست

بطور کلی باطنیان و بویژه فاطمی ها برای ادامه دادن حکومتشان و علیه خلافت اسلامی از هر نیروی غیر اسلامی نیز کمک می گرفتند، ابراهیم قفس اوغلو در کتابش به نام «سلطان ملکشا» می نویسد در سال ۴۶۹ هجری (۱۰۷۶-۱۰۷۷ میلادی) فاطمی ها با سلجوقی ها وارد جنگ شدند در آن زمان از فرماندهان فاطمی شخصی به نام بدر الجمالی که اصالتا ارمنی بود در سوریه به شهرهای مسلمانان و بویژه تورکان مسلمان هجوم می نمود و آنها را قتل عام می نمود.

در این دوره مسلمانان در دو جبهه می جنگیدند در یک طرف صلیبیون غربی بودند و در جبهه دوم نیز فاطمیون و طرفداران آنها مثل گروه تروریستی حسن صباح بودند.

حسن صباح با متحد نمودن گروههای مختلف باطنیه مثل «حشاشیه، نزاریه، ملاحده، اباحیه، تعلیمیه، مُحمرّه» گروه بزرگی از اسماعیله درست نمود او با نوشتن کتابی با نام «سرگذشت سیدنا» اجداد خود را به قبیله ای یمنی وصل می کرد در حالیکه او از طوس خراسان بود، حسن صباح مدت مدیدی به کار ترور مشغول بود، آنها بکرات به گروههای اسلامی که عازم جنگ با صلیبیون بودن حمله کرده و عملاً به صلیبی ها کمک می کردند (ابن کثیر، البدایه و النهایه ۱۶۶/۱۲-۱۶۷).

پس از مرگ حسن صباح در ۳۱۸ قمری، بزرگ امید رودباری و سپس فرزندش کیامحمد بشیوه او حکم راند و سپس فرزندش حسن علی به باطنیه گروید تا هلاکو آمد و آنجا را فتح نموده و آنها را قلع و قمع نمود. مستعلیه نیز با نام فاطمیان در مصر حکومت داشتند تا ۵۵۷ باقی ماندند تا صلاح الدین ایوبی آنها را از میان برداشت.

مورخ نامی عرب بنام ابن کثیر در حوادث سال ۴۹۴هـ می‌نویسد: حسن بن صباح رهبر طایفه‌ی حشاشین، دو ماده‌ی جوز و شونیز را با عسل آمیخته به کسانی می‌داد که دعوت او را می‌پذیرفتند تا مزاج آن‌ها سوخته و مغزشان فاسد شود و از او اطاعت کنند و حتی بیشتر از اطاعت پدر و مادر مطیع او باشند. پس به وقت ظهور این طایفه این نوع، از مخدرات شناخته شد.

مارکوپولو و یافته‌های او در مورد فرقه اسماعیلیه

مارکوپولو سیاح اروپایی در قرن سیزده میلادی در طی سفرش از ایران می‌گذرد او در خاطرات خود در مورد گروه حشاشون چنین می‌نویسد.

سرکرده گروه به تعدادی جوان حشیش داده و آنهارا از خود بیخود میکرد و در این حال آنها را به باغی منتقل میکردند در آنجا دختران زیبا و شراب و عسل بود چند روزی در آنجا می‌ماندند و باز حشیش خورانده بر می‌گرداندند، سرکرده گروه به آنها می‌گفت کجا بودید می‌گفتند در بهشت. و سرکرده می‌گفت شماها به امر من به آنجا رفتید و هر وقت بخواهم باز به آنجا می‌روید و بدین ترتیب این افراد را حلقه بگوش خود میکرد و آنهارا برای آدمکشی و ترور تربیت می‌نمود.

حسن صباح و اعقاب او در قرون چارم و پنجم هجری، تحت لوای فرقه اسماعیلیه در قتل و کشتارهای بیشماری علیه تورکان سلجوقی و مسلمانانی که علیه صلیبیون غربی می‌جنگیدند دست داشتند.

فصل دوم، قسمت دوم

۲-۲- حاکمیت فارس و ارتباط آن با لمپنیسم

۲-۲-۱- لمپنیسم چیست

واژه ی Lump در آلمانی به فرد بی سروپا و بی عار گفته شده که با وجود نیازمندی هیچ تلاشی برای معاش نکرده و از دیگران و دسترنج آنها سود می برد، همچنین واژه Lumpenproletariat را در قرن ۱۹ کارل مارکس و فریدریش انگلس درست کردند و برای آن گروه از «مفت خوران بی سروپا و جیزه خواران سرمایه داران که کاری جز آزار زحمت کشان ندارند و ابزار دست قدرتمندان در سرکوب کم توانها قرار گرفته یا تنها چون انگل سربار جامعه هستند» به کار بردند.

لمپن ها از دیگر آدمها فرق داشته و در جوامع مختلف جایگاه و رفتار متفاوتی دارند. فرهنگ لمپنیسم یا لمپنی و یا آنچه در زبان فارسی بیشتر با کلمات لاتی/جاهلی/گردنکشی و باجخواری، شناخته می شود در گذشته با نام عیاران معروف بوده و بعد از مشروطیت رواج گسترده ای پیدا میکند، می توان گفت با رشد فارسگرایی این پدیده نیز عمومیت پیدا کرده است، و در فرهنگ و جامعه ی کنونی تحت حاکمیت فارسها ریشه ی گسترده ای دارد. چنانچه بیشتر مدارس پسرانه به شکل کاملا آشکار و غالبی این فرهنگ را رواج می دهند، جو ورزشگاههای تهران بویژه در مسابقات فوتبال تیمهای فارس پرسپولیس و استقلال با چنین فرهنگی [Hooliganism] آلوده شده است، بزن بهادری و کتک کاری برای بیشتر پسرها و نوجوانان دانش آموز یک ارزش بوده و کم نیستند لشکر کشی های محله به محله و نزاع های جمعی و همه اینها گاه چنان خطرناک که با وجود خطر مجازات اعدام، بارها منجر به مرگ جوانها شده اند. نگاهی بیندازید به دیدگاههایی که مردم (قوم فارس) از خود در اینترنت و در برابر «دگراندیشان» از خود به جای می گذارند، سراسر لمپن مآب، چرا که این مخفی ماندن و شناخته نشدن به هر ناتوان و ضعیفی این امکان را می دهد که با هرزه درایی و اهانت احساس بزرگی و گردنکشی کند. متأسفانه در جامعه ی فارس از جنبه های گوناگون و در ارتباط با بسیاری از امور این مشکل بزرگ فرهنگی ریشه دوانده است.

مثلاً نمی توان تفاوتی در نحوه ی بیان آن جاهل سرگذر با آن مداح اهل بیت که در روزهای ۹ و ۱۰ محرم بسیار فعال است یا آن مغازه دار میلیاردی و یا حتا گاهی فلان افسر پلیس دارد آدم را ارشاد (بخوانید تهدید!) می کند، قایل شد.

لمپنیسم را باید محصول افسردگی و یأس اجتماعی دانست. یأسی که در همه ادوار تاریخی در جوامع وجود داشته است و برای این ادعا اشاره به کتاب مدینه های فارابی سند معتبری است، چرا که این دانشمند اسلامی نیز از لمپنها به عنوان علفهای هرزه یاد می کند.

استفاده از لمپنها در سطح کلان حاکمیت فارس

در سطح کلان حکومتی اولین بار به شکل عریان و واضح، لمپن ها در ۲۸ مرداد سال ۳۲ به خدمت گرفته شدند، رژیم شاه برای کودتای ننگین علیه دولت مصدق از آنها به شکل عریان استفاده نمود و در کنار ارتش به طرفداری از کودتا شعار می دادند. لمپنها در این روز حتی شعارهایی با فرهنگ خود می دادند. و پیرمردها بیاد دارند که در آن روز «اشرف و پری» دو نفر از فواحش معروف تهران چگونه پشت بلندگو قرار گرفته و فریاد می زدند: «شاه بچه شهر نو است و کسی حق ندارد بچه محل های آنها را مورد شماتت قرار دهد» و قسمت هایی از بدن خود را برای تحریک دیگر لمپنها نشان می دادند. در حدی که بعضی از افسران کودتا از آنها می خواستند که بعضی مسایل «عفت عمومی» را رعایت کنند. و خیلی ها بیاد دارند که شعبان جعفری معروف به بی مخ، چگونه قمه به دست به همراه نوچه های خود



انقلابیون و طرفداران مصدق را مضروب و تهدید می نمودند. وقتی شاه با کودتا به حکومت برگشت و در ازای این عمل لمپنها، به آنان امتیازاتی داد، شعبان ورزشگاه خود را تاسیس نمود و اجازه حمل سلاح یافت. حتی در یکی از ترورهای مجاهدین که وی را هدف قرار داده بودند، وی با اسلحه شخصی مبادرت به تیراندازی نمود و علیرغم ۳ گلوله که به او اصابت نموده بود، جان سالم بدر برد. و یا اشرف و پری دو فاحشه یاد شده در فوق، باندهایی ترتیب داده و دختران را یا اغفال نموده و یا می ربودند و پس از گرفتن سفته و وادار کردن آنها به اعمالی بی شرمانه تهدید نموده و برای تمام عمر در فاحشه خانه ها به خدمت وا می داشتند.



کار به جایی رسیده بود که آنها تحت عنوان «استخدام»، آزادانه در روزنامه های وقت آگهی می دادند و دخترانی که به آنجا مراجعه می نمودند را به دام انداخته و وادار به همکاری می نمودند، شهربانی و سازمان امنیت، علیرغم آگاهی از این قضیه به دلیل اینکه آنها در ۲۸ مرداد شرکت جسته بودند، دست آنها را باز گذاشته و به قولی حتی در این تجارت بعضی نیز حق السکوت دریافت می نمودند.

لمپنیسم سیاسی جریانی است که شاهان پهلوی به کمک آن توانستند فرایند دموکراسی خواهی را در ایران سالیان درازی به تعویق بیندازند.

(منابع : <https://ieknafar.wordpress.com>، و خبرگزاری تسنیم، همراه با تلخیص)

(تصاویری از اشرف و پری و شعبان بی مخ لمپنهای دوران پهلوی).

۲-۲-۲- روحانیت امامیه فارس و لمپنیسم

لاتها و بزن بهادرهای محله‌ها بویژه در مناطق فارس نشین در تاریخ اخیر و بویژه بعد از انقلاب مشروطیت، جزئی جدایی ناپذیر از روحانیت فارس بوده است، و مهمتر اینکه روحانیت نه تنها قبل از بدست گرفتن حکومت در هر فرصتی از این قشر لمپن جامعه حداکثر استفاده را مینمود بعد از اقتدار نیز همین رویه را با شدت بیشتر ادامه داد و این نشاندهنده ارتباط عمیق بین قشر روحانیت و قشر لمپن چه از نظر فرهنگی و چه از نظر آمال و اهداف سیاسی و اقتصادی می باشد.

قبل از ادامه بحث لازم است به نکته ای اشاره شود، معنی مطلب فوق این نیست که قشر لمپن منحصر به جامعه فارس و شیعه امامیه می باشد، مطمئنا در بین هر ملتی ارادل و اوباش وجود دارد اما مهم وجود ارتباط سیستماتیک بین این اقشار و حاکمیت در جامعه مورد بحث می باشد در تبریز و یا شهرهای دیگر آذربایجان نیز به چنین افرادی برخورد می گردد اما هیچکدام از روحانیون تورک آذربایجان استفاده ابزاری از آنها نکرده است، و هیچوقت شنیده نشد است که حتی یکبار طرفداران آقای شریعتمداری و خویی و غیره با چنین افرادی ارتباط داشته اند، ضمنا به مطالبی در مورد وجود چنین افرادی در دوران صفویه نیز اشاره می شود که البته صحت و سقم آن نیاز به بررسی دارد ولی در هر حال ما میدانیم که این دوره از مذهب شیعه تورکان در دوره صفویها به عنوان انحراف در مذهب جعفری محسوب می شود و تورکان در همان دوره و در زمان نادرشاه، طی قورولتای طوایف تورک در مغان، انزجار و بیزاری خود از این رویه را بصراحت تام اعلان نمودند و حتی در دوران صفویه نیز بسیاری از بزرگان طوایف قزلباش بر سر مخالفت با گرایش شیعیگری به مذهب امامیه (فارس) جان خود را از دست دادند لذا این دوره کوتاه وجود احتمالی چنین دسته های سازمان یافته ارادل و اوباش را نمی توان به حساب شیعه تورکان آذربایجان گذاشت و خود تورکها اینها را نتیجه آلودگی عده ای منحرف به شیعه امامیه فارس قلمداد می کنند.

در این ارتباط اشاره به این نکته بیشتر روشنگر خواهد بود که حداقل در ۱۰۰-۱۵۰ سال اخیر تقریبا شروع و ادامه، و به عبارتی موتور تمامی حرکت‌های مردمی کشور ایران اعم از تنباکو و مشروطه و خیابانی و پیشه‌وری و انقلاب ۵۷ و باز حرکت خلق مسلمان، بر دوش تورکان آذربایجان بوده است و قاعدتا انتظار میرود شبیه قوم فارس، در بین ملت تورک هم به همان نسبت انقلابیون از افراد لمپن وجود داشته باشد در حالیکه می بینیم علیرغم تعداد زیاد انقلابیون تبریز و دیگر شهرهای تورک نشین، لمپن های موجود بسیار کم بوده و در این حرکتها اشتراک چشمگیری نداشتند، در حالیکه عموم حرکت‌های ضد انقلابی توسط لمپنهای قوم فارس هدایت شده اند و این نشاندهنده ارتباط تنگاتنگ لمپنیسم با فرهنگ شیعه امامیه می باشد و روحانیت امامیه با بهره گیری از عناصر فرهنگی که حاصل آموزه‌ها و

بدعت‌های افرادی مثل کلینی، بابویه، طوسی، طبرسی، مجلسی و کاشانی می باشد توانسته است در بین لات‌ها و چماق بدستان نفوذ فرهنگی و مذهبی داشته و آنها را بخود جذب نماید.

بیخود نیست که با هر لات و عرقخور و چاقوکش صحبت شود می گوید من سگ فلان مرجع تقلیدم و خاک زیرپای حسینم و نوکر فلان آخوندم این موضوع نشان از قرابت بسیار نزدیک این دو قشر دارد.

سخنان رهبر امامیه فارس در مورد طیب لات

طیب مثل شعبان بی مخ طرفدار رژیم شاه بود. در ۲۸ مرداد به خاطر فعالیت های اش در پیروزی کودتا نشان افتخار «شماره ۲ رستاخیز» دریافت کرد. وی در زمره ی سردسته گان گروهی بود که بعدها تاج‌بخش خوانده شدند. اسناد باقی مانده از آرشیو ساواک نشان می دهند که طیب به دلیل خوش خدمتی به حکومت پهلوی در ۲۸ مرداد، انحصار واردات موز، خرید دستگاه پخت موز و توزیع موز را بدست آورد. طیب همچنین به عضویت جمعیت قیام رستاخیز ۲۸ مرداد درآمد و کمی بعد به عنوان عضو هیات رئیسه این جمعیت منصوب شد. برخی از تقدیر نامه ها و لوح های افتخاری که دربار و ارگان های رژیم پهلوی به طیب داده بودند، انتشار یافته اند.



عکسی از طیب و برخی دیگر از جاهل ها و لات های تهران موجود است که دسته های گل به دست، در پیشگاه شاهنشاه، به بیانات شاه گوش می کنند.

در عکسی از طیب خالکوبی رضاشاه به عنوان وفادری او به پهلویها نشان داده می شود.

طیب با روحانیت درباری و مخالف دربار نیز رابطه خوبی داشت، عکس و اسنادی نیز از دیدار و روابط او با آیت الله کاشانی موجود است. او همزمان با حمایت از شاه، «جعبه های میوه نیز برای کاشانی به منزل این ایت الله می فرستاد». طیب در حمله به خانه دکتر مصدق و نیز تجمع های مربوط به طرفداران جبهه ملی و حزب توده نیز حضور فعال داشت، و در زمره ی تخریب کنندگان امکانات این جریان ها بود.

احمد آقا [محمد باقری معروف به محمد عروس] درباره آن روز [قیام خرداد ۱۳۴۲ در تهران] گفت: «بعد از اینکه شهربانی و ساواک ریختن و ما رو کت بسته بردن به شهربانی، حاج اسماعیل رضایی، حاج حسین شمشاد، حسین کاردی، عباس کاردی، حاج آقا توسلی، حاج علی نوری، حاج علی حیدری و مرتضی طاری هم قاتی ما بودن و دستگیر شدن. همه آنها، بارفروشهای میدان بودن و به خاطر آقای خمینی ریختن تو خیابون و به نفع او شعار دادند؛ اما سردمدار همه اینها، طیب بود».

فردا شب، صدایی از سلول طیب آمد. فهمیدم دارن می برن‌دشان برای اعدام. وقتی می‌رفتن، طیب زد به میله سلول من و گفت: محمد آقا! «اگه یک روز خمینی رو دیدی، سلام منو بهش برسون و بگو خیلی‌ها شما رو دیدند و خریدند، ما ندیده شما رو خریدیم».

نیم ساعت بعد، صدای رگبار اومد و معلوم شد که تیربارونشون کردن. طیب، رسم مردانگی رو به جا آورد و عاقبت به خیر شد. هنوز هم حیرون کار طیب هستم.»

بعد از پیروزی انقلاب، محمد آقا با جمعی از مردان انقلابی خدمت امام خمینی رسیدند و با ایشان عکس یادگاری انداختند. وقتی محمد آقا پیام طیب را به امام گفت، امام فرمود: «طیب، خُر دیگری بود». (منبع: کوچه نقاش‌ها، خاطرات سید ابوالفضل کاظمی، گفت و گو و تدوین راحله صبوری، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات سوره مهر وابسته به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۹)، صفحات ۵۰ تا ۵۲).

۲-۳-تبلیغ لمپنیسم در منابر و سخنرانی روحانیت امامیه

تبلیغ لمپنها در منابر شیعه امامیه: هر کسی در پای منبر آخوندهای امامیه بنشیند بدون شک با داستانهای مثل توبه لاتها و دزدها و آدمکشها و وارد شدن آنها به بهشت آشناست، در این داستانها ابتدا از یک شخص لات و عرقخور و آدمکش و دزد و متجاوز صحبت می شود که معمولاً تا آخر عمرش به هر خلافی و به هر عمل غیر انسانی دست می زند ولی یک دفعه امام زمان و یا یکی از مجتهدین والا مقام امامیه فارس را در خواب می بیند و بلافاصله از عقیده اش بر می گردد و یک مسلمان واقعی می شود بطوریکه در مقام بالاتر از خیلی افراد مسلمان معمولی شده و وارد بهشت می گردد.

در واقع آخوندها با اینگونه داستانها بطور غیر مستقیم لمپنیسم را تبلیغ می کنند و به عبارت دیگر لمپنها را تشویق به نزدیک شدن به آخوندها و همکاری تنگاتنگ با آنها می کنند.

در اینگونه تبلیغات عموماً افراد مجرم چاقوکش، جهت توجیه اعمال غیرانسانی و خلاف اسلامی خود، و همچنین به منظور بهره برداری از نفوذ آخوندها، خود را واله و مقرب دست به سینه‌ی، افراد صاحب نفوذ مذهبی سیستم حکومتی نشان می دهند، بدین ترتیب آنها نه تنها جرایم خود را توسط اینگونه صاحب نفوذان پاک می کنند در عین حال با استفاده از قدرت آخوندها به ارتکاب هر فسق و فجور جدید ادامه می دهند و البته بطور کامل در اختیار این آخوندها قرار گرفته و در سرکوبی مبارزین و انسانهای آزاده مورد استفاده قرار می گیرند.

۲-۴-۲- تبلیغ لمپنیسم در عزاداریها توسط روحانیت امامیه

دسته باشی های بزهکار: دسته باشی ها در دسته های عزاداری محرم و صفر در تمامی شهرها بلااستثنا افراد بزهکار هستند، در هر محله ای و حتی در جای غریبه نیز با کنکاشی کوچک براحتی می توان افراد بدسابقه ای که دسته های عزاداری را می گردانند شناخت، حتی حکومت نیز ابایی از تبلیغ اینگونه افراد ندارد.

روحانیت امامیه از افراد بزهکار و بویژه افراد بدسابقه ای برای مقاصد مختلف سیاسی اجتماعی استفاده می کند، و عموماً افرادی که دسته های عزاداری را می گردانند از با سابقه ترین افراد جانی، پخش کنندگان مواد مخدر و متجاوزین به عنف و عرقخورهای بد مست چاقو کش هستند.

افراد زیادی در زندانها وجود دارند که در ماه محرم و صفر به آنها مرخصی داده می شود تا در مراسم عزاداری شرکت کرده و دسته های حسینی درست کنند، عموماً دولت اسلامی ایران نه تنها اینگونه بزهکاران را در اینگونه مواقع از زندان رها می کند همچنین مقدار قابل ملاحظه ای پول میدهد تا خرج برگزاری دسته های عزاداری و پخش نذر و نیاز بکنند، عموماً اینگونه افراد در کنار دزدی و بزهکاریهای مختلف بزرگترین محل درآمدشان استفاده از پول دولت برای ایجاد دسته های عزاداری می باشد.

ریشه های استفاده از افراد بزهکار برای گرداندن عزاداریها: ریشه این مسئله بی شک در خود حکومت امامیه وجود دارد وقتی در دوران شروع اعتصابات و انقلاب، خمینی، استفاده از اوباش و دزداها و لمپن ها را برای ایجاد اغتشاش و شرکت در حرکتها به اصطلاح انقلابی طرفدار خمینی جایز میدانند در واقع نطفه های مشارکت و سرکردگی اینگونه بزهکاران کاشته شده و رشد داده می شود

عزاداریهای مذهبی مرکز اصلی خشونت طلبی مذهبی لمپنها: در طول حاکمیت امامیه فارسها عزاداریها مرکز اصلی خشونت طلبی بوسیله لمپن ها بوده است و قتی شعارهای مثل «یاثارات حسین: قصاص خون حسین» داده می شود در واقع انتقام از قاتلین حسین مثل عبیدالله ابن مرجانه و شمر ابن ذی الجوشن و غیره بی معنی خواهد بود چونکه آنها ۱۴۰۰ سال پیش از دنیا رفته اند، در واقع آنها هدفشان انتقام از بازماندگان قاتلین حسین می باشد و از آنجاییکه قاتلین حسین باطنیان مجوسی بودند این قوم بدروغ و کلک این موضوع را لاپوشانی می کنند و از این مجوسیان قاتل سخنی به میان نمی آورند و مسلمانان دیگر غیر امامی مثل اهل سنت و غیر امامیه را در هدف غضب خود قرار می دهند و به عمر و ابوبکر و عثمان و عایشه دشنام می دهند و در اصل غیر فارسها را دشمن خود نشان داده دشمنی با آنها را تبلیغ کرده و خشونت و ترور و جنگ را بر علیه آنها زمینه سازی می کنند و نهایتاً هدف، ایجاد

ویرانگریهایی در عراق و سوریه و لبنان و یمن بوده و در عین حال بطور غیرمستقیم نابودی سرزمینی ملتهایی مثل تورکان آذربایجان و خشکاندن دریاچه اورمیه و خوزستان می کنند،

اباحه گری در دسته های عزاداری مذهبی امامیه :

عزاداریها توام با موسیقی های محرک، رقص و پایکوبی های متعدد در سینه زنیها و زنجیرزنیها و قمه زنیها می باشد، دشنام دهی و بد دهنی با نام فحش و دشنام به دشمنان حسین، در اینگونه مراسم، زمینه های مبرهنی برای پخش روحیه شدت و نفرت و ایجاد دشمنی و لات بازی می باشد، بد اخلاقی و دشنام گویی و نفرین کردن بویژه در زبان فارسی جزئی از زندگی مردم می گردد، شکی نیست تمامی گردانندگان چنین صحبتها لاتها و چاقو کشها و بز ن بهادرهای محله ها می باشد، این افراد با قیافه های منحصر بفردی که در محرم پیدا می کنند خود را کشته و مرده امام حسین جلوه داده و مجوز هر نوع عربده کشی را از مقامات روحانی دریافت می کند.

آرایشهای غیر معمول دختران و زنان در عزاداریها و بدن نمایی آقایان در زنجیرزنی و سینه زنی همراه با خودزنی و تیغ زنی و کوبیدن به سر و صورت و سینه و پشت و علم برداریها و نشان دادن پهلوان بازیها چیزی جز اباحه گری توام با خشونت نیست عموماً بزرگترین لاتها نمایشهای پر طمطراق تری را ارائه می دهند.

در عزاداریها بویژه در شهرهایی مثل قم و تهران و مشهد و بسیاری از شهرهای بزرگ، عزاداریها تنها جایی هستند که هیچ کسی به پخش کنندگان مواد مخدر کاری ندارند، به پوشش زنان و مردان کاری نداشته و این محلها بهتری جا برای ایجاد ارتباط بین منحرفین جنسی بویژه همجنسگرایان مرسوم در این مذهب می باشد.

وجود مجالس ویسکی خوری در بین جوانان بعد از هر مراسم عزاداری، کم نیست، آنها بویژه شبها و مخصوصاً بعد از ظهر عاشورا و بعد از قمه زنی یکجا جمع شده به اصطلاح برای فراموش کردن غم حسین به ویسکی خوری و وودکا خوری روی می آورند.

تاثیر سوء روانی توسط عزاداریها: از نظر روانشناسی چنین اعمال ضد و نقیض، حاصلی جز ایجاد تضاد در ذهن و روان آنها نخواهد داشت. به این علت است که تجاوز به عنف با نام صیغه و دروغگویی در بالاترین مقام مرجعیت تا پایین ترین افراد جامعه و همچنین دزدی و کلاهبرداری و اختلاسهای مقامات حکومت تا افراد معمولی جامعه رواج می یابد.

پایین بودن سطح علمی عزاداریها: در عزاداریها چیز مشخص و واضحی به چشم می خورد و آن اینکه در این مجالس مطالب تاریخی و مستند و مطالب اخلاقی و تفسیری هیچ جایی ندارد و بطور کلی شعارهایی کلیشه ای و تکراری ذکر می گردد به این سبب اینگونه مجالس چه از نظر علمی و چه از نظر

تاریخی مذهبی هیچگونه اطلاعات جدیدی بر علم شرکت کنندگان نمی افزاید و مقصد تمامی این شعارها تنها یک چیز است و آن تبلیغ نفرت و دشمنی و خشونت علیه مخالفان و نهایت ایجاد دشمنی علیه غیر فارسها می باشد.

افسانه سرایی و دروغگویی و کتمان حقیقت در عزاداریها: بطور کلی در مجالس عزاداری تنها چیزی که وجود ندارد سخن گفتن از مظالم واقعی وارده به حسین و مقایسه آن با مظالم کنونی و اجحافات حکومتی و استعمار می باشد آنها فقط با افسانه سرایی دروغین از تشنه لبی ابوالفضل و حسین سخن می گویند و یا به دروغ از بچه شیرخواره علی اصغر مداحی می کنند و یا از شرابخواری یزید داستانها می سرایند و یا از همجنس بازی عمر و عثمان و ابوبکر می گویند، در حالیکه در هیچ کجای تاریخ چنین مواردی وجود ندارد و همه ساخته و پرداخته مداحان و عالمن مذهبی فارس هستند.

از طرف دیگر کتمان حقیقت از اصول اصلی چنین عزاداریها می باشد.

آنها هیچوقت از حوادث تاریخی خروج حسین از مدینه و شرایط و گفتگوی نزدیکان با حسین و از نامه های شیعیان کوفه و نحوه برخورد آنها با حسین سخن نمی گویند و بعضا موقع ذکر آنها نیز، به مذهب و گذشته آنها اشاره نمی کنند، آنها هیچوقت نام واقعی فرزندان حسین و حسن و علی را ذکر نمی کنند و ابا دارند بگویند که در بین فرزندان این سه امام و حتی امامان دیگر پسرانی به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان وجود داشت که بعضی از آنها در کربلا شهید شده اند.

۲-۲-۵- مخالفین و موافقین مراسم لمپنی قمه زنی و خودزنی و خون آلود نمودن

بدن خود

از آنجاییکه قمه زنی، زنجیرزنی و یا سینه زنی از نوع خودزنی دسته های عمده ای هستند که محل جولان و خودنشان دادن و عربده کشی لمپنها می باشد لذا اشاره ای مختصر به چگونگی برخورد روحانیت به اینگونه مراسم می گردد.

عده ای قمه زنی را از نظر شرعی جایز و عده ای ناجایز می دانند و حتی عده ای بر آن دامن پزشکی نیز پوشاندند و آن را مثل حجامت دانسته اند.

-آیت الله خامنه ای با توجه به سیستم حکومتی خود در فتوایی، قمه زنی را حرام اعلام می کند و می گوید: قمه زدن از آن کارهای خلاف است، من میدانم عده ای خواهند گفت فلانی حقتش بود نام قمه را نمی آورد چکار داشتی شما، خوب می زدند ولی نمی شود، کار غلطی است یک عده ای قمه ها را بگیرند بزنند به سرهای خودشان خونها را بریزند که چه بشود، کجای این حرکت عزاداری است، اما

کجا شما دیدی یک نفر بخاطر مصیبت عزیزترین عزیزانش بیاد با شمشیر بزند تو مغز خودش و خون بریزد از سر خودش، این کجایش عزاداریست؟

بلافاصله بعد از فتوای آقای خامنه‌ای، عده‌ای از مراجع امامیه فارس علنا با این فتوا مخالفت نمودند: - وحید خراسانی که گویا یکی از اعلی‌ترین فقهای باطنیه امامیه مجوسی می‌باشد چنین می‌گوید: وای بر آن کسانی که در این شعائر خدشه کنند، بیدار باشید مردم ایران بدانید کوچکترین کلمه که شعائر حسینی را سست کند کمر خاتم النبیین را می‌شکند؛ فقیه نایینی یه، فقیه بروجردی یه، فقیه حائری یه، فقیه اینانید که می‌گویند سینه بزیند زنجیر بزیند خون هم جاری بشه بشه، اینه فقیه فقاهاست اینه.

پیش از فتوای آقای خامنه‌ای در مورد حرام بودن قمه زنی حکم تعدادی از مراجع بدین صورت بود: - آیت. سیدعلی سیستانی: آنچه مصداق عزاداری برای حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) باشد مستحب و به آن ترغیب اکید شده است. در ضمن تخلف از رویه‌ای که سلف صالح در مورد عزاداری بر اهل بیت (ع) به ما رسیده است سزاوار نیست.

- آیت. شیخ حسین وحید خراسانی: تیغ زدن در عزای سید الشهداء صلوات الله و سلامه الله علیه در صورت عدم اضرار بنفس چنانچه مرحوم آیت الله حائری قدس سره فرمودند بلااشکال جایز بلکه موجب اجر و ثواب است.

- آیت الله سید سعید حکیم: زمانی که قمه زنی و اعمال مانند آن از نشانه‌ها بودن و به قصد ترویج مبدا حق و اظهار مواسات و مانند آن باشد شرعا راجح است.

- پرسش اینجاست آیا حاکم وقت و یا ولایت فقیه این حق را دارد که شعائر مذهبی را ممنوع و یا حرام کند در حالیکه خمینی حتی حکم نقض فروع دین را برای مصالح اسلام جایز می‌دانست. نظر مراجع دیگر چنین است:

- آیت ابوالقاسم خویی: دلیلی برای نفوذ حکم حاکم در غیر موارد قضا نیست (تنقیح فی شرح العروه الوثقی، کتاب الاجتهاد و تقلید، ص ۳۹۴).

آیت. میرزا جواد تبریزی: آیا تنفیذ حکم ولایی بر همه مسلمین حتی بر کسانی که از حاکم تقلید نمی‌کنند نیز واجب است؟، جواب: بسمه تعالی، بر مکلف واجب است که در این مساله مثل مسائل دیگر به مرجع تقلید واجد شرایط خود رجوع نماید (الانوار الهیه)

- آیت الله‌ها سید علی حسینی سیستانی، سید محمد سعید حکیم، شیخ محمد تقی بهجت، سید یوسف تبریزی و شیخ محمد اسحاق فیاض، در این مورد مراجعه به مرجع تقلید خود را توصیه می‌کنند.

-صاحب جواهر، شیخ اعظم انصاری، مجدد بزرگ شیرازی، محقق تستری، رشتی محقق بزرگ، میرزا محمد تقی شیرازی، آخوند خراسانی، آیت. یزدی، سید اسماعیل صدر، موسس حوزه علمیه قم آیت حائری، میرزای نایینی، سید بروجردی، میرزا مهدی شیرازی، میرزا عبدالهادی شیرازی، شیخ خضر بن شلال، از سردمداران باطنیه امامیه مجوسی فارس افرادی بودند با پیروی از خشونت و خونریزی، طرفدار قمه زنی بودند.

سیاست اصلی روحانیت فارس در مورد عزاداریهای مذهبی :

عموما آخوندهای امامیه محرم و صفر را اساس دینشان می شمارند و بقول خمینی «این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است (منظور اسلام از نوع امامیه فارس)» و از آنجاییکه مراسم اصلی این ماهها فقط عزاداری و شبیه سازی و دسته های سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی می باشد لذا می توان گفت میان تهی ترین و بی ارزش ترین مراسم محسوب شده و در واقع این خون ریختن ها توسط افراد لاابالی و لات منش اوج عرفان امامیه می باشد.

بطور کلی فتواهایی مبنی بر جلوگیری از قمه زنی بیشتر سیاسی و بخاطر تبلیغات در برابر افکار ضد خشونت جهانی بوده و همین افراد بطور غیرمستقیم راه را برای تبلیغ قمه زنی و خشونت طلبی و عربده کشی لاتنها، به منظور ایجاد از خود بیگانگی در جوانان و عموم مردم باز می گذارند.

۲-۲-۶-تقییح خودکشی و خودزنی در قران

در مورد تقییح خودکشی و خودزنی و تقییح خشونت طلبی قران چنین می فرماید :

نسا ۲۹-۳۰: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَْ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيه نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) :

ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد- و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است (۲۹) و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند، به زودی وی را در آتشی درآوریم، و این کار بر خدا آسان است (۳۰)

بقره ۱۹۵: وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ : و خود را با دستهای خود به هلاکت نیندازید و نیکی کنید همانا الله نیکوکاران را دوست دارد.

این موضوع در حدیثهای امامیون که معمولاً خودشان به اینگونه حدیثه توجه ننموده و آنها را طبق تقیه نادرست می‌پندارند نیز آمده است.

امام صادق می‌فرماید: من قتل نفسہ متعمدا فهو فی نار جهنم خالدایها: کسی که عمداً خودکشی نماید برای همیشه در آتش جهنم می‌سوزد (من لایحضر الفقیه ۱۲/۳ روایت ۴۹۵۳، بحارالانوار مجلسی ۳۷۶/۱۰۱، وسائل الشیعه حر عاملی ۱۹/۳۶۶).

رسول الله می‌فرماید: لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب: کسی که بر صورت زند و گریبان پاره کند از ما نیست. (مستدرک الوسائل).

امام حسین در کربلا به خواهرش زینب چنین وصیت نمود: خواهر من تو را قسم می‌دهم و باید به قسم من عمل کنی، وقتی کشته شوم گریبان در مرگ من چاک نرنی و چهره‌ی خویش را با ناخن نخرشی و از برای شهادت من ناله و فریاد و واویلا سر ندهی (شیخ عباس قمی، منہی الآمال ۱/۲۴۸).

۲-۲-۷- بکارگیری لمپنیسم در درگیری‌های درونگروهی

استفاده از لاتها و قمه کشها و افراد بددهن عملاً در هر درگیری درونگروهی حکومت اسلامی امامیه مورد استفاده قرار می‌گیرد، ذیلاً به چند نمونه از آنها اشاره می‌گردد.

برخورد لاتهای حکومتی با خانم فائزه دختر رفسنجانی

نمونه چنین حرکت در بد و بیراه گفتن و توهین جنسی به دختر رفسنجانی قابل مشاهده می‌باشد همین افراد چاقو کش و لمپن که روزی جیره خوار رفسنجانی بوده و برای او سینه میزدند و مخالفین او را سرکوب می‌کردند با چرخش قدرت بطرف خامنه‌ای، به دختر رفسنجانی و محافظ او هجوم می‌آوردند و او را فاحشه می‌خواندند.

برخورد شکنجه گران لات با زن سعید امامی

مطمئناً خیلی‌ها فیلم نحوه برخورد لاتهای وزارت اطلاعات در حین شکنجه خانم سعید امامی که روزی از افراد مورد اعتماد روحانیت فارس بود دیده‌اند حرفهای زشت ناموسی و بد بیراه گفتنها و بعدش شکنجه‌های بیرحمانه توسط حتی آخوندهای رده بالای حکومتی، نمونه کوچکی از کارهای اطلاعاتی‌های

جمهوری اسلامی می‌باشد که توسط لمپنها و لاتها گردانده می‌شود.



برخورد شکنجه گران لات متجاوز با پسر محسن روح الامینی

بازداشتگاه کهریزک بازداشتگاهی بود که بر مبنای فتواهای مراجع امامیه فارس، در آن هرنوع شکنجه و تجاوز به دستگیر شدگان انجام می شد شاید یکی از دلایلی که سبب شد نام این شکنجه گاه بر سر زبانها بیافتد تجاوز به پسران افرادی بنام محسن روح الامینی و محمد کامرانی بود که بنوعی با آیت الله خامنه ای ارتباط نزدیک داشتند گویا در جلسه ای که قسمتی از آن بطور زنده از تلویزیون رسمی دولت در حال پخش شدن بود، آقای روح الامینی موضوع تجاوز به پسرش و کشته شدن او را مطرح کرده و تقاضای پیگیری قضایی می کند.

البته این قسمت ظاهر قضیه بوده است گویا با مطرح شدن این موضوع توسط روح الامینی، بلافاصله پخش مستقیم قطع می گردد و آقای خامنه ای نیز به شیوه آخوندها و لمپنهای اطلاعات و در دفاع از کارهای انجام شده در کهریزک می گوید شما چه حقی داشتید چنین حرفی بزنید شماها و پسرانتان آبروی جمهوری اسلام را می برید.

در هر حال بدلیل آبرو ریزیهای زیاد، آقای خامنه ای ۵ مرداد ۱۳۸۸ دستور بسته شدن کهریزک به بهانه «بازداشتگاه غیر استاندارد» را می دهد و البته افرادی مثل خاتمی رییس جمهور سابق نه بخاطر دلسوزی برای جان باختگان بلکه جهت کسب اعتبار می گوید: «غیر استاندارد یعنی چه؟ یعنی مثلاً هواکش آن درست نبود یا دستشوییها تمیز نبوده است؟ خیر! جنایت‌هایی رخ داده است؛ جان‌هایی باخته شده است و باید با این مسائل برخورد شود».

همچنین سرنوشت غم انگیز دکتر رامین پوراندرجانی؛ پزشکی که زندانیان کهریزک را معاینه می کرد قابل تامل می باشد.



بازداشتگاه کهریزک، شکنجه گاهی که توسط افرادی مثل سعید مرتضوی و احمدی نژاد و زیر نظر مستقیم رهبری و طبق فتواهای مراجع تقلید قم اداره می شد هیچوقت مورد بررسی قرار نگرفت و مثل بقیه قانون شکنی های اراذل و اوباش دولت امامیه به فراموشی سپرده شد.

تجاوز به عنف به عنوان فرهنگ لمپنهای فارس

تجاوز دسته جمعی در اصفهان به زنان مردم در مقابل چشم همبستگان آنها برای مردم بویژه قوم فارس چیزی عادی گردیده است و همه فکر می کنند اصلا زندگی معمولی یعنی همین اتفاقات.

نقش ارادل اوباش در مرگ زهرا کاظمی خبرنگار کانادایی - ایرانی در تیرماه سال ۸۲

زهرا کاظمی خبرنگار کانادایی - ایرانی در تیرماه سال ۸۲ دستگیر و توسط لایتهای وزارت اطلاعات مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفته و کشته می شود.

آقای «خوشوقت» مدیرکل مطبوعات خارجی در وزارت ارشاد طی نامه ای به رییس مجلس که در نشست علنی مجلس نیز قرائت شده بود، گفت آقای مرتضوی شفاها از او خواسته بود تا در نامه ای با سریرگ وزارت ارشاد اعلام کند زهرا کاظمی مجوز برای کار عکاسی و خبری نداشته است. خوشوقت در نامه اش نوشته بود از سوی سعید مرتضوی «تهدید» شده بود در صورت عدم همکاری ممکن است به خاطر صدور مجوز برای یک «جاسوس»، مورد پیگرد قرار گیرد.

کشتن دکتر پیرزاده اردبیلی بجرم تحقیقات سرطان شناسی

- کشتن دکتر پیرزاده تنها فوق تخصص آنکولوژی اردبیل (سرطان شناسی) در اردبیل توسط لایتهای بجرم تحقیق در مورد علت افزایش سرطان در منطقه (بدلیل دفن زباله های اتمی نظیر و... در منطقه).

۲-۸- بکار گیری لمپنیسم در سرکوب مخالفین

- استفاده حکومت امامیه فارس از چماقداران، ارادل و اوباش در سرکوب ملت

- همان گونه که گفته شد نقش اوباش به عنوان یکی از اضلاع سیاسی از زمان مشروطه نقش پررنگ تری به خود می گیرد از زمانی که دیده می شود کارناوالهای سینه زنی و علم کشی در پشت سر لایتهای و چماقدارها صف می کشند و اینان لیدر این جماعت و جلودار این مراسم هستند آخوندها امامیه را به فکر می اندازد تا از اینان بهره برداری کنند میتوان در زمان مشروطه از شیخ فضل الله نوری و میرزا ابوطالب یزدی نام برد که اینان بخوبی از این قماش جاهل و اوباش بهره بردند و به آنان آموختند که چگونه فریاد ضد مشروطه سر دهند و باعربده کشی و چماق به جان مردم بیفتند.

اینان نسل اول گروه فشار و چماق داران ولایت مدار بودند. با تمام اخلاقیات فردی مشابه نسل امروزی خود خشونت طلب، ضدتجدد و ضد مفاهیم انسانی ضد نقش زن در جامعه ... بودند.

در دوران انقلاب نمونه‌هایی از این جریانات چماقدار، لقب انصار حزب الله را بخود گرفتند و این نامی بود که خود خمینی برای آنان انتخاب کرد، این دارو دسته‌ها در سرکوب دانشجویان و گروه‌های مخالف نقش بسزایی داشتند به بستن بازار و کوچه می پرداختند، شعار عمومی آنها بدین شکل است:

خمینی عزیزم، بگو تا خون بریزم

سپاه پاسداران در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ و بسیج مستضعفان در ۴ آذر همان سال، با فرمان خمینی و متشکل از اسلاميون تندرو و اوباش چماقدار قیافه تشکیلاتی بخود گرفت. هسته این تشکیلاتها تماما از چاقو کشها و لاتها و افراد دزد و گردنه بگیر و متجاوزین به عنف بودند البته افرادی بسیار معدود صادق و معتقد به اسلام و مردم، در داخل این گروهها وجود داشت ولی اکثریت مطلق این تشکیلاتها و بویژه در کمیته های انقلاب همان افراد لات و عرقخور متجاوز به مال و جان و ناموس مردم بودند.

در این دوره آقای خمینی در تمامی این حوادث و کشت کشتارها نقش مستقیم داشته است به عنوان نمونه می توان به خاطرات صادق خلخالی اشاره کرد که با توجه به کشتارهایی که انجام داد و در برهه‌ای که پسر خمینی برای رد گم کردن از اعمال پدرش او را شماتت می دهد با خشم به او می پرد که آقا زاده، من دستورات پدرتان را عملی کردم. و یامناظره احمدی نژاد و کروبی که در آن وقتی احمدی نژاد او را با قتل‌های دهه ۶۰ مرتبط نشان داد، کروبی گفت من از امام اجازه داشتم که آن کارها را کنم. و این حدیث در مورد دیگر سردسته های اوباش مثل اسدالله لاجوردی، ری شهری، و غیره نیز صادق است.

و بعد از او آقای خامنه ای نیز با حمایت از گروه‌های خارج و داخل مثل حزب الله لبنان، عصائب اهل حق، حشد حشبی، راه او را ادامه دادند، اعطای مدارک قلابی پروفیسوری سرکوب به افرادی مثل «دکتر حسین الله کرم، دکتر محسن رضایی، دکتر حسن عباسی»؛ و ایجاد امکان برای چپاول اموال مردم توسط افرادی مثل حسن میر کاظمی، مسعود دهنمکی به اصطلاح هنرپیشه، و صدها نفر دیگر شبیه عسگر اولادی، رفیق دوست، «انصار حزب الله» و «فدائیان اسلامی ناب محمدی»، «سپاه سربلند محمد» و... هزاران سرباز گمنام خمینی در این راستا بوده است. مجموعه ای که یکی از سردمداران این گروه ها، روح الله حسینیان، معترف است: «اینان، (منظور ایشان قاتلینی همچون سعید امامی ست) افرادی متدین و دارای انگیزه های مذهبی هستند که مرتدان و ناصبی ها را به قتل رسانده اند. (برنامه ی «چراغ»، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷).

-استفاده از لمپنها در درگیریهای معمولی

لمپنیسم در درون حکومت اسلامی چنان گسترده است که حتی سازمانهایی مثل شهرداری نیز از آنها برای جمع آوری موانع خیابانی و یا برای برای سرکبی محل کسب و کار غیر مجاز مثل یک کارواش شستشوی ماشین، استفاده می کند به عنوان مثال بنا به خبر «آزوح، azoh.org»: نزدیک به ۵۰۰ لات چاقوکش شهرداری همراه با پلیس ۱۱۰ کارگران بدبخت کارواش (ماشین شویی) را وحشیانه زخمی نموده و تمام اموال آنجا را بغارت بردند، در اولین ساعات بامداد مورخه ۹۴/۱۱/۱۷ عوامل شهرداری تهران اقدام به حمله و ضرب و شتم کارگران و تخریب کارواش موقوفه مسجد نموده‌اند و پس از تخریب، با قراردادن خاکریزی مقابل در، مانع گذر افراد شده‌اند.

۲-۹- لمپنیسم در فرهنگ و ادبیات جامعه ایرانی فارس

لمپنیسم در سینمای ایران

از زمان ساخته شدن فیلم جاهل و رقاصه (دو فیلم لاتی زمان شاه) تا زمان ساخته شدن اخراجی ها (فیلم لمپنی جمهوری اسلامی) نزدیک به نیم قرن زمان می گذرد و با وجود آنکه جامعه از چند گذرگاه متفاوت عبور کرده، گذر گاه هائی چون انقلاب، دفاع نظامی، فضای سازندگی، دوران اصلاحات و زمان اصول گرایی، و در هر ایستگاه تاریخی از زمان توقف مناسب هم برخوردار بوده اما مشاهده می شود که لمپنیسم همچنان پایدار و استوار حفظ و منتقل شده است.

برای فهم بهتر لمپنیسم و سر ماندگاری آن بویژه در حوزه آثار فرهنگی و خصوصاً در حوزه آثار سینمایی و تلویزیونی، باید علل تاریخی و دلایل تئوریک آن را شناخت و تحلیل کرد.

برخی از فیلم سازان خوش ذوق! در سالهای قبل از انقلاب توانستند در فرم سینمایی فیلم های خود از تیپ و کاراکتر شبه طبقه لمپن ها استفاده کنند و بی آنکه در صدد ترویج فرهنگ لمپنیسم باشند موفق شدند مانند کیمیائی در فیلم قیصر. کاری شبیه آنچه جان فورد آمریکائی با لمپنیسم گاو چران، که عموماً تک تیرانداز تنهائی بود که از راه دزدی روزگار می گذراند، کرد.

اما در ایران ابتکار کیمیائی در قیصر بی رهرو ماند، تقابل لمپنی جاهل-رقاصه در بعد از انقلاب، در تلویزیون و سینما به تقابل زوج لابالی و عقب افتاده خواستگار-عروس تبدیل شد و توانست زمینه مساعدی برای باز تولید لمپنیسم فرهنگی فراهم سازد.

فرهنگ لمپنی از جمله در سینما عرصه‌ی وسیعی برای خودنمایی یافت. بیکاره‌هایی که در اثر یک اتفاق به قهرمان تبدیل شده، ثروتمند شده و به وصال دختر محبوب خود می‌رسیدند. در آن روزگار

«قیصر» کیمیایی تنها لمپنی بود که در نهایت و البته در اوج قهرمانی می‌میرد. بعد از حاکمیت اسلامی، گروهی از لمپن‌ها در سازمان‌های نظامی حاکمیت تحت عنوان سپاه و کمیته سازماندهی گردیدند که بیشترین نقش را نیز در همان سال‌ها در سرکوب توده‌ها و گروه‌های سیاسی ایفا کردند. حزب الله که از همان ابتدای به حکومت رسیدن خمینی شکل گرفت به واقع چیزی نبود جز همان ارتشی از لمپن‌ها که به مزدوری جمهوری اسلامی درآمده بودند و رهبرانی هم چون هادی غفاری داشتند.

اگر لمپنیسم قبل از انقلاب، زیبایی شناسی نهفته در قیصر را به لمپنیسم جاهل و رقاچه تبدیل کرد، لمپنیسم بعد از انقلاب زیبایی شناسی فیلم‌های لیلی با من است و مارمولک را به لمپنیسم اخراجی‌ها تبدیل کرد، لمپنیسم که در اوایل انقلاب حضوری حاشیه‌ای داشت اینک از طریق مدیوم سینما و تلویزیون از حاشیه به متن آمده و در حوزه‌ای فراخ‌تر از خرده فرهنگ خود فعالیت می‌کند. و رژیم نیز بی‌محابا به حمایت آن با استفاده از امکانات رسانه‌ای خود و ایجاد فضا دست می‌زند. مسعود ده‌نمکی نمونه‌ی شاخص آن است. فیلم‌های اخراجی ۱ و ۲ و سریال دارا و ندار چیزی نیست جز ترویج فرهنگ لمپنی و ایده‌های حکومت که با بازگذاشتن دست ده‌نمکی در بکار بردن ادبیات عوام پسند ادبیاتی که همواره خط ممنوعه برای سایر کارگردانان بوده است و شانتاژ خبری و رسانه‌ای در این رابطه، فیلم‌های مبتذل فوق را به پر فروش‌ترین فیلم‌های سینمایی ایران تبدیل نموده است. در این فیلم‌ها مشتی لمپن در نهایت به خدمت اسلام درمی‌آیند (شبیبه داستان آخوندها در منبر) و برای آن جانفشانی می‌کنند و البته جایزه آن را نیز می‌گیرند! ده‌نمکی خود یکی از عوامل اصلی و سازمان‌گر حمله‌ی «حزب الله» بخوان لمپن پرولتاریای مزدور به دانشجویان در ۱۸ تیر سال ۷۸ در کوی دانشگاه تهران بود، و بیهوده نیست که در کارهای او لمپن پرولتاریا تحسین شده و در برابر برخی دیگر از گروه‌های اجتماعی و ملت‌های تحت ستم مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرند.

احمدی‌نژاد نه تنها سمبل خرافات که سمبل این فرهنگ نیز هست، از لباس پوشیدن و ادا‌های آنچنانی تا سخنان سخیف‌اش. در جریان همایش ایرانیان خارج از کشور او چه سخنانی را بر زبان راند: «می‌گه بابا اون ممه رو لولو دیگه برد» و یا «آبو بریز همون جا که میسوزه چرا آب رو جای دیگه می‌ریزی» و این تنها دو نمونه کوچک است. او بارها و بارها از این نوع کلمات و روش در سخنان خود بهره جسته است. او باید به این نیرو، به لمپن‌هایی که قدرت خود را مدیون آن‌هاست بگوید که او نیز مانند آن‌هاست، با خرافات‌اش و با سخنان سخیف‌اش.

در حال حاضر فیلمهایی که توسط افرادی مثل مه‌ران مدیری، ده نمکی، عبدی و پرویز پرستویی و ... تهیه می‌شوند چیزی جز تظاهر شکل‌های مختلف لمپنیسم فرهنگی قوم فارس و در شکل تخصصی آن چیزی جز تظاهر مذهب مجوسی ساسانی و روحانیت شیعه امامیه فارس نمی‌باشد.

لمپنیسم فرهنگ فارس و ترانه‌ها

آدم وقتی بعضی ترانه‌های ایرانی را که می‌شنود، متوجه می‌شود بیخود نیست که لات و لمپنی چون احمدی نژاد که حتی در گفتگوهای دیپلماتیک با زبان لاتنی حرف می‌زند، رییس جمهور ایران شده. به ترانه‌ی «تهدید»، اثری از آقای شاهکار بینش پژوه گوش بدهید. فکر نکنم کسی در اینکه زبان این ترانه به شدت لاتنی ست، شکی داشته باشد. جملاتی چون «فکر میکنی نباشی من می‌میرم / برو بینم بابا، بذار باد بیاد» یا «هی منو تهدیدم نکن که می‌رم / یه چیزی ام دستی میدم، نباشی» و یا «لگام تو به گردنم نچسبید / کم زده بودی چسبش رو، براومد» فقط از دهان یک لات می‌تواند بیرون بیاید، خودمحوری، مردسالاری و فرهنگ لاتنی آقا شاهکار در بسیاری از ترانه‌های دیگرش نیز به چشم می‌خورد.

خواننده دیگری که اسم خودش را «قیصر» گذاشته، ترانه‌ای خوانده به اسم «لات» در ستایش لات‌ها و فرهنگ لاتنی. آخر ویدئو کلیپ اش هم این جملات می‌آید:

«لات شرف دارد. لات ناموس دارد. لات بودن جرات می‌خواهد» نسخه‌ی کامل این ترانه مثل اینکه به دلیل اعتراض تولیدکنندگان از یوتیوب حذف می‌شود (یک نفر چند روز پیش نسخه کاملش را در یوتیوب گذاشته).

(منابع: آزاده سپهری، وبلاگ فرنود، الهه امید، محسن خیمه دوز، سعید عقاقیری، <https://ieknafar.wordpress.com>، <http://www.rahesabz.net/story/40037>، همراه با تلخیص)

آیا جمهوری اسلامی فارس دارای رگه‌های لمپنی است؟

باتوجه به مجموعه موارد ذکر شده در این قسمت آیا می‌توان ادعا نمود حکومت جمهوری اسلامی فارس، ترکیبی از نطفه روحانیت امامیه فارس، و نطفه لمپنیسم فرهنگ مجوسیت می‌باشد؟ در هر حال این موضوع جای تحقیق و کنکاش دارد.

فصل دوم، قسمت سوم**۲-۳-خشونت طلبی امامیون فارس**

مطالبی از قبیل کشتار در سینما رکس آبادان، قتل‌های زنجیره‌ای، بمب گذاری در حرم‌ها و مکان‌های مختلف که عموماً انگشت اتهام به طرف امامیون می باشد از این جهت بازگو می شود، تا مردم ما و فعالان ملی متوجه باشند، حاکمیت فارس برای سوار شدن بر اریکه قدرت و ادامه حاکمیت، چه طرحها و برنامه ریزی‌های ویرانگر و غیر انسانی و غیر اسلامی انجام می دهند. مطمئناً رشد حرکت ملی آذربایجان، شناخت بیشتر این طرفندها و هشیاری کامل در اینگونه حوادث را می طلبد.

۲-۳-۱-امام زمان امامیه فارس فقط برای کشتن آمده است.

به منظور شروع این قسمت مناسب دیدم مطلب را با حدیث امامیه در مورد امام زمان خیالی آنها شروع کنم. حدیث امامیه در مورد وظایف امام زمان در موقع ظهور عملاً نشانگر رفتار بزرگان و عقیده مجتهدین امامیه می باشد، البته این حدیثها از هیچگونه سندیت صحیحی برخوردار نبوده، هم از نظر سندی مجعول و مجهولند و هم متن آنها متناقض با آیات قرآنی می باشد (ماخذ: تشیع و معتقدات آن).

- (امام زمان) کاری جز کشتن ندارد، هیچکس را باقی نمی گذارد (بحارالانوار مجلسی ۲۳۱/۵۲).

- (امام زمان) توبه هیچکس را نمی پذیرد (بحارالانوار مجلسی ۳۴۹/۵۲)

صاحب الزمان پس از قیام تمام نوادگان قاتلین حسین را به سبب آنچه اجدادشان انجام دادند خواهند کشت (بحارالانوار مجلسی ۳۱۳/۵۲؛ ابن بابویه: علل الشرایع ۲۲۹ و عیون اخبار رضا ۱/۲۷۳).

(قران می فرماید: فاطر ۱۸، نجم ۳۸: أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى: هیچ کسی بارگناه دیگری را بدوش نمی گیرد.)

- اگر مردم می دانستند قائم آل محمد چه کشتاری و قتل عامی براه خواهند انداخت، بسیاری آرزو می کردند ایشان را نبینند، بسیاری از کسانی که ایشان را می بینند خواهند گفت: او از آل محمد نیست. اگر او از آل محمد می بود مقداری رحم و شفقت در دل او وجود می داشت (الغیبه نعمانی ۵۴، بحارالانوار مجلسی ۳۵۴/۵۲).

امام زمان وقتی قیام می کند از هر ۱۰۰۰ نفر ۹۹۹ نفر را خواهد کشت:

«القائم علیه السلام اذا قام بالسيف قتل من الف. تسعمانه و تسعا و تسعين» (بحارالانوار ج ۲۴، ص ۴۱. بای الحسنة والحسينی الولایه، تفسیر فرات الکوفی ص ۵۶۱. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب ج ۱، ص ۹۸).

واقعیت اینست که امامیون فارس و تمامی جان بر کفان او همراه با لمپنهای طرفدار روحانیت، چنین تصویری از امام زمان دارند و به همین دلیل است که کشتن انسانها، سوزاندن آنها، بی خانمان کردن میلیونها مردم و تجاوز و شکنجه، مثل آب خوردن برای شیعیان امامیه فارس طبیعی و عادی است آنها خوی درندگی را از تصورات ذهنی امام زمان خود ساخته به ارث برده اند.

۲-۳-۲- شباہت کشتار مردم توسط حاکمیت فارس و امام زمان خیالی

در بخشی از خاطرات «حجت الاسلام والمسلمین!» ناطق نوری آمده است: در انتخابات مجلس دوم، آقای «سیدمحمدعلی زابلی» از سیستان را شورای نگهبان رد صلاحیت کرده بود. ایشان روحانی بود و خیلی هم قیافه‌ی علمایی داشت. برخی از سیستانی‌ها هم شورش کرده دفتر امام جمعه آقای «عبادی» را آتش زدند و سپس به طرف استانداری حرکت کرده بودند که آنجا را تصرف کنند. آقای «سید احمد نصری» که استاندار آنجا بود، تلفن زد و گفت: «حاج آقا، دارند به طرف استانداری می‌آیند ما چه کار کنیم؟» گفتم: «کوتاه نیاید، برخورد کنید.» جمعه ظهر بود به آقای آخوندی که برای تشکیل شورای تامین ویژه به اورمیه رفته بود، گفتم: مستقیماً از همان جا به زاهدان برو. اتفاقاً در آن جمعه آقای شمخانی هم حضور داشتند، لذا این دو نفر به اتفاق، به زاهدان پرواز کردند و جمعه بعد از ظهر کنترل اوضاع را در اختیار گرفتند و آقای فلاحیان نیز روز بعد به آنها پیوست سپس آقای فلاحیان و آخوندی و شمخانی را با نیرو و امکانات و اختیارات به آنجا فرستادم. فردا صبح، آقای زابلی را قانع کردند که به استانداری برود. آقای آخوندی زنگ زد و گفت: «آقای زابلی اینجاست، چه کار کنیم؟» گفتم: «به ایشان احترام بگذارید، اما عمامه‌ی ایشان را بردارید و چشم‌هایش را ببندید و او را به زندان بیدار کنید.» آقای آخوندی گفت: «این کار هزینه بالایی دارد»، گفتم: «همین که دستور می‌دهم عمل کنید.» آنها آقای زابلی را زندان انداختند و با اغتشاش گران نیز برخورد کرده، سه نفر را کشتند. آقای حسینی، نماینده‌ی سیستان در مجلس، جو سازی علیه استاندار به راه انداخت و اظهار کرد: «استاندار آدم کش»، لذا به مجلس رفتم و در جلسه‌ی غیرعلنی ماجرای زاهدان را برای نمایندگان تشریح کردم و گفتم این منطقه حساس است و بسیاری از منافقین و فرصت طلبان می‌خواستند از این ماجرا سوءاستفاده کنند و گفتم: استاندار آدم کش نیست، من دستور دادم تا پانصد نفر را بکشند، اما برای پانصد و یکمین نفر باید مجدداً دستور بگیرند. من شاه سلطان حسین نیستم که کوتاه بیایم. بنده را به جرم آدم‌کشی محاکمه کنید و به قوه قضاییه هم اعلام کردم متهم نه فرماندار نه استاندار است، بلکه من هستم و ماجرای زاهدان نیز بدین صورت پایان یافت.

عملکرد ذکر شده در فوق در تمامی دوره ۳۵ سال اخیر حکومت امامیه فارس دیده می‌شود در تظاهرات مردم در سال ۱۳۸۸ سخن یکی از سردمداران سپاه معروف است که می‌گفت این اعتراضات مهم نیستند اگر لازم شد دو سه هزار نفری می‌کشیم همه چیز ساکت می‌شود. ویا در یکی از اعتراضات مردمی به جناب خامنه‌ای رجوع می‌کنند ایشان می‌گویند اگر تعداد کم بود بشدت سرکوب کنید و بکشید ولی اگر زیاد بود سعی کنید با روشهای دیگر موضوع را فیصله دهید.

۲-۳-۳- چگونگی آتش زدن سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷،

سال ۱۳۵۷ شنبه شب، ۲۸ مردادماه سینما رکس آبادان آتش گرفت و تمامی تماشاگران در آتش سوختند! تعداد قربانیان بیش از ۶۰۰ جسد سوخته می کنند که به حقیقت نزدیکتر است چون بنا به گفته مسئولان فروش بلیت، برای آن سئانس در آن شب بیش از ۶۵۰ بلیت فروخته شده بود!

چند روز بعد از ۲۸ مرداد مردی به نام **عبدالرضا آشور** از عراق دستگیر و به خاطر اعترافش به ایران تحویل شد و به عنوان عامل آتش سوزی سینما رکس مردم معرفی کردند.

بلافاصله بعد از حادثه، تمام مخالفان، چپ و راست، مذهبی و غیر مذهبی «**نهضت رادیکال ایران، جبهه ملی ایران، نشریه جنبش**» مسئولیت حادثه را به شاه و عوامل او نسبت دادند!

داریوش همایون وزیر اطلاعات وقت در کتاب خود به نام «دیروز، امروز، فردا» می نویسد: «هواداران خمینی به فتوای خود او سینماها را آتش می زدند»!

اما آیات عظام و روحانیون چه واکنشی نشان دادند؟

«کیهان» (چهارشنبه ۵۷/۶/۱ ص ۲) از پیگیری مراجع تقلید حضرات آیت الله شریعتمداری، گلپایگانی، نجفی خبر می نویسد، و در همان صفحه می نویسد: «اطلاعیه سه مرجع بزرگ شیعه به تعویق افتاد!»

روز یکشنبه ۵۷/۶/۵ **آیت الله شریعتمداری** به تنهایی اطلاعیه ای صادر کرد، نکته بسیار مهم در نامه آیت الله شریعتمداری این است که هیچ اشاره ای به ساواک و عوامل رژیم شاه در آفریدن حادثه نکرده است! وی ضمن محکوم کردن این فاجعه می نویسد: «..... اینجانب انشاء الله پس از دریافت و مطالعه تحقیقات و اطلاعات کامل درباره حادثه اخیر، نظر قطعی خود را به آگاهی مردم جهان مخصوصاً ملت ایران خواهم رسانید.....» نتایج گزارش نمایندگان اعزامی این آیات عظام و نظر قطعی آنها هرگز اعلام نشد! (محتملاً کسانی مثل آیت الله شریعتمداری، قمی و به احتمال زیاد مرعشی با دیدن مدارک و اعترافات عاشور نخواستند موضع قاطعی در مقابل دستگاه نجف اتخاذ کنند).

شیخ علی تهرانی هم از تبعیدگاه خود، سفز، در سوم شهریور ۱۳۵۷ در نامه ای خطاب به مراجع نوشت: «فاجعه سینما رکس آبادان یکی دیگر از دسیسه های شیطانی رژیم شاه در راه سرکوبی نهضت بزرگ به رهبری روحانیت است!» (انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۱۰۶)

آیت الله خمینی که در آن زمان هنوز در نجف به سر می برد در ۳۱ مرداد (۱۷ رمضان) در پیامی به مردم آبادان نوشت: «من گمان نمی کنم هیچ مسلمانی بلکه انسانی دست به چنین فاجعه وحشیانه ای بزند..... قرائن نیز شهادت می دهد که دست جنایتکار دستگاه ظلم در کار باشد که نهضت اسلامی ملت را در دنیا بد منعکس کند..... این مصیبت دلخراش شاه، شاهکار بزرگی است تا به تبلیغات وسیع در داخل و خارج دست بزنند!.....» (انقلاب اسلامی، یاد شده)

سوابق آتش سوزی در سینماها

با وسعت گرفتن خیزش عمومی و غلظت یافتن رنگ مذهبی آن، تعداد سینماهای سوخته شده تا ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ در سراسر کشور به ۲۹ سینما رسید. تنها در هفته قبل از به آتش کشیده شدن سینما رکس، شش سینما در شهرهای مختلف سوخته شد و ۱۴ اقدام به شروع حریق توسط مأموران آتش نشانی متوقف شده بود، (انقلاب اسلامی، در هجرت، شماره ۱۰۴، مرداد ۱۳۶۴)

گرچه مسئولیت آتش سوزی بعضی رستوران‌ها و کاباره‌ها از جمله رستوران خوانسالار در تهران توسط گروه توحیدی صف به عهده گرفته شد. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ ساعت سه و سی دقیقه بامداد نزدیک اذان صبح جوجه کبابی حاتم تهران در آتش سوخت! هیچکس مسئولیت به آتش کشیده شدن سینماها را رسماً به عهده نمی گرفت!

سوابق خرابکاری انقلابیون:

پس از انقلاب گوشه ای از جنایات روحانیون انقلابی، توسط برخی از عوامل خودی بر ملا شد. بعنوان مثال **آیت الله لاهوتی** در مصاحبه ای با روزنامه کیهان به تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۵۸ به نقش **احمد خمینی در آتش سوزی سینمای قم** اشاره و عنوان کرد: «... او (حاج احمد خمینی) بعلت علاقه شدیدش به واژگونی رژیم سابق و برای اینکه به رژیم بفهماند که روحانیت زنده است دستور انفجار سینمای قم را صادر کرد.»

شیخ علی تهرانی، شوهر خواهر سید علی خامنه ای، که در آغاز انقلاب از سوی خمینی بعنوان قاضی شرع خوزستان منصوب شده بود و پرونده را کاملاً مطالعه کرده بود می گوید: «من خودم، چون رییس تمام دادگاه های خوزستان هم بودم و رفتم پرونده را دیدم، هیچ شکی ندارم که آن هیأت اسلامی که برای مبارزات در قم بود، دستور داده که چهار نفر رفتند و چهار گوشه سینما (رکس) را با بنزین آتش زدند...»

بازماندگان شهدا

در روز جمعه ۲۹ فروردین ۵۹ بازماندگان حادثه با صدور اطلاعیه ای آغاز یک تحصن سه روزه را اعلام می کنند!

درست دو روز بعد از آغاز تحصن، آقای آذری قمی بازماندگان را به لقب رایج «**ضد انقلاب**» مفتخر نمود! روز اول اردیبهشت مأموران شهربانی که حفاظت از محل تحصن را بر عهده داشتند به طور ناگهانی و به طوری که بعداً روشن شد به دستور آذری قمی محل را ترک گفتند. روزهای پنجشنبه ۲۲ و جمعه ۲۳ خرداد **دسته های چماقدار حزب اللهی** برای بر هم زدن تحصن به متحصنین حمله می کنند! (ویژه نامه پیکار، ۲۵ مرداد ۵۹، صفحه ۳)

دادگاه سینما رکس

پرونده سینما رکس ابتدا به عهده **صرافی** بازپرس این دادسرای عمومی آبادان و سپس **زرگر** دادستان انقلاب گذاشته شده و نهایتاً به دادگاه ویژه به ریاست **موسوی تبریزی** فرستاده می شود (انقلاب اسلامی در هجرت، ۱۰۸، ۱۹-۵ مهر ۱۳۶۴).

در پنجم مرداد ۱۳۵۹ دادستان دادگاه ویژه طی اطلاعیه ای از مردم می خواهد تا هر گونه شکایت، شهادت یا مدرکی از متهمان توقیف شده و یا غایب و ۲۵ نفر از مأموران شهربانی و ساواک، رؤسای ادارات دارنداعلام کنند.

اعترافات حسین تکبعلی زاده در دادگاه

رئیس دادگاه حسین تکبعلی زاده متهم ردیف اول را احضار کرد. او بعد از معرفی خود به شرح چگونگی آتش زدن سینما پرداخت. (خلاصه اعترافات تکبعلی زاده در جلسه ششم شهریور ۱۳۵۹ در دادگاه ویژه، اطلاعات، شماره ۱۶۲۲۵، به نقل از نیمروز، شماره ۲۷۸، ۲۸ مرداد ۱۳۷۳)

او در دادگاه ویژه خود را معرفی می کند: «من معتاد بوده و دوافروشی می کردم. در محله با **اصغر نوروزی** آشنا شدم و به جلسات قرآن راه پیدا کردم. و **من و فرج الله بذرکار و حیات** در جلساتی که در مسجد قدس (فرح آباد سابق) با آقای **محمد رشیدیان، ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم**، صحبت می کردیم و قرار شد دست به کارهایی بزنیم! (**رشیدیان** آموزگار بود و بعد از انقلاب اسلامی نماینده مجلس شد! **محمود ابوالپور** دانشجوی سابق دانشکده نفت و رئیس آموزش و پرورش آبادان در بعد از انقلاب، **عبدالله لرقبا** عضو انجمن اسلامی فرودگاه آبادان و هر سه از فعالان محافل مذهبی آبادان به ویژه حسینیه اصفهانی ها و مسجد قدس بودند!)

چون ما با رژیم شاه مخالف بودیم می بایست کارهایی می کردیم! به اتفاق فرج الله بذرکار و حیات، مدتی قبل از آتش سوزی سینما رکس با مقداری **بنزین سوخت هواپیما که عبدالله لرقبا** برای ما تهیه کرده بود محل **دفتر حزب رستاخیز** را آتش زدیم و در جلساتی که مجدداً در مسجد قدس با آقای رشیدیان، ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم قرار بر این شد که در یکی از سینماهای آبادان حریق ایجاد کنیم! بار اول سینما سهیلا را انتخاب کردیم، بعد از ارزیابی از موقعیت آنجا به دلائلی سینما رکس را ارزیابی کرده و تصمیم گرفتیم نقشه خود را در آنجا پیاده کنیم!»

و بعد به نقل اظهارات حسین تکبعلی زاده در دادگاه ادامه می دهد:

«برنامه سینما رکس فیلم (گوزن ها) بود، **من و فرج الله بذرکار و حیات** با شیشه و قوطی حاوی بنزین که هر کدام از ما آنها را در پاکت بزرگی گذاشته بودیم و از قبل **عبدالله لرقبا** آن را تهیه کرده بود روانه سینما رکس شدیم، حیات رفت و از باجه فروش بلیت برای هر سه ما بلیت خرید و ما وارد سالن

سینما شدیم و هر کدام روی یک صندلی نشستیم، هنوز نیمی از سئانس اول نگذشته بود که من و فرج الله با فاصله کوتاهی از جایمان بلند شدیم و به طرف توالت رفتیم، در آنجا با هم صحبت کردیم، تماشاچیان غرق در تماشای فیلم بودند، در راهرو کسی نبود، (حسین هنگام تشریح این قسمت به شدت به گریه می افتد) ما بنزین ها را روی درهائی که در راهرو قرار داشت و راه اصلی سالن بود ریختیم و خیلی سریع فرج در پشت سالن را به آتش کشید و منم دو در دیگر را که در یک طرف سالن قرار داشت به آتش کشیدم، در اصلی سینما باز بود، موقعی که از پلکان پائین می آمدیم کسی متوجه ما نشد، ما خود را به خیابان رساندیم و من دیگر **حیات** را ندیدم.»

شهود دیگر

رئیس دادگاه از سه افسر شهربانی و مأمورین آتش نشانی سؤالاتی می کند. هر یک از آنها از تلاش خود برای خاموش کردن آتش و نجات محاصره شدگان در آتش حرف زدند و بعد از آن نوبت به **عبدالله لرقبا و محمود ابوالپور** رسید، این دو نفر در جایگاه **شهود و نه در جایگاه متهمان** و شرکای جرم به عنوان افرادی مؤمن به انقلاب اسلامی که هدفشان مبارزه با رژیم بوده سوگند خوردند و حرف های تکبعلی زاده و ارتباط خود را با عاملان حریق تأیید کردند اما **محمد رشیدیان** آموزگار سابق و در آنزمان نماینده مجلس اسلامی که از طراحان اصلی این فاجعه بود هیچگاه حتی به عنوان شاهد به دادگاه احضار نشد! **حجه الاسلام موسوی تبریزی** گفت: «چون ایشان به کار مهمی مشغول است ما تلفنی از ایشان سؤال کرده ایم و اگر لازم شد از او دعوت می کنیم به اینجا بیاید!» و البته این ضرورت تا پایان دادگاه نیز احساس نشد!»

پایان کار دادگاه

این دادگاه در وجود دو نفر، **حجت الاسلام موسوی تبریزی** و یک نفر دیگر خلاصه می شد، متهمان این دادگاه نه وکیل مدافع داشتند و نه هیأت داوران که درباره جرمشان داوری کند. شش نفر از متهمین به مرگ و بقیه به حبس های گوناگون محکوم شدند، اعدام شدگان:

۱- **حسین تکبعلی زاده**، معترف به آتش زدن سینما،

۲- **ستوان بهمنی افسر شهربانی آبادان**، (بخاطر مرخصی روفتن در آن روز).

۳- **علی نادری صاحب سینما رکس**، ۶۰ ساله و ساکن تهران به علت بی توجهی به امکانات ایمنی.

۴- **اسفندیار رضائی مدیر سینما رکس**، اتهام او در دادگاه سوء مدیریت

۵- **سیاوش امینی آل آقا سرهنگ شهربانی و رئیس اطلاعات شهربانی آبادان**.

۶- **فرج الله مجتهدی کارمند ساواک**، بدلیل انتقال به آبادان در روزهای وقوع حادثه.

شرکای جرم تکبعلی زاده، یعنی لرقبا و ابولپور را نه به عنوان متهم که تنها به عنوان شاهد به دادگاه احضار کرد! آنها هم ارتباط خود را با تکبعلی زاده و حتی تهیه بنزین را انکار نکردند! با این حال محاکمه و محکوم نشدند!

افشاگری بعد از شانزده سال!

شیخ علی تهرانی به دنبال اختلاف با خمینی به عراق پناهنده شده و در مرداد ۱۳۷۳ همه حرف هائی را که آن زمان زده بود عوض می کند در مصاحبه با «رادیو صدای ایران» در آمریکا می گوید:

«من به اصرار خمینی به آبادان رفتم تا به پرونده سینما رکس رسیدگی کنم، من کلیه جزئیات پرونده را خواندم و در جریان آن متوجه شدم که در زمان شاه مدرسین حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند برای آن که آبادان را هم به هیجان بیاورند آنجا را هم به آتش بکشاند! در آن هنگام چهار نفر از مدرسین حوزه علمیه قم طرح مشترکی را برای به آتش کشیدن سینما به امضا رساندند، دقیقا نمی دانم چه کسانی ولی تصور می کنم یکی از آنها شیخ حسینعلی منتظری بود. اجرای این طرح به سه مأمور واگذار شد که آنها به آبادان رفتند، سینما را به آتش کشیدند و دو نفر از آنها در جریان حریق زنده زنده در آتش سوختند اما یکی توانست از این فاجعه جان سالم به در برد و زنده بماند. (مصاحبه با علیرضا میدی برای رادیو صدای ایران، آمریکا، چاپ شده در نیمروز، شماره ۲۷۷ (سال ششم، جمعه ۲۱ مرداد ۱۳۷۳) منبع چشم انداز، شماره ۲۰ بهار ۱۳۷۸

حسن شریعتمداری فرزند آیت الله شریعتمداری می گوید: «پس از این حادثه دلخراش، مرحوم پدرم هیأتی مرکب از سه روحانی و سه نفر غیر روحانی تعیین و به آبادان اعزام کرد. این هیأت پس از بازگشت اعلام کرد این حادثه عمدی بوده ولی مسببان آن شناخته شده نیستند. هرچند در آن زمان هرگز ذهن معطوف به کسانی که بعدها متهم شدند و معلوم شد که در صف انقلابیون آن زمان بودند، نمی شد... گزارشات بسیار مفصلی از این حادثه تهیه شد، اما همانطور که می دانید بسیاری از اسناد مرحوم پدرم را پس از آنکه ایشان را در خانه محبوس کردند، با خود بردند و من الان نمی دانم این اسناد کجا قابل دسترسی است؟» (منابع: بزرگمهر، نبوی: چشم انداز، شماره ۲۰ بهار ۱۳۷۸، بهرام چوبینه، کارگشا، ماهنامه پژوهاک، گاهشمار انقلاب بی بی سی)

نتیجه:

با توجه به شواهد و قرائن موجود، ادعای اینکه دستور آتش سوزی سینما رکس آبادان توسط شخص خمینی از نجف داده شده نمی تواند براحتی رد شود، آیا امامیون با اینکار هم می خواستند رژیم مرکزی را متهم کنند؟ و در عین حال از افرادی که فیلم «گوزنها» را تماشا می کردند افراد چپی محسوب شده و وجود آنها برای امامیون ارزشی نداشت انتقام می گرفتند؟:

- دادگاه محاکمه در وجود دو نفر، **حجت الاسلام موسوی تبریزی** و یک نفر دیگر خلاصه می شد متهمان را محاکمه و محکوم کرد! متهمان این دادگاه، نه وکیل مدافع داشتند و نه هیأت داوران که درباره جریشان داوری کند.

- حامل دستور (از طرف خمینی)، فردی به نام **هاشم عبدالرضا آشور** «محملاً حیات» که تکبلی زاده از او به عنوان یکی از همدستانش در آتش زدن سینما یاد کرده و اضافه نموده که «پس از خروج از سینما من دیگر **حیات** را ندیدم». در دادگاه هیچوقت از او اسمی برده نشد.

او قصد فرار به عراق و بازگشت به نزد خمینی در نجف را داشته ولی توسط مرزبانان عراقی دستگیر و بعد از بازجویی و روشن شدن نقش او در آتش زدن سینما رکس آبادان، تحویل مقامات پلیس ایران داده می شود. او در بازجویی اقرار نموده بوده که سینما رکس به دستور خمینی با همکاری و مساعدت تعدادی از مذهب‌یون ایرانی با دستیاری چند نفر از بومی آبادان با استفاده از تینر و فسفر سفید به آتش کشیده شده است. اما در آن غوغای خمینی، گوش شنوایی برای این حرفها نبود.

- از متهمان آتش سوزی سینما رکس نقل شده که گفته‌اند جو آبادان انقلابی نبود، حتی مدعی شدند که از شهرهای دیگر برای جوانان آبادانی روسری و لباس زنانه فرستاده بودند.

اینکه می‌گویند در آبادان جو انقلابی نبود، دروغ است. وجود تبعیض طبقاتی نشأت گرفته از سرمایه‌داران حکومت شاه باعث شده بود سالن سینما رکس در زمان اکران آن فیلم پر از جمعیت شود. کشته‌شدگان هم اکثراً جوان و از افراد انقلابی چپ بودند، اکثریت حتی مذهبی هم نبودند.

- خالی بودن تانکرهای آب در محل آتش سوزی در دادگاه مطرح گردید.

راننده و سایر کارمندان آتش نشانی مطلب را قویاً تکذیب نموده و گواه مدعای خود را مغازه داران و شاهدان عینی در صحنه معرفی نمودند که ناظر عملیات اولین تانکر محتوی آب در محل حادثه بودند و تانکر دوم هم که بعد از لحظاتی به محل حریق رسید محتوی آب بود اما این دو تانکر نتوانستند حریق را خاموش کنند و در نتیجه مأموران تلاش می‌کنند با استفاده از شیرهای آب اضطراری پیاده روهای خیابان‌های اطراف به اطفای حریق پردازند که این کار هم عملی نگردید لذا آنها از شیرهایی که قابل استفاده بود و در مسافتی دورتر قرار داشت استفاده کرده و حریق را به کمک مأموران شهربانی و مردم خاموش می‌کنند.

- در میان مظنونین به جنایت نام **سرتیپ رزمی** رئیس شهربانی وقت آبادان بیش از همه به گوش می‌خورد! شایع بود که سرتیپ رزمی درهای سالن سینما را بسته است تا کسی خارج نشود و در تأیید این حرف شاهدی هم درست کردند به نام **علی محمدی، متولی مسجد اصفهانی‌ها** که گفت: «من خودم

زنجر را روی در سینما دیدم و می خواستم با ماشین به در بکوبم و آنرا خراب کنم اما مأمورین شهربانی نگذاشتند!»

در حالی که در دادگاه شاهدان واقعی ماجرا خلاف این را شهادت دادند! **شهناز قنبری** یکی از افرادی که در اولین لحظه حریق به داخل راهرو رسیده بود در دادگاه گفت من از در اصلی سینما بیرون آمدم و در سینما با زنجر بسته نبود! مرد دیگری نیز که کودک خردسالش را در آن لحظه به دستشویی برده و با دیدن شعله های آتش خود و فرزندش را از در اصلی سینما به بیرون رسانده بود همین گونه شهادت داد! **صرافی** بازپرس دادسرای آبادان نیز که همان شب گذارش به خیابان شهرداری افتاده بود و در لحظات اول حادثه به جلو سینما رکس می رسد در دادگاه سوگند خورد و گفت موقعی که من رسیدم زنجر روی در سینما نبود!

-اسفندیار رضانی مدیر سینما رکس، به دلیل عدم رعایت نکات ایمنی در سینما رکس و استخدام افراد غیر مجرب محکوم به اعدام گردید. در حالیکه حتی در حال حاضر یعنی سی و اندی سال پس از تشکیل آن دادگاه نیز سینماهای ایران اسلامی، البته اگر سینمایی باقی مانده باشد، از نظر تجهیزات و رعایت نکات ایمنی و پرسنل اهل فن به هیچ وجه استاندارد نیستند و بعضاً در شرایطی بسیار بدتر از آنروز سینما رکس قرار دارند.

-فرج الله مجتهدی کارمند ساده ساواک بود که مدت کوتاهی پیش از آتش سوزی به آبادان منتقل شده بود. ولی موسوی به این دلیل واهی که او را برای فراهم نمودن مقدمات آتش سوزی به آبادان منتقل کرده اند، وی را محکوم به اعدام نمود. سرهنگ سیاوش امینی آقا، رئیس سابق اداره اطلاعات شهربانی آبادان که متخصص ضدخرابکاری بود و دادگاه نتوانست حتی کمترین ارتباطی میان او و آتش سوزی سینما برقرار کند ولی به هر حال اعدام شد!

-تکبعلی زاده متهم اصلی درطول جلسات دادگاه حتی یکبار اسمی از آن افرادی که به اعدام و زندان محکوم شدند به زبان نیاورد! در عوض حتی یک تن از آنهایی که او در اقرار خود در دادگاه مفصلاً در مورد همکاری و معاونت آنها در این آتش سوزی یاد می کرد از قبیل محمد رشیدیان (دبیر آموزش و پرورش آبادان)، سید محمد کیاوش (دبیر آموزش و پرورش آبادان- ایشان ابتدا نام خانودگی «عربی» را داشت اما به دلایل شایعات اخلاقی ای که پیرامون او وجود داشت، آنرا سالها پیش از انقلاب به «کیاوش» تغییر داد. این شخص خوش سابقه و مبارز اسلامی، پس از انقلاب باز هم نام خانوادگی خود را تغییر داد و فامیلی «علوی تبار» را برگزید و تبدیل شد به «سید محمد علوی تبار» نماینده مجلس اول شورای اسلامی!)، فؤاد کریمی (فرزند عبدالعلی متولد سال ۱۳۳۰ در خرمشهر)، عبدالله گربا (کارمند فرودگاه آبادان)، محمود ابولپور (دانشجوی دانشکده نفت آبادان، اصغر نوروزی، محمود (یا محمد

معروف به ممد زاغی) و برادرش یدالله، فلاح و به ویژه فرج‌الله بذرکار و «حیات» (او، «حیات»، بلافاصله پس از آتش زدن سینما و بیرون آمدن از آنجا برای همیشه ناپدید شد و هویت واقعی وی هرگز فاش نگردید.) که راساً به کمک حسین تکبعلی زاده سینما را به آتش کشیده بودند، به عنوان متهم به دادگاه احضار که نشدند هیچ بلکه تعدادی از آن گروه (محمد رشیدیان، فؤاد کریمی و محمد کیاوش) پاداش انجام این جنایت را به صورت وکالت در مجلس شورای اسلامی و یکی از آنها، محمود ابولپور، انتصاب در پُست رئیس آموزش و پرورش آبادان، دریافت داشتند.

-تعداد دیگری از متهمان آن دادگاه به زندان محکوم شدند بدون آنکه دادگاه توانسته باشد جرم آنها را ثابت نماید. از جمله سرهنگ خنافر ابواب جمعی شهربانی آبادان که استشهاد اهالی محل و مغازه‌داران به نفع او، جان او را از مرگ نجات داد و به دو سال زندان محکوم گردید. چند نفر از پرسنل آتش نشانی پالایشگاه آبادان: عبدالحسین قربانی، رئیس آتش نشانی - جبار اصل، معاون آتش نشانی - جوکار، تلفنچی آتش نشانی - سامری، کارمند آتش نشانی - عبدالصادق عوادی زاده، کارمند آتش نشانی - علیرضا حاج خدابخشی، کارمند آتش نشانی به زندان محکوم شدند که پس از شروع جنگ تحمیلی این افسران شجاع آتش نشانی از زندان آزاد شده و در اطفاء آتش سوزهای ناشی از بمباران ها در آبادان فداکاری های بسیار نمودند.

-گفت‌وگویی «تاریخ ایرانی» با حجت‌الاسلام سید حسین موسوی تبریزی،

این گفتگو ابهامات بسیاری را در مورد او بوجود می آورد، او در موقع آتش زدن سینما در آبادان بود و لی او با تاریخهای آن روز بازی می کند، ارتباط او به متهمین و اعدامی ها چگونه بود آیا هدف از دادن بررسی پرونده به او سرپوش گذاشتن به این ارتباطات است که مستقیماً به حاکمان و خمینی مرتبط می شد؟.

سوال: از حضورش در آبادان پیش از انقلاب و ادعای دخالت وی در آتش سوزی سینما رکس و چگونگی سپردن پرونده رکس سؤال می شود:

-جواب: من در ماه رمضان سال ۵۷ ممنوع‌المنبر شدم. به بوشهر دعوت شده بودم، ده روز هم منبر رفتم، اما ساواک ممانعت کرد و از همان جا به آبادان رفتم. ۲ روز در آبادان منبر رفتم اما تیمسار رزمی، رئیس شهربانی آبادان دستور داد مرا از آن شهر بیرون کنند. تیمسار رزمی، قبل از آن رئیس شهربانی قم بود که کشتار ۱۹ دی ۵۶ را به راه انداخته بود و به دروغ گفتند پس از آن مجازات شده و ماموریت آبادان به او سپرده شده است اما شهربانی آبادان از نظر درجه بالاتر از شهربانی قم است. روز ۱۳ یا ۱۴ رمضان بود (۲۸ مرداد روز آتش زدن سینما رکس) که سوار قطار شدم و به قم آمدم و آتش سوزی سینما رکس هم چند روز پس از آن رخ داد. در تهران در مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر سخنرانی

می‌کردم که آیت‌الله مهدوی کئی هم آنجا بودند. همانجا در سخنرانی‌ام در شب قدر به آتش زدن سینما رکس اشاره کردم.

-سوال: ثابتی مدعی شده عبدالرضا آشور متهم آتش‌سوزی سینما رکس اعتراف کرده بود که به دستور دو نفر، یکی شما و دیگری آیت‌الله جمی دست به این کار زده است. شما آشور یا همان هاشم منیشدپور را می‌شناختید؟

-جواب: من آشور را اولین بار در دادگاه عاملان آتش‌سوزی سینما رکس دیدم. آدم معروف و اهل روضه و مسجد نبود که او را بشناسم. من خیلی از آبادانی‌های انقلابی و فعال را می‌شناختم مثل آقایان رشیدیان، تشکری و ذغالی اما آشور را نه دیده بودم و نه می‌شناختم. حسین تکبعلی‌زاده، عامل آتش‌سوزی سینما رکس را هم ندیده بودم. به سینما رکس هم نرفته بودم. با این حال به محض قبول مسئولیت ریاست دادگاه سینما رکس این افتراات درباره‌ی من شروع شد. برنامه ساواک این بود که جریانی راه بیندازد.

-سوال: ادعای دیگری هم درباره شما مطرح کرده‌اند؛ اینکه شما مدتی بعد از واقعه سینما رکس در حسینه اصفهانی‌های آبادان منبر رفتید و در موقع خروج سوار بر موتور راهی خرمشهر شدید. در راه ستوان بهمنی افسر شهربانی آبادان به شما دستور توقف می‌دهد، اعتنا نمی‌کنید و بهمنی تیر هوایی شلیک می‌کند و تعقیب آغاز می‌شود که در نهایت توقف می‌کنید و او هم موقعی که به شما رسید، به گوش شما سیلی زد و اهانت کرد. طبق این روایت شما سابقه اختلاف پیشین با ستوان بهمنی داشتید و در نهایت او را به اعدام محکوم شد. این روایت چقدر به واقعیت نزدیک است؟

-جواب: موضوع اینگونه که عنوان شده نیست، امام پیام داده بود که شرکت نفت اعتصاب کند، بحث شد که چه کسی پیام حضرت امام را بخواند. به آقای پسندیده گفتم من به آبادان می‌روم و پیام را می‌خوانم. و این در حسینه اصفهانی‌ها نبود. از همان روز اعتصاب شرکت نفت شروع شد. از قبل می‌دانستیم من را بازداشت می‌کنند، بنابراین بعد از مراسم عده‌ای از جوانان درشت هیكل و تنومند دور من را گرفتند، من لباسم را عوض کردم تا سوار ماشین شوم و بروم خانه یکی از دوستان در آبادان. به دلیل شلوغی، به ماشینی که منتظرش بودم اجازه ندادند آنجا بیاید، بنابراین سوار بر ترک موتور شدم و چون خیلی شلوغ بود خانه آن دوستان را نتوانستیم پیدا کنیم و گفتم به خرمشهر برویم. سوار موتور بودیم که ما را از هلی‌کوپتر دیدند و پلیس جلوی ما را گرفت.

موتورسوار می‌خواست فرار کند، من مانع شدم و گفتم اگر فرار کنیم، تیراندازی می‌کنند. ایستادیم، من ستوان بهمنی را نمی‌شناختم، او را ندیدم و اگر هم دیده باشم یادم نبود. سیلی هم نزدند. ما را به

شهربانی بردند، پیش فرماندار نظامی خوزستان؛ آن دوره دولت نظامی از هاری بود. چشمانم بسته بود که سیلی زدند و چشم و دهنم خون آلود شد. نمی دانم چه کسی سیلی زد؟

ما را به دژ خرمشهر بردند و آیت الله جمی را هم بازداشت کردند و به آنجا آوردند. در ۱۱ روزی که آنجا بودیم هر روز برای آزادی آقای جمی و من تظاهرات می کردند و خیلی شلوغ شده بود. فرماندار نظامی از من تضمین گرفت دیگر به آبادان برنگردم. خودشان من را سوار قطار قم کردند. بنابراین من در این جریان با ستوان بهمنی برخورد نکردم. هر چند او علاوه بر پرونده در دادگاه سینما رکس به



روزنامه اطلاعات - یکشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۵۷

اتهام تیراندازی به مردم در حال فرار از سینما، پرونده دیگری هم داشت که مربوط به دستور تیراندازی به جمعیت تظاهرکننده در یکی از مناسبت‌ها بود.

در مجموع بعد از پیروزی انقلاب ۳ طیف پیگیر پرونده سینما رکس بودند. یکی خانواده‌های شهدا و داغدارها که خواستار مجازات عاملین آتش سوزی سینما رکس بودند. آن‌ها چند وقت یکبار تظاهرات می کردند و می خواستند دادگاه رکس برگزار شود. طیف دوم چپی‌هایی بودند که تحریک می کردند. گروه سوم طرفداران شاه بودند که ادعا می کردند آتش سوزی رکس کار خودشان (انقلابی‌ها) بوده و گرنه به پرونده رسیدگی می کردند. من

هم معتقدم که به این پرونده باید زودتر رسیدگی می شد. حسین تکبعلی زاده، عامل آتش سوزی سینما رکس بازداشت شده بود، عبدالرضا آشور آنجا بود، بنابراین خیلی زودتر از آن موعد می توانستند دادگاه را تشکیل دهند.

سوال: شما پس از دادگاه و اعلام احکام متهمان گفتید که ثابت شده آتش زدن سینما رکس کار رژیم شاه بوده و ساواک مستقیماً در این امر دخالت داشته است. چطور به این نتیجه قطعی رسیدید؟

جواب: بازجویی از آشور و فشار به او برای اعترافات ساختگی نشان می داد ساواک در این واقعه دست دارد... اینکه کدام سینما و فیلم انتخاب شود که جمعیت زیادی داشته باشد، کجا مواد آتش‌زا بریزند که مردم کشته شوند از قبل برنامه‌ریزی شده بود.

۲-۳-۴- جنگ ایران و عراق با تحریک خمینی شروع شد

سخرانی آقای خمینی در همان ابتدای پیروزی انقلاب سال ۵۷، علیه حکومت عراق و تحریک مردم داخل آن کشور و مردم ایران علیه حاکم وقت عراق آقای صدام حسین نشان می دهد امامیون از ابتدای بدست گرفتن حکومت دنبال ایجاد فتنه علیه حکومت‌های سنی مذهب بودند. انتشار فیلم سخنرانی آقای خمینی قبل از شروع جنگ ایران و عراق گواه بر این مدعا می باشد.

۲-۳-۵- کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷،

علت کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ توسط حاکمیت فارس چه بود؟ کشتار زندانیان سیاسی روز ۶ مرداد در اوین آغاز شد از آنجا که حمله مجاهدین از عراق به ایران در ۳ مرداد صورت گرفت، بسیاری در درون رژیم و بیرون آن علت کشتار زندانیان سیاسی را نتیجه این حمله («فروغ جاویدان» که با شعار «اول مهران بعد تهران») میدانند. اما این نتیجه گیری هم از نظر داده های تاریخی غلط است و هم از نظر اخلاقی و حقوق انسان غیر قابل قبول.

از نظر تاریخی درست نیست زیرا به شهادت بسیاری از نوشته های زندانیان سابق و به شهادت آنچه از رژیم بیرون آمده است، از چند وقت قبل از شروع قتل عام، فشارهای زیادی بر زندانیان سیاسی وارد می آمد. از آغاز بهار ۶۷ بدنبال بازخواست‌های چند باره زندانیان تفکیک میشوند و در زندانها نقل و انتقالات زیادی صورت میگیرد. از روز اول مرداد ماه کلیه ملاقاتهای زندانیان قطع میشود.

علاوه بر این چرا از ۵ شهریور ماه کشتار مارکسیستها که اکثریت آنها را توده ایها و فدائیان اکثریت تشکیل میدادند شروع شد؟ اگر این فرض غیر اخلاقی را بپذیریم که زندانیان مجاهد مجرم بودند به مارکسیستها که روحشان از این حمله خبر نداشت چه ربط داشت و چرا حداقل ۵۰۰ نفر از مارکسیستها با عقاید مختلف را بعنوان مرتد در عرض ۲۰ روز قتل عام کردند؟ حتی بسیاری از آنان مخالف مبارزه مسلحانه با رژیم بودند اما چون مخالف بودند و سر خم نکرده بودند مستحق مرگ میشدند.

در واقع بعد از اینکه به لطف فشارهای آقای منتظری در سالهای ۶۴ و ۶۵ چند هزار نفر [بقول آقای منتظری ۵۰۰۰ نفر] از زندانیان سیاسی آزاد شده بودند اما هنوز در زندانهای ایران چندین هزار زندانی سیاسی وجود داشت. آقای خمینی در اواسط سال ۶۵ دست منتظری را از زندانها کوتاه میکند.

آقای منتظری در ۱۷ مهرماه سال ۶۵، یعنی دو سال قبل از قتل عام، به آقای خمینی چنین مینویسد: «آیا میدانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده است که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟». آقای خمینی در همان سال به او نوشته بود: «آزادی بی رویه چند صد

منافقین به دستور هیئتی که رقت قلب و حسن ظن شان واقع شد، آمار انفجارها، ترورها و دزدی ها را بالا برده است».

بعد از اینکه دست آقای منتظری از زندانها کوتاه میشود این سوال برای مسئولان جدید مطرح میشود که با زندانیان باقی مانده چه باید کرد؟ بسیاری از زندانیان مدت زندانشان هم تمام شده بود اما رژیم آنها را آزاد نمیکرد. بدینترتیب راه حل دیگری به غیر از یک «خانه تکانی» باقی نمیماند. این بود که از سال ۶۵ رژیم بدنبال «راه حل» آخر میگشت. تفکیک زندانیان و بازخواستهای چند باره در بهار سال ۶۷ برای رسیدن به این هدف صورت گرفت. زمانی که خمینی در تاریخ ۲۵ تیرماه قطعنامه آتش بس با عراق را میپذیرد، مسئله جام زهر خوردنش تزلزل بزرگی برای هوادارنش ایجاد میکند و مخالفان براحتی میتوانند از آن بهره برداری کنند. از اینجمله کلیه ملاقاتهای زندانیان سیاسی از اول مرداد ماه قطع میشود و تا آبانماه این قطع ملاقات ادامه پیدا میکند.

– محاکمه زندانیان با چندتا سوال انجام میشد اگر پاسخهای داده شده طبق جوابهای از پیش تعیین شده نبودند بلافاصله به جوخه های اعدام سپرده می شدند.

در مورد مارکسیستها هیچ زنی از زندانیان در شهریور ۶۷ اعدام نشد و علت این مسئله هم این است که در فقه روحانیت حاکم، زن مرتد را نمیتوان اعدام کرد زیرا از نظر آنها زنها قوه تشخیص ندارند. اما مردان مارکسیست بعنوان مرتد اعدام شدند. این در حالی است که زنان مجاهد بعنوان منافق اعدام شدند زیر طبق حکم شرعی روحانیت حاکم، زن منافق را میتوان کشت اما زن مرتد را نه. البته زن مرتده را چنان زیر فشار و شکنجه قرار میدادند که توبه کند و چند زن به همین علت در آن زمان خودکشی کردند. اکثر کشتارها در مردادماه و شهریورماه نیز با دار زدن صورت گرفته است.

باید توجه نمود هدف از آوردن این مطالب ذکر حوادث بوده و قصدی مبنی بر اعلام براءت و یا مخالفت نسبت به گروه هایی مثل سازمان مجاهدین و یا دیگران نیست.

چند نفر به قتل رسیدند؟

– بنا به نوشته سایت مجاهدین، معاون تحقیق و بررسی وزارت اطلاعات آخوندها در دوران آخوند فلاحیان در یک نوار ویدئویی که در سال ۱۳۸۷ منتشر شد، برای اولین بار در یک اعتراف تکانه دهنده اعلام کرد: «... رژیم آخوندی در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، ۳۳ هزار و ۷۰۰ نفر را اعدام کرده است. اعدام شدگان در گورهای جمعی دفن شدند».

-منتظری خطاب به خمینی در ۹ مرداد یعنی ۴ روز بعد از فتوای خمینی و ۳ روز بعد از آغاز اعدامها: «بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز عکس العمل خوبی ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود».

-با اینکه سازمان مجاهدین صحبت از ۳۰۰۰۰ اعدامی در این کشتار میکند، اما این عدد بسیار دور از واقعیت بنظر میرسد. اما تاکنون بیش از ۴۰۰۰ اسم در خارج از کشور منتشر شده است. از اینکه حدود ۴۰۰۰ نفر نوشته میشود برای اینکه در برخی از موارد اسما دقیق نیستند و ممکن است اشتباه شده باشد. و میتوان گفت که با میزانی خطا رقم حدود ۴۰۰۰ نفر که با گفته آقای منتظری هم تطابق دارد به حقیقت نزدیک است (منبع: فیروزه بنی صدر و مهران مصطفوی).

افرادی که در این دوره بر مسند حکومت بودند

افرادی در این دوره بر مسند حکومت بودند: آیت الله خمینی، احمد خمینی گردانندگان اصلی حکومت، آقای خامنه ای به عنوان رئیس جمهور، میرحسین موسوی نخست وزیر، اکبر هاشمی رفسنجانی رییس مجلس شورای اسلامی، عبدالکریم موسوی اردبیلی رییس شورای عالی قضایی و رییس دیوان عالی کشور، محمد محمدی ری شهری وزیر اطلاعات، محمد خاتمی وزیر ارشاد و رییس موسسه ی کیهان، محمد موسوی خوینینی ها دادستان کل کشور.

دلایل واقعی کشتارها از کجا نشات می گیرد

کشتار زندانیانی که محاکمه شده و حکم زندان داشتند و حتی عده ای دوره زندانشان به اتمام رسیده بود چه چیزی می تواند باشد، دلایلی به شکل زیر پیش کشیده می شود.

-در وهله اول این کشتار نشان میدهد حکومت امامیه فارس هیچگونه ارزشی به هیچ قانون و حقوق انسانی و عرف و عادات اخلاقی شناخته شده قایل نبوده و قوانین ظالمانه خود را نیز بدون کوچکترین توجه به رفتار اخلاقی اسلامی در هر مقطعی نقض می کند.

-سردمداران مذهب امامیه کشتار را یک امر عادی می پندارند و بنا به احادیث امامیه که «کار امام زمان در موقع ظهور فقط کشتار است و از هیچ کس سوال نمیکند»، اینها کشتار را به عنوان افتخار اخلاقی خود قلمداد کرده و تصور می کنند به هر بهانه ای که خودشان توجیه می کنند افراد مخالف را بیشتر بکشند در نزد امام زمان عزیزترند و بخوی او نزدیکترند.

۲-۳-۶- بمب گذاری در حرم امام رضا و کشتار مردم بی گناه

روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۷۳ هم‌زمان با عاشورای حسینی، انفجار بمبی در داخل حرم امام رضا (ع) موجب کشته شدن ۲۶ تن از افراد بی گناه و زخمی شدن دهها نفر دیگر شد.

چند ساعت بعد آقای خامنه ای سازمان های مخالف حکومت را مسبب این حادثه معرفی نمود. -پنج سال بعد، مخبر روزنامه آریا (۱۳ آذر ۱۳۷۸) از آقای اکبر گنجی سوال می کند: سازمان قضایی نیروهای مسلح در اطلاعیه اخیر خود بحث بمب گذاری در مشهد را به باند سعید امامی منتسب کرده است. آیا می توان گفت که حوادثی که قبلاً نیز در مشهد رخ داده است از جمله تخریب مسجد اهل سنت، انفجار حرم رضوی و ترور نافرجام آقای عباپی خراسانی کار همین باند بوده است؟ اکبر گنجی: «این که سازمان قضایی گفته پس مانده های آن گروه این کارها را انجام داده اند، واجد نکته جالبی است که این محفل هنوز از بین نرفته و هنوز همه آنها دستگیر نشده اند. براساس تئوری و مدلی که من بدان باور دارم، تاریکخانه اشباحی وجود دارد که در آن عالیجنابان خاکستری اطراق کرده و هم چنان به توطئه مشغولند. انفجار مشهد یکی از اقدامات آنان است. آنها مسجد اهل سنت را در مشهد خراب کردند که به دنبال آن حادثه وحشتناک انفجار حرم امام رضا پیش آمد که آن را به گردن منافقین انداختند.

-روزنامه رسالت (۱۴ آذر ۱۳۷۸) می نویسد: اکبر گنجی قتل کشیشهای مسیحی و انفجار بمب در حرم امام رضا (ع) را کار وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران دانسته و منافقین را از انجام امور فوق تبرئه کرده است.

-روزنامه فتح (۲۶ بهمن ۱۳۷۸) از قول عمادالدین باقی می نویسد: در گذشته هم وقتی این ماجرا اتفاق افتاد مثل مسأله انفجار حرم امام رضا (ع) و یا حوادث مشابه و ترورها، کسان دیگری را پیدا می کردند و برای این که سرپوش بگذارند، آنها را به عنوان عاملین آن فاجعه معرفی می کردند تا ماجرا فیصله پیدا کند.

عمادالدین باقی، نویسنده کتاب «تراژدی دموکراسی در ایران» در جلد دوم کتابش درباره نقش باند سعید امامی در انفجار حرم حضرت رضا (ع) و دسیسه چینی آنان برای معرفی یک مهره سوخته سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) که در زمان انفجار در زندان جمهوری اسلامی بوده- به عنوان عامل این جنایت، می نویسد: «با توجه به فرضیه قریب به واقع زندانی بودن «مهدی نحوی» می توان گفت که وی در طی این مدت تحت فشار و شکنجه برای اعتراف به انفجار حرم امام رضا قرار گرفته است. بدیهی است فردی که روح او از ماجرا بی اطلاع بوده به آسانی تن به چنین اعترافی نمی دهد، به ویژه اگر عرق

مذهبی داشته باشد و از طرف دیگر می‌داند با چنین اعترافی حکم مرگ خویش را امضا خواهد کرد. سرانجام پس از ناامید شدن از کسب اعتراف باید سناریو را به گونه‌ای دیگر اجرا کرد.

مهدی نحوی با اتومبیل افراد سعید امامی به تهرانپارس در یکی از شلوغ‌ترین نقاط که ایستگاه مسافران نیز هست، آورده می‌شود تا عده زیادی از مردم تهران شاهد باشند. به او یک قبضه کلت کمربندی خالی از فشنگ داده و چنین فریب داده می‌شود که می‌خواهند او را فراری دهند. مهدی نحوی، جوان بی‌تجربه‌ای که گمان می‌کند فرشته نجات به سراغ او آمده است با خیالی خام از اتومبیل بیرون فرستاده می‌شود. او چونان محکومی گریزپا به سوی سرنوشتی نامعلوم (به امید رهایی و بی‌خبر از سناریوی طراحی شده) شتابان می‌دود.

چند لحظه بعد ماموران از اتومبیل بیرون آمده و فرمان ایست می‌دهند «نحوی» همچنان شتابان می‌دود، اما گلوله‌ها امان نمی‌دهند و او نقش بر زمین می‌شود و در حالیکه عده زیادی از مردم شاهد بودند که او در حال فرار و ماموران در حال تعقیب بودند و به او ایست دادند اما فرد فراری که اسلحه‌ای هم نزد خود داشت تسلیم نشد و هدف قرار گرفت. شب همان روز در اخبار سراسری صدا و سیما گفته شد که عده زیادی از مردم شاهد این درگیری بوده‌اند. ماجرا به اندازه‌ای طبیعی بود که هیچکس به ساختگی بودن سناریوی نحوی تردید نمی‌کند.

-بهزاد نبوی مشاورخاتمی نیز در یک سخنرانی علنی که در روزنامه کار و کارگر ۱۸ آذر ۷۷، به چاپ رسید، صراحتاً گفت: «آن ماجرای حرم امام رضا(ع) هم بحث دیگری دارد که من درصدد طرح آن در اینجا نیستم، اصلاً مسأله طور دیگری است».

۲-۳-۷- قتل‌های زنجیره‌ای در ایران

قتل‌های زنجیره‌ای به کشتار برخی از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مخالف نظام جمهوری اسلامی در دهه هفتاد شمسی در داخل و خارج از ایران گفته می‌شود که بگفته برخی منابع با صدور فتوا توسط روحانیون بلندپایه از جمله قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر وقت اطلاعات، توسط پرسنل وزارت اطلاعات و به دستور سعید امامی، معاون امنیتی این وزارتخانه در زمان تصدی علی فلاحیان وزیر اطلاعات دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) و دری نجف‌آبادی (اولین وزیر اطلاعات در دولت محمد خاتمی) مصطفی موسوی (کازمی معاون وقت وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی صورت گرفت. در مجموع، قتلها در طول چندین سال اتفاق افتاد و تعداد قربانیان به بیش از هشتاد نویسنده، مترجم، شاعر، فعال سیاسی و شهروندان عادی می‌رسد، اصلاح طلبان طرفدار خاتمی بر این باورند که قتلها، به منظور ایجاد مانع برای تلاش دولت خاتمی، برای ایجاد فضای باز سیاسی و فرهنگی و برقراری آزادی بیان در کشور صورت گرفته‌اند. بنیادگرایان و از جمله علی خامنه‌ای (در نماز جمعه تهران) عاملان قتلها را «ابر قدرت‌های خارجی» و به خصوص اسرائیل دانستند.

شکی نیست که قتل‌های زنجیره‌ای به شکل روشنی نمایانگر فرهنگ ترور و کشتار بی گناهان، در مذهب امامیه فارس می باشد. فارغ از اینکه این طرحها توسط کدامیک از جناحهای حاکم دولتی و صرفنظر از اینکه چه تعدادی از مجتهدین و آیت الله‌های دست اندرکار حکومتی برای گسترش حاکمیت امامیون فتوای قتلها را صادر کرده اند این حوادث در دراز مدت مورد توافق کلیه جناحهای بزرگان مذهب امامیه است و آنها بدنبال تداوم حاکمیت ترور و کشتار بی گناهان بدون توجه به نقض هر گونه حقوق انسانی مردم هستند.

۲-۳-۸- انفجار حرم عسکرین

در سال ۱۳۸۴ سوم اسفند، با کارگذاری مواد منفجره TNT به وزن حدود ۲۰۰ کیلوگرم در داخل بنا، حرم امام حسن عسکری در سامرا را منفجر کردند در نتیجه این بمب گذاری، گنبد بنا با پوشش آجری و طلاکاریش و همچنین تزئینات کاشی کاری در دیوارهای آن، فرو ریخت. شدت این انفجار به حدی بود که برخی از مصالح و تزئینات به کار رفته تا شعاع نیم کیلومتر به بیرون پرتاب شد. اما به علت استحکام بنا، پایه های گنبد، بدنه اصلی و دیوارها، سالم باقی ماند.

این شهر بطور عمده سنی نشین بوده و صدها سال است که اینگونه مقابر در این شهر وجود داشتند و هیچوقت هم کسی مشکلی بر آنها ایجاد نمی نمود. طبق معمول مراجع تقلید امامیه فارس و پیروانشان در عراق شروع به متهم نمودن فرقه های سنی کردند، و بلافاصله گروههای فشار در شهر سامرا، برای محدود کردن محدوده سکونت سنی ها در اطراف حرم عسکری وارد عمل شدند. در این زمینه اعتراف جرج ویلیام کیسی ژنرال سابق ارتش ایالات متحده قابل تأمل می باشد.

جرج کیسی و انفجار حرم عسکرین

«ما به عراق میرفتیم نظرم آن بود که رژیم ایران به دنبال قرار گرفتن یک دولت دوست خودش در عراق است. همچنین آنها خواهان شکست دولت آمریکا در تلاشهایش برای ایجاد یک دموکراسی باثبات در عراق بودند، آنها با آموزش و تسلیح سازمانهای تروریستی در عراق تولید بی ثباتی کردند. برای ما از ابتدا روشن شد که رابطه نزدیکی بین نیروی قدس و شبه نظامیان شیعی وجود دارد. اما ما فهم درستی از تأثیرات کامل نفوذ (رژیم) ایران تا زمان واقعه بمبگذاری حرم عسگری در فوریه ۲۰۰۶ در سامرا نداشتیم. به تدریج که اطلاعات ما ارتقا پیدا کرد و ما حملات بیشتری روی شبه نظامیان مورد حمایت ایران انجام دادیم، ما به یک نوع وسیله انفجاری رسیدیم که در ایران به صورت دست ساز تولید میشد. ما آخرین نوع آر.پی.جی. و خمپاره و راکتهایی را پیدا کردیم که روی آنها فارسی نوشته شده بود و تاریخ ساخت داشت. لذا واضح بود که این مهمات اخیراً از ایران رسیده بود. در اواسط ۲۰۰۶ دیگر هیچ شکی باقی نبود که رژیم ایران مشغول دادن سلاح و تجهیزات به سازمانهای تروریستی در داخل عراق است.

ما در اواخر ۲۰۰۶ شاهد یک روند نگران کننده دیگر نیز بودیم. به نظر ما رسید که شبه نظامیان عراقی با حمایت ایران در حال بیرون راندن ساکنان سنی عراق از محل زندگیشان در بغداد هستند تا کنترلشان روی شهر را افزایش دهند. در دسامبر ۲۰۰۶ ما این امر را مورد تأیید قرار دادیم و این زمانی بود که ما شش عامل نیروی قدس را دستگیر کردیم که در یک سلول عملیاتی در بغداد بودند. در این سلول که یک سلول فرماندهی بود، در روی دیوار یک نقشه بود و در روی نقشه مناطق بغداد کد رنگی خورده

بود که این کد رنگ مربوط به گروه‌های فرقه‌ای بود. همچنین روی این نقشه فلش‌هایی بود که حرکت بالقوه این جمعیت‌ها را نشان میداد. بلافاصله برای ما مثل روز روشن شد که رژیم ایران به عمد و بگونه‌ای مستقیم خشونت فرقه‌ای را دامن میزند تا عراق را بی ثبات کند.

توجیحات ایدئولوژیک پشت تصمیم

باید این مسئله را نیز در نظر داشت که مقامات جمهوری اسلامی از توجیحات شرعی مناسب برای انجام چنین جنایتی برخوردار هستند.

آن‌ها می‌توانند این گونه توجیه کنند که با تخریب این محل، بقعه و بارگاهی هرچه باشکوه‌تر به جای آن خواهیم ساخت. آنها به این اصل معتقدند که «الاعمال بالنیات» یعنی نیت پشت عمل را بایستی در نظر گرفت. (با چه نیتی ما کار را انجام می‌دهیم).

در اینجا تخریب با نیت سازندگی انجام می‌گیرد. برای بازسازی هرچه بهتر نیاز به تخریب بنای قبلی است. در همین حال با این انفجار نه تنها دشمنان اسلام مفتضح شده و در تنگنا قرار می‌گیرند، بلکه موجب عزت و سرفرازی جمهوری اسلامی شده و در پناه آن پاره‌ای مشکلات مسلمین نیز حل می‌شود. بلافاصله پس از انفجار جدا از تشکیل ستادهای مختلف بازسازی، مقامات جمهوری اسلامی اعلام داشته‌اند که برای حفاظت از حرم از آن جایی که در یک منطقه‌ی سنی‌نشین قرار گرفته، می‌بایستی ترکیب جمعیتی دستخوش تغییر قرار گرفته و اطراف حرم به شیعه‌ها داده شود. به این ترتیب امنیت سامرا نیز مانند حرم‌های کربلا و نجف حفظ شود. (منبع: ایرج مصداقی، ۳ مارس ۲۰۰۶).

مطمئناً در اینگونه حوادث، تهیج افکار عمومی علیه سنی‌ها در هدف امامیه فارس بوده و می‌خواهند توده‌های سنی مذهب عراقی و بویژه اهالی سنی سامرا را در مقابل عمل انجام شده قرار داده آنها را از نظر افکار عمومی خلع سلاح نموده و طرح‌های تخلیه اطراف مرقد امام عسکری از اهالی سنی و جایگزین نمودن آن توسط خانواده‌های شیعی مذهب را پیاده نمایند و در عین حال قصدشان نشان دادن چهره‌ای تروریستی از سنی‌ها در کل جهان اسلام می‌باشد.

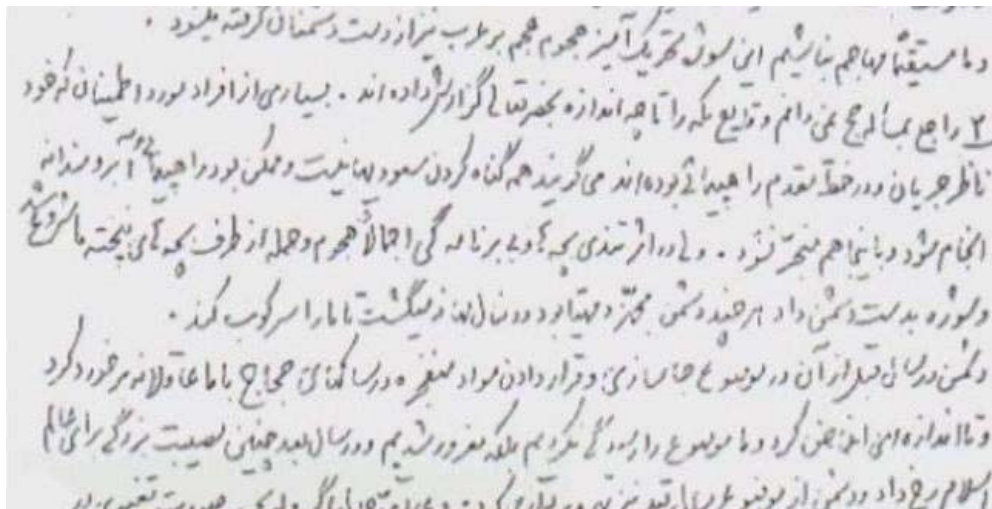
۲-۳-۹- ایجاد فتنه توسط امامیون ایران در مکه به سال ۱۳۶۶،

امامیه فارس با فتنه انگیزی و به بهانه براءت از مشرکین! در سال ۹ مرداد ۱۳۶۶ در مکه موجب ایجاد فتنه شدند و در این حوادث ۴۰۲ نفر (۲۷۵ نفر ایرانی) کشته و تعداد زیادتری نیز زخمی شدند. موضوع مهم اینجاست که امامیون بطور کامل به این فتنه انگیزها معترفند در عین حال به گناهکار بودنشان و حمل مواد منفجره نیز اذعان دارند.

نامه خصوصی ارسالی آیت الله منتظری نفر دوم حکومت در آن تاریخ، به آیت الله خمینی، که حاصل بررسیهای وقایع سال ۱۳۶۶ و همچنین سال قبل از آن در سال ۱۳۶۵ بوده است به شکل مبرهن و بی پرده به عمق توطئه و فتنه انگیزی حکومت بر علیه زائرین و حکومت عربستان سعودی اشاره دارد.

در بخشی از نامه چنین آمده است: ۲- راجع به مساله حج نمی دانم وقایع مکه را تا چه اندازه به حضرت تعالی گزارش داده اند. بسیاری از افراد مورد اطمینان که خود ناظر جریان و در خط مقدم راهپیمایی بوده اند می گویند همه گناه گردن سعودیها نیست و ممکن است راهپیمایی آبرومندانه ای انجام شود و به اینجا هم منجر نشود، ولی در اثر تندی بچه ها و بی برنامه‌گی اجمالا هجوم و حمله از طرف بچه های نپخته ما شروع شد و سوژه به دست دشمن داد، هر چند دشمن مجهز و مهیا بود و دنبال بهانه می گشت تا ما را سرکوب کند.

دشمن در سال قبل از آن، در موضوع جاسازی و قرار دادن مواد منفجره در ساکهای حجاج با ما عاقلانه برخورد کرد و تا اندازه ای اغماض کرد و ما موضوع را رسیدگی نکردیم بلکه مغرور شدیم و در سال بعد چنین مصیبت بزرگی برای عالم اسلام رخ داد و دشمن از موضوع سال قبل نیز بهره برداری کرد و علی ایحال اگر ولو به حسب صورت تغییری در بعضی مسئولین حج و روش آنان انجام می شد و آنان عاقلانه وارد می شدند بسا بدون.... (تصویر بخشی از نامه در زیر قابل رؤیت است)



در این زمینه اشاره به این نکته ضروریست که با توجه به اذعان شخص دوم حکومتی نسبت به انتقال ماده منفجره به عربستان، احتمال قوی اینست که امامیون فارس قصد داشتند با انجام انفجار در کعبه بحران امنیتی و مذهبی در دنیای اسلام ایجاد کرده و بدنبال آن چنین ادعا کنند گویا کعبه را خدا منفجر کرده و این نشان میدهد حکومت عربستان کافر است و باید امامیون پاک سرشت بر مکه و شهرهای مدینه و مکه حاکم گردند.، چنانچه انفجارهایی از این نوع در حرم امام عسکری و امام رضا را در نظر بگیریم چنین قضاوتی روشنتر می گردد.

۲-۳-۱۰- ایجاد فتنه توسط امامیون ایران در مکه به سال ۱۳۹۴،

در این سال زائران حج به صورت عادی مشغول زیارت بودند ناگهان عده ای از زائران ایرانی که عمدتاً عضو سپاه پاسداران بودند شعارهای غیر متعارف (مثل لیک یا حسین، و شعارهای ضد عقاید اهل سنت) داده و موجب ازدحام در داخل جمعیت شده و در این حوادث حدود ۷۶۹ نفر جان باختند و تعدادی زخمی شدند، بیش از دو سوم کشته شدگان و زخمی ها ایرانی بودند و بسیاری از ایرانیها برای مدت طولانی شناسایی نشده و جزو مفقودین محسوب می شدند و روزها طول کشید تا همه آنها شناسایی گردند.

در اینجا با توجه سابقه امر در راه انداختن تظاهرات غیر قانونی و با هدف ایجاد دشمنی با حکومت عربستان سعودی توسط عوامل حکومتی امامیه ایران، به علل مذهبی و سیاسی این حوادث اشاره نمی شود و مستقیماً به خبرهای پخش شده در این زمینه می پردازیم هر چند بخشی از این خبرها هنوز توسط منابع رسمی هیچکدام از این کشورها تایید نگردیده است لذا بدون اینکه به عمق خبرهایی بسیاری که در اینترنت و گروههای شبکه های اجتماعی پخش می گردد برویم به بخشی از خبرهای عمومی اشاره می شود.

یک دیپلمات سابق ایرانی «فرزاد فرهنگیان» به نقل از منابع خود فاش کرد که افسران سپاه پاسداران ایران عامل به وجود آمدن این حادثه بودند. او تهران را به اجرای سناریویی با هدف «کشته شدن بیشترین شمار ممکن از حاجیان و پس از آن برگزاری تظاهرات اعتراض آمیز توأم با اعمال خشونت آمیز» در موسم حج متهم کرد. فرهنگیان در وبلاگ خود نوشت: «پیش از آغاز موسوم حج نسبت به عملیات تروریستی که نظام جمهوری اسلامی قصد اجرای آن را دارد هشدار داده بودم. پس از حادثه، موضع گیری هایی از سوی نظام جمهوری اسلامی اعلام شد که از همه عرف های سیاسی تجاوز کرد. دلیل آن چیست؟»

فرهنگیان پیش از جدایی اش از نظام ایران، به عنوان مشاور در وزارت امور خارجه این کشور کار می کرد. او پس از آن در سفارت خانه های ایران در دبی، بغداد، مغرب و یمن فعالیت کرد. آخرین ماموریتش هم مرد شماره دو سفارت ایران در بلژیک بود.

فرهنگیان با اطمینان می گوید که تحقیقات، نظام ایران را به خاطر دست داشتن در ایجاد حادثه منا، محکوم خواهد کرد. او تاکید می کند: «آن چه در منا روی داد، یک عملیات تروریستی بود. بیش از ۵ هزار تن از اعضای سپاه پاسداران در میان حجاج ایرانی بودند. سناریو این بود که شمار کشته شدگان بیشتر باشد و پس از آن تظاهراتی همراه با عملیات خشونت آمیز برگزار شود. اما سرعت عمل نیروهای امنیتی سعودی در کنترل حادثه، توطئه را به شکست کشاند.»

این دیپلمات سابق ایرانی، نام افرادی از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران ایران را چنین ذکر می کند:

۱- رکن آبادی « سفیر سابق ایران در لبنان » ۲- علی اصغر فولادگر «رئیس دفتر مطالعات راهبردی سپاه»،

۳- عمار میر انصاری، ۴- سید حسن حسنی از سردمداران سپاه، ۵- عادل سید جواد موسوی فرمانده لشکر «عاشورا» از واحدهای شبه نظامیان بسیج، ۶- عبدالباری مصطفی بختی فرمانده مرکز آموزش دانشگاه امام در کاخ سعدآباد در شمال تهران. ۷- مصطفی نعیم عبدالباری رضوی. ۸- محمد سید عبدالله. ۹- سالم صباح عاشور. ۱۰- کاظم عبدالزهره خردمندان.

او می گوید که این افراد از فرماندهان عالی رتبه «واحد ۴۰۰» هستند که مسئول اجرای ماموریت های خارجی سپاه پاسداران را بر عهده دارد. رکن آبادی از سال ۲۰۱۰ تا آوریل ۲۰۱۴ سفیر جمهوری اسلامی در لبنان بوده و قطعاً دارای اطلاعات زیادی در ارتباط با حزب الله لبنان است و بعید نیست که افرادی از حزب الله لبنان در میان حجاج بوده و رهبری آنها را رکن آبادی بر عهده داشته است .

همانگونه که ذکر گردید حادثه منا با بر اساس طرح ریخته شده توسط نیروهای اطلاعاتی و سپاهی و با هماهنگی رکن آبادی سفیر سابق ایران در لبنان و عده ای از وابستگان حزب الله عراقی، بحرینی و لبنانی، با حرکت دادن چند کاروان در عکس حرکت حجاج و با رمز لیبیک یا حسین برای پیوستن حجاج شیعی دیگر کشورها شروع گردید.

یکی از جوانان ایرانی که از ابتدا همراه رکن آبادی در جلسات سری شرکت داشته و بدین منظور به عنوان خدمه در کاروانهای ایرانی به حج اعزام شده اند نقل می کند که رکن آبادی در تهران و در حضور حجازی گفت که اگر هم شهید بدهیم می ارزد زیرا با فشار آوردن به عربستان، حوثی ها و بشار اسد نفس راحتی خواهید کشید این جوان می گوید که برنامه ریزی آقای رکن آبادی دقیق اجرا نشد و اساساً حرکت دادن کاروانهای ایرانی در جهت عکس مسیر میلیونی دیگر حجاج آنها با شعار «لیبیک یا حسین» کار بشدت اشتباه بود.

جالب است که یک ایرانی مسئول در بعثه حج ایرانی گفته که بابت خون حجاج حداقل نفری یک میلیون ریال عربستان معادل تقریباً یک میلیارد تومان به ایرانیها می رسد که مورد غضب یک حاجی مشهدی که برادرش را در منا فوت کرده قرار گرفت و با عصبانیت می گوید شما خون شیعیان را برای پیش برد سیاست خودتان می ریزید و چنین برنامه ای را که عامل اصلی حادثه شد با حرکت معکوس در منا و سد معبر حجاج میلیونی و راهپیمایی بر خلاف جهت حجاج جهان اسلام و با شعار «لیبیک یا حسین» آبروی شیعه را بردید و مسبب این همه خون شدید که با تهدید یکی از اعضای بعثه روبرو شد و او را نزد آقای سید علی قاضی عسکر رئیس بعثه حج می برد تا آرامش کنند.

با توجه به واکنش سریع نیروهای امنیتی و انتظامی عربستان برای جلوگیری از تبدیل حادثه به تظاهرات و راهپیمائی، احتمال قوی است که شناسائی و شنود و پیش بینی تظاهرات، در دستور کار نیروهای حفظ امنیت زائرین عربستان بوده است.

آن بی خردی، که فرمانده کل سپاه پاسداران در سخنرانی خود به خرج داد و عربستان سعودی را تهدید به اقدام نظامی کرد، نشان داد که سپاه در حادثه مکه و منا ضربه دیده و از آن مهم تر در انتظار تبعات ناشی از احتمال افشاگری‌های مفقود شدگان است. در حقیقت عصبانیت سپاه از شکست طرحی است که در عربستان متحمل شد و حالا باید منتظر تبعات سیاسی امنیتی آن در آینده نیز باشد.

حادثه نشان می‌دهد بر عکس تصورات سپاه پاسداران حکومت امامیه فارس، که همه چیز را در اعمال خشونت در تظاهرات داخل کشور و اعدام و کشتن مخالفین و ایجاد جنگ و خشونت در عراق و سوریه و یمن و لبنان میداند، کشورهای مثل عربستان بطور سیستماتیک و منظم بر روی مسائل امنیتی کشور خود و مسائل ایمنی زائران مطالعه و کار میکند و در واقع از فتنه انگیزی حکومت فارس در حوادث سال ۱۳۶۶ درس گرفته و در این مدت علاوه بر اینکه سیستم امنیتی خود را بروز و تقویت نموده و در عین حال اعمال و طرحهای توطئه گرانه حکومت فارس را نیز زیر نظر داشته است و با ایجاد امکانات لازم توانسته است توطئه همه جانبه سپاه پاسداران با نیرویی ۵۰۰ نفری کنترل کرده و با کمترین تلفات چنین فتنه بزرگی را مهار نماید.



بنا بر سایتهای اینترنتی تورکیه، خبرگزاری آسوشیتدپرس تعداد کل کشته شدگان ۷۶۹ نفر، و زخمی ها ۹۳۴ نفر اعلام گردید. سهم کشورها از کشته ها به شکل زیر می باشد: ایران ۴۶۵ نفر، مصر ۱۴۶، اندونزی ۱۰۰ نفر، پاکستان ۷۵، نیجریه ۶۴، مالی ۶۰، هند ۵۸، کامرون ۴۲، بنگلادش ۴۱، جزایر ۱۸، اسیوپی ۱۳، چاد ۱۱، کنیا ۸

سنگال ۵، تورکیه ۳، مراکش ۳ نفر. مطمئنا در بین کشته شدگان افراد معدودی بی طرف و غیر شیعه، طبیعی خواهد بود اما کشته شدگان دیگر کشورها، چه مذهبی داشتند؟ آیا آنها شیعه و وابستگان به سپاه بودند؟ در این زمینه اطلاعات زیادی وجود ندارد.

موضوع قابل توجه اینست که از تورکان آذربایجان جنوبی بندرت در بین کشته شدگان می توان یافت، البته یک نفر عضو سپاه در تبریز وجود دارد که در منا کشته شده است ولی بقیه افرادی که در زنجان و شهرهای دیگر آذربایجان فوت کرده اند با مرگ طبیعی و یا در تصادف جانشان را از دست داده اند،

ضمناً خبری نیز مبنی بر وجود بیش از ۴۰ کشته از کردهای آذربایجان ویا استان کردستان در منا وجود دارد که جزو جاشهای کرد و وابسته به سپاه بوده اند.

سؤال اینجاست که آیا دلیل نبودن تورکان آذربایجانی در بین کشته های منا بدلیل عدم اعتماد جمهوری اسلامی به آنها بوده ویا این نیروها عملاً رغبتی به کارهای تروریستی و بویژه ترورها و توطئه های برون مرزی نداشتند، در هر حال این علامت سؤال، اهمیت اساسی خود را حفظ خواهد نمود.

نهایتاً سوالی بدین شکل مطرح می باشد، چرا در حادثه منا هیچ کشوری برای اعتراض به سوء مدیریت عربستانیها به ایران اهمیت نداد؟ و چرا حتی کشورهایی هم که تلفات داده بودند هیچ اعتراضی به عربستان نکردند؟ آیا به غیر از اینست که همه آنها قانع شدند که سرچشمه فتنه و توطئه منا همین حاکمان فارس می باشد، و قاعدتا اگر اعتراضی هم شد در واقع به ایران شد و حاکمان فارس امامیه را در این زمینه مذمت کردند و آنها را به بیهوده گویی متهم کردند. آیا بغیر از اینست که همه اینها ناشی از مغرض بودن و بی کفایتی سیستم حکومتی فارسگرا می باشد؟ به عبارت دیگر، حکومت اسلامی ایران علاوه بر اینکه اسلام محور و انسان محور نیست در عین حال امامیه محور بوده و کل غیر امامیون فارس را دشمن خود می داند.

تبلیغات ضد اسلامی پانفارسیسم در شبکه های اجتماعی در حوادث مکه و مقاومت تورکان و عربها

رسانه های ایرانی در روزهای گذشته، نه تنها دولت سعودی را هدف حملات خود قرار دادند، بلکه حملاتشان شامل همه عرب ها شد و حامل احساسات نژادپرستانه هم بود. بویژه در شبکه های اجتماعی علاوه بر پانفارسیها که هدایتگر بودند مردم عادی فارس نیز خود را در دشنام دادن به عربها و شعار متداول اسلمی آزاد می دیدند و هرگونه توهین را به ح پیغمبر امامی علی و امام حسین روا می دیدند. چنانچه انسان این مطالب بسیار توهین آمیز علیه بزرگان اسلام را می دید چنین تصور می نمود توده های فارس بطور کامل از دین اسلام برگشته اند و دین مجوسیت را قبول نموده اند.

باید اعتراف نمود که مؤثرترین نیروی ترمزکننده در مقابل موج ضد دینی نژادپرستانه و توهینهای جنسی به خانمهای بزرگ اسلام و حتی افرادی مثل ح فاطمه و زینب و... فقط و فقط تورکان آذربایجان و به مقدار کمی نیز اقلیت عرب بودند که در مقابل فارسهای بی بندوبار و بددهن ایستاده بودند البته اقلیت عرب به دلیل کم بودن آنها بطور غیرمستقیم و همراه با ترس و احتیاط دفاع می کردند ولی تورکان به دلیل درک اوضاع و همراه شدن با تودهای مسلمان تورک و عرب و تورکمن و بلوچ اوضاع را بسیار مناسب تشخیص داده و با تمام توان بر پانفارسیهای مستهجن هجوم می بردند، می توان گفت این کارزار مناسبترین فرصتی بود که موجب همدلی و اتحاد تورکها با عربها شد و عمق نژادپرستی پانفارسیسم و بویژه صورت واقعی متظاهر آنها و لعاب ضدقرآنی و ضد دینی آنها شناخته شد.

قران فتنه انگیزی در مراسم حج را جایز نمی داند.

در قران به صراحت آمده که جدال در حج جایز نیست ولی شیعه امامیه فارس تمام تلاشش بهم ریختن حج می باشد تا بزعم خود آبروی عربستان را برده و مردم مسلمان را و حداقل حاکمان کشورهای مسلمان را علیه عربستان بشورانند.

قران در سوره بقره آیه ۱۹۷ می فرماید: « وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ: در حج جدال نکنید»

-و درست در این راستا بود که علیرغم کشته شدن زائرانی از دیگر کشورهای دنیا هیچکدام از کشورها نه تنها با دولت امامیه فارس همراهی ننمودند در عین حال فتنه انگیزی ایران را بطور مستقیم و غیر مستقیم محکوم نمودند.

می توان گفت بعد از این حادثه مسلمانان جهان هرچه بیشتر به خطرات منافقانه امامیه فارس پی بردند و اتحاد برای مقابله با این توطئه ها بویژه در بین کشورهای عربی و تورکهای تورکیه و آذربایجان بیشتر شده و آنها توانستند در نتیجه اتحاد بین خودشان عملاً کشورهای غربی را نیز تا حدودی با خود همراه کنند و در مورد سوریه اتحاد عمل بیشتری داشته باشند.

۲-۳-۱۱- حواث قره باغ آذربایجان و چچن و باطنیه امامی فارس

وزارت امنیت ملی جمهوری آذربایجان (۱۳۹۱)، از بازداشت ۴۲ تروریست در شهرهای مختلف این کشور که در آستانه برگزاری مسابقه یوروویژن قصد ایجاد عملیات تروریستی و ضد امنیتی داشته‌اند، خبر داد. جمهوری آذربایجان طی یک سال گذشته، علاوه بر این شبکه تروریستی، ۴۰ نفر دیگر را نیز به اتهام جاسوسی برای سپاه و وزارت اطلاعات ایران برای انجام عملیات تروریستی و ضد امنیت ملی متهم کرده است. ایران این اتهامات را رد کرده و طبق معمول مدعی شد که سازمان جاسوسی اسرائیل، مוסاد، در قتل دانشمندان هسته‌ای ایران از کمک و همکاری جمهوری آذربایجان بهره‌مند شده‌اند. بنا بر گزارش وزارت امنیت ملی جمهوری آذربایجان، این گروه تروریستی به رهبری وقار پاداراف، قصد اخلال در امنیت مسابقه یوروویژن در باکو و سوء قصد به جان (الهام علی یف) رئیس جمهور آذربایجان در جریان سفر ماه آوریل وی به شهر زاقاتالای جمهوری آذربایجان را نیز داشته‌اند. دو عضو این شبکه تروریستی، از جمله خود پاداراف که در مقابل ماموران امنیتی اقدام به مقاومت مسلحانه کرده بودند، کشته شده‌اند.

در اطلاعیه گفته شد که این عده در سوریه، ایران و پاکستان آموزش دیده‌اند و از کشف و ضبط «مقادیر هنگفتی سلاح و مواد منفجره» که از داغستان وارد کشور شده است، خبر داده شده است. آنها قصد بمبگذاری در هتل‌ها (محل اقامت شهروندان خارجی) به همراه چندین مسجد شیعیان، زیارتگاه‌ها و مراکز دینی برای دامن زدن به تفرقه‌های مذهبی و دینی در کشور داشته‌اند.

با مقایسه مقاصد این گروه تروریستی در آذربایجان، با عملیات سپاه قدس در انفجار حرم امام حسن عسکری و اعمال گروه داعش در کشتار شیعیان برای ایجاد تفرقه مذهبی، به روشنی ارتباط این گروه‌ها با همدیگر و وابستگی آنها به تفکر تفرقه انداز امامیون برای ایجاد جنگ مذهبی قابل مشاهده می باشد.

کمک عیان و بی پرده حاکمیت فارس به ارمنی‌ها و روس‌ها جهت سرکوبی تورکان آذربایجان شمالی و کمک سپاه جهت اشغال اراضی آذربایجان توسط ارمنی‌ها، نه فقط توسط سازمانهای خارجی و حتی



توسط خودحکومت مرکزی فارس نیز مورد تایید و تاکید قرار گرفته است. همچنین در

اعتراضات و مبارزات مردم چچن علی‌رغم اینکه آنها مسلمان بودند، حاکمان فارس

بدلیل منافع سیاسی خود، آشکارها از روس‌ها طرفداری کردند و حتی فتوای علنی بر

علیه مردم چچن موجود می باشد.

موضوع استفتاء: سکوت روحانیون در مورد ظلم راجعاً به مسلمانان چچن از جانب روسیه

سؤال: در مورد مسلمانان فلک زده نوار غزه عزای ملی اعلام شد، ولی در طول ۳۰ سال گذشته کوچکترین دلسوزی و یا همدردی نسبت به مسلمانان چچن ابراز نشده، علت چیست؟

جواب: هوالباقی! همدردی یا مسلمانان چچن به منزله اعتراف به دولت دوست و همسایه روس قلمداد خواهد شد و تا اتمام نیروگاه اتمی بوشهر، اعتراض به سیاست روس حکم عناد با حضرت صاحب الزمان (عج) را دارد.

۲-۳-۱۲- قانون شکنی، عاداتی مذموم در فرهنگ فارسگرایان

حاکمیت فارس با توجه به ادعای اولوهیت، خود را خدای زمین و زمان می داند، این تفکر بنیادی در تمامی ارکان حکومتی و حتی زندگی روحانیون امامی فارس رسوخ کرده و در فرهنگ مردم فارس نیز بصورت لات بازی و لمپنیسم منعکس شده و نمود پیدا می کند.

آنها به هیچ قانون دینی و دنیوی اعتقادی ندارند و هیچ قانونی را معتبر نمی شناسند، و با استفاده از حدیث مجاز بودن دروغگویی و توطئه برای امامیون (حدیث جعلی کلینی و مجلسی) و با بهره گیری از تقیه هر دروغ و خدعه را از نظر شرعی و عرفی مجاز می شمارند، و آنها حتی قوانینی را که خودشان دیروز وضع کرده اند بدون کوچکترین احساس مسئولیت و ملاحظه، امروز زیر پا می گذارند.

- اشاره به نمونه قانون شکنی هایی که توسط حاکمیت اسلامی فارس در سطح بین المللی و عموماً توسط لمپنهای دست پرورده خود انجام داده است :

- حمله به سفارت آمریکا.

- حمله به سفارت انگلیس.

- حمله به سفارت عربستان.

- حمله به سفارت خانه های دیگر که مسگوت ماند.

- طرح مخفیانه برای ساخت و خرید سلاح اتمی

- ایجاد خدعه در مورد حرفهای خمینی در قبل از انقلاب در مورد آزادی گروهها و احزاب

- اشاره به نمونه قانون شکنی هایی که حاکمیت پهلوی فارس انجام میداد :

- رضا قلدور علیرغم تعهد برای ایجاد جمهوری بعد از قدرت گرفتن دیکتاتوری خانوادگی پهلوی را ایجاد کرد که دست کمی از سیستم ولایت فقیه نداشت

- در سال ۱۳۲۵ علیرغم توافق با حکومت ملی آذربایجان (توافق قوام السلطنه و پیشه وری) این قانون را زیر پا گذاشته شد و مردم آذربایجان بمباران و قتل عام شدند.

- در زندگی روزمره نیز فارسهای روشنفکر معتقد به این فرهنگ قانون شکنی، با خدعه و نیرنگ زندگی می کنند آنها مثل آب خوردن دروغ می گویند کلک می زنند، اختلاس و دزدی می کنند و قتل و بی ناموسی کرده و فکر می کنند با گریه کردن در مجلس آخوندی تمام گناهان آنها بخشوده شده و پس از آن دوباره چنین خدعه هایی را ادامه می دهند و هر قانون اخلاقی را زیر پا می گذارند.

۲-۳-۱۳-سیاست کلان مدیریتی حاکمیت فارس

بطور کلی رسم و سنت مذهب امامیه برای گرداندن دسته های عزاداری، و فتوای خمینی جهت استفاده از بزهکاران برای مقاصد حرکت‌های مثلاً انقلابی مذهبی در قبل از انقلاب، و همچنین مجاز شمردن استفاده از هدیه (یعنی رشوه) برای بستن قراردادهای خرید و عمرانی بویژه برای خرید سلاح‌های موردنیاز حکومت اسلامی توسط افرادی مثل رفسنجانی و خامنه‌ای، به عنوان پایه ای برای رشد لمپنیسم، باندبازی و ایجاد گروه‌های مافیایی با ترکیبی از روحانیت، اعضای نیروهای سپاه و بسیج، لمپنها، و بوروکرات‌های سیاسی و اقتصادی گردید. و بدین وسیله، راه برای گسترش مدیریت مافیایی و لمپنی بوجود آمد و بجایی رسید که در عرض چند سال آیات اعظام ثروتهای میلیاردری پیدا کردند و مردم فقیرتر شدند.

فصل دوم، قسمت چهارم

۲-۴- ریشه های تروریسم منطقه در دوران معاصر

۲-۴-۱- ریشه های بوجود آمدن داعش در کجاست؟

علت بوجود آمدن داعش را باید از چند منظر بررسی نمود.

۱-زمینه فکری برای ایجاد داعش (ایشید) چگونه بوجود آمد؟

۲-چه کسانی از بوجود آمدن داعش سود می برند.

۳-نحوه تشکیل هسته های داعش چگونه بود.

۳-دلایل جنبی برای اثبات وجود ارتباط داعش با رژیم های ایران و روسیه و سوریه.

۱-زمینه فکری برای ایجاد داعش چگونه بوجود آمد؟

-حرکت امامیون شباهت زیادی به گروههای ترور انگلستان (در رابطه با ایرلند) و آمریکای لاتین دارند در این ارتباط بکرات شنیده ایم که در موارد زیادی سازمان امنیتی دولتی برای بهره جستن از شرایط و برای به تله انداختن گروههای تروریستی، ابتدا چند ترور در گوشه و کنار شهر انجام می دادند و ضایعاتی را بوجود می آوردند سپس در بوق و کرنا می دمیدند چه چنین و چنان خسارتهایی وارد شده و این کار را فلان گروههای ترور انجام داده اند، از آنجاییکه این عملیات با اهداف و نحوه عمل گروههای ترور همخوانی داشت آنها نیز جهت نشان دادن قدرت خود، ناخودآگاه این اعمال را بعهده می گرفتند و نظام حکومتی نیز با هیایو این گروهها را تحت هجوم تبلیغاتی و نظامی قرار می دادند.

در راستای چنین طرح ها، مطالب زیادی در رابطه با ایران و عراق وجود دارد، افراطیون غربی با شناختی که از تندرویهای شیعه امامیه فارس و تندخویی صدام حسین داشتند، برای پیاده کردن نقشه های خود، افرادی مثل صدام را با انواع حیل به حمله کویت سوق داده و سپس نقشه های خود برای تشکیل هلال شیعی از نوع امامیه و سوق دادن ایران به اعمال خشونت آمیز مذهبی، و نهایتاً جهت تسلط به منطقه پیاده نمودند در این مورد به بخش چهاردهم کتاب «آذربایجان شیعه لیگی نوشته صمد بایاتلی» می توانید رجوع کنید. با توجه به این مطالب است که می توان گفت در حال حاضر حکومت امامیه نیز در چنین مهلکه ای گیر کرده است.

در واقع طبق طرح هایی که امریکایی ها نیز در آن سهیم هستند هدف از ایجاد افراطی گری و ایجاد دشمنی در بین قومیت های مختلف، نابودی منابع انسانی و مالی منطقه و جهان اسلام بوده است و طبیعی است که نیروهای افراطی غربی مطالعه کافی در این زمینه داشته اند و آنها می دانستند که برای بوجود آوردن

چنین شرایطی، شیعه امامیه فارس و تفکر ضدسنی و ضدعرب و ضدتورک در بین پیروان امامیه فارس مساعدترین زمینه برای آفریدن چنین وضعیتی می باشد و با مهارت تمام از وضعیت موجود بهره جستند.



در این مورد به گفته یکی از آمریکاییهایی که خود در منطقه حضور داشتند اشاره می شود ایشان می گویند آمریکاییها با چشم پوشیدن بر اعمال و کارهای غیر انسانی نوری مالکی در بوجود آمدن شرایط جدید و بوجود آمدن گروه تروریستی داعش سهیم هستند.

-وقتی امامیون فارس ۱۱۰۰ سال است کینه عربها و سنی ها و تورکها را در دل خود می پرورانند و تمام تلاش علمای آنها

به اثبات رساندن تحریف قران و تلیس و تضعیف کتاب سته می باشد طبیعی است که آنها با دیدن شرایط مساعدی که برای آنها فراهم شده دم را غنیمت شمرده و هرچه توانستند از سنی ها و عربها کشتند و غافل از آنکه همین افراطیون غربی چنان با مهارت شرایط لازم را برای افراط کاری آنها فراهم نموده اند که همه عالمین امامیه تصور می کنند این امام زمان خیالی آنهاست که همه چیز را برای کشتار فراهم نموده است چونکه طبق حدیث امامیه، امام زمان فقط برای کشتن می آید و لاغیر.

-وقتی نیروهایی مثل سپاه قدس و... وابسته به امامیه فارس، زنی را جلو چشم فرزندانش لخت نموده و توسط ۱۰-۱۵ نظامی مورد تجاوز قرار دهند چه انتظاری از آینده چنین بچه هایی می توان داشت.

-دست و پای پدرمادری را ببندند و دختر ۱۵-۱۶ ساله اش را جلو چشم او مورد تجاوز قرار دهند و خانه را با این افراد آتش بزنند، چه آینده ای در برابر برادر و خواهر این افراد وجود دارد.

وقتی در زندان ابوغریب و زندان فرودگاه بغداد به دختران و زنان سنی توسط فوجی از افراد بسیجی شیعی (امامیه) و حتی افسران آمریکایی، تجاوز شود مشخص است که وضعیت بازماندگان به کجا کشیده می شود، و افرادی که در رمادی و غیره در طی تظاهرات مسالمت آمیز به رگبار بسته می شوند معلوم است که چه تاثیری برای آینده ای خواهند داشت.

وقتی نیروهای سپاه و مالکی، در عراق و سوریه هر انسانی را که نام ابوبکر و عمر داشته می کشند قضاوت بازماندگان چه خواهد شد؟.

-بدین طریق سپاه قدس و لشکر بدر و جیش مهدی و... در راستای اطاعت از امام زمانشان، با سوزاندن سنی ها و ... زمینه را برای ایجاد تندرویهای گروههایی مثل داعش (ایشید) فراهم نمودند

البته ناگفته نماند که در بیشتر این جنایات، افراطیون غربی مستقیم و غیرمستقیم حضور داشتند ولی آنها به قدرت مانور خود مغرور هستند و چنین تصور می کنند بالاخره در آخر کار با طرحهایی گول

زنده‌ای، و زیر لوای کمکهای انساندوستانه و کمک نظامی خواهند توانست ذهنیت متضررین را عوض کرده و مجدداً به طرفداری از خود سوق دهند، همانگونه که در ماههای آخر سال ۲۰۱۵، با کشاندن روسها به سوریه و با نشان دادن بمبارانهای بیرحمانه آنها و کشتار مردم بی گناه، کفه ترازو را به نفع خود تغییر داده اند، بدیهیست که بازماندگان نیز راهی بجز استفاده از امکانات آنها بر علیه روسها، ندارند و نظرشان نیز نسبت به افراطیون غربی تغییر می کند.

۲- چه کسانی از داعش سود می برند:

در تجزیه و تحلیل اوضاع منطقه چنانچه بتوانیم به این پرسش «که کسی از داعش بیشترین سود را می برد» پاسخ دهیم می توانیم ریشه های آن را بهتر بشناسیم.

انقلاب مردم سوریه با تظاهراتی آرام و مدنی شروع گردید ولی با هدایت حکومت امامیه فارس و با شبیه سازی از سرکوبی حرکتهای مردمی در ایران، حرکت مردمی سوریه نیز سرکوب گردید.

در هر حال عوامل متعددی حرکت مسالمت آمیز مردم سوریه را که همگام با جنبش بهار عربی بوجود آمده بود از مسیر معمولی منحرف نموده و به جنگ ویرانگر مذهبی کشاند این عوامل چنین هستند:

۱- رژیم دیکتاتوری موروثی اسد چه در زمان حافظ اسد و چه در زمان بشار اسد سابقه طولانی در کشتار مردم و ایجاد مظالم زیاد داشته است.

ب)- نفوس شیعه نصیری سوریه برهبری بشار اسد، با ۱۰-۱۵ درصد جمعیت، در مقابل، ۷۰-۸۰ درصد مردم سنی مذهب قرار دارند و میدانند که در سیستم دموکراتیک و انتخابات آزاد، آینده ای ندارند.

ج)- بشار اسد و حامی اصلی او گروه تروریستی سپاه قدس به سردمداری قاسم سلیمانی، با سرکوبی خونین مردم سوریه، و در راستای رفتار کشتارگرانه امام زمان شیعه امامیه، حرکت مردمی سوریه را از وضعیت آرام و مسالمت آمیز خارج نمود و آنرا به رویارویی مسلح گروههای اسلامی کشاند.

د)- با سرکوبی بیرحمانه و استفاده از بمبهای مختلف و بمبهای بشکه ای علیه شهروندان سوری نه تنها دولت اسد در بین مردم مشروعیت خود را از دست می دهد در عین حال در سطح جهانی نیز این رژیم آبرو و حیثیت خود را از دست می دهد. برای اینکه اسد بتواند مشروعیتی بویژه در خارج بدست آورد با توجه مخالفت جهانی با تروریسم، نیاز به ایجاد یک گروه ترور بی رحمی داشت تا بتواند آن را علم نموده و خود را در حال مبارزه با تروریسم نشان دهد، و در چنین راستایی بود که طرحهای مشترک سپاه پاسداران و گروه ترور قدس قاسم سلیمانی و نوری مالکی و اسد بکار می افتد و امکانات لازم برای تشکیل گروه فراهم می گردد.

ها) - ایجاد گروه داعش و اعمال تروریستی آن بهانه مناسبی است که کشورهای روس و ایران که خود را صاحب نسق در سوریه میدانند با توسل به آن به توجیه دخالت در سوریه را از جهت حقوق بین الملل بدست می آورند.

۳- نحوه تشکیل هسته های ایشید

برای ایجاد داعش چه کسانی طرح ریزی کردند، و چگونه انجام شد.

در سال ۲۰۱۳ و در ۲۱ ماه جولای و در زمان نوری مالکی خیر فرار ۲۴۰۰ نفر از افراد منتسب به تندروهای سنی و عموماً وابسته به القاعده از زندان ابوغریب عراق پخش شد آنها مستقیماً به سمت سوریه رفتند و به عبارتی حرکت داده شدند.

در این زمان اعضای گروههای تندرو مخالف دولت بسیار کم بود، در این برهه زمانی و مکانی، آزاد کردن و سوق دادن آنها به طرف سوریه، بدون نظارت و حمایت نیروها و سازمانهای امنیتی موجود در بغداد غیرممکن بوده است، بدون شک نیروهای امنیتی ایران و بویژه قاسم سلیمانی مسئول گروه های ترور برون مرزی ایران و همچنین رئیس وقت عراق، نوری مالکی در آن دوره، بطور کامل بر اوضاع مسلط بودند و می توانستند هرگونه حرکت متعارض و بویژه در این مقیاس را کنترل نمایند، ولی مطمئناً آنها در پشت سر این قضایا بودند.



متخصصین امنیتی نظامی اکثر کشورهای عربی و حتی تورکیه نیز همانگونه که در مصاحبه آقای حسن هاشمیان (تحلیلگر مسائل عرب) در اول می ۲۰۱۵ در تلویزیون و و آ (voa) مورد انجام شد بوضوح به این موضوع اذعان دارند و در این مصاحبه

افرادی از پانفارسها و از جمله آقای دکتر میلانی با توجه به موضع ضد سنی و ضد عربی که دارند بشدت اینگونه خبرها را رد می کنند و بدون کوچکترین مدرکی بطور مستقیم و غیر مستقیم تشکیل ایشید را به کشورهای عربی نسبت می دهند.

همین افراد تندرو منتسب به القاعده وقتی به سوریه می رسند هسته های اولیه داعش را تشکیل میدهند. و بدین ترتیب افرادی مثل ابوبکر بغدادی و یا ابراهیم اواد البدری، ابومسلم تورکمانی (نایب ابوبکر بغدادی در عراق)، ابوالیل انباری (نایب بغدادی در سوریه)، گروه ترور داعش را بوجود می آورند.

- گروه داعش بلافاصله به پادگانی در سوریه که محافظان اندکی داشت حمله کردند و به انبارهای بزرگ اسلحه که در پادگان موجود بود دست یافتند و بلافاصله پس از حمله به چاههای نفت در نزدیکی دیرالزور، صاحب نفت شدند و با فروش نفت به تاجران مرتبط با رژیم سوریه و روسها، از نظر

مالی نیز تامین شدند و مدت کمی بعد به موصل رفتند و با چند صد نفر گروه داعشی، دهها هزار نیروی نظامی ارتش عراق را از این شهر بیرون کردند و با انبارهای اسلحه این شهر و با صدها میلیون دلار پول بانکهای شهر صاحب شدند، آیا همه اینها نقشه‌ای طرح ریزی شده توسط سپاه قدس نبود؟.

۴- دلایل جنبی در اثبات وجود ارتباط بین داعش و رژیم های ایران و روسیه و سوریه

-حمله روسیه به سوریه و بویژه حملات ویرانگرانه روسها به اپوزیسیون مردمی و معتدل یعنی ارتش آزاد سوریه و همچنین حمله وحشیانه روسها به مردم عادی، با هدف تقویت رژیم اسد، بیش از پیش اثبات می کند که بوجود آمدن داعش طرفندی در دستان ایران و روس می باشد که می خواهند دخالتهای خود را در آنجا توجیه کنند. و این حملات وحشیانه به مردم در حالی است که هواپیماهای روسیه بیش از نود درصد حملات خود را به اپوزیسیون سوریه انجام داده و فقط ده درصد حملات به داعش صورت می گیرد و البته کم و کیف حملات آنها به داعش، تا کنون از طرف افراد بی طرف تصدیق نشده است و بیشتر با تبلیغات ایران و روسیه پخش می شود.

-تبلیغات بیش از حد وحشیگریهای داعش، دلیل دیگری است که نشان میدهد اهداف ویژه‌ای در پشت حوادث وجود دارد در حالیکه گروههای حشد شعبی ایران در عراق و سوریه صدها هزار نفر مردم سوریه را شکنجه و کشتار نموده و وحشیگریهای بی حد و حصری انجام می دهند علیرغم نبود تبلیغات قابل ملاحظه در این مورد، در زمینه وحشیگریهای داعش که از نظر ابعاد آن حتی به یک هزارم جنایات گروههای شیعی وابسته به ایران و روس نمی رسد تبلیغات عظیمی راه انداخته می شود، این خود نشان می دهد در پی تبلیغات، برنامه های ویژه ای ریخته شده بود، و چنان هم شد، بعد از چند ماه تبلیغات، زمزمه دخالت رسمی روس و ایران شروع شد و در واقع از آنجاییکه این کشورهای حامی تروریسم، دخالت غیر رسمی خود در سوریه را غیر کافی می دانستند، مجبور شدند با بهانه هایی بطور رسمی و جدی به سوریه هجوم بیاورند.

-چاهها دیرالزور در ناحیه ای است که در سمت جنوب آن نیروهای اسد و در سمت شمال نیروهای پ.ی.د. وابسته به کرد های وابسته به بشار اسد وجود دارد، چگونه ممکن است این گروه نفت خود را از میان این دو گروه به خارج از سوریه بفروشد.

-قاضی محمد قاسم ناصر دادستان سابق شهر تدمر سوریه، جزییاتی از رابطه بین رژیم اسد و ارتش سوریه را فاش کرده می گوید: به ارتش سوریه دستور داده شده بود از شهر تدمر عقب نشینی کند تا داعش آنجا را تصرف کند!

- چگونه است که ۶۰۰ نفر داعشی شهر موصل را با وجود ۲۰ هزار نیروی مالکی در شهر، تصرف می کنند؟ و چگونه است صدها میلیون دلار پول و اسلحه های مدرن در آنجا بدون وجود مقاومتی بدست نیروهای داعشی می افتد؟

- چرا داعشی ها فقط در تورکیه و فرانسه و کشورهای دیگر اروپایی حمله تروریستی انجام می دهند ولی در ایران و روسیه اینکار را انجام نمی دهند.

- چگونه است که نیروهایی از افغانستان و پاکستان ۲۰۰۰ کیلومتر مسیر شهرهای ایران را طی می کنند و از مرز تورکیه و عمدتا مرز عراق به داعش می پیوندند آیا به غیر از اینست که ایران بصورت کنترل شده اینها را و برای تقویت محدود داعش وانجام عملیات تروریستی به آنجا می فرستد.

و البته مطلب بسیار تعجب انگیز اینست که در چند ماه اول سال ۱۳۹۴ خبرهای بسیاری از دستگیری نیروهای افغانی در شهرهای آذربایجان نزدیک مرز تورکیه پخش می شود مطمئنا این خبرها را همه مردم آذربایجان بویژه در این مناطق شنیده اند. و معمولا خبرها بدین صورت پخش می شد گویا مثلا ۲۰ نفر و یا ۵۰ نفر افغانی یا پاکستانی، در خانه ای تیمی در آذرشهر و یا در ایلخچی، تبریز و یا در اورمیه دستگیر شده اند، آیا به غیر از اینست که حاکمیت فارس بصورت عمدی این خبرها را پخش می کند تا چنین نشان دهد گویا آنها به تورکیه می روند و تورکیه نیز از پیوستن این نیروها به داعش حمایت می کند؟ چگونه ممکن است این نیروها این همه راه را طی کنند و در این شهرها خانه تیمی درست کنند؟ در حالیکه اگر چند نفری از مردم آذربایجان بخواهند حتی در مناطق دور از شهر در مورد دریاچه اورمیه شعار دهند بلافاصله دستگیر می شوند.

- چگونه است که اکثر نیروهای داعشی خارج از سوریه از روسیه آمده اند؟، آیا به غیر از اینست که عمده این نیروها در روسیه آموزش دیده اند؟

- آیا به غیر از اینست که گروه داعش و اعمال تروریستی آن بهانه مناسبی برای کشورهای روس و ایران برای توجیه دخالتهای خود در کشور سوریه است؟

- البته مطالب فوق بدین معنی نیست که کشورهای غربی مثل آمریکا و انگلیس موضوع را تماشا می کنند، مطمئنا آنها نیز انواع بهره برداریهای تبلیغاتی را بر علیه جهان اسلام و در جهت منافع خود انجام می دهند و در عین حال گروه داعش را به عنوان توجیه دخالتهای خود و ایجاد وحشت در منطقه، و فروش سلاح به کشورهای مختلف مورد سوء استعمال قرار می دهند.

- حوادث مختلف اتفاق افتاده در مراحل بعدی نیز مؤید همین موضوع می باشد. آقای میشل سماحه وزیر لبنانی دستگیر شده، در دادگاه اذعان می کند که انفجارهای اطراف سفارت ایران در لبنان بدستور بشار اسد انجام شده و می خواهند چنین وانمود کنند گویا داعش می خواهد به لبنان حمله کند و در

نتیجه دولت لبنان و بویژه حزب الله لبنان را تحریک می کنند تا علیه داعش با فشار اسد متحد شوند (ماخذ: آقای حسن هاشمیان؛ عین همین خبر را منبع «فارین پالیسی، ترجمه: فرهاد فرجاد- شفقنا»، www.shafaqna.com/persian به تفصیل پخش کرده است).

-در سال ۱۳۹۴ که قاسم سلیمانی به مسکو سفر کرد و عملاً روسیه را مجاب به اشتراک در جنگ سوریه نمود وقتی روسیه در سوریه نیرو پیاده کرده و بمباران را آغاز نمود در ابتدا با توجه به سخنان سردمداران روسیه مثل پوتین و لاوروف و غیره بنظر می رسید هدف روسیه مبارزه با داعش می باشد ولی با گذشت مدت کوتاهی از عملیات مشخص گردید که روسیه فقط مواضع مبارزین ارتش آزاد سوری و تورکمن ها و و بیمارستانها و خانه های مردم عادی و مناطقی را که در آنجا داعش حضور نداشته را بمباران می کند، این حرکت بطور روشن نشاندهنده همدستی نیروهای روسیه با ایران و حزب الله لبنان و نیروهای فشار اسد می باشد که هدفشان مبارزه با مخالفان اسد و تثبیت جایگاه او می باشد.

-روسها با آمدن به سوریه در کنار مسائل مختلف دیگر، برنامه ریزی خاص خود را نیز داشتند، آنها تصور می کردند با هجوم به سوریه و ایجاد بحرانی منطقه ای و جهانی شرایط لازم برای گرانتر شدن نفت بوجود خواهد آمد، ولی شکست این طرح در همان مراحل اولیه نشان داد که روسها، در پیش بینی هایشان بسیار ضعیفتر از حد تصور هستند، زیرا برعکس پلان روسها نه تنها نفت زیاد نشد بلکه بشدت سقوط کرد و در حالیکه طی سال گذشته در نتیجه کاهش قیمت نفت، روسها دهها میلیارد دلار صدمه دیده بودند، با وضعیت جدید زیان آنها افزونتر شده و همراه با مخارج بالای جنگ، بروز بحران جدید اقتصادی و اجتماعی در روسیه، در آینده ای نزدیک دور از انتظار نخواهد بود.

-عبدالخلیم خدام، وزیر امور خارجه و معاون پیشین رییس جمهور سوریه در گفتگویی با «الشرق الاوسط» می گوید که گروه مسلح «داعش» وابسته به القاعده که (مثلاً) با ارتش فشار اسد می جنگد، توسط جمهوری اسلامی به سوریه آورده شده است و مستقیماً از سوی ایران هدایت می شود. -ذهنیت افراطی داعش و اعمال اشغال گرانه آنها در محدوده اراضی اقوام مختلف کشور عراق و سوریه، بر همان پایه هایی قرار دارد که حاکمان ایران و روس دارند، ایران بویژه در ۳۸ سال همیشه در فکر اشغال سرزمین دیگران بوده است و حتی الان نیز پایتختهای کشورهای عربی مثل عراق و سوریه و لبنان و یمن را متعلق به ایران اعلام می کنند(سخنان آقای علیرضا زاکانی نماینده مجلس ایرن، مهر ۹۴) و روسها نیز با اقدامات تجاوزگرانه و اشغال سرزمینهای دیگران کوچکترین فرقی با داعش ندارند آنها بخشی از سرزمین اوکراین، کریمه و سوریه را اشغال و به خاک خود ضمیمه نموده اند و با کمک به ارمنی ها بیست درصد اراضی جمهوری آذربایجان شمالی را اشغال نموده اند و در این اشغال کمک دولت امامیه فارس به ارمنیها نیز قابل انکار نیست.

۲-۴-۲- تبلیغات انحرافی ایران و روسیه در مورد وابستگی مالی داعش

- کشورهای مثل روسیه و ایران و بشار اسد برای انحراف افکار عمومی ادعا می کنند که تورکیه از داعش نفت خریده و آنها را تقویت می کنند، آمار و ارقام و افشاگریهای مختلف عکس این موضوع را نشان داد.

میزان نفت مصرفی تورکیه حدوداً ۷۰۰ هزار بشکه در روز می باشد در حالیکه نفت تولیدی داعش حدوداً ۴۰ هزار بشکه در روز بوده و قسمت عمده آنرا به اسد می فروشد و اینکار را تاجرانی مثل جرج حسونی و شرکتهای واسطه روسی انجام میدهند و مقدار کمی نیز توسط قاچاقچی ها از داعش خریداری می شود که این مقدار نیز از یک درصد نفت مصرفی تورکیه کمتر می باشد لذا اتهام خرید نفت داعش توسط تورکیه بی اساس بوده و چیزی جز جنگ تبلیغاتی نیست، در این میان تاکید دولت اوپاما و حتی رئیس اقلیم کردستان عراق بر اینکه اتهامهای روسیه و عراق بی اساس می باشد مؤید صحت آمار و ارقام فوق و عدم نیاز تورکیه به نفت داعش می باشد. از طرف دیگر تورکیه با پناه دادن به بیش از دو میلیون نفر مهاجر سوری و هزینه نمودن بیش از هشت میلیارد دلار در مدت ۴ سال اخیر و در عین حال رشد چشمگیر اقتصادی آن در این سالها اثبات نموده است که هزینه هایی مثل خرید نفت ارزان از داعش نقشی در اقتصاد این کشور بازی نمی کند. در حالیکه اگر مقایسه شود ایران با مهاجرت یک میلیونی جنگزدگان داخلی خود در دوره جنگ عراق دچار بحران عظیم اقتصادی و اجتماعی شد. لذا منطقی در مقایسه با کشوری مثل ایران، تورکیه توان اقتصادی بالایی داشته و چشمداشتی به نفت داعش که یک دصد مصرف این کشور می باشد نخواهد داشت.

- دکتر پیونتکوسکی، پژوهشگر آکادمی علوم روسیه، ضمن اعلام اینکه رژیم اسد خریدار اصلی نفت داعش است گفت، برخی از شرکت های روسیه نیز در این تجارت نقش داشته و وزارت امور خارجه این کشور نیز در تلاش پنهان کردن رابطه مذکور است، همچنین کرسان ایلومژنیوف روس، رییس فدراسیون جهانی شطرنج در پی فاش شدن نقش وی در تجارت با داعش از سمت خود کناره گیری کرد. وزارت خزانه داری آمریکا نیز کرسان ایلومژنیوف را به دلیل تجارت با داعش در ماه گذشته در لیست تروریستها قرار داده بود، از طرف دیگر گفته می شود جرج حسونی تاجر سوری رابط بین فروش نفت بین داعش و دولت سوریه است، و وال استریت ژورنال نیز وجود مدارک همکاری بین سوریه و داعش را تایید نمود. (منبع: گوناذ تی وی، آذرماه ۱۳۹۴)

-البته در اینجا هدف این نیست که دخالت کشورهای مختلف بویژه با قرار گرفتن در مقابل عمل انجام شده نسبت به ایجاد امکان برای هدایت نیروهای ایشید در جهت های معین و به نفع اهداف مالی و نفتی خاص ندیده گرفته شود ممکن است در مراحل حتی کشورهای مثل تورکیه و یا عربستان سخت

گیریهای لازم را در ارتباط با کنترل مرزهای خود با عراق و سوریه را انجام نداده اند و طبیعتاً بطور غیر مستقیم در فرایند رشد داعش سهیم شدند ولی این موضوع نمی تواند تاییدی برای سهیم شدن در برنامه ریزی ارگانیزه برای رشد داعش قلمداد گردد. در مقابل برنامه ریزیهای فرامنطقه ای بویژه توسط افراطیون غربی برای به کنترل در آوردن منطقه و راههای انتقال انرژی در درازمدت و تضعیف جبهه اسلامی کشورهای منطقه نیز قابل انکار نیست. ضمناً امکان اینکه چنین نیروهایی براحتی از کنترل خارج شده و دست به عملیات ترور بر علیه کمک کنندگان اولیه زده و این کشورها را به چالش بکشند دور از انتظار نخواهد بود و حتی در مراحل بعدی این امکان که چنین گروه هایی را به درگیری با کشور ضعیفی مثل ایران سوق دهند وجود دارد.

کنترل مالی داعش در دست امامیون فارس و روسیه می باشد

امامیون فارس و روسها با ایجاد گروه تروریستی داعش، راههای کنترل این گروه را نیز برنامه ریزی نموده اند، آنها مقادیر متناهی سلاح و ارز در پادگانها و بانکهای موصل ذخیره داشتند که با حمله داعش در اختیار آنها قرار گرفت، همچنین تعدادی از چاههای منطقه دیرالزور سوریه نیز منابع مالی آنها را تامین می گردد.

- آیا تا حال فکر کردید چرا چاههایی که در اختیار داعش می باشد مورد حمله قرار نمی گیرد تا منابع مالی این گروه قطع گردد؟

- آیا تا حال فکر کردید چرا برای از بین بردن ۱۰۰-۲۰۰ نفر داعشی در شهرهای مختلف منطقه، هزاران بمب و موشک می زنند تا تمامی تاسیسات زیر بنایی این منطقه از بین برود.

- آیا برنامه بجز این است که منابع انسانی و مالی کشورهای اسلامی را نابود سازند؟ و در این راه امامیون فارس و روسها و گروههای افراطی صلیبی غرب همدست هستند.

آیا کنترل مالی داعش می تواند دایمی باشد

وقتی از کنترل مالی داعش توسط ایران و روسیه در زمان حاضر صحبت می شود چنین معنی را نخواهد داشت که این کنترل دایمی بوده و هر موقع ایران و روسیه بخواهند شرایط را به وضعیت سابق برمی گردانند. توضیح لازم علیرغم تکرار آن در بخش دریاچه اورمیه ذیلاً ارائه می گردد.

چنانچه در در ابتدای این قسمت ذکر شد با بوجود آمدن بهار عربی مردم سوریه برای رهایی از حاکمیت اقلیت ۱۰-۱۵ درصدی حکومت شیعه نصیری اسد با روشهای مدنی و مسالمت آمیز پیا خواستند ولی رژیم اسد تحت حمایت و توصیه ایران و روسیه و در عملیاتی مشترک خونین به شکل

بیرحمانه حرکت مسالمت آمیز مردم را سرکوب کردند، و با ادامه مقاومت مردم و سرکوبی خونین عملاً مشروعیت اسد نه تنها در داخل سوریه بلکه در سطح بین المللی نیز زیر سوال رفت، ایران و روس برای ایجاد کسب مشروعیت برای اسد در سطح بین المللی، برنامه ای ویرانگر ریخته و با زمینه سازی (مثل کشتار غیر شیعیان امامیه در عراق و سوریه و آزاد نمودن تروستیهای دستگیر شده)، گروه تروریستی داعش را آفریدند و با وجود آمدن فضای ترور و وحشت و تبلیغات غلو آمیز در مورد خطر ترور در منطقه، و تبلیغ برای ضرورت ماندن اسد در قدرت برای مقابله با آنها، در صدد کسب مشروعیت برای رژیم اسد بر آمدند، چنانچه در آن قسمت قید گردید ظاهراً ایران روس کنترل مالی گروه داعش را با خرید نفت از این گروه در دست دارند و فکر میکنند هر موقع لازم باشد آن را از بین می برند. سوال اساسی در اینجاست آیا چنین برنامه ریزی علیرغم منحوس بودن نفس و ذات برنامه، راه بجایی می برد؟ و کنترل دایمی داعش ممکن است؟

کنترل داعش دارای دو جنبه غیر قابل پیش بینی دارد.

۱- ایجاد داعش یعنی ویرانی: آنها داعش را آفریدند تا به عنوان یک گروه تروریستی سبب کسب مشروعیت برای رژیم اسد باشد البته که این مشروعیت بطور نسبی قابل کسب خواهد بود ولی برای کدام اسد؟ حالا دیگر اسد مشروعیت یافته (مشروعیت فرضی لا محال) همان اسد قبلی نیست، او دیگر اسد حاکم بر سوریه آباد نیست، اسد جدید بر ویرانه های سوریه حکم می راند اسد جدید همراه با داعش ساختگی یک ویرانه جدیدی ایجاد کرده اند که مشترکاً بر آن حکم می رانند، حتی اگر داعش تحت کنترل را بتوانند از صحنه سیاست حذف کنند یک مملکت هزینه بر و پر خرجی در کنترل دارند که هر لحظه امکان شکستن دارد و هر لحظه تبعات ویرانی های آن قابل انتقال و قابل سرایت به کشورهای کنترل کننده ایران و روسیه می باشد.

۲- ایجاد داعش یعنی رشد جبهه جدید در بین مسلمانان ضد شیعه امامیه: چنین طرح ویرانگری، تاثیرات روانی بزرگی در عالم اسلام بویژه در بین کشورها و مردم سنی و غیر شیعه امامیه خواهد داشت. آیا ایجاد داعش و کسب مشروعیت برای اسد مشکلات را حل خواهد نمود؟ آیا شرایط جدید کشتار و ویرانی در سوریه با شرایط قبل از ایجاد داعش یکی است؟ حال دیگر تمامی کشورهای سنی مذهب از عربستان و مصر و کشورهای خلیج کنگر گرفته تا تورکیه و پاکستان جبهه متحدی علیه ویرانگریهای ایران و روسیه ایجاد کرده اند.

حالا دیگر راهها همانگونه که قبلا در اختیار ایران و روسیه برای حاکمیت در سوریه بود، باز نیست و بازیگران جدید وارد صحنه شده اند و در عین حال جبهه مردمی عظیمی علیه سیاستهای ویرانگر ایران و روس در بین مردم مسلمان بوجود آمده که نتیجه طرح آفرینش داعش می باشد.

شباهت آفرینش گروه تروریستی داعش با ایجاد بحران در دریاچه اورمیه

موضوع ایجاد و کنترل گروه تروریستی داعش، شباهت کاملی با ایجاد بحران در دریاچه اورمیه دارد. رژیم ایران فکر میکند با خشکاندن دریاچه اورمیه و عدم برنامه ریزی برای پرورش آرتیمیا و گسترش توریسم در این منطقه، هم برای اشتغالزایی و سعادت تورکان آذربایجان مانع ایجاد کرده و در نتیجه وقوع طوفانهای نمک و گسترش امراض مختلف ویرانگر، افسار آنها را برای سوق دادن به مهاجرت در دست خواهد داشت و در عین حال تصور می کند برای قطع خشک شدن دریاچه، کنترل سدها را در دست دارد تا هر موقع بخواهد آنها را باز کند و با رساندن آب به دریاچه، جلو سونامی نمک را بگیرد. اثرات چنین طرح و برنامه ریزی در مورد دریاچه اورمیه، هم از نظر نحوست ذاتی و فی نفسه چنین طرحی از برنامه ایجاد داعش بزرگتر است در عین حال جبهه بسیار بزرگ ویرانگری در مقابل رژیم ایران با دو لشکر بزرگ بوجود می آید، یکی اقلیم و محیط زیست ویران شده‌ی غیر قابل کنترل و غیر قابل پیش بینی، و دیگری مردم به فلاکت نشسته ای که چاره ای جز پاره کردن زنجیرهای تفکر غیر انسانی و غیر اسلامی حاکمیت فارس ندارند. (در این مورد در بخش دریاچه اورمیه تفصیلا سخن می رود).

مقایسه داعش و حاکمیت امامی فارس

مقایسه بین گروه داعش با حاکمیت فارس بویژه حکومت جمهوری اسلامی ایران از دو جهت قابل انجام می باشد جهت اول عملکرد آماری کارهای خشونت آمیز این دو گروه و جهت دوم مقایسه خطرات آنها برای مردم ایران و کشورهای منطقه و جامعه جهانی بوده می باشد. از نظر آماری امکان مقایسه بین خشونتها و کشتارهای این دو گروه وجود ندارد چونکه گروه امامیون به علت حاکمیت بر یک کشور بزرگ ایران و در دست داشتن ثروت عظیم این کشور توان بسیار بالایی در قتل و غارت مردم و کشتار بی گناهان دارد در چهار سال اخیر فقط در سوریه، آمار کشته شدگان مردم که گناهمشان فقط طلب حق و حقوق اولیه می باشد بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر می باشد که بطور مستقیم و غیرمستقیم توسط سپاه پاسداران و روسها و ارتش سوریه که تحت تسلط سپاه می باشد به قتل رسیده اند و چنانچه کشتار مردم عراق و لبنان و یمن را در جنگهای مذهبی ایجاد شده بوسیله امامیون را به اینها اضافه کنیم مقایسه گروه امامیون فارس با گروه داعش مقایسه فیل و فنجان خواهد بود.

در داخل ایران نیز امامیون فارس با ترورها و کشتار جوانان در سینما رکس آبادان شروع کردند، بلافاصله با پیروزی انقلاب، در یادار مدنی به عنوان یک پان ایرانیست تحت حمایت جمهوری اسلامی، مردم عرب خوزستان را سرکوب نمود، همزمان حاکمان فارس در شمال شرق ایران، اقوام تورکمن را از دم تیغ گذراندند و نوبت به سرکوب مردم آذربایجان تحت رهبری آیت الله شریعتمداری رسید، و با سرکوبی کردها و سپس کشتار زندانیان سیاسی و سرکوبی احزاب و گروههای مبارز که نقش اساسی در پیروزی انقلاب داشتند ادامه یافت. این سرکوبی و قتل و غارت و تالان کشور مدت ۳۵ سال ادامه دارد و چنانچه ضایعات ایجاد شده توسط امامیون را مورد تخمین قرار دهیم صدها برابر بیشتر از تخریب و کشتار داعش خواهد بود البته هدف از این حرفها مشروعیت درست کردن به داعش نمی باشد، در عین حال داعش چه از نظر ایدئولوژیکی و چه از نظر ایجاد کنندگان نطفه آن تفاوت زیادی با امامیون فارس ندارند. با مدنظر قرار دادن مواردی مثل مطالب فوق می توان گفت خطرات امامیون فارس برای امنیت مردم ایران و منطقه و برای صلح جهانی به مراتب بیشتر از داعش می باشد.

بطور کلی نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران حاکمیت فارس در برخورد با مردم، با استفاده از ایجاد وحشت، شکنجه، تجاوز و ترور، روشی مشابه گروه تروریستی داعش را برای ارباب مخالفین بکار می برند، و البته همین موضوع از وجود تشابه ارگانیک و سازمانی در بین دو گروه حکایت دارد.

در این مورد به مطالب بالا بسنده می شود، مطالب بیشتر را می توان با رجوع به سخنرانی های آقای ماشاله رزمی (و مقالات چاپ شده در این زمینه بویژه در واشنگتن پست) ملاحظه نمود.

۲-۴-۳- تبلیغات ضد تورکیه ای توسط ایران و روسیه

متهم نمودن تورکیه به داشتن ارتباط با داعش و دیگر تروریستها عملا به تبلیغات روزمره ایران و روسیه بر علیه تورکها مبدل شده است.

نمونه هایی از این تبلیغات دروغین در تصویر نشان داده شده قابل ملاحظه است.

در ماههای آخر سال ۱۹۱۵ زمانی که یکی از هواپیماهای روسی متجاوز به خاک تورکیه هدف قرار گرفته و سرنگون می شود، در عالیتین سطح مقامات کشوری توسط پوتین و معاونینش اعلام می شود که تورکیه به داعش کمک می کند ولی به علت عدم توانایی در ارائه سندی در این مورد، چند روز بعد لاوروف وزیر امور خارجه روسیه مجبور می شود چنین موضوعی را تکذیب کند.

در مورد خرید نفت داعش توسط تورکیه روس و ایران تبلیغات گسترده ای راه انداختند ولی با مشخص شدن ارتباط داعش با تاجران روسی و سوری و ایرانی، در خرید نفت، دروغ آنها آشکار شد.

در همین زمان دستگاههای تبلیغاتی روسیه و به تبعیت از آنها ایران اعلام کردند که دولت تورکیه با



داعش ارتباط دارد و به عنوان نمونه عکسی را پخش کردند گویا پسر اردوغان با دو نفر داعشی عکس گرفته اند، در حالیکه معلوم گردید این دو نفر داعشی نیستند بلکه دونفر جوانی هستند که در استانبول غذاخوری دارند و پسر اردوغان در حین غذا خوردن در انجا با این دو جوان عکس گرفته است.

حرکتهای مذهبی در منطقه و تاثیر آن بر تورکیه

تا زمانیکه افراط گریهای حاکمیت فارس ادامه دارد، جو عمومی مردم سنی مذهب منطقه نیز در جهت مخالفت با افراط گریهای شیعه امامیه خواهدبود و نمیتوان انتظار داشت حکومتهای ضد شیعه در این کشورها ضعیف شوند، و این جو بسته به فشارهای بین المللی با افت و خیزهای کوتاه مدت به گسترش خود ادامه خواهند داد.

به عنوان مثال، تا زمانی که تبلیغات ضد سنی و بدتر از آن بحران آفرینی، ترور و سنی کشی در کشورهای مختلف ادامه یابد نمی توان انتظار داشت حتی در کشوری مثل تورکیه حکومت با اکثریت حزب عدالت و توسعه با گرایشات مذهبی در انتخابات شکست بخورد و حتی می توان گفت حزب جمهوریخواه تورکیه نیز عملا توان درک صحیح از حرکتهای مذهبی منطقه نداشته و از ارائه راه حلهای منطقی در مقایسه با حزب عدالت و توسعه ندارد، هرچند حزب عدالت و توسعه نیز بعضا به

علت وجود افراد با گرایشات مختلف چرخشهای غیر متعارفی به چپ و راست می نماید مثلا در ارتباط با حوادث مصر و جایگزینی سیسی به جای مرسی نتوانست خود را با حرکتهای جنبش قوی ضد تروریسم شیعه امامیه و در عین حال حرکت دموکراتیک مردم مصر و کشورهای منطقه هماهنگ نماید. در واقع می توان گفت این اشتباه تاریخی از آنجا ناشی می شود که گردانندگان حزب عدالت و توسعه در تورکیه و مصر علاوه بر روابط ایدئولوژیک به نوعی روابط شخصی نیز داشتند و عملا چرخشهای غیر نرمال گردانندگان مصر در زمان مرسی، بویژه در زمینه ارتباط گیری با شیعه امامیه ایران و گروههای تروریستی وابسته به امامیه، به هیچوجه خوشایند کشورهای سنی مذهب حاشیه خلیج کنگر و در عین حال مورد قبول بخش عمده ای از مردم و ارتش پرنفوذ مصر نبود ولی روابط شخصی گردانندگان احزاب عدالت و توسعه تورکیه و مصر در هنگام سرنگونی این حزب در مصر، وزن بیشتری یافته و موجب انتقادهای تند گردانندگان تورکیه ای گردید چنین حرکت ناشیانه نه تنها بضرر تورکیه بود و در عین حال در جهت خلاف با پیام دموکراتیک بهار عربی بوده و بطور غیر مستقیم بنفع گروههای ترور وابسته به امامیه برای شعله ور کردن جنگ فرقه ای مذهبی منطقه بوده است. هرچند با گذشت بیشتر زمان، گردانندگان تورکیه تلاش کردند موضع خود را تصحیح کنند.

در حال حاضر به نظر میرسد حمایت از گروه عدالت و توسعه و تلاش جهت دمکراتیزه کردن آن ضمن تاکید بر آزادی گروههای مختلف در تورکیه، مناسبترین راه مبارزه با افراطی گری در منطقه می باشد. به این نکته نیز باید دقت نمود که دولت و ملت تورکیه، دمکراسی را نه در شرایط عادی (مثل اروپا) بلکه در میان جنگ و ترور منطقه خاورمیانه و تحریک تروریستهای داخل، توسط روس و ایران و بسیاری دشمنان دیگر و همچنین با بیش از دو میلیون پناهنده حفظ کرده اند و جای ارج بسیار دارد.

۲-۴-۴- حمایت حاکمیت فارس از گروه های تروریستی منطقه

حمایت حاکمیت فارس از گروه اقلیت حاکمان سوریه و گروه تروریستی پ.ک.ک. و پ.ی.د.

پ.ک.ک. و پ.ی.د. گروه های تروریستی کمونیستی می باشند که ساخته و پرداخته روسیه بوده و با حمایت کشورهای مثل ایران به نیابت از روسها سرپا مانده است البته تعدادی گروههای تندرو غربی با تفکر صلیبی نیز بطور غیرمستقیم از این گروه ترور استفاده ابزاری می کنند. در جنگهای سوریه و عراق که گروههای تروریستی راست و چپ داعش و پ.ک.ک. که با استفاده از همدیگر، دنبال کسب مشروعیت بودند، ارتش تورکیه با اقتدار تمام در کنار حمله به داعش، شروع به نابودی بدنه اصلی گروه واپسگرای خود فروخته پ.ک.ک. نمود که در تمام طول حیات خود به عامل و عروسک خیمه شب بازی انواع استعمارگران غربی و شرقی تبدیل شده بود، با نابودی بدنه فعال این گروه، عملاً ایران به دامن روسها پناه برده و به احتمال بسیار قوی با فرستادن نماینده تام الاختیار خود قاسم سلیمانی و دادن قول تامین مخارج حمله و استقرار نظامیان روس در سوریه، توانست آنها را به صحنه جنگ بکشاند. روسها نیز با توجه به بحران اقتصادی داخلی و با این تفکر که آمریکا در این منطقه منفعل است و تصور اینکه با حملات چندی جای پ.ک.ک. و گروههای شکست خورده نظامی سپاه و ارتش سوریه را پر میکنند وارد معرکه شدند ولی در ابتدای کارزار در گل فرو رفتند، آنها برای نمایش قدرت خود از دریای خزر ۲۶ موشک به سوریه شلیک کردند ولی بیش از ۹۰ درصد آنها به نقاط خارج از محدوده هدف خورد و تعدادی نیز در خاک آذربایجان جنوبی فرود آمد در واقع این نمایش قدرت به یک افتضاح تکنولوژیکی روسها مبدل گردید.

مطمئناً غرب روسها را فقط نظاره نمیکند بلکه از نظر نظامی سبک سنگین نیز می کند.

روسها به زعم خود میخواهند با اتحاد با گروههای شیعه امامی و گروههای ورشکسته تروریستی پ.ک.ک. و حتی داعش، ابتدا بشار اسد را نجات داده و سپس ایران را نجات دهد و جبهه ای جهانی علیه دموکراسی و آزادی ایجاد کرده اقتصاد خود را با گران شدن نفت و کشتار مسلمانان نجات دهند و از طرف دیگر می خواهد زهرچشمی نیز به مسلمانان سنی داخل روسیه زده باشد، و آنها را در مقابل دیکتاتوری و چپاول گروههای روسی و ادار به سکوت نماید.

می توان گفت در جبهه جنگ سوریه گروههای ترور، دیکتاتور، ضد حقوق بشر، نژاد پرست، تمامیت خواه، و گروهها امامی بظاهر اسلامی ولی مجوسی ضد قرانی، و صلیبون در یک جبهه قرار گرفته اند و نیروهای آزادی طلب و ضد تروریست مثل نیروهای دمکرات غرب، تورکیه و ارتش آزاد سوریه و گروههای نسبتاً دمکرات و کشور های سنتی اسلامی، در جبهه مقابل قرار گرفته اند.

۲-۴-۵- تربیت طلبه دینی کشورهای خارجی برای صدور خشونت طلبی

مطالب زیر از این نظر ذکر می گردد تا فعالان ملی و مردم متوجه باشند دیگران چه کارهایی انجام می دهند و ما در کجای کار قرار داریم.

پس از روی کار آمدن خمینی در ایران در سال ۱۳۵۷؛ جنگ ایران و عراق با تحریک خمینی و عوامل او شروع شد، خمینی در یکی از سخنرانی هایش در مورد مردم عراق چنین می گوید:

ملت عراق هرگز با صدام حسین موافق نیست یک روز هم موافقت ندارد ملت عراق با اسلام موافق است، کسی که با اسلام موافق است و کسی که کتاب او قرآن است، کسی که کعبه قبله اوست همیشه با آدم کافری که در پناه کفار دارد زندگی می کند و در پناه آنها به حیات خود ادامه می دهد نمیشود با او همراهی بکند. من به آنها سفارش می کنم که ارتش عراق اگر می توانند قیام کنند بر ضد این آدم، و این آدم را از بین ببرند و خودشان جانشین او بشوند و ما هم تاییدشان می کنیم و چنانچه این برایشون مقدور نیست فرار کنند.

با ادامه تسلط خمینی بر مردم ایران و از بین بردن مخالفین داخلی، حاکمیت ایران برای صدور انقلاب شیعی از نوع امامیه فارس شروع به آموزش و تربیت افراد مختلف از شیعیان در کشورهای دیگر کرد. ذیلا نمونه ای از این عملکردها مورد اشاره قرار می گیرد:

حزب الله لبنان: قبل از حسن نصرالله، موسی صدر معروفترین چهره شیعیان لبنان و مورد حمایت حکومت امامیه ایران بود. او در شهر قم متولد شده بود و شاگرد خمینی بود، او بعدها برای ادامه فعالیتهايش به لبنان رفت و در آنجا رهبر گروه حرکت محرومین لبنان شد، پس از ربوده شدن و مفقود شدنش، گروه حزب الله تاسیس شد و اندکی بعد حسن نصرالله دبیر کل این گروه گردید، او دروس خارج را در قم فرا گرفته بود و به فارسی نیز مسلط بود، او پس از بازگشت به لبنان هدفش تبدیل گروه حزب الله به یک گروه نظامی سیاسی لبنان بود، او مجری طرحهای ایران در آن کشور می باشد. او می گوید: قبل از این گروه، منطقه ما به مرحله ی یاس و ناامیدی رسیده بود ولی الان ما هدفمان استقرار نظام ولایت فقیه در لبنان است. و حتی ادعا می کند که کشور لبنان نه فقط خودش باید یک کشور ولایت فقیه باشد در عین حال باید جزئی از کشوری باشد که بوسیله امپراتوری بزرگ اسلامی با رهبری ولایت فقیه اداره می شود که صاحب الزمان و نائب بحقش امام خمینی بر آن حکومت کند.

نَمِرِ باقر النَمِرِ از رهبران شیعیان در منطقه عوامیه عربستان بود او در ۱۳۵۹ هجری شمسی به ایران رفت، و بمدت ۱۰ سال در ایران بوده و تحصیلات حوزوی را در حوزه علمیه حضرت قائم خواند سپس به سوریه رفت و در حوزه علمیه حضرت زینب ادامه تحصیل داد. سپس به عربستان برگشت او در سخنرانی هایش از ولایت فقیه طرفداری می کرد، یکی از سخنرانی هایش چنین بود:

ما خواستار ولایت فقیه در بحرین هستیم ما خواستار ولایت فقیه در عراق هستیم ما خواستار ولایت فقیه در اینجا (عربستان) هستیم ما خواستار ولایت فقیه در کل جهان هستیم.

او رهبران عربستان را مورد تکفیر قرار داده و خواستار سرنگونی آنها شد، نهایتاً او را با گروه تروریستی که مقدار زیادی سلاح و مواد منفجره داشتند دستگیر کردند و در دی ماه ۱۳۹۴ اعدام گردید.

-**اکرم الکعبی دبیر کل حزب الله النجباء عراق**: بعد از اینکه مقتدی صدر آموزش دیده در ایران و فرمانده گروه تروریستی جیش مهدی و سرای الاسلام این گروه را به دلیل داشتن اختلافاتی با ایران بر سر مرجعیت و رفتار مالکی منحل نمود، افرادی مثل آیت الله شیخ خزعل و حجت الاسلام اکرم الکعبی جدا شده و گروه عصائب اهل حق را درست کردند. بعدها اکرم الکعبی از این گروه جدا شده و گروه حزب الله النجباء را تشکیل می دهد این گروه با حمایت سپاه رشد کرد و عملاً نماینده ایران در عراق و نزدیکترین گروه به حزب الله لبنان و قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس می شود. اکرم الکعبی بطور رسمی خواستار ولایت فقیه است و در اکثر کارهای تروریستی و بمب گذاریهای عراق دست دارد.

-**ابراهیم زکراکی رهبر شیعیان نیجریه**: او قبلاً سنی مذهب مالکی بود و بعد از سفر به ایران شیعه می شود



غذای مجانی، اهدای خوار و بار و آئینه خانه در مراسم عمومی جنبش مسلمانان نیجریه

پس از تحصیل و با دریافت پولهای کلانی از ایران توانستند حزبی به نام جنبش اسلامی نیجریه تاسیس کرده و شیعی گری را در نیجریه، به گفته خودشان از گروه کوچک به ۱-۲ میلیون نفر افزایش دهند. او اینکارها را با بذل و بخشش و دادن نذری و غذای مجانی و ایجاد مراکز آموزشی که هزینه آنها را از ایران دریافت کرد انجام داد. او دارای دستجات مختلف نظامی و غیره بود.

-**عبدالملک حوثی رهبر انصار الله یمن**: او پسر بدرالدین حوثی می باشد که رهبر شیعیان زیدی یمن بود او در اوایل انقلاب به ایران سفر کرده و با ایران ارتباط برقرار می کند سپس به یمن بر می گردد او چندین گروه مسلح ایجاد نمود که آخرین آنها انصارالله بود، این گروه بعد از کشته شدن حسین و یحیی بدرالدین، توسط عبدالملک بدرالدین برادر کوچکتر این دو نفر اداره می شود.

این گروه با حمایت ایران و با استفاده از ناآرامی های یمن و اختلافات رئیس جمهور قانونی عبد ربّه منصور هادی و رئیس جمهور مستعفی علی عبدالله صالح، به عنوان اپوزیسیون یمن رشد نمود و با آنکه شیعیان یمن دارای فرقه های متعددی هستند و جمعا بیش از ۲۰-۳۰ درصد جمعیت یمن را شامل نمی

شوند ولی این گروه خودش را نماینده کل شیعیان یمن و سپس نماینده کل مردم یمن تلقی کرده و با گرفتن سلاح و مهمات از ایران و دیدن آموزش توسط سپاه پاسداران، بر علیه حکومت این کشور شورش کرد و صنعا پایتخت یمن را اشغال کردند، گروه تروریستی حوثی با اقدام بازدارنده توسط ائتلاف عربی به رهبری عربستان، متوقف و دچار هزیمت گردید. در فاصله کوتاه شورش حوثی‌ها، بارها سلاحهای سپاه پاسداران که از طریق هوا و دریا به آنها ارسال می شد ضبط و مصادره شده است.



سید ساجد نقوی رهبر شیعیان پاکستان: آیت الله سید ساجد علی نقوی از رهبران شیعیان پاکستان است و در پاکستان به عنوان نماینده ولایت فقیه و از مهره های اصلی ایران شناخته و معرفی می گردد. او بارها به ایران سفر کرده و از نزدیکترین افراد به حزب الله لبنان می باشد، و او بدستور خامنه ای عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت در ایران و جزء مهمانها ویژه تقریب مذاهب است. او در سخنرانی هایش می گوید شیعه فقط با تبلیغ مذهبی امکان رشد ندارد بلکه باید فعالیت سیاسی انجام دهد و صاحب قدرت گردد.

- شیخ عیسی قاسم رهبر شیعیان بحرین: او در سال ۱۹۷۱ برای تحصیل عازم قم شد و سالها در مشهد زندگی کرده است او از رهبران جمعیت «بیداری اسلامی» یمن می باشد. همچنین شیخ علی سلمان رهبر تشکل وفاق ملی اسلامی بحرین، دروس حوزوی خود را در ایران و قم گذرانده است. او بدلیل تحریک مردم بر علیه حکومت بحرین بازداشت و به ۴ سال زندان محکوم می شود. حکومت بحرین بارها سلاحهایی را که از مبدا ایران به گروههای وابسته به این افراد ارسال گردیده کشف و ضبط کردند، علیرغم چنین اتفاقات، حاکمان ایران به دستگیری او اعتراض و بشدت از او حمایت کردند.

سید محمد باقر مْهری رهبر شیعیان کویت: او ارتباط نزدیکی با ایران داشت، در خاطرات رفسنجانی اشاره میکند که المْهری با فلاحیان (سردمدار گروههای تروریستی ایران)، تماس گرفته وضعیت شیعیان کویت و چگونگی برخورد با دولت کویت را تشریح کرده و کمک مالی گرفت، او از سال ۱۳۶۹ به بعد همیشه از ایران کمک مالی دریافت می کرده و از ایران خط می گرفت. او در سال ۱۳۹۳ در کویت فوت نمود.

گروههای خشونت طلب و تروریستی ایجاد شده توسط حاکمیت فارس

گروههای تروریستی که در سوریه حضور دارند، علاوه بر گروههای که تحت لوای داعش فعالیت می کنند، گروههای تروریستی دیگر مثل حزب الله لبنان، کتابت القدس و یا گردان قدس در سوریه حضور دارد، تیپ حزب الله عراق، فلاح الخراسانی، تیپ منظمه تنظیم بدر، الیوم موعود، بقیه الله،... و گروههایی این چنینی در منطقه حضور دارند که توسط رژیم امامیه فارس تغذیه می شوند.

۲-۴-۶- نمونه ای از ترورهای بین المللی حاکمیت فارس

در اینجا اجمالی از ترورهای انجام شده توسط حکومت امامیه فارس در اقصی نقاط جهان که توسط العربیه (دبی- العربیه فارسی) چاپ شده ارائه می گردد، لیست کامل ۵۸ بندی ترورهای ایران توسط وزارت امور خارجه عربستان منتشر در اینترنت قابل دستیابی می باشد.

در بخشهای قبلی این کتاب، ترورها داخلی انجام شده در قبل و در حین انقلاب ۵۷، توسط طرفداران مراجع امامیه فارس تحت لوای لمپنها و چاقوکشها و یا سوزاندن سینما رکس و غیره مورد اشاره قرار گرفته است بعد از بدست گرفتن حکومت ایران، این حکومت عملیات ترور را به خارج هم سوق داد، خواننده نباید چنین تصور کند وقتی ترورهای انجام شده توسط حاکمیت فارس به سمت خارج میل کرد دیگر در داخل آرامش برقرار گردید برعکس صدها برابر ترورها انجام شده در خارج در داخل انجام شد، هزاران زندانی بدون کوچکترین محاکمه اعدام شدند افراد بسیاری از مبارزین ترور شدند، بسیاری مفقود گردیدند و بسیاری نیز با حوادث ساختگی از بین رفتند و جوانان بسیاری به موادمخدر آلوده شدند و برای خیلی ها پرونده های معمولی اختلاف و قتل و دزدی و یا صدور چک باز نمودند که ظاهرا ارتباطی به مسائل سیاسی نداشت ولی هدف حکومت عقب راندن فعالان سیاسی و ایجاد دغدغه فکری و یا ایجاد مریضی های گوناگون برای آنها بوده است و بدنبال این اعمال دانشمندان فارس نیز با طرحهای مختلف نابودی اقلیم و طبیعت بویژه در مناطق غیر فارس نمودند تا آنها را به روز سیاه بنشانند و توان مبارزاتی آنها را از بین ببرند.

-نکته دیگری در ارتباط با عملیات ترور حاکمیت فارس اینکه ذکر نام ترورشدگان به معنی صحه گذاشت بر محق بودن آنها نمی باشد البته اینها از این جهت که ترور شده اند مورد ظلم واقع شده اند و ممکن است عده ای از همین افراد خود ظالم و تروریست باشند به عنوان نمونه ترور قاسملو سردسته دمکراتها، به هیچوجه نمی تواند توجیهی برای مظلوم نمایی این شخص باشد، قاسملو یک جنایتکاری است که دستش به خون دهها آذربایجانی بی گناه نهدای و دیگر شهرها آغشته است و شکی نیست اگر باقی می ماند باید به عنوان یک جنایتکار جنگی محاکمه می شد ولی ترور ایشان توسط هرکسی و از جمله توسط تروریستهای فارس محکوم می باشد و باید همین تروریستها محاکمه و حساب پس بدهند.

این موضوع شباهت زیادی به کشته شدن مارشیمون رهبر آسوریها و ارمنیها، بدست سیمیتقو سردمدار کردهای شکاک، در دوره جنگ اول در سلماس دارد، مارشیمون جنایتکاری است که در یک روز، ده هزار مردم بی گناه اورمیه ای را علیرغم توافق صلح با آنها، قتل عام نمود و هزاران نفر تورکان آذربایجان را در دیگر مناطق به قتل رساند، ممکن است عده ای بگویند چونکه سیمیتقو این جنایتکار را کشت لذا این کار او می تواند توجیهی برای اعمال درست او باشد، ولی اینگونه حوادث فقط در قالب

اختلاف و مقابله گروههای مافیایی و باندهای ترور و غارتگر، قابل تحلیل می باشد، سیمیتقو به عنوان سردسته گروههای غارتگر کرد، رقیبی دزد و قاتل را می کشد و خود همان اعمال را دنبال میکند.

سیمیتقو و مارشیمون در آن دوران مشترکاً سبب قتل بیش از ۱۶۰ هزار تورک آذربایجانی شده اند و هر دو به عنوان تروریستهای جانی محسوب می شوند و نظیر آن در دوران معاصر نیز، هم گروههای ترور قدس سپاه و هم تروریستهای دمکراتها کردستان، هر دو جنایتکارانی هستند بجز قتل و غارت جان و مال مردم منطقه عمل دیگری ندارند و هر دو موجب نابودی داروندار مردم هستند.

سابقه حاکمیت فارس ایران از زمان انقلاب در سال ۱۹۷۹، مملو از ایجاد فتنه، تنش و بحران در کشورهای منطقه با هدف برهم زدن امنیت و ثبات آنها است و در این مسیر، همه قوانین، توافقنامه‌ها و معاهده‌های بین‌المللی و ارزش‌های اخلاقی را زیر پا گذاشته است.

۱- در سال ۱۹۸۲ (یعنی سه سال پس از پیروزی انقلاب ۵۷)، ۹۲ شهروند خارجی در لبنان ربوده شدند که ۲۵ تن از آنها آمریکایی بودند؛ پرونده‌ای که به بحران گروگان‌گیری شهرت یافت و ۱۰ سال به طول انجامید. اکثر عملیات آدم ربایی توسط حزب‌الله و گروه‌های حمایت شده از سوی ایران صورت گرفته است (این حوادث نشان می‌دهد که آنها درست از روز پیروزی انقلاب ۵۷ بدنبال تربیت گروههای تروریستی و دزد و باندهای قاچاق بودند و ۲-۳ سال پس از تشکیل و تربیت این گروههای شروع به عملیات ترور کردند).

۲- در سال ۱۹۸۳، در انفجار سفارت آمریکا در بیروت توسط حزب‌الله دستکم ۶۳ تن کشته شد. و با حمله انتحاری «اسماعیل عسکری» از اعضای سپاه پاسداران به پایگاه نیروی تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت ۲۴۱ تن کشته شد، همچنین پایگاه نیروهای فرانسوی در بیروت نیز توسط حزب‌الله منفجر شد که به کشته شدن ۶۴ نفر فرانسوی انجامید.

۳- در سال ۱۹۸۴، حزب‌الله اقدام به حمله به دفتر وابسته به سفارت آمریکا در بیروت شرقی کرد که در نتیجه آن، ۲۴ تن کشته شدند که شماری از آنها آمریکایی بودند.

۴- در سال ۱۹۸۵ نظام ایران اقدام به برنامه ریزی برای ربودن هواپیمای خطوط هواپیمایی TWA و به گروگان گرفتن ۳۹ مسافر آمریکایی کرد در این حادثه یکی از تفنگداران نیروی دریایی آمریکایی کشته شد.

۵- در سال ۱۹۸۷، یک کارگاه در مجتمع نفتی تنوره در شرق سعودی توسط نیروهای «حزب‌الله حجاز» حمایت شده از سوی نظام ایران، به آتش کشیده شد. در همان سال نیروهای «حزب‌الله حجاز» اقدام به حمله به شرکت «صدف» در شهرک صنعتی جبیل در شرق سعودی کردند. همچنین «مساعد الغامدی» یکی از دیپلمات‌های سعودی در تهران ترور شد. در همان سال یک عملیات قاچاق مواد منفجره نیز با

استفاده از حجاج ایرانی، خنثی شد. همان سال «رضا عبدالمحسن النزهه» کنسول سعودی در تهران مورد ضرب و شتم قرار گرفت و پس از آن، نیروهای سپاه پاسداران او را دستگیر کردند که پس از آن در پی مذاکرات میان سعودی و ایران آزاد شد.

۶- در بین سالهای ۱۹۸۹-۹۲ عملیات ترور بر علیه عبدالرحمن قاسلمو در وین، شاهپور بختیار در پاریس و شرافکندی انجام شد، دادستان فدرال آلمان پس از این حادثه، حکم بازداشت علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت ایران را به اتهام برنامه ریزی و نظارت بر عملیات منفجر کردن رستوران میکونوس صادر نمود، همچنین ایران عملیات ترور ۴ دیپلمات سعودی را در تایلند رهبری کرد.

۷- در سال ۱۹۹۴ ایران اقدام به عملیات بمب گذاری در بوینس آیرس کرد که طی آن بیش از ۸۵ تن کشته و حدود ۳۰۰ تن دیگر زخمی شدند. در سال ۲۰۰۳ پلیس بریتانیا، هادی پور سفیر سابق ایران در آرژانتین را به اتهام توطئه برای انفجار، دستگیر کرد.

۸- در سال ۱۹۹۶ برج های مسکونی در الخبر سعودی توسط گروه موسوم به «حزب الله حجاز» وابسته به نظام ایران، منفجر شد که در نتیجه آن، ۱۲۰ تن از جمله ۱۹ تبعه آمریکایی کشته شدند.

۹- در سال ۲۰۱۱ نظام ایران اقدام به ترور حسن القحطانی دیپلمات سعودی در شهر کراچی کرد.

۱۰- در سال ۲۰۱۱ ایالات متحده آمریکا عملیات ترور سفیر سعودی در واشینگتن را خنثی کرد. دست داشتن نظام ایران در آن عملیات ثابت شد. در دادنامه قضایی صادره از دادگاه فدرال نیویورک، نام دو شخصی که در این عملیات دست دارند مشخص شد که یکی از آنها منصور ارباب سیر است که به ۲۵ سال زندان محکوم شد و دیگری غلام شکوری افسر سپاه پاسداران است که در ایران حضور دارد و از سوی دستگاه قضایی آمریکا تحت تعقیب است.

۱۱- در سال ۲۰۱۳ عملیاتی برای ترور مسئولان و دیپلمات های آمریکایی در باکو پایتخت آذربایجان کشف شد. در پس این عملیات یک گروه شیعه آذربایجانی که از سوی ایران حمایت می شد و با فرمان سپاه پاسداران عمل می کرد، قرار داشت.

۱۲- ژانویه ۲۰۱۶ ایران رسماً از زبان محمدعلی جعفری فرمانده سپاه پاسداران، به سازماندهی گردان های متشکل از ۲۰۰ هزار شبه نظامی در سوریه، عراق، افغانستان، پاکستان و یمن، اعتراف کرد.

۱۳- نظام ایران بزرگترین توزیع کننده مواد منفجره IED در جهان است که از آن برای بمب گذاری خودروها و زره پوش ها استفاده می شود و به کشته شدن صدها تن از نیروهای بین المللی در عراق انجامیده است.

۱۴- نظام ایران، مقام نخست حمله به نمایندگی های دیپلماتیک را از زمان حمله به سفارت آمریکا در سال ۱۹۷۹ و به گروگان گرفتن کارکنان آن به مدت ۴۴۴ روز دارد، پس از آن سفارت سعودی در

سال ۱۹۸۷، سفارت کویت در سال ۱۹۸۷ و سفارت روسیه در سال ۱۹۸۸، هدف حمله قرار گرفتند. یک دیپلمات کویتی در سال ۲۰۰۷ مورد ضرب و شتم قرار گرفت. سفارتخانه‌های پاکستان در سال ۲۰۰۹ و بریتانیا در سال ۲۰۱۱ هدف حمله قرار گرفتند. آخرین حادثه هم حمله به سفارت سعودی در تهران و کنسولگری اش در مشهد در سال ۲۰۱۶ بود.

۱۵- در حالی پادشاهی عربی سعودی در معرض حملات تروریستی بسیاری از سوی القاعده و داعش قرار گرفت، نظام ایران نه از سوی القاعده و نه داعش، هدف تعرض قرار نگرفت، مساله‌ای که گمان‌ها را در باره تعامل این نظام با تروریسم و تروریست‌ها، به وجود می‌آورد.

۱۶- منطقه عربی تا پیش از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، با فرقه‌گرایی و مذهبی‌گری آشنا نبود تا اینکه نظام ایران اقدام به دخالت در لبنان، سوریه، عراق و یمن کرد تا جایی که حیدر مصلحی وزیر سابق اطلاعات ایران، به اشغال ۴ پایتخت عربی افتخار کرد.

۱۷- نظام ایران همچنین اقدام به تحریک شماری از شهروندان کشورهای شورای همکاری خلیج با سوء استفاده از احساسات دینی‌شان کرد. این نظام اقدام به انتقال آن‌ها به خاک ایران از راه‌های غیر قانونی کرد به گونه‌ای که از راه کشوری ثالث بدون روادید به ایران می‌رفتند تا شناخته نشوند. یا این که از آن‌ها خواسته می‌شد که با قایق خود را به آب‌های بین‌المللی برسانند، سپس ادعای ربوده شدن آن‌ها مطرح می‌شد و در آن هنگام، در اردوگاه‌های آموزشی، مورد آموزش فعالیت‌های تروریستی قرار می‌گرفتند تا پس از بازگشت به کشورشان، عملیاتی علیه مردم و کشورشان انجام دهند.

۱۸- شاید بارزترین نمونه از دخالت ایران در امور کشورهای منطقه، دخالت این کشور در سوریه به وسیله نیروهای سپاه پاسداران، سپاه قدس، حزب‌الله لبنان و شبه‌نظامیان فرقه‌گرا از چند کشور باشد. آن‌ها برای حمایت از نظام بشار اسد در جنگ علیه مردم، به سوریه رفتند که این دخالت به کشته شدن بیش از ۲۵۰ هزار سوری و آوارگی حدود ۱۲ میلیون تن انجامیده است؛ حادثه‌ای که بزرگترین فاجعه انسانی در تاریخ معاصر ما است.

۱۹- ادعای ایران مبنی بر بمباران سفارتش در یمن، دروغی است که تصاویر آن را اثبات می‌کند و سخنان دروغ نسبت داده شده به یکی از ائمه حرم مکی علیه شیعیان، دلیلی بر دروغ‌گویی ایران است. حقایق تمام خطبه‌های ضبط شده با تصویر و صدا، این حقیقت را نشان می‌دهد.

۲۰- نمر النمر که نظام ایران او را فعال سیاسی مسالمت‌آمیز توصیف می‌کند، به همراه ۴۶ تروریست دیگر به دست داشتن در فعالیت‌های تروریستی محکوم شده است. دست داشتن او در تشکیل هسته تروریستی با هدف جذب نیرو، برنامه ریزی، مسلح‌سازی و اجرای عملیات تروریستی، تیراندازی به سمت نیروهای امنیتی و مخفی کردن افراد تحت تعقیب و کشتن بی‌گناهان، اثبات شده است.

۲-۴-۷-اعتراف امامیون برای صدور ترور با نام طلاب به اقصی نقاط جهان

سخنان حسن رحیم‌پور ازغدی عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی حاکمیت فارس ایران نمونه کاملی از سیاست صدور ترور به جهان توسط شیعه امامیه می باشد.

او در نشست سه‌هزار نفری مسئولان بسیج دانشجویی که در مصلی تهران برگزار شد، اظهار داشت: برخی می‌گویند ما قبل از اینکه از نبرد با استکبار سخن بگوییم باید مشکلات خود را حل کنیم. که این مطالب خلاف سنت‌های انقلاب اسلامی است.



عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی ادامه داد: اتحادیه اروپا، ناتو و همه ارتش‌هایی که جهان اسلام را غارت کرده‌اند امروز در حال فرار و عقب‌نشینی هستند و دیدند دیگر نمی‌توانند دنیای اسلام را اشغال کنند. وی افزود: چرا برخی فکر می‌کنند با رفاه طلبی و حرکت به این سمت می‌توان به استقلال رسید

و چرا نمی‌فهمند این تحریم‌ها گرچه توطئه دشمن است به نفع ما است و به ضرر آنها خواهد بود و مگر ما همیشه می‌توانیم دنباله‌رو و وابسته آنها باشیم.

وی با بیان اینکه باید سازماندهی در تشکیل سپاه اسلام برای خدمت به بشریت داشته باشیم، تاکید کرد: بدون توجه به برخی مسئولانی که در طول ۳۵ سال تنها حرف‌های کلی و بی‌خاصیت می‌زنند، باید برای حمایت از انقلاب و صدور آن آماده شد.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در ادامه افزود: صدها هزار نیروی مردمی از کشور در اقصای مختلف دانشجویی، طلبه و فرهنگی (منظور گروه‌های ترور) از ایران خارج کرد و به عنوان سپاه اسلام به منظور خدمت به بشریت به همه جهان و قلب اروپا و تا جنوب آفریقا و آسیا حرکت کنند تا منشأ خدمات پزشکی، مهندسی، فرهنگی، اقتصادی و آگاهی به کشورهای جهان و بشریت شوند و به عنوان الگوی اسلامی به کشورهای مختلف عربی و غیرعربی خدمت کنند.

رحیم‌پور ازغدی با بیان اینکه خدمت به بشریت تکلیف دینی ما است، ادامه داد: برخی کشورها به دلیل تحت‌اشغال بودن نظام‌های استکباری از ما کمک‌های جهادی می‌خواهند کشورهایی مانند سوریه، عراق، لبنان، افغانستان و پاکستان. بنابراین ما باید صدها هزار نیروی چریک (تروریست) برای اعزام به این کشورهای اسلامی آماده کنیم زیرا دوران تقیه تمام شده است و سخنان امام که صریحا این مسائل را بیان می‌کند نباید دیگر سانسور شده به مردم به افکار عمومی اعلام شود.

وی افزود: برخی مسئولان ما ۲۵ سال است که این سخنان امام خمینی را سانسور می‌کنند. عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی گفت: انقلاب اسلامی ما باید کمک اقتصادی، رسانه‌ای، فرهنگی و نظامی به سرتاسر جهان کند و در کشورهایی که مشکل نظامی ندارند خدمت اقتصادی و عملی کرده و در کشورهایی که مورد ظلم و تجاوز قرار گرفته‌اند کمک نظامی کند تا کنون انقلاب اسلامی ما تنها در مقام مشورت و کمک فکری کمک‌هایی را انجام می‌دهد اما دیگر باید محکم سرمان را بالا بگیریم و با ظلم مبارزه کنیم.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی با بیان اینکه آیا مبارزه جهانی با استکبار به مفهوم تروریسم و دعوت به خشونت است، گفت: هرگز چنین چیزی نیست همان امامی که می‌گوید انقلاب اسلامی مان را به تمام جهان صادر می‌کنیم از صلح جهانی و انقلاب سخن می‌گوید.

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی با اشاره به اینکه عده‌ای می‌گفتند انقلاب اسلامی برای داخل کشور است و شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل در شعارهای قبل از انقلاب نبوده است اظهار کرد: این حرف‌ها دروغ است این شعارها جزو اصلی‌ترین شعارهای انقلاب اسلامی بود و امام قبل از تبعید می‌گفت اسرائیل باید از بین برود.

وی افزود: امام می‌فرمود اگر مسئولان ما زمانی به شما گفتند ما مشکلات اقتصادی و سیاسی داریم نمی‌توانیم به فکر صدور انقلاب باشیم؛ همچنین امام می‌فرماید مسائل اقتصادی و مالی اگر لحظه‌ای مسئولان ما را از این وظیفه منحرف کند خطای بزرگ و خیانتی سهمگین در انتظار ما و منافع ملی ما خواهد بود.

رحیم‌پور از غدی تاکید کرد: تشکیل جهان اسلام اولویت انقلاب اسلامی است اینکه تحریم‌ها را تحمل کنیم تا جهان اسلامی شکل گیرد آیا پس از چندین مذاکره آنها تحریم‌هایشان را کم کرده‌اند. با همه قدم‌هایی که برداشته شد دشمن روی حرفش ایستاده است. عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بیان کرد: امام همواره به مردم توصیه می‌کرد در مقابل مشکلات بایستید تا مسئولان کشور به وظیفه اصلی‌شان که صدور انقلاب است پردازند (یعنی به کشتار مردم در سوریه و عراق و یمن پردازند).

عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی گفت: امام همواره می‌گفت ما موعظه‌های خود را در ابتدا به نرمی می‌گوییم اما اگر قرار باشد پا به مبارزه گذاریم مبارزه قهرآمیز نیز انجام خواهیم داد.

۲-۴-۸- بحران سازان و حامیان ترور و کشتار در واقع این نطفه ها را در شکم خود می پروراند

هستند حکومت‌هایی که فکر میکنند با ایجاد ترور در یک کشور دیگر این خطر را از کشور خود دور می کنند ولی حوادث و تجربیات چیزی غیر از این را نشان میدهد.

- ایجاد گروه های ترور القاعده و طالبان توسط آمریکا و غرب و سرایت آنها به غرب و ایجاد حوادث بسیاری مثل ۱۱ سپتامبر و هزینه های سرسام آور مهار ترور و نهایتاً حمله به عراق و افغانستان جهت مهار تروریسم و بروز نتایج معکوس را بدنبال داشت. حتی خود سردمداران آمریکا بارها اذعان داشته اند که بعد از حرکتهای تندروانه جرج بوش رییس جمهور آمریکا نه تنها تروریسم در سطح جهانی کم نشده بلکه چندین برابر افزایش یافته است.

- حمله غرب به عراق و افغانستان و عملاً موجب دامنگیر شدن رکود در جهان شده است.
- هدایت و فروش مواد مخدر توسط گروههای سپاه ایران هرچند سود کلانی نصیب آنها نموده است ولی علیرغم مبارزه حکومت با اعتیاد در داخل کشور، اعتیاد در داخل کشور افزایش چشمگیری داشته و خیل معتادان در ایران و فلاکت بزرگ اجتماعی غیر قابل انکار است.

ایجاد گروههای ترور مثل پژاک و حمایت از پ.ک.ک. و ایجاد گروههای ترور عصاب اهل حق، قدس و ... توسط حاکمیت فارس بظاهر دور کردن تروریسم از ایران می باشد ولی سرایت ترور به داخل ایران غیر قابل پیش بینی و غیر قابل جلوگیری می باشد و این ناشی از عملکرد ایران در گسترش تروریسمی است که از راههایی دیگر به داخل نفوذ می کند.

۲-۴-۹- حرکت‌های خودکشانه حاکمیت فارس

در طی چند ماه اخیر حکومت فارس به دفعات رفتار خودکشانه انجام داده است.

۱- حرکت کودتاگونه حوثی‌های گول خورده توسط امامیه فارس در واقع یک حرکت خودکشانه بود بعد از سقوط مفتضحانه مالکی در عراق و نمایان شدن آثار شکست در سوریه، حاکمیت فارس به ظن خود میخواست با باز کردن جبهه‌ای جدید در یمن و در همسایگی عربستان و گلوگاه تجارت قاره‌های آسیا و اروپا و آفریقا، ضرب شستی به دشمنانش نشان داده بلکه بشاراسد در سوریه نفس راحتی بکشد. ولی آنها طبق معمول محاسبات غلطی انجام داده‌اند و در واقع هیچ حکومت دیکتاتوری و نژادپرست نمی‌تواند در دوران علم و تکنولوژی کنونی محاسبات درستی انجام دهد و این خصوصیت اصلی اجتماعات بشری می‌باشد.

۲- از رفتارهای خودکشانه دیگر ایجاد حادثه‌ی منا بود این حرکت خودکشانه حاکمیت فارس، بعد از شکست آنها در یمن بوده است، این موضوع را با جزئیات بیشتر می‌توانید در بخش مربوط به «کشتار انسانهای بی‌گناه جهت گسترش حاکمیت امامیه فارس» پی‌بگیرید.

۳- سخنرانی خامنه‌ای پس از توافق اتمی و حادثه‌ی منا و شکست در یمن و سوریه نمونه‌ی روشنی از یک رفتار خودکشانه دیگر می‌باشد او که مشروعیت سیاسی خود را خیلی پیشتر و در سال ۱۳۸۸ با انتصاب دیکتاتور مابانه و غیر قانونی احمدی نژاد بجای موسوی از دست داده بود عملاً رفتاری خودسرانه و بدون تفکر عاقلانه انجام می‌دهد او به صراحت می‌گفت: در توافق اتمی باید تحریمها همزمان با امضا توافقنامه برداشته شود، و حرفهایی از این قبیل... و باز در سخنرانی دیگر چنین گفت که بستن قرارداد با آمریکا ممنوع است در حالیکه هنوز امضا توافقنامه آنها با آمریکا خشک نشده بود، علیرغم تاکید او بر اجرای حرفهای او هیچکدام از پیش بینی‌هایش و دستورهایش درست از آب درنیامد.

اینگونه حرکتها نشان می‌دهد حاکمیت فارس در مواقعی به مرحله جنون می‌رسد و بدون کوچکترین فکر و اندیشه حرف زده و عمل می‌کند، حاکمان امامیه به مرحله‌ی ازناتوانی فکری رسیده‌اند که حتی بطور روزانه حرفهای خود را تغییر میدهند و اهمیتی به اینکه دیروز حرفی متناقض زده و یا دروغ زده‌اند و امروز خلاف آن حرف را می‌زنند نمی‌دهند. مصداق ضرب المثل «آب که از سر گذشت چه یک وجب و چه صد وجب» در ورد آنها صادق است و دروغ جنب رهب و جاکمان فارس که زیاد شد فرقی نمی‌کند یکی و یا صدتا.

۲-۴-۱۰- رکود در اقتصاد جهان و ارتباط آن با خشونت طلبی و تروریسم حاکمان

فارس

جهان چند سالی است که با رکود اقتصادی ادامه داری دست بگریبان می باشد، و بدلیل رشد منفی اقتصاد خیلی از کشورها تقاضای انرژی نیز کاهش یافته و در نتیجه کم شدن درآمد کشورهای نفتی توان خرید و گردش مالی در بین کشورها افت نموده و نهایتاً زنجیره ای از عوامل رکود اقتصادی به کار می افتد.

چه ارتباطی بین رکود ممتد اقتصادی جهانی و تروریسم و خشونت طلبی امامیون وجود دارد؟ آیا جهان از کشور کوچکی مثل ایران و گروههای تروریسم فارسگرا تاثیر به این بزرگی می پذیرد. آیا بیشترین علل بحران کنونی جهان به دلیل خشونت طلبی امامیون فارس می باشد و یا چنین تصویری فقط بزرگ کردن قدرت تروریسم فارس می باشد.

آیا یک قوم پلید می تواند این چنین تاثیر بزرگی را بر جهان داشته باشد و آیا می توان تئوری توده های جنایتکار محققینی مثل گوستاو لوبون, *psychologie des foules*, Gustave Le Bon و گابریل ناردِه Gabriel narde و سکیپو سیگله scipoo sigele را بر توده های فارس امامیه صادق دانست.

در صورتی بطور مجرد و ساده نگاه کنیم هیچ کسی باور نخواهد کرد که باندهای مافیای بی ارزشی مثل امامیون فارس بتوانند چنین تاثیر بزرگی را ایجاد کنند.

البته هیچ شکی نیست که امامیون فارس تنها نیستند در حمایت از آنها نیروهای دیکتاتور فاشیستی مثل نیروهای روس تحت کنترل پوتین، نیروهای شیعه وابسته به حاکمیت فارس در عراق و سوریه و لبنان و در عین نیروهای استعمارگر خشونت طلب افراطیون غرب قرار دارند.

می توان گفت جبهه ای متشکل از خشونت طلبان جهان در کنار هم قرار گرفته و طبیعتاً کثیف ترین این عناصر را جلو انداخته اند تا کشتار مردم بی خبر از اینهمه باندهای توطئه و غارت را عملی سازند.

امامیون فارس مستعد ترین گروه برای ایجاد خشونت طلبی می باشند چونکه این گروه بر اساس تفکر مذهبی خود، کشتار انسانها را جزئی از عقیده شان می پندارند و امام زمانی را در رویای خود می پرورند که موقع ظهور ۹۹ درصد انسانها را خواهد کشت و وظیفه او فقط کشتن بوده و برای اینکار از هیچ کس سوال نخواهد نمود. امامیون در شرایط فعلی آلت دستی بیشتر در دست افراطیون غربی اعم از روسها و جنگ طلبان غرب نیستند.

مطمئناً گروههای تروریستی و خشونت طلب فارس، توانایی زیادی در تجزیه تحلیل مسائل جهانی ندارند ممکن است چنین گفته شود چگونه می توان به این حرف مطمئن شد؟

در این مورد می توان به بند «ضعف سیستم امنیتی حاکمیت فارس و نحوه جبران آن» رجوع نمود.

فصل دوم، قسمت پنجم

۲-۵- مواد مخدر و نقش حاکمیت فارس در قاچاق بین‌المللی آن

نقش حاکمیت فارس بویژه سپاه پاسداران در قاچاق بین‌المللی مواد مخدر با توجه به اسناد و مدارک زیاد موجود غیرقابل تردید می‌باشد. ارتباط تنگاتنگ سپاه با گروههای تروریستی مثل پ.ک.ک. و پژاک و همچنین ارتباط با طالبان افغانستان و باندهای مافیایی آمریکای مرکزی و جنوبی که قاچاقچیان عمده مواد مخدر هستند گواه این مدعا می‌باشد، در واقع سپاه پاسداران علاوه بر اینکه با این گروهها در توزیع و پخش مواد مخدر همکاری کرده و سودهای کلانی را بدست می‌آورند در عین حال در کارهای تروریستی در اقصی نقاط جهان برنامه ریزی های مشترک انجام می‌دهند. در کنار اینگونه عملیات سپاه، آمار معتادین داخل کشور نیز تکان دهنده می‌باشد. براساس آماری که ستاد مبارزه با مواد مخدر منتشر کرده، یک میلیون و ۳۲۵ هزار مصرف کننده مواد مخدر در کشور وجود دارد که طبق این آمار کمتر از سه درصد جامعه معتاد هستند. همچنین طبق این آمارها، ۱۰ میلیون نفر به صورت مستقیم و غیرمستقیم گرفتار اعتیاد در کشور هستند. این آمارها دقیق نبوده و ارقام واقعی رشد اعتیاد در ایران خیلی بیشتر از این میزان می‌باشد.

در ارتباط با نقش سپاه در قاچاق مواد مخدر نمونه هایی از اخبار موجود در این زمینه ارائه می‌شود. -حشمت‌الله فلاح پیشه، عضو پیشین کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی، در سال ۱۳۹۲ گفته بود که ۶۰ درصد مواد مخدر دنیا از مرزهای شرقی ایران وارد می‌شود. به گزارش روزنامه جامعه باز افغانستان، میزان کشت و تولید مواد مخدر این کشور در سال ۹۲ به ۵,۵ هزار تن رسیده است. علیرضا جزینی، قائم مقام دبیر ستاد کل مبارزه با مواد مخدر ایران هم آذرماه امسال گفته بود که سطح زیر کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان به ۵۵۰۰ تن رسیده است. به گفته فرمانده نیروی انتظامی، در سال گذشته ۲۸ درصد از مواد مخدر تولید شده در افغانستان به ایران وارد شده است. اگر این سخنان را مبنا قرار دهیم، تنها در سال گذشته ۱۵۰۰ تن مواد مخدر تولید شده در افغانستان به ایران وارد شده و تنها یک سوم آن کشف و ضبط شده است. این در حالی است که خبرگزاری موج به نقل از دفتر مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل مدعی شده است که حداقل پنجاه درصد از مواد مخدر کشت شده در افغانستان به صورت قانونی یا غیرقانونی وارد بازار ایران می‌شود (<http://www.radiozamaneh.com/209058>).

-ابوالفضل اسلامی، دیپلمات پیشین ایران در ژاپن مدعی شده است که سپاه از دهه ۶۰ و پس از کاهش قیمت نفت درگیر قاچاق مواد مخدر شده است.

آمریکا: غلامرضا باغبانی، از فرماندهان نیروی قدس، قاچاقچی مواد مخدر است



-در ماه نوامبر سال ۲۰۱۱ روزنامه تایمز به نقل از سجاد حق پناه از اعضای پیشین حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران اعلام می کند که ایران در قاچاق مواد مخدر دست دارد.

-وزارت خزانه داری آمریکا در مارس ۲۰۱۲ اعلام می کند غلامرضا باغبان یکی از فرماندهان سپاه قدس قاچاقچی مواد مخدر است. و بلافاصله در لیست تحریم های آمریکا قرار می گیرد.

-روزنامه دیوولت dieowolt چاپ آلمان در ۲۰۱۱ به نقل از ویکی لیکس و به استناد تلگراف های دیپلماتیک فاش شده می نویسد ایران یکی از بزرگترین صادر کنندگان مواد مخدر در جهان می باشد و نیروی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این قاچاق دست دارد. سپاه این مواد را از افغانستان وارد نموده و از طریق مرزهای غربی آذربایجان و تورکیه به اروپا می رساند.

یکی از سندهایی که در سفارت آمریکا در باکو وبا تاریخ ۲۲ خرداد ۸۸ (۱۲ ژوئن ۲۰۰۹) صادر شده نشان می دهد میزان هروئینی که توسط سپاه پاسداران از ایران به آذربایجان قاچاق شده از ۲۰ کیلوگرم در سال ۲۰۰۶ به ۵۹۰۰۰ کیلوگرم در ۲۰۰۹ رسیده است.

-همچنین در سندی دیگر به نقل از خلف خلف اف وزیر وقت امور خارجه جمهوری آذربایجان (۱۵ اکتبر ۲۰۰۹) گفته شده که قاچاق هروئین، توسط دستگاههای امنیتی ایران صورت می گیرد. موضوع مهمتر سند اینست که او تاکید می کند که ماموران امنیتی جمهوری آذربایجان، قاچاقچیان ایرانی را دستگیر و به کشورشان باز می گردانند، آنها به سرعت در ایران آزاد می شوند، او همچنین خاطر نشان می سازد «گاهی افرادی را دستگیر می کنیم که چندی پیشتر آنها را (برای مجازات) به کشورشان تبعید کرده بودم.»

-سال ۱۳۸۹ بعد از بازداشت گروهی از دیپلماتهای ایران به تعداد ۸ نفر در جمهوری آذربایجان، شبکه های خبری تورکیه از دخالت سپاه و نیروی قدس سپاه در قاچاق گسترده مواد مخدر خبر دادند.

-کنگره آمریکا در ۲۰۱۲ در گزارشی از ارتباط ایران با حزب الله لبنان و با کارتل ها و باندهای مافیای آمریکای لاتین خبر داد. منصور ارباب سیار نیز که به اتهام طرح قتل سفیر عربستان دستگیر شده بود گواهی بر وجود این ارتباطات بود، او اعتراف نمود در مقابل یک و نیم میلیون دلار طرح ترور سفیر عربستان را کشیده بود.

-در عین حال در کشورهای مختلف جهان از دستگیری و دست داشتن افراد ایرانی که عمدتاً به نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران وابسته هستند خبر داده می شود.



-در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۸۹ مقامات دولتی نیجریه اعلام نمودند که ۱۳۰ کیلوگرم هروئین، در محموله ایکه ایران وارد کشور نیجریه کرده بودند کشف کردند، مقصد نهایی اروپا بوده است دو نفر از افرادی که در این قاچاق دست داشتند آقایان عظیم آجاجانی و سید احمد طهماسبی از عناصر سپاه پاسداران بودند.

-اردیبهشت ماه ۹۳ سفیر آذربایجان جوانشیر آخوندوف از آزادی صد زندانی ایرانی در آذربایجان خبر داد او گفته بود جرم ۹۰ درصد این افراد حمل مواد مخدر است.



-در حال حاضر ۲۲۱ نفر زندانی ایرانی در مالزی وجود دارد که بیشتر آنها در قاچاق مواد مخدر دست دارند. و ۸۶ نفر در انتظار اعدام می باشند.

-سپاه در حال حاضر مرزهای حساس هوایی و دریایی و زمینی را که برای قاچاق کالا مناسب هستند با حکم

حکومتی در دست گرفته است، در بین چاه بهار و زابل کلیه مسیرهای که در آنها امکان عبور وجود دارد دیوارکشی شده است و تنها دروازه هایی وجود دارد که در دست سپاه بوده و امکان تردد در آنها وجود دارد. همچنین اسکله های مجاز و غیر مجاز زیادی در دست سپاه وجود دارد که کلیه کالاهای ورودی و خروجی توسط نیروهای سپاه انجام شده و ارگانهای بازرسی کشوری هیچ گونه اشراف نظارتی بر آنها ندارند

-البته مقامهای دولتی و نظامی ایران مدعی هستند قربانی قاچاق مواد مخدر هستند و گویا بیشترین هزینه را در مبارزه با قاچاق مواد مخدر انجام می دهند و در این مورد مظلوم نمایی می کنند ولی علایم و اطلاعات زیادی وجود دارد که نشان میدهد سپاه پاسداران فقط کسانی را به جرم حمل مواد مخدر

دستگیر می کنند که به نحوی در خارج سیستم مافیایی سپاه وارد بازار کار می شوند، در این میان سخنان مصطفی پورمحمدی دی ماه ۹۱ در گفتگویی با هفته نامه تجارت فردا، بصورت تلویحی از نقش برخی نهادها در ترانزیت مواد مخدر پرده بر میدارد، او می گوید: مطمئنا ترانزیت مواد مخدر با هر شکلی خیانت به بشریت است، هیچ منفعتی و خیری در آن نیست که یک دستگاه آن را انجام دهد و هر کسی کرده باشد و یا چه کسی در فکر این کارها باشد، حتما برای کشور مضر است و هیچ خیر و برکتی و سودی نخواهد داشت....

-در عین حال محمود احمدی نژاد رئیس جمهور وقت نیز در یکی سخنرانیهایش اصطلاح «برادران قاچاقچی» را در مورد «سپاه پاسداران» بکار برد.

-سازمان بنادر و کشتیرانی با تهیه گزارشی مفصل اعلام نمود که «از ۲۱۲ اسکله فعال کشور تنها ۵۵ اسکله دارای مجوز می باشد» و در واقع اینها در دست سپاه بطور غیر مجاز، جهت قاچاق مواد مخدر و کالاهای دیگر بکار گرفته می شوند.

-روزنامه ایران در ۷ مهر ۱۳۸۶ نوشت در طول سال ۸۵ بیش از ۵۰۰ محموله کالا با پروانه گمرک جعلی از فرودگاه امام خمینی که زیر نظر سپاه می باشد خارج شده است.

- محسن آرمین، نماینده تهران در مجلس ششم، در متن استعفانامه خود آدرس دقیق تری از نهاد خاص داد و گفت: «قاچاق‌های سپاه سالانه به ۱۲ میلیارد دلار می‌رسد.» رقمی که سال گذشته دو برابر شده و به روایت رئیس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز به ۲۵ میلیارد دلار، معادل نیمی از واردات قانونی کالا به ایران، رسیده است (<http://www.radiozamaneh.com/209058>).

-با اطمینان می توان مدعی شد که ادعای مبارزه با مواد مخدر صرفا با کسانی است که بدون اطلاع و اجازه سپاه به حمل و بارگیری مواد مخدر اقدام می کنند، و حتی اعدام می شوند ولی دانه درشتهای سپاه هیچوقت بازداشت نمی شوند و مرتبطين با سپاه به محض دستگیری توسط واسطه های سپاه آزاد می گردند.

حال با تمامی این خبرها موضوع اینست که آیا عمل و خرید و فروش مواد مخدر با تفکر دینی امامیه فارس تطابق می کند یا نه ؟

ارتباط باندهای مافیایی مواد مخدر و گروههای تروریستی

سپاه پاسداران ارتباط تنگاتنگی با گروهها و باندهای مافیایی پخش مواد مخدر در جهان بویژه در مکزیک و کلمبیا دارند، کشف و خنثی نمودن نقشه ترور سفیر سعودی در واشینگتن در سال ۲۰۱۱ در ایالات متحده آمریکا و دستگیری یک ایرانی بنام منصور ارباب سیر و اذعان او به داشتن ارتباط با سپاه پاسداران و باندهای مافیایی مواد مخدر مکزیک و کلمبیا و نقش غلام شکوری افسر سپاه پاسداران در حادثه به عنوان هماهنگ کننده، نمونه ای از این ارتباط ها را مشخص می کند. همچنین ارتباط نزدیک گروههای پخش مواد مخدر و گروههای تروریستی منطقه مثل گروه پ ک ک و پژاک نیز نشاندهنده نقش گسترده سپاه در استفاده از این گروهها برای عبور دادن مواد مخدر به مناطق مختلف دنیا می باشد.

حکومت پهلوی و پخش مواد مخدر

حاکمیت فارس چه از نوع امامیه مجوسی چه از نوع راسیست دمکرات ماب خصوصیات مشترکی دارند و بر اساس تفکرات اقوام باستانی ساسانی و بر اساس اصول دینی مجوسیت عمل می کنند به علت مقدس بودن مصرف مواد مخدر در دین ساسانیان، اسلاف آنها نیز این روش زندگی را ادامه می دهند. مطلب زیر نمونه ای از کارهایی است که خانواده پهلوی برای ارضا خود و نابودی جوانان این مرز و بوم انجام می دادند.

اشرف پهلوی فرزند رضا پهلوی و تاج الملوک آیرملو (همسر اول از سه همسر دیگر) و خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی بود. نام اصلی وی زهرا است که پس از به سلطنت رسیدن پدرش، رضا پهلوی، به لقب «اشرف الملوک» رسید. مادرش تاج الملوک از خانواده‌های نظامی مهاجر از قفقاز بود.

اشرف پهلوی به عنوان دولت در سایه پهلوی و یکی از عوامل مؤثر در جریان قتل عام آذربایجان در سال ۱۳۲۵ و اجرای کودتای ۲۸ مرداد و سقوط محمد مصدق در سال ۱۳۳۲ معرفی می شود.

نام وی همچنین با حقوق زنان، فساد های عجیب مالی، مسائل اخلاقی و قاچاق مواد مخدر گره خورده است. ارتشبد حسین فردوست، رئیس دفتر ویژه‌ی اطلاعات محمدرضا پهلوی می گوید «اگر قرار شود لیست مردانی که در دوران ۳۷ ساله‌ی سلطنت محمدرضا با اشرف رابطه داشتند تهیه شود علی‌رغم دشواری و غیرممکن بودن کار، چون حتی خود او نیز ممکن است همه را به یاد نیآورد، مسلماً لیست طولیلی خواهد شد».

در سال ۱۹۶۰ اشرف پهلوی به اتهام قاچاق هروئین به ارزش ۲ میلیون دلار در فرودگاه ژنو بازداشت شد. وی تا هنگام انقلاب که از ایران گریخت در داخل نیز به‌عنوان فروشنده‌ی مواد مخدر در کشور شهره بود. (ماخذ: گونا تی وی)

فصل دوم، قسمت ششم**۲-۶- تاثیر انحرافات مذهب امامیه بر خصوصیات رفتاری فارسها**

در این قسمت نمونه ای از مسائل ضد علمی و خرافی وارد شده در فرهنگ منحن فارسگرایان و تاثیر آن بر عملکرد سازمانهای وابسته روحانیت و سپاه و بسیج ذکر می شود.

۲-۶-۱- آیا فارسگرایان از فرهنگ عقب مانده ای برخوردارند؟

بعضا چنین عنوان میکنند که حاکمیت فارسها می خواهند مردم ایران را به ۱۴۰۰ سال پیش ببرند، ظریفی میگفت اگر اینقدر عقب می رفتیم خیلی خوب بود چونکه اینها می خواهند ما را ۲۵۰۰ سال عقب ببرند. آیا واقعا فردوسی پرستان و کوروش پرستان فرهنگ عقب افتاده ای دارند برای رسیدن به جواب کافی است انسان چند تا سوال در ذهن خود ایجاد کرده و آنها را با توجه به خبرهای قطعی موجود، تجزیه و تحلیل نماید.

بطور کلی یک فرد یا گروه با فرهنگ عقب مانده از مجموعه های غیر انسانی و غیر صحیح طرفداری کرده و از آنها حمایت می کند، حاکمیت فارس از هر فرصتی استفاده میکند تا با حاکمیت روسهای دیکتاتور و چین غیر دمکراتیک پیوند نزدیک استراتژیک ایجاد کند، آنها با حکومت های ضد انسانی و نژادپرست بشار اسد در سوریه، حاکمیت فرقه گرای مالکی در عراق و گروههای تروریست حوثی یمن و گروه حزب الله تروریستی لبنان ارتباط برقرار کند، حاکمیت فارس تمام تلاشش تقویت گروه تروریستی پ.ک.ک. و ایجاد گروه مشابه پژاک می باشد حاصل کار آنها، تلاش برای ارتباط و کمک به ایجاد گروههای مثل داعش و القاعده بوده و بهترین افتخار آنها برقراری ارتباط با گروههای مافیایی مواد مخدر امریکای مرکزی و آمریکای لاتین جهت ترساندن دنیای غرب می باشد، آنها وقتی می خواهند با غرب هم ارتباط برقرار کنند کوشش می کنند احزاب و گروههای رادیکال و تندرو غرب را به خود جلب کنند، آنها بطور دائم غرب را به فساد و بی اخلاقی و زنجارگی متهم میکنند در حالیکه خود فاسد ترین سیستمها را ایجاد کرده اند، قم و مشهد هر کدام بزرگترین فاحشه خانه های دنیا را تشکیل میدهند و تحت نام مذهب امامیه فارس زنان و دختران مردم را به اقصی نقاط منطقه خاورمیانه صادر می کنند و فاحشه گری را بزرگترین ثواب دین امامیه می دانند.

حال سؤالاتی چند می توان مطرح نمود:

چرا حاکمیت فارس می خواهد با عقب مانده ترین و تروریستی ترین گروهها رابطه برقرار کند آیا این نشانه‌دهنده عقب ماندگی این قوم نمی باشد؟

چرا حاکمیت فارس همیشه برتری نژادی فارسها را تبلیغ می کند در حالیکه مسجل است که در دوران حاکمیت ساسانیان و هخامنشیان حتی دو خط نوشته بدرد بخور برای انسانهای امروزی ندارند و حتی یک نفر عالم دینی و علمی واقعی نمیتوان از آن دوران نام برد و می توان گفت جاهلانه ترین دوران منطقه خاورمیانه، شامل این دو حکومت است.

چرا حکومت فارس اینقدر فساد اخلاقی، اختلاس، دزدی، قتل، جنایت و فاحشه پروری دارد آیا این موضوع نشاندهنده جاهلیت و عقب ماندگی این قوم نیست.

چرا حاکمیت فارس در هر کشوری نفوذ کرده موجب ویرانی و کشتار و خرابی و نسل کشی شده است؟ سوریه ویران شده و در حال تجزیه است، عراق عملاً تجزیه شده است لبنان را میخواستند تجزیه کنند ولی به علت اقلیت بودن حزب الله موفق به اینکار نشدند و یمن نیز با هشیاری نیروهای ائتلاف عربی از تجزیه و تخریب بیشتر نجات یافت.

چرا حتی اپوزیسیون به اصطلاح دمکرات این قوم در خارج از کشور نیز از برتری نژادی حمایت می کنند؟ و حتی یک نفر نیز در بین آنها وجود ندارد که که از حقوق حقه ملت‌های غیرفارس و از حق زندانیان تورک در مقابل حاکمیت دفاع کنند و یا چرا آنها همیشه خبرهای ضد تورکیه و ضد آذربایجان را نشر میدهند و همیشه خبرها را طوری تبلیغ میکنند گویا این حاکمیت فارس است که در سوریه و لبنان و عراق مظلوم واقع شده و تلاش میکنند خصوصیات تروریستی و ضد انسانی آنها را کمرنگ جلوه داده و بر عکس اشتباهات و ترورهای دیگران را با بوق و کرنا چنان پخش میکنند که انسان ناخودآگاه خصوصیات ضد انسانی گروههای فارس را فراموش کرده و آنها را فرشته تصور می کند.

در مقابل این آیا فکر کردید چرا مثلاً کشوری مثل تورکیه از گروههای تروریستی حمایت نکرده و از آنها طرفداری نمیکند، آیا تا کنون فکر کردید که تورکیه هیچوقت تلاش ننموده است که مثلاً در بین تورکان ایران و حتی ملیتهای دیگر گروه تروریستی ایجاد کند؟، می توان تصور کرد که اگر چنین تلاشی صورت بگیرد شاید در آذربایجان هزاران نفر وارد چنین گروههای می شوند، و چنین کاری چقدر می تواند ویرانگر باشد؟، در حالیکه همه مان با اطمینان کامل میدانیم نه تورکان ایران رغبتی به تشکیل گروههای ترور دارند و نه تورکیه تا حالا چنین تلاشی کرده است، حال این سوال مطرح می شود راستی چرا چنین اتفاقی نیافتاده است، جواب خیلی ساده است چونکه برعکس ذهنیت عقب مانده کوروش پرستان، تورکان دارای فرهنگی بالاتر از تصور حاکمیت فارس دارند، تورکان نگاه به جلو و دموکراسی و حرکت‌های مدنی دارند و آن را انسانی دانسته و حرکت اقوام عقب مانده در حمایت از ترور و کشتار را غیر انسانی و جاهلانه می دانند.

ریشه های رواج بی دینی در بین روشنفکران فارس

در این روزها مطالب ضد اسلامی و ضد عرب و ضد ح محمد و حتی ضد ح حسین و ضد ح علی در شبکه های اجتماعی فارسها براحتی و بدون کوچکترین ترس و واهمه از سیستم حکومتی، ترویج می شود، مردم فارس براحتی در پاسارگاد راهپیمایی می کنند، علیه عربها و شعایر اسلامی شعار داده و کوروش و دین او را برتر از دین عربها می پندارند و صراحتاً اینگونه مسائل را تبلیغ می کنند. و البته هستند افرادی غیرفارس که اینگونه تبلیغات را که بر پایه های مبهم و نامرئی ساخته شده اند باور دارند. به عبارتی دیگر پرده ها در حال افتادن است وقتی صمد بایاتلی در کتاب «آذربایجان شیعه لیگی و فارس شیعه لیگی» می گوید: «در زمان معاصر پانفارسیسم دوران گذر از شیعه امامیه به مجوسی گری را طی می کند» عملاً جامعه واقعتاً به خود می گیرد.

در اینجا سؤالات مختلفی در ذهن هر بیننده و شنونده پیش خواهد آمد.

- راستی ریشه های بیزاری روشنفکران فارس و پانفارسیسم از اسلام در کجا نهفته است؟

- در حالیکه دینداران سبب سقوط رژیم پهلوی و پانفارسیسم شدند، آیا همان پانفارسیسم دوباره در حال جان گرفتن است؟، آیا دینداران پشیمان شده اند؟

- دین مجوسیت و یا دین زرتشتی مورد تبلیغ کوروش پرستان چه فرقی با دین امامیه فارسها دارد؟

- آیا تغییر دین بهترین روش برای رهایی از نکات منفی مسلمانی است؟ (مسلمانی از نوعی که بعضی ها و بویژه مجوسهای امامیه ارائه می دهند).

- تقدس سازی غیر واقعی علی و حسین چه فرقی با تقدس سازی فردوسی و کوروش دارد؟

- آیا می توان بین دین اسلام قرانی با دین اسلامی امامیه فارسها فرق گذاشت؟

آیا می توان تفسیری منطقی و مناسب جامعه مدرن امروزی، از قران نمود؟ و یا باید فقط تفسیر دیگران مثل جناحهای غالی امامیه و یا رادیکالهای داعشی و القاعده ای را بس بدانیم؟

اروپاییان با دین چگونه رفتار کرده اند، و تفاوت ما با آنها چیست؟

ازدواج با محارم سمبول عقب مانده گی و بی فرهنگی است

ازدواج با محارم و ترویج صیغه و بی بندباری وجه مشترک حاکمان و فرقه های منسوب به فارسها است. می توان گفت در منطقه خاورمیانه ازدواج با محارم به عنوان یک رسم و رسوم جاهلیت و بدویت تقریباً دو الی سه هزار سال قبل در بین اقوام معمولی از بین رفت و فقط اقوام بسیار عقب مانده به این رسم نامناسب و مذموم پایبند بودند.

به عبارتی دیگر عملاً بعد از حضرت موسی و بویژه بعد از ح مسیح، رسم ازدواج با محارم و همچنین صیغه و بی بندباری و بی اخلاقی جنسی، عملاً نشانه‌ی عقب ماندگی و بی اخلاقی بوده است و نکته جالب اینست که اینگونه اقوام عقب مانده از نظر عدم رعایت حقوق اقوام و زنان نیز شاخص بودند و در عین حال اینگونه حکومتها و فرقه‌ها دارای فرهنگی عقب مانده و بدوی بوده و توانایی توسعه و کسب علم را نیز نداشته‌اند. می‌توان گفت حاکمان فارس در دوره ذکر شده عقب مانده‌ترین اقشار مردم محسوب می‌شدند و این حاکمان که شامل هخامنشیان و ساسانیان بودند کوچکترین اثر هنری و ادبی و علمی از خود بجای نگذاشته‌اند.

فارسها هیچوقت تاریخ، تجربه بازسازی و آفرینش را نداشتند

فارسها در دوران حکومت ساسانیان و هخامنشیان تجربه‌ای بجز تخریب و ویرانی و ایجاد جهالت و دیکتاتوری نداشتند، آنها تا توانستند مردمان را غارت و تالان نمودند و حاصلی جز فرهنگ کشی و دروغگویی و بی کفایتی بجا نگذاشته‌اند در کل دوران هخامنشیان و ساسانیان حتی یک بیت شعر فارسی بجا نمانده است یک نفر عالم و شاعر و فیلسوف و موسیقی دان به جهان ارائه ندادند، و بجز صحبت‌های بی سند و ساختمانهای جعلی چیزی یادگار نگذاشته‌اند. آنها تا توانستند جعل کردند از تحریف قران و جعل مذهب امامیه تا جعل کتیبه و ساختمانها تخت جمشید و بیستون و غیره، اصل این منحوسان می‌باشد. آیا در دوران حاکمیت فارسها در یکصد سال گذشته چه در دوران پهلویها و چه در دوران امامیون، کوچکترین پیشرفت فرهنگی و تکنولوژیکی کرده ایم، آیا سطح واقعی فرهنگ و علم ما پیشرفته‌تر از دوران مشروطیت است؟

اجتماعات کنونی در دوران علم و تکنولوژی بدون مشارکت مردم قادر به ادامه حیات نیست.

در واقع هیچ حکومت دیکتاتوری نمی‌تواند در دوران علم و تکنولوژی کنونی محاسبات درستی انجام دهد و این خصوصیت اصلی اجتماعات بشری می‌باشد. هرچه علم و تکنولوژی بیشتر پیشرفت می‌کند لزوم شرکت مردم در تصمیم‌گیریهای کوچک تا بزرگ ضرورت بیشتری می‌یابد، در واقع علم و آگاهی عدالت‌زا و عدالت‌پرور می‌باشد، در واقع نه تنها اشتراک نیروهای انسانی گسترش می‌یابد حتی اشتراک عناصر طبیعت در اعمال انسانها نیز توسعه می‌یابد و گسترش مشارکت متقابل طبیعت و انسانها، هم برای انسانها آرامش و رفاه می‌آورد وهم قدرت می‌آفریند،

آرامش می آورد چونکه انسانها خود را تنها نمی یابند و با نیروهای طبیعت به کثرت می رسند و احساس امنیت می کنند، از طرف دیگر رفاه می آورد چونکه انسانها به امکانات بیشتری دست می یابند و با نیروها و امکانات بشر وابسته به طبیعت هماهنگ می گردند، در عین حال قدرت می آفریند زیرا انسانها قوانین طبیعی زیاده تری را می آموزند و از صدمات و ضرر های نیروهای مخرب آگاه شده و مانع تاثیر سوء آنها می شوند. راز پیشرفت نه در مسلط شدن بر طبیعت و بکارگیری صرف قوانین به نفع خود بلکه هماهنگی و اشتراک با نیروهای طبیعت می باشد. آگاهی انسانها یعنی، شناخت افزونتر طبیعت و قوانین آن، شناخت درست قوانین طبیعت، و تلاش برای ایجاد تطابق و ایجاد هماهنگی صحیح تر با طبیعت می باشد.

مذهب امامیه فارس فرهنگی دروغ باوری و تسلیم گرایی را تبلیغ می کنند

-امامیه فارس سیستمی برای فرهنگ مردم ایجاد کرده با آنکه همه می دانند دسته های سینه زنی و زنجیرزنی و شاخسئی و اخسئی، چیزی جز دسته های فسق و فجور نبوده و تمامی دسته باشی ها آدمهای خلافکار بوده و بصورت اراذل اوباش عامل حکومتی عمل می کنند، ولی چاره ای جز شرکت در این دسته ها برای جوانان وجود ندارد بدینگونه که اگر جوانی را از رفتن به این دسته منع کنیم عملاً این جوان فردی گوشه گیر و بی تجربه بار می آید و از مسائل اجتماعی بویژه از دزدان و حيله گران اطراف خود اطلاعی پیدا نمی کند به این سبب هر خانواده مجبور می شود برای رفتن جوانهای خود به این تجمعات مانعی ایجاد نکنند و تنها تلاششان می تواند این باشد که با مثالهای گوناگون، بزهکاری و خلافکاری سردمداران دسته های مذهبی و پخش مواد در این دسته ها و مزاحمت به ناموس مردم را به جوانهای خود توضیح دهند تا مبادا آنها به این باندها وارد شده و معتاد شوند و با چشم و گوش باز در این دسته ها شرکت کنند. البته آلوده شدن افرادی غیر قابل اجتناب خواهد بود.

حاکمیت فارس حتی بصورت صوری نیز به انتخابات و رای مردم اعتقاد ندارد

انتخابات در کشور تحت حاکمیت فارس ها ملعبه ای بیش نیست و مثل بقیه اصول مذهبی امامیه فارس، از روی تقیه و فریبکاری بوده و محتوایی بجز دروغگویی و نفاق ندارد.

آقای خامنه‌ای بدون وجود هیچگونه استناد قانونی، در شب انتخابات، احمدی نژاد را به عنوان رئیس جمهور اعلام می‌کند در حالیکه میرحسین موسوی بیشترین رای را داشته است و این نقض قوانینی است که خود وضع کرده‌اند ولی هر موقع بضررشان باشد بدان عمل نمیکنند.

این بدان معنی است که این حاکمیت بقدری جاهل است که حتی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که حداقل بنفع خودشان باشد و بدان عمل کنند در واقع آنها بقدری بی‌سواد و نادان هستند که توان تشخیص قوانین مناسب حال خود را نیز ندارند چه برسد به وضع قوانینی که در کوتاه مدت و درازمدت منافع مردم و مملکت را حفظ کند.

وقتی نماینده‌ای می‌خواست از موضوع توافق اتمی و نظر نمایندگان در این مورد صحبت کند رئیس مجلس می‌گوید که مسئله توافق اتمی، سبب زمینی نیست که نمایندگان در مورد آن نظر بدهند به عبارت دیگر حاکمیت فارس حتی به نمایندگان انتصابی خود نیز اجازه نمی‌دهد در مورد مسائل مهم نظری را ارائه دهند.

نمایندگان صوری حاکمیت فارس هیچوقت در مورد موضوع سوریه مباحثه‌ای ننموده‌اند یعنی این نمایندگان مثلاً انتخاباتی، حق ندارند در مورد مسئله مهمی که هست و نیست ایران را نابود می‌کند اظهار نظر کنند آنها فقط در مورد سبب زمینی و لابد در مورد اینکه آیا فقرا حق خوردن سبب زمینی دارند یا نه، و یا چقدر باید بخورند تصمیم می‌گیرند!

نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی شعار تو خالی خمینی

شعار نه «شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی» شعار اساسی خمینی و در واقع شعار اولیه حرکت مذهبی ایران بوده است، حاکمیت فارس که تقیه را اساس زندگی خود قرار داده این شعار را مورد سواستفاده ابزاری کرده، به عبارت دیگر این حاکمیت برای گول زدن مردم ابتدا این شعار پرطمطراق را به میدان آورده است و مثل بقیه قول قرارهای اولیه به حال و روزی انداخته که یا بایکوت شده‌اند و یا از درون محتوایش خالی شده است.

در حال حاضر با توجه به «توافقتنامه منع ساخت بمب اتمی توسط ایران» عملاً شعار «نه غربی» پوچ و بی‌اساس شده است و البته خیلی پیش از آن با تسلیم شدن در مقابل روسه و چین عملاً شعار «نه شرقی» نیز بی‌محتوا شده و تنها ظاهری دروغین از آن باقی مانده است.

۲-۶-۲- خصوصیات رهبران و سیستم مدیریتی کشور

خمینی و خصوصیات اخلاقی آن

حجت الاسلام حسین خمینی، فرزند مصطفی، نوه رهبر پیشین ایران (وی اینک در قم، در حبس خانگی است) روزهای قبل از کودتای خرداد ۱۳۶۰ پیش من (ابوالحسن بنی صدر) آمد و گفت پدرم می گفت: «خدا نکند که شاه برود و پدرم (خمینی) مصدر قدرت بشود. او صد بار از شاه بدتر است. من همیشه دعا می کنم بجای شاه ما زمامدار نشویم. این پدری که من می شناسم بسیار بیشتر از شاه آدم خواهد کشت.» گفتم: این را چرا روز اول نگفتی؟ حالا که دیگر آخر کار است می گویی؟ اگر روز اول گفته بودی حواس ما به این آقا جمع می شد. (نقل قول از ابوالحسن بنی صدر، اولین رئیس جمهور ایران، در کتاب الکترونیک «ایستاده بر آرمان؛ روایت فروپاشی یک انقلاب» ص ۹۸؛ علی غریب، فرانکفورت، انتشارات انقلاب اسلامی، دیماه ۱۳۸۵).

آیا تاکنون به خصوصیات اخلاقی و انحراف جنسی او فکر کرده اید و آیا فکر کرده اید که او چطور غزلسرایی کرده است و رابطه او با فاطمی زن احمد خمینی چگونه بوده است؟

خصوصیات خامنه ای و نحوه مدیریت کشور

تحقیق رویترز از ثروت ۹۵ میلیارد دلاری ستاد اجرایی فرمان امام، دارای چنین محتوایی است (۱۳۹۳): مجموعه ثروت زیر نظر ولایت از ۴۰ درصد تولید ملی فراتر می رود، در ۶ سال اخیر ستاد رهبری به یک بازوی عظیم اقتصادی تبدیل شده و تقریباً در هر بخش از صنعت ایران سهام دارد از فعالیتهای بانکی، مالی، نفت و مخابرات گرفته تا تولید قرصهای ضدبارداری و حتی پرورش شترمرغ، در کنار این امپراتوریهای مالی، نهادهایی مثل مجمع جهانی اهل بیت، نهادهای مختلف سپاه و بسیج، تقریباً اکثر بخشهای تولیدی و مالی کشور را بدست گرفته اند. بطور کلی این شرکتها هیچکدام قابل بازرسی مالی نیستند و در سال ۱۳۹۳ نیز با تصویب قانونی، مجلس، حق تفحص در مجموعه اقتصادی وابسته به رهبری از خود سلب کرده و آن را منوط به اجازه رهبر نمود در واقع دیوان محاسبات مالی کشور هیچگونه حقی در بازرسی از این مجموعه ها ندارد. گزارش شده است که دولت روحانی در سال ۱۳۹۴ برابر ۲۵۰ تریلیون تومان بدهی داشته است. همچنین گزارش مورخ ۲۳ آوریل ۲۰۱۴ نماینده شهرضا در مجلس شورای اسلامی، از گم شدن ۱۰۰ میلیارد دلار از پول نفت خبر داد، و حیرت انگیز اینکه آقای جهانگیری معاون اول رئیس جمهور می گویند فسادهای افشا شده، از ۵ درصد فسادهای واقع شده فراتر نمی رود.

۲-۶-۳- سپاه پاسداران و مشخصه های آن در مدیریت سیاسی امنیتی کشور

سپاه پاسداران ابتدا یک سازمان سیاسی، عقیدتی و نظامی - امنیتی بود. سازمانی که از سه ضلع بهم پیوسته تشکیل میشد. ضلع سیاسی آن بمعنی دفاع از کلیت حکومت در مقابل مخالفین داخلی و خارجی، ضلع ایدئولوژی آن به معنای پذیرش اسلام فقهاتی، و ضلع سوم نظامی - امنیتی به صورت گروهی شبه نظامی، با هدف حفظ جمهوری اسلامی بود.

سپاه بمثابه ارگان سرکوب

سپاه تامین «امنیت کشور» و «حفظ و دفاع از انقلاب اسلامی» را وظیفه خود میداند. فرماندهان سپاه پاسداران بعد از شورشهای شهری در اوائل دهه هفتاد، گردان های عاشورا و الزهرا را که اولی متشکل از بسیجیان برگزیده مرد و دومی متشکل از زنان بسیجی است، تشکیل دادند. وظیفه این گردانها سرکوب حرکات اعتراضی و شورشهای شهری است.

انصار حزب الله توسط ولی فقیه و سپاه در اوائل دهه ۷۰ شکل گرفت، کار انصار حزب الله آتش زدن کتابفروشیها، حمله به سخنرانی ها، گردهمائی ها، تظاهرات و اقدام به ترور بود. محمدباقر ذوالقدر جانشین فرمانده کل سپاه و حسین الله کرم از فرماندهان سپاه جزو مبتکرین راه اندازی این گروه بودند. در فاجعه کوی دانشگاه تهران و تبریز در تیرماه سال ۱۳۷۸ گردانهای عاشورا نقش جدی داشتند، در درگیریها و تظاهرات خردادماه سال در سال ۱۳۸۵ در تبریز، اردبیل، نقده و سایر شهرها، گردان های عاشورا به تایید منابع محلی نقش اصلی را در سرکوب تظاهرات کنندگان برعهده داشتند.

کارکرد اقتصادی سپاه

سپاه ابتدا قرارگاه های بازسازی معروف به «قرب» را در نیروی هوایی، دریائی، زمینی، بسیج و ستاد مشترک سپاه راه انداخت و بدنبال آن قرارگاه خاتم الانبیا را در سال ۱۳۶۹ دایر نمود و سپس شرکت های متعددی را با عناوین مختلف تشکیل داد. این شرکت ها در بخش های کشاورزی، صنعتی و معدنی، راه سازی، حمل و نقل، صادرات و واردات و آموزش و فرهنگ فعالیت میکنند.

سپاه در طی ۱۶ سال در پروژه های متعدد شرکت جسته و بگفته سردار سرتیپ پاسدار عبدالرضا عابدزاده جانشین قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا تا کنون ۱۲۲۰ پروژه ملی و منطقه ای، عمومی، صنعتی و معدنی را اجرا کرده و ۲۴۷ پروژه هم در دست اجرا دارد. وزارتخانه های مختلف از جمله وزارت نفت، راه، نیرو و شهرداری تهران پروژه های زیادی را به سپاه واگذار کرده اند.

سپاه بیش از ۶۰ اسکله در جنوب کشور در اختیار دارد. اولین بار مهدی کروبلی در دوره ششم مجلس شورا وجود اسکله های غیرمجاز را علنا عنوان کرد و گفت که بیش از ۶۰ اسکله غیرمجاز در کشور وجود دارد. بدنبال آن، دو تن از نمایندگان مجلس در این زمینه دست به افشاگری زدند. بگفته علی

قنبری نماینده دوره ششم مجلس شورا: «متأسفانه نزدیک به یک سوم واردات کشور از طریق بازارهای غیرقانونی، اقتصاد زیرزمینی و اسکله های غیرمجاز صورت میگیرد».

در انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری، سپاه و بسیج نقش مهمی داشتند. در طی یکماه اول، دولت احمدی نژاد چهار قرارداد بزرگ به مبلغ بیش از ۷ میلیارد دلار با سپاه منعقد کرد. قرارداد بین شرکت ملی گاز ایران و قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا، قراردادهایی به روش EPC (مهندسی ساخت و طراحی پروژه)، قرارداد توسعه فازها ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی و واگذاری تمامی پروژه های عمرانی آب و برق غرب کشور نمونه ای از اینهاست.

عدم شفافیت فعالیت اقتصادی سپاه

بخشی از فعالیت اقتصادی سپاه زیرزمینی است. این بخش که به واردات و صادرات قاچاق کالا و عتیقه جات، قاچاق نفت (از جمله نفت عراق در زمان تحریم اقتصادی آن کشور توسط سازمان ملل) و مواد مخدر برمیگردد، تحت کنترل دولت نبوده و تعرفه گمرکی برای آنها پرداخت نمیشود.

بخش دیگر فعالیت اقتصادی سپاه که علنی است، از شفافیت برخوردار نمی باشد، بهزاد نبوی در مصاحبه با خبرگزاری ایلنا همین ابهامات را مطرح میکند: «مشخص نیست سود حاصل از این قراردادها در ردیف بودجه کشور است یا به سپاه تعلق می گیرد؟ آیا سپاه با تجهیزاتی که با پول بیت المال برای تقویت بنیه دفاعی کشور خریداری شده است، کارهای پیمانکاری انجام می دهد یا قراردادهای اقتصادی را که می بندد به پیمانکار دیگر واگذار می کند و خودش پورسانت می گیرد».

بطور کلی فعالیت اقتصادی سپاه شفاف نیست و هیچ ارگانی هم بر آن نظارت و کنترل ندارد.

شرکتهای وابسته به سپاه چنان در باندهایی و تشکیلات مافیایی غوطه ور شده اند بگفته ای اگر روزی برای نجات دریاچه اورمیه هم وارد میدان شوند می توان مطمئن شد فریبی در کار بوده و توطئه ای بزرگتر برای نابودی دریاچه اورمیه توسط سپاه و روحانیت فارس در حال پیاده شدن است.

فساد در سپاه

زمانیکه فعالیت اقتصادی زیرزمینی و قاچاق با قدرت در آمیزد، از درون آن فساد و باند مافیایی بیرون می آید. بقول علیرضا علوی تبار: «این طیف، نظامی های پاکبخته بسیج و سپاه نیستند بلکه یک باند مافیای قدرت و ثروت هستند که تامین منافع کلان اقتصادی خود را با حکومت نظامی ممکن میدانند» (سخنرانی علیرضا علوی تبار در دفتر مرکزی جبهه مشارکت - بنقل از سایت رویداد).

در دوره سازندگی بخشی از فرماندهان سپاه برای شخری، اخادی، ثبت شرکتهای، تصرف مبادی ورودی و خروجی کشور و گمرکات مسابقه گذارده بودند. «بطوریکه مسئولان گمرک بندرعباس و

اخیرا آبادان، خرمشهر دائما برای صدور برگ سبز یا چشم پوشی از ورود کالاهای قاچاق فرماندهان سپاه و وابستگان ایشان تحت فشار قرار داشتند» (پل پوت و سردارانش - نیما راشدان).

آلودگی به فساد در بدنه و فرماندهی سپاه، بدین معنی نیست که تمام سپاه آلوده است. طبعاً بخشی از سپاه با دسترنج و حقوق خودشان زندگی میکنند و از فساد موجود در سپاه رنج می برند.

فعالیت قضایی سپاه

[در حال حاضر سپاه در مسائل انتخابات و قانونگذاری و قوه قضاییه دست دارد، آنها با صرف هزینه های کلان، نمایندگان موردنظر خود را به مجلس می فرستند، انتخابات را مهندسی نموده و رای به تعداد دلخواه را برای نمایندگان مجلس و رییس جمهور درست می کنند در انتخابات ریاست جمهوری روحانی (۱۳۹۲)، سپاه قبل از رای گیری اعلام نمود که انتخابات توسط سپاه مهندسی شده است تغییرات درصد رای ها از ابتدا تا انتهای شمارش در بین ۵۰-۵۲ درصد حاصل مهندسی انتخابات توسط سپاه بود. در سال ۱۳۸۸، بنده دوستان زیادی در حوزه های انتخابتی داشتم که می گفتند که حتی یک رای نیز شمرده نشد و کلیه مقادیر شمارش شده از مرکز اعلام می شد و اینها همه نشان از مهندسی انتخابات سپاه بود.

سپاه در قوه قضاییه نیز مهندسی قضاوت می کند، تمامی دستگیر شدگان با نظر سپاه به زندان و دادگاه فرستاده می شوند و رای دادگاه برای افراد سیاسی امنیتی! (در مورد دستگیر شدگان در تظاهرات اعتراض به خشکاندن دریاچه اورمیه و یا اعتراض به توهین تلویزیون دولت فارس به تورکان) صرفاً با نظر سپاه و ارگانهای امنیتی اطلاعاتی سپاه اعلام می شود].

شکل گیری بورژوازی نظامی - امنیتی

با فعالیت اقتصادی سپاه، همراه با ارگانهای امنیتی مثل وزارت اطلاعات، لایه دیگری از بورژوازی شامل سپاهیان و نزدیکانشان در حال شکل گیری است. آنها از طرق مختلف به ثروت میرسند:

- شرکتهای صنعتی، خدماتی، بازرگانی، پیمانکاری، مشاوره، حمل و نقل راه انداخته و سپاه قسمتهائی از پروژه ها را به آنها واگذار میکند. و یا در شرکتهائی که سپاه تاسیس میکند، شریک میشوند.
- با تهدید صاحبان برخی از شرکتهای بخش خصوصی را وادار میسازند که با آنها شریک شوند.
- شرکتهای سهام شرکتهای از جانب سران رژیم بعنوان امتیاز به فرماندهان سپاه واگذار میشود.
- به اخذ رشوه، حق الزحمه در انعقاد قراردادها، واردات کالاهای قاچاق متوسل میشوند.

(ماخذ: بهروز خلیق، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶، ۲۰۱۶/۲/۵، همراه با تلخیص و اضافات داخل کروش).

نحوه مدیریت کشور توسط روحانیت و سپاه

وقتی روحانیت و سپاه شرکت‌های دولتی را به قیمت‌های نازل تصاحب می‌کنند، در ابتدای کار این شرکت امکانات وام‌گیری بیشتری پیدا کرده و بظاهر رشد می‌کند ولی با تثبیت نام و سهام شرکت با نام سپاه و روحانیت، بشدت بورس سهام آن کاهش پیدا می‌کند و در تمامی اینگونه شرکتها به بهانه افزایش بهره‌وری، تعدیل نیروی زیادی انجام شده و عموماً به علت امنیتی شدن فضای شرکت تولیدی و مالی، امکان اعتراض و طلب حقوق قانونی از بین رفته و حقوق‌های معوقه به چندین ماه افزایش می‌یابد مثلاً در یکی از شرکت‌های تولیدی که ۴۰۰ نفر پرسنل داشت پس از تصاحب آن توسط سپاه، ۳۷۰ نفر تعدیل نیرو شده و تنها ۳۰ نفر مشغول بکار باقی می‌مانند و حقوق آنها چندین ماه عقب می‌افتد و هر کسی حقوق معوقه خود را مطالبه نماید ضرب و شتم و حتی شکنجه شده و به جرم برهم زدن امنیت کشور به زندان افتاده و از کار اخراج می‌شوند.

دلایل اصلی غیرمفید و غیراقتصادی شدن شرکت‌های وابسته به روحانیت و سپاه

- ۱- روحانیت و سپاه که انواع شرکت‌های فنی تخصصی و مالی را تصاحب می‌کنند دانش فنی لازم برای چرخاندن چرخ این مجموعه‌های تخصصی را ندارند و عموماً این افراد باند باز و مافیایی هستند.
- ۲- شرکت‌هایی خصوصی و یا دولتی که تصرف می‌شوند هرچند عناصر فنی و تخصصی لازم برای اجرا را دارند ولی مدیریت جدید و امنیتی شدن فضای کار، توان مدیریتی نیروهای متخصص را زایل نموده و قدرت اجرایی آنها را تضعیف می‌کند. عدم امکان بازرسی در چنین فضایی، توسط نیروهای متخصص، بتدریج سبب کناره‌گیری نیروهای اصلی صادق و فنی شده و بخش باقیمانده نیز وارد مافیای سپاه شده و بجای انجام کارهای فنی تخصصی، راه و چاه را در بندبست‌های بین باندهای سپاه و روحانیت دانسته و در طول زمان حتی توانایی‌های فنی خود را نیز از دست داده و شرکت توانای دیروزی، بتدریج نیروی کارآمد خود را از دست داده و به یک گروه ضررده تبدیل می‌شود.
- ۳- مدیران سپاهی و بویژه شرکت‌های اجرایی با نفوذ امنیتی، معمولاً قرارداد کارهای اجرایی دست اول کشوری را بدون وجود حتی یک شرکت خصوصی و یا خارجی، برنده شده و عموماً قسمت عمده مبالغ دریافتی از بودجه کشور را تصاحب نموده و با ۲۰-۳۰ درصد مابقی مبلغ کل قرارداد، کارهای اجرایی را به شرکت‌های دست دوم می‌دهند، و طبیعتاً کیفیت کارها نیز بر اساس همان ۲۰-۳۰ درصد مبلغ اجرایی شکل گرفته عملاً کارهای انجام شده غیراستاندارد می‌شود.
- ۴- در موسسات وابسته به روحانیت و سپاه، افراد به خودی و غیر خودی، ریشدار و بی ریش، با ایمان و بی ایمان، دارای پارتی‌کت و کلفت مذهبی و بی پارتی، تقسیم شده و فن و تخصص و علم جز پوسته‌ای ظاهری نقشی در مدیریت ندارد.

نمونه تولیدات در موسسات وابسته به روحانیت و سپاه

- اجناس کارخانه کاله وابسته به آیت الله! ناطق نوری نمونه ای از اجناس بنجل میباشد این کارخانه هر نوع مواد تقلبی را بخورد مردم میدهد بدون اینکه کسی بتواند این کارخانه را بازخواست نماید.

به گزارش سرمد نیوز، در پی انتشار عکس‌هایی از سوزاندن محصولات شرکت کاله در شبکه‌های



اجتماعی، رضا باکری دبیر انجمن صنایع لبنی این تصاویر را مربوط به انهدام محموله‌های لبنیات ایران در عراق عنوان کرد... گفتنی است که لبنیات ارسالی ایران به عراق به دلیل اینکه به اندازه مورد نظر مقامات بهداشتی عراق، تاریخ مصرف نداشت بدون اینکه بازگردانده شود، سوزانده شد.

- باز شدن فروشگاه‌هایی با نام کوروش علاوه بر اینکه انواع اجناس بنجل کارخانه‌هایی مثل کاله را به مردم قالب می‌کند در عین حال با نام خود نوعی جنگ فرهنگی علیه تورکان آذربایجان می‌باشد.

- البته اینجا هدف این نیست که گفته شود چرا اینگونه افراد چنین موسساتی و ثروت آنچنانی دارند، طبیعتاً هر کسی حق کار و بدست آوردن ثروت را دارد ولی موضوع وجود باندهای اقتصادی و عدم وجود حق بازرسی از اینگونه موسسات است که در حاکمیت فارس، در مورد کلیه موسسات وابسته به روحانیت و سپاه و مراجع تقلید صدق می‌کند.

۲-۶-۴- ضعف سیستم امنیتی حاکمیت فارس و نحوه جبران آن

کسانی که ارتباط نزدیکی با سیستم امنیتی حاکمیت فارس دارند براحتی می‌توانند این موضوع را تصدیق کنند، که این نظام توانایی حرفه‌ای مثل دیگر سازمانهای امنیتی جهان در مورد تسلط بر جامعه ندارند و حتی در کوچکترین مسائل امنیتی نیز توانایی دستیابی به ریشه‌های بحران ندارند و حتی توانایی پیش‌بینی حوادث مختلف را ندارند آنها کوچکتری اطلاعاتی از اینکه تظاهرات دانشجویی در سال ۱۳۷۸ و تظاهرات توده‌ای در سال ۱۳۸۸ و همچنین هیچگونه اطلاعات منسجم و پیش‌بینی صحیحی از قیام تورکان آذربایجان در سالهای ۱۳۸۵ و سال ۱۳۹۴ نداشتند.

حوادث منی و حوادثی مثل انتقال مواد منفجره به مکه در سال ۱۳۶۶ و یا انتقال تروریست و مواد مخدر به دیگر کشورها نشان می‌دهد اینها برنامه‌ریزی‌های کوری را اجرا می‌کنند.

در عین حال آنها ثابت نموده‌اند که در مسائل اقلیمی کشوری، در مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و بویژه حتی در برنامه‌ریزی چپاول و غارت اموال مردم و اختلاس اموال مملکتی، کوچکترین سواد و توانایی تخصصی و فنی ندارند و در واقع توان مدیریتی حاکمیت فارس برای گرداندن چرخهای مملکت در حد صفر بوده و بی‌سوادی و بی‌مسئولیتی در تک‌تک سردمداران و مدیران تراز اول کشوری به چشم می‌خورد.

البته در کنار این کمبود اطلاعات و عدم توانایی‌های تجزیه و تحلیل و برنامه‌ریزی یک چیز شاخصی وجود دارد که کمبودهای اینها را حداقل در کوتاه مدت جبران می‌کند.

این شاخص بسیار مبرهن، ایجاد خشونت و بیرحمی و کشتار غیر انسانی می‌باشد. و امامیون فارس جبران جهل و نادانی خود را چنین جبران می‌کنند، آنها زیر نظر مجتهدینی مثل مصباح یزدی و فلاحیان و یونسی و محمدری شهری گروههای لات و لمپنی را تربیت می‌کنند که به دختران و پسران دستگیر شده تجاوز کرده، افراد دستگیر شده را به بیرحمانه‌ترین وجه شکنجه می‌کنند، تا بدینوسیله در بین مردم وحشت و ترس و واهمه ایجاد کنند، امامیون توسط بسیج و سپاه، مردم بی‌گناه را بیرحمانه می‌کشند، یادم می‌آید در یکی تظاهراتی که در مورد دریاچه اورمیه اتفاق افتاده بود گارد امامیه فارس نه تنها تظاهرکننده‌ها را با قدار و با غیر انسانی‌ترین شیوه کتک زده و مثل حیوانات درنده دست و پای آنها می‌شکستند حتی مردم عادی را نیز که بطور تصادفی در آنجا بودند با باتوم و چماق چنان می‌زدند که اکثر آنها راهی بیمارستان می‌شدند. آنها همچنین توسط بسیج و سپاه به کشتار مردم سوریه و عراق می‌پردازند تا در بین بقیه مردم ترس و وحشت ایجاد شود.

آری امامیون با این شیوه‌ها کمبودهای اطلاعاتی و عدم توانایی تجزیه و تحلیل و نقایص مدیریتی خود را می‌پوشانند.

در واقع نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران حاکمیت فارس، با استفاده از ایجاد وحشت، شکنجه، تجاوز و ترور، روشی مشابه گروه تروریستی داعش را برای ارباب مخالفین بکار می‌برند، و البته همین موضوع از وجود تشابه ارگانیک و سازمانی در بین دو گروه حکایت دارد.

مثال دیگر در مورد ضعف سیستم امنیتی و نحوه جبران آن را میتوان در مثال مقایسه ای ارتش تورکیه و سپاه پاسداران، در تورکیه عده ای سلاح بدست خواستند شهرهای سور و جیزره را در جنوب شرقی تورکیه اشغال کنند ارتش تورکیه با تسلط کامل بر اوضاع بدون اینکه از مردم عادی کسی متضرر گردد افراد مسلح را یکی یکی ز بین برده و یا دستگیر نمود در حالیکه در چنین حوادث مشابه (مثل بلوچستان) سپاه منطقه را به آتش می‌کشد و همه مردم فرار میکند و مردمان زیادی کشته می‌شوند و سپاه، منطقه را به تصرف در می‌آورد و در واقع سپاه و نیروهای امنیتی ضعف سیستم خود را با ایجاد وحشت و کشتار می‌پوشانند و البته بعد از ۳۵ سال وضعیت فلاکت بار و غیرانسانی ایران و ارتش این حاکمیت در مقابل چشمان همه با همه عریانی دیده می‌شود.

حال سوال پیش می‌آید آیا در این شیوه اعمال خشونت، آنها موفق شده اند؟ بنظر می‌آید نگاهی به وضعیت مملکت در این سی و اندی سال حاکمیت فارسها و وضعیت مدیریتی آنها و نتایج حاصله در عراق و یمن و سوریه همه چیز را بیان می‌کند و هر انسانی حتی با کمترین اطلاعات به این نکته پی می‌برد که این حاکمیت بی سوادترین و غیر متخصص ترین افرادی هستند که در مملکت وجود دارند و به مردم مظلوم بی گناه حکم می‌رانند.

در عین حال بسیاری از مردم به وضعیتی رسیده اند نه تنها از این قوم هیچ واهمه ای ندارند بدون کوچکترین ترسی در تمامی مجامع و اجتماعات و در تاکسی و اتوبوس، جهل و نادانی اینهارا به سخره گرفته و هیچگونه اعتقادی به این قوم ندارند، در حال حاضر بی سوادی نفهمی حاکمان فارس بویژه روحانیت طراز اول، سوژه اصلی کلیه جکها و طنزهای مردم را تشکیل میدهد، از طرف دیگر این قوم حاکم نیز به دلیل از دست دادن فرصتها و از بین بردن امکانات کشور و نابودی پلهای پشت سر خود عملا توانایی خود برای اعمال خشونت را مثل سابق از دست داده اند و حتی ارادل و اوباش تحت فرمان آنها از وارد شده به درگیریها دچار وحشت می‌شوند و سعی می‌کنند خود را کنار بکشند و حالا کم نیستند افراد سپاهی و بسیج از هر فرصتی استفاده می‌کنند نه تنها از هرگونه روبرو شدن با مردم خودداری می‌کنند ضمنا می‌خواهند خود را حامی مردم جلوه دهند افراد زیادی از بسیجیها و سپاهی ها می‌شناسم که در مواقع بحرانی بویژه از آینده خود دچار ترس و وحشت می‌شوند و از موقعیتی برای دور شدن از صحنه های خشونت استفاده می‌کنند.

روند عمومی تقسیم کار و سیستم مدیریتی کشورهای توتالیتزر و ایدئولوژی زده

در اینگونه کشورهای توتالیتزر و ایدئولوژی زده معمولاً نیروها به خودی و غیر خودی تبدیل می شوند و عموماً در این نظامها، بخش غیر خودی بتدریج افزایش پیدا می کنند و بخش خودی جهت افزودن سهم خود از رانت، افراد را به بخش غیر خودی سوق می دهند، در اینگونه نظامها، بودجه مکانیسمی برای توزیع رانت در بین نیروهای خودی و همچنین برای ساکت نگه داشتن نیروهای غیر خودی می باشد. و رانت اقتصادی، رانت قدرت و رانت محبوبیت همه به خودی ها اختصاص می یابد و بقیه از نظر اقتصادی تضعیف می گردند و از نظر قدرت، سرکوب شده و بدنام می گردند مثلاً به وضعیت آذربایجان نگاه کنید حجم سرمایه گذاری در آنجا بسیار کاهش می یابد و عملاً بایکوت می گردد بخاطر طرح زبان و محیط زیست دریاچه اورمیه، افرادی بیشماری دستگیر شده و مورد ضرب شتم قرار گرفته و شکنجه می شوند و هرگونه حق طلبی خود سبب می شود افراد تصمیم گیرنده روحانی و سپاهی، اهمیت کمتری به مردم این منطقه قایل شده و هر روز بدتر از دیروز شده و اختصاص بودجه کاهش می یابد، بررسی روند بودجه اختصاص یافته و میزان سرمایه گذاری در آذربایجان در ۳۵ سال گذشته هر سال کمتر از سال گذشته شده است (بر اساس ارزش بین المللی).

۲-۶-۵-۱-۲ اتاق فکر فارس‌گرایان ناامید و ناکام است

آنچه که ایرانیان (فارسها) را همیشه سوگوار عظمت گذشته ساخت حمله اعراب بود. عصر اقتدار ایرانی در هجومی ناگهانی عصر تسلیم و عرفان و تسلیمیت گشت و فروپاشی فرهنگ ایرانی آنها را به آغوش تسلیم و عرفان و خیال سوق داد که هنوز هم از تاثیر آن فرهنگ غالب رهایی نیافته اند. تصور کنید که به یکباره کوچه ها و خیابانها و کاخ های حکومتی زیر سایه معماری عربی رنگ عوض کردند. کاخ و بارگاه! به قبه و مناره و مسجد تبدیل شد.

تسلیم خدای اعراب شدن ایرانیان برای آنها به منزله تغییر نبود بلکه تحقیر محسوب می شد. جغرافیای تسخیر شده آنها دیگر جایی برای امید و ارزش های ملی و باستانی نبود، برای همین آنها به جغرافیای تخیل و اسطوره ساز پناه بردند. فردوسی ها و رستم ها ساختند و توران خیالی درست کردند. با چنین تفکری، هر اقتداری دیگر و عناصر داخلی این جغرافیا که حتی به زبان و فرهنگ فارسی هم غنایی بخشیدند باز به عنوان دشمن تلقی شد و مغولان و تورکان مشابه اعراب قلمداد شدند.

هر چه از اینسو بر افسانه ایران و توران رنگ و جلا داده می شد از آنسو حقیقت گم گشتگی ایرانیان در هجوم دینی اعراب بیشتر از پیش به چشم می آمد. آنها در لابلای متون رنج و درد و ناامیدی گیر کرده بودند. وقتی تاریخ ادبی ایران را ورق می زنیم متوجه می شویم که متون خلق شده آنها جز رنجنامه چیز دیگری نیست. حال دیگر این فرهنگ تبدیل به فرهنگ خودآزاری شده بود.

اسکندر رومی را پرسیدند دیار مشرق و مغرب به چه گرفتی گفتا هر مملکتی را که گرفتم رعیتش را نیازدم. در این راستا چنانچه به اضمحلال حاکمیت فارس در مقابل اسکندر رومی و عربهای مسلمان نگاه کنیم می بینیم حاکمیت فارس چنان آزاری بر مردمانش وارد می کرد که این مردم در مقابل اقتدار و فرهنگ تازه واردین با تمام دل و جان سر فرود آوردند.

به بیانی دیگر حاکمیت فارس بر شیوه آزرده شدن مردمانش بنا شده بود. آزرده شدن دیگران و در واقع آزرده شدن غیرخودیها توسط خودیها، هر روز میدانهای جدیدی برای خود می طلبید و مثل باندهای مافیایی بتدریج افراد را به سمت غیرخودیها سوق می دهد تا سهم بیشتری را برای خود داشته باشد و نهایتا نوبت به خودیها رسیده و به خودآزاری می رسد و این بلایی است که بر سر فرهنگ فارس آمده است. حالا از فرهنگی می توان سخن گفت که نه تنها دیگران را می آزارد خود را نیز می آزارد. **طبیعتا فرهنگی**

که مشغول خود آزاری است انتظار نداشته باشید که شما را نیازارد.

در کش و قوس این مردم آزاری خود خواسته، به همان مقدار که نظم جامعه پارسی فرو می ریخت کاخی بلند از نظم جدید پی افکنده می شد. اما همین کاخ بلند نیز، خشت و خاکش خمیرمایه ناکامی و

تحقیر انگاری خود، و تحقیر دیگری بود. تورک ستیزی و عرب ستیزی متون فارسی و نیز ستیز با دیگری در فرهنگ عامیانه زبان فارسی بر گرفته از حس ناکامی و غرور تحقیر شده ایرانی است. رویارویی با دین اسلام و جهان عرب و ایجاد شاخه دینی جدید امامیه از یک طرف، تورک ستیزی از طرف دیگر، به یک استراتژی تبدیل گردیده که فارسگرایان در این راستا، امید به برپایی عظمت ساسانیان و هخامنشیان را در سر می پروراند.

سؤال اینجاست آن روزها، اسلام سیاسی چه چیزی با خود داشت که فارسیها با آن همه سابقه تاریخی و عظمت فرهنگی شان (بقول خیلی از فارسگرایان)، با جان و دل تسلیم اسلام شدند؟ آیا مبانی تاریخی اندیشه ایرانی آنقدر ضعیف بود که در برابر مبانی اسلام سیاسی سر تعظیم فرود آورد.

سؤال بعدی خودبخود چنین خواهد بود آیا برگشت به همان فرهنگ گذشته مجوسیت می تواند حس ناکامی و غرور تحقیر شده ایرانی را در هجمه ای از مسائل سیاسی و اقتصادی و اقلیمی معاصر، به خودشان برگرداند و یا این حرکت خود نوعی خودکشی است.

و نهایتاً این سؤال پیش می آید: چه بر سر اتاق فکر شما فارسگرایان آمده است که هنوز هم از احاطه این تفکر دینی نتوانسته اید خود را بیرون بکشید؟ آیا ضعف ساختارهای فکری خویش را قبول ندارید؟

در کل، همه موارد مطروحه نشان می دهد که اتاق اندیشه ایرانی نا امید و ناکام است و اگر فارسگرایان قصد دارند بر این نامیدی فائق آیند ابتدا باید به جای تغییر جهان به تغییر در درون پردازند.

شما فارسگرایان در مقام حاکمیت زبانی و فرهنگی خود، چه چیز به ملت ها و فرهنگ های محکوم در داخل ایران داده اید؟ وقتی عاجز از گفتمان در داخل هستید چگونه به گفتمان جهانی می اندیشید؟ هرگاه اندیشه آریایی بر تخت نشسته به قتل و عام دیگری ها پرداخت، هر وقت شیعیگری بسط داده شد به آشوب در مرزهای دیگری کشیده شد. در حقیقت تغییر به آشوب تبدیل گشت.

تلخیص از مقاله محمدرضا لوایی، اتاق فکر ایرانی (فارسی) نا امید و ناکام است، ۲۸/۱/۲۰۱۶

فصل سوم

تورک ستیزی و عرب ستیزی حاکمیت فارس

با روی کار آمدن رضاشاه به عنوان اولین شاه پهلوی، وی که از یک سو فریفته‌ی ظاهر خوش آب و رنگ غرب شده بود از سویی، فریاد احیای ملی‌گرایی و تمدن باشکوه ایرانی را بر می‌آورد و در این راستا با ظاهر سازی های فراوان، کارهایی از قبیل تغییر لباس و کشف حجاب انجام می‌داد و از طرف دیگر با طرح و نقشه از پیش تعیین شده به تقویت زیربنای مذهب امامیه فارس می‌پرداخت. (در زمینه همدستی رضاشاه با روحانیت فارس برای سرنگونی حکومت قاجار در بخش «مذهب تورکی جعفری، فتوای مراجع امامی فارس در حمایت از حکومت پهلوی» اطلاعات بیشتری قابل رجوع می‌باشد).

و بدین شکل رژیم پهلوی توانست نظر روشنفکری را برای تشکیل خط‌مشی ایدئولوژیک به سوی خود جلب کند. و قلم به داستان فارسی در ایران و خارج از ایران با اهداف گوناگون به این سیل ایرانی‌گری و به‌خصوص عرب‌ستیزی و تورک ستیزی ملحق شده و آثار فراوانی با این مضامین خلق کردند.

در پایان باید گفت که موضوع عرب‌ستیزی در میان به اصطلاح روشنفکران ایرانی تنها دست‌آویزی است برای هجمه و حمله به اسلام و جایگزینی مفهوم غرب به عنوان مدینه‌ی فاضله و قبله‌ی آمال روشنفکران معاصر. حمله به مفاهیم و زبان عربی به این دلیل بود که زبان عربی زبان دینی مردم ایران است و اگر می‌توانستند این زبان را در نظر مردم بی‌استفاده و بیهوده جلوه دهند در ادامه اسلام نیز دینی بیهوده و بلااستفاده می‌گشت.

البته همانقدر که اسلام ستیزی و عرب ستیزی برای حاکمیت فارس اهمیت دارد به همان میزان تورک ستیزی نیز مهم است، تورکها از یک طرف بخش بزرگی از جمعیت ایران را شامل می‌شوند و از طرف دیگر همسایگان بزرگی مثل تورکیه آذربایجان شمالی، تورکمنستان در کنار ایران قرار دارند، تورکان داخل ایران همیشه برای حاکمیت فارس خطر محسوب می‌شدند زیرا این حاکمیت نیتی جز برده نمودن تورکان و از بین بردن فرهنگ و زبان آنها را در سر ندارد. آنها برای استعمار و غارت ثروت مادی و معنوی تورکان راهی بجز تحقیر و توهین به معنویات تورکان و سرکوب آنها ندارد و این ناخودآگاه به تورک ستیزی حاکمیت فارس منجر می‌شود و حاکمیت فارس با همراهی و همیاری روشنفکران و سیاستمداران فارس، برای بهره‌گیری از غنیمت جنگی علیه این مردم، از روز ابتدای شروع حکومت پهلوی تا کنون، بطور مستمر و ارگانیزه (نهادینه) اینکار را انجام داده است، روشنفکران و پیشروان فارس اعم از مذهبی و غیرمذهبی، داخلی و خارجی مثل اپوزیسیون خارج از کشور و

خبرنگار و سیاستمدار در مطبوعات و تلویزیونهای خارجی مثل صدای آمریکا و بی بی سی بطور دائم و در هر مطلب و سخنی اینکار را انجام می دهند.

بعد از پیروزی انقلاب ۵۷، و روی کار آمدن امامیون فارس، تورک ستیزی و عرب ستیزی و اسلام ستیزی وارد مرحله جدید و بنیادینی گردید، که از پیچیدگی های فراوانی برخوردار است. حاکمان امامیه به منظور تبلیغ احادیث مجوسی شیعه که توسط کلینی ها و مجلسی ها تدوین یافته تبلیغات پیچیده ای را شروع کردند و بقول آقای کلینی و خمینی از هر فریب و خدعه ای با نام تقیه استفاده می کردند تا قران و اعمال پیغمبر را بیهوده و پوچ نشان داده و احکام شیعه مجوسی را جایگزین نمایند و تورکان را با حدیثهای جعلی و حتی در مراسم شبیه سازی مورد تحقیر قرار میدهند و انواع طرحها را برای تغییر ترکیب نفوس مناطق تورک نشین و از بین بردن زبان و فرهنگ آنها انجام می دهند، در این توطئه کلیه مراجع تقلید فارس و سردمداران حکومتی از رهبر تا مدیران دون پایه فارس دست در دست هم دارند.

در ارتباط با اسلام ستیزی خدعه و نیرنگ امامیون فارس چنان ماهرانه بود که در دو دهه اول حکومت آنها، از افراد معمولی و حتی نسبتا تحصیل کرده جهان اسلام امکان نداشت این باور را بخود بقبولانند که ممکن است حاکمان امامیه فارس علیه قران، اسلام، صحابه و اسلام علی و حسین باشند و هرچند افراد بسیار رده بالای مذهبی از کنه مطلب اطلاع داشتند ولی حرفهای اینگونه افراد در هجمه ای از تبلیغات خدعه گرانه امامیون گم میشد و البته افراطیون غربی و بویژه اپوزیسیون فارس گرا نیز بطور غیرمستقیم در انواع کانالهای و آ (voa) و بیبسی (bbc) آتش بیار معرکه بوده و بر علیه به اصطلاح مسلمانان عرب ضد ایرانی می تاختند، همین تاکتیک در مورد تورک ستیزی نیز جریان داشت آنها با پیاده نمودن طرحهای ماهرانه ای برای نابودی اقلیم زیبای آذربایجان نقشه ریختند و برای اینکار طرحهای بظاهر علمی را پیاده نمودند.

ولی با شروع دهه سوم حکومت شیعه امامی فارس، و بویژه با کشف فریبکاری آنها در ساخت سلاحهای کشتار جمعی اتمی، شیمیایی و نابودی محیط زیست منطقه و بویژه خشکاندن دریاچه اورمیه در جهت دستیابی به مواد اولیه اورانیوم، ورق برگشت و حيله گریهای امامیون یکی پس از دیگری ظاهر گشت.

این فصل شامل دو قسمت خواهد بود: قسمت اول نمونه های عینی از تفکرات، نوشته ها و گفته های سیاستمداران فارس در طول یک قرن گذشته ارائه می گردد. قسمت دوم به تفکر و خط مشی کلی نویسندگان فارس که عملا نمایندگان فرهنگ این قوم هستند می پردازد.

فصل سوم، قسمت اول

۳-۱- نژادپرستی در بین سیاستگذاران فارس

۳-۱-۱- آریائی، واژه ای موهوم، نژادی، ساختگی، سیاسی و استعماری

نژاد آریایی، نژادی صرفاً افسانه ای است که بیشتر برای توجیه یک تسلط یا استثمار به کار گرفته است. تمام این کوشش در ابتدا یک تلاش هویت سازانه از سوی دانشگاه های اروپا بود. آنها تلاش کردند تا دیرینه خود را به مرکزی غنی تر و متمدن تر وصل کنند واز آنجا که مشرق زمین به واقع هم (گهواره تمدن) وهم مهد اخلاق و سازش و فرهنگ بوده است، تئوری پردازان نژادی در غرب به منظور تدارک پیشینه درخشان برای خویش ناگزیر چشم به شرق به ویژه سرزمین وسیع و غنی (هندوستان) دوختند. نخستین بار زبان شناسی به نام (سر ویلیامز جونز) به سال ۱۷۸۶موضوع زبانهای (هند و اروپایی) را طرح کرد در سال ۱۸۶۱ (ماکس مودر) مردمی را که به این زبان حرف می زدند «آریایی» نامید و توضیح داد که آریایی فقط جنبه زبان شناختی دارد و به نژاد و خون ربطی ندارد.

هوستون استوارت چمبرلن (۱۹۲۷-۱۸۵۵) یکی از پایه گزاران تفکر آریایی در کتاب خود تحت عنوان «پایه های قرن بیستم» با استفاده از افسانه آریایی، به مدح آلمانی ها پرداخت و بر خلاف «دوگوبینو» که آریایی ها را معادل طبقه اشراف می دانست! او آنها را با ملت آلمان یکی گرفت و کوشید نشان دهد اهمیت یک ملت متناسب با خون اصیل آلمانی جمعیت آن است وهمه نوابغ بشریت از آلمانیان بوده اند و از لحاظ فنوتیپی، او آریایی را فردی با کله دراز و موهای بور و چشمانی آبی معرفی کرد.

بهایی که سر انجام مردم جهان بر این توهم نژاد پرستانه عقب افتاده پرداختند، فاجعه بشری جنگ جهانی دوم بود که بر اساس تئوری (باور به تمدن برتر هند و اروپایی و نژاد برتر آریایی) شکل گرفت. بعد از آن جنگ بود که پیشروترین محققین اروپا و جهان به این تئوری نژاد پرستانه پشت کردند.

واژه آریایی از نظر لغت شناسی نیز سوال برانگیز است. باید پذیرفت که بن واقعی واژه «آری» (آری+یا=آریا) به معنای «شورش و شرور» است. لغتنامه های «کنت» و «شاپ» نیز واژه آری را «شرور» ترجمه کردند. واژه آری حتی در کتیبه های بیستون بمعنای «نافرمان، شرور و شورشگر» آمده است. داریوش و خشایار شاه در کتیبه های مذکور خود را چنین معرفی می کنند: «من فلان شاه، شاه بزرگ، پسر فلان هخامنشی، متجاوز، شورشگر، شرور، فرزند شرور و آورنده رنج و محنت».

بستن چنین القابی به خویشتن برای ترسانیدن مردمی که لجوجانه مقاومت میکردند در اسناد شرق میانه فراوان یافت میشود. میتوان پذیرفت که داریوش تمام عناوین و القابی را که بومیان منطقه به او بخشیده بودند با خشنودی تمام پذیرفته و با لجاجت تمام تکرار کرده است.

از نویسندگان فرانسوی می‌توان از کنت دو گوینو و ارنست رنان را نام برد که در افکار ناسیونالیستی و نژادپرستانه روشنفکران ایران تأثیر زیادی گذاشته‌اند. گوینو سفیر فرانسه در تهران بود و در تهران «تاریخ ایرانیان» را نوشت. او از نظریه پردازان اصلی برتری نژاد آریائی (!) است. و نژاد سفید و شاخه آریائی را برتر از نژادهای دیگر می‌داند و علت انحطاط و سقوط تمدن‌ها را در مخلوط شدن آنها با نژاد پست تر می‌شمارد.

از شعرا و نویسندگانی که در دوره مشروطیت و بعد از آن باستانگرایی و ناسیونالیسم آریائی (فارس) را تبلیغ می‌کردند، می‌توان از **ملک الشعرای بهار** (گرچی تبار جدیدالاسلام)، **ابراهیم پور داوود**، **سید رضا میرزاده عشقی**، **فرّخی یزدی**، **عارف قزوینی**، **ذبیح بهروز**، **صادق هدایت**، **دکتر محمود افشار** و از **سیاسیون محمدعلی فروغی** (یهودی تبار)، **سلیمان میرزا اسکندری** (تورک قاجار)، **داور** (تورک آذری)، **تیمورتاش** (تورک خراسانی) و **بالاخره جناب اردشیرجی** (از پارسیان هند) را نام برد.

از تورکان آذربایجان، افرادی مثل **کسروی** واله و طرفدار دو آتشه سیاست نابودی فرهنگهای غیرفارس شدند، مجله‌ی پیمان که توسط کسروی منتشر می‌شد، شعار خود را «یک درفش، یک دین، یک زبان» قرار داد. این افکار به جایی رسید که کسروی سخن از (پاکدینی) آورد. واقع مطلب این بود که آقایان کسروی و افشار چنان برای رسیدن به وحدت ملی طبق مدل آلمان شتاب داشتند که دیگر فرصتی برای توجه به مسایلی چون آزادی انسان‌ها، کرامت و شخصیت ذاتی انسان، ... وجود نداشت.

بعد از انقلاب اسلامی آقای **ورجاوند** از مبتکران طرح تبعید کارمندان و معلمان تورک و کرد و عرب از آذربایجان و کردستان و خوزستان به سایر مناطق فارس نشین است که در نامه سال ۱۳۷۸ ایشان به آقای خاتمی پیشنهاد شد. آقای ورجاوند در آن نامه از آقای خاتمی خواست تا مانع نشر مطبوعات و کتب به زبان‌های غیر فارسی شود. در واقع نامه‌ی ایشان حاوی طرح‌هایی برای سرکوب روشنفکران و نخبگان و نهادهای فرهنگی و مطبوعاتی قومیت‌ها بود. (ماخذ: دکتر جواد هیئت و علی رضایی)

۳-۱-۲- عوامل گسترش تورک ستیزی در ایران در قرن بیستم

از آغاز قرن شانزدهم بیش از همه قدرتهای بزرگ اروپائی در پیدایش تورک ستیزی از طریق شرق شناسان خود نقش اول را بازی کرده اند، اشاره به این مطلب نه بخاطر سلب مسئولیت از فارسها یا حتی از بعضی تورکها، بلکه برای نشان دادن جایگاه استراتژیک تورک ستیزی در تفکر استراتژیهای کشورهای اروپائی است. هنگامیکه قشون عثمانی شهر وین را در قرن شانزدهم در محاصره گرفته بود، سیاستمداران غرب کوشیدند بهر ترتیبی شده از شرق حرکتی علیه تورکها بوجود آورند و موفق شدند. تا دعوای شیعه و سنی راه بیاندازند و از نیروی بخشی از تورکها علیه خود تورکها استفاده کنند.

می دانیم که جنگ چالدران به ظاهر یک غالب و یک مغلوب داشت اما برنده اصلی این جنگ عثمانیها نبودند بلکه اروپائیان بودند که آتش بیار این معرکه شده بودند و بعد از آن نیز به تورک ستیزی بمثابه یک سیاست استراتژیک ادامه دادند و تا توانستند از اختلافات طایفه ای بهره برداری کردند و به خصومت بین خود تورکها و تورکها با ملل دیگر دامن زدند. مروری بر سفر نامه های سیاحان اروپائی آشکارا این سیاست دراز مدت را عیان میسازد.

رنه گروسه تورک شناس و مورخ معروف فرانسوی در کتاب «امپراطوری استپها» که بفارسی «امپراطوری صحرائوردان» ترجمه شده است، آسیای مرکزی را زهدان بشریت و تاریخ میدانند و جهانگشائی های آتیلا، چنگیزخان و تیمور را شرح داده و تجزیه و تحلیل میکند که هدف از آن نشان دادن خطر دائمی از طرف تورکان است و همچنین بمانند او تمامی نمایندگان سیاسی، تجار، جهانگردان و مبلغین مذهبی اروپائی خطر تورکها را عمده نموده و هدف واحدی را دنبال میکنند که عبارت است از تضعیف و تکه تکه کردن تورکها و شکستن ابهت آنان در نزد سایر ملل.

در ایران تورک ستیزی از زمانی شروع به رشد کرده است که بخشی از خود تورکها نیز در این راه قدم گذاشته و فارسگرایی پیشه ساخته اند و در این راه غریبها و فارس ها نیز محرک اصلی آن بودند.

شکست قشون عموما تورک ایران در جنگهای ایران و روس، و امضاء قرارداد تورکمن چای در سال ۱۸۲۸، دو تکه شدن تورکهای آذربایجان و پیشرفت روسها در آسیای مرکزی و متروک شدن جاده ابریشم (شاهراه ارتباطی دنیای تورک) در اثر باز شدن کانال سوئز و قحطی چند ساله بدنبال آن، ضربات پی در پی بودند که بر قدرت و ابهت تورکها وارد شد و نقاط ضعف آنان را عیان نمود. انبوه تورکها مجبور شدند برای امرار معاش به عثمانی و روسیه مهاجرت بکنند و بدنبال آنان، سفر ناصرالدین شاه به اروپا و مشاهده پیشرفتهای صنعتی و اجتماعی اروپائیان باعث گردید که تورکهای ایران به انتقاد از خود به پردازند. از آن به بعد تورکهای ایران دنباله رو کسانی شدند که همیشه سیاست نابودی تورکان را پیش برده بودند. ایرانیان تا آن زمان از طریق عثمانی با دنیای غرب تماس داشتند و از فرنگ تصویر

خیالی در ذهن داشتند و حتی در آغاز جنگهای ایران و روس، روسها را قزاقهای فرنگی می‌گفتند، اما با گذشتن سیمهای تلگراف از خاک ایران که هندوستان را به انگلستان وصل میکرد احساس عقب ماندگی کردند و بعضی از آنها چاره را در آن دیدند که «از نوک پا تا فرق سر فرنگی شوند» و این آغاز شکست درونی بود. خود ناصرالدین شاه که در تبریز تربیت شده و فارسی را با لهجه غلیظ صحبت میکرد دیگر اهمیتی به زبان و فرهنگ تورک نمیداد و در مجالس و محافل، فارسی حرف میزد و فقط با اندرونیها به تورکی صحبت میکرد و بدینسان میدان، برای تورک ستیزی عوامانه باز گذاشته شده بود. -بالاخره حاصل همه فداکاریها و جانبازیهای مبارزان مشروطه با استقرار حکومت متمرکز رضا شاه به کمک انگلیس در سال ۱۹۲۵ به باد می‌رود و هویت ملی تورکها در ایران نفی گردید.

از این تاریخ به بعد ما با دو نوع تورک ستیزی در ایران مواجه هستیم:

۱- تورک ستیزی سیاسی، آگاهانه و استراتژیک یعنی جلوگیری از قدرت یابی مجدد تورکها.
 ۲- تورک ستیزی عوامانه با هزل و مزه‌پرانی علیه تورکها یعنی جنگ روانی مکمل تورک ستیزی سیاسی.
 -بنیان گذاری تورک ستیزی سیاسی در ایران، اروپائیه و در وحله اول انگلیسیها هستند که با فروپاشی امپراطوری عثمانی سهم شیر نصیب آنها شده بود و همانها شعار «تورک را بکش هرچند که پدرت باشد» را برای بسیج اعراب علیه تورکان عثمانی ساخته بودند و با براه انداختن تورک ستیزی در ایران، هدف تضعیف تمام تورکها را تعقیب میکردند. تورک ستیزی سیاسی با انحلال سلسله قاجار و بقدرت رسیدن رضاشاه بدون اینکه رسماً اعلام شود در عمل رسمیت می‌یابد.
 -بنیان گذاری تورک ستیزی عوامانه نیز توسط غریبه‌ها انجام گرفت، با یک نگاه اجمالی به تاریخ ادبیات ایران نوشته ادوارن براون این هدف آشکار می‌شود که در آن با نقل چند حکایت به ظاهر خنده دار از زبان دیگران علیه تورکها، خط کلی برای جوک سازی و جنگ روانی داده شده است. ادوارد براون، تورک و فارس را ضد هم و مانند آتش و روغن توصیف میکند.

-تورک ستیزی عوامانه که جنگ روانی و مکمل تورک ستیزی سیاسی است از تهران شروع شده و بدنبال شکست حکومت ملی آذربایجان تشدید شد تا آنجا که شهریار را به سرودن شعر معروف «ایا تهرانیانصاف میکن...» وا داشته است و نیز در شکوه از جلوگیری از فرهنگ آذربایجان میگوید:
 «تهرانین غیرتی یوخ شهریار ی ساخلاماغا، گلیمشم تبریزه، قوی یاخشی یامان بللنسن»

(ترجمه: تهران غیرت آنرا ندارد که شهریار را نگهدارد به تبریز آمده ام تا خوب و بد معلوم شود)

-شعر زیبای محمد بی ریا خطاب به **حسن نزیه تبریزی**، که از طریق رادیو تهران آذربایجان را تحقیر میکرد و وصف حال آن دوران و جواب به تورک ستیزان است: «گل من اولوم حسن داداش آز بیزه زیرنا چال گورک» (ترجمه: من بمیرم داش حسن بیا کمتر برای ما سرنا بزن).

ولی از قضای روزگار، همین نزیه، بعد از انقلاب ۱۳۵۷ وزیر نفت شد ولی وقتی که خمینی دستور داد صدای او را قطع کنند، توانست خود را به بیت شریعتمداری در قم برساند و به آذربایجانها پناهنده شود. تورک ستیزی عوامانه بیشتر از طریق جوکهای تحقیر آمیز علیه زبان و فرهنگ تورکها انجام میگردد و در زمانهای متاخر بشدت گسترش یافته است که هر چند وقت یکبار جلسات جوک گوئی به زد خورد بین فارسها با تورکها تبدیل میشود. علت اصلی رشد جوکهای که برای تحقیر تورکها گفته میشود سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی است که به رشد پدیده های ضد فرهنگی منجر میشود.

اکنون تورک ستیزی در تهران دامنه وسیع پیدا کرده و حتی در مراسم مذهبی نیز خود نمائی میکند. بگفته شاهدان عینی در مراسم مرثیه خوانی ماه محرم که صحنه های جنگ کربلا بصورت تعزیه و نمایشنامه مذهبی اجرا میشود گاها دیده میشود که امام حسین و اطرافیانش فارسی بدون لهجه صحبت میکنند ولی شمر و حرمله با لهجه غلیظ تورکی حرف میزنند. بعضی از نقاشیهای مذهبی، امامان را بشکل شاهزادگان سفید پوست و کفار را با قیافه تورکی و مغولی با سیلهای از بناگوش در رفته تصویر میکنند. در حالیکه در واقعیت، حسین و یارانش عرب بودند و عبیدالله ابن مرجانه، و کوفیان مجوسی فارس.

-طنز شناسان بیست و دو تم و موضوع کلی برای جوک و لطیفه شناسائی کرده اند که لطیفه های تمام ملل در داخل آن تمها تعریف میشوند. دو تم بزرگ جوک و لطیفه در دنیا سکس و دین است و مخصوصا در محیطهای نظامی اغلب جوک جنسی تعریف میشود. اما در جمهوری اسلامی سکس تابو محسوب میشود و حرف زدن از سکس در جمع ممنوع میباشد و هرگونه سخن خنده دار در باره دین نیز گناه محسوب شده و شدیداً ممنوع است ولی جامعه احتیاج به تفریح و انبساط خاطر دارد و لذا کمدینها و مقلدین و جوک گوها برای خنداندن دیگران و پر کردن برنامه به مسخره کردن ملل غیر فارس میپردازند که در هر جامعه ای اختلافات ملی پیشینه طولانی دارد و به اختلافات طایفه ای گذشته مربوط میشود که با تکرار شدن ممتد، بسیار مستهجن و دل آزار میشود. هم اکنون نسلی از جوک گوها و شومنها در ایران بعمل آمده است که از طریق مسخره کردن ملل غیر فارس نان میخورند. -اصلیت تورک بعضی از رهبران جمهوری اسلامی بهانه ای است تا تورک ستیزان ادعا بکنند که کارهای کلیدی حکومت در دست تورکهاست. در صورتیکه این فقط ظاهر قضیه است و گرنه نظام سیاسی و فرهنگی ایران رسماً برپایه زبان فارسی و نابودی سایر زبانها گذاشته شده است و بودن چند غیرفارس در راس امور تغییری در اصل مساله ایجاد نمیکند بعنوان مثال استالین خود گرجی بود ولی در خدمت زبان و فرهنگ روسی قرار گرفته بود و در زمان او، گرجیها بیشتر از هر زمانی آسیمله شدند و روسها با «کون سیاه» نامیدن گرجیها در دوره استالین، هم غیر مستقیم مخالفت خودشان را با استالین نشان میدادند و هم گرجیها را تحقیر میکردند.

۳-۱-۳- چقدر از تاریخچه فاشیسم در ایران اطلاع داریم؟

با اینکه سالهاست فاشیسم در ایران به طور رسمی و غیر رسمی فعالیت می کند ولی ما چقدر فاشیسم ایرانی را می شناسیم؟ حداقل چقدر از تاریخچه احزاب فاشیستی ایران اطلاع داریم؟ با علم بر اینکه تاریخ فاشیسم و افکار فاشیستی در ایران که با نهضت شعبیه قرن ها پیش شروع شد مروری کوتاه بر تاریخچه احزاب فاشیستی در زمان معاصر می اندازیم:

حزب سومکا:

سومکا، کوتاه شده‌ی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، نام حزبی با عقاید ناسیونال سوسیالیستی بود که در طول جنگ جهانی دوم در ایران پایه گذاری شد. رهبر این حزب **داوود منشی زاده** بود. هر چند نطفه های این حزب توسط موسسین آن خیلی زودتر بوجود آمده بود ولی این حزب در اوایل دهه بعد از ۱۳۲۰ رسماً به کار خود آغاز کرد.

او در سال ۱۲۹۳ در تهران بدنیا آمد و پسر یک قزاق از اهالی چوقور سعد (ایروان فعلی) بود. در ۱۹۳۹ به آلمان رفت او استاد ادبیات دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان مونیخ بود. در آلمان سعی می کرد ایران و افغانستان را به هم ملحق کند. در همانجا به حزب نازی پیوست و تا آخرین روزهای جنگ جهانی دوم در ارتش آلمان خدمت کرد و در روزهای آخر جنگ در برلن زخمی و مدت ۲ سال بستری شد. در سال ۱۳۲۹ به ایران برگشت و عامل موثری در ارتباط بین آلمان نازی و ایران بود. او با همکاری یک **گُرد** به نام **امیر مکرری** حزب سومکا را تاسیس کرد.

حزب سومکا از دانشگاه‌های ایران عضوگیری می کرد، رضاشاه نیز دوره ای به سردمداران این حزب کمک مالی می کرد، گروه به طور عمده از ملی گرایان تشکیل شده بود. اعضای حزب به شاه احترام می گذاشتند. ارگان این حزب، «**نامه سومکا**» بود که با مجله **مردان آهنین** و سپس **شیرشرق** همکاری می کرد. نویسنده عمده آن نشریات **داریوش همایون** (وزیر اطلاعات بختیار) بود.

ایدئولوژی سومکا بر پایه همان شعارهای نازی‌ها بود. حزب در ایران و در مرحله اول بر ضد متفقین اشغالگر فعالیت می کرد ولی هدف اصلی حزب بر ضد ایدئولوژی کمونیسم بود. نفرت از اعراب، یهودی‌ها و کمونیست‌ها و جذب روشنفکران از ویژگی‌های حزب سومکا بود. در زمان انقلاب ۵۷ رهبران این حزب به بیرون از کشور رفتند. بعد از مدتی آنها با نیروهای **بهرام آریانا** همراه شده و بر ضد جمهوری اسلامی فعالیت کردند.

حزب پان ایرانیست

حزب پان ایرانیست تشکیلاتی است که هدف خود را مبارزه با استکبار، استبداد، استعمار و نژادپرستی! می‌داند ولی خود از پایه گذاران نژادپرستی در ایران محسوب می‌شود. پایه‌های ایدئولوژیک این تشکیلات در ۱۵ شهریور ۱۳۲۰ گذاشته شد مکتب پان ایرانیسم در سال ۱۳۲۶ به رهبری **محسن پزشکپور** بنیانگذاری گردید، و هدفشان مبارزه با روسها و فرقه دمکرات بود، در سال ۱۳۳۰ وارد مرحله حزبی و سیاسی شد. این سازمان در دوره‌های گوناگون مجلس شورای ملی نماینده داشت. **محسن پزشکپور** و دکتر **محمد رضا عاملی تهرانی** دو تن از سیاستمدارانی هستند که به پایداری پایه‌های تئوریک نهضت پرداختند.

پس از انقلاب ۵۷، و دستگیریهای اعضا و اعدام دکتر عاملی تهرانی، کادر مرکزی حزب پان ایرانیست در سال ۱۳۵۹ به برون مرز انتقال یافت، و لیکن محسن پزشکپور در ۱۳۷۰ به ایران بازگشت و حزب کوششهای خود را از سر گرفت. در بهمن ۱۳۷۶ با ادامه ی فعالیتها، کنگره هفتم حزب تشکیل شد. در سال ۱۳۸۱ کنگره ی نهم حزب برگزار گردید و اعضای شورای مرکزی برای مدت سه سال انتخاب شدند پس از آن در سال ۱۳۸۴ با یورش نیروهای انتظامی و امنیتی، کنگره ی دهم حزب ناکام ماند و فشار بر اعضا بیشتر شده و تعدادی از اعضا بازداشت شدند. تا تابستان ۱۳۸۹ حزب کماکان با همان کنگره ی قبل و با انجام تغییراتی در کادر رهبری به فعالیتهای خود ادامه می داد در شهریور ماه ۱۳۸۹ **رضا کرمانی** و **حسین شهریاری** اعضای بجا مانده از کنگره ی قبلی که به ترتیب در شرایط بازداشت موقت و زندانی زندان گوهردشت بودند، با انتشار بیانیه ای ادامه ی فعالیتهای کنگره نهم را مطابق با ماده ۱۰ اساسنامه ی حزب پان ایرانیست شهریور ۱۳۸۱ به مصلحت ندانسته و خواستار تشکیل شورای موقت رهبری در برونمرز شدند. متعاقبا بیش از صد تن از اعضا با صدور بیانیه ای در شهریور ۱۳۸۹ اختتام دوران کنگره ی مصوب ۱۳۸۱ را اعلام کردند. و حزب پان ایرانیست از آن تاریخ کماکان برای تشکیل کنگره ی موقت خود در تبعید تلاش می کند. ارگان حزب پان ایرانیست از فروردین ۱۳۷۷ به شکل نشریه داخلی به نام «ضد استعمار» منتشر شد و از شماره ۴۴ به «حاکمیت ملت» تغییر نام داد.

سایت فاشیستی **آینده روشن** وابسته به حزب پان ایرانیست چنین می نویسد:

«اعضای مکتب پان ایرانیسم... **محمد مهرداد** و **ناصر انقطاع** از این گروه بودند. گروهی همانند **پرویز ورجاوند** عاشق مصدق بودند! و به جبهه ملی پیوستند. محسن پزشکپور و محمد رضا عاملی تهرانی حزب پان ایرانیست را تشکیل دادند. داریوش همایون هم زمانی با حزب بود، زمانی با دایوش فروهر، زمانی با حزب سوسیالیست ملی (سومکا) و زمانی هم با رستاخیز...

جوهر آرمان پان ایرانیسم «وحدت سرزمین هایی ایرانی به ویژه پیوند مجدد با ۱۷ شهر قفقاز) می باشد.»

پایه های لرزان حاکمیت فارس دریاچه اورمیه و حرکت بیدارگرانه‌ی تورکان آذربایجان
بتدریج احزاب دیگری با خط فکری پان ایرانیسم بوجود آمدند که موسسین و اعضاء آنها کم و بیش از
این حزب بیرون آمده بودند مانند حزب مردم ایران (داریوش فروهر)، حزب ایرانیان، حزب مردم،
حزب ایران نوین (حسنعلی منصور)، جبهه ملی.

حزب رستاخیز

حزب رستاخیز ملت ایران معروف به «حزب رستاخیز»، به دستور محمدرضا شاه پهلوی در ۱۱ اسفند
۱۳۵۳ تشکیل شد. همه احزاب مجاز ایران مانند حزب ایران نوین، حزب مردم، حزب پان ایرانیست و
حزب ایرانیان در آن ادغام شدند. اندکی بعد عضویت در این حزب اجباری اعلام شد و شاه در سخنان
خود گفت: «هر کسی باید جزو این حزب بشود و تکلیف خود را روشن کند. اگر نشد از ایران خارج
شود. اگر نخواستند خارج شوند، جایشان در زندان است.» اطلاعات بیشتر در این مورد در مطلب
مربوط به داریوش همایون درج گردیده است.

دیرکلی حزب جدید ابتدا به عهده امیرعباس هویدا نخست وزیر وقت و رئیس حزب ایران نوین و
بعدها رهبری این حزب به عهده جمشید آموزگار گذارده شد. که بعد نخست وزیر شد.

مشابه همین سخنرانی شاه را آقای خمینی داشته اند، در سال ۱۳۶۲ وقتی به او گفتند در ایران فرار مغزها
را داریم او چنین سخنرانی می کند: میگویند عده ای دانشگاهی از کشور فرار می کنند، بجهنم که
بروند، آنها جایشان اینجا نیست و باید هم بروند و ...

جبهه ملی

جبهه ملی در سال ۱۳۲۸ با رهبریت **دکتر مصدق** تشکیل شد علاوه بر دکتر مصدق، نام افرادی چون **کریم سنجابی، آیت‌الله غروی، حسین مکی، مظفر بقایی، سیدحسین فاطمی** و... در هیات مؤسس ۱۹ نفره جبهه ملی ایران به چشم می‌خورد.

در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت، جبهه ملی ایران نقشی محوری داشت. در همین برهه با پیوستن احزاب فاشیست پانفارس مثل: حزب ایران و سازمان پان ایرانیسم، حزب پان ایرانیست به رهبری **پزشکیپور**، نهضت خدایپرستان سوسیالیست به رهبری **حسین راضی و محمد نخشب**، حزب ملت ایران به رهبری **داریوش فروهر**، حزب جامعه مسلمانان مجاهد، نیروی سوم و بعدها برخی از هواداران **خلیل ملکی**، جبهه ملی به مهم‌ترین سازمان سیاسی ملی‌گرای ایران آن دوران تبدیل شد. فعالیت جبهه ملی اول همزمان با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ممنوع اعلام شد در این زمان از میان ۱۹ نفر عضو هیات مؤسس جبهه، تنها ۳ یا ۴ نفر در کنار مصدق بودند و دیگران یا کنار رفتند و یا آشکارا علیه دولت ملی مصدق بوده و به جریان کودتا پیوستند. پس از کودتا بسیاری از سران جبهه ملی بازداشت و افرادی چون **دکتر حسین فاطمی** اعدام شدند. و جبهه فعالیتی نداشت.

-در دوره نخست‌وزیری **اقبال**، به دنبال قبول طرح آزادی‌های سیاسی **جان اف کندی** از سوی دولت ایران، و باز شدن فضای باز سیاسی برای پان ایرانیستها، جبهه ملی دوم در ۱۳۳۹ توسط هیأت مؤسس ۳۵ نفری شامل **دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر کریم سنجابی، دکتر سجادی، مهدی بازرگان، آیت‌الله محمود طالقانی** تشکیل شد در این سال **داریوش فروهر** اگرچه در زندان بود اما به عضویت در شورای مرکزی این جبهه ملی دوم انتخاب شد. احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی دوم عبارت بودند از: حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، حزب سوسیالیست، جامعه‌ی سوسیالیست‌های ایران و بعدها نهضت آزادی ایران.

جبهه ملی دوم در مدت ۳ سال فعالیت خود، روزنامه باختر امروز را منتشر کرد، به سازمان‌دهی اعتصابات در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌های مهم پرداخت، یک کنگره سراسری برگزار و کمیته مرکزی پرشماری انتخاب کرد، راهپیمایی‌هایی برگزار کرد که در یکی از آن‌ها صد هزار نفر شرکت داشتند.

-جبهه ملی دوم به دنبال اختلافات ایدئولوژیک، استراتژی مقابله با شاه، پس از سال ۱۳۴۲ به دو جناح رقیب تقسیم شد. جناح نخست بیشتر از اعضای حزب ایران بود که عنوان جبهه ملی دوم را حفظ کرد آنها در نتیجه اختلافات درونی در سال ۱۳۴۳ رسماً انحلال خود را اعلام کرد، جناح دوم که از نهضت آزادی، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و جامعه سوسیالیست‌ها و رهبری دکتر مصدق تشکیل می‌شد، خود را جبهه ملی سوم نامید (۱۳۴۴). ولی دیری نگذشت اعضای جبهه دستگیر شدند و جبهه

ملی سوم پیش از تولد از دنیا رفت. در همین دوره از شکم جبهه، گروه تروریستی مجاهدین خلق ایران بوجود آمد که آن هم با انشعاب های خونین احزاب زیرزمینی چپ گرا را بیرون داد.

در خرداد ۱۳۵۶ سه تن از سران جبهه ملی یعنی دکتر کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار نامه‌ای به شاه نوشته و از او خواستند که برای نجات کشور به حکومت استبدادی پایان دهد و سپس فعالیت جبهه ملی چهارم را با شرکت جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، حزب ایران، حزب ملت ایران، اعلام کردند. حبی به عنوان رئیس شورای مرکزی، سنجابی، بختیار، فروهر، رضا شایان، مشیری به عنوان اعضای کمیته مرکزی انتخاب شدند. از اعضای برجسته دیگر جبهه ملی می توان، کاظم سامی، حسن نزیه، علی اصغر صدر حاج سیدجوادی، مهدی بازرگان، اللهیار صالح، حسین مکی، ابوالحسن بنی صدر و... را نام برد

هرچند جبهه ملی ایران در جلسه شورای مرکزی خود تصویب کرده بود که دریافت هرگونه حکم نخست وزیری از شاه برای اعضا ممنوع است و طی ماه‌های مهر تا آذر ۵۷ غلامحسین صدیقی و کریم سنجابی درخواست شاه برای پذیرش این پست را نپذیرفته بودند، شاپور بختیار بدون اطلاع اعضای جبهه ملی حکم نخست وزیری خود را از شاه دریافت کرد و برای تایید به مجلسین برد. مواضع بختیار و اختلاف وی با دیگر رهبران جبهه در مورد نحوه مبارزه با رژیم به انشعاب فکری بین رهبران جبهه ملی دامن زد تا جایی که کریم سنجابی همزمان با نخست وزیری بختیار به پاریس رفت و پس از ملاقات با امام، رژیم سلطنتی را غیرقانونی دانسته و در اعلامیه‌ای به مخالفت با آن پرداخت.

بعد از انقلاب ۵۷ اولین موضع گیری مهم هنگام تعیین نوع نظام سیاسی مطرح شد که در آن این جریان فکری از یک حکومت جمهوری و دموکراتیک حمایت می کردند و با هر نوع تلفیق بین اسلام و دموکراسی و حکومت دینی مخالفت می کردند. اما به تدریج با تحولات خردادماه ۱۳۶۰ و فرار بنی صدر و رادیکال شدن شرایط سیاسی کشور، این جریان فکری به حاشیه سیاست رانده شد.

چند سال پس از پایان یافتن جنگ، برخی اعضای قدیمی جبهه ملی در سال ۱۳۷۳ به دعوت ادیب برومند گردهم آمدند و برگزاری جلسات دوره‌ای را در قالب جبهه ملی پنجم به صورت محدود آغاز کردند. از جمله این افراد می توان به داوود هرمیداس باوند، ناصر فرید، علی رشیدی، حسین شاه حسینی، حسین موسویان، جهانشاه برومند، عیسی حاتمی و... اشاره کرد که همچنان به فعالیت‌های خود ادامه می دهند (<http://www.tarikhirani.ir>).

هرچند جبهه ملی از آغاز تشکیل آن تعدادی عناصر ملی گرا را در خود داشت ولی اکثریت مطلق تشکیل دهندگان این گروه از ابتدا تا کنون، افراد افراطی پانفارس بوده و دشمنی با ملتهای غیرفارس مواضع اصلی آنها را تشکیل میداد.

حزب توده

حزب توده ایران، در سال ۱۳۲۰ شمسی توسط عده ای از فعالان چپگرا و ملی گرای ایران تشکیل شد، در اولین جلسه تاسیس افرادی مثل **سلیمان محسن اسکندری**، معروف به **سلیمان میرزا**، تعدادی از اعضای گروه ۵۳ نفر، و **پیشه وری** حضور داشتند ولی از همان ابتدا تفکر ملی **پیشه وری** مانع همکاری او در حزب توده شد.

پیشه وری در انتخابات مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۲، از تبریز نامزد شد و موفق شد با رای بالایی به مجلس راه پیدا کند، موقع رای گیری نمایندگان برای تایید اعتبارنامه یکدیگر، هر چند **پیشه وری** حمایت **دکتر مصدق** را نیز بدنبال خود داشت ولی به دلیل عدم حمایت فراکسیون‌های مختلف از جمله فراکسیون حزب توده، رد صلاحیت گردد.

در جریان جنبش آذربایجان، حزب توده علیه مردم آذربایجان بود و سپس در سرکوبی مردم آذربایجان در کنار شاه پهلوی قرار گرفت، در این برهه به علت مخالفت شدید مردم آذربایجان، این حزب (شاخه آذربایجان) مجبور به انحلال خود شد و از آن پس، در قالب فرقه دمکرات، حرکت می کرد.

در جریان ملی شدن نفت هرچند این حزب هم صدا با دکتر مصدق و اگذاری امتیاز نفت به آمریکا و انگلیس را نفی می کردند ولی بلافاصله پیشنهاد و اگذاری امتیاز نفت شمال ایران به روسها، اهداف صادقانه حزب در حمایت از ملی شدن نفت را زیر سوال برد.

حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجدداً کوشید سازمان خود را تجدید کند. عده ای به ایران آمدند. هدف آنها جذب نیروهای سابق و چاپ نشریه حزبی «ضمیمه مردم» بود اما رژیم پس از چندی عناصر اصلی حزب را دستگیر و در سال ۱۳۴۵، چاپخانه نشریه حزب نیز کشف شد و فعالیت حزب توده در ایران عملاً از سال ۱۳۴۶ متوقف گردید.

پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ اعضای حزب توده زمینه را برای فعالیت مجدد مناسب دیده و به ایران بازگشتند و دوباره حزب توده را سازماندهی کردند. در این زمان، حزب تلاش کرد تا خود را همسو با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران و علیه آمریکا نشان دهد.

این حزب در حرکت ملی آیت الله شریتمداری در کنار حکومت مرکزی و علیه مردم آذربایجان قرار گرفت و حرکت ملی آذربایجان را ارتجاعی می خواند و گویا در سرکوبی مردم آذربایجان نقش ضد ملی داشته و فعالان را به حکومت مرکزی راپورت می داده است.

این حزب تصور داشت با کمک به سرکوبی مردم، مورد التفات حکومت مرکزی قرار خواهد گرفت ولی حکومت امامیه پس از سرکوبی مردم، با انواع توطئه ها و با یورش به دفتر حزب در فروردین ۱۳۶۱، این جریان را نیز از صحنه سیاسی کشور حذف نمود.

حزب توده ظاهراً یک حزب مارکسیست لنینیست بود ولی عملکرد این حزب، نشانگر تفکری پانفاریستی و فاشیستی بوده و در طول ۴۰ سال فعالیتش یک لحظه هم از دشمنی با مردم آذربایجان و تورکان دست برداشت این حزب نماینده تمام عیار فاشیسم روسی در جنگ علیه تورکان محسوب می‌شد. این حزب را می‌توان نمایندگان کمونست فاشیست قوم فارس دانست.

همبستگی فاشیسم ایرانی و تروریسم کرد

از آنجا که فارس ها در ایران اقلیت می باشند طبیعی است که بایستی بدنبال متحد و همدست برای خود بگردند تا از نظر عده بتوانند با دشمنان طبیعی خود یعنی تورک ها و عرب های ایران به رقابت برخاسته و بر آنان چیره شوند. بنابراین در وهله اول با شعار هر جا کرد باشد آنجا ایران است و کردها آریایی هستند و یا کردها آریایی ترین ایرانیها! و غیره به جلب اکراد پرداختند.

احزاب کرد نیز علیرغم اینکه جدایی طلب بودن با فرصت طلبی و با اتحاد با آنها به دست اندازی به خاک آذربایجان پرداخته و سعی در رسیدن به اهداف خود دارند.

پان ایرانیست ها هم با اینکه کاملاً از این موضوع اطلاع دارند ولی از آنجا که می دانند سد راه آنها تورک ها و عرب ها هستند به همکاری با اکراد ادامه داده و رسانه های فارسی زبان داخل و خارج با پررنگ جلوه دادن مسائل کردستان به بایکوت خبری آذربایجان می پردازند.

در اینجا به عنوان نمونه نامه ملا مصطفی بارزانی سردسته اکراد عراق و پدر مسعود بارزانی رییس اقلیم خودمختار کردستان عراق به محسن پزشکیپور را جهت تنویر افکار عمومی می آوریم:

«رهبر حزب پان ایرانیست! : جناب آقای محسن پزشکیپور رهبر گرامی پارت قهرمان پان ایرانیست... سلام پارت دموکرات کردستان حزب برادر و همه رزمندگان آزادی بخش کردستان را ... به پیشگاه کنگره ی سرافراز حزب برادر پان ایرانیست گسیل دارم. تیره ی کرد بنیان گذار شاهنشاهی سربلند ماد!! در کنار سواران دلاور شاهنشاهی و آریین نژادان ... ملا مصطفی بارزانی

(ماخذ: نوشته تایماز اورمولو بر مبنای مقاله غیاث آبادی با عنوان (چقدر فاشیست هستیم؟ ۱۳۸۹)

۳-۱-۴-نگاهی به سیر تاریخی تقسیمات کشوری ایران

نخستین قانون تقسیمات کشوری: پس از انقلاب مشروطیت در اولین دوره قانون گذاری به سال ۱۲۸۵ هجری شمسی، قانونی تحت عنوان قانون تشکیلات ایالات و ولایات به تصویب رسید. ماده ۲ قانون مزبور واژه های ایالت و ولایت را تعریف و اسامی ۴ ایالت را که عبارت بودند از **آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس و بنادر**، و نیز **خراسان و سیستان** مشخص نمود.

در تعریف ایالت و ولایت چنین آمده است «ایالت قسمتی از مملکت است که دارای حکومت مرکزی و ولایت حاکم نشین جزء است» و «ولایت قسمتی از مملکت است که دارای یک شهر حاکم نشین و توابع باشد، اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ولایتی باشد». واحدهای دیگر تقسیماتی مشخص شده در قانون؛ بلوکات و ناحیه بوده است.

گرچه اسامی ولایات در قانون نیامده، عملاً ۱۲ ولایت وجود داشت: **استرآباد، مازندران، گیلان، زنجان، کردستان، لرستان، کرمانشاهان، همدان، اصفهان، یزد، خوزستان و عراق (اراک)**.

در سال ۱۳۰۱ شمسی ایران به هشت ایالت بزرگ تقسیم شد که اسامی آنها عبارتند بودند از: **آذربایجان (کردستان ولایتی تحت امر آذربایجان بود)، گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان (ولایت شرقی قائنات، قهستان، سیستان جزو آن محسوب می شدند). ایالت کرمان** مشتمل بود بر بلوچستان، مکران، بنادر دریای عمان، **فارس** که لارستان و کهگیلویه و بنادر خلیج فارس از مضافات آن بود. و **خوزستان**.

دومین تقسیمات کشوری (دوران رضا شاه و شروع آذربایجان زدایی)

در ۱۶ آبانماه سال ۱۳۱۶ هجری شمسی، در ماده یک قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران، کشور ایران به ۶ استان و ۵۰ شهرستان تقسیم می شود. هر استان مرکب از چند شهرستان و هر شهرستان مرکب از چند بخش و هر بخش مرکب از چند دهستان و هر دهستان مرکب از چند قصبه. استان های کشور با توجه به موقعیت جغرافیایی استقرار آنها و جهات اربعه، نامگذاری گردید. **استان های شمال غرب، غرب، شمال، جنوب، شمال شرق و استان ششم (مکران)**. هر یک از استانها با در نظر داشتن وسعت، دارای شهرستانها و بخش های متعددی بوده اند.

در نوزدهم دیماه سال ۱۳۱۶، با اصلاح قانون تقسیمات کشوری و براساس ماده یک آن، کشور ایران مطابق نقشه و صورت ضمیمه به ده استان و ۴۹ شهرستان تقسیم شد. در این اصلاحیه نیز، هر استان مرکب از چند بخش و هر بخش مرکب از چند دهستان و هر دهستان مرکب از چند قصبه و ده است.

در ماده دوم، استان های کشور و شهرستان های تابعه استان یکم شامل زیر بوده است.

استان یکم شامل شهرستان های: ۱- زنجان ۲- قزوین ۳- ساوه ۴- سلطان آباد ۵- رشت ۶- شهنسوار

استان دوم شامل شهرستان های: ۱- قم ۲- کاشان ۳- تهران ۴- سمنان ۵- ساری ۶- گرگان

استان سوم شامل شهرستان‌های: ۱- اردبیل ۲- تبریز
 استان ۴ شامل شهرستان‌های: ۱- خوی ۲- رضائیه (اورمیه) ۳- مهاباد (سویوق بولاق) ۴- مراغه ۵- بیجار
 استان پنجم شامل شهرستان‌های: ۱- ایلام ۲- شاه آباد ۳- کرمانشاه ۴- سنندج ۵- ملایر ۶- همدان
 استان ششم شامل شهرستان‌های: ۱- خرم آباد ۲- گلپایگان ۳- اهواز ۴- خرمشهر
 استان هفتم شامل شهرستان‌های: ۱- بهبهان ۲- شیراز ۳- بوشهر ۴- فسا ۵- آباده ۶- لار
 استان هشتم شامل شهرستان‌های: ۱- کرمان ۲- بم ۳- بندرعباس ۴- خاش ۵- زابل
 استان ۹ شامل شهرستان‌های: ۱- بیرجند ۲- تربت حیدریه ۳- مشهد ۴- قوچان ۵- بجنورد ۶- گناباد ۷- سبزوار.
 استان دهم شامل شهرستان‌های: ۱- اصفهان ۲- یزد
 در سال ۱۳۲۵ استان سوم و چهارم تبدیل به یک استان با نام استان آذربایجان گردیده استان تهران نیز
 در تاریخ ۱۳۲۶/۷/۲۳ با ترکیب شهرستان‌های قزوین، ساوه، قم و دماوند و محلات ایجاد شد.
 در سال ۱۳۳۳، فرمانداری‌های کل بنادر و جزایر خلیج فارس و بنادر و جزایر دریای عمان و در سال
 ۱۳۳۶ فرمانداری کل خرم آباد و همچنین استان سیستان و بلوچستان ایجاد و فرمانداری کل بختیاری و
 چهارمحال و همچنین استان کردستان و استان‌های سوم و چهارم در سال ۱۳۳۷ تأسیس شدند.

پس از انقلاب اسلامی سومین تقسیمات کشوری (مرحله نوین آذربایجان زدایی)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اسامی برخی شهرها مانند سلماس و اورمیه عودت داده شد ولی سایر
 تغییرات مانند تغییر نام شهرهای توفارقان، خیاو، مغان، بین ائو و غیره همچنان به روش پهلوی باقی ماند.
 قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری در سال ۱۳۶۲ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید.
 چارچوب این قانون همان چارچوب قانون مصوب ۱۳۱۶/۱۰/۱۹ بوده بدین گونه که واحدهای
 تقسیماتی و سطوح موجود در هر دو قانون، عبارت بودند از استان، شهرستان، بخش و دهستان.
 در سال ۱۳۷۲ طی یک ماده واحده، قانون تأسیس استان اردبیل به مرکزیت شهر اردبیل در محدوده
 شهرستان‌های پارس آباد، بيله‌سوار، گرمی، اردبیل، مشگین شهر و خلخال تصویب گردید.
 در سال ۱۳۷۵ استان قم و ۱۳۷۶ دو استان گلستان و قزوین به تصویب رسید. (ماخذ: اورمولو تایماز).
 در دوره رهبریت خامنه‌ای با تجزیه خراسان به سه استان جدید، بنا به توصیه پرویز ورجاوند، کلمه
 خراسان در نام هر سه استان جدید التاسیس خراسان رضوی، خراسان شمالی و خراسان جنوبی ابقاء شد.
 در حالی که در همین دوره با تشکیل استانهای قزوین، اردبیل و قم، سرزمین آذربایجان عملاً بین
 دوازده استان شمال غربی کشور تجزیه و در هیچکدام به جز دو عدد از آنها اسم آذربایجان ابقاء نشد.

۳-۱-۶- نمونه‌هایی از عقاید نژاد پرستانه سیاستمداران فارس در مورد تورکان

محمود افشار

مذاکرات مجلس - مجلس چهاردم - ۱۳۲۳

تورکی زبان اصلی آذربایجان نیست بلکه زبانی خارجی است که مهاجمان مغول و تاتار بر این منطقه تحمیل کرده‌اند و ما در حالی که از زبان تورکی که یادآور خفتهای تحمیل شده بر ایران در زمان مهاجمان وحشی است شرمندیم، به زبان فارسی به عنوان زبان و ادبیات غنی خود افتخار می‌کنیم که تا حد زیادی در تمدن جهانی سهم است. (م افشار، آذربایجان مرکز میهن پرستی ایرانی (۱۳۲۴).

همه ایرانی نژادان باید بدانیم که کم و بیش مواجهیم با خطر زرد (تورکان) - (دکتر محمود افشار)

بنیاد افشار :

محمود افشار با تشکیل (بنیادافشار) تنها قسمتی از ثروت بادآورده خود را که شامل (۳۲ رقبه) می‌شد و یکی از رقبات آن یعنی (باغ فردوس شمیران) به مساحت ۱۰۲۳۹ مترمربع شامل عرصه و آپارتمان و مغازه را طبق مفاد وقفنامه در جهت پیشبرد اهداف واقف که همانا شوونیسیم و پان‌فارسیسیم است قرار داد.

محمود افشار در وصیتنامه خود نوشته است :

(بعد از تعمیم زبان فارسی و وحدت ملی! که باید هدف اصلی باشد، منظوره‌های دیگری که این موقوفات برای آنها بنیاد یافته و اساسنامه‌ی آن نوشته شده توجه خاص به نسل جدید از راه آموزش و پرورش کودکان به وسیله کودکان شایسته‌روزی نمونه و تربیت اجتماعی و سیاسی جوانان... خواهد بود... که بر اینها اضافه شود.)، مدرسه‌های مادرانه (در آذربایجان! که شرح آنرا بعد در مجله آینده خواهم

آورد. پنج وقفنامه، صص ۲۸-۲۷)

آنچه از زبان محمود افشار به عنوان (مدرسه‌های مادرانه در آذربایجان) جاری می‌شود همان چیزی است که از طرف همفکر وی جواد شیخ‌الاسلامی یکی دیگر از نژادپرستان دوره‌ی پهلوی و یکی از اعضای شورای تولید (بنیاد افشار) جهت رسیدن به اهداف شوونستی عرضه گردید.

به پیشنهاد محمدعلی فروغی کمیسیون جغرافیا وابسته به فرهنگستان ایران تأسیس شد. وظیفه‌ی این کمیسیون «تبدیل اسامی بیگانه اماکن ایرانی به فارسی» بود. در ترمینولوژی فرهنگستان تمامی زبان‌های ملل کشور به جز فارسی اجنبی شمرده شده‌اند. ریاست این نهاد بر عهده‌ی فروغی و وثوق الدوله بود. در یکی از اسناد کمیسیون آمده بود که: «اگر با این اسامی جغرافیایی کلماتی مانند چای، سو، بولاغ و نام‌های مشابه آن باشند این اسامی بیگانه مشخص و به فارسی تغییر داده شوند.» «شعر از محمود افشار»

باید آثاری که بر جا مانده از تورانیان، گردد از این کشور و ملت به یکجا ریشه کن.

-پان ایرانیزم: من از لفظ (پان ایرانیزم) مفهوم و مطلوب سیاسی را بدان گونه که تورکان از (پان تورانیزم) یا (پان تورکیزم) می‌طلبند نمی‌خواهم. من از (پان ایرانیزم) منظورم آن است که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می‌گویند یا می‌گفته‌اند و ساختمان بزرگ ادبیات فارسی را به مشارکت یکدیگر برپاساخته و باز استعداد آن را دارند که بزرگتر کنند از هم پراکنده یا نسبت به هم بیگانه نشوند، بلکه دست به دست هم داده این بناء بزرگ تاریخ را عظیم‌تر و بلندتر و زیباتر برآورند،

خلاصه، مقصود من از «ایده آل پان ایرانیزم»، یا پاسبانی قلمرو زبان فارسی، یا هر عنوان دیگری شما می‌خواهید بگذارید، خلاصه این است که کلیه مردمی که به زبان فارسی سخن گفته یا می‌گویند، به زبانها با لهجه‌هایی دیگر پیوستگی دارند ولی زبان کتبی یا ادبی آنها فارسی است (مانند آذربایجان که هم اکنون به تورکی صحبت می‌نمایند و به فارسی شعر می‌گویند و نگارش می‌کنند) با ما گرد این کانون بزرگ ادبی و تاریخی جمع باشیم و کسانی که می‌خواهند هر روز به عنوانی ما را اخلاقاً از هم پراکنده کنند از خود برانیم. من اگر از کردستان یا بلوچستان اسم بردم ولی از لرستان یا مازندران و گیلان یاد نکردم با اینکه از جهات منظوره تفاوتی ندارند به علت این است که در خارج از حدود فعلی ایران و افغانستان کردستان و بلوچستانی وجود دارد که در قلمرو زبان ادبی فارسی داخل است.

یا رب عرب مباد و دیار عرب مباد! این قوم شوم و مردم دور از ادب مباد! (شعر از فرخ خراسانی)

مقاله محمود افشار- مجله آینده- نمره مسلسل ۳۲- جلد سوم- شماره ۸- سال ۱۳۲۴ خورشیدی

قلمرو زبان فارسی افغانستان- ایران- تاجیکستان

«یگانگی ایرانیان و زبان فارسی»، مجله آینده، سال ۱۳۷۷، تهران

«تنها فایده ای که برای تدریس زبان تورکی در دبستانها و رواج رسمی آن در ادارات میتوان تصور نمود سهولت برای کودکان و مردم است زبان تورکی یکی از عناصر مهم ملیت بلکه مهمترین آنهاست اگر مردم آذربایجان توانستند روزنامه ی تورکی بخوانند و به تورکی چیزی بنویسند و شعر بسرایند دیگر چه نیازی به فارسی خواهند داشت؟... نگارنده با آموختن پنج دقیقه زبان تورکی هم در مدرسه یا دانشگاه آذربایجان مخالفم. می‌خواهم آموزش فارسی را اجباری و مجانی و عمومی نمایند و وسائل این کار را فراهم آورند برای من تردیدی نیست که بی هیچ زحمت و دردسری برای هیچ کس و مخالفتی از هیچ کجا به مقصود خواهیم رسید، بی آنکه آذربایجانیها احساس کرده باشند بعد از پنجاه سال به زبان فارسی صحبت خواهند کرد باید حتما اینکار به دست خود آذربایجانیها صورت گیرد مطب از دو حال خارج نیست: یا آذربایجانی ایرانی هست، یا نیست. اگر هست تورک نمیتواند باشد. آذربایجانیان باید خودشان پیشقدم شده و زبان ملی خود را رواج دهند تا کم کم تورکی که خارجی است برود».

داریوش همایون - سومکا

داریوش همایون در ۱۳۰۷ در تهران دنیا آمد، وی داماد سرلشکر زاهدی عامل کودتای ۲۸ مرداد بود، داریوش همایون از سیاستمداران پانفارسی است که تقریباً در تمامی دوره های حاکمیت فارس نقش هدایتگری برای حاکمیت و احزاب پانفارس داشته است او از گردانندگان اصلی حزب پان ایرانیست بود و همکاری مستمری با حزب سوسیالیست ملی (سومکا) و جبهه ملی و حزب رستاخیز داشته است. در دوران پهلوی ها وزیر اطلاعات و جهانگردی بود، در آبان ۱۳۵۷ توسط دولت موقت شاه (برای ظاهرسازی مبارزه با هرگونه تندروی)، دستگیر و به زندان رفت، با پیروزی انقلاب در بهمن ماه با آزاد شدن زندانیها، او نیز آزاد شد و چند ماه بعد به خارج از کشور گریخت.

-او در دوره ملی شدن نفت با مقاله هایش، خود را مخالف شاه و طرفدار دکتر مصدق نشان می داد ولی در خفا با حکومت شاه همکاری می کرد، داریوش همایون در این دوره، سه بار به جرم به آتش کشیدن دفاتر احزاب مختلف، از جمله حمله به یک دکان عکاسی در خیابان منوچهری تهران که محل قرار ملاقات روزنامه فروشی ها بود دستگیر و زندانی می شود.

بیژن جزنی که خود شاهد عینی این دوران بود، در این باره می نویسد: « حزب سومکا اونفورم سیاه با بازوبند و ساطور دست (می گرفتند)، به سبک هیتلری های سلام می دادند. باشگاه (آن) در خیابان خانقاه ری (بود) که آن جا را با سنگ سیاه و محافظ به صورت قلعه ای در آورده بودند و حتی در چند مورد کسانی را ربوده و به آن جا بردند و شکنجه کردند (ماخذ: سین. ابراهیمی: پدر روزنامه نویسی مدرن ایران یا «سعید عسگر» فکل کراواتی؟!).

-او در توصیه هایش برای نحوه اداره حکومت فارس هرگونه تقیه را کنار گذاشته و رک و پوست کنده واقعیت ها را بیان میکرد نمونه ای از سخنان وی چنین است :

«دمکراتیسم مولود هرج و مرج و موجد هرج و مرج، به سخت ترین بحران های خود در کشور ما گرفتار شده است... ما همواره پیش بینی کرده ایم که با حکومت های دموکرات و با طرز تفکر لیبرال نمی توان این کشور را اداره کرد ... ما همیشه گفته ایم که از دمکراسی به جز هرج و مرج و نفاق، به جز بی نظمی و بی نقشه گی و به جز اتلاف وقت گرانبهای ملت در این حساس ترین دوران های تاریخ، هیچ انتظار دیگری نمی توان داشت».

آقای همایون در یکی دیگر از راهنمای هایشان برای اداره مملکت چنین می گوید:

«اشتباه ما در این است که اصول جهانروای universal دموکراسی لیبرال را که در اسناد ملل متحد رسمیت یافته است و مبنای حقوق بین الملل و حقوق افراد و از جمله افراد متعلق به اقلیت های قومی و مذهبی شده است بیش از اندازه ای که آنها تعیین می کنند، جدی میگیریم».

«بنظر ما رواداری و آزادیخواهی به این معنی نیست که از مردم پرسیم آیا میخواهید تبعیض مذهبی باشد؟ میخواهید زنان همچنان انسان درجه دوم بمانند؟ میخواهید آخوند بجای شما تصمیم بگیرد؟ میخواهید ایران به شش ملیت و منطقه ملی و بعدا شش کشور شناخته شود؟ اینهاست آنچه نه قابل مذاکره است و نه رای گیری».

جناب هدایت سلطان زاده در مقاله «منشور سومکا در پوشش مشروطه خواهان لیبرال دموکرات» چنین پاسخی به او می دهد: جناب همایون! شما کی پایبند اصول دموکراسی لیبرال و رعایت بیش از اندازه اصول مندرج در اسناد سازمان ملل در باره حقوق افراد و از جمله «افراد متعلق به اقلیت های قومی و مذهبی» بوده اید که امروز متاسف از این رعایت بیش از اندازه آنها شده اید؟ آیا در هنگامی که عضو حزب سومکای طرفدار نازیهای آلمان بوده اید و وظایف امروزی انصار حزب الله را انجام می دادید؟ یا در هنگامی که وزیر اطلاعات و رئیس حزب رستاخیز بودید و دسته دسته جوانان مملکت را روانه زندان ها می ساختید و هرکسی که عضو حزب شما نمیشد باید پاسپورت میگرفت و می رفت کشور بیگانه؟ و یا اینکه حالا که حاضرید در کنار جمهوری اسلامی و احمدی نژاد، «گوشت» ملیت های غیر فارس را بگفته خودتان برای زنده ماندن بخورید؟ این چه نوع دموکراسی لیبرالی است که شما ادعای طرفداری از آنها دارید؟ چرا اسم علاقه خود به آدمخواری و همراهی با سیاه ترین و خشن ترین حکومت تاریخ معاصر در ایران را که شکنجه و اعدام و سنگسار و تجاوز و فساد، جزو اعمال روزانه آنست، لیبرال دموکراسی گذاشته اید؟ این نشان می دهد که لیبرال دموکراسی شما تا چه حدی ظرفیت سازگاری با یک رژیم توتالیتر مذهبی را دارد. شما ملیت های دیگر را تهدید می کنید که نشان خواهید داد که ایران یک ملت است! ایکاش از تجربه تاریخی و سرنوشت آنهائی که آدمخوارتر از شما ها بوده اند، درس می گرفتید.

جناب هدایت سلطان زاده در مقاله ذکر شده به سیاست مبتنی بر دروغ پان ایرانیست ها در مورد حزب رستاخیز چنین اشاره می کند: هنگامی که داریوش همایون وزیر اطلاعات و رئیس حزب رستاخیز بود ادعا داشتند «هرکسی که نمی خواهد عضو حزب رستاخیز باشد باید پاسپورت بگیرد برود کشور بیگانه» این ادعا نیز دروغی بیش نبود، زیرا اگر کسی میخواست بگوید که من حاضر نیستم عضو حزب رستاخیز بشوم، و بمن پاسپورت بدهید بروم و شرم رستاخیزی بودن را حاضر نیستم بپذیرم، درست در همان دوره ریاست شما بر وزارت اطلاعات و حزب رستاخیز، می گرفتند و به زندان می انداختند. آقای حاجی زاده، معلم نقاشی در تبریز را بمدت چهارسال در زندان های قصر و اوین نگهداشتند، باین دلیل ساده که گفته بود حاضر نیستم عضو حزب رستاخیز شوم و پاسپورتم را بدهید که برم به شوروی. من خودم چند سال با این آدم در زندان قصر و اوین بودم.

ح. پیرمرداد ۱۳۸۵

... این خطر نیست مگر (اختاپوس زرد). نزدیک هزار سال است که تیره های اورال - آلتایی (از شاخه‌ی تورکان) از غرب چین به آسیای میانه و قفقاز و آناتولی آمده‌اند. و همراه خود چیزی جز کشتار و تجاوز و ناله‌ی مظلوم ارمنی به همراه نداشتند. این اختاپوس کوچک هم اکنون اندک اندک در حال فربه شدن است. و در آینده بازوان نیرومندتر اما اهریمنی‌تری خواهد داشت.

اقوام تورک (زرد نژاد) در صورت قدرت گرفتن حتی می‌توانند از عرب و بنیادگرایی عرب نیز ویرانگرتر و مُخرَب‌تر شوند. چه اینان خود را وارثان میراث چنگیز و تیمور می‌خوانند. پس بدا به حال تمدن جهان اگر اختاپوس زرد گیره از سایر دستانش نیز بگشاید.

نخست باید مناطق خطر خیز و دولت های خطرناک را شناخت. در درجه اول دولت و ملت تورکیه و رژیم باکو هستند که بصورت آشکار و نهان پتانسیل خطر را دارا هستند

به نظر می‌رسد تشکیل هر چه سریع‌تر یک کنفدراسیون سیاسی - نظامی میان ایران، ارمنستان و تاجیکستان بهترین و اساسی‌ترین روش منطقه‌یی باشد. این کنفدراسیون که تمام ویژگی‌های سیاسی و حقوقی این نهاد را خواهد داشت بایستی دارای قدرت تصمیم‌گیری در امور منطقه‌یی باشد و تصمیمات گرفته شد در پارلمان آن برای کشورهای هموند لازم‌الاتباع. در وهله‌های پسین یونان و قبرس و حتی افغانستان و گرجستان نیز می‌توانند به این کنفدراسیون به پیوندند.

مستوفی استاندار آذربایجان شرقی می‌گفت:

آذربایجانی‌ها تورک‌ند! یونجه خورده مشروطه گرفته‌اند حالا نیز گاه می‌خورند ایران را آباد می‌سازند. ... بلی من ... هیچ وقت اجازه نمی‌دادم که روضه خوان در مجالس ختم، تورکی بخواند و در سخنرانی‌های خود می‌گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می‌زنند؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از تورک‌مآبی و کوتاه کردن موضوع اقلیت تورک‌زبان در نزد خارجی‌ها که به عقیده‌ی من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسنده‌ی مقاله اسم آن را هم دردی! گذاشته است نوشته‌ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام.» (در جوابیه‌ای برای مقاله‌ی سلطان‌زاده تبریزی).

محسنی رئیس فرهنگستان آذربایجان

«هر کس تورکی حرف می‌زند افسار الاغ به سر او بزنی و او را به آخور ببندی.»

محمد فروغی

یغما، شماره ۷، مهرماه ۱۳۲۹: «حاجت به تذکر نیست که مجاورت تمام شمال و شمال غربی ما که بسیاری از سکنه اش تورک زبانند با تورکیه، قفقاز و موجب نگرانی و بلکه مخاطره است. برای متحدالجنس نمودن ایران، بهترین کارها نشر معارف فارسی و ایران است. اما آنهم نه بطوریکه محسوس شود که میخواهند آنها را فارس کنند اقلیتهای ما مایه ادبی و معارفی ندارند».

گزارش آموزش و پرورش استرآباد (گرگان) به وزارت داخله

«اشاعت معارف و زبان پارسی علاوه بر محاسن دیگر در سیاست، تأثیر فوق العاده مهمی دارد. وقت آن رسیده است بوسیله تبدیل زبان تورکی به پارسی و بسط معارف دیگر مجال ندهیم روش دیرین را تعقیب نمایند واجب است با بودجه کافی چندین باب مدرسه مجانی تأسیس شود و فعلا پانزده نفر معلم ایران پرست، آشنا به رموز سیاست و غیر مانوس با زبان تورکی از مرکز برای مدارس فوق انتخاب شوند. و یکی از موارد مهم پروگرام مدارس این باشد که هیچ درسی به زبان تورکی تدریس نشود».

دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

«برای فارسی کردن مردم آذربایجان باید کودکان خردسال تورک را از مادر و خانواده شان دور کرد و به خانواده های فارسی در شهرستان های فارسی زبان سپرد، تا بعد از بزرگ شدن به زبان فارسی صحبت کنند.... باید تمام کارمندان تورک را از استانهای تورک زبان به مناطق فارس فرستاده و به جایشان کارمندان فارسی زبان را به آذربایجان بیاورند».

حداد عادل

«تنها شعبه فرهنگستان زبان فارسی به زودی در تبریز مرکز آذربایجان گشایش خواهد یافت زبان فارسی مایه وحدت و انسجام و نشانگر هویت ملی ایران است، زبان فارسی آئینه و حامل فرهنگ ماست. اکنون هم اصل ۱۵ اجرا می شود و منظور از آن آموزش به زبان مادری در مدارس نیست، منظور این است که اقوام آزادند در خانه های خود به زبان خودشان حرف بزنند».

پرویز ورجاوند

از رهبران جبهه ی ملی و از بنیانگذاران حزب پان ایرانیست، معاون پهلبند وزیر اطلاعات محمدرضا شاه- طی نامه ای خطاب به رئیس جمهور خاتمی :

«آقای رئیس جمهور، بر اساس این زمینه سازیهاست که سرانجام گروه پان تورکیستها با بی پروایی بخود اجازه می دهند تا نامه ای را با امضای شماری از نمایندگان مجلس و چند فرد شناخته شده فعال پان تورکیست درباره تحصیل و تدریس زبان تورکی در تمامی سطوح از ابتدایی تا عالی ترین سطح دانشگاهی، ایجاد فرهنگستان زبان تورکی، اختصاص یک شبکه مستقل تلویزیونی به زبان تورکی و ... را به حضور جنابعالی بفرستند و بخواهند که به خواسته هایشان پاسخ مثبت داده شود».

تقی ارانی

-مقاله آذربایجان یا یک مساله مماتی و حیاتی برای ایران

«باید افراد خیراندیش ایرانی فداکاری نموده و برای از بین بردن زبان تورکی و رایج کردن زبان فارسی در آذربایجان بکوشند. مخصوصا وزارت معارف باید عده زیادی معلم فارسی زبان بدان نواحی فرستاده، کتب و رساله ها و روزنامجات مجانی و ارزان در آنجا انتشار دهد و خود جوانان آذربایجانی باید جانفشانی کرده، متعهد شوند تا میتوانند زبان تورکی تکلم نکرده، به وسیله تبلیغات عاقبت وخیم آن را در مغز هر ایرانی جایگیر کنند»

عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار

«آمدیم به سیاست زبانی که دولت باید در داخله ایران معمول و مجری دارد ... در باب دو زبان عربی و تورکی دولت بیش از همه باید در یک امر بسیار مواظب و شدیدالعمل باشد... مخصوصا مامورین او نباید بگذارند که هیچ روزنامه و کتاب و مجله ای که به این زبانها در خارج از ایران منتشر شده... داخل کشور و در بین مردم به خصوص اطفال مدارس منتشر گردد».

فصل سوم، قسمت دوم

۳-۲- سیاست نژادپرستانه در بین نویسندگان فارس

جویا بلوندل سعد نویسنده کتاب «عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران»: Joya Blondel Saad. America, 1996 The Image of Arabs in Modern Persian Literature در مقدمه و ابتدای کتابش به نکات مهمی در ارتباط با نژادپرستی بطور عام در جهان سوم و بطور خاص در حاکمیت فارس اشاره دارد، بخشی از این مطالب به عنوان مدخلی بر گفتمان این قسمت ارائه می گردد:

«جریان هویت یابی قرن بیستم ایران به عنوان جریان جدیدی است که در آن عربها [و تورکها] بصورت قومی بیگانه شناخته شده و ایران را سرزمینی تک قومی و فارسها را نماینده این قومیت می شناسد شاخه ای از این دیدگاه زبان و نژاد، و شاخه ای دیگر، تاریخ و فرهنگ را دلیل می گیرد» (ص ۱۱). در زمان پهلوی چنین تبلیغ می شد که ۹۵ درصد مردم فارسی صحبت می کنند (ص ۱۶)، در حالیکه واقعیت جامعه چنین نیست او در صفحه ۱۵ کتاب چنین می نویسد «کمتر از نیمی از جمعیت ایران با زبان فارسی به عنوان زبان مادری تکلم می کنند و دیگر اقوام مختلف ایران از جمله تورکهای آذربایجان، تورکمنها، تورکهای قشقایی، دیگر تورک زبانان کوچنده، کردها، لرها، بلوچها، عربها، ارمنی ها، آشوریهها، نیم بیشتر جمعیت ایران را تشکیل می دهند». [باید توجه نمود که که خانم جویا بلوندل سعد با توجه به عنوان و موضوع کتابش فقط به عرب ستیزی اشاره دارد، مطالب او در این زمینه عینا در ارتباط با تورک ستیزی نیز مصداق دارد.]

به عقیده جویا بلوندل نویسندگان قوم فارس در راستای تفکر راسیستی خود تصویری از عربها به شکل «عرب بادیه نشین، فقیر و عقب مانده» نشان می دهند و بنظر او عجیب اینست که در گذشته دور نیز فارسها چنین برخوردی داشته اند، و بدرستی تاکید می کند که «احساسات نژادپرستانه» نمی توانسته است از غرب وارد شده باشد، هر چند بقول بیات فیلیپ نمی توانیم تاثیر تئوریهای نژادپرستانه غربی معاصر را بر اندیشه ملی گرای روشنفکری ایران نادیده بگیریم» (ص ۲۱).

«چنین تصویر حقارت بار از عرب به عنوان مردمی بی چیز و عقب مانده، پس از شاهنامه، در سفرنامه ناصر خسرو نیز دیده می شود او اعرابی را که در راه بازگشت از مکه ملاقات کرده، چنین توصیف میکند: (... و آن چه قصبه طایف است، شهرکی است و حصاری محکم دارد، بازارکی کوچک و جامعی مختصر دارد...، و از آنجا به ناحیتی رسیدیم که آن را ثریا می گفتند... و در آن ناحیه ... قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش به جز شیر شتر چیزی نخورده اند.... و ایشان مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند، هر که به نماز می آمد البته با سپر و شمشیر

بود...»، مسلم است زندگی اعراب دمشق و اورشلیم و قاهره و بصره با این تصویر بسیار متفاوت است و عجیب است که علیرغم دیدار ناصر خسرو از این شهرها، باز هم چنین توصیفی از عرب در سفرنامه اش می خوانیم» (ص ۲۰)؛

جویا بلوندل سعد در این بخش بر ویژگی روشنفکران کشورهای در حال توسعه دارد، در صفحه ۱۲ چنین می نویسد: «در کشورهای در حال توسعه، به دلیل ضعف سیاسی و اقتصادی اندیشمندان پیشرو، و درصد بالای بی سوادی، روشنفکری نقش مهم و خاصی در زندگی سیاسی این جوامع ایفا می کند... به دلیل تقسیم بندی نادرست کار در جوامع جهان سوم، وظایف چند گانه ای بر عهده این روشنفکران است، برای مثال یک روشنفکر (نمایشنامه نویس و غیره) ممکن است در عین حال معلم یا پزشک هم باشد... پس هر چه موسسات اجتماعی به خصوص موسسات راهبر در مشارکت سیاسی، ضعیف تر باشند، نقش روشنفکران حیاتی تر می شود».

- جویا بلوندل سعد به نکات بسیار مهمی اشاره میکند و طبیعی است بدلیل نام کتاب هم شده اشاره ای به تورک ستیزی، زن ستیزی و فرهنگ لابیگری و لمپنیستی روشنفکران فارسگرا نشده است، و در عین حال لزوم ندیده و یا امکاناتی پیش نیامده تا به ریشه های اصلی فرهنگ منحط مجوسیت و شعوبیگری پردازد، او همچنین نمی خواهد به روشنفکران اسلام گرایی که هم و غمشان دفاع از اسلام نوع شیعه مجوسی امامیه می باشد اشاره ای داشته باشد و در عین حال فرق این فرق نیز برای او تفاوتی ندارد.

- او در بخش نویسندگان زن فارس چنین مطرح می کند که زنان نویسنده در ایران کمتر به مسائل نژادپرستانه می پردازند، هر چند او به دلایل این پدیده اشاره ندارد ولی چنین جوابی فراخور حال خواهد بود که به دلیل وجود زن ستیزی در فرهنگ باستانگرا و در مذهب امامیه فارس، دلیلی وجود ندارد که یک زن آزاده به این فرهنگ جذب گردد و طبیعتاً آنها با در نظر گرفتن محدودیتهای مختلف جامعه فارس، مجبورند بدون اینکه اشاره ای به فرهنگ نژاد پرستی فارسگرایان داشته باشند سعی می کنند در لفافه حرفهای دفاع از زن بودن را به نحوی بیان کنند هر چند آنها نیز بدلیل واقع شدن در داخل فرهنگ فارسگرایی، مطالب زیادی در تبلیغ ایران باستان، بدون اینکه به نژادپرستی و زن ستیزی آنها اشاره داشته باشند می نویسند در هر حال چنین زنانی بسیار کم شمارند و عموماً وابستگیهای خانوادگی متعددی به غیر فارسها دارند.

- جویا بلوندل سعد همچنین در بخشی از کتاب به نویسندگانی مثل صمد بهرنگی و غلامحسین ساعدی و رضا براهنی اشاره دارد و چنین می گوید «ولی باید یاد آور شویم که تعدادی نویسنده مرد نیز در این

دوره حضور داشته اند که گوناگونی نژادی را انکار نمی کنند، از جمله صمد بهرنگی، رضا براهنی و غلامحسین ساعدی.» (ص ۱۶۷).

در این گفتگو نیز جويا بلوندل سعد نمی خواهد به تفاوت‌های اساسی موجود اشاره داشته باشد و چنین فرض می گیرد گویا تمامی مردم و نویسندگان به فرهنگ فارس و فارسگرایی تعلق درند ولی بعضی با دیگران تفاوت اساسی دارند در حالیکه تفاوت فقط در نحوه تفکر این افراد نیست بلکه تفاوت اصلی اینست که چنین نویسندگانی ذاتاً به فرهنگ فارس و فارسگرایی هیچگونه تعلق ندارند به عبارت دیگر این افراد دشمنان فرهنگ فارسگرایی محسوب می شوند و به همین دلیل هم هست دائماً تحت تعقیب و تهدید قرار دارند، یکی کشته می شود و آن دیگری بی سرو صدا تبعید می گردد یا خود فرار می کند و زهتابی ها بطور مرموزی در خانه اش بصورت بی جان و مرده یافت می شود و یا نویسندگان دیگری که به چه شکلی در انزوا و فقر و بی کسی نگه داشته می شوند و حتی شاعر معروفی مثل شهریار از تهران یعنی از جامعه فارس خسته شده به تبریز می رود و می گوید:

«تهرانین غیرتی یوخ شهریاری ساخلاماغا،
گلمیشم تبریزه، قوی یاخشی یامان بللنسن.»

در این قسمت ابتدا کلیاتی در مورد تذکره نویسان و ادیبان و جهانبینی آنها ارائه می شود. از آنجاییکه در بین نویسندگان بویژه داستان نویسان معاصر، صادق هدایت نقش مهمی داشته و در واقع بنیانگذار داستان نویسی ایران معاصر محسوب می شود لذا تلاش می شود زوایای بیشتری از زندگی و نوشته های او مورد کنکاش قرار گیرد و سپس اشارات مختصری به تعداد از نویسندگان معاصر می گردد.

۳-۲-۱- بررسی جلوه های «تورک ستیزی» در تاریخ ادبیات صفا

در این قسمت به نقد کتاب «تاریخ ادبیات ایران» نوشته صفا پرداخته می شود.

۱- تاریخ ادبیات ایران

در همان نگاه اول نام انتخاب شده برای اینگونه کتابها قابل توجه و تأمل است. خواهشمند است که کتاب تاریخ ادبیات ایران را باز کنید! فرق نمیکند نوشته صفا باشد یا جلال الدین همایی؛ نوشته بدیع الزمان فروزانفر باشد یا صادق رضازاده شفق؛ نوشته عباس اقبال آشتیانی باشد یا سلیم نیساری، یا محمدرضا دای جواد یا حسین فریور یا میرباقری فرد و دیگران یا عبدالحسین زرینکوب (از گذشته ادبی ایران) یا سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران) یا حتی کتاب استاد فراماسونر مرموز انگلیسی، ادوارد براون «تاریخ ادبی ایران» فرق نمیکند، اگر کسی در تمام آثار یاد شده «یک بیت»، «فقط یک بیت» از «اشعار تورکی» شاعران به قول خودشان «پارسی گوئی» که در هنرگاه «شعر تورکی» نیز طبع آزمایی کرده اند همچون سلطان ولد (پسر مولوی)، قاسم انوار، قبولی، میر حیدر مجذوب، لطفی، قطبی، لطیفی، میرعلی کابلی، میر حیدر تورکی گوی، امیر علیشیر نوایی، ظهیرالدین بابر، خطایی (ختایی=شاه اسماعیل صفوی) (توضیح: اسامی تماماً از صفا، ۱۳۸۰، ص ۶۷)

اگر کسی بتواند از میان صفحات این همه کتاب قطور تاریخ ادبیات ایران از شاعران تورکی سرای ایران و یا شاعران دو زبانه و سه زبانه «یک بیت تنها یک بیت تورکی» مثال بیاورد، نگارنده به او جایزه خواهد داد! حال ما نمی خواهیم شاعران و نویسندگان قدرتمندتر یا قدیمتر دیگری که در محدوده این سرزمین زیسته و به تورکی (زبان مادریشان) شعر گفته و نثر نوشته اند ذکر کنیم همچون حسن اوغلو، نصیر باکویی (قرن ۵هـ.ق)، هندوشاه نخجوانی (قرن ۷هـ.ق/کتاب صحاح العجم)، قاضی ضریر، قاضی برهان الدین، حقیقی، حبیبی و خلیلی، یوسف حاجب خاص (نویسنده قوتادقو بلیک = علم اقتدار و سعادت) ادیب احمد یوکنگی (نویسنده عتبه الحقایق)، احمد یسوی مشهور به پیر تورکستان (نویسنده دیوان حکمت)، ناصر رابغوری (نویسنده قصص الانبیای تورکی)، شاهکار حماسی تورکان «دده قورقود» و ... را که بسیار قدیمی تر از صفوی و به زبان تورکی آذربایجانی هستند، مثال بزنیم (ر.ک. راشدی، ۱۳۸۶، صص ۲۲۶-۲۲۳ و ۲۶۲). عجیبتر و جالبتر آنکه خلاصه کننده تاریخ ادبیات صفا (البته زیر نظر صفا) در جلدهای دوم و سوم خلاصه تاریخ ادبیات ایران حتی از نام بردن اسم شاعران قدرتمندتر و شاخص و نوآور و صاحب سبک تورکی سرا و سه زبانه مانند علی عمادالدین نسیمی (۸۲۰-۷۷۱هـ.ق) و محمد فضولی (۹۳۶-۸۹۰هـ.ق) که هر دو به سه زبان تورکی، عربی و فارسی شعرهای قدرتمند سروده اند (فضولی در شعر تورکی بنیانگذار مکتب نو است که امثال علی آقاواحد شاعر بزرگ آذربایجان شمالی آن را تداوم بخشیده اند)، به دلایل مشخص بهداشتی (!) خودداری

کرده اند!! لابد به گمان صفا ادبیات ایران آنقدر شاعر پارس دارد که نام آفریننده هنرمند «دیوان تورکی و فارسی» (نسیمی) و نام خالق بزرگ مثنویهای «بنگ و باد» (فارسی) و «لیلی و مجنون» (تورکی) و «دیوان تورکی و فارسی» و نویسنده «فرهنگ لغت جغتایی - فارسی» و ... (استاد فضولی) در بین افراد بی نام و نشانی مانند «بساطی سمرقندی» و امثال این شاعر نیاید (ن.ک. صفا، ۱۳۸۰ ص ۲۰۰-۱۹۷)

سؤال اساسی اینجاست، آیا در محدوده جغرافیایی که امروزه ایران نامیده می شود فقط «قوم پارس» می زیسته و میزیند که این محققان بزرگ (؟) اسم کتابهای خود را چنین گذاشته اند؟! آیا نویسنده بزرگ و دانشمندی مانند پرفسور «یوگنی ادواردویچ برتلس روسی» و نیز محققمانند «هرمان اته آلمانی» در نامیدن دقیق کتابهای خود «تاریخ ادبیات فارسی» دچار خطا شده یا آن که افکار ضدایرانی داشته اند و توطئه ای در کار بوده است؟!

جالب اینکه در هیچکدام از کتابهایی که تا کنون در نقد و بررسی تاریخ ادبیات نویسی در ایران نوشته شده است؛ دکتر! محمود فتوحی، دکتر! امیرعلی نجومیان و دیگران، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، در مورد این حقیقت عریان و واضح حتی در یک جمله کوتاه سخنی گفته نشده است!

۲- وحشی و بی فرهنگ شمردن تورکان با دیدگاهی نژادپرستانه:

در تاریخ ادبیات فارسی صفا چنین می خوانیم:

«شاید یکی از جلوه های ناخرسندی ایرانیان (=تاجیکان) از تورکان، پیداشدن یک نوع عصیّت نژادی باشد که در آثار شعرای آن عهد به صورت دشنام آمیز به تورکان و خوی تورکی و تورکتازی آنان ظاهر شده است و در این جا فقط به نقل یکی از آنها که اتفاقاً خطاب به تورکان نیز هست اکتفا میشود...

وفا ناید از تورک هرگز پدید، وز ایرانیان جز وفا کس ندید! (صفا، ۱۷۱، ۱۳۸۱)

و در جای دیگر مینویسد «...اگر چه بی وفایی تورک مثل بود...» (همان، ۷۱)!

باز این محقق بیغرض! در پاورقی به طور رندانه، فقط یک مصراع از سنایی را شاهد و مثال می آورد: «تو تورکی و هرگز نبود تورک وفادار» (همان)!

- پیداست این نوع بهره گیری نوعی سوء استفاده از متون ادبی است، شاعر چنین ابیاتی را هرگز خارج از متن (text)، و بافت کلام (texture) و زمینه سخن (context)، ابراز نمیکند اما نویسندگانی چون صفا و کسروی و اقبال آشتیانی و دو افشار (محمود و ایرج) و ... با دیدگاههای انحرافی خود چنین ابیاتی را که نقل قول از زبان شخصیت‌های متخاصم داستان (به طور مثال ایرانیان و تورانیان در متون خاصی چون شاهنامه فردوسی و گرشاسپنامه اسدی توسی) بیان شده اند- از بافت و زمینه خاص آن جدا و به عنوان شاهد و مثالی برای «ادعاهای شوونیستی خود مطرح میکنند!

برای اثبات گفته هایمان چند بیت از شاهنامه فردوسی را می آوریم:

دل پارسی با وفا کی بود، چو آری کند رای او نی بود.

که ایرانیان مردمی ریمند، همی ناگهان بر طلایه زند.

و بر اساس بیت‌های بالا، من منتقد تحلیلی‌گر هویت طلب تورک آذربایجانی چنین اظهار فضل کنم که «به نظر فردوسی فارسها بیوفا هستند و در بیوفایی ضرب المثل هستند و علاوه بر آن ریاکار و دورو و منافق نیز هستند و زبانشان با دلشان یکی نیست و نیز به نظر فردوسی ایرانیان مردمی پلید و اهریمنی و کینه توز هستند و البته شواهد زیادی از آن در ادبیات فارسی قرون چهارم تا ششم هجری هست...

آیا این نوشته‌ها به همان اندازه نوشته‌های نژادپرستانه صفا و امثال صفا یاوه و انحرافی نیست؟ (میتوانید به این ابیات و قبل و بعد آنها در متن شاهنامه رجوع کنید تا بفهمید موضوع از چه قرار است و چه کسی به چه کسی چنین میگوید)!

در مورد مصراع یا نیم بیت! سنایی هم که استاد دانشگاه تهران برای اثبات سخنان گهربارش آورده است، باید بگوییم که هر دانشجوی ترم اول ادبیات فارسی میداند که یکی از معانی مجازی تورک در ادبیات فارسی «زیبا و پیرو» است و این امر آن قدر وسیع و گسترده است که تبدیل به «سنت ادبی» شده است. مصراع سنایی هم ناظر به «بیوفایی معشوقان تورکرو» است نه لزوماً نژاد تورک! همانگونه که همین شاعر در این بیت از قطعه‌ای زیبا هم گفته است:

...لب و دندان این تورکان چون ماه، بدین خوبی چه باید آفریدن؟ (شفیعی کدکنی، ۲۴۰، ۱۳۷۲)

پیداست که زیبا بودن موهبتی الهی برای تورکان است و آنها در این مورد کاملاً بیگناهند! اگرچه همین موهبت طبیعی و خدادادی موجب اعجاب و رشک امثال صفا شود:

«... و از عجایب این است که ایرانیان خراسان و ماوراءالنهر در این تورکان و تورک‌زادگان حسنی و ملاحظتی نشان کرده بودند و آنانرا بدین صفت میستودند.» (صفا، ۷۰، ۱۳۸۱)!!

باید از پیروان صفا (خودش که نیست) پرسید که آیا این کارها چیزی جز عوام فریبی از نوع دانشگاهی و موجّه اش است؟!

۳-هدف: هدف صفا و پارس پرستان شوونیست تاریخنگار و غیرتاریخنگار چون او که با بسط و رواج ایدئولوژی آریایی‌گرایی باستان پرست سلطنت مطلقه سراسر جور و خفقان دو پهلوی (رضاشاه و محمدرضا شاه) را تئوریزه می‌کردند، همانا این بودهاست که تورکان مسلمان و غیور ایران به هویت اصیل و پرافتخار خود بدین شوند و زمینه برای راحتتر آسیملیه شدن و از خود بیگانگی فرهنگی آنان فراهم شود و راحت تر در میان ملت پارس هضم و ذوب شوند و سلطه غارتگرانه باستان‌گرایی مثل پهلوی را راحتتر بپذیرند. (اختیار بخشی، دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

۳-۲-۲-صادق هدایت

۱-زندگینامه صادق هدایت

با توجه به اهمیت داستانهای صادق هدایت و اینکه او بنیانگذار داستان نویسی به سبک جدید در ایران بوده و تاثیر قابل توجهی بر متاخرین خود گذاشته لذا تلاش می گردد با تفصیلات بیشتری زندگی و آثار او مورد کنکاش قرار گیرد.

صادق هدایت در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی در یک خانواده صاحب منصب در تهران متولد شد، سه پشت پدری او از رجال صاحب مقام دوران قاجار بودند، خانواده او در دوران شاه نیز صاحب منصب بودند مخبرالسلطنه پسر عموی صادق هدایت، در سالهایی که هدایت بورسیه شده بود و در اروپا مشغول به تحصیل بود، نخست وزیر رضاخان بود. شوهر خواهر هدایت، سپهبد علی رزم آرا، نخست وزیر دولت محمدرضا شاه بود که یکسال از او بزرگتر بود و توسط فدائیان اسلام ترور شد.

صادق هدایت مدتی در دارالفنون درس خواند، ولی در سال ۱۲۹۵ به خاطر بیماری چشم درد، مدرسه را ترک کرد و در سال ۱۲۹۶ در مدرسه‌ی سن لویی که مدرسه‌ی فرانسوی‌ها بود، به تحصیل پرداخت، به گفته‌ی خودش اولین آشنایی‌اش با ادبیات جهانی در این مدرسه بود و به کشیش آن مدرسه درس فارسی می‌داد و کشیش هم او را با ادبیات جهانی آشنا می‌کرد، هدایت در سال ۱۳۰۵ با بورسیه دولت، به بلژیک و بعد به فرانسه اعزام شد. صادق هدایت در سال ۱۳۰۷ اقدام به خودکشی در رودخانه مارن فرانسه کرد، لیکن سرنشینان یک قایق او را نجات دادند. در همین دوران در پاریس با دختری به نام ترز دوست بود. صادق در مورد خودکشی‌اش به برادرش محمود می‌نویسد: «یک دیوانگی کردم به خیر گذشت.» سال‌ها بعد م. فرزانه از زبان هدایت نقل می‌کند که علت خودکشی مسائل عاطفی بوده‌است.

هدایت در سال ۱۳۰۹، بی آنکه تحصیلاتش را به پایان رسانده باشد، به تهران بازگشت و در بانک ملی مشغول به کار شد، در همین سال مجموعه داستان «زنده‌به‌گور» و نمایشنامه‌ی «پروین دختر ساسان» را در تهران منتشر کرد، «سه قطره خون» را در سال ۱۳۱۱ و «مجموعه داستان سایه روشن، نیرنگستان» (به تعبیر خودش مجموعه‌ای از آداب و رسوم خرافی مردم)، نمایشنامه مازیار، علویه خانم» را در ۱۳۱۲ منتشر نمود.

در سال ۱۳۱۵ به همراه شین پرتو به هند رفت. در هند به فراگیری زبان پهلوی نزد دانشمند پارسی (از پارسیان هند) بهرام گور انکلساریا پرداخت و کارنامه‌ی اردشیر پاپکان را در هند از پهلوی به فارسی ترجمه کرد، در طی اقامت خود در بمبئی اثر معروف خود بوف کور را که قبلا (و به قولی در پاریس)

نوشته بود پس از اندکی دگرگونی با دست بر روی کاغذ استنسیل نوشته، به صورت پلی کپی در پنجاه نسخه انتشار داد و برای دوستان خود فرستاد.

در سال ۱۳۱۶ از هند بازگشت و دوباره در بانک ملی و سپس در وزارت فرهنگ مشغول به کار شد. او تا سال ۱۳۲۰ که متفقیان ایران را اشغال کردند به فعالیت‌های ادبی پرداخت و چندین داستان و مقاله انتشار داد. در سال ۱۳۲۱ مجموعه‌ی سگ ولگرد را انتشار داده، ترجمه‌هایی از «شهرستان‌های ایران»، گزارش گمان‌شکن، یادگار جاماسپ» از پهلوی به فارسی صورت داد.

می‌توان گفت سفر هند برای صادق هدایت دوره اوج گرایش او به باستانگرایی و آموزش زبان پهلوی پارسی بوده است در عین حال سفر هند و بویژه دوره ۳-۴ سال بعد از برگشت از سفر، عظمت نه چندان واقعی باستانگرایی فارسها، برای هدایت روشن شد و بدین سبب بود که بازگشت دوباره ای به نهیلیسم و سپس گرایشی نسبتاً عمیق تر به جنبش چپ پیدا نمود.

بعد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ و پایان جنگ جهانی دوم انتقادهای اجتماعی صادق هدایت شدت می‌گیرد. داستان بلند «حاجی آقا» داستان کوتاه «آب زندگی» و مجموعه‌ی «ولنگاری» که همه مضامین اجتماعی دارند در این دوران به چاپ رسیدند. و آثاری از کافکا ترجمه کرد.

در سال ۱۳۲۴ هدایت سفری به تاشکند داشت و در انجمن فرهنگی ایران و شوروی از او تقدیر شد. در این دوران بسیاری از دوستان هدایت از جمله علوی و عبدالحسین نوشین به «حزب توده» پیوسته بودند و در مجموع نشست و برخاست وی با توده‌ای‌ها بیشتر شده بود و حتی مقالاتی در «روزنامه‌ی مردم» که ارگان حزب توده بود با نام مستعار به چاپ رساند. در این دوره علیرغم ارتباط زیاد با توده ای‌ها هیچوقت تحت تعقیب و بازداشت قرار نگرفت، در عین حال او علیرغم اصرار سردمداران حزب، هرگز به حزب توده نپیوست.

پس از پایان جنگ و پیش آمدن مسائل کردستان و آذربایجان هدایت از توده‌ای‌ها هم سرخورده شد و بیش از پیش به شرایط بدبین شد بدینی او به شرایط در نامه‌هایی که به جمالزاده و شهیدنورایی نوشته آمده است، در سال ۱۳۲۶ به نوشتن توپ مرواری پرداخت اما این اثر تا پس از مرگش به چاپ نرسید در سال ۱۳۲۹ با همکاری حسن قائمیان داستان «مسخ» کافکا را ترجمه و در مجله‌ی سخن انتشار داد.

در ۱۲ آذر ۱۳۲۹ با گرفتن گواهی پزشکی به فرانسه رفت. در طول اقامت در فرانسه سفری به هامبورگ داشت و نیز سعی کرد به لندن برود که موفق نشد. در این دوره شوهر خواهرش، سپهد علی رزم‌آرا نخست وزیر محمدرضا پهلوی در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در تهران توسط همان مذهبونی که هدایت از آنها نفرت داشت ترور می‌شود و ضربه روحی سنگینی به او وارد می‌کند، و دوستش حسن شهید نورانی در بستر بیماری می‌افتد و در ۱۸ فروردین می‌میرد، او فکر میکرد اگر

بدون مدرک پزشکی به ایران برگردد کارش را نیز از دست خواهد داد!، سرانجام این حوادث و مجموعه ای از افکارش که در رمانهایش منعکس بود سبب می شود در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ در آپارتمان اجاره‌ای اش در پاریس با گاز خودکشی کند. هدایت را در قبرستان مسیحیان به نام پرلاشز به خاک سپردند. او ۵۰ سال زندگی کرد و در طول عمرش ازدواج نکرد.

روز واقعه: صبح ۱۹ فروردین ۱۳۳۰، سفارت شاهنشاهی در پاریس، با خانه رحمت الله مقدم مراغه ای که آن زمان در پاریس بود تماس تلفنی گرفته و خبر خفگی هدایت بر اثر گاز گرفتگی را به او می دهد، مراغه ای از خویشان هدایت بوده و روزنامه نگاری و عکاسی میدانست او با دوربین وارد آپارتمان شده و آخرین عکس را از ساعات بعد از مرگ هدایت بر می دارد. (قابل ذکر است که سرنوشت رحمت الله مراغه ای در جمهوری اسلامی، با حزب خلق مسلمان و آیت الله شریعتمداری گره خورد، او از فعالان روزهای ۱۰ شب شعر کانون نویسندگان انستیتوگوتته در قبل از انقلاب بوده و از بنیانگذاران حزب خلق مسلمان بود.)

۲- صادق هدایت، باستان گرایی به بهای اسلام‌ستیزی

نژادپرستی دارای اشکال گوناگون است که از گونه ی خیابانی آن که از سوی نژادپرستان جدید (نیوراسیسم) بر علیه خارجیها روا میگردد و تا نوع حکومتی که حکومتها بر اقلیتی و یا اقلیتها روا میدارند، امتداد میابد. و گونه ی دیگر نژادپرستی ادبی است که به گونه‌ی شعر، داستان تجلی می یابد. نژادپرستی حکومتی اغلب از آنجا ناشی میشود که اینان نابسامانیها و یا مشکلات جامعه را از وجود خارجیها میدانند. و اما نوع ادبی دارای دو انگیزه ی مشخص است. اول آنکه فرهیخته نژاد خود را از دیگر نژادها برتر میدانند و یا اینکه تمام عقب ماندگیها و معضلات را ناشی از اقلیتی و یا قومی و یا نژادی خاص میدانند. در این حالت امر به او چنین مشتبه می گردد گویا او روشنفکر یا شاعر و نویسنده ی مترقی است که باید روشنگری کرده پرده های جهل را براندازد!

صادق هدایت از جمله افرادی است که نقشی اساسی در پروردن روح نژادپرستی در ایران به طور عام و مابین فارسها به طور خاص بر علیه عربها (و عملاً بر علیه تورکها) از طریق داستانهایش ایفا کرده است. جالب اینجا است که جوایز به اسم او اهدا میگردد، سمینارها و میزگردها در مورد او برپا میگردد. گویی تابویی است که نباید بدان نزدیک شد! اما سوال پیش میاید که چرا به اسم دکتر غلامحسین ساعدی پدر نمایشنامه ی ایران (و زندانی سیاسی در حکومت نکبت پهلوی و غربت نشین در حکومت مصیبت جمهوری اسلامی) جایزه ای اهدا و سمیناری بر پا نمی گردد! آیا خدمت ساعدی به ادب ایران از هدایت کمتر است؟ آیا شان و منزلت ساعدی کمتر است؟ و یا بخاطر قومیت ساعدی است؟

صادق هدایت به فرنگ سفر کرد مدتی در پاریس ساکن گشت و در آنجا بود که به اختلاف بین پیشرفت علمی و صنعتی فرانسه و عقب ماندگی ایران پی برد. در بازگشت به وطن به اندیشه‌ی رجعت به دوران امپراطوریهای گذشته‌ی ایران تمایل یافت و اینکه ایران عظیم و باشکوه و قدرتمند دورانهای گذشته با یورش اعراب و تصرف آن رو به سقوط نهاد و بنابراین باید بدان دوران رجوع کرد! و از این طرز فکر است که در داستانهایش جملاتی از قبیل؛ اعراب سوسمارخور و یا اعراب بیابانی و صحراگرد برخورد میکنیم! او چهارده قرن فاصله‌ی زمانی را به گذشته رفته و کینه می سازد.

اصولاً فارسها پیش از هجوم اعراب با شعرموزون و مقفی آشنایی نداشتند (در واقع فارسها قبل از اسلام نه تنها یک سطر نوشته نثر و نظم و حتی یک نفر عالم به یادگار نگذاشته اند)، فارسها اوزان و ابجار را از اعراب فرا گرفتند و اگر این ابجار و اوزان نبود هیچیک از دیوانهای معروفترین شاعران ایران بوجود نمی آمد، از دیوان شمس و دیوان حافظ و کلیات عطار و کلیات سعدی تا رباعیات خیام و شاهنامه فردوسی و منظومه های نظامی همه بر پایه ابجار شعر عرب سروده شدند و از این لحاظ مدیون شعر عرب هستند. **عربها اگر وحشی و بی فرهنگ بودند چگونه ممکن است چنین تواناییهایی داشته باشند..** ویژگی دیگر قلم هدایت در بسیاری از داستانهایش سکون و انفعال و عدم نشاط است. او در دریای یاس و دلمردگی غوطه ور است.

در داستان زنده بگور که مشهورترین اثر هدایت است میتوان، نظر سیاه و سفید نگریستن به امور را دید. بر پایه‌ی این فکر تمام امور و اشیا یا خیر و نیک محض هستند و یا بلعکس شر و بد محض. آنجا برای امور، حد وسط متصور نیست و اعتقادی به اعتدال و نیکی‌ی معتدل بودن وجود ندارد! در داستان یک زن وجود دارد با دو قالب. یک قالب لکاته (هرزه) و دیگری اثیری (سمایی یا آسمانی) و ایندو تغییر میکنند و به قالب یکدیگر در میاینند و نقش هم را میگیرند.

این بدان معنا است که جنس لطیف دارای دو قالب و یا چهره‌ی کاملاً متضاد است! و یا اینکه جنس لطیف اینگونه یا آنگونه است! و در عالم واقع هر دو نظر غلط است. (فرید مرشیدی)

«علویه خانم»: داستان، ماجرای جمعی از مردم است که در راه رفتن به مشهد هستند. «ماجرای علویه خانم و ازدگی اخلاقی گروهی از زائران را در مسیرشان به مشهد به تصویر کشیده است» زنی به نام علویه خانم به همراه جوانی نقال و یک دختر و دو کودک که ارتباط آنها با علویه خانم تا پایان داستان نامعلوم می ماند، کانون توجه نویسنده است و به نوعی داستان حول محور آنها می چرخد.

به طور خلاصه شخصیت علویه خانم در این داستان زنی فاحشه، خودشیرین، ریا کار، دروغ گو و زشت است... در این داستان تصویر مثبتی از اسلام ارائه نمی‌شود و علویه خانم و دیگر شخصیت‌های کم عقل داستان نماینده‌ی اسلام‌اند.

«آخرین لبخند از مجموعه سایه روشن»: این عربها که تا دیروز پابره‌نه دنبال سوسمارمی دویدند و زیر چادر سیاه زندگی می‌کردند... این تقصیر خودمان بود که طرز مملکتداری را به عرب‌ها آموختیم. قاعده برای زبانشان درست کردیم، فلسفه برای آیینشان تراشیدیم، برایشان شمشیر زدیم، جوانهای خودمان را برای آنها به کشتن دادیم، فکر، روح، صنعت، ساز، علوم و ادبیات خود را دودستی تقدیم آنها کردیم تا شاید بتوانیم روح وحشی و سرکش آنها را رام و متمدن کنیم...

ولی افسوس!، اصلاً نژاد آنها و فکر آنها زمین تا آسمان با ما فرق دارد و باید هم همینطور باشد. این قیافه‌های درنده، رنگهای سوخته، دستهای کوره بسته باری سرگردنه گیری درست شده. افکاری که میان شاش و پشگل نشو و نما کرده بهتر از این نمی‌شود. تمام ساختمان بدن آنها گواهی می‌دهد که برای دزدی و خیانت درست شده. این عربها که تا دیروز پابره‌نه دنبال سوسمارمی دویدند وزیر چادر سیاه زندگی می‌کردند نباید هم بیش این از آنها متوقع بود.

«سگ ولگرد»: در این داستان مسلمانان، به حیوان آزاری متهم می‌شوند و این طور وانمود می‌سازد که سگ را به توصیه‌ی اسلام آزار می‌دهند: «همه محض رضای خدا او را می‌زدند و به نظرشان خیلی طبیعی بود، سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتا جان دارد، برای ثواب بچرانند.»

«بوف کور»: در این داستان تلاش می‌شود تصویری کریه و زشت از اسلام و به طور جزئی‌تر زبان و آداب عربی نشان داده شود. برای مثال وی قرآن خواندن شخصیت داستانش، مرد خنزر پنزری را این گونه توصیف می‌کند: «همیشه با شال گردن چرک، عبای ششتری، یخه باز که از میان آن پشم‌های سفید سینه‌اش بیرون زده با پلک‌های واسوخته که ناخوشی سمج و بی‌حیایی آن را می‌خورد و طلسمی که به بازویش بسته به یک حالت نشسته است. فقط شب‌های جمعه با دندان‌های زرد و افتاده‌اش قرآن می‌خواند.»

«... پریروز یا پس پریروز بود وقتی که فریاد زدم و زخم آمده بود لای در اتاقم، خودم دیدم، به چشم خودم دیدم که جای دندان‌های پرچرک، زرد و کرم خورده‌ی پیرمرد که از لایش آیات عربی بیرون می‌آمد، روی لپ زن ام بود.» «آری جای دو تا دندان زرد کرم خورده که لایش آیه‌های عربی بیرون می‌آمد، روی صورت زخم دیده بودم.»

هدایت با تبحری خاص موضوع قرآن خواندن این شخص را با آن وضعیت، اسلام و عرب‌ها را مشمئز کننده و تهوع آور معرفی می‌نماید. در حالیکه پیرمرد عرب نیست ولی به گونه‌ای در این داستان معرفی

می‌شود که خواننده او را عرب می‌انگارد. «بوف کور» اسلام را چندش آور و هراس انگیز معرفی می‌کند. این کتاب، داستان هراس از بیگانه و ترس از عرب بیگانه است.

«پروین دختر ساسان»: این نمایش‌نامه، نمایشی است از فخرفروشی ایرانیان به عربها، توهین و تحقیر به دین آنهاست، در واقع نمایش‌نامه‌ی پروین دختر ساسان، مانیفست هدایت در عرب ستیزی است. موضوع داستان، حمله‌ی اعراب به ایران است و شخصیت‌های ایرانی در شهر راغا (ری) منتظر و نگران هجوم اعراب به این شهراند. پروین دختر چهره‌پردازی است که با نوکرشان در خانه‌ای زندگی می‌کنند، پرویز نامزد پروین جزو سواران جاویدان و در حال مقابله با اعراب است. در ادامه اعراب به راغا هجوم می‌آورند چهره‌پرداز را کشته، پروین را به عنوان غنیمت برای سرکرده‌ی خود می‌برند. مترجم اعراب در طی گفت‌وگویی با پروین از او می‌خواهد، درخواست امیرعرب مبنی بر ازدواج با وی را قبول کند تا همه‌ی امکانات و ثروت‌ها نصیب او بشود ولی پروین قبول نکرده و به جهت اینکه به کشورشان حمله کرده‌اند و دینشان را از بین برده‌اند، آن‌ها را شمات می‌کند و عاقبت الامر با خنجر خود را می‌کشد.

اسامی انتخاب شده برای ایرانیان کاملاً تداعی‌گر ساسانیان است، به ویژه انتخاب نام پرویز به عنوان سرداری شجاع و دلاور که یادآور خسرو پرویز پادشاه ساسانی است و علاقه‌ی هدایت به آن شکوه و عظمت ساسانی؛ سره نویسی در این نمایش‌نامه نسبت به دیگر آثار هدایت مشهودتر است.

صف‌بندی شخصیت‌های اثر چنان چیده شده که خواننده در همان ابتدا با فضایی ضدعرب و ضدمسلمان روبه‌رو می‌شود؛ در تعریف این شخصیت‌ها حتی به قدری افراط شده است که نوکر خانواده‌ی ایرانی در همه‌ی جهات نسبت به سرکرده‌ی اعراب برتری دارد و یقیناً قصد هدایت از این نوع پردازش شخصیت در این داستان همین بوده است. پس از معرفی شخصیت به متن نمایش‌نامه که بنگریم، متنی یک‌طرفه و سراسر توهین به اعراب و دین آن‌ها یعنی اسلام می‌بینیم. در جایی از متن چهره‌پرداز تازیان را «دشمن یزدان و آفت جان معرفی می‌کند» و پروین نیز در مقابل نام اعراب واژه‌های «جنگ... کشتار... خون» را بر زبان جاری می‌سازد.

صادق هدایت در این داستان هدفش نشان دادن بی‌هویتی و بی‌اصالتی اعراب و اسلام است، گفتگوها و حوادث ذکر شده به هیچ وجه سندیت تاریخی ندارند و عملاً ساخته و پرداخته ذهن او هستند، به عنوان مثال او از آوردن حوادث و رویدادهای خیالی ابایی ندارد. در جایی از قول چهره‌پرداز می‌گوید: «این سرکرده‌ی آن‌ها نیست که خون‌خوار است، خلیفه است که دستور کشتار و فروش زنان را داده (در این نمایش‌نامه هدایت مدعی شده فروش زنان توسط اعراب در آن دوره امری عادی بوده!) تا در تباه

کردن آیین مزدیسنی از هیچ‌گونه جور و ستم کوتاهی نکنند... گویی دسته‌ای از اهریمنان و دیوان تشنه به خون هستند که برای برکندن بنیان ایرانیان خروشیده‌اند.»

او زبان پروین می‌گوید: «... خدایی که شما می‌پرستید، اهریمن، خدای جنگ، خدای کشتار، خدای کینه‌جو، خدای درنده است که خون می‌خواهد...»

و همچنین: «... آری ما آغاز جنگ را کردیم چون آیین شما به درد ما ایرانیان نمی‌خورد، شاید برای خودتان خوبست زیرا که شما مانند جانوران درنده زندگانی می‌کنید. او شما را به راه راست رهبری کرد لیکن ما دیرست که نیک و بد را می‌شناسیم...»

۳- زن ستیزی در آثار صادق هدایت

بوف کور شاید تصویری از اولین عشق صادق هدایت است او در فرانسه عاشق دختری می‌شود او ابتدا فکر میکند ترزِ فرانسوی نمادی از یک دختر تورکمنی معصوم است ولی گویا این عشق، هدایت را به چنان روزی می‌اندازد که او خود را در رودخانه مارن می‌اندازد تا خودش را بکشد این تصویر همان صحنه‌ای است که به شکلی دیگر در بوف کور صحنه پردازی می‌گردد در بوف کور می‌نویسد: «در بچگی یک روز سیزده بدر یادم افتاد... یک مرتبه که من دنبال همین لکاته رفتم نزدیک همان نهر سورن بود پای او لغزید و در نهر افتاد...». و شکل نوشتاری نهر سورن با نهرهای مارن و سن و رُن در فرانسه شباهت مرموزی دارد و شاید به رودخانه مرزی ساسانیان و اشکانیان یعنی ایران و توران ارتباط پیدا می‌کند، در هر حال در ذهن او این نام، تشبیهی است که زن را به هر منطقه و محلی متعلق می‌کند.

عجیب اینست زن لکاته صادق هدایت از ری (راغا) می‌باشد همان شهری که ۵-۶ سال قبل در رمانی و در نزدیکی نهر سورن، پروین دختر ساسان را در آنجا به عنوان زنی که در مقابل اعراب از ناموس خود دفاع نموده و خود را می‌کشد ولی صادق هدایت ۶ سال بعد متوجه می‌شود که اشتباه کرده و در واقع او را زنی لکاته بیش نبوده است، شاهد چنین شبیه سازی کوزه‌ای است که گویا مردی آن را از شهر قدیم راغه پیدا کرده و تصویرگر این کوزه شخصی بوده است که زنی لکاته و فاسق و متعفن، زهر در جان و روح و هستی او ریخته بود و صاحب همین کوزه چنین می‌گوید «... وانگهی عوض مزد من یک کوزه پیدا کردم، یه گلدون راغه، مال شهر قدیم ری ها...».

در رمان «پروین دختر ساسان» (۱۳۰۹)، چهره پرداز (کوزه گر) پدر او و پرویز نامزد اوست در صحنه‌ای چهره‌پرداز، تصویر دخترش را کشیده و به پرویز می‌دهد: «چهره پرداز کاغذ را برداشته می‌دهد دست پرویز، او نگاه می‌کند چهره پروین است با چشمهای درشت خیره موهای تاب دار اندام کشیده چابک با رنگهای زنده‌ای بهم آمیخته شده...» و چهره پرداز چنین می‌گوید: «نه نژاد ایرانی نمی‌میرد ما

همانی هستیم که سالیان دراز زیر تاخت و تاز یونانیان و اشکانیان بودیم و در انجامش سر بلند کردیم زبان رفتار و روش آنان با ما جور نیامد چه برسد باین تازی های درنده لخت پاپتی که هیچ از خودشان ندارند مگر زبان دراز و شمشیر...». و در دیالوگی نیر پروین در مورد جنگ ایران و عربها و سرنوشت نامزدش پرویز می پرسد ترجمان عرب چنین پاسخ می دهد: «پیشب پاسی از آن گذشته بود لشکریان ما بگروهی از سپاهیان شما نزدیک رودخانه سورن شیخون زدند... (نامزد) شما جان بجان آفرین داد»

بوف کور تصویر و ذهنیتی است که صادق هدایت از زن دارد زنی که هدایت می شناسد همان زنی است که شیعه امامیه و همچنین فردوسی از او سراغ دارد، و حتی زنی است که دین مجوسیت از ازدواج خواهر و برادر ترسیم می کند شاهد این ادعاها را در جای جای بوف کور می توان دید.

در «بوف کور» (سال ۱۳۱۵) هدایت چهره پرداز کوزه را چنین معرفی میکند:

«اینها رابطه من با دنیای خارجی بود. اما از دنیای داخلی، فقط دایه ام و یک زن لکاته برایم مانده بود، ولی دایه جون دایه او هم هست، دایه هر دومان هست... بهر حال من بچه شیر خواره بودم که در بغل همین ننه جون گذاشتندم، و ننه جون دختر عمه ام، همین زن لکاته مرا هم شیر می داده است... بعد از آنکه فهمیدم او فاسقهای جفت و تاک دارد و شاید بعلت اینکه آخوند چند کلمه عربی خوانده بود و او را تحت اختیار من گذاشته بود از من بدش می آمد... می ترسیدم زخم از دستم در برود. می خواستم طر رفتار، اخلاق و دلربایی را از فاسقهای زخم یاد بگیرم، ولی جاکش بدبختی بودم که همه احمقها به ریشم می خندیدند اصلا چطور میتوانستم رفتار و اخلاق رجاله ها را یاد بگیرم؟ حالا میدانم آنها را دوست می داشت، چون بی حیا و احمق و متعفن بودند، عشق او اصلا با کثافت و مرگ توام بود، آیا حقیقتا من مایل بودم با او بخوابم؟ آیا صورت ظاهر او مرا شیفته خودش کرده بود یا تنفر او از من؟ یا حرکات و اطوارش بود وی علاقه و عشقی که از بچگی به مادرش داشتم؟ ویا همه اینها دست به یکی کرده بودند؟ نه نمی دانم تنها یک چیز را می دانم: این زن، این لکاته، این جادو، نمی دانم چه زهری در روح من، در هستی من ریخته بود که نه تنها او را می خواستم، بلکه تمام ذرات تنم ذرات تن او را لازم داشت...»

او در بوف کور تصویری که از اذان در کنار زن میدهد چنین است.

«...در همین وقت صدای اذان بلند شد، یک اذان بی موقع بود، گویا زنی - شاید آن زن لکاته - مشغول زبایدن بود. سر خشت رفته بود. صدای ناله سگی از لابلای اذان صبح شنیده میشد...»
تصویر او از عشق چنین است:

«عشق چیست؟ برای همه رجاله ها یک هرزگی، یک ولنکاری موقتی است، عشق رجاله ها را باید در تصنیفهای هرزه و فحشا و اصطلاحات رکیک که در عالم مستی و هوشیاری تکرار می کنند پیدا کرد. مثل «دست خر تو لجن زدن، و خاک تو سر کردن» ولی عشق نسبت به او برای من چیز دیگری بود راست است که من او را از قدیم می شناختم: چشمهای مورت عجیب، دهن تنگ نیمه باز، صدای خفه و آرام، همیه اینها برای من پر از یادگارهای دور و دردناک بود؛ و من در همه اینها آنچه را که از آن محروم مانده بودم که یک چیز مربوط به خودم بود و از من گرفته بودند جستجو می کردم...»

برای صادق هدایت تمام زنهای یکی هستند در داستان بوف کور، زن لکاته به همه جای دنیا وابسته است و همه در یک شکل و شمایل هستند و همه لکاته هستند همان تصویری که شیعه امامیه تصور می کند امامیه نیز فکر میکنند تمامی زنهای را می توان صیغه کرد از دختر شیرخواره ای که بقول امام! خمینی میتوان از او استفاده جنسی برد تا دختر باکره و بیوه و زن شوهردار تا زن محرم بقول نعمت الله جزایری لکاته باز امامیه.

هدایت، نزدیک چهل بار اصطلاح لکاته را در بوف کور بکار می برد گاهی او اهل ری می شود و گاهی به هند و یا به نهر سورن و به تعبیری به رودخانه مارن و سن و رُن و گاهی به تورکمنها تعلق پیدا می کند و گاهی نیز از دیار...

از نظر او تعریف یک زن چنین است: اسمش را لکاته گذاشتم چون هیچ اسمی به این خوبی رویش نمی افتاد، نمی خواهم بگویم زنم، چون خاصیت زن و شوهری بین ما وجود نداشت و به خودم دروغ می گفتم، من همیشه از روز ازل او را لکاته نامیده ام، ولی این اسم کشش مخصوصی داشت، اگر او را گرفتم برای این بود که اول او به طرف من آمد، آنهم از مکر و حيله اش بود، نه، هیچ علاقه ای به من نداشت، اصلا چطور ممکن بود او به کسی علاقه پیدا بکند؟ یک زن هوسباز که یک مرد را برای شهوترانی، یکی را برای عشقبازی و یکی را برای شکنجه دادن لازم داشت، گمان نمی کنم که او به این تثلیث هم اکتفا می کرد! ولی مرا قطعاً برای شکنجه دادن انتخاب کرده بود؛ و در حقیقت بهتر از این نمی توانست انتخاب کند. اما من او را گرفتم چون شبیه مادرش بود، چون یک شباهت محو و دور با خودم داشت.

۴- نقد و بررسی آثار صادق هدایت

دیدگاه‌های زیادی در جواب این سوال وجود دارد به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

صادق هدایت، در نگاه کلی، آینه تمام‌نمای فرهنگ شبه‌مدرن بیمار فارس‌گرایی ایران است.

دوره‌ای که هدایت در آن پرورش یافت و بزرگ شد، دوران پرهیاهوی غلبه مشهورات متجددمآبانه و شبه‌مدرنیستی‌ای بود که در قالب ناسیونالیسم باستان‌گرایی افراطی قوم فارس، برتری جویی این فرهنگ نسبت به فرهنگ غیرفارسیها و بویژه علیه عربها و تورکها و ضدیت با مظاهر اسلامی، حالت مجذوبیت نسبت به غرب مدرن و اعتقاد به ضرورت تقلید و اقتباس از آن ظاهر گردیده بود. نهضت مشروطه با پیروزی پانفارس‌سیسم مورد حمایت فراماسونری غرب، آغاز سیطره‌ی استبداد نژادپرستانی بود که تجسم سیاسی بارز آن، همانا رژیم استبدادی رضاشاه و پسرش بود تولد و رشد صادق هدایت همزمانی با تولد و رشد راسیسم فارس داشته و شروع و اوج فعالیت ادبی او نیز همگام بود با اوج گرفتن تبلیغات بر له فرهنگ و تاریخ ساسانی و هخامنشی بود، از آنجاییکه چنین فرهنگ و تاریخی وجود نداشت تحت سیطره فراماسونرها غربی قدم به قدم، شروع به ساختن و جعل آن گردید. و همراه چنین تغییرات فرهنگی سیاسی، هدایت نیز در مقام بنیانگذار ادبیات داستانی شبه‌مدرنیته ایران نژادگرا ظاهر گردید. آثار و آراء هدایت صادق بیانگر وجوه مختلف و شئون گوناگون تجددگرایی سطحی معاصر ایران فارس‌گرا و بحران‌ها و بن‌بست‌های آن بوده است. اساساً چنین شبه‌مدرنیته، از آغاز، بیمار و بحران‌زده و فاقد چشم‌انداز تاریخی و بن‌بست‌زده بوده است.

ویژگی‌های کلی آثار او را می‌توان این‌گونه فهرست نمود:

۱- در برخی آثار هدایت به‌ویژه نمایشنامه‌هایی نظیر «پروین دختر ساسان» (۱۳۰۶)، «مازیار»، ناسیونالیسم شوونیستی (برتری طلبی نژادپرستانه) ایران باستان (که از خصایص فرهنگ رسمی شبه‌مدرنیته ایران و فرهنگ نوین فارس است) دیده می‌شود.

۲- اکثر داستان‌های هدایت اعم از مثلث آثار سوررئالیستی («زنده‌بگور»، «سه قطره خون»، «بوف کور») و یا آثار رئالیستی («عروسک پشت پرده» از مجموعه «سایه روشن»، «طلب آمرزش» از مجموعه «سه قطره خون» و حتی داستانی چون «داش آکل») دارای مضامین پوچگرایی، وهم‌آلود، مأیوس‌کننده، و ضداخلاقی هستند. نیهیلیسم او، نیست‌انگاری جامعه تکنولوژیک و اسیر فضای سرد از خودبیگانگی نیست، بلکه نیهیلیسم ویران، ورشکسته، برزخی و بی‌هویت شبه‌مدرنیته بیمار فرهنگ فارس ایران است. هدایت، از تمدن کلاسیک ایران پس از اسلام بریده است و هیچ مأوا و امکان و افق و چشم‌اندازی در مدرنیته نیز ندارد و لذا از آنجا رانده و از اینجا مانده است. حضور دائمی مرگ (حساسیت متافیزیک)

در آثار او فراوان است، نه تنها بوف کور مرگ آلوده است، بلکه مرگ، از کارهای اساسی آثار هدایت است. رنج بردن از یک گناه نابخشودنی گناهی که ریشه در بودن و زندگی کردن دارد.

۲- آثار هدایتی مضمونی غیر مذهبی دارند در «نیرنگستان»، «حاجی آقا»، خرافات دینی را زیر ضربه گرفته و بدان می تازد ولی در آثاری مثل «پروین دختر ساسان» و «بوف کور»، هدایت موضعی ضد عرب و ضد اسلامی گرفته و حتی تلاش میکند تصویری نفرت انگیز از دین اسلام ارائه دهد.

-دیدگاه مرتضی مطهری (عدل الهی، ص ۱۶۱): او درباره علت خودکشی صادق هدایت می نویسد: «یکی از علل خودکشی او این بود که اشراف زاده بود او پول توجیبی بیش از حد کفایت داشت، اما فکر صحیح و منظم نداشت. او از موهبت ایمان بی بهره بود». و آقای دکتر علی شریعتی نیز درد هدایت را ناشی از رفاه و درد بی دردی میدانند و بی اعتقادی و آوارگی او را محصول همین وابستگی طبقاتی به بورژوازی و اشراف معرفی می کند. در واقع این افراد فرهنگ اسلامی (لابد از نوع امامیه فارس) را درمان درد افرادی مثل صادق هدایت می دانند.

افرادی مثل آقای مطهری و آقای شریعتی، درد صادق هدایت را بی دردی و رفاه و بی اعتقادی می دانند اگر رفاه و بی دردی نوعی مریضی است در این صورت با پیشرفت تدریجی انسان از دوران باستان تاکنون، آیا انسانها بی هویت تر شده و پوچگرا می شوند در حالیکه انسان با بدست آوردن رفاه و امکانات است که به زندگی مادی و معنوی بهتری دست می یابد، آیا غریبها با پیشرفت تکنولوژیک پوچگراتر شده اند و مثل داستان بوف کور، به ورطه نیستی کشیده شده اند مطمئنا بجز اینست و این انسانهای با رفاه و با امکانات هستند که با برنامه ریزی درستتر و انسانی تر و با مراعات حقوق انسانی یکدیگر قدمهای بزرگتری برای سعادت مادی و معنوی بر می دارند.

البته از نگاهی دیگر نیز می توان به نظرات مطهری ها و شریعتی ها نظر انداخت، آنها با تقبیح رفاه و امکانات راه را برای چاپیدن سردمداران امامیون باز می کنند اگر مردم قدر و منزلت رفاه و امکانات را بدانند کی تسلیم بی چون و چرای این فرقه می شوند در اینصورت آنها چگونه مال و جان و ناموس خود را در اختیار مذهبیون امامیه مجوسی قرار می دهند.

شیوه هجوم برخورد فارس به صادق هدایت، شبیه برخورد حاکمیت اسلامی فارس، با فساد گسترده جامعه می باشد، حاکمیت می گوید علت گسترش فساد مثل، افزایش طلاق، بزهکاری و جنایت و دزدی، فرهنگ غربی است که بوسیله اینترنت و ماهواره به ایران نفوذ می کند. سوال اینجاست چرا همین اینترنت و ماهواره که ساخته همین غریبهاست همین فسادها را در غرب بوجود نمی آورد؟ چرا بزهکاری و دزدی و طلاق در غرب اندازه ایران نیست؟

جلال آل احمد از روشنفکرانی است که نظر منصفانه تری نسبت به صادق هدایت دارند او می گوید: «هدایت گرچه بابوف کور، هوای حکومت پیش از شهریور ۲۰ را ابدی کرده است، اما انگار از فرهنگ اسلامی بریده است و حتی با آن کین می وزد... کوشش او در راهی است که به زرتشتی بازی پیش از شهریور ۲۰ مدد می دهد...».

ولی افرادی مثل جلال آل احمد نیز با نگاهی سطحی و تک بعدی به فرهنگ اسلامی در دام افرادی مثل مطهری و شریعتی می افتند، آنها هیچوقت به ریشه های این فرهنگ خود ساخته که عامل اصلی پوچگرایی افرادی مثل صادق هدایت و هزاران هدایت دیگر در دوران حاکمیت اسلامی فارس هستند اشاره نمی کنند زیرا در یک طرف بزرگان امامیون و افراد صاحب مقام دینی و تکنوکرات وابسته به آنها قرار دارد و در طرف دیگر توده های مردمی که با باور به مذهب شیعه مجوسی به پوچگرایی و تسلیمیت محض روی آورده اند.

شهریار زرشناس، محمدرضا سرشار، محمدمجید عمیدی مظاهری افراد دیگری هستند که صرفاً به این دلیل که صادق هدایت فردی مذهبی نیست به او می تازند و خمیرمایه فکری آنها اینست گویا هدایت به علت ضد مذهبی بودن پوچگرا شده و نتیجتاً دست به خودکشی زده است. آنها به هیچ وجه به ریشه های اصلی نئیهلیسم هدایت، که ناشی از دروغین بودن و پوچی فرهنگ باستانگرایی بر مبنای جعل تاریخ همراه با مذهب امامیه با مبانی حدیثهای جعلی و ضد قرآنی، است اشاره نمی کنند.

احسان طبری از اعضای برجسته حزب توده، هدایت را بدینگونه معرفی می کند: «...نیست انگاری (نیهلیسم) و لذت گرایی (هندویسم) و بدبینی (پسیمسم) و لامذهبی (آته ییسم) و ملی گرایی باستانگرا در آثار هدایت به چشم می خورد... هدایت زندگی را بازی پوچ و مسخره طبیعت می داند که مرگ بر آن مرجح است و مردم را به قول خودش در این «تله خربگیری» مشغول دلغکی و رذالت و پستی می بیند و از آنها متنفر است و از خود نیز بیزار است. لذا راه مرگ را می پیماید، او ستایشگر مرگ است...».

نتیجه گیری: با توجه به تمامی مطالب قید شده باید اذعان نمود که ریشه تمامی این پوچگرایی ها چه در زمان صادق هدایت و چه در زمان حاکمیت امامی فارس در ترویج فرهنگ خرافات ضد انسانی مذهب امامیه است که از سر تا بن به نژادپرستی و باستانگرایی و کوروش پرستی و فردوسی پرستی آلوده شده است. و متأسفانه چنین روشنفکرانی از فارس که اکثریت مطلق این فرقه را تشکیل می دهند هیچوقت نخواسته اند ریشه های عمیق آن را بکاوند و تعفن آن را بیرون بریزند. مطمئناً اگر مطهری ها و شریعتی ها زنده می ماندند، شاید می دیدند که فرهنگ نژادگرای فارس با بالندگی به فرهنگ شیعه امامیه فارس دگردیسی یافته و نه تنها میلیونها از انسانهای این مرز و بوم را به ورطه نیستی و فقر کشانده اند حتی فرزندان بزرگان این مکتب نیز، یا قاچاقچی مواد مخدر و یا قاچاقچی سلاحهای کشتار جمعی و

اختلاس کنندگان اموال مردمی شده و با وضعیتی دائم الخمر و انحراف جنسی و آلوده به دود و دم، اکثراً همان راهی را رفتند که صادق هدایت‌ها و فرزندان پوچگرای شاه پهلوی پیمودند. صد البته اینگونه افراد نیز در قالب همین تاراجگران امامیون فارس هیچوقت جرات قضاوت درست، در مورد این حوادث را بخود نخواهند داد زیرا خود جزئی از این جرثومه فساد جنسی و دود دم منحرف هستند.

۵- تغییرت فکری صادق هدایت

مسلم اینکه با مطالعه زندگینامه و داستانهای صادق هدایت، دو خصیصه اصلی همیشه با او عجین بوده است یکی روح جستجوگر و متلاطم او برای کشف رازهای دنیای معاصر و نوی که با آن قدم گذاشته بود و دیگری نهیلیسم و ناامیدی و یاس بود که محیطش به او داده بود، او در بوف کور چنین می نویسد: «زیرا در طی تجربیات زندگی به این مطلب برخوردم که چه ورطه هولناکی میان من و دیگران وجود دارد؛ و فهمیدم که تا ممکن است باید خاموش باشم، تا ممکن است باید افکارم خودم را برای خودم نگه دارم و اگر حالا تصمیم گرفتم که بنویسم فقط برای اینست که خودم را به سایه ام معرفی بکنم...»

«من از بس چیزهای متناقض دیده و حرفهای جوربجور شنیده ام و از بس که دید چشمهایم روی سطح اشیا مختلف ساییده شده، این قشر نازک و سختی که روح پشت آن پنهان است، حالا هیچ چیز باور نمی کنم. به ثقل و ثبوت اشیا به حقایق آشکار و روشن همین الان هم شک دارم. نمی دانم اگر انگشتانم را به هاون سنگی گوشه حیاطمان را بزنم و از او بپرسم: «آیا ثابت و محکم هستی؟» در صورت جواب مثبت باید حرف او را باور کنم یا نه!

آیا من یک موجود مجزا و مشخص هستم؟ نمی دانم.

بعد از او من دیگر خودم را از جرگه آدمها، از جرگه احمقها و خوشبختها به کلی بیرون کشیدم و برای فراموشی به شراب و تریاک پناه بردم. زندگی من تمام روز میان چهار دیوار اتاقم می گذشت و می گذرد. سرتاسر زندگیم میان چهار دیوار گذشته است.

بلاخره می فهمم که نیمچه خدا شده بودم، ماورای همه احتیاجات پست و کوچک مردم بودم، جریان ابدیت و جاودانی را در خودم حس می کردم

ابدیت چیست؟ برای من ابدیت عبارت از این بود که کنار نهر سورن با»

دوران او سقوط یک امپراتوری تحقیر شده و بی ارزش شده ای بود که او و خانواده اش پشت در پشت متعلق به آن بودند از طرف دیگر فرهنگ و زبان نوی که بر دروغ و نیرنگ و دیکتاتوری و چپاول و شکنجه و تبلیغات گسترده مدرن گرایی بنا شده بود تقابل گذشته به هزیمت کشیده شده با مدرنیته

نیرنگباز و دروغین، چیزی جز نهیلیسم نمی تواند باشد و چنین برآیندی، صادق هدایت را به زندگی پرتلاطم و خروشان‌ی کشید که با امواجش او را نیز با خودش به بی نهایت برد.

— عده ای هدایت را به استفاده از بنگ و باده متهم می کنند و شاید نوشته های او را ملاک قرار میدهند، اینکه صادق هدایت چقدر با پدیده مواد مخدر آشنا بوده و آن را به عنوان پناهگاهی روحی برای فرار از نهیلیسم و یا مثل دیگران گاه‌گذاری به عنوان وسیله تفریحی استفاده می نموده موضوع مورد بحث ما نیست و اثبات و عدم اثبات آن نیز نقشی در بررسی توانایی های او نخواهد داشت. و اگر می خواستیم چنین چیزی را معیار قضاوت قرار دهیم باید کلیه مجتهدین و مراجع تقلید و نویسندگان و شاعران فارس زبان و متأثرین از آنها را در مظان اتهام قرار دهیم و از همان اول حکم بی بند باری را به آنها بچسبانیم.

در هر حال این فرهنگ فارسگرایی، باستانگرایی و عملکرد ویرانگرانه این فرهنگ بود که بطور طبیعی بر روح هدایت کاوشگر چنین تاثیر سویی را گذاشت.

نابودی دستاوردهای مشروطه توسط رضاشاه و تاثیر آن بر هدایت

در این مورد نقل قولی به شکل تلخیص مضمون از رئیس ایل قاجار (در مصاحبه با عنایت فانی) می تواند منظری گویاتر از آن دوران ارائه کند، او می گوید، «در دوره های آخر قاجار و بطور مشخص با مد نظر قرار دادن انقلاب مشروطه، عملاً هم روشنفکران و هم حاکمان قاجار به این نتیجه رسیده بودند که سیستم سنتی حاکمیت و شیوه استبدادی گذشته، نمیتواند مملکت را به پیشرفت و توسعه سوق دهد لذا همه بنوعی قبول نموده بودند باید سیستم دمکراسی جدید با توجه به فرهنگ و روش زندگی ملل مختلف ایران پیاده شود و حرکت روشنفکری نیز کم و بیش در این جهت بود ولی با توجه به اینکه استعمارگران نمی خواستند این کشور پیش رود لذا با اتحاد روس و انگلیس، دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم و هجوم به مرکز مشروطه یعنی تبریز شروع گردید و نهایتاً جرثومه فسادى به نام رضاشاه را بر سر کار آوردند تا بنام حکومتی با ظاهری مدرن به نام پهلوی ولی باطنی دیکتاتور و نژادپرست تمامی دست آوردهای حکومت مشروطه را نابود کنند».

در چنین فضایی صادق هدایت به سن جوانی می رسد او با انرژی و کنجکاوی بود ولی ضربات شوونیسم پهلوی فارسگرا چنان مهلک بود که توان تجزیه تحلیل را از او سلب می کرد او از یک طرف مجذوب عظمت و خیره کنندگی ایران باستان می شد و از طرف دیگر نمی توانست لایه های دروغین آن را نادیده بگیرد لذا روحیه باستانگرایی و نهیلیسم با هم عجین شدند، نهیلیسم در اوایل جوانی و در حول و حوش سال ۱۳۰۷ بر او غلبه می کند ولی او توانست بر این روحیه فائق آید و بعد از آن به باستانگرایی روی آورد و در سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ کتابهایی مثل «پروین دختر ساسان، مجموعه داستان سایه

روشن، نیرنگستان، نمایشنامه مازیار، علویه خانم» را منتشر میکنند ولی خیلی زود به بیهوده بودن، دروغین بودن و وهم و خیال بودن این راه پی می برد لذا باز نهیلیسم بر او مسلط می گردد و بوف کور به عرصه ظهور می رساند و صحنه های نهر سورن «پروین دختر ساسان» را به حوادث افتادن لکاته ای در نهر سورن گره می زند و بتدریج ناامیدی و نفرت از هرگونه ایران و ایرانیت بر او مسلط می گردد.

در این مورد اشاره به بخشی از زندگی او در این مرحله روشنگر خواهد بود

در سال ۱۳۱۵ به همراه شین پرتو به هند رفت. آنچه مسلم است اینست که هدایت قبل از سفر داستان بوف کور را نوشته بود، شین پرتو، همسفر هدایت در این باره نوشته است «بوف کور را هدایت قبل از مسافرت به هند نوشته است و هنگامی که من صادق را از تهران به بمبئی می بردم پس از آنکه در کشتی سوار شدیم و به اتاق خود رفتم، هدایت نسخه‌ی خطی آن را به من داد که بخوانم».

آنها برای رفتن به هند از طریق خرمشهر عازم بودند. صادق هدایت قبل از خارج شدنش برای اولین بار در خرمشهر می گوید: «باری تا موقعی که از خرمشهر وارد کشتی شدم، خارج شدن از آن گندستان را امری محال تصور می کردم در فیلمی مشغول بازی هستم.» (خودکشی صادق هدایت، ص ۲۹۴)

با سفر به هند بارقه امید جدیدی در صادق هدایت جرقه زد او تصور می نمود باید گرفتن آثار پهلوی بجا مانده در هند می تواند روح جدیدی به زبان فارسی در تکمیل خزانه لغت آن و تاریخ پر عظمت آن خواهد داد، این ذهنیت تنها ۳-۴ سال یاور او بود تمامی این بناهای ساخته شده ذهنی صادق هدایت با شروع جنگ جهانی دوم و در واقع در اطراف سال ۱۳۲۰ برای همیشه فرو ریخت، او پی برد نه این زبان استعداد آنچنانی برای تبدیل شدن به یک زبان علمی و فرهنگی دارد و نه آن عظمت باستانی واقعیت دارد، و بدین نحو صادق هدایت دیگر هیچوقت باستانگرایی را به مخیله خود راه نداد و آن را برای همیشه به زباله دانی حافظه اش سپرد و مسیری جدید را آغاز نمود او ابتدا دوره ای زودگذر به نهیلیسم آلوده به باستانگرایی پناه آورد و داستانهایی مثل سگ ولگرد را نوشت و ترجمه هایی از زبان پهلوی منتشر کرد.

چرخش فکری چپگرایانه ی هدایت در دوره جنگ دوم و دوره رشد حکومت ملی آذربایجان

ولی بلافاصله با گرایشی نسبتاً عمیق تر به جنبش چپ نزدیک گشت اوج این باور با نوشتن داستان اجتماعی سیاسی «حاجی آقا» رخ داد، در این داستان علاوه بر اینکه به نظام حکومتی می توپد در عین حال از اتحاد روحانیت خرافه پرست و حکومت پهلوی علیه فرقه دمکرات سخن می گوید. اشاره به چند جمله کتاب، گویای تفکر جدید او در گرایش به مردم و دمکراسی و جنبش چپ می باشد.

حاجی آقا:

حاجی آقا داستانی تقریباً صد صفحه‌ای از صادق هدایت است. حاجی آقا نقش نماینده حاکمیت پهلوی در دوران رضاشاه و بعد از آن بویژه دوره ضعیف اوایل حکومت محمدرضاشاه را دارند. در فصل سوم داستان، ابتدا دیالوگ حاجی ابوتراب که نماینده‌ی همه‌ی پلیدیهاست با شاعری مبارز به تصویر کشیده می‌شود و سپس او حجه‌الشریعه روحانی وابسته را جهت ماموریت و مقابله با فرقه دموکرات، راهی آذربایجان میکند.

اتحاد سیاستمداران دوران پهلوی با روحانیت بر علیه آذربایجان و انعکاس آن در حاجی آقا

در این داستان، شاعر مبارز و روشنفکر در مقابل حاجی آقا این مرد مفت خور وابسته به حکومت (پهلوی) که شعر و شاعر را چیزی بی ارزش شمرده و آن را در خدمت خود می‌داند چنین می‌گوید: «مقصودتان شعرای گدای پست مثل خودتان است. اما قضاوت شعر و شاعر به تو نیامده. شما و امثالتان آدمهای احمقی هستید که می‌خورید و عاروق می‌زنید و می‌دزدید و می‌خواهید و بچه پس می‌اندازید. بعد هم می‌میرید و فراموش می‌شوید... آنچه که بشر جستجو می‌کند دزد و گردنه‌گیر و کلاش نیست، چون بشر برای زندگی خودش معنی لازم دارد. یک فردوسی کافی است که وجود میلیونها امثال شما را تیرئه بکند و شما خواهی نخواهی معنی زندگی خودتان را از او می‌گیرید و به او افتخار می‌کنید. اما حالا که علم و هنر و فرهنگ ازین سرزمین رخت بر بسته، معلوم می‌شود فقط دزدی و جاسوسی و پستی باین زندگی معنی و ارزش می‌دهد.

چشمهای حاجی مثل کاسه خون شد: حالا دارم به مضار دموکراسی پی می‌برم. می‌فهمم که تو دور رضاخان معقول تامین جانی و مالی داشتیم. پسر بی‌حیا... پاشو گم شو... اوخ... اوخ... (و شاعر می‌رود). بعد خاموش شد، دستمال را برداشت دماغش را گرفت. چند دقیقه گذشت. در باز شد مراد و حجت الشریعه با ریش رنگ و حنا بسته، چشمهای ور دریده، عمامه سورمه‌ای و عبای شتری کهنه وارد شد و سلام غلیظی کرد: صبحکم الله بالخير

حاجی تکیه به عصایش کرد، بلند شد و نفس بزرگی کشید، علیکم السلام... اوخ... اوخ... آقای حجت دیر آمدید... از خطر بزرگی جستم... این مرتیکه شاعر، این بلشویک... اگر زمان شاه شهید بود، می‌دادم گوش و دماغش می‌کردند دور بازار می‌گرداندد تا عبرت دیگران بشه... آزادی شده، دموکراسی شده، برای اینکه این مرتیکه پدرسوخته بی سروپا به مرحوم ابوی اسائه ادب بکنه! تا حالا بیاد ندارم که اینطور به من جسارت کرده باشند. آقا فکرش را بکنید، به من میگه: این مملکت مثل چاهک خلاست و آدمهایش هم مثل مگس آنجا هستند!...

بعد دست کرد چکی از جیب جلدقه اش در آورد به مبلغ هشت هزار و دویست تومان و به دست حجت الشریعه داد او گرفت نگاه کرد و چشم هایش برق زد و با دست لرزان آن را در جیب خود گذاشت و گفت: خدا سایه حضرت عالی را از سر بنده کم نکند!

- اشتباه نکنید، این پول را انجمن تصویب کرده و باید مصرف تبلیغات برسه. از این قرار از فردا صبح بطرف اورمیه حرکت می کنید. فهمیدید؟ البته تا ممکنه در مخارج باید امساک کرد و هر وقت پول لازم شد... اوخ،

- انجمن از شما قدردانی خواهد کرد. شاید این سفر وظیفه دشوارتری را به عهده شماست. صاف و پوست کنده به شما خاطر نشان می کنم که فقط به وسیله شیوع خرافات و تولید بلوا به اسم مذهب می توانیم جلو این جنبش های تازه که از طرف همسایه شمالی به اینجا سرایت کرده بگیریم. بعد هم یک نره غول برایشان می تراشیم تا این دفعه حسابی پدرشان را در بیاره. این آخرین اسلحه ماست. در صورت لزوم ما با اجنه و شیاطین هم دست به یکی خواهیم شد، تا نگذاریم که وضعیت عوض بشه. عوض شدن جامعه یعنی مرگ ما و امثال ما. پس وظیفه شما رواج قمه زدن، سینه زدن، بافور خونه، جن گیری، روضه خوانی، افتتاح تکیه و حسینیه، تشویق آخوند و چاقو کش...».

صادق هدایت و جنبش چپ

صادق هدایت ضمن نویسنده بودن، روزنامه نویس چیره دستی بود و بر اساس تحقیقاتی که آقای ناصر پاکدامن داشته اند در دوره جنگ جهانی دوم و دوره رشد و حاکمیت فرقه دمکرات بر آذربایجان جنوبی، هدایت حداقل با چهار نام مستعار «رجبعلی خوش باور، راستگو، خداد کلمیری، امام قلی تهی» در روزنامه «مردم» مقاله می نوشت، و با توجه به سخنان مریم فیروز عضو حزب توده صادق هدایت تلاش زیادی به عنوان واسطه گری برای نجات جان اعضای حزب توده بویژه در سال ۱۳۲۷ که به اتهام دست داشتن در ترور شاه دستگیر شده بودند انجام داد. محتملاً صادق هدایت تاثیر ملموسی نیز بر سپهد رزم آرا داشته است، اما حوادث جنبش و شکست خونین حکومت ملی آذربایجان تاثیر شکننده ای بر روح و روان صادق هدایت گذاشت.

هرچند مبارزه با خرافات مذهبی یکی از اهداف روشنفکرانی مثل صادق هدایت بوده است ولی بدلیل امتزاج نهضت مبارزه با خرافات، با تفکراتی مثل عرب ستیزی و اسلام ستیزی و تورک ستیزی، عملاً تاثیر مثبت آن نقش بر آب شد و بیشتر موجب ترویج بی بندباری و لمپنیسم ادبی و عامی و لمپنیسم مذهبی در جامعه ایران و بویژه در جامعه فارس گردید.

تحریفات سلطنت طلبان و توده ای ها نسبت به تغییرات فکری هدایت

عده ای از سلطنت طلبان و از جمله افرادی مثل «خسرو فروهر» و یا «مصاحبه کننده هفته نامه شهروند» امروز با آقای مسعود کیمیایی «قصد القا چنین تفکری را دارند گویا صادق هدایت به این علت که حرکت ملی آذربایجان قصد ایجاد حکومت خودگردان و یا حتی قصد استقلال داشت از این حرکت دلزده شده و در نتیجه از جنبش چپ ایران نیز که با کمک به حرکت آذربایجان مرتکب خیانت شده بودند بُرید و از آنها روی برگرداند.

آقای فروهر چنین می نویسد: «...جلال آل احمد تا هدایت زنده بود افتخار می کرد با همسرش سیمین دانشور وقت بگیرند و بیایند به دیدار صادق هدایت... ولی به محض آنکه نویسنده بوف کور به عمر خود پایان داد او مدعی شد هدایت همان بوف کور است... اتفاق دیگر بریدن صادق هدایت از روشنفکران چپ و حزب توده و کمونیست ها بود. او با روسای حزب به علت آنکه افراد با سواد بودند دوستی داشت ولی وقتی واقعیت کشور کمونیستی که در آذربایجان ایران برپا کرده بودند برملا شد، صادق هدایت به شدت دست به مبارزه با توده‌ای‌ها و انتقاد از آن‌ها زد. روسای حزب هم علیه صادق هدایت جبهه گرفتند و دست به انتقاد از او و طبعاً شاهکارش بوف کور زدند... آثار صادق هدایت شناسنامه ملی ماست. جلال آل احمد حتی در کتابی منکر شد صادق هدایت روشنفکر بوده است. خسرو فروهر (صمدی) ۲۵ فروردین ماه ۲۵۷۳ ایرانی».

«مصاحبه کننده هفته نامه شهروند» نیز حرفی جعلی و غیرمستند را به زبان صادق هدایت می بندد و از مسعود کیمیایی چنین می پرسد: «هدایت»، به هر حال، مُخالفِ جداشدنِ آذربایجان بود؛ درحالی که بیش تر نویسندگان و روشنفکران ایران در آن سال‌ها که به اندیشه‌های چپ گرایش داشتند، مُوافقِ این جُدایی بودند و همان روشنفکرهای چپ بودند که «هدایت» را مُنزوی کردند. اما دسته دیگری هم هستند که می گویند «هدایت» را باید یک «مُتجددِ ناکام» دانست. شما این حرف را قبول دارید؟

و البته طبق روال فارس‌گرایان، مسعود کیمیایی نیز جوابی بی سر و ته می دهد و به نوعی حرفهای پرسشگر را تایید می کند کیمیایی چنین جواب می دهد: «این را از دوخت و دوز قصه‌هایش هم، اگر نگاه کنیم، می شود فهمید. کاملاً پیداست...».

در حالیکه قضیه تماماً برعکس می باشد صادق هدایت، از یک طرف به علت شکست غمبار حرکت ملی مترقیانه آذربایجان، دچار ناراحتی بزرگی شد و از طرف دیگر به دلیل عدم حمایت شوروی ها و بویژه حزب توده از این حرکت، ضربه عقیدتی روحی سختی را متحمل گردید و در واقع در این برهه حزب توده ایران با خیانتی غیرمتعارف نه تنها بر علیه پیشه وری و حرکت آذربایجان بوده است در عین حال با کمک به رژیم پهلوی زمینه کشتار مردم آذربایجان را فراهم نمود، و بدین سبب صادق هدایت

با گرایش نوپا نسبت به جنبش چپ ایران دچار اضمحلال فکری گردیده و از خیانت‌های بی حد و حصر به مرحله دیگر فکری خود که همانا یاس و نومیدی تمام عیار بود وارد گردید، هر چند او با مسافرت به خارج از کشور قصد فرار از از چنگال این سرنوشت شوم داشت ولی چیدمان حوادث به نحوی انجام یافت که راه‌های فرار را از او گرفت و او را در خود غرق نمود.

نامه صادق هدایت به دوستش شهید نورائی به طور عیان گفته های فوق را آشکار می سازد.

«نامه صادق هدایت به حسن شهید نورائی ۱۱، تهران، ۱۷ اکتبر ۴۶ (پنجشنبه، ۲۵ مهر ۱۳۲۵): ... من از اوضاع هیچ سر در نمی آورم. راستش خسته شده‌ام و اصلاً روزنامه هم نمی‌خوانم اما از سکوت «توده» بیشتر تعجب می‌کنم. نهضت آذربایجان به هر جور و با هر قوه و به دست هر کس درست شده اقلأً نهضت پیشرو است و اصلاحاتی که در آنجا کرده‌اند به درد باقی مملکت می‌خورد اما نمی‌دانم گردنه گیران و دزدان معروف که عده زیادی از مردم را به کشتن دادند چه اصلاح و چه کاری را از پیش خواهند برد؟ به درک هر چه می‌خواهد بشود! مملکتی که به جز مسئولیتش هیچ چیز دیگرش نصیب ما نشده... زیاده قربانت، امضا».

-از طرف دیگر توده‌ایها در تبلیغات خود با حمایت ضمنی از صادق هدایت تلاش می‌کنند این قسمت از عقاید و گفته های صادق هدایت (بعد از ۱۳۲۵) را مطرح نکرده عموماً به دوره ۲-۳ سال قبل از سال ۱۳۲۵ اشاره می‌کنند که صادق هدایت کمکهای حمایتی بویژه در نزد سپهبد رزم آرا نسبت به توده ایهای دستگیر شده توسط حکومت شاه داشته است.

تغییر نگرش هدایت از انسانگرایی چپ به لمپنیسم ادبی فارسی

صادق هدایت هرچند با نوشتن حاجی آقا، تغییر نگرش عمده ای را در جهان بینی خود بوجود آورد ولی با اتمام جنگ جهانی دوم و پیروزی مجدد دیکتاتوری پهلوی و با سرکوب شدن جنبش آزادیخواهی آذربایجان، عمر تغییر نگرش او نیز به پایان رسید و این دفعه او به ورطه کامل نئیلیسم سقوط نمود و می‌توان گفت نوشته های نه تنها بازگشتی به باستانگرایی او بود در عین حال یک عارضه بسیار بدتر لجام گسیخته بر تفکر او اضافه گردید و آن شکوفایی لمپنیسم ادبی در نوشته های او بود، می‌توان گفت توپ مرواری مصداق تمام عیار یک نوشتار با شکل و شمایل لمپنیسم ادبی فارسی می‌باشد که در سال ۱۳۲۶ نوشته شد.

نمایش چند جمله اول داستان برای نشان دادن چنین شیوه ی ادبی هدایت کافی خواهد بود.

توپ مرواری
مصداق هدایت

اگر باورتان نمی شود بروید از آنهائیکه دوسه خشنگ از من و شما بیشتر جر داده اند برسید . گیرم که دوره بروبروی توپ مرواری را ندیده باشند . حتما" از پیرو پاتالهای خودشان شنیده اند . این دیگر چیزی نیست که من بخواهم از تولنگم در بیآورم : عالم و آدم میدانند که در زمان شاه شهید توپ مرواری ، توی میدان " ارگ" شق ورق روی قنداقه اش سوار بود ، بروبر نگاه می کرد ، بالای سرش دهل و نقاره میزدند. هر سال شب چهارشنبه سوری دورش غلغله شام میشد : تا چشم کار میکرد مخدرات یانسه ، بیوه های نروک ور چرکیده، دخترهای تازه شاش کف کرده، ترشیده های حشری یابالغهای دم بخت از دور و نزدیک هجوم میآوردند و دور این توپ طواف میکردند . بطوریکه جا نبود سوزن بیندازی آنوقت آنهائی که بختشان یاری می کرد ، سوار لوله توپ میشدند ، از زیرش در میرفتند یا اینکه دخیل به قنداقه و چرخش میبستند ، یا اقلا" یکجای تنشانشان را به آن میمالیدند ، نخورد نداشت که تا سال دیگر بمرادشان میرسیدند: زندهای ناامید

صادق هدایت به عنوان یک هویت گمکرده

-مطالب فوق گویای این موضوع می باشد که صادق هدایت انسانی چندلایه محسوب می شود و می تواند از جنبه های مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد. ولی علیرغم وجود چنین خصوصیتی در او، امکان دفاع از او به عنوان یک فرد الگو برای جوانان چه در آذربایجان و چه در محدوده ایران وجود ندارد، به عبارت دیگر نوشته های او چنان در منجلاب نژادپرستانه و حتی لمپنیسم فرو رفته است که حتی تغییرات فکری او در جهت طرفداری از حرکت ملی آذربایجان و تقبیح توده ایها و شورویها در خیانتشان به این حرکت، نمی تواند توجیهی برای تبلیغ خواندن آثار او توسط جوانان باشد و در مجموع تصویری جز نژادپرستی و بیهوده گی به خواننده نخواهد داد، همچنین تفکرات روشنگرانه او بویژه در مقالاتی کوچک مثل «اشک تمساح، در تشبیه دولت رضاشاه پهلوی به «جزیره دکتر مورو و اطاعت کورکورانه حیوانات وحشی مورد جراحی قرار گرفته برای ایجاد مدینه فاضله»، علاوه بر اینکه خود چنان ارزشمند نیستند در عین حال نمی تواند گذشته آلوده به «ناسیونالیسم شوونیستی ایران باستان» او را پاک کند. و فقط این افسوس را در انسان بوجود می آورد ای کاش قلم و انرژی او در جهت انسانگرایی و انساندوستی کار می کرد مطمئنا او می توانست آثار بزرگی بیافریند ولی باستانگرایی کور فارسگرا و جعل گرایی و حدیثگرایی میدان نداد او قدم به جرگه ادیبان بزرگ بگذارد.

از منظر تاریخی صادق هدایت نمود عینی یک انسان تورکِ فارسزده شده ای است که فرهنگ خود را گم کرده و به دنبال هویتی افسانه ای و خیالی می گردد بلکه در زیر سایه آن بتواند هویت از دست رفته خود را باز یابد.

(ماخذ مورد استفاده: کتابهای صادق هدایت از جمله بوف کور و حاجی آقا، نوشته های آقایان شهریار زرشناس، محمدرضا سرشار، محمدمجید عمیدی مظاهری، فرید مرشیدی، مطالب بی بی سی در مورد صادق هدایت، سایت قیرمیز، کتاب عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران نوشته جویا بلوندل سعد، ویکی پدیا و برداشت خودم از رمانها و آثار صادق هدایت).

۳-۲-۲- عبدالحسین زرین کوب

دکتر «عبدالحسین زرین کوب» دارای کتابی با نام «دو قرن سکوت، ۱۳۳۰» حاوی سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام است.

در این کتاب، دلیل خاموشی گزیدن زبان فارسی در مقابل زبان عربی در دوران یاد شده، بدینگونه بیان می شود: «زبان تازی پیش از آن، زبان مردم نیمه وحشی محسوب می شد و لطف و ظرافتی نداشت. با این همه، وقتی بانگ قرآن و اذان در فضای ملک ایران پیچید، زبان پهلوی در برابر آن فروماند و به خاموشی گرایید. آنچه در این حادثه، زبان ایرانیان را بند آورد، سادگی و عظمت «پیام تازه» بود و این پیام تازه، قرآن بود که سخنوران عرب را از اعجاز بیان و عمق معنای خویش به سکوت افکنده بود. پس چه عجب که این پیام شگفت‌انگیز تازه، در ایران نیز زبان سخنوران را فرو بندد و خردها را به حیرت اندازد. حقیقت این است که از ایرانیان، آن‌ها که دین را به طیب خاطر خویش پذیرفته بودند شور و شوق بی‌حدی که در این دین مسلمانی تازه می‌یافتند، چنان آن‌ها را محو و بی‌خود می‌ساخت که به شاعری و سخن‌گویی وقت خویش به تلف نمی‌آوردند.»

اما پس از آن ایشان ادعا می‌کنند که اعراب عامل سکوت یا به عبارتی خاموشی زبان فارسی شده‌اند، ایشان معتقدند: «آنچه از تأمل بر تاریخ بر می‌آید این است که عربان هم از آغاز حال، شاید برای آنکه از آسیب زبان ایرانیان (منظور فارسها) در امان بمانند و آن را همواره چون حربه‌ی تیزی در دست مغلوبان خویش نبینند، در صدد برآمدند زبان‌ها و لهجه‌های رایج در ایران! را، از میان ببرند... به همین سبب هر جا که در شهرهای ایران، به خط و زبان و کتاب و کتاب‌خانه برخوردند با آن‌ها سخت به مخالفت برخاستند!... شاید بهانه‌ی دیگری که عرب برای مبارزه با زبان و خط ایران داشت، این نکته بود که خط و زبان مجوس را مانع نشر و رواج قرآن می‌شمرد.»

-اولا باید توجه کرد که منظور زرین کوب از زبان ایرانی همان فارسی است و ایشان مثل بقیه باستان‌گرایان فارس فکر می‌کنند زبان و علم فارسها در آن زمان پیشرفته تر از امروز بوده است مطلبی را که آقای زرین کوب به آن اشاره نمی‌کند و در واقع نمیخواهد اشاره کند اینست که طبق کدام سند فارسها چیزی به نام کتاب و کتابت می‌شناخته‌اند، آیا بعد از یک قرن تلاش دانشمندان نژادپرست پهلوی و خمینی، توانسته‌اند یک بیت شعر فارسی متعلق به دوران قبل از اسلام و حتی قرون اولیه بعد از اسلام ارائه دهند؟، آیا امثال زرین کوب می‌توانند حتی نام یک نفر عالم و دانشمند فارس قبل از اسلام را معرفی نمایند و از ایشان یک برگ حاوی مطالب علمی و داستانی و حتی حرفهای بیهوده و یاوه به زبان فارسی را ارائه دهند؟

بدیهی است که چنین چیزی امکان ندارد، پانفارسها اعم از مذهبی و غیرمذهبی عادت دارند و البته این توانایی را دارند دروغی را چنان تبلیغ نمایند که گویا شبهه‌ای در وجود آن ندارد، همانگونه که یک روز در صحرا می‌گردند و جای قبر فردوسی را که ۱۰۰۰ سال قبل پوسیده پیدا کنند و یا کورشی را که در نزدیک ارس بدست تومروس خانم کشته شده بصورت صحیح و سالم در وسط کویر پیدا کنند و برایش قبر درست کنند و یا تاریخ گذشته را از نو بسازند و حدیث جعل کنند و یا حتی در دوران معاصر حدیث جدید کشف کنند و امثال احمد مجتهدی حدیث جدید زبان جهنمیان را اختراع کنند و یا حدیث جدید سفر پارسیان به ستاره ثریا برای کسب علم را ایجاد نمایند و یا کتیبه‌های بیستون را یکدفعه از یک عدد به بیست کتیبه برسانند.

۳-۲-۳- «میرزا آقاخان کرمانی»

افرادی مثل میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۳۲ بردسیر کرمان - ۱۲۷۵ شمسی) و بسیاری از معاصران آنها تصویر با شکوهی از تمدن هخامنشی و ساسانی ترسیم، و «عرب بادیه نشین وحشی» را مسئول از میان رفتن آن تمدن با عظمت معرفی کردند.

«کرمانی» اسلام را دینی بیگانه می‌انگارد که توسط سامی‌ها بر ملت «نجیب آریایی» تحمیل شده است. از نظر او سامی‌ها «ملتی پا برهنه و سوسمار خور، چادر نشینانی صحرا گرد و عرب‌های وحشی» اند که مسئولیت نابودی تمدن کهن ایران را به دوش دارند.»

از زمان مشروطه تا اوایل دوران رژیم پهلوی، با تسلط روشنفکران فارس‌گرای فراماسونر موضوع و محتوای مقالات روزنامه‌ها، شعر، رمان‌های تاریخی و ادبیات، با مجرم شماری قاجاریه و بزرگنمایی فساد دولتی و عقب‌ماندگی اجتماعی، به تحسین زرتشت و بزرگ‌انگاری تمدن ایران پیش از اسلام اهمیت زیادی می‌دادند. «از آن پس کلیشه‌ی «عرب بادیه نشین وحشی» که کرمانی آن را به کار می‌برد، در فرهنگ معاصر ایران به دفعات بی‌شمار تکرار شده است.»

۳-۲-۴- فتحعلی آخوندزاده

افرادی مثل آخوندزاده (۱۱۹۱ شکی - ۱۲۵۷ شمسی) مطالب زیادی به زبان تورکی نوشتند و از این نظر شایان تقدیرند ولی آنها مثل دیگر پانفارسها، تصویر خیالی با شکوهی از تمدن هخامنشی و ساسانی ترسیم و «عرب بادیه نشین وحشی» را مسئول از میان رفتن آن تمدن با عظمت معرفی کردند، و تورکها را مانع پیشرفت ایران می‌دانستند.

۳-۲-۵- صادق چوبک

«صادق چوبک»، متولد سال ۱۲۹۴ در بوشهر است. وی از جمله نویسندگان معاصر است که توانسته اثر محیط جغرافیایی زندگی اش را در آثارش به خوبی نمایان سازد و این مطلب در نوع انتخاب مضامین داستان‌ها و شخصیت‌پردازی‌هایش به خوبی مشهود است. از جمله آثار مطرح و معروف وی می‌توان به تنگسیر (۱۳۴۲)، مسیو الیاس (۱۳۲۴)، بعد از ظهر آخر پاییز (۱۳۲۴)، سنگ صبور (۱۳۴۵) و چراغ آخر (۱۳۴۳) اشاره کرد.

چوبک با اینکه در منطقه‌ی جنوب ایران رشد و نمو یافته و خود از اهالی آن مناطق است و بالطبع آن مناطق نیز با اعراب ارتباطی دیرینه دارند ولی مضامین و شخصیت‌های اصلی داستان‌های او غیر عرب‌اند و اعراب در آثار او حضور ندارند و در اندک مواردی اشاره‌ای مختصر به آن‌ها شده است. یکی از آثاری که چوبک در آن گریزی به عرب‌ستیزی و در بطن آن اسلام‌ستیزی زده است، چراغ آخر است. «چراغ آخر» داستان سیدی نقال است که از راه پرده‌خوانی مذهبی امرار معاش می‌کند و در طرف دیگر داستان جوانی به نام جواد است که نقطه‌ی مقابل سید است و از سید اصلاً خوشش نمی‌آید. «تصویری که چوبک از سید می‌دهد، آدمی جانماز آب کش و پست است؛ و تصویرش از اسلام دینی بر اساس خرافه و دشمن‌غرور ملی ایران»

و شاید انتقادی‌ترین داستان کوتاه او نسبت به اسلام «بعد از ظهر آخر پاییز» باشد. در این داستان معلمی در کلاس نماز خواندن به بچه‌ها می‌آموزد، ولی پسر کوچکی به نام اصغر نمی‌تواند بر درس تمرکز کند.... و سجده او را به یاد وقتی می‌اندازد که مش رسول، شاگرد نانو، به او تجاوز کرده است.»

معروف‌ترین و شاید بهترین رمان چوبک، «سنگ صبور» او می‌باشد که بنا بر اعتقاد صاحب‌نظران، وی در این اثر بسیار به سبک ناتورالیستی نزدیک شده است. در قسمتی از داستان احمد آقا شخصیت نویسنده‌ی داستان که می‌خواهد داستان جهان سلطان و گوهر را بنویسد، حکایتی از یک معاشقه را که در داستان، یک عرب زبان خوانده است، نقل می‌کند.

«در اینجا یک نویسنده‌ی عرب با زبان فصیح عربی داستان مردی نوبی و تشنه به خون و معشوق فاسد یمیش را می‌نویسد و نوشته‌هایش بوی ولع به خون، فساد اخلاقی و دورویی می‌دهد. بدین ترتیب اعراب مردمی تشنه به خون و ریاکار معرفی می‌شوند، در حالی که توجه نویسنده به موضوع اختلاط نژادی بین یک سامی و یک سیاه نوبی معطوف است.»

در حقیقت وی به طور بسیار ظریف و طی مطرح کردن یک موضوع فرعی، مقصود خود را اجرا می‌کند و به هدفش که نشان دادن چهره‌ای زشت از اعراب و در حقیقت اسلام است، می‌رساند. «چوبک اسلام را به عنوان دست‌آویزی برای ستم‌گری به خصوص نسبت به زنان می‌بیند.»

او در «سنگ صبور» سنت چندزنی، حق مطلق مرد برای طلاق دادن زن و ازدواج موقت را محکوم می‌کند. چوبک اسلام را و عرب‌ها را به دلیل آوردن اسلام به این سرزمین مقصر می‌داند... دیدگاه‌های ناسیونالیستی صادق چوبک تنها تا حدودی با صادق هدایت متفاوتند. او در کتاب «سنگ صبور» بی‌ریشه‌گی و از خود بیگانگی ایرانیان را به گردن «تاریخ» می‌اندازد: عرب‌های مسلمان، تمدن عظیم ایرانی را نابود کرده و آلترناتیو بهتری به جایش نیاوردند. و نتیجتاً، ایرانی‌ها چه به صورت فردی و چه اجتماعی، به دلیل جدا شدن از فرهنگ، هنر و تاریخ اصیل و واقعی خویش، تا به امروز رنج کشیده‌اند. کاراکترهای کتاب «سنگ صبور» چوبک نیز آدم‌هایی نژادپرست و ضد عرب‌اند. چوبک، عرب‌ها و هندی‌ها را موجوداتی ریاکار، زشت و خشن وانمود کرده در حالی که «من ایرانی» از دست ریاکاری عرب‌ها (از طریق دین اسلام) شکست خورده و فاسد گشته است چرا که چوبک رواج اسلام شیعی در ایران را به مثابه، ابزاری برای سرکوب و خفقان می‌پندارد.

۳-۲-۶- محمدعلی جمالزاده (۱۲۷۰ اصفهان، ۱۳۲۶)

در این بخش به ذکر جمله‌ای از جويا بلوندل سعد اکتفا می‌شود و راغبان مطالب بیشتر، می‌توانند به اصل کتاب او مراجعه نمایند.

در کتاب «فارسی شکر است» جمالزاده، پارس و ایرانی یکی است و عرب و فرانسوی و آذربایجانی بیگانه، با اینحال جمالزاده به اسلام (البته از نوع امامیه) به عنوان بخشی اصلی هویت ملی ایرانی احترام می‌گذارد عقب ماندگی اسلام را سرزنش و غرب را به عنوان بیگانه محکوم می‌کند، جمالزاده به عرب بیگانه، خرافات مذهبی و عقب ماندگی می‌پردازد...

۳-۲-۷- نادر نادرپور

نادر نادرپور، عرب و اسلام را در برابر ارزش‌ها و فرهنگ واقعی ایرانی قرار می‌دهد و آن را محکوم می‌کند. او اعراب را مردمی سیه چرده، وحشی و غیر انسان و مرتبط با تصاویر خون و ماه معرفی میکند و در برابر آن فردیت ایرانی را قرار می‌دهد که خالق تمدن روشنگر ایران (!!) و مرتبط با آتش زرتشت، خورشید و نوروز است.

نادرپور، در خطاب به حاکمان ایران: «آموزش رایگان و اجباری فارسی را بر تمام مردم ایران -در دل شهرها و در بطن روستاها- تعمیم دهد و از جنجال عوام‌فریبان و یا بیگانه پرستانی که با تأکید بر تعلیم زبان‌های قومی و یا تقویت گویش‌های بومی، تیشه بر ریشه‌ی این زبان مشترک و فرهنگ تمام اقوام

ایرانی می‌زنند، نه‌راسد و بی‌آنکه مانع فراگرفتن آن زبان‌ها و گویش‌ها در محدوده‌ی جغرافیایی متکلمانشان گردد، حتی یک روز هم از کوشیدن در راه رواج و رونق زبان فارسی باز نماند.

نادرپور عربها و اسلام را به عنوان موجودات و پدیده‌هایی بیگانه، اساساً ضد فرهنگ و ارزش‌های ایرانی میدانند. کتاب «اینجا و آنجا» همان تصویری از عربها را به ما نشان می‌دهد که در آثار صادق هدایت و مهدی اخوان ثالث: موجوداتی وحشی و درنده‌خو، و مهاجمانی بیگانه‌اند که تمدن برتر ایرانی را نابود کردند. نادرپور به هنگام به شعر در آوردن پدیده‌هایی غیرمنطقی، - خون و ماه - «من عرب» را تاریک، درنده‌خو و ضد بشر نقش می‌کند و «من ایرانی» را، در نقش‌های آتش زرتشت، آفتاب و بهار، به عنوان خالق یک تمدن روشنفکرانه، به شعر در می‌آورد.

در کتاب «اینجا و آنجا» نادرپور استقرار جمهوری اسلامی در ایران را با پیروزی اعراب مسلمان بر امپراطوری ساسانی مقایسه کرده و نتیجه می‌گیرد که اوضاع امروزمین ما، دنباله و نتیجه منطقی و گزیرناپذیر شکست تمدن مقتدر و «بهتر» ایرانی به دست عربهای بیسواد و خشن است. از دیدگاه نادرپور، مسلمان دو آتش و یا حامی جمهوری اسلامی، به معنای عرب بوده (و غیرایرانی) و نتیجتاً «دون شأن انسان بودن» است. نادرپور نیز، همچون هدایت، چوبک و اخوان، ضد اسلام و ضد عرب است.

۳-۲-۱۰- ابوالقاسم پاینده مترجم تاریخ طبری

مترجمین فارس دست کمی از نویسندگان روشنفکر این قوم ندارند آنها هر زمانی به موضوع آذربایجان و تورک برخورد می‌کنند به هر نوع تحریف و تلبیس دست می‌زنند.

مترجمین پانفارس به اختیار خود در ترجمه‌هایشان هر نوع حذف و اضافه را مجاز میدانند و ترجمه‌ها را به نحوی تنظیم می‌کنند عملاً معانی مخالف با محتوای متن اصلی ارائه می‌گردد نمونه‌ای از ترجمه ابوالقاسم پاینده که در کتاب صمد بایاتلی آمده ارائه می‌گردد.

متن عربی جمله‌ای در کتاب تاریخ طبری بدینگونه است: «وفی هذه السنه غزا الجراح بن عبدالله الحکمی و هو امیر علی ارمینیه و آذربجان ارض التُّرک فتح علی یدیه بلنجرم و هزم التُّرک» (تاریخ طبری، تاریخ الامم و الملوک، مطبعه بریل، لیدین ۱۸۷۹).

در حالیکه آقای ابوالقاسم پاینده مترجم فارسی تاریخ طبری این جمله را به شکل زیر ترجمه نمود: «در این سال (سال ۱۰۴ هجری) جراح بن عبدالله حکمی که امیر ارمینیه و آذربایجان بود به غزای سرزمین تورکان رفت که بلنجر به دست وی گشوده شد و تورکان را هزیمت کرد» (طبری جلد ۹، صفحه ۴۰۴۴، حوادث سال ۱۰۴ هجری) (سال ۷۲۲ میلادی) (مترجم: ابوالقاسم پاینده، چاپ سال ۱۳۵۳).

چنانچه در متن عربی دیده میشود عبارت «آذربایجان ارض التُّرک»، در ترجمه فارسی آقای ابوالقاسم پاینده حذف گردیده است، این عبارت از یک طرف نشاندهنده این است که در زمان صدر اسلام نیز آذربایجان، سرزمین و ارض تورکان محسوب میشده است، و از طرف دیگر نشان می دهد که مترجمین فارس که در مکتب پهلوی و باطنیه مجوسی تربیت یافته از صداقت و امانتداری بهره ای نبرده اند، با توجه به این، قید این مطلب نیز ضرورت دارد، که در استفاده از منابع تاریخی فارسی دقت زیادی لازم میباشد چونکه ترجمه ها میتواند بصورت متبحرانه تغییر یابند.

چنین تحریفی را می توان در ترجمه افرادی مثل کسروی و جعفر شعار که به ظاهر تورک زبان ولی بدلیل مشکلات مالی و روانی در دامان پان فارسیسم گرفتار آمده و به سخنگوی آنها تبدیل شده اند می توان دید. عین همین تحریف هارا در ترجمه کتاب آذربایجان و عباس میرزا نیز شاهد هستیم.

۳-۲-۱۱- عارف قزوینی

زبان تورک برای از قفا کشیدن است، صلاح مملکت پای این زبان بریدن است،

دو اسبه با زبان فارسی از ارس پریدن است،

نسیم صبحدم برخیز، بگو به مردم تبریز، که نیست خلوت زرتشت، جای صحبت چنگیز.

بکن ترک زبان تورک کز تاریخ خونینش، من از خون لاله گون کوه ارس، دشت مغان دارم.

برغم آنکه با ملیت ما دشمن است ای دوست، مکن منعم که از جان دشمنی با این زبان دارم.

تو باید عذر این ناخوانده مهمان را از این منزل، بخواهی، دزد را من دوست تر زین مهمان دارم.

زبانی کو ندارد جز زیانکاری، بُر او را، برای قطعش از تیغ زبان خوش امتخان دارم.

رها کن یادگار دوره ننگین چنگیزی، برادر کشتگی با دوره چنگیزیان دارم.

تو گر کور و کرولال و خمش باشی از این بهتر، که گویی از زبان تورک و تازی این نشان دارم.

۳-۲-۱۲- مهدی اخوان ثالث

او همچون صادق هدایت، عربهای مسلمان مهاجم را مسئول نابودی هویت واقعی فرهنگی ایرانی ها دانسته و هوادار بازگشت به گذشته پرافتخار فرهنگی زرتشتی ماقبل اسلام است: در کتاب «آخر شاهنامه»، انقراض فرهنگ زرتشتی ایرانیان در پی سرنگونی امپراطوری ساسانی، و غلبه اسلام بر ایران، را علت سقوط ارزشهای ایرانی دانسته و تنها راه رهایی را، بازگشت به «عصر طلایی» ایران قبل از اسلام میداند. اخوان، «من ایرانی» اصیل را پاک، باهوش و زیبا پنداشته که توسط «من عرب» دروغین، تاریک و شیطانی گشته است. اخوان نفوذ «من عرب و اسلامی و سامی» را بر «میراث اجداد آریایی خودمان»

نکوهش کرده و بدینسان، با صادق هدایت همصدا میشود که ایرانی‌ها و عربها اساسا دو نژاد کاملا متفاوت و نابرابرند: یکی آریایی و برتر، دیگری سامی و زیردست.

۳-۲-۱۳-ملک الشعراى بهار

«...آمدیم بر سر لهجه‌های محلی و تدریس زبان تورکی.... می‌گویند در سه سال ابتدائی زبان رسمی تورکی باشد. یکاش مردم آذربایجان لااقل زبان تاتارهای قفقاز یا فارس‌گویان خود آذربایجان را به عنوان زبان ملی احیا می‌نمودند و ما خود را راضی می‌کردیم که زبان «آذری» که یک لهجه قدیمی است دوباره بدست فرزندان خود احیا می‌شود. اما به کدام دلخوشی می‌توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را به زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می‌نهند؟

آیا فکر کرده‌اید که دامنه زبان وسیع دری با آنهمه ادبیات عالم گیر و آنهمه کتابهای مفید و مفاخر تاریخی که فعلا نیز هموطنان شما در همه ایران به آن زبان تکلم می‌کنند و استعدادهای عجیب و غریبی در خور آذربایجان از این زبان ادبی بروز کرده و می‌کند، چه عجب دارد که باید در پی زبانی برآید که نه سابقه ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده نه امروز می‌پرود!

اگر شما را مخیر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنند، آیا بهتر نیست که این یک زبان، زبان فارسی باشد، زبان فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تالیف شده و با دانستن آن می‌توانید در مملکتی با برادران ایرانی خود زندگی کرد و از جاه و ثروت آن کشور بهره مند گردید...» این اشخاص با تفکر پانفارسی، با تحقیر زبان تورکی به صورت آگاهانه و حملات مستمر به آن می‌خواستند این زبان از بین برود و ملت آذربایجان زبان خود را فراموش کنند.

۳-۲-۱۴-رعدی آذرخشی

«چند تن گمراه فرصت جو در آذربایجان، از پی ترویج تورکی خصم جان پارسی، حيله‌ها ورزند تا تورکی بجای فارسی، ناتوان در پارسی از گفتن شعری بلند، تورکی ار ره کرد در آن، پارسی بومی بود، من نگویم باید از آن راند تورکی را بزور، لیک گویم بر «ذری» تفضیل تورکی نارواست، می‌زنند از بهر تورکی سینه در این گیرودار. جمله در بیگانه پروردن شده پروردگار. پس اسمی شدن رسمی شود در آن دیار. ز رو به شعر نازل تورکی کنند از اضطرار. بومی از بیگانه شومی چرا گردد فگار؟ گو یکی خر زهره هم روید میان لاله‌زار. شهد نوشان را نباشد رغبتی بر زهر مار.

۳-۲-۱۵-۱ احمد شاملو

(نوشته شده توسط رضا براهنی)

شاملو در شعری رسماً از داشتن نام احمد، و نام خانوادگی شاملو ابراز نفرت می‌کند، چرا که اولی عربی است و دومی تورکی، و دکتر جلال متینی که مخالف احمد شاملو هم هست چنان شوونیسمی از خود نشان می‌دهد که همه‌ی بزرگان آذربایجان را خائن به ایران می‌داند، و هرگز یاد نمی‌رود که نادر نادرپور، وقتی که در برابر منطق ادبی درمانده بود، رسماً در مجله‌ی فردوسی، چهل سال پیش، در مقاله‌ی علی‌بن‌من، مرا «درخت عرعر» خواند که در آن زمان حتی داد نویسندگان خارج از کشور، به گمانم محمد عاصمی در آمد که این حس نژادپرستی تا کی باید ادامه یابد!

من بامدادم

نام کوچک‌ام عربی است

نام قبیله‌ای‌ام تورکی

کنیه‌ام پارسی.

نام قبیله‌ام شرمسار تاریخ است. (احمد شاملو - مدایح بی‌صله)

۳-۲-۱۶-۱ خدانا باوران فارس: دشتی، مشیری، انصاری، شفا، نوری علا، کشاورزی

این قسمت را در راستای تکمیل تفکرات نویسندگان فارس با استفاده از مطالب ارسال تورانلی می‌نویسم برای جزئیات بیشتر می‌توان به کتاب ایشان مراجعه نمود.

-نگاه افرادی مثل علی دشتی و بهرام مشیری به دین اسلام و تشیع:

شاخص‌ترین کتاب آقای علی دشتی در مورد مذهب، کتاب (۲۳ سال) می‌باشد. آقای دشتی تفسیرهای سطحی در رد قرآن دارد و عموماً معنی آیه‌ها را بصورت عمیق متوجه نشده است.

به عنوان مثال او آیه ۳۴ نساء قرآن را (وَاضْرِبُوهُنَّ) بصورت کتک زدن زنان معنی نموده و قرآن را در ارتباط با زنان، خشن و نادرست میداند در حالیکه این کلمه قرآنی با توجه با آیات مشابه به عنوان مثال در سوره آل عمران آیه ۵۶ (ضربوا فی الارض): به «سفر رفتن» معنی میدهد لذا باید آیه ۳۴ نساء نیز به شکل زیر معنی گردد:

«نساء ۴/ ۳۴: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِيلاً إِنِ اللَّهُ كَانَ عَلَیْكُمْ كَبِيراً:

«مردان نگهدارنده ای برای زنان هستند، بطوریکه خداوند بعضیها را نسبت به بعضی دیگر توانمندتر کرده است، مردان از اموال خود به وفور هزینه می نمایند، زنان صالح قابل احترامند، و همانند خداوند که آنها را محافظت می کند چیزهایی را که باید محافظت شوند حفظ می کنند، زنانی را که از صداقت آنها خوف پیدا می کنید ابتدا آنها را نصیحت نمایید، سپس در رختشان تنهایشان بگذارید، نهایتاً آنها را از خانه بیرون کرده (و جای دیگری ببرید)، چنانچه برخورد آنها درست شد علیه آنها کار دیگری انجام ندهید، خداوند بسیار رفیع است.» علاوه بر دلیل فوق در رابطه با عدم وجود خشونت در قرآن، نسبت به زنان، اعمال خود پیغمبر می باشد، ح. محمد در هیچ دوره ای از زندگی خود نسبت به زنان خود خشونت بکار نبرد و این بهترین دلیل نسبت به درک او از آیه فوق الذکر می باشد.

همچنین در صفحه ۱۵۵ معنی یوم عربی به معنی (دوره) را با عناد به معنی (روز) در نظر گرفته و تفسیر اشتباهی را ارائه می دهد و جالب است که غلطهای املائی و اشتباهات گرامری زبان عربی را به قرآن وارد می نماید! و این نهایت سطحی نگری آقای دشتی و کم سوادی او می باشد.

-موضوع روشنی که در ارتباط با آقای دشتی می توان گفت مدح جانبدارانه این شخص ضد دین، از مذهب شیعه امامی فارس در مقابله با مذاهب سنی می باشد او تلاش دارد مثل سردمداران مذهب امامی فارس، اتهامهای ناروای فاجره بودن را به زنان پیغمبر وارد کند: او در صفحه ۱۳۲ ضمن تفسیرهای غلط از آیات قرآنی، خود نیز، حضرت عایشه را با عنوانهای گستاخ و غیره معرفی می کند که از نویسندگان ای که میخواهد فقط از قرآن چنین چیزی را ثابت کند عجیب می باشد البته در مورد افراد دیگر که مورد توجه شیعه امامی فارس می باشد برخورد او کاملاً متفاوت می باشد. او در صفحه ۱۶۲ تمام هم غم خود را صرف میکند تا ثابت کند در بین خلفای راشدین، علی دارای خصایص بسیار والا و عالم بوده ولی عمر و ابوبکر آدمهای کلک باز و حيله گر بودند و از علی چنان تعریف می نماید گویا آقای دشتی از هر شیعه امامی فارس، علی را بیشتر دوست دارد، در هر حال چنین برخورد آقای دشتی با تفکر ضد دینی، ریشه در ایجاد نفاق بین شیعه و سنی داشته و سرتاسر نوشته های او پر از جملات نفرت انگیز علیه اعراب و تعریف و تمجید از ساسانیان و ایرانیان یعنی فارسهای مجوسی می باشد.

برخورد مغرضانه نسبت به اعراب در نوشته ها و صحبتهای بهرام مشیری نیز کم و بیش صادق است او نیز یوم عربی را با نهار عربی اشتباه می گیرد و آیه ها را به رای تفسیر می کند. آقای مشیری نیز در تمامی نوشته ها و صحبتهایش اعراب را مورد تحقیر قرار داده و حکومت و فرهنگ منحط ساسانیان را می ستاید، او برای این پرسش که چرا ساسانیان هیچگونه اثر مکتوب نداشته و نتوانسته اند شخص دانشمندی تربیت کنند هیچگونه جوابی ندارد، درک او نیز از قرآن صوری و سطحی بوده و دین را

بیشتر با توجه به عملکرد مذهب شیعه امامیه فارس تفسیر می‌کند. در این زمینه نیز کتاب «جعفری (علیچی) مذهبی نین تمللری و آذربایجان او یانیش حرکتی» حاوی مطالب زیادی می‌باشد.

افرادی مثل آقای مسعود انصاری و آقای شجاع الدین شفا کتابهایی در تعریف تمجید ایران باستان، ساسانیان و هخامنشیان و مذمت دین اسلام و پیغمبر بزرگ ح. محمد نوشته‌اند، کتابهای آنها بویژه کتابهای آقای انصاری بیشتر به آگهی های تبلیغاتی شبیه است که تعریف تمجید دیکتاتورهای منسوب به قوم فارس را هدف قرار داده و از آنها پیغمبرهایی از نوع مجوسی ساخته و به عرش می‌برد و حتی روایات بسیار روشن تاریخی را نیز، یا تحریف می‌کند و یا منکر می‌شود، به عنوان مثال در کتاب «کوروش بزرگ و محمد عبدالله» در صفحه ۱۶۱ می‌نویسد «کوروش یک زن بیشتر نگرفته و در امور خانوادگی یکی از وفادارترین مردان روزگار بود» و سپس از عدالت و بزرگی کوروش و هخامنشیان و ساسانیان سخن می‌گوید. مورخ نامی یونان، هرودوت در کتاب خود از زنان متعدد کوروش سخن می‌گوید و کوروش مثل مجوسیان زنان محرم خانواده خود را بزنی می‌گرفت و بزنی گرفتن خاله، و کشتن شوهر او توسط کوروش، از موارد روشن تاریخ می‌باشد. در زمان او سنگسار کردن زنان رواج داشته و بهره‌گیری جنسی از دختران و زنان مردم در مقابل بدهی های مالی آنها بسیار مرسوم بوده و مظالم زیادی در حق مردم روا می‌شده است کتاب «رنجهای بشری» نمونه کوچکی از این رنجهای بشری را نشان می‌دهد. ولی جناب انصاری با علم غیبی که از شیعه مجوسی به ارث گرفته قصد ساختن تاریخ جدیدی را دارد. در مورد کوروش مورد پرستش این افراد فقط به مطالب کوتاهی از کتاب «رنجهای بشری» نوشته «آقای رضا مرادی غیاث آبادی» صفحه ۲۵ اکتفا می‌شود:

«کشور و تمدن مادها چنان به دست کورش نابود و غارت شد که تقریباً هیچ یادمانی از آن بر جای نمانده است. نه اثری از خط و زبان و قوانین، و نه نشانه‌ای از هگمتانه و دیگر شهرهای بزرگ. تباهی ماد چنان گسترده بود که امروز عده‌ای از پژوهشگران بر این گمانند که چیزی با نام تمدن ماد وجود خارجی نداشته است.»

در کنار طیف مذهبی و ضد مذهبی قوم فارس، افراد دیگری نیز وجود دارند که در زمان شاه، گرایشات چپی و یا گرایشات مذهبی مخالف با تفکر خمینی داشتند معمولاً قسمت اعظم آنها مثل عباس میلانی، نوری زاده پس از مهاجرت به غرب، به اصطلاح طرفدار دمکراسی شده‌اند البته بوروکراتهای زمان شاه اکثراً تحصیل کرده غرب بودند و هرچند آنها نیز به دمکراسی از نوع پهلوی اعتقاد داشتند ولی عملشان چیز دیگری را نشان میداد؛ این طیف نیز در کنار طرفداری از دمکراسی ویژه خودشان، تماماً از سیستم به اصطلاح مدرن پهلوی جانبداری می‌کنند، آنها گاه‌گداری مطرح می‌کنند که شاه هرچند بعضاً رفتار غیر دمکراتیک داشته ولی کلیه سیاستهای اقتصادی و اجتماعی و نظامی شاه، مدرن

بود، و هیچ اشاره ای به نژادکشی و بایکوت اقتصادی مردم غیر فارس و ژنوساید زبانی و ملی آنها نمیکنند و گویا دمکراسی ایجاد شده برای روشنفکران نژادپرست فارس، برای کل ایران کفایت نموده و نیازی به دمکراسی اقشار دیگر جامعه نمی باشد علاوه بر این طیف افرادی مثل گروه مجاهدین خلق می باشد که آنها نیز علاوه بر غلطیدن به جبهه اتحاد با سلطنت طلبان، در درون خود نیز نتوانستند اصول اولیه دمکراسی را رعایت کنند و مثل دیگر اپوزیسیون قوم فارس تمام برنامه هایشان حاوی مطالب نژادپرستانه ضد تورکان آذربایجان می باشد.

افرادی مثل آقای شریعتی، تئوری تشیع صفوی و تشیع علوی را مطرح می کند و کلمات را چنان کنار هم می چیند که گویا تمامی خبثت از آن تشیع صفوی بوده و تشیع علوی که نام جدید برای تشیعه امامیه است پاک و پاکیزه بوده و ناجی بشریت است. در این زمینه در بخشی دیگر سخن می رود.

آقای بهزاد کشاورزی در کتاب «تشیع و قدرت در ایران» (ص ۹) می نویسد:

«مذهبی که بنام شیعه و بوسیله شیوخ صفوی در سال ۹۰۷ هجری (۱۵۰۰ میلادی) در کشور ایران رسمیت یافت، همانند دین اسلام بزور شمشیر و بوسیله قوای غیر ایرانی در کشور مستقر گردید. با این تفاوت که مبشرین دین اسلام در قرن هفتم میلادی بوسیله لشکریان تازیان بر ایران چیره شدند، در صورتیکه خاندان صفوی مذهب خویش را بوسیله قبایل بیگانه تورک که اغلب ساکن آناتولی بودند در سرتاسر کشور استقرار دادند.»

با توجه به نمونه های فوق، اکثر روشنفکران فارس در ارتباط با شیعه دوران صفوی چنین مطرح می کنند که گویا آذربایجانها و طوایف قزلباش تورک این سیستم مذهبی را بوجود آورده اند، در جواب باید گفت که اولاً این نوع مذهب و بویژه شیعه مجوسی خیلی زمانها قبل از صفویها پایه ریزی شده بود، شیعه مجوسی توانستند در آن دوره حکومت آل بویه را تشکیل بدهند، در دوره های آل بویه و زیدیها و دیگران، شیعه مجوسی، مذهب رسمی دولتی بوده است و تحت حمایت همین دولتها، این مذهب تثویزه شده و کتابهای اصلی آنها توسط افرادی مثل کلینی و ابی جعفر طوسی و بابویه قمی و دهها تن دیگر، تهیه و تدوین گردید.

در دوران صفویها با اشتباهات شاه اسماعیل، هرچند بعضی از اعمال غیر اسلامی و نادرست شیعه مجوسی از جمله سب و لعن و دشمن تراشی در دوره کوتاهی در بین بزرگان حاکمیت نفوذ کرد، ولی در همان زمان، این نوع تفسیر از اسلام، مورد اعتراض اقوام تورک و قزلباشان قرار گرفت و در این راستا صدمات زیادی به این طوایف وارد شده و بسیاری از سران آنها، در این راه حتی جان خود را نیز از دست داده، و نهایتاً سبب جدایی کامل ملت تورک از حاکمیت شده و نتیجتاً حکومت صفوی توسط گروه بسیار کمی از عاصیان افغانی سرنگون شدند.

ابداع کنندگان و مبلغان تئوری تشیع صفوی، با گفتن این حرف می خواهند برای شیعه امامی فارس برائت ایجاد کرده و تورکان را گناهکار معرفی کنند.

موضوعی که قابل اشاره است اینست که افرادی مثل اسماعیل نوری علا و یا بهزاد کشاورزی و یا حتی افرادی مثل علی دشتی، مسعود انصاری، شجاع الدین شفا و بهرام مشیری هانه تنها نمی خواهند واقعیت‌های تاریخی را ببینند بلکه توانایی درک آنها را ندارند چونکه آنها نیز دین و مذهب را با چشم شیعه امامی فارس و در واقع به اینگونه مسائل، با نگاه مجوسیان ساسانی می نگرند و با تفکر باستان‌گرایانه آریایی و مجوسی تنیده شده اند.

۳-۲-۱۷- ریشه های شیعه امامیه از نظر روشنفکران فارس

اسماعیل اعلا روشنفکر پانفارس تمام تلاشش اینست که تشیع را حاصل جنوب لبنان و جبل عامل نشان داده و فعالین فارس‌های کاملاً شناخته شده در دوران قبل از صفویان را نادیده می گیرد و به عبارت دیگر با تمام توان خود می خواهد نقش آنها را کمرنگ جلوه دهد و بعضاً حتی پا فراتر گذاشته می گوید تشیع امامی، یک جنبش کاملاً عربی بوده که در کوفه شکل گرفت، او افرادی مثل کلینی و ابن بابویه و طوسی و حکومت هر چند نیم بند آل بویه و ال زیار و متاخرین و همچنین مجوسیان زیر نفوذ مجوسیت فارس را پشت گوش می اندازد.

ریشه یابی مذهب امامیه توسط نویسندگان فارس با گرایشهای مختلف

ریشه یابی مذهب امامیه توسط گروه‌های مختلفی انجام می شود، تجزیه و تحلیل کنندگان را می توان در چند دسته تقسیم بندی نمود:

۱- فارس‌گرایان شیعی منتقد و بویژه پانفارس‌های غیرمذهبی (با بن مایه تفکر شیعه امامیه) عمدتاً تلاش دارند شیعه امامیه را به حکومت صفویه و تورکان قزلباش وصل کنند و همچنین جهت دادن ریشه عربی به این مذهب، آنها را به جبل عامل لبنان و آخوندهایی مثل محقق کرکی با عنوان «محقق ثانی» می بندند.

افرادی مثل علی شریعتی، اسماعیل نوری علا، بهزاد کشاورزی و غیره، سعی می کنند ابتدا تشیع را به دو بخش تشیع صفوی و تشیع علوی تقسیم کنند و مستقماً و یا غیرمستقیم شیعه علوی را پاک و پاکیزه و معصوم جلوه داده و شیعه صفوی را علت العلل و اساس تمام انحرافات و کاستی های مذهب امامیه نشان می دهند.

در این گروه افراد مذهبی مثل شریعتی و امثال آنها همراه با افراد ضد تورک افراطی فارس مثل خنجی و غیره عموماً صفویان و قزلباشان را در مظان اتهام قرار می دهند اما افراد غیرمذهبی و بویژه افراد ضد

مذهب، مثل نوری علا و بهزاد کشاورزی و شفا و انصاری در کنار صفویان و قزلباشان تورک، هم جبل عاملی ها و بعضا افرادی مثل جزایری و مجلسی را عامل انحرافات شیعه امامیه اعلام می کنند.

-تئوری این گروه شباهت زیادی به تئوری زبان آذری دارد که پانفارسهایی مثل محمدعلی فروغی و کسروی ایجاد نمودند و آغاز ورود اقوام تورک منطقه را به صفویان محدود می کنند و بعضی هایشان کمی نرمش نشان داده (خالا خاطیرین قالماسین) ادعا می کنند تورکها در زمان سلجوقیان شروع به آمدن به ایران کرده و در زمان صفویان به منطقه آذربایجان و اطراف آن مسلط شدند.

-این گروه جهت توجیه تئوریهای خود، بانیان و سازندگان مذهب امامیه اعم از کلینی و بابویه و ابی جعفر طوسی و ابراهیم و صفار قمی و غیره را نادیده می گیرند، همچنین فرقه اسماعیلیه و فرقه قرمطی را به عنوان نمایندگان قوم فارس (قوم با مذهب شیعه امامیه) در قرون سوم تا پنجم را به فراموشی سپرده و حتی سعی می کنند حکومتهایی مثل آل بویه را نه به عنوان اولین حکومت شیعه امامیه، بلکه به عنوان حکومت ملی فارس با گرایشات مختصر مذهب شیعی نشان داده و قدمت شیعی امامیه را به دوران صفوی محدود نمایند.

برای این گروه هرگونه تلاش برای ایجاد تشابه بین خصوصیات مذهبی شیعه امامیه و دین مجوسی فارسهای باستان، به عنوان یک تابو قلمداد شده و امکان اشاره کوچکی به این ارتباط غیر ممکن است.
۲- گروه دوم افراد سنی مذهب و عموماً فارس و یا منتسب به اقوام نزدیک فارسها مثل افغانی ها و غیره هستند. این گروه تئوری خاص خودشان را دارند.

آنها نیز تلاش دارند شیعه امامی را با صفویه آغاز می کنند و اصطلاح «شیعه صفوی» که اختراع دکتر شریعتی می باشد ورد زبان آنهاست، و طبق نظر آنها گویا کل ایران قبل از صفویها، سنی مذهب بوده و شیعیان صفوی با هجوم به ایران، تمامی سنی ها را از دم تیغ گذراندند و باقیمانده ها را یک شبه شیعه مذهب نمودند.

البته این گروه تفاوت مختصری با گروه اول دارند بدین نحو که این گروه ریشه ها را کمی به عقب می برند، آنها کلینی و ابن بابویه و طوسی را به عنوان تئوریسینهای مذهب امامیه قبول دارند ولی ریشه این تئوریه را فردی یهودی الاصل مسلمان شده بنام ابن سبأ می بندند.

می توان گفت همانگونه که گروه اول سندروم صفوی و قزلباش دارند گروه دوم سندروم صفوی و سندروم یهودیت دارند، این گروه به تصور اینکه دین اسلام بایهودیت ضدیت دارند در هر تجزیه و تحلیلی، ریشه تمامی خباث شیعه امامیه را به دین یهودیت (البته از نوع تحریف شده) وصل می کنند.
این گروه صهیونیسم و یهودیت را عین هم فرض می کنند، و ابن سبأ یهودی را امّ الخبائث می پندارند.

این گروه نیز به هیچ وجه مجوسیت و دین ساسانی را به عنوان یک علت بحساب نمی آورند. و در واقع نمی خواهند دین آبا اجدادی خود را در این قضایا دخالت داده و آنها را متهم به انحراف و توطئه در ساخت شیعه امامیه بدانند. به عبارت دیگر این گروه نیز ناخود آگاه هر گونه وارد شدن در مشابهت سازی دین شیعه امامیه و فرهنگ دینی مجوسی به صورت یک تابو تصور می کنند.

این گروه، شیعه از نوع جعفری را در تاریخ منطقه بویژه در بین تورکان آذربایجان نادیده می گیرند، آنها توان دیدن جنبش عظیم نهضت حروفیه آذربایجان، و تسلط این مذهب در امپراتوریهای قبل از صفویه یعنی در ایلخانی (خدابنده) و آغقویونلوها و قره قویونلوها ندارند، و کتاب قدیمی مثل دده قورقود، افرادی مثل نسیمی و مولانا جلال الدین بلخی، با خصوصیات شیعه جعفری و متفاوت با شیعه امامیه را توان تشخیص ندارند. همچنین به دوره پیروزی سلطان سلیم که حتی نتوانست مدت یک هفته در بین شعیان تورک تبریز دوام آورد توجهی ندارند و دروغ سنی کشی را برای توجیه تئوری های خود تکرار می کنند.

۳- افرادی مثل پورپیرار هرچند راه بینایی را انتخاب نموده است ولی در ایشان نیز سندروم یهود ستیزی البته با شدت زیادتر وجود دارد، آقای پور پیرار با طرح سوالات درست و بجا، مبانی وجودی تمدن دروغین ساسانی و هخامنشی را زیر سوال می برد ولی در موقع جواب دادن به این سوالات، از پيله ای که خود بر اطراف خود تنیده یعنی دانستن یهودیت به عنوان علت العلیل تمامی اتفاقات نمی تواند رهایی یابد. در واقع آقای پور پیرار نیز مثل گروه تجزیه تحلیل کننده سنی مذهب، علت العلیل تمام مشکلات قوم فارس را یهودیهای تاریخی و معاصر می داند، و شاید این همان چیزی است که خوشایند حاکمیت فارس در توجیه بحران سازی برای ادامه بقای خودش است.

۴- با توجه به محتوای کلی کتاب، و بویژه با در نظر گرفتن اشارات کتاب در بخشهای اولیه این فصل به مشابهت و دگرذیسی دین مجوسیت به مذهب امامیه فارس، از تکرار آن در این قسمت صرف نظر می شود، لذا در صورت لزوم خواننده می تواند به فصل اول رجوع و پیوستگی مجددی را در مورد ریشه های مذهب امامیه پی بگیرد.

۳-۲-۱۸- جلال آل احمد

او در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد پسر عمومی آیت الله طالقانی و اصلاً طالقانی بودند. عموماً روشنفکران مذهبی از جلال آل احمد به عنوان یک روشنفکر واقعی نام میبرند. گویا وی طی تلاش های بسیار و فراز و نشیب های اعتقادی فراوان، راهش را شناخت و در طی این مسیر، آگاهانه و عالمانه قدم برداشت. وی بر خلاف بسیاری از به اصطلاح روشنفکران معاصرش که در سیل ملی گرایی

و ایرانی‌گری غرق شده و چنین می‌پنداشتند که در مسیر صلاح‌اند، آزادانه مسیر را خود انتخاب کرد و البته هزینه‌های فراوانی نیز پرداخت لکن در انتها به آنچه می‌خواست، رسید.

«آل‌احمد، همچون هدایت، توجه عمیقی به ایرانی‌گری و مفهوم و موقعیت آن دارد. تفاوت این دو نفر در این است که ایرانی‌گری هدایت بر اساس هویت فرهنگی «آریایی» پیش از اسلام است و اسلام را به عنوان مذهبی «سامی» و بیگانه رد می‌کند، در حالی که آل‌احمد اسلام را تکذیب نمی‌کند.

یکی از داستان‌هایی که می‌توان در آن هم حضور زبان عربی، هم اسلام را مشاهده کرد، کتاب «زیارت» و «خسی در میقات» اوست. آل‌احمد در خسی در میقات بیشتر از آنکه اسلام را به بهانه‌ی اعراب مورد هجمه قرار دهد، خود اعراب را سوای داشتن هر دینی به خاطر کوتاه نظری و سیاست‌های جاهلانه‌ی آنها، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

آل‌احمد در مقابل مفهوم عرب‌زدگی و یا همان عرب‌ستیزی، مفهوم غرب‌ستیزی را مطرح کرد و در آثار فراوانی به بررسی آن پرداخت که «غرب‌زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» بارزترین آن‌هاست. خانم جويا بلوندل سعد از زبان جلال آل‌احمد چنین می‌گوید:

«شاه برخلاف گوناگونی نژادی ایرانیان، همه مردم را آریایی تصور کرد، همه باید یک زبان، یعنی فارسی را بیاموزند و این ظلم بزرگی در حق دیگر ملل ایرانی بود.

خود من از ملت تورک زبان آذربایجان هستم، شاه به زنان و مردان همسن و سال من گفت باید زبان خود را فراموش کنیم... با تمام این تفاسیر تلاش‌های شاه برای فارسی‌زبان کردن آذربایجانی‌ها، کردها، عربها بلوچها با شکست مواجه شد، ولی تبعیض هنوز وجود دارد، برای مثال سه هزار آمریکایی که به خاطر شغل والدینشان که برای «گرومان» کار می‌کردند، ناچار به زندگی در ایران شدند می‌توانند به مدرسه انگلیسی زبان بروند، در حالیکه میلیونها کودک ایرانی که در خانواده‌های آذربایجانی و کرد و عرب به دنیا آمده اند حتی یک مدرسه هم ندارند که در آن به زبان خودشان آموزش ببینند و این تنها یک جنبه از تبعیض نژادی است که شاه تحمیل کرده است».

جلال آل‌احمد آثار صمد بهرنگی را تحسین می‌کند و او را برادر جوان خطاب می‌کند. آل‌احمد بخوبی ملی‌گرایی فرهنگی آذربایجانی را می‌شناسد و با آن همدردی می‌کند، به عبارت دیگر، اشاره‌ی وی به «این خودآگاهی بیدار از یک فرهنگ تبعیدی» و رود ارس به عنوان «این داس جدا کننده، این نیمساز یک فرهنگ و یک زبان» احتمالاً ناشی از تعدی به ملی‌گرایی ایران در عهد تورکمان چای در سال ۱۸۲۸ و از دست دادن نیمی از آذربایجان به نفع روسیه تزاری است».

جلال آل‌احمد در مقاله به نام «در خدمت و خیانت روشنفکران-فصل روشنفکر و مساله زبان تورکی» چنین می‌گوید: «حکومت تهران اگر نه از نظر سیاسی و اقتصادی!، ولی حتماً از نظر فرهنگ،

آذربایجان را مستعمره خویش میدانند و اولین نتیجه سوء استفاده این استعمار فرهنگی، کشتن زبان و فرهنگ تورکی است».

البته خانم جويا بلوندل سعد نویسندگان ایران را به عنوان یک واحد فرهنگی در نظر گرفته و تجزیه تحلیل می کند و عده ای را نژادپرست و دیگری را غیرنژادپرست می داند در حالیکه چنین تقسیم بندی در ایران مفهوم درستی ندارد و لازم است این نویسنده ها ابتدا به ملیتهایی که منسوب هستند تقسیم نمود و سپس روحیه و روش برخورد آنها بررسی گردد؛ ایشان در مورد جلال آل احمد چنین خطایی را دارند و نمی توانند علت واقعی گرایش انسانگرایانه و ملی او را بیان نمایند.

در مورد آل احمد ذکر این مطلب لازم است، شاید بهتر بود این نویسنده در این کتاب در فصل چهارم در جرگه نویسندگان تورک آذربایجانی قرار داده شود، هر چند بدلیل ایرانگرایی او را در چنین طبقه بندی نیز می توان آورد.

۳-۲-۱۹- سید احمد کسروی

کسروی، در قسمتی از عمر خود وفادار به فرهنگ آذربایجان و تورکان و جزو معممیم بوده، در این دوره نوشته های بسیار صادقانه و مستندی را به عالم ادب و فرهنگ ارائه نمود ولی بدلائل مشکلات عدیده مالی و روانی و با تشویق و توطئه فراماسونری انگلیس و پانفارسهای پهلوی، تغییر عقیده داده و تفکرات ضد تورکی پیدا کرده و به شکل یک فردوسی پرست و مجوسی پرست، ضد اسلامی در می آید در این دوره آقای کسروی تحت تاثیر فرهنگ و اخلاق فارسهای مجوسی، صداقت و امانتداری خود را تماما از دست داده و به تحریف های آشکاری دست زده و جالبتر اینکه قبل از اینکه نوشته های او بطور کامل چاپ و نشر شود با ملاحظه دولت انگلستان مورد تشویق قرار گرفته و بلافاصله جایزه سلطنتی انگلستان را به او داده و او را در بسیاری از انجمن های فرهنگی اروپا عضو نموده و تشویق می کنند. در اینجا اشاره مختصری به تحریف انجام شده انداخته می شود.

در کتاب سفرنامه ابن حوقل (نوشته شده در سال هجری ۳۶۷، ۹۷۸ میلادی توسط یک سیاح عرب)، کسروی، مطلبی را به فارسی ترجمه کرده و سپس با تکرار مکرر آن در کتاب «آذری زبان باستان آذربایجان» چنین اظهار نظر نموده که گویا به گفته ابن حوقل در قرن چهارم هجری زبان مردم آذربایجان به غیر از تورکی بوده در حالی که مطلب ابن حوقل معنی دیگری دارد.

در کتاب «المسالک و الممالک» نوشته ابن حوقل جمله ای در حاشیه آن آمده است، جمله مورد نظر در کتاب فوق چنین است «و اما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمنیه فالفارسیه تجمعهم (تجمعه) والعریه بینهم مستعمله و قلمن بها ممن یتکلم بالفارسیه لا یفهم بالعریه و یفصح بها من التجار و ارباب الضیاع...»

این نویسنده مغرض، قسمت اول پاراگراف فوق یعنی «و اما لسان اهل آذربایجان و اکثر اهل ارمنیه فالفارسیه» را برداشته و چنین تعبیر می‌کردند که زبان آذربایجان و ارمنیه فارسی است حال اینکه کلمه تجمهم معنی دیگری را می‌دهد بدین شکل که وقتی تاجران و مالکان بزرگ آذربایجان و ارمنیه بهم میرسند و با همدیگر دیدار می‌کنند میتوانند بین خودشان از زبان فارسی و عربی فصیح استفاده کنند و به عبارت دیگر این جمله این معنی را نمیدهد که زبان مردم آذربایجان به غیر زبان تورکی است. این مطالب به تفضیل در کتاب «کسروی مرد دو چهره» نوشته آذرئل و همچنین با جزییات لازم در مقاله پروفیسور قابوسی قابل ملاحظه می‌باشد.

دکتر جواد هیئت در مورد کسروی چنین می‌گوید: کسروی به عنوان یک آذربایجانی تهران نشین، تمایلات ایرانگرایی و عرب ستیزی داشت. او رساله‌ی (آذری یا زبان باستان آذربایگان) را نوشت. این رساله با استفاده از رساله‌ی انرجانی چنین عنوان کرد که زبان تورکی در آذربایجان عارضی بوده و پیش از آن مردم آذربایجان به زبان آذری سخن می‌گفتند و دیگر این که زبان آذری در زمان صفویه نیز مورد استفاده بود و لاجرم زبان تورکی بعد از صفویه رایج شده است. این رساله نشان سلطنتی انگلیس را کسب کرد. مسأله‌ی دیگر که توسط کسروی عنوان شد و باز مورد استفاده‌ی خاصی قرار گرفت، این بود که میراث ادبی مکتوب زبان تورکی در آذربایجان انکار گردید. کسروی ادعا می‌کرد که اگر هم شعری در آذربایجان گفته شده است نه اثری ادبی است بلکه از روی هوس پدید آمده است. فرهنگ ایرانی با روح عرفانی مینوی‌اش، موهبتی است الهی که در زبان فارسی به ودیعه گذاشته شده است.

- کسروی در نشریه پرچم چنین می‌نویسد (تجدید چاپ شده ۱۳۸۳ انتشارات خاوران - صفحه ۸۱)
«این آرزوی ایرانیانست، آرزوی همگی ماست. ما این را به یاری خدا از پیش خواهیم برد و همه زبانها را جز فارسی از میان خواهیم برداشت. من که در اینجا ایستاده ام زبان مادرزادی من تورکی بوده ولی همه می‌دانند که چه کوشش هایی به کار می‌برم که آن زبان از ایران برافتد. تورکی برافتد، عربی برافتد، آسوری برافتد، ارمنی برافتد، کردی برافتد. ارمنیان اگر از ما ایند باید با زبان ما درس خوانند و سخن گویند».

فصل چهارم

۴- دریاچه اورمیه و حرکت بیدارگرانه‌ی تورکان آذربایجان

در این فصل شیوه های اتخاذ شده در میان مردم و فعالان ملی اعم از سیاسی و مذهبی و لاییک برای بیدارگری و اعمال فشار به حکومت امامیه برای باز نمودن فضای سیاسی و اجتماعی ذکر می گردد. یکی از راههایی که میتواند گشایش فضای باز اجتماعی را برای مردم و بویژه جوانان سبب شود کار فرهنگی و آگاهی مردم نسبت به حقوق پامال شده و نسبت به هویت ملی و مذهبی می باشد. در این فصل در قسمت اول نحوه برخورد تورکان آذربایجان با بحرانهای پیش آمده بررسی می گردد و در قسمت دوم تلاش فارسگرایان برای مصادره عناصر فرهنگی تورکان و نمونه هایی از روشهای مقابله تشریح می گردد. مطمئنا برای مقابله با دزدی فرهنگی فارسها لازم است هر چند کارهای زیادی در زمینه معرفی شاعران، عالمان و دانشمندان تورک، اعم از فارابی، ابن سینا، نسیمی و فضولی، علی قوشچو و زهتابی ... شده ولی لازم است با روشهای تحقیقی و علمی مطالب مفید را به مردم بشناسانیم. نباید فکر کرد که با معرفی این افراد در یک کتاب این کار کفایت می کند، کتابها باید با ویرایش های نو با توجه به مسائل روز، و برای سلیقه های مختلف خوانندگان چه در قالب کتاب و یا در شبکه های اجتماعی مثل آب خوردن و بطور روزنه لازم است.

در قسمتهای سوم و چهارم، معرفی شیعه جعفری (علیچیلیک) و حرکت آیت الله شریعتمداری به عنوان سمبل نهضت شیعه جعفری انجام شده و در قسمت پنجم نیز ضرورت احیا دریاچه اورمیه و راه نجات از فلاکت، از منظری دیگر مورد بررسی قرار می گیرد، در قسمت آخر نیز نتیجه گیری ارائه می شود.

جبهه های مبارزه

مردم و بویژه جوانان چاره ای بجز آگاه شدن ندارند و موضوع اینجاست اینکار چگونه باید انجام شود و شکی نیست که در صورت تن دادن به منفعل شدن و سکوت، حاکمیت فارس نه تنها کوچکترین مرحمتی در دادن حق و حقوق اولیه برای تورکان ندارد در عین حال در صورتی که رژیم از عدم بروز اعتراض اطمینان اندکی پیدا کند طرحهای ویرانگری برای عدم سرمایه گذاری در منطقه و خارج کردن منابع معدنی و مالی و مالیاتی این مناطق بدون اشتراک مردم این محدوده پیاده خواهد نمود بطور نمونه معادن مس و طلائی آذربایجان بدون اینکه حتی یک کارگر منطقه در این معادن حضور داشته باشند چاپیده شده و به مناطق فارس نشین منتقل می گردد. و برای تالان کردن این معادن نه تنها

کوچکترین سرمایه گذاری در منطقه انجام نمی دهند حتی کارگر ساده را نیز از مناطق فارس نشین می آورند تا مبادا بخشی از این درآمد حداقل، در بین تورکان منطقه توزیع گردد.

تا زمانی جوانان ما به هویت ملی خود آگاه نشده اند با بیکاری و فقر دست به گریبان خواهند بود.

تا زمانی که مردم ما به هویت ملی انسانی خود آگاهی پیدا نکرده اند منابع معدنی، مالی و مالیاتی منطقه توسط حاکمیت فارس تالان خواهد شد و هر خانه ای چندین نفر بیکار خواهد داشت.

تا زمانی مردم ما به هویت ملی خود و حقوق اجتماعی آگاه نیافته اند بی سرو صدا در گوشه خانه هایشان در نتیجه تنگدستی و مریضی و عدم دسترسی به دارو و درمان تسلیم مرگ خواهند شد و به خاطر آبروداری صدایشان در همان خانه خاموش خواهد شد.

در دنیا مردمانی موفقند که حقوق خود را شناخته و هر لحظه ببینند حاکمان دنبال چاپیدن هستند به صحنه می آیند و حاکمیت را تحت فشار قرار می دهند.

حاکمیت فارس در این سی و پنج سال ثابت کرده هیچگونه اهمیتی به تامین کار و حداقل معیشت مردم نمی دهند و تا زمانی که مردم نخواهند آنها به تاراج اموال مردم و منابع غنی منطقه ادامه می داد.

شکی نیست که برای گرفتن حق و حقوقمان هیچ معجزه ای رخ نخواهد داد و به فرموده قران تا زمانی که ماها نخواسته ایم هیچگونه تغییری در سرنوشت ما بوجود نخواهد آمد.

حاکمان فارس بر ما استیلا یافته اند به هر شکلی می خواهند برنامه ریزی می کنند و ماها را با دردها و مصیبت های مختلف مشغول می کنند، یکی از برنامه های حاکمیت فارس خشکاندن دریاچه اورمیه است ما مبارزه اصلی برای آزادی زبان و فرهنگ و برنامه ریزی برای توسعه منطقه خود را رها کرده ایم و مجبوریم فقط برای احیا دریاچه اورمیه تلاش کنیم، و متأسفانه حاصل تلاشمان را نیز در جاهایی که خودشان می خواهند خرج میکنند، اینهمه تلاش مبارزان در خیابانها، دانشگاهها، سازمانها و سمینارها نتیجه اش این شده است که در ظاهر مبلغ کلانی را برای احیا دریاچه اختصاص می دهند ولی همین پول، نهایتاً بین باندهای مافیایی رژیم در منطقه تقسیم شده و دزدان بظاهر مسلمان سپاهی و بسیجی و افراد بظاهر عالم دانشگاهی و ارگانهای مختلف دولتی، بودجه ها را می بلعند بدون اینکه قطره ای آب به دریاچه برسد.

هر چند حاکمیت فارس، طرح خشکاندن دریاچه را برای بیراهه کشاندن مبارزان و فعالان تورک آذربایجانی ریخته است ولی شکی نیست که ما دریاچه را بدون تکیه بر هویت ملی خود و بدون شناخت خود و دشمن نمی توانیم احیا کنیم، همانگونه که زبان و فرهنگ تورکی، سخت کوشی تورکان و توسعه منطقه هویت ماست، احیا دریاچه بر مبنای تلاش علمی نیز جزئی از هویت ما برای پیشرفت می باشد. چنانچه بتوانیم مزایای احیا و مضار خشک شدن و توفان نمک، و نقشه دشمن برای

محروم نمودن مردم منطقه از اشتغالزایی ناشی از احیا دریاچه را از راههای صحیح به مردمان بفهمانیم ما در تمامی جبهه ها پیروز می شویم.

اگر بتوانیم ثروت مس و ثروت طلای منطقه آذربایجان را که با نفت برابری می کند و نحوه تاراج این معادن توسط حاکمیت فارس را به جوانان بفهمانیم و نقشه دشمن برای محروم نمودن جوانان از درآمدهای کلان ناشی از اشتغالزایی افشا کنیم بی شک بزرگترین قدم را برای رشد و توسعه برداشته ایم.

فصل چهارم، قسمت اول

۴-۱- ملیگرایی در میان تورکان آذربایجان

هر چند تعریف ملی‌گرایی در ابتدای کتاب آمده است ولی جای دارد چند جمله‌ای از آن به جهت ارتباط موضوعی تکرار شود.

ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم، نوعی آگاهی جمعی با مفاهیم تعلق به ملت است که آنرا «آگاهی ملی» می‌خوانند. ملیگرایی، اغلب پدیدآورنده حس وفاداری، شور، و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملت (نژاد، زبان، سنت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ) است.

ملیگرایی دارای حد و مرزهای بسیار حساس و ظریفی می‌باشد و باید بر پایه‌های درستی بنا شود، تخطی از این حدها می‌تواند آن را به ناسیونالیسم افراطی و در واقع فاشیسم و نژادپرستی تبدیل نماید چنانچه ناسیونالیسم معمولی آلمانی در زمان هیتلر با نفی اقلیتها و اقوام دیگر به ناسیونال سوسیالیسم (نازی و یا ناسیونال فاشیسم) تغییر یافت و با بدست گرفتن حکومت در دوره جنگ جهانی دوم، علاوه بر اینکه صدمات باور نکردنی بر اروپا و جهان وارد نمود، آلمانیها را نیز به سرنوشتی فلاکت بار انداخت. همان اتفاقی که توسط ناسیونالیستها افراطی زمان پهلوی و حاکمان امامیه فارس بر سر ایران آمده و بیش از یک قرن است ایران را در چنگال نژادپرستانه پانفاریسم گرفتار نموده و ضمن بلوغ این حرکت در زمان امامیون، منطقه را به ورطه کشت کشتار انداخته و ایران را به یک کشور عقب مانده با منابع ویران شده تبدیل نموده است.

هرچند عده‌ای می‌گویند: ناسیونالیسم، در تضاد با باور نوین جهان میهنی (انترناسیونالیسم) قرار دارد ولی این باور، تصویری خیالی بیش نیست و اگر ملیگرایی بر روی پایه‌های صحیحی مثل اعتقاد به برابری ملتها، آزادی اقلیتها و برابری حقوق اجتماعی سیاسی و اقتصادی کلیه آحاد مردم قرار بگیرد می‌تواند عنصری محکم و پایدار برای تشکیل انترناسیونالیسم باشد همانگونه که ملل مختلف اروپایی در عین حال که اعتقاد بسیار زیاد به ملیگرایی دارند ولی با مراعات اصول انسانی فوق‌الذکر به ایجاد یک اتحاد اروپایی و حتی جهانی پیش می‌روند.

در مورد ناسیونالیسم یکی از بهترین گفته‌های تاریخی به ملیگرای بزرگ تورک ضیا گو کالپ تعلق دارد، او می‌گوید: تاریخ به عنوان یک قانون عمومی نشان می‌دهد، در هر جایی که روح ملیت و ملیگرایی (با اصول انسانی) نفوذ کند در آن کشور پیشرفتهای بزرگی بوجود خواهد آمد، در هر جایی که وجدان ملی ایجاد گردد عمر استعمار و اشغالگری برای همیشه به پایان می‌رسد، امروزه در اروپا ملتی بدون وجدان ملی باقی نمانده است و بدین سبب در هیچ کدام از این کشورها امکان ایجاد

مستعمره وجود ندارد، در دنیای اسلام نیز برای خاتمه دادن استعمار و مستعمره گری بجز بیدار نمودن وجدان ملی ملت‌ها، هیچگونه راه دیگری وجود ندارد.

ملیگرایی برای تورکان آذربایجان به عنوان مشغولیت ادبی و روشنفکری نیست بلکه جهانی‌بینی عمیقی است که با بود و نبود و بقای این ملت مرتبط است.

ملیگرایی تورکان آذربایجان نجات ملت از دام حاکمیت فارس برای نابودی قلب آذربایجان یعنی دریاچه اورمیه است.

ملیگرایی تورکان آذربایجان مبارزه‌ای است برای صاحب شدن به منابع طبیعی و معادن زیرزمینی طلا و مس و معادن نمک دریاچه یعنی تلاش برای صاحب شدن به میلیاردها دلار ثروت خدادادی که نه تنها غارت می‌شود بلکه بدلیل عدم رعایت مسائل زیست محیطی، منطقه را تخریب کرده و مردم را به انواع بیماری‌ها دچار میکند و در عین حال ثروت چپاول شده بر علیه مردم آذربایجان بکار گرفته می‌شود.

ملیگرایی برای تورکان آذربایجان برای صاحب شدن به ثروت ملی و ایجاد کار و اشتغالزایی برای جوانان بیکاری است که با انواع حیل بکار برده شده توسط حاکمیت فارس به انحرافات مختلفی مثل مواد مخدر و غیره آلوده شده و بصورت برده در خدمت حاکمان فارس قرار می‌گیرند و با فرستاده شدن به کشورهای دیگر موجب تخریب آن ممالک و کشته شدن مسلمانان می‌شوند.

ملیگرایی مبارزه‌ای است برای رهایی از انحرافات فرهنگی حاکمیت فارس، مثل: مواد مخدر و فاجره پروری شرعی صیغه، افکار انحرافی شعوبیه نسبت به تحریف قرآن، افکار نژاد پرستانه و غیر انسانی فرهنگ سردمداران فارس.

ملیگرایی برای تورکان آذربایجان حرکتی است برای احیا محیط زیست منطقه و رهایی از برنامه‌های تخریب حاکمیت بی لیاقت فارس.

۴-۱-۱- نحوه برخورد تورکان آذربایجان با نویسندگان قرار گرفته در صف دشمن

بعضا دوستان چنین موضوعی را عنوان می کنند چرا باید ادیبان را از همدیگر تفکیک کرده بعضی از تورکان آذربایجانی را ادیب تورک آذربایجانی محسوب نموده ولی تعدادی از آنها نام برده نشود. مثلاً قاراچورلو، شهریار، صمد بهرنگی، غلامحسین ساعدی... و افرادی مثل پرفسور هشترودی را ادیب و عالم تورک آذربایجان محسوب شوند ولی افرادی مثل تقی ارانی، سیدجواد طباطبایی، حسن تقی زاده، عارف قزوینی ویا افرادی مثل آیت الله صادق خلخالی و حجت الاسلام موسوی تبریزی هیچ وقت به عنوان یک ادیب و سیاستمدار تورک آذربایجانی در نوشته های تورکان آذربایجان جایی ندارد البته چنین می گویند چه ایرادی دارد از اینها نامبرده شود ولی مطالب مخالف آنها نیز ذکر شود. موضوع اینجاست وقتی از ادیب و عالم و سیاستمدار تورک آذربایجانی نام می بریم در واقع کسانی مد نظر است که منافع فرهنگی و مادی مردم این منطقه را در چارچوب قوانین شناخته شده بین المللی و عرفی و انسانی و اسلامی در نظر گرفته و از آن دفاع کنند، در حالیکه افرادی مثل ارانی و جواد طباطبایی هدفشان نابودی هست و نیست تورکان آذربایجان و تسلیم آن به دشمن می باشد. در یک مبارزه و میدان جنگ وقتی جاسوسانی و یا افراد خود فروخته در نتیجه تبلیغات دشمن ویا بدلیل مسائل فقر و ناداری و ترس ویا تفکر باطل و انحراف عقیدتی قبلی شان، به صف دشمن می روند و قصد نابودی نیروهای خودی را دارند آیا باید چگونه با آنها برخورد نمود شما در یک کشور تحت استیلای استعمارگر با افرادی که به عنوان عامل سرکوبی و غارت و دزدی استعمارگران قرار می گیرند چه برخوردی باید داشته باشید.

البته برخورد با اینگونه افراد یکسان نخواهد بود به عنوان نمونه با فردی مثل احمد کسروی تا زمانی که او در جهت منافع ملت آذربایجان و حقوق حق آنها دفاع کرده و کتابهایی مثل (تاریخ هجده ساله آذربایجان . مقاله «اللغة التترکيه فی ایران») را نوشت و علیرغم وجود بعضی انحرافات جزئی در آنها، ما از اینگونه افراد دفاع می کنیم ولی وقتی به دلیل فقر مادی و تزلزل فکری مبهوت حمایتهای مالی و مقامی استعمارگران پهلوی مورد حمایت روس و انگلیس در جهت نابودی تورکان آذربایجان شدند به صف دشمن می پیوندند و دین بهدینی ابداع کرده از فردوسی و نژادپرستان دفاع می کند معلوم است ما با تمام توان علیه او خواهیم بود و هاکنذا افرادی مثل حسن تقی زاده و غیره.

برخورد تورکان با افراد جنایتکاری مثل صادق خلخالی و حجت الاسلام موسوی تبریزی به عنوان دادستان نیز برخورد با افرادی است که در خدمت دشمن قرار گرفته و بر علیه شئونات انسانی ملت تورک و یا هر ملت دیگر کارهای خلاف انسانیت انجام میدهند در حالیکه شخصی مثل ملا حسنی علیرغم اینکه توسط فارسگراهای لمپن مورد تحقیر قرار می گیرند همیشه مورد حمایت تورکان است.

۴-۱-۳- تفاوت نگاه ملی گرایي تورکان و فارسیها و تفاوت پان تورکیسم و پانفاریسیسم

ادیبان تورک و طرفدار آذربایجان بر خلاف نویسندگان فارس، دارای خصوصیات نژادپرستانه نیستند، و البته این موضوع فقط شامل دوره حاکمیت یک قرن اخیر نبوده در کل تاریخ نوشتاری گذشته نیز صادق می باشد. شما به هیچوجه در قدیمی ترین کتابهای بعد از اسلام تورکان یعنی دده قورقود حتی یک جمله نژادگرایانه نمی توانید ببینید کتابهای تورکان ملی گرایي مثل نسیمی و مولوی و فضولی و شاه اسماعیل و غیره نیز از هرگونه سخن تحقیر آمیز به دیگر ملتها بری است.

در حالیکه کتابهای فارسیها مثل شاهنامه فردوسی و الفهرست ابن ندیم، و غیره پر از حرفهای توهین آمیز به دیگر ملل می باشد.

در دوران معاصر نیز افرادی مثل صمدبهرنگی، غلامحسین ساعدی و رضا براهنی و شهریار و قاراجورلو (سهند) و غیره دارای نوشته هایی هستند که بطور اساسی با نوشته های فارسیهایی مثل صادق هدایت؛ اخوان ثالث، نادرپور و چوبک و ... تفاوت دارند. و نوشته های اینگونه شاعران تورک از هرگونه مطالب توهین آمیز و تحقیر گونه دور هستند.

نکته مهمی قابل توجه می باشد که نویسندگان فارس بویژه در دوران معاصر وضعیتی کاملا استثنایی دارند و آنها با تاثیر گرفتن از مذهب امامیه فارس و همچنین تحت تاثیر فرهنگ مجوسی فارس اعم از فرهنگ ساسانی و هخامنشی و فردوسی ها و ملک الشعرا بهار و غیره، از سرتا بن در تفکرات ضدبشری آلوده شده اند مثل امام زمان امامیه که فقط برای کشتن می آید، این نویسندگان نیز برای توجیه پلیدیهایی مثل نژادپرستی و دشمن تراشی و نابودی دیگران آمده اند.

به عبارت دیگر اینها در ادبیات همان کاری را می کنند که امامیون و پهلویها در عمل برای نابودی تورکان و دیگران انجام میدهند و در واقع این دو گروه در عرصه فرهنگ و حاکمیت مکمل هم بوده و با کمک به یکدیگر کارهای همدیگر را توجیه می کنند.

علیرغم وجود چنین جهانی بینی در مورد نویسندگان فارس معاصر، علاوه بر نویسندگان تورک داخل ایران، چنین وضعیتی در میان نویسندگان تورک کشورهای دیگر نیز وجود دارد، در میان نویسندگان تورک کشورهایی مثل تورکیه، تورکمنستان، و قزاقستان، قرقیزستان و یا جمهوریهای تورک فدراسیون روسیه و نویسندگان تورک ساکن در اروپا و آمریکا و دیگر مناطق به چنین تفکرات تحقیر گونه و اختلاف انداز بویژه در نوشته های افراد معروف برخورداردی نمی شود.

به عبارتی چنانچه صراحت لهجه بکار ببریم ادبیات و تاریخی نویسی لمپنیستی، ویژه روشنفکران و نویسندگان فارس می باشد و این شیوه نوشتاری نشات گرفته از شیوه عمکرد حاکمان فارس اعم از پهلویها و امامیه می باشد و چنین شیوه ای در هیچکدام از کشورهای مثل آذربایجان، تورکیه، قزاقستان

و تورکمنستان و قیرقیزستان و دیگر تورکهای دارای کشور مستقل و غیرمستقل دیده نشده است و شاید این شیوه لمپنی روشنفکران فارس ریشه در صیغه و تقیه و مذهب یزدگرد و انوشیروان و کوروش دارد که بزرگترین ثواب را همبستری پدر با دخترش ویا مادر با پسرش و برادر و خواهر می دانستند. روشنفکران فارس اتهام خودساخته ای را با عباراتی مثل پانتورکیسم به مبارزان تورک وارد می کنند ذیلا اشاره‌ی مقایسه ای به این عبارات می اندازیم.

پانفارسیسم و پانتورکیسم چیست و چه تفاوت‌هایی با همدیگر دارد.

در تعاریف ساده، طرفداران قوم و نژاد خاصی را با پیشوند پان خطاب می کنند پانفارسیسم: تعریفی که ما از این لغت داریم چنین است: پانفارسیزم نوعی تفکر و حرکت شوونیستی و نژادی می باشد، این تفکر، ایران را فقط وطنِ فارسها می داند و بر تحمیل زبان فارسی بر دیگر ملل تحت ستم و نابودی زبان ملتهای دیگر می کوشد، و به برتری نژادی فارس بر دیگران تاکید دارد. پان تورکیسم: در معنی لغوی به تفکر ایجاد اتحاد فرهنگی و سیاسی تمامی تورکها، پان تورکیسم گفته می شود، پان تورکیسم به حرکتی و نهضتی گفته می شود که در اواخر قرن نوزدهم در روسیه و تورکیه و بویژه در آذربایجان شمالی در بین تورکها بوجود آمد. در ایران این لغت را مشابه پانفارسیسم و معنی آن تعبیر می کنند همانگونه که پانفارسیسم هدفش نابودی زبان و فرهنگ غیر فارسها می باشد، در مورد پانتورکیسم نیز چنین تصور غلط در پانفارسیها بوجود آمده و به عبارت دیگر بوجود آورده شده که این مکتب نیز با هدف نابودی فرهنگ و زبان غیر تورکها ایجاد شده است.

چنین تصور از آنجا نشأت گرفته که طبق مثل «کافر همه را به کیش خود پندارد» پانفارسیها مبانی فکری خود در مورد دیگران را عینا به غیرخودیها نیز تعمیم می دهند و این درحالیست که تورکگرایانی مثل ضیا گویالپ، علی بگ حسین زاده، احمد آغا اوغلو، یوسف آکچورا، حسن بی زردابی، محمد امین رسولزاده، علی مردان توپچوباشی، علی تبریزی، اسماعیل بی قاسپیرالی، هیچوقت چنین ذهنیتی نداشتند آنها بر تعالی و تقویت زبان تورکی تاکید داشتند و هیچ نوشته ای از آنها حتی یک کلمه در مورد توهین به دیگر زبانها ویا تفکری مبنی بر از بین بردن دیگر زبانها دیده نمی شود و این درحالی است که روشنفکران پانفارسی دارای نوشته هایی پر از توهین و تحقیر به دیگر زبانها و فرهنگها بوده و هدفشان را نابودی دیگر زبانها اعلام نموده اند. در این مورد مثالهای بیشماری در فصل سوم کتاب ارائه گردیده است.

موضوع دیگر قابل ذکر بویژه در مورد تورکهای آذربایجان اینست که حاکمیت فارس با تفکر پانفارسیستی، ابتدا کلمه پانتورکیسم را بدلخواه خود و مشابه پانفارسیسم معنی نموده و سپس هر گونه حق طلبی طبیعی و معمولی مثل دفاع از حق خواندن و نوشتن به زبان مادری را به عنوان تفکری

پانتورکیستی سرکوب می نماید. در حالی که چنین حق و حقوقی اسمش هرچه باشد به عنوان حق اولیه هر انسانی در تمامی کنوانسیونهای بین المللی شناخته شده است. و کار بجایی رسیده که حاکمیت فارس، حتی حرکت‌های دفاع از محیط زیست دریاچه اورمیه را نیز به عنوان حرکت پانتورکیستی دانسته و مردم را سرکوب می نماید.

به منظور شناخت بهتر دو اصطلاح پانفارس و پانتورک، بهترین راه شناسایی خصوصیات از این دو جریان می باشد که تقریباً هم خودیهای این جریانها و هم غیرخودیهایشان، کم و بیش به آنها صحنه می گذارند لذا بهترین روش می تواند مقایسه فهرست وار خصوصیات باشد افراد منتسب این دو حرکت یا در نوشته هایشان ارائه می کنند و یا در اعمال گذشته شان با اسناد تاریخی معتبر دیده شده است. جدول زیر تلاش اولیه ای در این جهت بوده و مطمئناً می تواند تکمیل تر شود.

جدول شماره ۴-۱: مقایسه مشخصات پانفارسها و پانتورکها

پانفارسها	پانتورکها
پانفارسها دائماً علیه اسلام و قران تبلیغ میکنند	پانتورکها اسلام و قران را احترام می گذارند
پانفارسها ضد عرب هستند	پانتورکها عرب ها را متحد خود می شمارند
پانفارسها کوروش و فردوسی و یا افرادی مثل یزدگرد و انوشیروان را پرستش می کنند	پانتورکها ضمن احترام گذاشتن به بابک و نسیمی و تومروس...، مقدس سازی در این مورد را نه تنها بکار نمیبرند حتی آن را تقبیح می کنند
به نژادکشی دست میزنند در جریان حکومت ملی و بنا به ادعان خبرنگاران امریکایی که خود در این هجوم دست داشتند این اتفاقات مبرهن است	در هیچ برهه ای از تاریخ که هزاران سال حاکمیت داشتند نه در نوشته هایشان و نه در اعمالشان آثاری از نژاد کشی قابل مشاهده نیست.
پانفارسها و دشمنان تورکها با تمام تلاش سعی دارند نژادکشی ارمنی ها در مورد تورکها را در جهت آمال سیاسی لاپوشانی کرده و تورکها، بدون ارائه حتی یک سند واقعی و نوشتاری به نژادکشی متهم کنند.	تورکها علیرغم وجود نژاد کشی در مورد آنها در جنگ اول بویژه سلماس و اورمیه و قوشاچای بدست ارمنی ها، و سیمتقو و شیخ عبیدالله؛ و پانفارسها در دوره هجوم به آذربایجان سعی دارند با تسامح و تعامل با همسایه ها زندگی کنند.
آنتی سمیتیزم در فرهنگ امامیون و حتی فارسگرایان مثل پورپیرار نیز نهادینه شده است	آنتی سمیتیزم هیچ وقت در میان تورکها اعم از افراد معمولی و یا پانتورک دیده نشده است

۴-۱-۴- تورکان آذربایجان و بحران در منطقه و جهان اسلام

علت پیدایش بحران کنونی بطور عام در جهان اسلام و بطور خاص در منطقه خاورمیانه چیست؟

۱- اولین بحران را می توان بحران ایدئولوژیک دنیای اسلام خواند، با توجه به شروع و بسط دوره رنسانس و پیشرفت علمی در غرب، جهان اسلام از قافله عقب ماند و از یک طرف در مقایسه با پیشرفتهای علوم فلسفه و تاریخ، ادبیات و تعلیم و تربیت، عقب ماند و از طرف دیگر با برنامه ریزیهای گروه های تندرو غربی، گروههای مخرب و نژادپرست موجود در جوامع اسلامی پروبال داده شده و تخم نفاق و کینه در بین جوامع مختلف منطقه کاشته شد.

عقب افتادن جهان اسلام از علوم معاصر علاوه بر اینکه موجب عدم شکوفایی، دیدگاه روشنفکران و گردانندگان و مردم نسبت به اتفاقات تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی گردید و در عین حال جامعه را نیز از پیشرفتهای اجتماعی و رفاهی محروم ساخت و موجب رشد و توسعه تفکرات خرافی، و نهایتاً موجب بوجود آمدن تفکرات نژادپرستانه و ضد انسانی گردید.

طبیعتاً این اتفاقات در جوامعی که مستعدتر بودند بیشتر است، از دوران آغازین پیدایش اسلام بازماندگان بجامانده از حکومتهای شکست خورده ساسانیان مستعدترین گروهها برای پخش و توسعه افکار ضد اسلامی و ضد حکومتی بودند.

-دومین بحران موجود در منطقه، آغاز حرکتهای افراطی یکجانبه از طرف گروههای شیعی حاکم بر کشور ایران بوده است، آنها توانسته بودند با هدایت غیرمستقیم افراط گرایان غربی عملیتهای بزرگی را برای صدور انقلاب انجام دهند با سرمایه گذاریهای کلان، گروههای کشتار جمعی ایجاد کردند و در جهت ایجاد حکومت جهانی مستضعفان یعنی حکومت ترور و وحشت برنامه ریزی می کردند و با تصور اینکه در کوتاه مدت جوامع سنی از عقیده خود روی برتافته به عقاید شیعی می گروند، لذا مخالفین خیالی خود را قلع و قمع می کردند، آنها بدون پی بردن به اهداف دراز مدت غریبهها، با ایجاد شرایط مستعد در عراق و سوریه و لبنان، گروههای مرگ را در این کشورها تربیت نموده کشتارهایی حتی به بهانه اینکه کسی نام عمر و ابوبکر و عثمان دارد راه انداختند، جوامع سنی را مجبور به کوچهای اجباری نموده و یا آنها را با بمب گذاریهای حساب شده نابود می کردند و یا با بمب گذاریهای ساختگی در بین مردم شیعی مذهب، آنها را علیه جماعت اهل سنت تحریک می کردند.

این حرکات بطور موازی در دو جهت پیش می رفت از یک طرف سعی می کردند با ظاهرسازی گروههای تروریستی تبلیغاتی علیه اسرائیل و غرب سازماندهی نمایند تا بدین وسیله قرب و حرمت ضد امپریالیستی و به اصطلاح آزادیبخش بیانند، و از طرف دیگر در جهت هدف اصلی خود که سنی کشی

و نابودی اسلام متکی بر قران و سنت بوده کار میکردند و در واقع شیعه مجوسی و دینی مبتنی بر امامان خود ساخته با احادیث جعلی و در عین اعتقادی با مبنای قران تحریف شده را جایگزین آن نمایند.

حرکتهای موفق آمیز اولیه شیعیان مجوسی فارس : گردانندگان شیعه مجوسی در اوایل حرکت خود سرعت پیش می رفتند زیرا در این دوره عموم جماعت اهل سنت از بطن قضایا بی خبر بودند و حتی در موارد زیادی این حرکتها را اسلامی می پنداشتند آنها توانستند در این دوره گروههای تروریستی بسیاری را در کشورهای، عراق، سوریه و لبنان و بعدا در یمن و افغانستان و پاکستان و حتی در کشورهای آفریقایی تربیت نمایند، این گروههای مرگ، در کشتار بیرحمانه مردم منطقه، موفقیتهای بزرگی را بدست آوردند، آنها در عراق صدها هزار نفر را به قتل رساندند در مساجد و مقابر بمب گذاری کردند، و جوامع زیادی را از محل خود کوچاندند و بزرگان آنها را کشتند، در سوریه بیش از سیصد هزار نفر را بطور علنی و مطمئنا تعداد زیادی را نیز بطور مخفیانه به قتل رساندند، این کارها با ابعاد مختلف در لبنان و یمن و بحرین و در دیگر کشورها تکرار گردید در بیست پنج سال اولیه، هنوز اطلاع درستی از اهداف اصلی آنها نبود، البته مطلعان زیادی در این مورد بودند ولی سردمداران شیعه مجوسی با صرف هزینه های کلان و پولهای باد آورده از فروش نفت و با فقیر نگه داشتن مردم ایران، توانسته بودند بدون ایجاد عکس العملهای شدید به راه خود ادامه دهند و در تمامی موارد سازمانهای افراطی غربی و برنامه ریزان آنها این حرکتها را در جهت برنامه ریزیهای خود و در راستای نابودی دنیای اسلام، هست و نیست مردم منطقه، تماشا می کردند. و مطمئنا آنها با آگاهی از تفکر نادرست و ضد علمی و ضد انسانی شیعه مجوسی، حاصل تلاشهای خود را بویژه در جهت رشد تفکر مخرب مجوسی و اختلاف اندازی در بین ملت های منطقه ارج نهاده و منتظر آماده شدن موقعیت عمومی برای گامهای بعدی بودند. و در واقع مردم منطقه را در مقابل عمل انجام شده قرار می دادند.

با بسط کشتارهای ایجاد شده توسط شیعه مجوسی، تغییرات عقیدتی ناگهانی و بزرگی در منطقه بوقوع پیوست، این جنبش نه تنها در میان مردم سنی مذهب رشد پیدا کرد بلکه با فشار مردم در سردمداران این حکومتها نیز گرایشهای ضد شیعه بر افروختند، به بیانی دیگر این کشتارها هم مردم را به فکر واداشت و حکومتها نیز مجبور به اتخاذ تصمیمهای کوتاه مدت و بلندمدت گردیدند.

آینده بحرانی منطقه و راههای مقابله با شیعه مجوسیان فارس: وضعیت بحرانی منطقه به این زودیاها از تب و تاب نخواهد افتاد و این حرکتها زمانی فروکش می کنند که در تفکرات و اعمال شیعیان امامیه مجوسی تغییراتی بوجود آید از آنجاییکه امامیون درصد بسیار کوچکی از جهان اسلام هستند راهی جز

عقب نشینی و شکست نخواهند داشت، و این کار به یکی از دو روش ممکن خواهد بود یا با فشار بین المللی و مقابله به مثل گروههای افراطی ضد شیعه این سیستم شکسته می شود و بنحوی، سردمداران مجوسی دست از عقاید خود برداشته و جام زهر مجددی خواهند نوشید و یا با تضعیف سیستم اقتصادی و فرهنگی مجوسیان، شورشهای مختلفی در داخل کشور بوجود آمده و نهایتاً آنها سر تسلیم فرود خواهند آورد.

-با توجه به جمیع اوضاع منطقه به نظر میرسد ریشه ای ترین و مناسب ترین روش برای فرو نشانیدن تندرویها، حرکت فرهنگی می باشد و در این حالت است که مجوسیان با از دست دادن پایه های عقیدتی و مردمی خود چاره ای بجز دست کشیدن از افراط گریهای خود نخواهند داشت و این کار با ایجاد تلویزیونهای فرهنگی عقیدتی ملت‌های مختلف قدمهای بزرگی می توانند بردارند، تاکید بر آگاه نمودن مردم به هویت ملی و در کنار آن تبلیغ مذهب واقعی آنها بویژه در بین مردم آذربایجان، تاثیر زیادی در عقب نشینی شیعه یزدگردی و ضد انسانی خواهد داشت.

لزوم کار فرهنگی برای جلوگیری از افراطی گری مذهبی: در ارتباط با گروههای افراطی مختلف بوجود آمده در منطقه، نکته ای را باید توجه نمود، بدین صورت که علت وجودی آنها نشأت گرفته از یک علت اساسی و یک علت جانبی می باشد، چنانچه گفته شد سبب اصلی ایجاد دشمنی توسط شیعه مجوسی و ترورها و کشتارهای ایجاد شده توسط این گروه بشدت ضد سنی و ضد انسانی می باشد و علت جنبی دیگر برنامه ریزی جناحهای افراطی و جنگ طلب غرب جهت رشد دادن شیعه یزدگردی جهت کنترل جهان اسلام و ایجاد اختلاف در بین مسلمانان می باشد.

تا زمانی که این علتها در جای خود باقی هستند نباید انتظار داشت گروههای تندرو سنی از بین بروند و اگر گروههای موجود از بین بروند روزی دیگر، گروهی مشابه و با ساختاری پیچیده تر و با نامی دیگر پا به عرصه خواهند گذاشت، و جهان غرب نیز تمام تلاش خود را جهت حفظ توازن و تعادل در بین آنها بکار خواهد بست و چنانچه یکی پیشروی زیادی نماید از طرف غربیها یا بمباران شده و یا با روشهای دیگری جلو پیشروی آنها گرفته خواهد شد و این عمل را در مورد گروه مخالف نیز بکار خواهد بست، به این جهت این اتفاقات به مدت طولانی ادامه خواهد داشت. و هدف غایی، ویرانگری منطقه و تضعیف مردم منطقه و ایجاد تفرقه در بین مسلمانان می باشد.

همانگونه که در کتاب صمدبایاتلی نیز تاکید شده است راه حل اساسی کار فرهنگی می باشد مسلماً تبلیغات صحیح و درست بر اساس آموزه های قران کریم و نه حدیثهای جعلی مجوسیان، تاثیر زیادی خواهد داشت وجود کانالهای اهل سنت با تمامی کاستی ها و وجود افراد یکجانبه نگر پانفارس در این

کانالها، تاثیر مهمی در بیداری مسلمانان خواهد داشت، و چنانچه بتوانیم علت اساسی یعنی پایه های فرهنگی و تبلیغاتی غلط شیعه مجوسی را سست نماییم، و توان عقیدتی باطل آنها را زیر سؤال ببریم آنها پشتوانه خود را در بین ملت از دست خواهند داد و عقب نشینی خواهند کرد، می توان گفت که تبلیغات دینی انجام شده در عراق نمونه بارز اینهاست وقتی با تبلیغات مختلف سست بودن مذهب شیعه مجوسی در بین مردم عراق به مردم فهمانده شد آنها در مقابل اولین گروه مهاجم ایشید پا به فرار گذاشتند، و توان دفاعی خود را از دست دادند، و نکته بسیار مهم اینست برای اینکه اینگونه تبلیغات و کار فرهنگی دینی پایدار باشد باید آموزه های دینی با توجه به اصول مقاصد و مصلحت دینی و با روش هرمنوتیک با آموزه های انسانی معاصر هماهنگ شده و سیستمی پایدار را بوجود آورد نه اینکه از یک گروه افراطی تروریستی مثل شیعه مجوسی خلاص شده و به دامن گروه تروریستی ایشید بیفتیم در این زمینه مطالب زیادی در ارتباط با آیه های قران و تفسیر معاصر آنها در مورد حجاب و هویت ملی فرهنگی و جهاد صحیح در کتاب بیاتلی می توان دید.

لزوم تبلیغ درست مذهب جعفری تورک و مذاهب اهل سنت: لازم است کانالهای سنی هویت های ملی و فرهنگی و اقتصادی مناطق مختلف را ارج نهند و به اوتوریتته ملی مذهبی تمامی مناطق احترام گذاشته و بر آنها تاکید کنند و بویژه تاکید بر این نکته ضروریست که قران و دین اسلام هیچگونه تعارضی با هویت ملی و فرهنگی و اوتوریتته سیاسی و اقتصادی ملل مختلف ندارند و وحدت اسلامی و منطقه ای با شکلی معاصر ممکن می گردد، بدین شکل که این وحدت نه بر اساس حاکمیت یک قوم و تحمیل فرهنگ و زبان آن قوم بر دیگران و نابودی اقوام و ملل دیگر، بلکه این وحدت، با احترام به اوتوریتته های زبانی و قومی و اقتصادی و سیاسی هر ملت و با پیوستن آزادانه آنها به سازمانهای اقتصادی سیاسی منطقه ای ممکن خواهد بود، در جهان فعلی اتحادیه اروپا و اتحادیه های دیگر در آفریقا و آسیا گواه بر این بوده و هرچند نواقص زیادی در این اتحادیه ها می توان دید ولی قدم آغازینی بر حرکت ملل دیگر می باشد. این حرکتها هیچگونه تعارضی با آموزه های قرانی نداشته و آیه های بسیاری را در این راستا می توان ملاحظه نمود.

از طرف دیگر چنانچه گوناختی وی نیز بتواند آموزه های صحیح و پیشرفته دینی را وارد سیستم آموزشی تبلیغاتی خود نماید مسلما تاثیر دوچندانی خواهد داشت و موجب روشنگری بویژه در بین فوج عظیم مذهبی شده و آنها را با جهان معاصر هماهنگ خواهد نمود.

قران و لزوم تبلیغ درست آن: حرف پایانی اینکه ما در مقابل کسانی که با سلاح حدیث های جعلی و تفسیر ارتجاعی قران، هست و نیست جامعه را هدف خود قرار داده اند تنها یک سلاح برنده داریم و آنهم توسل به قران و تفسیر آن با اساس حقوق معاصر انسانی و هویت ملی و مذهبی بوده و هرکسی بتواند کمی در قران غور نماید پتانسیل عظیم آن را برای تفسیر جهان معاصر را می تواند کشف نماید. و جالب اینکه که این موضوع را تمامی شیعیان امامیه فارس میدانند و از مطرح کردن آن حذر می کنند و به این سبب نیز چنانچه دقت نمایید در منبرهایشان و در صحبت های رادیو تلویزیونی بیش از نود درصد صحبت هایشان با تکیه به حدیث و داستان های جعلی کلینی ها و مجلسی ها انجام می شود و بندرت به قران و آیه های آن و تفسیرهایی در این ارتباط می پردازند، چون می دانند که اگر به قران رجوع کنند مجبورند تفسیرهای تحریف آمیزی از قران نمایند و این خود ضعف آنها را بیشتر نمایان می سازد.

تورکان آذربایجان و شیعیان مجوسی: بحرانهای منطقه ای ایجاد شده، از دو منظر موجود یعنی چه از نظر بحران ایدئولوژیک مذاهب اسلامی و چه از نظر کشتارهای ایجاد شده توسط گروه های افراطی، با تفکر مذهبی حرکت ملی و ملت تورک آذربایجان ارتباط دور و نزدیکی ندارد، بدین دلیل که حرکت ملی آذربایجان بدلائل متعددی از نظر ایدئولوژیک در صف شیعه مجوسی قرار نمی گیرد، ولی این حوادث ارتباط تنگاتنگی با سرنوشت ملت تورک آذربایجان دارد.

ملت تورک آذربایجان از نظر تفکر مذهبی هیچگونه وجه مشترکی با شیعه مجوسی ندارد و اصول اساسی مذهب شیعه علیچی با اصول و تفکرات مذهبی فارس متفاوت و در مواردی کاملاً در تقابل یکدیگر هستند، شیعه علیچی در طول تاریخ گذشته همیشه از طرف مجوسیان مورد هجوم قرار گرفته و در یک قرن اخیر مجوسیان کمر همت به نابودی علیچی ها بسته اند و بایکوت اقتصادی و ازبین بردن دریاچه اورمیه و کوچهای اجباری، جای کوچکترین شکی را در دشمنی مجوسیان نسبت به مردم آذربایجان و تورکها نمی گذارد. به عبارت دیگر مردم آذربایجان خود قربانی حرکت های افراطی شیعه مجوسی بوده و بقولی (بایاتلی)، مجوسی ها در هیچ برهه ای از تاریخ گذشته به کمک آذربایجانیها نیامدند و در آینده نیز وجه مشترکی در بین آنها قابل رویت نمی باشد.

تورکان آذربایجان و اهل سنت: از طرف دیگر ملت تورک آذربایجان از نظر تفکر مذهبی هیچگونه تعارض و تقابلی با مذاهب اهل سنت ندارند و برعکس شیعه مجوسی که نواصب را دشمن خود می پندارند، ملت تورک آذربایجان از نظر دینی، اهل سنت را برادران دینی خود شمرده و از نظر اصول دینی نیز مشترکات زیادی با همدیگر داشته و ایجاد دشمنی را خلاف دین خود می دانند و این موضوع

در تک تک آثار شاعران و نویسندگان گذشته و حال تورکان ثبت می باشد. به این جهت در بحرانهای منطقه ای، مردم آذربایجان نه تنها هیچوقت در جنگ علیه گروههای سنی پیکار نخواهند کرد، و بویژه از نظر تفکرات و اصول مذهبی و فرهنگی، در کنار شیعه مجوسی نیز نخواهند ایستاد و اتحادی در بین آذربایجانیها و شیعه امامیه فارس قابل ایجاد نخواهد بود، البته موارد فوق به معنی عدم دفاع از خاک و مردم خود نخواهد بود و طبیعتاً در مقابل هر مهاجمی دفاع را حق مشروع خود دانسته و متحدان کوتاه مدت و دراز مدت خود را با توجه به منافع ملی خود انتخاب خواهند نمود.

تورکان شاغل در سپاه و ارتش و مسئولیت سنگین آنها: موضوع دیگری که باید بر آن تاکید نمود موضوع آذربایجانیها و تورکانی هستند که در ارتش، سپاه و بسیج خدمت می کنند، مسئولیت و آگاهی آنها نسبت به مسائل روز در حال حاضر اهمیت زیادی دارد زیرا آنها در خط مقدم نبرد هستند و بویژه آگاهی آنها از شیعه مجوسی و شیعه علیچی با زندگی آنها عجین است، و آنها باید بدانند چنانچه در مقابل نیروهای تروریستی و در دفاع از شیعه مجوسی و در جهت صدور شیعه مجوسی هر صدمه ای بینند در واقع بر علیه اسلام و در جهت منافع مجوسیان صدمه دیده اند و یا کشته شده اند در این حالت نه تنها هیچگونه قرب و حرمتی در نزد خداوند ندارند حتی در نزد مردم و وطن خود نیز ارزشی نخواهند داشت و در واقع در راه خدمت به دشمنان ملت و وطن متضرر شده اند، ولی اگر دشمنان وطن قصد تجاوز به وطنمان را داشتند و در این راه دفاع نموده باشند فداییان وطن و دینمان خواهند بود. در هر صورت هرچه آگاهی و اطلاعات آنها در مورد دینمان و شیعه علیچی و زبان و فرهنگ خودمان بیشتر باشد آگاهانه تر تصمیم خواهند گرفت.

فصل چهارم، قسمت دوم

۴-۲- تلاش فارسگرایان برای مصادره فرهنگ تورکان

در این بخش به چند نمونه از روشنگریها در مورد تلاش برای مصادره عناصر فرهنگی تورکان آذربایجان توسط روشنفکران فارس اشاره می‌گردد، جای دارد روشنفکران و محققین آذربایجانی در اینگونه موارد فعالانه تر حرکت کنند، بویژه با توجه حساسیت موضوع در نزد فارسها و مخصوصا تورکان آسیمیله شده، تاثیر چنین کارهای فرهنگی بسیار زیاد می‌باشد و عملا نژادپرستان در موضع دفاعی قرار می‌گیرند و در مقابل این حرکتها احساس ضعف و زبونی می‌کنند و مردم رفتارها و شیوه های غیر اصولی و غیر منطقی آنها را بیشتر می‌شناسند.

مطلب قابل ذکر در مورد افشای نادرست فارسگرایان اینست که هدف این نیست که گفته شود مولان و یا نظامی گنجوی و یا افراد دیگر فقط به ما تورکها تعلق دارد و دیگران حق منسوب دانستن آنها را بخود ندارند، در اینجا ابتدا چنین هدفی دنبال نمی‌شود، مشکل اینجاست که فارسگرایان نیتی مثل امامیه فارس در مورد امامان اهل بیت دارند، دفاع امامیون از اهل بیت بخاطر مطرح نمودن کرامات واقعی و انسانی بمنظور هدایت مردم نیست بلکه آنها امامان را برای ساختن خدایان جدید و ایجاد شرک و نفاق می‌خواهند آنها می‌خواهند از امامان و از فاطمه زهرا فراد غیرزمینی و خیالی درست کنند و آنها را از درون پیوسانند و نهایتا حرفها دلخواه خودشان را به بهانه اسامی آنها بکرسی بنشانند یکاش از سخنان و اعمال درست امامان در جهت تصحیح جامعه و ایجاد صلح و دوستی استفاده می‌کردند.

فارسگرایان نیز کاش ضمن دفاع از افرادی مثل مولانا و نظامی از پیامهای انساندوستی و صلح دوستی و تعامل و تسامح این افراد درس می‌گرفتند در حالیکه هدف فارسگرایان ارائه تعابیر و تفاسیر تفرقه فکنانه از نوشته های اینگونه افراد بوده و نیتی جز ایجاد دشمنی و ایجاد تحقیر و توهین به غیرفارسها را ندارند. امامیون و فارسگرایان دقیقا مصداق ضرب المثل «نه خود خوری نه کس دهی گنده کنی به سگ دهی» را در مورد امامان و شاعران تورک پیاده می‌کنند.

به این جهت است تورکها وظیفه خود می‌دانند واقعیات موجود در مورد فارسگرایان را آشکار نمایند و از میراث تاریخی انسان گرایانه چنین شاعرانی دفاع نمایند. و نگذارند فارسگرایان همان بلایی را که سر امامان اهل بیت آورده و از آنها آدمهای کینه ای و آدمکش درست کردند بر سر عالمان انساندوست آذربایجانی بیاورند.

۴-۲-۱- مولانا جلال الدین محمد بلخی تورک



نویسندگان فارسگرا می‌کوشند تا با تأویل غیر منطقی برخی از سخنان مولانا، استخراج مصنوعی مفاهیم تورک ستیزانه از کلمات و جملات او و تفسیر نادرست عده‌ای از ابیاتش، برای این ابرمرد عرصه شعر و عرفان، هویتی ایرانی جعل کنند و مذبوحانه تلاش می‌کنند، او را در نقطه مقابل ملتش، ملت بزرگ تورک قرار بدهند.

به شهادت منابع تاریخی مولانا نسب تورکی داشته، احمد افلاکی در کتاب «مناقب العارفین»، دوکتور سلجوق آیدین در کتاب ارزشمند خود «تصوف و طریقت‌ها»، پروفیسور رفیق اوزدک در کتاب «تورک قیزیل کتابی» تأکید کرده‌اند که مولانا سلسله نسبش به خوارزمشاهیان میرساند، چنانچه مادرش مومنه خاتون دختر پادشاه خراسان و تورکستان علاالدوله خوارزمشاه بوده و به همین جهت او را از تورکان خوارزمشاهی دانسته‌اند.

مثلاً از رباعی زیر برمی‌آید که خود او نیز چون مراد و پیر خود تورکی تبار بوده است:

بیگانه مگوئید مرا زین کویم، در شهر شما خانه خود می‌جویم.

دشمن نیم ارچند که دشمن رویم، اصلم تورک است اگرچه هندی گویم (...اگر چه دری گویم)

(دیوان شمس تبریزی، رباعی شماره ۱۱۸۷، ج ۲، ص ۱۴۲۸، تهران، سال ۱۳۸۱)

تأکید مولانا بر تورک بودنش آن قدر واضح و صریح است که جایی برای هیچگونه شک و تردید، یا تفسیر و تأویل باقی نمی‌گذارد. به طور مثال به بیت زیر توجه کنید:

من تورکم و سرمستم، رندانه سلح بستم، در ده شدم و گفتم سالار سلام علیک

(کلیات شمس تبریزی، ج ۱، غزل شماره ۱۳۱۸، ص ۴۸۹)

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می‌گوید، زبان تو نمی‌دانم، که من تورکم، تو هندویی.

غریبی نویسنده و شاعر آذربایجان در کتاب تذکره «مجالس شعرای روم» که در زمان شاه طهماسب صفوی به زبان تورکی آذربایجانی در تبریز تألیف کرده، پس از توضیحات مفصلی که در باره مولوی میدهد در باره اشعار تورکی او چنین می‌گوید: از اشعار تورکی او این مطلع و حسن مقطع از ابیاتی است که در او صاف دوازده امام سروده است:

اولار کیم بنده خاص خدادیر، محب خاندان مصطفادیر.

حقیقت کعبه سینین قبله گاهی، امام و پیشوایم مرتضادیر.

به قول دکتر محمد زاده صدیق از همین اشاره اندک در میابیم که مولوی رومی دیوان کبیری به تورکی داشته است. طیف وسیعی از شعرا و تذکره نویسان تاریخ ادبیات تورکی از دیوان کبیر تورکی مولانا سخن گفته اند...باقی شاعر معروف قرن یازده هجری غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیبی و اوایلا اولدوم یننه دیوانه

فتنه لی آلا گوزلر چون او یخودن او یانه

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و مصراعهای آن سروده، آن غزل چنین شروع می شود:

ماه است نمی دانم خورشید رخت یانه

بو آیریلیق اودونا جانیم نئجه بیر یانه؟

گواه دیگر ما بر وجود دیوان تورکی مولوی مکتبی به نام «مکتب مولویه» در میان دراویش و شعرای آذربایجان و تورک زبان است که اینان در اشعار و احوال خود از مولانا تأثیر پذیرفته بودند.

مولانا نه فقط به تورکی شعر می سروده، بلکه زبان تفکر و تخیل او نیز تورکی بوده و احساس خود را از فرشته الهام به زبان تورکی می گرفته است. در بیت زیر او می گوید که من که باشم تا شعر بسرایم، اما یک سروش تورکی احساسم را برمی انگیزد و مرا به شعر گفتن وا میدارد:

من کجا شعر از کجا؟ لیکن به من در می دمد، آن یکی تورکی که آید گویدم هی کیمسن

(دیوان شمس تبریزی، غزل ۵۸۳).

به دیگر سخن او گاهی به تورکی می اندیشد و به فارسی می سراید، مانند مصراع اول بیت:

ای تورک ماه چهر، چه گردد که صبح تو آبی به کلبه من و گویی که گل برو!

در این بیت تعبیر «چه گردد» ترجمه «نه اولار» تورکی است و ساختار بیت حکایت از خط فکری تورکانه‌ی وی دارد. (به نقل از محمد رحمانی فر)

برخلاف ادعای بعضی از فارسگرایان که می خواهند به مولانا دامنی ضد تورک بپوشانند، مولانا تورکان را نه تنها تحقیر و توهین نکرده، بلکه رشادت و جوانمردی و همت عالی آنانرا ستوده است. مثلا در ابیات زیر دقت بفرمایید:

تورک آن بود کز بیم او، ده از خراج ایمن شود، تورک آن نباشد کز طمع سیلی هر قونسوز خورد.

در بیت زیر مخاطب خود را در شب تاریک به حمله و جسارت تورکانه دعوت میکند و از نرمش و تسلیم طلبی بر حذر می دارد:

یک حمله و یک حمله، کامد شب تاریکی، تورکی کن و چستی کن نه نرمی و تاجیکی.

زیارویان چنین خلقی برای مولانا منبع الهام بوده طوری که در پیش چشم های تورکانه معشوق، خویشان را یک بنده و هندویی کمینه می پندارد:

پیش آن چشم های تورکانه، بنده ای و کمینه هندویی.

مولانا در عین حال که ارث معنوی لایزالی به زبان فارسی هدیه کرده از زبان مادری خود نیز غافل نبود.

کنچ گیلن اوغلان، هی بیزه گل گیل، داغدان داغا هی گزه گل گیل.

آی بیگی سنسن، گون بیگی سنسن، بی مزه گلمه، بامزه گل گیل.

کنچ گیلن اوغلان، اوتاغا گل گیل، یول بولامازسان، داغ داغا گل گیل.

و ملمعات مولوی نیز از این زمره اند:

دانی چرا به عالم، یالقیزینی سئورمن، چون در برم نیایی اندر غمت اولرمن.

من یار با وفایم، بر من جفا قیلورسان، گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلرمن.

ای شمس دیله حاقدان حاقی، بیز فانی ییز، اولدور باقی،

قامولار اونون مشتاقی، .!تا خود که او کیمین اولا

ملمعات شاعر بسیار فراوان است و در دیوان های فارسی مولوی که در ایران چاپ شده است به صورت پراکنده وجود دارد:

ماه است نمی دانم خورشید رخت یا نه؟	بو آیریلیق اودونا جانیم نئجه بیر یانه؟
مُردم ز فراق تو، مردم که همه دانند،	عشق اودو نهان اولماز، یاندیقجا ایرر جانه.
صد تیر زند بر دل آن تورک کمان ابرو،	فیتنه لی آلا گؤزلر چون او یخودان او یانه.
سودای رخ لیلی، شد حاصل ما خیلی،	مجنون گیبی و اویلی اولدوم یئنه دیوانه.
از نافهء شد پرچین یکسره مگی عالم.	هر وقت سحر یئلی زولفوئو قیلیر شانه
آن روز وصال را من قدر ندانستم،	هر دمده یانیر باغیریم، دؤنر او ره گیم قانه
از لعل لب تو مولا افتاده جدا ناگاه،	حق دیر کی گؤزوم تۆکر یاقوتیله دؤردانه
ای شاه شجاع الدین شمس الحق تبریزی،	رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دامه.

(ایرر: یئتیشر؛ نول: نه اولا)

فارسگرایان بعضا شعر زیر از مولانا را ملاک تورک بودن او قرار میدهند

تو ماه تورکی و من اگر تورک نیستم، دانم من این قدر که به تورکی است آب سو.

آب حیات تو گر از این بنده تیره شد، تورکی مکن به کشتنم ای تورک تورک خو.

از این ابیات بروشنی می توان فهمید که کلمه تورک بکار رفته در مصرع او به معنی زیبا روی می باشد و معنی منسویت قومی نمی باشد در بیت اول میگوید :

تو ماه تورکی و من اگر تورک نیستم، (تو ماه زیبا رویان هستی و من اگر زیبا روی نیستم)
 دانم من این قدر که به تورکی است آب سو. (علیرغم زیباروی نبودن زبان تورکی را می فهمم)
 آب حیات تو گر از این بنده تیره شد، (اگر زندگی تو بخاطر من به تیرگی گرایید)
 تورکی مکن به کشتنم ای تورک تورک خو. (بر کشتنم فرمان مده ای زیبا روی قهار)
 مولوی در اشعاری دیگر نیز بر تورک بودنش صحنه می گذارد :

تورکی همه تورکی کند، تاجیک تاجیکی کند، من ساعتی تورکی شوم، یک لحظه تاجیکی کنم.
 ای شاه تو تورکی ؛عجم وار چرائی؟، تو جان و جهانی تو و بیمار چرائی؟.
 ای تورک چرا بزلف چون هندوئی، روی رخ و زنگی خط و پرچین موئی.
 نتوان دل خود را بخطا کم کردن، ترسم که تو تورکی و بتورکی گوئی.
 مولانا در موارد زیادی در گفتگو با شمس تبریز، به تورک بودن خود اشاره دارد.
 بطلح آمد آن تورک تند عربده کن، گرفت دست مرا گفت «تک لیقلا یئرلیغسن» ۱.
 سوال کردم ار چرخ و گردش گز او، گزید لب که رها کن حدیث بی سر و بن.
 بگفتمش که چرا می کند چنین گردش، بگفت هیزم تونیست بی صداع توتن ۲.
 (۱-دیوان شمس: تگری یر لیغسن. ۲-دیوان شمس: دتن)

آن تورک سلامم کند و گوید «کیم سن»، گویم که «خمش کن که نه کی دانم نی بی» (بیگ)
 تورکان پری چهره تک عزم سفر کردند، یک یک بسوی قیشلاق (۱) از غارت بیگانه.
 (۱-دیوان شمس: قشلق)

هست سماع ما نظر هست سماع او بتر، لیک نداند ای پسر تورک زبان ارمنی.
 چه رومی چهرگان دارم چه توکان نهان دارم، چه عیست ارهلاوورا نمی دانم نمی دانم.
 هلاوورا پیرس آخر ازان تورکان حیران کن، کزان حیران هلاوورا نمی دانم نمی دانم.
 رها کن حرف هندو را بین تورکان معنی را، من آن تورکم که هندو را نمی دانم نمی دانم.
 گه تورکم و گه هندو گه رومی گه زنگی، از نقش تو است ای جان اقرارم و آنکارم.
 تورک توئی زه هندوان چهره تورک کم طلب، زانکه نداد هندورا صورت تورک تانگری.
 بر تورک ظن بد مبر و متهم مکن، مستیز همچو هند و بشتاب همراها.
 درین شکی نیست که محمد بن علی معروف به شمس تبریزی مرشد مولانا ازاهالی تبریز بوده و تبار
 وی به تورکان قبیچاق میرسیده، چنانکه مولوی خود به این موضوع تصریح دارد:

زهی بزم خداوندی زهی می های شاهانه، زهی یغما که می آرد شه قبیچاق تورکانه.

(دیوان شمس تبریزی، م درویش، ج ۲، غزل ۹۳۴)

شمس تبریزی شاه تورکان است، رو به صحرا که شه بخرگه نیست.

آن سرخ قبایی که چومه بر آمد، امسال درین خرجه زنگار در آمد.

آن تورک که آن سال بیغمای بدیدی، آنست که امسال عرب واربر آمد.

زه تورکستان آن دنیا بنه تورکان زیبا روی، بهندوستان آب و گل بامر شهریار آمد.

مطلب مهم دیگری که تورک بودن مولانا را اثبات می کند، فرزندان او هستند، پسر مولانا با نام سلطان ولد در کنار دیوان فارسی، دو تا دیوان تورکی «ابتدائیه، رباب نامه» دارد، و دارای اشعار وزین و ارزشمندی است.

در خاتمه به مطلبی تفرقه افکنانه از یک آخوند امامیه در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران اشاره می شود او شعری از مولانا آورده و آن را دال بر شیعه بودن (منظور شیعه امامیه) مولانا دانسته، دلم گرفت زین همراهم سست عناصر، شیر خدا و رستم دستانم آرزوست. و سپس همین اشعار را بهانه قرار داده بر غیر شیعه ها و سنی ها می توپد و مولانا را دشمن آنها نشان میدهد.

طبق معمول این آخوند امامیه هیچوقت مطرح نمی کند که : مولانا همانقدر که از علی و اهل بیت می گوید همانقدر نیز از خلفای راشدین و اهل سنت تعریف میکند برای او انسانیت مهم است نه طرفداری متعصبانه از یک مذهب.

این آخوند نمی گوید که مولانا در مثنوی معنوی و شمس تبریز چند هزار بار از تبریز حرف می زند و عاشق تبریز و عاشق شمس تبریز است و باز نمی گوید که مولانا چقدر به آذربایجان و تورکان عشق می ورزد. و این آخوند نمی گوید که مولانا هنگام تعریف از شیعه، منظورش شیعه از نوع امامیه تفرقه افکن و دشمن تراش و جنگ طلب نیست و از شیعه ای سخن می گوید که علی را به عنوان یک اسنان با فضیلت می شناسد، نه خرافاتی و تفرقه افکن، مولانا از شیعه ای حرف می زند که به خلفای راشدین احترام می گذرد و حضرت عایشه را ام المومنین می داند و به تعریف قران اعتقادی ندارد. و این همان شیعه ای هست که تورکان آذربایجان به آن معتقدند و همان شیعه ای است که شمس تبریز دارد. این شیعه همان شیعه ای است که به شیعه جعفری تورکان و به حسینچی و علیچی معروف است.

۴-۲-۲-تحقیق در تبار نظامی گنجوی

مقاله استاد دکتر حسین محمدزاده صدیق، ارائه شده در کنگره نظامی، ۱۳۷۱ تبریز، این مقاله بعد از مدتی از میان مقالات کنگره نظامی حذف گردید، ضمناً در تلخیص زیر از مقاله آقای حسن راشدی و پروفیسور شرعی جوزجانی نیز بهره گرفته شده است.

سخن از تبار و نژاد بزرگانی چون نظامی، نه در خور شأن متفکران فراخ اندیش است. به واقع نمی‌توان نوابغی چون او را با انتساب به قوم و قبیله‌ای خاص، از جهان بشریت وا گرفت و خورشید جهان تابشان را کم بود و کم شعاع ساخت. بزرگانی چون هومر، شکسپیر، دانته، نظامی، فضولی، تاگر و جز اینها از آن تمامت بشریت هستند. ما نیز اینجا بنا بر آن نداریم که برای الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید گنجوی شجره‌تراشی کنیم، بلکه قصد ما رسوا ساختن شجره‌تراشان و تبارسازان برای اوست و بی آن که از کسی نامی ببریم، کوتاهی اندیشه‌های پلید این پتیاره مغزان را باز می‌نماییم.

نظامی در آغاز منظومه‌ی «خسرو و شیرین» بیتی دارد که می‌گوید:

نظامی اکدشی خلوت گزین است، که نیمی سرکه، نیمی انگین است.

در این بیت واژه‌ی «اکدش» کنایه از امتزاج نفس لاهوتی و ناسوتی در انسان است.

البته لغت اکدش، جز این، معنای «دو تخمه» را نیز می‌دهد. در برهان قاطع می‌نویسد:

«اکدش امتزاج و اتصال دو چیز را نیز گفته‌اند یا یکدیگر، و اسبی را گویند که پدرش از جنسی و مادرش از جنسی دیگر باشد.» و پس از این مقدمات می‌نویسد: «و به اعتقاد محققان، نفس حاسه‌ی انسانی باشد که آن مرکب است از لاهوتی و ناسوتی.»

لغت اکدش که در فارسی به صورت‌های ایکدش، ایگدیش، ایگدیج ضبط شده است، تلفظ عجمی و تحریقی از کلمه‌ی /Yeğdiş/ است. این واژه از دو جزء /Yeğ/ و /diş/ ترکیب یافته است. جزء اول لغت /Yeğ/ به صورت /iyi/ و /iğ/ رایج است که در معنای نیکو، خوب، به کار می‌رود. جزء دوم /diş/ (متضاد /iç/ = درون و داخل)، در معنای بیرون و خارج است که در شیوه‌های تورکی روستاهای تبریز ترکیب‌های /dişra/ و /dişğar/ هم اکنون از آن بر جای است، و خود کلمه /diş/ از لغات فعال تاریخ زبان تورکی به شمار می‌رود و در معنی بیرو و خارج چیزی بکار می‌رود.

بدین گونه روشن می‌شود که لغت «یئیدیش» و «یئغدیش» تورکی که در فارسی اغلب به دو صورت «اکتش» و «اکدش» آمده در معنای «بیرونی مطلوب و محبوب» است. یعنی کسی که از ما نیست، اما برای ما دوست داشتنی است. و این عنوانی است که تورکان برای فرزندان خویش که از زنان فارس به دنیا می‌آوردند داده‌اند. این لفظ اکنون در آذربایجان «ایغدیش» /iğdiş/ تلفظ می‌شود.

این معنای لغوی اکدش بود. اما چنان که گفتیم، این کلمه در ادب فارسی مجازاً در معنای نفس مرکب لاهوتی و ناسوتی است که آن نفس حاسه‌ی انسانی است.

نظامی خود را ممزوجی از این دو می‌بیند. اولین حال را سرکه و دومین سجه‌اش را انگبین می‌نامد. اولین حالش را «زهد خشک بار بر دوش» و «خوان خشک» و دومین سجه‌اش را «چشمه‌ی نوش» و «آب زندگانی» می‌نامد:

نظامی اکدش خلوت گزین است، که نیمی سرکه، نیمی انگبین است!

ز طبع تورکشاد، چشمه‌ی نوش، به زهد خشک بسته بار بر دوش.

دهان زهدم ار چه خشک خوانی ست، لسان طبعم آب زندگانی است.

چو مشک از ناف عزلت بو گرفتم، به تنهایی چو عنقا خو گرفتم.

گل بزم از چو من خاری نیاید، ز من بیش از دعا کاری نیاید.

ندانم کرد خدمت‌ها شاهی، مگر لختی سجود صبحگاهی.

طمع را خرقة بر خواهم کشیدن، رعونت را قبا خواهم دریدن...

از همین چند بیت خود پیدا است که کلمه‌ی اکدش در نخستین بیت معنای مجازی دارد. یک لغت را در یک متن نمی‌توان جدا و منتزع از متن و بی ارتباط با دیگر سوابق و لواحق متن معنی کرد. و متأسفانه در پژوهش‌های برخی از ادیبان کشور ما که در دام روح و جوّ تنگ‌نظرانه‌ی نژادگرایی و اسلام‌ستیزی افتاده بودند و دچار هیستری ناسیونالیستی و پان‌ایرانیستی بودند، این شیوه‌ای معمول بود. نظامی پژوهان تنگ نظر ما، اکدش را در متن فوق به «دو رگه» تعبیر می‌کردند و سپس در بیت زیر:

گر مادرم، آن ریشه‌ی گُرد، مادر صفتانه پیش من مرد.

کلمه‌ی «گُرد» در معنای پهلوان و دلاور را کرد (= در معنای قومی و نژادی) می‌خواندند و ثابت می‌کردند که مادرش نیز گُرد بوده است. این همه به خاطر این بوده است که شاه‌پرستان، قوم گُرد و همه‌ی اقوام ساکن ایران (غیر از تورک‌ها) را ایرانی فرض می‌کردند و تورکان ایرانی را غیرایرانی و اجنبی و بیگانه و پس‌مانده‌ی مغولان و غزان می‌دانستند. و در این تئوری‌بافی قصد داشتند اولاً مسلمان تورک ایرانی را تهی از هویت سازند و دوم آن که میان اقوام ایران اسلامی که اسلام و قرآن پیوسته میان آنها وحدتی و اعتصامی بی‌نظیر آفریده بود، دشمنی و نفاق و کینه ایجاد کنند.

اما کلمه‌ی گرد (Gord) لفظ فارسی مأخوذ از تورکی باستان است. ریشه‌ی آن در تورکی «قورد» (Qurd) است که در دو معنای «شجاع و دلاور و بی‌باک» و «گُرد» به کار رفته است.

واژه‌ی باستانی «قورد» به فارسی در معنای اول خود به صورت «گُرد» و در معنای دوم خود به صورت «گُردگ» وارد شده است و هم اکنون نیز رایج است. اما در تورکی معاصر معنای دوم آن تغلب یافته

است و کمتر در معنای نخستین به کار می‌رود. دادن صفت گُرد و دلاور به زن‌ها در تاریخ آذربایجان شیوه‌ای مرسوم بوده است. حتی در ضرب‌المثلی گفته می‌شود: اصلانین اثرکک دیشی سی اولماز (یعنی: شیر، نر و ماده ندارد).

در فارسی نیز به تبعیت از تورکی برای زن‌های شجاع، صفت گرد داده شده است. حتی با این لغت نام دختر نیز ساخته‌اند. چنان که گردیه (Gordiya) نام خواهر بهرام چوبین بود که خسرو پرویز او را به حرمسرای خود برد و گردآفرید نام دختر گزدهم بود که با سهراب در کنار دژ سپید جنگید. فردوسی گوید:

زنی بود بر سان گُرد سوار، همیشه به جنگ اندرون نامدار.

کجا نام او بود گُردآفرید، که چون او به جنگ اندرون کس ندید.

نظامی مادر خود را «رئسه‌ی گُرد» خطاب می‌کند. بی‌گمان او از زنان دلاور مسلمان بوده است که پس از مرگ شوی خویش چون دیگر زنان دلاور تورک، گردانه و رئیسانه به تربیت فرزندش الیاس همت گماشت:

گر شد، پدرم به سنّت جدّ، یوسف پسر زکی مؤید.

گر مادرم آن رئسه‌ی گُرد، مادر صفتانه پیش من مرد.

از لابه‌گری که را کنم یاد، تا پیش من آردش به فریاد!

با این غم و درد بی‌کرانه، داروی فرامشی ست چاره!

در عصر نظامی و هیچ‌گاه در شهر گنجه و سوی‌های آن قبایل کرد زندگی نکرده‌اند. این مردم سلحشور پیوسته در کردستان می‌بودند و در فراز و نشیب تاریخ خود بیشتر به خراسان کوچ داده شدند و اکنون نیز در گنجه و اطراف آن، روستاهای کردنشین وجود ندارد.

در عصر نظامی پیدایی قوم مسلمان تورک آذربایجانی به فرجام رسیده بود. او گذشته از زبان تورکی آذری، فارسی، عبرانی و پهلوانی نیز می‌دانست. هیچ‌جا اشاره به این که کردی نیز بلد باشد، نشده است. به جای پایبندی از زبان و تاریخ و تاریخ ادبیات کردی هم در آثارش برنمی‌خوریم. و در آن روزگار نیم‌زبان کردی فاقد هر گونه ادبیات بود حتی بسیاری از واژه‌هایی را نیز که می‌توانست به کردی تلفظ کند تا ناهنجاری در گفتارش و در اوزان شعری آثارش راه نیابد، به فارسی و شیوه‌ی نیم‌زبان تاتی تلفظ کرده است.

از سوی دیگر در منظومه‌ی «لیلی و مجنون» و چند بیت پایین‌تر از ابیات فوق، تمثیلی می‌آورد که در آن از عنصر کرد به سادگی و بی‌دانشی و عوامی تعبیر می‌کند:

کردی، خرکی به کعبه گم کرد، در کعبه دوید و اشتلم کرد!

کاین بادیه راره‌ی دراز است، گم گشتن خر ز من چه راز است؟

این گفت و چو گفت باز پس دید، خر دید و چو دید خر، بخندید!

گفتا خرم از میانه گم بود، وا یافتنش به اشتلم بود!

گر اشتلمی نمی زد آن کرد، خر می شد و بار نیز می برد...

این تعبیر، خود وابستگی الیاس یوسف اوغلو نظامی را به قوم گُرد زیر سؤال می برد. از سوی دیگر،

نظامی بارها به آذربایجانی (= تورکی) بودن خود به صراحت اشاره‌ها دارد و این ادعا متکی به ادله‌ی

تاریخی و منطقی است که ما در دو بخش به کوتاهی باز می نماییم:

الف- دلایل صوری و بیان صریح: آنجا که می گوید:

پدر بر پدر مرمر تورک بود، به فرزانی هر یکی گرگ بود.

آنجا که از مرگ همسرش آفاق که از تورکان قیپچاق بود، یاد می کند و فرزندش محمد را دعا

می کند.

چو تورکم گشت از خرگه نهایی، الهی! تورک زادم را تو دانی!

-درد دل نظامی در مجادله لفظی با اخستان شاه (طغرل دوم، شیروانشاه) دلیل روشنی بر رغبت قلبی او

نسبت به سرودن شعر تورکی می باشد، شاه او را از تورکی سرایی منع کرده و از او خواسته است که

لیلی و مجنون را در زیور فارسی و تازی بیاراید: (به عبارت دیگر شاه به شاعر سفارش خود را چنین

می فرستد که تورکی گفتن زبندگی ما نیست، نظامی از این حرف ناراحت می گردد و این نشان می دهد

نظامی قصد داشته است اشعارش را به تورکی بسراید ولی مجبور به تغییر روش می شود، او برای اینکه

ناراحتی خود و علت عدم سرودن اشعار به زبان تورکی را بیان کند درد دلش را در پیشگفتار کتابش به

زبان می آورد، ابتدا اشعار نظامی در مورد سفارش شاه ذکر می شود).

شاه همه حرف‌هاست این حرف، شاید که در او کنی سخن صرف.

در حال رسید قاصد از راه، آورد مثال حضرت شاه.

خواهم که بیاد عشق مجنون، رانی سخنی چو در مکنون.

از زیور پارسی و تازی، این تازه عروس را طرازی.

بنگر که در حقه‌ی تفکر، در مرحله‌ای که می کشی در...

تورکی صفت وفای ما نیست، تورکانه سخن سزای ما نیست.

آن کز نسب بلند زاید، او را سخن بلند باید!

این چند مصراع دستاویز برخی محققان تنگ نظر شده است که می گویند در این چند بیت، خواست شاه

این است که او به خلاف سلطان محمود غزنوی که درباره‌ی فردوسی بد عهدی کرد، عاری از این

صفت زشت است و معتقدند که قصد شاه اهانت به مردم آذربایجان و زبان تورکی آذربایجانی نبوده است. این گونه استدلالات ساختگی و ساده‌لوحانه را خود نظامی افشاء می‌کند. از این مصراع‌ها آشکار می‌شود که نظامی در آن عهد، چون دیگر شاعران و عاشیق‌ها که در آن روزگار اوزان Ozan نامیده می‌شدند، به تورکی آذربایجانی شعر می‌سروده است. و گرنه ضرورتی نداشت که شاه به شاعر توصیه کند که:

در زیور پارس و تازی، این تازه عروس را طرازی.

نظامی به دنبال نقل سخنان شاه که خود را از «نسب بلند» (!) می‌شمارد، می‌گوید:

چون حلقه‌ی شاه یافت گوشم، از دل و دماغ رفت هوشم.

سرگشته شدم در آن شماتت، از سستی عمر و ضعف حالت.

نه زهره که سر ز خط بتابم، نه دیده که ره به گنج یابم.

کس محرم نه که راز گویم، وین قصه به شرح باز گویم...

نظامی در جای دیگری هم گله می‌کند که:

تورکی ام را در این حَبَش نخرند، لاجرم دوغبای خوش نخورند.

اما نظامی شاعر و حکیم جهانی است و متعلق به جهان بشریت، گرچه آذربایجانی است و در شهر گنجه مدفون. شعر گفتن او به زبان ذری هم که زبان مرسوم شعر آن زمان بوده نیز وی را نمی‌تواند در دایره تنگ این زبان و کشور تاجیکستان، افغانستان و یا ایران محدود کند، آنچنانکه فارابی، ابوریحان بیرونی و ابن سینا که از شهرها و مناطق تورکستان آن زمان برخاسته‌اند و رازی، طبری تمام آثار خود را به عربی نوشته‌اند. عربی نوشتن این بزرگان هم نمی‌تواند دلیلی بر متعلق بودن آنها به عربها و کشورهای عربی باشد، در عین حالی که همه این بزرگان به جهان بشریت تعلق دارند.

(ماخذ: پروفیسور صدیق، پروفیسور شرعی جوزجانی، حسن راشدی)

۴-۲-۳- آذربایجان، اران و استالین

تداول است که گفته می‌شود «استالین نام آذربایجان را بر روی کشوری نهاد که قبلاً اران نامیده می‌شد». این سخن نادرستی است که از فرط تکرار شبیه به واقعیت شده است. نام «اران» که به شکل‌های گوناگون دیگری همچون «اران/ آران/ الران/ رانی/ آلبانیا/ آلوان/ اُغوان» در متون تاریخی ضبط شده، نه نام یک کشور یا استان یا شهر، که همچون «خراسان» نامی جغرافیایی است برای یک موقعیت جغرافیایی. نام اران نه تنها تعارضی با نام آذربایجان ندارد، که بخشی از آن به حساب می‌آمده است. چنانکه صاحب برهان قاطع آورده: «اران ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آنست». با اینکه در سال‌های ۱۱۹۲ هجری شمسی (۱۸۱۳ میلادی) و ۱۲۰۶ هجری شمسی (۱۸۲۸ میلادی) و به موجب دو عهدنامه گلستان و تورکمنچای، نواحی‌ای از قفقاز از حاکمیت ایران جدا شده و به روسیه تزاری ملحق گردیدند، اما مردمان آن نواحی بنا به ریشه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک و نیز پیوندهای نسی و سببی، همواره تعلق خاطر به ایران را حفظ کرده بودند. در منابع مکتوب متعلق به آن دوران مکرراً اشاراتی به این تعلق خاطرها شده است.

پس از جدایی نواحی قفقاز از ایران، تعدادی از خان‌نشین‌های محلی برای کسب استقلال از روسیه تلاش می‌کنند. تلاش‌هایی که بجز یکی از آنها، هیچکدام به سرانجامی نمی‌رسند. تنها کوشش موفقیت‌آمیز برای کسب استقلال از روسیه متعلق به «حزب مساوات» بود که در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی (۱۹۱۱ میلادی) پایه‌گذاری شده بود. این حزب موفق شد تا در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی (۱۹۱۸ میلادی) یعنی یکسال پس از انقلاب اکتبر و سقوط روسیه تزاری، نواحی‌ای از اران و شروان و قفقاز جنوبی را از روسیه جدا کند و تحت حاکمیت خود در بیاورد. آنان پس از پیروزی، کشوری با نظام سیاسی جمهوری را بنیان می‌گذارند و نام «آذربایجان» را بر اساس خاطره مشترک و تعلق خاطرهای موجود میان مردم، بر آن کشور تازه تأسیس می‌نهند. چندی نمی‌گذرد که محمدامین رسول‌زاده به عنوان رئیس‌جمهور برگزیده می‌شود و این نخستین کشور جمهوری و نخستین رئیس‌جمهور در منطقه خاورمیانه و در میان کشورهای اسلامی بود.

رسول‌زاده، روشنفکر و روزنامه‌نگار و استاد شرق‌شناسی دانشگاه مسکو و از بنیانگذاران حزب مساوات بود. او همچنین در زمان انقلاب مشروطه سال‌ها در ایران زندگی کرده بود و به عنوان یکی از مدیران و نویسندگان نشریه «ایران نو» که گفتارهایی در باب سوسیال دموکراسی می‌نوشت، تأثیر بسزایی در تحولات سیاسی ایران داشت.

عمر کشور و جمهوری مستقل آذربایجان بیش از دو سال به درازا نینجامید. یک سال پس از اعلام استقلال، قوای نظامی روسی به مقابله با آنان بر می‌خیزند و در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی (۱۹۲۰)

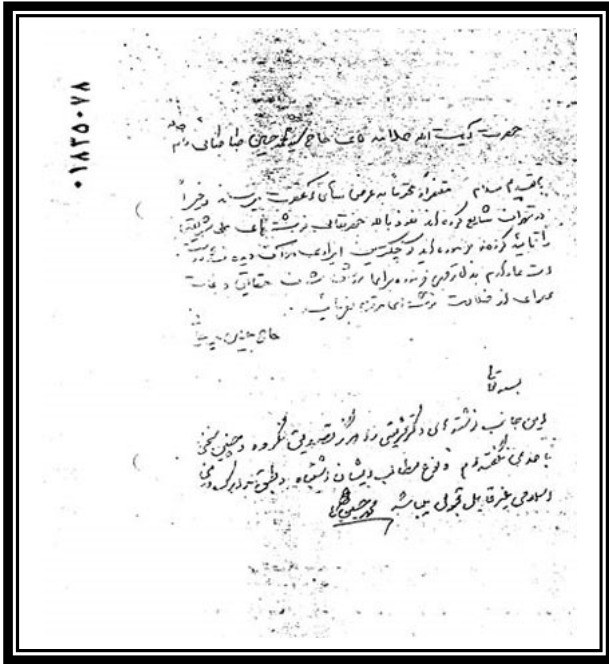
میلادی) آنان را سرکوب و سرنگون می‌کنند و جمهوری تازه تأسیس آذربایجان را به اتحاد جماهیر شوروی ملحق می‌نمایند. این واقعه تقریباً همزمان است با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران و سرنگونی حکومت قاجار.

تمام این اتفاق‌ها (از صدر تا ذیل) پیش از دوران فرمانروایی ژوزف استالین (۱۹۲۲ تا ۱۹۵۳ میلادی) روی داده بود.

پس بطور خلاصه: ۱- اران همچون مفهوم تاریخی خراسان، نام یک منطقه جغرافیایی است. ۲- کشور یا حکومت یا استان یا شهری به نام اران هیچگاه وجود خارجی نداشته است. ۳- کشوری که آذربایجان نامیده شد، نه توسط روس‌ها، که توسط حزب مساوات که معارض روس‌ها بودند، پایه‌گذاری شد. ۴- موقعیت جغرافیایی این کشور کاملاً مطابق با اران نیست. ۵- اران بخشی از آذربایجان به مفهوم تاریخی آن است و تعارضی با آن ندارد. ۶- نام آذربایجان برای این کشور را رهبران حزب مساوات انتخاب کردند و بر آن نهادند و نه روس‌ها یا استالین. ۷- جمهوری آذربایجان دو سال پس از تأسیس، استقلال خود را از دست داد و به عنوان یکی از جمهوری‌های اتحاد شوروی در آمد. ۸- پیدایش کشوری به نام آذربایجان، تعیین نام آن و در نهایت سقوط آن، همگی پیش از زمان فرمانروایی استالین بود. (ماخذ: رضا مرادی غیاث آبادی)

۴-۲-۴- خدعه امامیون فارس برای مصادره کردن بزرگان تورک (علامه طباطبایی)

حضرت آیت ا... علامه حاج سید محمدحسین طباطبایی (دام ظلّه)



با تقدیم سلام مفتخرأ و محترماً به
عرض آنحضرت می‌رساند. اخیراً در
تهران شایع کرده‌اند نعوذ با...
حضرت تعالی نوشته‌های علی شریعتی را
تأیید کرده و فرموده‌اید کوچکترین
ایرادی در آن دیده نمی‌شود. استدعا
دارم بذل توجهی فرموده برای روشن
شدن حقایق و نجات عده‌ای از ضلالت
نوشته‌ای مرقوم بفرمایید. حاج حسین...

بسمه تعالی

این جانب نوشته‌های دکتر شریعتی را

هرگز تصدیق نکرده و چنین سخنی به احدی نگفته‌ام و نوع مطالب ایشان اشتباه و طبق مدارک دینی
اسلامی غیر قابل قبول می‌باشد.

۴-۲-۵- کوه توروز و یا عون ابن علی

بر بالای بلندترین قله کوه توروز و یا سرخاب، واقع در شمال تبریز که با ارتفاع ۱۸۰۰ متر از سطح دریا،
دو مزار وجود دارد که متعلق بودن آنها به فرزندان ح علی ادّعا می‌گردد، کوه توروز از شمال به
رودخانه آجی چای، از شرق به کهلیک بولاغی، از غرب به خیابان‌های شهرک ارم، خیابان خلیل آباد
و پاسداران و از سمت جنوب به یوسف آباد، احمدآباد، ایده لو، سرباز شهید و رشیدیه منتهی می‌شود.
فهرست قله‌های رشته کوه سرخاب: قله دند (ارتفاع: ۲۳۷۸ متر)، قله بهلول (ارتفاع: ۱۹۸۵ متر)،
قله پکه‌چین (ارتفاع: ۱۹۴۵ متر)، قله هیلله (ارتفاع: ۱۸۵۰ متر)، قله «توروز» و با نام جدید آن «عون بن
علی (ارتفاع: ۱۸۰۰ متر)،

تاریخچه بقعه

در گزارش سازمان میراث فرهنگی، تاریخ احداث بنای اصلی، سده نهم هجری ثبت شده است که در
زمان تسلط عثمانی‌ها بر تبریز، دستخوش ویرانی گردیده و در زمان شاه عباس صفوی تجدید بنا شده
است. (اسناد سازمان میراث فرهنگی استان، گزارش بقعه عون بن علی (۱۳۸۰).

در کتاب «دایره المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی» و کتاب «بناهای آرامگاهی ۱۳۷۶» چنین آمده است: «بنای بقعه عون بن علی و زید بن علی شامل سه اتاق و یک مقبره مسجد گونه... است. سبک بنا، شیوه ایلخانی دارد. بقعه در قرن نهم و دهم هجری و هنگام حیات درویش حسینی کربلایی، بسیار آباد بوده است. بقعه در دوره صفویه و در زمان شاه عباس اول صفوی تجدید بنا شده و سپس در نتیجه زلزله زمان شاه سلطان حسین و زلزله سال ۱۱۹۳ هـ ق تبریز شکست برداشته و قسمتی از آن فرو ریخته، تا اینکه بقعه را امین لشکر قهرمان میرزا در اواخر قرن سیزدهم هجری مرمت و حتی راه همواری برای آن احداث کرده است. این بقعه، قریب چهل سال توسط امیر لشکر اسماعیل خان والی آذربایجان و فرمانده قشون شمال غرب، تعمیر اساسی گردید، قبر امامزادگان به طول دو متر و پنج‌جاه سانتی متر، عرض یک متر و ده سانتی متر و ارتفاع یک متر است. قبر عون بن علی در سمت راست بقعه و قبر زید بن علی در سمت چپ بقعه واقع شده است. بر روی تورفتگی دیوار غربی حرم سنگ نوشته ای از جنس مرمر سفید با مضمون زیر اشاره به مرمت مجدد بنا در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی دارد:»

بسم الله الرحمن الرحيم انما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر.

ساختمان مسجد و بقعه عون بن علی که در اثر مرور زمان در حال انهدام بود که هیئت امنایی تشکیل و نسبت به تعمیرات اساسی ساختمان مسجد و بقعه در خرداد سال ۱۳۵۳ هـ. ش (۱۳۹۴ هـ ق) شروع و در مهر سال ۱۳۵۵ هـ. ش (۱۳۹۶ هـ ق) خاتمه پذیرفت. در مرحله دیگر بنا، در سال ۱۳۷۹ طبق نوشته روی سنگ قبر مرمت گردیده است. آخرین مرمت اصلی بنا، در سال ۱۳۸۰ گرفته است.

نظریات مختلف در مورد این آرامگاه:

- آیت الله شهید ثقه الاسلام تبریزی در کتابش «تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته» (در خصوص مشاهیر علم و ادب و امامزادگان با تحقیق و تعلیق محمد الوانسانز خویی) ابتدا مطلبی از کتاب «روضه اطهار» آورده و سپس به رد ادعا می پردازد:

ملا محمد امین حشری در روضه اطهار به نقل از بحر الانساب، عون بن علی و زید بن علی را فرزندان امیر المومنین علی (ع) و مادرشان را اسماء بنت عمیس یاد کرده و شهادت آنها را مربوط به تاریخ فتح آذربایجان در زمان خلیفه دوم می داند. (روضه اطهار، ص ۱۷ و ۱۸)

ثقه الاسلام تبریزی می فرماید: «نسبت عون و زید مدفون در قله کوه سرخاب به حضرت ولایت مآب (ع) امری است از حلیه صدق عاری و شاهدی بر این مدعی نیست. قول صاحب تذکره (ملا محمد امین حشری) که والده عون و زید را اسما بنت عمیس می داند و شهادت آن دو بزرگوار را از وقایع زمان خلافت خلیفه ثانی می شمارد، دلیل بر نهایت بی اطلاعی صاحب تذکره است، بر سیر و تواریخ، اسماء بنت عمیس اول، در حباله نکاح خلیفه اول بوده، بعد از رحلتش داخل پرده کیان حریم عصمت و

جلالت حضرت مولای متقیان شد رحلت خلیفه اول در ماه جمادی الاخره از سال سیزدهم هجری است و فتح آذربایجان در سال بیست و دوم هجرت و مابین این دو تاریخ نه سال است. ولادت عون از اسماء که زوجه خلیفه اول بود لامحاله تقریباً به چهارده ماه بعد از رحلت خلیفه اول خواهد کشید و اعزام طفل هفت و هشت ساله را به جهاد علی نیست. و از اولاد حضرت امیر المومنین دو تن مادرشان اسما بنت عمیس است؛ یکی عون و دیگری یحیی، عون در کربلا شهید شده و به همین نسق است بودن محمد بن الحنفیه در فتح آذربایجان که عمر آن جناب نیز در آن اوقات قریب نه خواهد بود چرا که تزویج والده او بعد از رحلت صدیقه کبری است و شهرت محمد بن حنفیه در صفحات آذربایجان که نسبت حضور در زمان فتح دهند و مساجدی چند به اسم آن جناب ذکر نماید که از جمله مسجد قریه سیس ارونق و مسجد قریه بارنج نزدیکی شهر است همه از مجعولات و به عقیده نگارنده از مخترعات کیسانیه است که آن حضرت را امام دانند.» تاریخ امکانه شریفه و رجال برجسته، ص ۱۸-۲۰

-منابعی مثل «تاریخ الائمه‌ی ابن ابی‌الثلیج» و «روضات الجنان»

مطالب زیر را در مورد کوه توروز و جفت قبر قله آن ارائه می دهند:

در تبریز در قله ی کوه سرخاب مقبره ایست به نام (عین علی زین علی) و گویند که اصل صحیح آن عون بن علی (ع) و زید بن علی (ع) است و در افواه عوام تحریف و تصحیف گردیده (تاریخ الائمه‌ی ابن ابی‌الثلیج ص ۱۰) و هر دو فرزندان امام امیرالمؤمنین (ع) است ولی این شهرت بی اصل و بی اساس است آنجا مسکن دو جولاهه ی زاهد گوشه گیر بوده که صاحب روضات الجنان حافظ حسین متوفی (۹۹۷ ه. ق از ترهات و خرافات صوفیه ی سنیها افسانه ی درباره ی آنها نقل کرده است (روضات الجنان ج ۱/ ۱۶۵-۱۶۶) و جای تکیه ی جماعتی از صوفیهای نعمه‌اللهیه بوده ولی حشری در تذکره ی خود به خاطر شاه عباس کبیر صفوی و خوش آیند او آنجا را خوابگاه دو جگرگوشه های امام علی قلمداد کرده بالاخره امام زاده درست شده و پس از چند قرن از افراد خاندان ما سادات طباطبائین عبدالوهابیه مرد سلیم النفس زودباوری نوشته ی حشری و امثال وی را مدرک خود قرار داده و از روی سادگی و سطحی بودن که در بعضی طبایع انسانی یک صفت غریزی است به نگارش هر نویسنده اعتماد کرده، در تاریخ بسیار ساده و سطحی و عوامانه ی خود به نام (تاریخ اولاد اطهار) نگارش داده و امام زاده ی لازم الاحترام ساخته است و بعداً اشخاصی پا به عرصه ی وجود می گذارند و به اقوال آن ساده لوحان زودباور اطمینان کرده و نوشته های آنها را برای خودشان مدرک قرار می دهند و بعضی تقریبات و تأییدات موهوم هم علاوه می شود شسته و رفته امامزاده می سازند ولی سادات و اولاد بلاشک و شبهه از بنی فاطمه (ع) را احترام نمی گذارند سهل است بلکه بی احترامی می کنند و اهانت وارد می سازند.

ابن ابی الثلج در کتاب تاریخ الائمه‌ی ص ۱۰ در رابطه با انتساب عون و زید به ح علی می نویسد:
 «ح علی پسری به نام زید ندارد و عون بن علی (ع) در کربلاء شهید شد، شهادت وی در کربلاء در
 کتب زیادی تصریح شده است مانند: قره العین فی اخذ ثارالحسین ص ۸۴ ط تهران سال ۱۳۱۸ ق؛
 روضه الاحباب سید محدث جمال‌الدین عطاء الله شیرازی دشتکی مشهور جال الحسینی، رجوع شود به
 وقایع تتمه‌ی محرم ص ۲۲۴

-حافظ حسین کربلایی، کتاب خود روضات الجنان (۱/۱۶۶) را در اواخر قرن دهم هجری تألیف نمود،
 او انتساب جفت قبر موجود در قلعه توروز را به عون بن و زید بن علی رد کرده و می گوید زید موجود
 نیست و عون در کربلاء شهید شد. و از قول مراد و مرشد خود نقل می کند که دو برادر جولاه (بافنده)
 بودند که در این مکان به امر جولاهی اشتغال داشته اند. و این قبرها به آنها تعلق دارند.

کاشفی در روضه الشهداء تفصیل شهادت عون را نوشته ص ۲۶۴-۲۶۳ ط تهران سال ۱۳۳۴ ش.
 سید عبدالمجید حسینی حائری در ذخیره الدارین، شهادت عون در کربلا را تصریح کرده ص ۱۶۵ ج ۱.
 علامه‌ی مامقانی (ره) در تنقیح المقال عون را از شهداء کربلاء شمرده است.

شیخنا المحدث خیابانی (ره) در وقایع الایام تتمه‌ی محرم الحرام عون را در ردیف شهداء کربلاء یازده
 تن از اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) شمرده و شخص نهم از آنها به شمار آورده است ص ۱۴۰ ط تبریز.
 صاحب قاموس الرجال در اصل وجود عون بن علی (ع) تردید کرده و گفته ابن قتیبه و شیخ مفید او را
 از اولاد ح علی بشمار نیاورده‌اند و وجود او را طبری از واقدی نقل کرده ولی صاحب قاموس ملتفت
 نشده که صاحب استیعاب و اصابه از ابن کلبی نیز وجود و تولدش را از اسماء بنت عمیس نقل کرده‌اند
 و عدم نقل ابن قتیبه و شیخ مفید (ره) دلیل عدم وجود عون نمی‌شود و صاحب قاموس گوید کسی
 شهادت عون را در کربلاء بر فرض تحقق وجودش ذکر نکرده معلوم می‌شود صاحب قاموس چون به
 حقیقت نرسیده راه افسانه را پیموده است و آنتهایی که به شهادت وی در کربلاء از اهل تتبع و اطلاع
 تصریح کرده‌اند بهتر از صاحب قاموس اطلاع داشته‌اند چنانچه اسامی جمعی از آنها نگارش یافت و
 آنها از قصاصین محسوب نیستند چنان که صاحب قاموس پنداشته است و این که اسمی از عون در
 زیارت ناحیه نیامده دلیل عدم شهادت وی نیست زیرا بیشتر از ده نفر از بنی‌هاشم از شهداء کربلاء‌اند که
 اسامی‌شان در زیارت ناحیه ذکر نشده است معلوم می‌شود در زیارت ناحیه نظر به ذکر اسامی جمعی از
 شهداء کربلاء است نه به استقصاء آنهاست.

علامه‌ی معاصر شیخ محمد جواد مغنیه در کتاب (المجالس الحسینیة) عون بن علی (ع) را از شهداء
 کربلاء بشمار آورده ص ۱۳۳ ط بیروت چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکره و شخی اربلی (ره) در
 کشف الغمه عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) نوشته‌اند.

ابن ابی‌الثلج بغدادی از قدماء و بزرگان و ثقات علمای امامیه که در سال ۳۲۵ هـ وفات یافته در (تاریخ الائمه) علیهم‌السلام عون را از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که از سائر زوجات آن حضرت غیر از صدیقه‌ی طاهره (ع) متولد شده‌اند ذکر کرده ص ۲۲ ط قم سال (۱۳۶۸) ق چنانچه به وجود عباس اصغر از اولاد امیرالمؤمنین (ع) که غیر از قمر بنی‌هاشم (ع) است و در کربلاء شهید شده تصریح کرده و در زیر عنوان «اصاغر» گفته که او نیز در کربلاء شهید شد ص ۲۲ و عباس اصغر شقیق عمر اطرف است و نسابه‌ی عمری در المجدی و ابن شهر آشوب در مناقب و محب طبری در ذخائر العقبی قمر بنی‌هاشم را به (اکبر) توصیف کرده‌اند که ارشاد به عباس اصغر می‌کند و مادر عباس اصغر ام حبیب است رجوع شود به تاریخ الائمه‌ی ابن ابی‌الثلج ص ۱۰.

ناگفته نماند که با نام عون بن علی دو مقبره جعلی دیگر ساخته شده است که نشان از حرص و ولع عده ای در دستبرد زدن به مال و اموال و نذورات مردم مظلوم معتقد به اهل بیت می باشد: یکی از بقعه‌های جعلی، بقعه عون بن علی، در ماسوله فومن؛ و دیگری امامزاده عون بن علی، در روستای کروگان، جاسب، دلیجان به اصطلاح متعلق به دوره امویان و عباسیان می باشد.

منابع :- کتاب شماری از زیارتگاه‌های استان آذربایجان شرقی؛ - کتاب عرشیان خاک نشین - محمد الوانساز خویی

تاریخ امکانه شریفه و رجال برجسته

این کتاب یکی از آثار ماندگار آیت الله شهید مرحوم میرزا علی آقا ثقه‌الاسلام تبریزی است که در ردیف کتاب‌های مهم تاریخی و رجالی بوده و در خصوص مشاهیر علم و ادب و امامزادگان می باشد. شهید ثقه‌الاسلام تبریزی در کتاب حاضر به بررسی سه مورد از اماکن مقدس شهر تبریز پرداخته و با همتی عالی و ذهنی نقاد و نکته سنج به داوری بین اقوال بزرگان علم و دانش نشسته و نکات ضعف و قوت آنها را بیان نموده است. فهرست مطالب کتاب به این شرح است:

درآمد، فصل اول- در ذکر بقعه امامزاده سید حمزه (ع)، فصل دوم- امامزاده عون بن علی و زید بن علی، فصل سوم- در ذکر بقعه‌ای که معروف به مقام صاحب الامر (عج) است، فصل چهارم- حوادث و وقایع تبریز و فائده در بناء باغ شمال تبریز.

این کتاب با تحقیق و تعلیق محمد الوانساز خویی در ۱۴۴ صفحه به شکل مصور توسط کتابخانه بزرگ آیت الله مرعشی نجفی - گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی در قم منتشر شده است که با شماره ثبت ۴۹۷۵۰۰ در کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی موجود است.

تلاش امامیون فارس برای تحمیل خرافات قبرپرستی به تورکان

با توجه به مطالب فوق بزرگان دینی تورکان مثل ثقه الاسلام تبریزی و دیگران، بدون کوچکترین تعصب دینی و با تحقیق درست و دقیق اعلام نموده اند که حرفها و عقاید موجود در مورد وجود مقابر امامزاده در قله کوه توروز مبنای علمی درستی ندارد و در آنجا نه تنها امامزاده ای وجود ندارد بلکه قبر افرادی وجود دارد که هیچ اعتقادی به شیعه امامی و یا شیعه جعفری نداشتند ولی علیرغم وجود این اطلاعات، امامیون فارس برای چاپیدن مردم و تحمیل خرافات به آنها، دست از دروغگویی نمی کشند و با انواع حیل می خواهند در آنجا مقبره درست کرده و مردم را به خرافات بیالایند.

و حتی افراد آنها با تعابیر بسیار ساده و بقول خودشان عامه پسند کارشان را توجیه می کنند مثلاً می گویند چه ایرادی دارد که مردم در این قبور پول می ریزند بلاخره این پول برای آبادانی این تفرجگاه استفاده می شود سؤال اینجاست آیا واقعا می توان تصور نمود که پول این قبور از دست آخوندهای متولی عتبات خلاصی یافته و برای کارهای عام المنفعه مصرف شود آیا می توان قبول کرد که هزینه کشتارها و ویرانگریها در اقصا نقاط دنیا از پولی به غیر از اموال این مردم تامین می شود و آیا می توان تصور نمود که آدم منصف مذهبی در سیستم حکومتی پیدا شود و به مسائلی بجز دزدی و اختلاس و صیغه فکر کند.

۴-۲-۶- شجره نامه صفویان و غرض ورزی مینورسکی در تاریخ سازی برای کردها

افرادی مثل «روگنر م. ساووری، و ولادیمیر مینورسکی» (Roger M. Savory, Vladimir Minorsky) کسانی هستند یک عمر تلاش نموده اند تا در راستای سیاستهای آینده‌ی قدرتهای استیلاگر و برای زمینه سازی ایجاد اختلافات در آینده، برای کردها تاریخ هایی شبیه تاریخ ساختگی فارسها، درست نموده و با انواع شگردهای تعریف و تفسیرهای مبهم، حکومت های تاریخی مختلفی را به نفع آنها مصادره نمایند.

کتاب صفوه الصفا (Safvat-ül sâfa) تنها کتابی است که اینگونه مورخین به آن استناد می کنند تا اصل و نسب تورکان صفوی را به شکل غیر واقعی تعبیر نمایند.

-متأسفانه افرادی مثل کسروی و دنباله روان او، همین تفکرات و تعابیر غلط را به عنوان مدارک معتبر و مورخین بنام پخش می کنند. بدین سبب لازم دانستم در این زمینه مواردی را مورد اشاره قرار دهم.

۱- دست نویس کتاب صفوه الصفا نسخه واحدی نبوده و چندین نسخه از این کتاب موجود می باشد.

۲- در بین نسخه های متعدد این کتاب تنها در یکی از آنها، در نسل پانزدهم شاه اسماعیل، در دوره فیروزشاه قرن ۱۱، نام شخصی را بصورت «آل-کردی» آمده و در بقیه نسخه های خطی این کلمه بصورت «آل-کروی» نوشته شده است.

۳- در الفبای عرب در بین کلمات «الکروی» و «الکردی» تنها فرق در حروف «و» و «د» وجود دارد و شکل نوشتاری آنها بویژه در دست نویسها بهمديگر نزدیک است.

۴- از نسخه مورد استفاده قرار گرفته شده توسط مورخین فوق، هیچگونه رسم و کویپی وجود ندارد، و کسانی از خارجها، که آشنایی زیادی به این رسم الخط ندارند بطور طبیعی ممکن است دچار اشتباهات فاحش گردند. و مقربین این مورخین هم تنها به اعتبار و اعتماد این افراد کلمه «آل-کردی» را قبول می کنند و مورد استناد قرار می دهند.

۵- کلمه کُرد بویژه در قرن یازده (میلادی) بطور قطع به عنوان یک نام ائتیکی (قومی) بکار برده نمی شد، در آن زمان کلمه کُرد، به اشخاصی گفته می شد که در کوه زندگی می کردند و این کلمه اعم از ائتیکیها و قومهای مختلف، در مورد اینگونه افراد بکار برده می شد. به عنوان مثال در آن زمان، در سیستان و عربستان نیز، کلمات کُردستان و کُرد به عربها و سیستانیهای گفته می شد که در کوههای آن مناطق زندگی می کردند. البته در حال حاضر نیز می توان چنین مفاهیمی را در مورد افرادی که در کوهها زندگی می کنند در بین اقوام مختلف تورک و فارس مشاهده نمود.

۶- منسوبیت صفویان به فیروزشاه زرین کلاه هنوز هم که هنوز است بطور قطع قابل اثبات نمی باشد و بطور کلی صحت و سقم اینگونه شجره نامه ها زیر سوال است و در این زمینه مطالب ضد و نقیض زیادی موجود است. و اینکه چنین مورخینی، از بین دهها مورد تعبیر و تفسیر فقط یکی را انتخاب نموده و بصورت وحی منزل علم می کنند خود جای شک و شبهه دارد؟.

۷- تا آن تاریخ (قرن ۱۱) کردهایی که در معنی ائتیکی امروزه بکار می رود هنوز هیچ دولتی ایجاد نکرده بودند که بتوانند امپراتوری بزرگ و قدرتمندی مثل صفویه را تاسیس کنند.

۸- سوال اینجاست که اگر این سلاله نسب کُردی دارد چرا در خدمت قومی دیگر که تورک هستند قرار می گیرد و بجای کردها، قزلباشان تورک را دور خود جمع می کند و در عین حال در مراحل مختلف وارد جنگ با کردها می شوند؟

(این مطالب از مقاله تورکی آقای محبوب آراهی همراه با حذف و اضافات مختصر ترجمه گردید).

۴-۲-۷- شیعه صفوی، پدیده‌ای که هرگز وجود نداشته است

متفکرین فارس اعم از امامی، سنی، مذهبی و غیر مذهبی اعم از علی شریعتی و اسماعیل نوری علا و دیگران در نوشته هایشان اصطلاحی به عنوان «شیعه صفوی» را دایما تکرار می کنند چنانچه قبلا نیز گفته شد تمامی اینها فقط یک هدف دارد و آن منحرف نمودن ذهن خواننده از ریشه های اصلی شیعه امامیه بوده و می خواهند تمامی نکبت و فساد ناشی از مذهب امامیه را به مذهبی خود ساخته بچسبانند در حالی که در تاریخ و قبل از شریعتی چیزی به عنوان «شیعه صفوی» وجود نداشته است.

هرگز پدیده ای بنام «شیعه صفوی» در تاریخ وجود نداشته است. آنچه وجود داشته، «طریقت صفویه اردبیلیه» و «دولت صفویه قزلباشیه»، هر دو منسوب به «خاندان صفویه» است. «طریقت صفویه» طی قرون، سیری از اسلام ارتودوکس (سنی شافعی، طریقت آذربایجانی سهروردیه) به اسلام هترو دوکس (شاخه قزلباشی مذهب علوی) داشته و در زمان شاه طهماسب عملا از صحنه تاریخ حذف شده است. «دولت صفویه» در زمان شاه اسماعیل دارای هویت مذهبی علوی (قزلباشی تورکی) بوده و پس از وی، با پذیرش مذهب شیعه (امامی عربی-فارسی) از سوی جانشینانش، دارای هویت مذهبی امامی (عربی فارسی) شد (به استثنای دوره کوتاه مدت شاه اسماعیل دوم که بر مذهب سنی حنفی بود).

معمولا روشنفکران پانفارس تلاش می کنند با اختلاط در مفاهیمی مثل «خاندان صفوی، طریقت صفوی، طوائف قزلباش بوجود آورنده دولت صفوی، دولت صفوی» اصطلاحی غیر واقعی و غیر تاریخی از خود جعل نمایند و یا با توسل به اینکه گویا نسب صفویها به فیروزشاه زرین کلاه (به معنی قزلباش) و یا به الکروی (پانفارسها می خوانند الکردی) می رسد ذهن خواننده را مغشوش نموده تفکر خود را به دیگران القا نمایند. البته دفاع از واقعیات، به معنی عدم وجود انحراف در صفویه نمی باشد.

از انحرافات بزرگ صفویها آلوده کردن مذهب تورکان قزلباش به مذهب شیعه امامیه فارس بوده است آنها در عین حال که به افرادی مثل مجلسی و جزایر و کاشانی و مازندرانی برای تبلیغ خرافات امامیه میدان داد همچنین راه را برای تبلیغ خرافات افرادی مثل محقق ثانی باز نمود.

محقق کرکی با عنوان «محقق ثانی» به دعوت شاه طهماسب از جبل عامل لبنان به ایران آمد و او سجده بر شاهان صفوی را توجیه نمود و به این سبب افرادی مثل مجلسی و جزایری و کاشانی و مازندرانی و غیره همه بر شاهان صفوی سجده می کردند و کفر و شرک را تبلیغ می کردند.

اشتباه صفویان و روی گردانی تورکان از صفویان

بعضا چنین دلیل می آورند که اگر در دین بدعت گذاشته شده و سجده بر شاهان، تعزیه و سینه زنی و زنجیرزنی و قمه زنی مرسوم گشته، حداقل قسمتی از آنها در زمان شاهان تورک قزلباش گذاشته شده است و همین دلیل را توجیهی برای ادامه انحرافات خود می آورند.

مسئله اینجا است کم و کیف چنین بدعتهایی و مرسوم شدن اینها چه در زمان صفویان و یا در زمان آل بویه و غیره یک طرف قضیه است و زمان کنونی و معاصر و دوران تمدن و مدنیت جدید چیز دیگریست وجود انحرافی در برهه ای از زمان چه بوسیله تورکان و یا هر قوم دیگر نمی تواند توجیهی برای ادامه آن انحرافات باشد. تورکها با آنکه در ابتدای حکومت صفوی به بدعتهای غلطی مثل تعزیه های نادرست و دعا نویسی و توسل به مردگان آلوده شدند ولی خیلی زود برای رهایی از این انحرافات وارد عمل شدند در اینجا مهم نیست که این انحرافات در نتیجه وجود امامیون فارس و یا شیوخ جبل عامل و یا خودیهایشان بوده است مهم اینست که آنها در هر فرصتی آن را نهی نمودند و این حرکتها چه در زمان خود صفویها و چه در زمان نادرشاه و بعدا جامعه عمل پوشید.

۴-۲-۸- آیا در حکومت هزارساله تورکان در ایران زبان دیوان و مالیات، اغلب فارسی بود؟

سوال می شود آیا در حکومت هزارساله تورکان در ایران زبان کتابت دیوان و مالیات اغلب فارسی بوده است؟ و چرا؟. در جواب به این سوال سه نظریه مختلف مطرح میشود:

۱- پان ایرانیستها و ستایشگران زبان فارسی این امر را ناشی از برتری زبان فارسی بر زبان تورکی میدانند در صورتیکه از نظر زبان شناسی عکس قضیه صادق است. سازمان یونسکو موقعی که سال ۱۹۹۹ را سال بزرگداشت « ده ده قورقود » اعلام کرد، زبان تورکی را نیز سومین زبان با قاعده دنیا اعلام کرد که بیست و چهار هزار فعل دارد و همان زبان فارسی را سی و سومین لهجه عربی معرفی می نماید که سیصد فعل اصلی بیشتر ندارد.

۲- باستان گرایان و بعضی از شرق شناسان از جمله آرتور کریستن سن معتقدند که گسترش سواد و اداره کشور در ایران در دوره ساسانیان انجام گرفته و معمول شده است و چون زبان حکومت در آن دوره نوعی پارسی بوده و شغل دیوان نیز مانند همه مشاغل در گذشته موروثی بوده و پسر کار پدر را ادامه میداده لذا علیرغم تغییر سلسله ها زبان و سیستم مالیات گیری تغییر نیافته است. اغلب دبیران هم از زبان « هزوارش » استفاده کرده اند یعنی نوشته اند گوشت و برای حاکم عرب خواننده اند « لحم » و برای حاکم تورک خواننده اند « ات ». احمد کسروی نیز چنین نظری دارد.

این استدلال از چند نظر ضعیف است، اولاً دوره ساسانیان دوران جاهلیت اقوام فارس محسوب می شود زیرا از این دوران حتی یک خط شعر یا متن بیادگار نمانده و در عین حال حتی یک نفر عالم (واقعی) و یا کتاب نمی توان به این دوره منسوب نمود. مغ ها بر اساس رسم و رسوم کاستی علاوه بر اینکه اجازه نمی دادند هیچ کسی سواد بیاموزد حتی در بین خودشان نیز از حروف رمز استفاده می کردند تا مبادا کسی مخفیانه آن را یاد بگیرد در آن دوره هیچگونه الفبای نوشتاری معمول وجود نداشته است.

دوم اینکه مورخینی بر این نکته صحه می گذارند که زبان فارسی دری امروزی بعد از اسلام، از آسیای مرکزی به ایران آمده و پارسی باستان همانقدر با فارسی امروز بیگانه است که هر زبان خارجی دیگر. در تاجیکستان و افغانستان ایلات فارس زبان وجود دارد که بخشی از آنها در دوره سلجوقیان به ایران آمده و زبان دری را رواج داده اند ولی در داخل فلات ایران هیچ ایل فارس زبان شناسائی نشده است.

سوم اینکه در سه قرن اول اسلام هیچ کسی به فارسی ننوشته است، زبان فارسی بعد از آمدن اقوام تورک به منطقه و گسترش نوعی دمکراسی ریش سفیدی و طایفه ای مرسوم در بین تورکان شروع به نرج گرفتن کرد.

AzoH

۳- نظریه سوم به رابطه زبان با دین تکیه میکند. طبق این نظریه خط و زبان در گذشته از دین تبعیت میکرده است این امر نه فقط در ایران بلکه کم و بیش در سایر جوامع نیز صادق بوده است. بطور کلی فارس زبانها قبل از اقوام دیگر مسلمان شدند و زبان فارسی بعلت نزدیکی اش به زبان عربی، زبان کتابت دیوان شده است، بنوشته دکتر خانلری در کتاب دستور زبان فارسی، «زبان فارسی تنها سیصد و چهارده فعل دارد». «و بدین سبب زبان فارسی برای تکمیل خود به عنوان یک زبان نه تنها مجبور به عاریه گرفتن کلمات عربی شده و در نتیجه عملاً به شکل لهجه ای از این زبان درآمده» در عین حال لغات زیادی تورکی در شاخه های نظامی و دامداری و کشاورزی وارد زبان دری فارسی گردید، چنین ترکیب لغاتی عملاً زبان فارسی را در شکل دیوانی آن عملاً به زبان مشترک تبدیل نمود و اینگونه لغات برای افراد عرب و تورک قابل فهم بود.

این ادعا بویژه در ارتباط با زبان عربی بی دلیل نیست زیرا تاریخ میگوید که گلستان سعدی بمدت هفتصد سال یعنی تا باز شدن مدارس جدید، تنها کتاب آموزش زبان فارسی در هر مکتب و مدرسه ای بوده است. در بعضی از قسمتهای گلستان درصد کلمات عربی از کلمات فارسی بیشتر است و مقدمه گلستان با این جملات شروع میشود: «منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر میآید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب».

چنانکه ملاحظه میشود اکثریت کلمات این جملات عربی است.

دیوان حافظ نیز با مصرعی از اشعار یزید بن معاویه و با همان سبک و وزن شروع میشود:

«الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها، که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها»؛

ولی این امر در مورد زبان تورکی صادق نبوده است، اصوات زبان تورکی با خط و زبان عربی تطابق کمتری دارند. و لغات زبان تورکی نیز به دلیل غنای آنها کمتر با عربی اختلاط پیدا کرده است.

در نتیجه می توان گفت در این دوره، زبان فارسی با شکل و شمایل عربی و حتی تورکی نقشی را به شکل پلی در بین افراد عرب و تورک و فارس بازی می کرد.

زبان فارسی (عربی گونه) هر چند در موارد مختلفی از برهه های تاریخی به عنوان زبان دیوان و مالیاتی استفاده گشته است ولی بدین شکل که زبان غالب دیوان همین زبان بوده، از نظر تاریخی قابل اثبات نمی باشد و چنین تصویری در نتیجه تبلیغات بی وقفه پانفارسیسم پهلوی و امامیه در طول یک قرن گذشته، مثل تمامی جعلیات دیگر پانفارسیسم بوجود آمده و فاقد پایه و فاکت علمی است. زیرا بطور مکتوب چنین چیزی وجود ندارد و متون مختلف تورکی قدیمی در ایران نه تنها کمتر از فارسی نیست زیادتر نیز است.

۴-۲-۸-بابک و تورکان آذربایجان

از آنجاییکه حاکمیت فارس با بهانه های واهی، مثل ملحد خواندن بابک و نهضت خرمدینه مانع تجمع تورکان در قلعه بابک می گردد لازم است مطالب مختصری در این زمینه ذکر گردد. اسناد معتبر تاریخی موجود در این زمینه کتاب نوبختی از بزرگان دینی آنزمان و کتابهای تاریخ طبری و کتاب الفهرست می باشد که در یک عصر قبل و بعد دوران بابک می زیسته اند:

نوبختی در کتاب فرق شیعه (اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری) صفحه ۳۷ (ترجمه خنجی) چنین می نویسد: ذکر غلات کیسانیه: این گونه است که همه کیسانیه بی امام اند و منتظر مردگانند به جر عباسیه که امامت را در فرزندان عباس تثبیت می کنند و تا امروز رسانده اند.

اینها فرقه های کیسانیه و عباسیه و حارقیه هستند و از اینها فرقه های خرم دینان منشعب شدند برخی از اینها آغازگر غلو در عقیده شدند، تاجاییکه گفتند امامها خدایند و ایشان هم امامند و پیامبرند و ملائکه اند و اینها عقیده اطله و تناسخ در ارواح در انداختند و... قیامت بیرون رفتن روح از بدن و وارد شدنش به بدن دیگر است، اگر خوب بوده به بدن خوب و اگر بد بوده به بدن بد وارد خواهد شد...

تمامی حرکتهای اتفاق افتاده بعد از ظهور اسلام در آذربایجان، در قالب حرکتهای شیعی بوده است و بعد از بابک حروفیه بوجود آمدند که می توان گفت اوج حرکت توده ای آنها در زمان عماد الدین نسیمی بوده است، آنها هیچکدام به امام زمان امامیه فارس اعتقاد نداشتند و معتقد بودند که امام حسن عسکری فرزندی نداشت، و حتی در زمان صفویان نیز شاه اسماعیل به حلول اعتقاد داشتند و فکر می کردند امام یازدهم نسل به نسل در بدن بزرگان حلول کرده تا تا به بابک، نسیمی و شاه اسماعیل برسد. در هر حال چنین عقیده ای از نظر قران و علم موجود عقیده ای باطل می باشد و بدین سبب بود که شیعه جعفری آذربایجان و با نام محلی آن «علی شیعه سی و یا علیچلیک» عقیده حلول را بکنار می نهد و به قران بر می گردد و امام دوازدهم را نه بر اساس حلول بلکه بر اساس حدیث پیغمبر تفسیر می کند بدین صورت که امام دوازدهم بعدها با نام محمد ابن عبدالله ظهور خواهد نمود.

در زمان بابک عقاید فرقه خرمدین آذربایجان با عقاید خرمدین مناطق فارس تفاوت داشته است و این موضوع در کتاب الفهرست ابن ندیم نیز قید گردیده است و همین کتاب می باشد که می نویسد بابک فارسی خوب بلد نبوده است و بر مبنای کتاب تاریخ طبری که عبارت «آذربایجان ارض التُرك» بکار می برد تورک بودن مردم این منطقه و طبیعتاً تورک بودن رهبر این مردم با نام بابک بطور مستند اثبات می گردد.

فصل چهارم، قسمت سوم

۴-۳- مذهب تورکی جعفری

۴-۳-۱- مذهب تورکی جعفری و نادرشاه

این بخش از کتاب، تلخیصی از نوشته‌های جناب حمید دباغی همراه با تعلیقات مختصر می باشد: (ماخذ: نادرشاه افشار، دولت لاییک، روحانیت فارس و مذهب تورکی جعفری).

آقای حمید دباغی، روحانیت فارس را با استناد به گذشته تاریخی آن و بدرستی با نام شیعه امامی فارس معرفی نموده و مذهب تورکان شیعه را با مذهب تورکی جعفری می شناساند. با توجه به نوشته های او، نادرشاه دارای خصوصیات منحصر به فرد و از دولتمردان روشنفکر، طرفدار رنسانس، از پیشروان رفرم مذهبی و ایجاد دولت دنیوی و عرفی در جهان تورکی و اسلامی، آذربایجان و ایران بوده است.

بنا به نظر جناب دباغی، عملاً نادرشاه از اولین پیشگامان ایجاد دولت لاییک و جامعه سکولار محسوب می شود، آقای دباغی، کلمات لاییک و سکولار را تنها بصورت «دولت لاییک» و «جامعه سکولار» بکار می برد، در دولت لاییک، نقش دین بصورت حاکمیت دینی نه، بلکه در قالب گروههای اجتماعی و یا احزاب سیاسی قابل اعمال بوده و برابری گروههای اجتماعی در تدوین سیستم حقوقی و اداری دولت حفظ می گردد و در جامعه سکولار، اهمیت یافته های علمی، مورد تاکید قرار گرفته و اصول و قواعد دینی بر طبق این یافته ها تفسیر و توجیه می شوند.

نادرشاه یکی از برجسته ترین فعالین در راه تساهل دینی، تقریب مذاهب، بوده و در جهت معرفی، اصول و عقاید رایج بین تورکان با نام مذهب جعفری (مذهب تورکی جعفری) تلاش خستگی ناپذیری را شروع نمود، اینگونه خصوصیات وی غالباً در سنت رایج تاریخ نگاری فارسی ایرانی نادیده گرفته می شود در حالیکه در تاریخ مذهبی تورکان شیعه، از آذربایجان و خوراسان تا تورکان قشقایی مرکز ایران، از مهمترین حرکت دینی در جهت جدا کردن اصول و عقاید مذهب جعفری تورکان از انحرافات موجود در مذهب امامیه فارس محسوب می شود، و بویژه برهه‌ی تاریخی این حرکت و تقابل آن با سقوط حکومت صفوی نشاندهنده تلاش اتحادیه های بزرگ تورکان در رهایی از افکار انحرافی مجلسها و جزایری ها و کاشانی و غیره می باشد.

در شعری تورکی به عصر نادر، در باره مذهب تورکی جعفری چنین گفته می شود:

دینله ایندی نوظقوکی نه دئییرم ائی دین اری، سئومیشم جان و کؤنولدن مُصطفی و حیدری.

گزمهرم هرگیز جاهاندا سرسری و سرسری، جعفری یم جعفری یم، جعفری.

نادرشاه همانقدر که بر احیا مذهب تورکی جعفری اصرار داشت در عین حال از پیشقدمان حفاظت از هویت تورکی نیز بوده است.

پاسداری از هویت تورکی

نادرشاه برادرهایش بکتاش و باییر نام داشت او به امپراتور روس کاترین، نام تورکی آغ بانو داده بود، نوه اش اوغورلوخان نام داشت، نام پسران خود را تیمور، اولدوز و اوگه‌دی گذاشت (اوگه + پسوند تای/دی : باهوش، هم‌ریشه با اوگه / اوکه: دانا، اوگمن: باهوش، اوگتم: خطاناپذیر، اوگتن: قهرمان).

تاسیس نیروی دریایی آذربایجان و ایران

نادرشاه به اهمیت نیروی دریایی واقف بود، او بنیانگذار نیروی دریایی مدرن کشور ایران و کشور آذربایجان محسوب می شود نیروی دریایی شامل کشتی توپدار در خزر و در خلیج کنگر در زمان او تاسیس گردید.

پایان کار نادرشاه

نادرشاه در اواخر دوران حکومت خود به علت جوان بودن سیستم نظامی و مذهبی حکومتش و وجود مخالفان مختلف خارجی و داخلی و مخالفان دینی نه تنها تعادل نظامی سیاسی حکومتش را از دست داد در عین حال به علت دیکتاتوری و محتملا خود بزرگ بینی، تعادل شخصی خود را نیز از دست داد. و نهایتاً در توطئه ای ماهرانه بطور غم انگیزی به قتل رسید و هر چند نظام سیاسی و دینی بزرگی را به میراث گذاشت ولی دشمنانش میراث او را خطرناکتر از هر چیزی می دانستند و به این سبب در جهت تضعیف و نابودی او برآمدند.

شاعر آذربایجانی صابر شیروانی ماجرای کشمکشهای داخلی بین تورکان، قتل تاسف انگیز او و ناکام ماندن اصلاحات مذهبی او را در شعری بنام فخریه چنین بیان می کند:

بیر و اخت شاه اسماعیل ایله سولطان سلیمه، مفتون اولاراق ائيله دیک ایسلامی دونیمه.
 قویدوق یثنی بیر تازه آدی دین-ی قدیمه، سالدی بو تشیع، بو تسنن، بیزی بیمه.
 قالدیقجا بو حالتله سزای-ی اسف انگیز، اؤز دینیمیزین باشینا انگل کلفیز بیز.
 نادیر بو ایکی خسته لیگی توتدو نظرده، ایستردی علاج ائيله یه بو قورخولو درده.
 بو مقصدیله عزم ائده رک گیردی نبرده، مقتولن اونو نعشینی قویدوق قورو یترده.
 بیر شئی عجبیز، نه بیلیم، بیر تَوْخَف یز بیز، اؤز دینیمیزین باشینا انگل کلفیز بیز.

یکی دیگر از علل ناکامی اقدامات اصلاح دینی و در واقع عدم موفقیت و عدم رشد مذهب تورکی جعفری، نگرش اشتباه بزرگان اهل سنت دولت عثمانی نسبت به این مذهب بوده است و میتوان ادعا نمود که در بوجود آمدن شرایط بحرانی امروزی جهان اسلام و قوت گرفتن شیعه امامی فارس با

خصوصیات ضد تورک و ضد مسلمانان غیر شیعه، اشتباه تاریخی آن زمان بی تاثیر نبوده است (برای دستیابی به اطلاعات جامعتر در این زمینه می توان به مطالب آقای ارسلان تورانلی رجوع نمود).

میراث مذهبی و فرهنگی نادرشاه

نادرشاه خادمان دینی و روحانیون را دو بار گرد آورد ۱۷۳۵ در دشت مغان (مرکز تورکان قزلباش) و ده سال بعد در شکی آذربایجان (مرکز تورکان سنی).

نادرقلی با سمت نایب سلطنت فرستادگانی به شهرهای مختلف فرستاد و از سران طوائف و طبقات خواست نماینده‌ای به دشت مغان آذربایجان بفرستند. او در قورولتای مغان، پذیرش مذهب تورکی جعفری، قرائت وی از مذهب اثنی عشری را، نخستین شروط سه گانه قبول سلطنت از طرف خودش و همچنین مصالحه با دولت عثمانی قرار داد گفته های او در این قورولتایها چنین بود: «باید این ملت، (شیعه امامی فارس) را که مخالف مذاهب اسلاف کراف عظام نواب همایون ماست، تارک، و به مذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند. لیکن چون حضرت امام جعفر ابن محمد باقر (ع) از ذریه (نسل) رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران به مذهب آن آشناست، او را سر مذهب خود شناخته، در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند».

-بعد از این قورولتایها بود که احادیث موثق امامان اهل بیت بویژه امام محمد باقر و امام جعفر صادق که در کتب سته (کتابهای صحیح بخاری و صحیح مسلم، و ..). آمده است به عنوان اصول و قواعد اصلی مذهب تورکی جعفری اهمیت اساسی یافت و از حدیثهای خرافی و جعلی افراد مجوسی جاعلی مثل کلینی و بابویه و ابی جعفر طوسی که به دروغ به نام امامان بسته شده تبری جسته شد.

-نادرشاه تلاش نمود قرائت تورکی جعفری را به عنوان مذهب حقه پنجم سنت معرفی کند در این مذهب، خادمان دین تحت کنترل حکومت عرفی بوده و منحصر در مسائل عبادی و فقهی فعالیت می نمایند، تفکراتی مثل شیعه اورتودوکس اثنی عشری، امهات مذاهب امامی مثل ولایت و عصمت امامان و روحانیون و بدایعی مثل ولایت فقیه، در مذهب جعفری، مورد نفی قرار گرفته و از تقدس سازی تبری می گردد.

متاسفانه و همانگونه که تورکان شیعه اعم از تورکان آذربایجان و خوراسان و قشقایها، در طول یک قرن حاکمیت فارس، نسبت به تاریخ و فرهنگ خود بیگانه نگه داشته شده اند، به همان صورت و با اعمال فشار چندین برابر، در مورد مسائل دینی مذهب جعفری نیز در بایکوت خبری نگه داشته شده اند، و جای دارد همانگونه که پیشروان آذربایجان در کارهای فرهنگی و زبانشناسی و تاریخی حرکت

گسترده ای را در شناساندن آنها به مردم شروع نموده اند در معرفی اصول و عقاید دینی نیز همین روال را پیگیری نمایند و در کنار ترجمه و تفسیر درست از قران و نهج البلاغه، احادیث صحیح و موثق کتب سته بویژه در ارتباط با امامان اهل بیت را به مردم به شناساندند.

مطمئناً آگاهی مردم تورک به دین صحیح و مطابق با اصول انسانی، نقش اساسی در رهایی از یوغ غیر اسلامی و غیر انسانی شیعه امامیه بازی میکند، و فعالین آذربایجانی نباید در این مورد شک کنند که بدون چنین آگاهی، راه پیروزی اگر غیر ممکن نباشد بسیار صعب العبور و سخت خواهد بود.

آقای حمید دباغی در ادامه چنین می نویسد :

در گذشته و امروز در جامعه فارس، فرق بین جعفری و امامی دانسته نبود و ایندو اغلب مترادف یکدیگر و یا حتی به شکل مذهب جعفری امامی بکار می رفتند، اما امروزه بطور روزافزونی تناظر و عینیتی بین شیعه و شیعه امامی از سویی، و بین شیعه و فارسیت از سوی دیگر، ایجاد شده و هر جا شیعه گفته می شود مراد شیعه امامی فارس (در خط ملا محمد باقر مجلسی، فضل الله نوری، مدرس، کاشانی، بروجردی، حائری، نواب صفوی، خمینی، خزعلی، مطهری، مصباح یزدی، طبسی، جنتی، خاتمی، عسکراولادی، شریعتی، رجوی، پیمان، سروش، رفسنجانی...، نه فرم تورکی آن یعنی شیعه جعفری است،

به نحوی که اکنون تورکهای آذربایجان جنوبی، تورکیه، آذربایجان شمالی خود را جعفری نامیده و بعضاً با اصرار به امامی نبودن خود و به متفاوت بودن مذهب خویش از مذهب شیعیان امامی (فارس و عرب) تاکید می کنند و ادعا می نمایند که صرفاً جعفری بوده و شیعی (به معنی امامی فارس) نمی باشند، این روند تمایز و تیراً از شیعه امامی در میان تورکان، پس از تاسیس جمهور اسلامی در ایران و به حاکمیت رسیدن نظریه بدیع ولایت فقیه، آمیخته شدن حاکمیت روحانیون شیعی امامی در ایران با قومیت گرایی افراطی فارسی و آریاییگری، اتفاق استراتژیک و همه جانبه بنیادگرایان و روحانیت طراز اول شیعی فارس با نیروهای ضد تورکی - ضد شیعی - ضد اسلامی ارمنی، یونانی، روسی، چینی بر علیه تورکان و گسترش تصویری بسیار ناخوشایند از این رژیم فارسگرا در میان تورکان منطقه تشدید شده است.

حمایت قزلباشان اولیه در عهد صفوی، که به لحاظ تباری، مذهبی و فرهنگی قزلباش بوده اند، از روحانیت عرب و سپس فارس شیعه امامی، و تفویض بعضی اختیارات سیاسی و حکومتی خود بدانها، اقدامی از آغاز مخالف با معتقدات باطنی غلات قزلباشی و همانگونه که بعدها دیده شد تاکتیک سیاسی مهلکی بود است، این انحراف راهبردی قزلباشان اولیه به تکفیر و مرتد اعلام شدنشان از سوی

روحانیت فارس شیعه امامی، متعاقبا پیگرد و قتل عامها و تصفیه خونیشان به تحریک این صنف، پایان یافتن حاکمیت سیاسی و نظامیشان در دولت تورکی آذربایجانی صفوی، همچنین گرویدن بخشی از توده تورک قزلباش به شیعه امامی و نهایتا استحاله در قوم فارس منجر شد.

کنترل اوقاف، بنیادهای مالی اقتصادی صنف روحانیت امامی

نادرشاه بدین نتیجه رسید هرگونه اصلاح در مذهب امامی بدون بازسازی اساسی منبع مالی و کانالهای ارتزاق این صنف غیر ممکن است، به این سبب بر تصاحب اراضی موقوفه از سوی حکومت، که سهم مهمی در اداره مدارس دینی، اماکن و بنیادهای دینی، و امرار معاش و مخارج روزانه روحانیان و طلاب داشت متمرکز و مصر گردید و تمام املاک موقوفه و منافع آنها به نفع دولت و قشون ضبط کردید.

هرچند نادر در امر گسترش و نهادینه کردن اندیشه تقریب بین مذاهب ناکام ماند ولی موفق به عقد قرارداد با عثمانیها در ۱۷۴۶ شد طبق این قرارداد بعد از ۲۶۰ سال جنگ چالدران، دولت عثمانی مسلمان بودن شیعه (تعدیل شده جعفری) را رسما پذیرفت، در ریشه کن کردن نفاق و دشمنی در عالم اسلام گامی برداشته شد، به رسم سب و رفض سه خلیفه اول پایان داده شد.

او در سفر بغداد قبر ابوحنیفه را که قبلا بوسیله صفویها مورد توهین قرار گرفته بود به نحو بسیار مناسبی زینت و آراسته شد، او پیروان ادیان مختلف مسیحی و یهودی و زرتشتی را مورد عطف قرار داد، و اقدامش به ترجمه کتب مقدس ادیان نشانی از تسامح مذهبی وی بود.

مخالفت نادرشاه با مراسم تعزیه برای کربلا و قدغن نمودن تعزیه امام حسین نیز در همخوانی با مذهب قزلباشی بود. زیرا در مذهب قزلباشی و تصوف تورکی، اعمالی چون خود آزاری و خود زنی با قمه و زنجیر زنی و سینه زنی و غیره در یاس کربلا جایی ندارد، قزلباش ها گرچه مراسم یاس برگزاری می کنند، با اینهمه مراسم عزاداری و تعزیه همراه با خود آزاری مختص و منحصر شیعه امامی است.

مخالفت نادرشاه با شیعه امامی فارس و تشیع فقاهتی، در همخوانی کامل با فرهنگ مذهبی قزلباشی که اساسا بر علیه شریعت بوده و بدون فقه مدون است می باشد (در این مذهب برقران و گفته های اولیا تاکید می شود و مثل امامیه فارس مسئله فقاهت مجتهدین و رساله دینی جهت تقلید بی معنی می باشد).
- اساسی که نادرشاه در ایجاد مذهب تورکی جعفری گذاشت در آذربایجان و تورکیه تاثیرات عمیقی گذاشت، بوجود آمدن حکومتهای سکولار در آذربایجان شمالی و تورکیه در بخشی از فرهنگ آن، مدیون همین حرکتهای آنها می باشد.

جناب آقای دباغی در بخشی از نوشته هایشان مطلبی در مورد شریعت گریزی ایل افشار اشاره می کنند محتوای نوشته های ایشان چنین می نماید گویا اباحیگری و یا حتی شرابخواری نشاندهنده لاییک بودن آنها می باشد :

اولا که حرکت عده ای در بحرانی ترین دوره حکومت را نمی توان به حساب کل این ایل و طایفه گذاشت و در عین حال به نظر میرسد چنین نتیجه گیری مبنای منطقی نداشته باشد و نمی توان ارتباط منطقی بین اباحیگری و لایسیم و سکولاریسم برقرار نمود، زیرا اگر چنین بود قاعدتا باید امامیون فارس و یا مثلا ارمنی ها لاییک تر و سکولارتر از دیگران باشند، چونکه قوم و عالمان دینی فارس نه تنها قران را تحریف شده دانسته و هیچ اعتقادی به محتوای قران و احیث و روایاتی که توسط صحابه از پیغمبر نقل کرده اند ندارند در اباحیگری و مشروب خواری و استفاده از مواد مخدر و زنباره گی و صیغه پروری هیچگونه کم و کسری از بی دینترین جوامع مثل روسها و غیره ندارند در حالیکه می دانیم آنها نه تنها لاییک نیستند حتی دیکتاتورترین افراد و رادیکالترین گروههای تروریستی از این فرقه نشات می گیرند. در مورد روسها و ارمنی ها نیز چنین تشابهات نزدیکی را در اباحیگری و بوجود آمدن گروههای تروریستی بسیار رادیکال و نژادپرست مثل داشناکسیون و آسالا و غیره می توان دید.

در عین حال قریب به یقین است که مردم تورکیه بسیار مذهبی تر از مردم فارس و مردم آذربایجان هستند در حالیکه تورکان آناتولی توانسته اند یک قرن پیش دولتی لاییک ایجاد کنند و دمکراسی را در کشور خود برقرار کنند ولی فارسها در طول یک قرن گذشته چیزی جز سیستم دیکتاتوری و نژادپرستی و ایجاد باندهای مافیایی ترور و غارت و اختلاس و کشتار مردم بی گناه عرضه نکرده اند و تورکان آذربایجان نیز حتی به ایجاد حکومتی که لااقل چند سال دوام بیاورد موفق نشده اند.

با تمامی چنین اوصاف در اینکه نادرشاه و نزدیکان او در قدرت، از مطلع ترین افراد زمانه خود نسبت به مسائل سیاسی و مذهبی بودند شک و شبهه ای وجود ندارد، از نظر نظامی در بسیاری از متون تاریخی قید گردیده است که نادرشاه با حرکت نظامی خود چنان ضربه ای به روسها در بخش قفقاز وارد نمود که حتی بعد از مرگ نادرشاه، روسها جرئت نکرده اند نقشه های دست اندازی به قفقاز و جنوب دریای خزر را عملی کنند و عملا چنین طرحهایی حداقل به مدت یک قرن به عقب افتاد، مطمئنا تاثیر سیاسی و فرهنگی نادرشاه و سیستم حکومتی لاییک، و جامعه سکولار ایجاد شده توسط او، در کل منطقه و بویژه در داخل ایران و بویژه در میان تورکان بسیار فراتر از تاثیرات نظامی ایجاد شده توسط او بوده است در اینجا به بخشی از این تاثیرات اشاره می گردد.

-در سال ۱۹۱۸ تاسیس جمهوری خلق آذربایجان به عنوان نخستین دولت لاییک در جهان اسلام تحت تاثیر مذهب جعفری تورکان بوده است.

-حرکت مشروطه خواه آذربایجان، حرکتی ضد مشروعه (ضد شریعت خشک و خالی امامیه) بود، در دوره مشروطیت، مردم آذربایجان بر علیه روحانیونی که خواستار تنظیم قانون اساسی بر مبنای شریعت بوده اند شوریدند و با شعار «بیز مشروطه ایسته بیریک، مشروعه دئییل» (مامشروطه می خواهیم نه مشروعه)، چند تن از روحانیون را از شهرها اخراج و اعدام نمودند.

-[با اطمینان می توان اعلام نمود انقلاب مشروطیت ایران که بدنه و هسته مرکزی آن بر دوش تورکان آذربایجانی اعم از افراد سیاسی و مذهبی بوده است، در حیطه نفوذ مذهب جعفری و فرهنگ تورکان آذربایجان بوده و به همین دلیل نیز حرکتی تقریباً سکولار، دمکراتیک و متناسب با اصول کلی دنیای معاصر بوده است.

و همین اصول مدرن بود که با فرهنگ مذهبی شیعه امامیه وفق نداشت و در نتیجه امامیون فارس تحت تاثیر فرهنگ سنتی و ارتجاعی فارسگرایی اعم از روحانیت و افرادسیاسی، آنرا به شکست کشانیدند و نهایتاً با خدعه و نیرنگ و با وعده جایگزینی جمهوری به جای آن، مشروطه را سرنگون ساختند و پادشاهی دمبریده پهلوی را مطابق با معیارهای حکومت ساسانی بوجود آوردند و بعد از یک قرن هنوز نیز این فرقه سیستمی سیاسی و مذهبی کاملاً فاشیستی و متعلق به دوران ماقبل صفویه و شبیه به دوران آل بویه و ساسانی در ایران ایجاد نموده اند و منطقه را به آتش کشیده و جهان را نا امن نموده اند.]

-علاوه بر روند عمومی مدرنیته و لایسیسم در اندیشه تورکان منطقه و خطه آذربایجان، در مقیاس سلاطین تورک نیز سه تن شاهزاده آذربایجانی، **عباس میرزای قاجار، محمد شاه قاجار و احمد شاه قاجار**، به نوعی دیگر تلاش کردند به جای دولتی شرعی، با مردم همراهی و همخوان شده و با قبول قانون مشروطه، عملاً حکومت لاییک را قبول نمودند و بر پیاده شدن آن جانفشانی کردند هرچند اتحاد روس و انگلیس با امامیون فارس در جهت نابودی دست آوردهای مذهب جعفری و جامعه سکولار منتج از آن حرکت بوده است.

-و جای خوشحالی است که تورکان سنی تورکیه و همچنین با همراهی تورکان جعفری آن کشور به رهبری آتاتورک توانستند در همین زمان و در ابتدای قرن بیستم میلادی حکومتی لاییک در آنجا بنیاد نهاده و با پیاده نمودن دمکراسی در آن کشور، دمکراتیک ترین کشور اسلامی را بوجود آوردند، جای هیچ شبهه وجود ندارد که مذهب جعفری تورکان با تفکری لایستی در این همراهی نقش بسزایی

داشته است. با اقدامات آتاتورک به حاکمیت مطلق و انحصاری شریعت بر جهت دهی حیات اجتماعی پایان داده شد و مداخله آن در اقتدار سیاسی و امور دولتی متوقف گردید، و برابر آحاد جامعه اعم از زن و مرد و قومیت‌های مختلف برقرار گردید.

-تاسیس حکومت‌های لاییک و ملی منطقه ای آزادستان توسط شیخ محمد خیابانی که خادمی دینی با مشی لاییک و مشی سوسیال دموکراسی بود تحت نفوذ مذهب جعفری تورک بوده است.

-شکی نیست حکومت ملی آذربایجان تحت رهبری میرجعفر پیشه وری ادامه حکومت‌های لاییکی بود که در ادامه انقلاب مشروطه تورکان آذربایجانی و حکومت آزادستان بوجود آمده بود و به علت تاثیر گرفتن از مذهب جعفری، ساختاری لاییک و ملی داشت و به همین علت بود که حزب توده با هسته‌ی پانفارسی، هیچوقت با آن هم عقیده نبودند و در تمامی توطئه‌ها و حرکت‌ها علیه این جنبش و حتی در طرح و برنامه ریزی بمباران‌های این منطقه دست داشته اند.

-در مرکز ایران در راستای انقلاب مشروطه آذربایجانی، حرکت لاییک و ملی دکتر محمد مصدق شخصیت تورک قاجاری، نمیتواند خارج از چهارچوب تاثیرات مذهب جعفری و فرهنگ تورکان بوده باشد و همین خصوصیت بود که پانفارسیم را متحداً در کودتایی علیه او گرد هم آورد و او را سرنگون کردند زیرا اگر باقی میماند خط مشیی که گرفته بود به سوی آزادی سیاسی فرهنگی و نهایتاً آزادی ملل دربند غیرفارس می رفت و این خوشایند پانفارسیم اعم از روحانیت و سیاسیون بوروکرات نبود.

سقوط حکومت تورک قاجار و به حکومت رسیدن پهلوی های

روحانیت شیعه امامی فارس در هماهنگی کامل با استعمار انگلیس، داشناک‌های ارمنی، الیگارشی زرتشتی، محافل فراماسونری در خلع احمدشاه قاجار از سلطنت و پایان دادن به حاکمیت تورک در ایران و سلسله تورکی - آذربایجانی قاجاری عمل نموده است، رضامیرپنج با پشتیبانی انگلیس و با تظاهر شدید به رعایت مذهب امامی و پذیرش نظرات روحانیان فارس و اظهار علاقه مندی به احکام شریعت، با رضایت و حمایت روحانیان امامی شیعی که خواستار سقوط سلطنت قاجار بودند به قدرت رسید.

رضاشاه از همان فردای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، با اقدامات نمایشی مانند بستن مغازه های شراب فروشی و عرق فروشی، تاتر و سینماها، عکاس خانه ها و کلوپ های قمار، بنای دوستی با روحانیون فارس تهران را نهاد و پشتیبانی آنها را بدست آورد، از روحانیان تراز اول فارس، حاج آقا رضا رفیع رشتی (قائم الممالک) و میرزا هاشم آشتیانی که زمانی معلم رضا شاه بودند هرنوع همکاری لازم را با او انجام می دادند.

فتوای مراجع امامی فارس در حمایت از حکومت پهلوی

یکی از دست آوردهای دوستی روحانیت فارس و رضاشاه، تاسیس حوزه علمیه قم تحت حمایت امنیتی رضاشاه و انگلیسها بوده است و آیت الله حائری با سرفصلها و دروسی که عملاً مورد رضایت پهلویها و فراماسونهای انگلیسی بود این حوزه را بنا نهاد و بیش از ۳۰۰۰ نفر طلبه جذب نمود.

روحانیت فارس امامی که می دید با مشروطه و جمهوریت، قدرت نفوذ آنها کاهش می یابد لذا با این نوع حکومتها شدیداً مخالفت کردند، آنها ترجیح دادند رضامیرپنج به عنوان «شاهنشاه مقتدر» حکومت کند تا مبادا حکومتی دمکراتیک با حمایت تورکان لاییک سرکار بیاید، رضامیرپنج در مقام رییس الوزرا در فروردین ۱۳۰۳ به قم رفت و با سه تن از مراجع شیعه امامی، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سید ابولحسن اصفهانی، سید حسین نایینی، ملاقات نمود و بدنبال مشورت با آنها، رضاخان، اندیشه جمهوریت را کنار گذاشت و همراه مراجع امامی، انتقال پادشاهی از قاجاریه تورک به خاندان رضا پهلوی آریایی را پذیرفتند.

پشتیبانی روحانیون فارس از تشکیل دولت پهلوی به پایه ای بود که نائینی و تنی چند از روحانیون فارس امامی نجف در سال ۱۳۰۴ فتوا صادر کرده، مخالفت با رضاشاه را مخالفت با شرع انور محمدی خواندند و اطاعت از رضاشاه را وظیفه دینی اعلام کردند، بدنبال آن برجسته ترین روحانیون فارس امامی از شهرهای مختلف، هم در مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی و انتقال پادشاهی از قاجار به پهلوی شرکت نمودند و هم در مراسم تاجگذاری رضاخان به سال ۱۳۰۴ شرکت کردند.

۴-۲-۲- اصطلاحات دینی در مذهب تورکی جعفری و معادلهای آن در مذهب امامیه فارس

دو مذهب شیعه امامی فارس و شیعه جعفری تورک در بسیاری از اصطلاحات مذهبی بویژه در عرصه مراتب و نامگذاری خادمین دین نیز متفاوتند، ذیلاً به بخشی از آنها اشاره می شود. بر این اساس لازم است از کاربرد اصطلاحاتی که مختص امامیه فارس هست در مورد تورکان و مقامات و خادمان دینی مذهب جعفری مطلقاً اجتناب شود.

روحانی: در نگرش شیعه امامی فارس روحانی کسی است که روح خداوند در آن شخص متجلی می شود و این نگرش در اساس خود اشتباه و شرک آلود است، غلات فارس با این نگرش می خواهند طبقه روحانی را مقدس و معصوم جلوه دهند و گویا روح خداوند فقط در روحانیان متجلی شده و در هیچ شخص دیگری وجود ندارد و این نوعی تبعیض در نوع آفرینش بوده و هدف برتریت دادن به یک شخص بر اساس لباس و شغل آن شخص میباشد، از منظری دیگر چنین تداعی می شود که در فرهنگ امامیه فارس، نامگذاریها با ظاهر شخص سروکار دارند و با باطن کاری ندارند.

-عالم، علامه و یا حوزه علمیه: عین همین نگرش در کلماتی مثل عالم، علامه و یا حوزه علمیه وجود دارد، این اصطلاحات، غیرعلمی، و عملاً ضددینی محسوب می شوند. این کلمات در واقع برای صاحبان عبا و عمّامه و معمم گفته می شود و ارتباطی با علوم متعددی که طی هزاران سال رشد نموده و به وضعیت کنونی رسیده و هر روز به شاخه های متعدد دیگری تقسیم می شود ندارد.

غلات امامی فارس ابتدا در نامگذاری، این طبقه دینی را از توده های مردم جدا نموده، آنها را با عنوانهای خدای گونه و روح گونه می شناسانند و چنین تبلیغ می کنند گویا دیگر انسانها دون پایه بوده و علم آنها، علم واقعی نبوده و تنها در ظاهر نام علم دارند، مثلاً یک فیزیکدان در واقعیت علم ندارد و به ظاهر آن را علم می دانند و علم واقعی همان علم روحانیون فارس می باشد.

طبیعی است که حاکمان فارس با چنین دیدگاهی موجب مخدوش شدن مرز دین و علم و بویژه علوم تجربی و نظری شده اند و سبب عقب ماندن فارسها و ملل تحت ستم آنها گشته اند.

-در مذهب تورکی جعفری، کلماتی مثل روحانی و عالم و علامه و حوزه علمیه موضوعیتی ندارند و تقسیم مردم به افراد روحانی و جسمانی و ادعای تجلی خداوند در روحانیان ناصواب است، در این مذهب، دین مقوله ای جدا از علم بوده و به وجدان و اعتقادات شخص ارتباط دارد، در زبان تورکی نامگذاریها به نحوی است که با واقعیتهای موجود همخوانی داشته و برای افراد معصومیت تراشی و تقدّس سازی نمی کند. به عنوان مثال:

ماللا: (در فارسی مُلّا) و یا دین خادیمی و دین قوللوقجوسو معادل روحانی و عالم زبان فارسی است. ماللا باشی (مُلاباشی به زبان فارسی نیز وارد شده است) معادل علامه و معادل آیت الله در شیعه امامی فارس می باشد. زیرا در دنیا هر چیزی آیت خدا بوده و نامیدن شخص معمم به عنوان آیت خدا، نهایتاً چیزی جز شرک و کفر نیست.

دین اوئندری و یا امام به عنوان پیش نماز بکار می رود.

دین مدرسه سی و یا دین اوخولو معادل حوزه علمیه در شیعه امامی فارس می باشد.

یوغچو و یا نوحه خوان به عنوان معادل مدّاح بکار گرفته می شود.

اذانچی و بانچی، معادل مؤذن می باشد

باشی ساریقلی و یا ساریقلی معادل معمم و عمامه دار است.

آخوند و آخوندباشی و شیخ نیز به رتبه های پایین تر از ماللاباشی و محتملاً به ثقه الاسلام، حجت الاسلام و شیخ الاسلام بکار برده می شود.

طلبه و دین اویرنجی سی به افرادی گفته می شود که تازه وارد مدارس دینی شده اند.

(ماخذ: نادرشاه افشار، دولت لاییک، روحانیت فارس و مذهب تورکی جعفری)

۴-۳-۲- مبانی فکری شیعه جعفری

از نظر مذهب جعفری تورکان، اصول دین شامل سه اصل توحید و نبوت و معاد بوده و اصول مذهبی جعفری نیز شامل امامت و عدل می باشد، جهانی‌ی مذهب جعفری تورکان در تفسیر قوانین بر سه مبنا قران، اولیا و عقل بنا نهاده شده است. قران کتابی است بدون تحریف و اولیا و تجربیات آنها شامل فرموده و اعمال پیغمبر، احادیث و روایات صحیح اهل بیت، صحابه و بزرگان دین و دنیا از آغاز تا کنون بوده و عقل وسیله است که توسط آن و با معیار قرار دان فهمیده هایمان از قران و تجربیات اولیا، برای شرایط پیش آمده زمان حال، تصمیم گرفته می شود.

از نظر مذهب جعفری احادیث قرون اولیه اسلام موجود در کتب سته به تمام مسلمانان تعلق دارد و مختص گروهی و مذهب خاصی نمی باشد و بشرط سند و متن صحیح قابل استناد و بر اساس عقل و منطق و علوم جدید قابل تفسیر و تعبیر خواهد بود.

بکار بردن عقل و منطق و دانش روز در فهم و درک قران و تجربیات مبنا جهانی شیعه جعفری می باشد، و بوسیله آن است که می تواند در مقایسه با گذشته به درک جدیدی از آیات و احادیث و تجربیات منجر گردد.

به عنوان مثال هر چند ممکن است گذشتگان از قران و احادیث و اعمال اولیا، امکان نکاح برای مرد با چهار زن را درک کرده و بدان عمل نموده اند ولی شرایط جدید و علوم جدید و فهم جدید از قران، ازدواج مونوگامی (تک همسری) را دیکته می کند :

(صمد بایاتلی می نویسد: بسیاری می گویند در اسلام ازدواج با چهار زن در آن واحد مجاز است، این برداشت صحیح نیست و نباید آیه ۳ نساء به تنهایی ملاک قرار گیرد در این آیه خداوند می فرماید اگر توانستید عدالت را در بین زنان برقرار کنید تا ۴ زن بگیرید در حالیکه در آیه ۱۲۹ همان سوره میفرماید «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ...: شما نمی توانید در بین زنان عدالت را برقرار کنید...» بنابراین تعدد ازدواج نه در حالت عادی بلکه در مواقع اضطراری جنگ و فلاکت و در جهت حمایت از یتیمان مؤنث (در گذشته بدلیل نبود حقوق برابری زنان) می باشد و در حالت عادی طبق قوانین اسلام هر کس فقط مجاز به ازدواج با یک زن می باشد و این صراحت دارد).

لذا نتیجه قطعی می توان گرفت که موضوع چهار زن (شبه برده داری و حذف تدریجی آن) در برهه ای از تاریخ برای غلبه بر مسائل جنگ و فقر دوران ماقبل علم و تکنولوژی و پیشرفت علوم بوده و در

حال حاضر، هم زنان توانایی اشتراک در کارهای مختلف عرصه علوم و تکنولوژی را دارند و هم جامعه از نظر توان تولیدی به مرحله ای جدیدی رسیده است .

لذا درک ما از مونوگامی هرچند تفاوت آشکاری با درک پیشینیان داشت ولی از نظر تاریخی در راستای قوانین قبلی و در مرحله ای تکامل یافته تر قرار دارد، به عبارت دیگر درک جدید قبلی ها را نفی نمی کند بلکه تکامل آنها محسوب می گردد.

عقیده امام دوازدهم در شیعه جعفری

بزرگان عرفان و صوفی ها و رهبران سیاسی مذهبی آذربایجان از بابک و نسیمی و شاه اسماعیل و... غیره هیچکدام به امام زمان به عنوان فرزند امام یازدهم اعتقادی نداشتند و در واقع به علت عدم وجود چنین فردی و بی فرزند بودن امام حسن عسگری، به امام زمان غیب شده اعتقادی نداشتند و در همین راستا شیعه جعفری نیز بر همین منوال به چنین چیزی اعتقاد ندارد، متقدمین مثل بابک و نسیمی و شاه اسماعیل و در واقع قزلباشان به حلول اعتقاد داشتند و چنین تصور می کردند امام یازدهم در بدن شخص دیگری حلول کرده و بعد از مرگ آن شخص در یک نفر عالم و عارف دیگر حلول می کند تا به بابک نسیمی و شاه اسماعیل، علی قوشچی و غیره برسد و البته شیعه جعفری بعد از شاه اسماعیل صفوی، عقیده حلول را غیر قرانی دانسته و حدیث ح محمد را مبنی بر ظهور شخصی در زمان مناسب به نام محمد ابن عبدالله را به عنوان امام دوازدهم باور دارند.

۴-۳-۳- تفکر و تعقل در قران مبنای جهانی مذهب جعفری تورک

بیشتر لغت شناسان لفظ «عقل» را در اصل از «عقال» که به معنای ریسمان و طنابی است که با آن پای شتر رامی بندند تا از حرکت باز ایستد و فرار نکند، می دانند و صاحب صحاح عقل را به معنی حجر و منع تفسیر کرده است و از طرفی چون در انسان نیرویی است که انسان را از ارتکاب ناشایست ها باز می دارد و او را از انجام کارهای زشت نهی می کند، از باب تشابه، به این نیروی درونی «عقل» گویند.

اما در اصطلاح به اختصار باید گفت که عقل و تعقل آن فعالیت ذهنی است که روی مواد خام، از جهان طبیعت و انسان و روابط میان آن دو صورت گرفته و از جزئیات کلیات را انتزاع می کند و از مقدمات نتیجه به دست می آورد و هدف انتخاب می نماید و قوانین و اصول احراز شده را به موارد خود تطبیق می کند. (جعفری، محمدتقی، عقل و عاقل و معقول، ص ۳۹)

به عبارت ساده تر استعداد درک و تشخیص صحیح امور و مقایسه و نتیجه گیری درست از آنها را عقل و به کار بستن فرامین عقل را کار عاقلانه نامند و صاحب و به کار گیرنده آنرا عاقل و خردمند خوانند. اما مقصود از عقل در شرع مقدس اسلامی، یک نیرو و یا یک فعالیت روانی است که در راه وصول به

هدف های منطقی در زندگی ایده آل مادی و معنوی از آن بهره برداری می گردد و این بهره برداری عبارت است از انتخاب وسایل شایسته برای وصول به هدف های مزبور (جعفری، محمدتقی، مقاله محمد خاتم پیامبران ج ۲ ص ۲۷۳)

لفظ عقل در قرآن مجید نیامده است اما افعالی که از این کلمه مشتق شده اند در چهل و نه جای قرآن ذکر شده اند ۲۲ بار یعقلون ۲۴ بار تعقلون و عقلوه و یعقلها و نعقل هر کدام یک بار.

البته آیاتی که تایید و یا تفسیر و توضیحی بر آیات عقل اند؛ حدود سیصد مورد را شامل می شوند، در قرآن، واژه (علم) نزدیک به هفتصد و هشتاد بار، واژه (عقل) چهل و نه بار، واژه (تفکر) هیجده بار، واژه (لب) شانزده بار، واژه (تدبر) چهار بار و واژه (نهی) که به معنای عقل است، دو بار آمده است. می توان آنها را از نظر مضامین و کاربرد به چند دسته کلی تقسیم نمود:

۱- آیاتی که مستقیماً انسان را به تعقل و بهره وری از آنها تشویق می کند.

نحل ۱۲: وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: خداوند شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر نمود و کرات فضایی همه تحت فرمان اوست، این نظم و ترتیب برای انسانهایی که تعقل می کنند دلایلی دربردارد.

یونس آیه ۲۴: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ:

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می خورند، می روید، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را از آن گرفته و تزیین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد و آنچنان آنرا درو می کنیم که گویی هرگز نبوده است اینچنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند شرح می دهیم.»

آیاتی مثل «بقره ۷۳، ۱۶۴، ۲۴۱، مؤنون ۸۰، رعد ۱ تا ۴، جاثیه ۵ و ... در این گروه هستند.

۲- تاکید بر فلسفه عقلی احکام در قرآن

در اینگونه آیات، بر نقش نیروی عقل و تفکر در درک دستورات و احکام قرآنی تاکید می گردد. ملک ۱۰: وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ: تبهکاران در قیامت گویند اگر حقیقت را می شنیدیم و تعقل می کردیم اهل عذاب و آتش نبودیم..

در بقره ۲۱۹، در پاسخ به سؤالی از حکم شراب و قمار می باشد، چنین آمده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ: از تو درباره شراب و قمار سؤال می کنند بگو در آن دو گناهی بزرگ و منافی برای مردم وجود دارد، و گناهشان بزرگتر از نفعشان است... این چنین خداوند آیاتش برای شما روشن می سازد شاید که بیندیشید.

قرآن حتی در مورد مسائلی مثل: قوانین مربوط به طلاق (بقره ۲۴۴) و احکام «آمد و شد در خانه ها» و «تصرف در اموال نزدیکان» (نور ۶۱) با ذکر عبارتهایی مشابه «كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» مردمان را به اندیشه درباره این قوانین و مقررات توصیه می فرماید.

انفال ۲۲: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: بدترین جانوران در نزد خداوند مردمی هستند که از شنیدن حق کر واز گفتن حق لال هستند کسانی که تعقل نمی کنند.

۳- تاکید بر تعقل و تفکر مدلل و منطقی و عدم پیروی از ظن و گمان و تقبیح تقلید کورکورانه در قرآن یونس ۱۰۰: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: خداوند پلیدی را بر آنان که عقل را به کار نمی بندند، مقرر می دارد.

- در تعدادی از آیات در مورد انسانهایی صحبت می شود که پس از درک حقیقت به وسیله عقل، آن حقیقت را می پوشانند و چنین افرادی خائن بوده و زیانکارند.

بقره ۷۵-۷۷: أَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ: آنان که کلام خدا را می شنوند و سپس آنرا با اینکه تعقل کرده اند منحرف می سازند در حالی که می دانند کلام خدا حق است و به آن خیانت می کنند.

بقره، ۲۵۶: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ: در دین هیچ اجباری نیست، هدایت از گمراهی مشخص شده است. از این آیه بر می آید که عامل اصلی انحراف و گمراهی انسان ها به کار نگرافتن صحیح فکر و اندیشه است.

كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ: خداوند آیاتش را به روشنی بیان می کند، باشد که شما در آن تفکر و تعقل کنید.

-در آیاتی بر تفاوت ظن و گمان با علم و یقین تاکید می گردد.

انعام ۱۱۶: «وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (و تو ای رسول)، بیشتر کسانی که در زمین اند شایسته پیروی نیستند پس اگر از آنان پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، زیرا آنان جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند و در شناخت معارف الهی تنها به حدس و تخمین اکتفا می کنند.

نجم ۲۸: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا: آنها در این باره هیچ علمی ندارند و آنها تنها پیرو ظن و گمان هستند و ظن برای رسیدن به حقیقت فایده ای ندارد.

-در آیاتی بر خطا و اشتباه بودن تقلید و پیروی کورکورانه بجای تعقل و تفکر اشاره می شود.

بقره ۱۷۰: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ: و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید» می گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم.» آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند؟].

نجم ۲۳: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى: [این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

در آیاتی نیز که بر لغزشهای عقل تاکید دارد.

-در تاکید بر استفاده از بهترین قول و استفاده صحیح از عقل و منطق، علامه طباطبایی در ذیل آیات والذین اجتنبوا الطغوت ان يعبدوها و انا بوا الى الله لهم البشرى فبشر عباد. «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالب» (۵) می فرماید: صفت پیروی از بهترین قول، خود هدایتی است الهیه و این هدایت عبارت است از طلب حق و آمادگی تمام برای پیروی از آن هر جا که یافت شود. همچنین اضافه می کند که از جمله و اولئک هم اولوا الالب استفاده می شود که عقل عبارت است از نیرویی که با آن به سوی حق راه یافته می شود و نشانه داشتن عقل پیروی از حق است.

۴-تاکید بر ارتباط علت و معلول و اصل علیت میان پدیده ها، و لزوم استفاده از دلیل و برهان

بقره ۱۱۱، انبیا ۲۴: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو: برهانتان چیست اگر راست می گوئید.

انبیا ۲۲: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ: اگر در آسمان و زمین به جز خدا، خدایانی بود، خلل و فساد در آن راه می یافت. در این آیه، برای اثبات توحید، قیاس منطقی و استدلال عقلی ترتیب یافته است.

رعد ۱۱: اللَّهُ إِنْ اللَّهُ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ: خدا هیچ قومی را دگرگون نمی کند، مگر خودشان دگرگون شوند. این آیه می خواهد بگوید درست است که همه سرنوشتها به اراده خداست، ولی سرنوشتها هم نظامی دارند. خدا سرنوشت هیچ جامعه ای را به خودی خود و بی وجه عوض نمی کند، مگر آنان آنچه مربوط به وظایف آنها اعم از فردی و اجتماعی است، تغییر دهند.

-قرآن انسان ها را از پیروی چیزی که دانشی نسبت به آن ندارند منع نموده است

اسراء ۳۶: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ از چیزی که دانشی درباره آن نداری پیروی مکن
یونس/ ۱۰۰: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: هیچ کس را نرسد که جز با اذن خدا ایمان آورد، و بر آنان که عقل خویش را بکار نمی بندند پلیدی قرار می دهد.

معجزه قرآن و اندیشه در عظمت و حقانیت آن

در میان تمامی معجزاتی که در طول تاریخ نبوت از جانب پیامبران خداوند ظهور و بروز یافته اند، تنها معجزه ای که باقی مانده و بنا به وعده الهی «انانحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون (حجر ۹)» برای همیشه باقی خواهد ماند، «قرآن کریم» است.

حشر ۲۱: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِمَّنْ خَشِيَ اللَّهَ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که در برابر آن خشوع می کند و از خوف خدا می شکافد! و اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند.

انعام ۱۱۴: أَلَمْ يَغَيِّرِ اللَّهُ أَبْتَغَىٰ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ: آیا (با این حال) غیر خدا را به داوری بطلبم در حالی که او است که این کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده فرستاده است و آنها که کتاب آسمانی به آنان داده ایم می دانند که این کتاب به حق از طرف پروردگارت نازل شده بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش.

انعام ۱۱۵: وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچ کس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و داناست.

منظور از «کلمه» در آیه فوق، قرآن است زیرا در آیه قبل نیز سخن از «قرآن» در میان بوده است

کلی نگری در قرآن

قرآن کتاب جامعی است که برای هدایت بشر آمده است. گرچه قرآن به نام و جزئیات هر چیزی تصریح ننموده است. ولی آیات آن احکام و عقائد و مسائل کلی را بیان می‌کنند. و بیان جزئیات آن‌ها به عهده پیامبر، و اولیا اعم از صحابه و اهل بیت و بزرگان دین و دنیا واگذار می‌کند و برای تشخیص راه درست از گمراهی، و تطبیق قرآن و گفته های دیگران در شرایط ویژه خود، عقل و منطق را مبنای قضاوت و تصمیم گیری قرار می‌دهد.

نحل ۸۹: ... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ؛ ... و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است! در این آیه، چهار تعبیر برای هدف نزول قرآن ذکر شده است: ۱- تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ: قرآن بیانگر همه چیز است. ۲- مایه هدایت است (هدی). ۳- اسباب رحمت است (وَ رَحْمَةً). ۴- در آخرین مرحله می‌گوید موجب بشارت برای عموم مسلمانان است (وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ).

پیوند منطقی روشنی در میان این چهار مرحله وجود دارد، زیرا در مسیر هدایت و راهنمایی انسانها، نخستین مرحله، بیان و آگاهی است، بعد هدایت، و به دنبال آن عملکردهاست که مایه رحمت خواهد بود، و سرانجام که عمل مثبت انسان موجب پاداش بی‌پایان خدا خواهد بود (ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶۰ - ۳۶۵).

علامه طباطبایی در مورد جامعیت قرآن چنین مینویسد: قرآنی که در دست ماست در صریح حق بیانش همه‌جانبه و کامل است و آدمی را به نهایت آنچه عقل بدان راه می‌یابد، راهنمایی می‌کند که عبارت است از اصول معارف حقیقی و کلیات شرایع فطری و تفصیل فضایل اخلاقی (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰۵). به نظر می‌رسد در این گونه عبارات، مراد از تفصیل، تفصیل در برابر اجمال و بیان کلی نیست، بلکه منظور این است که این امور به صورت گسترده و در ظرفیت عقل انسان در قرآن مطرح شده است.

جامعیت قرآن

در ارتباط با جامعیت قرآن، گروهی با استناد به مطلب قرآنی «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» عقیده دارند قرآن جامع همه چیز و هر چیزی است. قرآن حتی به اصول اساسی علوم و فنون مختلف نیز پرداخته و به آنها اشاره کرده است. گروه دومی معتقدند: قرآن جامعیت دارد ولی جامعیتش محدود به حیطه مورد انتظار و محدوده مسئولیت قرآن است. به بیان دیگر قرآن چون برای هدایت است، جامعیتش نیز در همین قلمرو قابل پذیرش است و نه بیشتر. و گروه سومی نیز جامعیت قرآن را در مقایسه با دیگر متون وحیانی قابل تعریف دانسته اند ایشان معتقدند که قرآن جامع است در مقایسه با

دیگر کتب و حیانی، چرا که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است و دارای مقام جامع می باشد. چون چنین است متنی که بر وی نازل شده نیز همانند وی و در مقایسه با دیگر کتب آسمانی جامع تر می باشد.

عدم جامعیت قرآن

در مقابل نظریات فوق، دیگران بر این نظرند که قرآن کامل است (طبق قران: أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي: دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، مائده ۳) ولی جامعیت ندارد. و فرق است میان کامل بودن و جامع بودن. در قرآن با صراحت از کامل بودن دین «اکملت» و اتمام آن «اتممت» سخن به میان آمده است اما هیچ اشاره ای به مفهوم و یا واژه جامعیت نشده است. با توجه به تأکید قرآن بر «تیین کل شیء» بودن خود و از آن سو نپرداختن و تبیین نکردن جامعیت خود می توان نتیجه گرفت که جامعیت قرآن اگر مفهومی جدای از کمال دین داشته باشد بوسیله قرآن قابل اثبات نیست.

البته شیعه امامیه بدون اینکه صراحتاً اقرار کند از عدم جامعیت قران چنین نتیجه ای را می گیرند که قران تحریف شده و ناقص است و تکمیل آن توسط امامان معصوم مورد اعتقاد امامیون فارس انجام می شود. و البته چون امامان نیز تکمیل نکرده اند و آخرین امام امامیه غیب شده لذا بر روحانیون امامیه متصل به عالم غیب است که آنرا تکمیل نموده و به آن جامعیت دهند.

در تصدیق این گفته آقای خمینی در کتابش از رسیدن بزرگان امامیه به مقام معصومین می گوید: برای حکومت کردن، امام معصوم لازم است و در حال حاضر، بزرگان شیعه امامی به چنان مقامی رسیده اند و در واقع چنان ارتباطی با امام زمان برقرار نموده اند که می توانند به عنوان نایب امام عمل نموده و حکومت امام زمانی و ولایت فقیه را برقرار سازند.

در مذهب جعفری، آیه سوم مائده (أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي: دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم) به معنی کامل بودن قران و در عین حال عدم نقص آن می باشد و همانگونه که قران به عنوان راهنمای کلی برای هدایت می باشد میراث اولیا اعم از صحابه و اهل بیت و بزرگان دین و دنیا نیز به عنوان راهنمای تجربی برای بشریت بوده و بر مبنای آنها، اعضای جوامع مختلف با توجه به ویژگیهای زمانی و مکانی خود و با توجه به درکی که از این متون و تجربیات حاصله دارند روشهای زندگی خود را بر می گزینند. و البته آنها نه تنها اعتقادی به روایات جعلی امامیون فارس اعم از کلینی ها و مجلسی ها ندارند در عین حال تقلید و پیروی از آنها را نشان از عقب ماندگی و جهل و نادانی می دانند.

فصل چهارم، قسمت چهارم

۴-۴-واقعیت حرکت خلق مسلمان چه بود؟

پس از فرار شاه، فعالین آذربایجانی اولین روزنامه تورک زبان را بنام اولدوز انتشار دادند. نویسندگان این روزنامه در اولین گام خواستار حق بکار بردن زبان تورکی شدند. افزون براین، یک هفته پس از ایجاد حزب جمهوری اسلامی بوسیله هواداران آیت اله خمینی، حزب خلق مسلمان که با آیت اله شریعتمداری پیوند داشت، اعلام موجودیت کرد.

این حزب عضویت همه ایرانی ها را بی توجه به وابستگی قومی شان تشویق می کرد، اما بیشترین اعضا و هوادارانش را ساکنان آذربایجان و بازاریان آذربایجانی مقیم تهران تشکیل می دادند. این حزب خواستار حقوق خودگردانی برای کلیه ملیت ها در چهارچوب کشور ایران شد و از تشکیل مجلس های ایالتی پشتیبانی کرد. روزنامه خلق مسلمان (ارگان حزب) به زبان فارسی چاپ می شد اما بیشتر به موضوع های آذربایجان می پرداخت. این حزب از جمله، و با وجودی که با آیت اله شریعتمداری پیوند نزدیکی داشت، مستقلانه عمل می کرد. چنانچه برغم تحریم انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی از سوی آیت اله شریعتمداری، شاخه این حزب در تبریز، در این انتخابات شرکت جست، زیرا تشخیص داد که باید در فرآیند تهیه قانون اساسی حضور یافته و از حقوق منطقه ای اقلیت ها دفاع کند. نمایندگان این شاخه توانستند به مجلس راه یابند و پس از آغاز بکار مجلس خبرگان قانون اساسی، طرحی را از سوی شاخه تبریز و حزب خلق متحده آذربایجان مبنی بر تشکیل مجلس های استانی بعنوان بخشی از مجلس در تهران، به نمایندگان ارایه دهند. در این پیشنهاد آمده بود: «تشکیل مجلس های استانی و مجلس خلق ایران، از تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی جلوگیری کرده و در عین حال توان تصمیم سازی مراکز استان هارا تضعیف خواهد کرد. استقرار چنین نهادی کمک خواهد کرد که برابری واقعی میان خلق های ایران برقرار شود.»

اختلاف برسر ولایت فقیه و میزان تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی، بزودی آیت اله خمینی و آیت اله شریعتمداری را به رویارویی کشاند و در نتیجه اکثریت ساکنان آذربایجان از شرکت در فراندوم قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ از سوی ملیت های دیگر نیز تحریم شده بود، خودداری کردند.

برغم تحریم انتخابات از سوی آیت اله شریعتمداری، رادیو تبریز فتوایی را به وی نسبت داد که در آن از مردم می خواست که در انتخابات شرکت کنند. تورکها از طرفد جمهوری اسلامی و بی احترامی به وی بخشم آمدند و به خیابان ها ریختند. پس از اخطارهای پی در پی مقامات جمهوری اسلامی برای توقف تظاهرات، عده ای به منزل آیت اله شریعتمداری در قم حمله بردند و یکی از نگهبانان وی را

کشند. این رویداد معترضین تبریزی را خشمگین تر ساخت و ایستگاه رادیو تلویزیون و ادارات دولتی این شهر به تصرف مردم درآمدند. این اعتراضات رنگ رویارویی با نظام را بخود گرفت. در مذاکرات نمایندگان آذربایجان در تابستان سال ۱۳۵۸ با دولت، بر دو خواسته تاکید می شد؛ کنترل محلی بر انتصاب مقامات استان، نظارت بر رادیو و تلویزیون محلی.

تظاهر کنندگان در تبریز، فرودگاه شهر را نیز به تصرف در آوردند. نیروهای مستقر در فرودگاه از مقابله با آنان خودداری کردند. نیروهای هوایی این شهر نیز از تظاهر کنندگان پشتیبانی نمودند و سربازان با لباس نظامی در تظاهرات از آیت اله شریعتمداری حمایت کردند.

در بسیاری از شهرها از جمله اورمیه و اردبیل، ادارات دولتی به تصرف مخالفین درآمدند و شاخه حزب خلق مسلمان از شریعتمداری پشتیبانی کردند. این حزب در تبریز شعار «**حق تعیین سرنوشت برای خلق های ایران**» را تبلیغ می کرد. گروه های سیاسی از خواندن اعلامیه های سیاسی خود از رادیو و تلویزیون بهره می جستند. یکی از گروه ها طی اطلاعیه ای از تشکیل شورای محلی خبر می داد و مقامات دولتی را به فرمانبرداری از آن دعوت می کرد.

در پائیز سال ۱۳۵۸، آیت اله خمینی برای دیدار از آیت اله شریعتمداری به خانه وی رفت. در این دیدار وی را تهدید کرد که اگر ظرف ۲۴ ساعت آینده، ایستگاه رادیو و تلویزیون تبریز از مخالفین تخلیه نگردد، این شهر بمباران خواهد شد. در این بین پاسداران نیز بوسیله بالگرد در دانشگاه تبریز پیاده و مستقر شدند. آیت اله شریعتمداری که اصولاً روحیه مسالمت جویی داشت و با توجه به واکنش های خشن دولت اسلامی در کردستان، برای جلوگیری از خونریزی، از طرفدارانش خواست که از تظاهرات دست کشند و ایستگاه رادیو تلویزیون و ادارات شهر را تخلیه کنند. البته به تظاهر کنندگان چنین تفهیم شد که پس از آن که امتیازاتی در ارتباط به اداره استان به آیت اله شریعتمداری واگذار شده است.

پس از تخلیه ادارات، نیروهای دولتی به دفاتر حزب مسلمان حمله بردند و بسیاری از فعالین را دستگیر کردند. مردم بدون آنکه از واقعیت نشست دو آیت اله با خبر باشند، بزودی دریافتند که آیت اله خمینی حاضر نیست به وعده هایش عمل کند. در نتیجه مخالفت مردم از سر گرفته شد و ایستگاه رادیو تلویزیون دوباره به تصرف درآمد.

کشمکش و مبارزه مردم تبریز و نیروهای دولتی چندین ماه به طول کشید. در این مدت ایستگاه رادیو و تلویزیون چندین بار دست به دست شد. آیت اله خمینی ناچار شد نیروهای نظامی از خارج استان به این شهر گسیل دارد. در زمان هایی که رادیو تلویزیون در دست پاسداران بود، روحانیون آذربایجانی مانند آیت اله موسوی اردبیلی برای مردم بزبان تورکی پیام می فرستادند و این می رساند که دولت از اهمیت مسائل ملی برای مردم آذربایجان آگاه بود.

باری، در جریان سرکوب ها، در زمستان همان سال، ۱۲ نفر از رهبران حزب اعدام شدند. تعدادی از افسران نیروهای هوایی نیز بجرم پخش اسلحه در بین مخالفین دستگیر و تا فروردین سال ۱۳۵۹ شماری دیگر از مخالفین اعدام شدند.

پس از اشغال دفاتر حزب خلق مسلمان، این حزب وابسته به آمریکا و صیهونیزم و غیر قانونی اعلام شد. آیت اله شریعتمداری از منحلّه اعلام کردن آن خودداری کرد و فعالانش از ادامه فعالیت در شرایط مخفی پرهیز جستند.

مبارزات آشکار و پنهانی دو آیت اله ادامه یافت تا اینکه در اردیبهشت سال ۱۳۶۰، آیت اله خمینی عنوان آیت اله عظمایی را از شریعتمداری سلب و در خانه زندانی اش کرد. این حرکت تحقیر آمیز خشم مجدد مردم تبریز را برانگیخت و به تظاهرات خیابانی منجر شد. وی سال ها سکوت اختیار کرد و کوشید در دیدار مردم از منزلش، از سخن گفتن در مورد مسائل سیاسی روز پرهیز کند. امری که به محبوبیت وی در میان هوادارانش لطمه زد و سر انجام وی در اثر کمبود مراقبت های لازم پزشکی در سال ۱۳۶۵ در گذشت.

شریعتمداری که بود؟

مرحوم آیت الله العظمی شریعتمداری در ۱۱ ذیقعدۀ ۱۳۲۳ قمری، برابر با ۱۲۸۴/۱۰/۱۵ شمسی، در تبریز تولد یافت. پدرش مرحوم آیت الله حاج سید حسن شریعتمداری از علمای



معروف آن دیار و مادرش زنی عالمه و فاضله بود و نسبش به حضرت امام زین العابدین (ع) می رسد. پس از اتمام دروس سطح، دو سال در درس خارج مرحوم آیت الله آقا میرزا صادق تبریزی و مرحوم آیت الله آقا میرزا ابوالحسن انگجی که از علمای معروف آذربایجان بودند، شرکت نمود و در سال ۱۳۰۳ شمسی، برای ادامه تحصیل، به حوزه علمیه قم آمد و در درس مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت نمود و دوره خارج فقه و اصول را در محضر او تا زمان فوتش تلمذ نمود در سال ۱۳۰۵، به نجف عزیمت نمود. پس از مراجعت از نجف، در سال ۱۳۱۳ شمسی، حوزه علمیه تبریز را رونق چشم گیری بخشید و با تدریس فقه و اصول، به تربیت شاگردانی می پرداخت. پس از ارتحال آیت الله بروجردی، مرجعیت عامه شیعه در بین چند تن از فقها و مجتهدین قم و نجف

تقسیم گردید که در نجف، مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم و در قم، آیت‌الله العظمی شریعتمداری بیش از مراجع تقلید دیگر، مورد توجه شیعیان جهان قرار داشتند. نمونه‌ای از اقدامات ایشان در سال ۱۳۴۲، نجات جان آیت‌الله خمینی از اعدام بود، زیرا به سبب مخالفت بسیار شدید آقای خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با اصول شش‌گانه انقلاب سفید شاه سابق، وی را دستگیر کردند و به تهران بردند و زندانی نمودند و چون طبق قانون اساسی زمان شاه، مجتهدین و مراجع تقلید مصونیت از محاکمه داشتند و رژیم شاه آیت‌الله خمینی را به عنوان مرجع تقلید نمی‌شناخت، لذا قصد محاکمه و اعدام وی را داشتند که برای نجات ایشان از اعدام و نیز آزادسازی حضرات آیات قمی و محلاتی از زندان، آیت‌الله العظمی شریعتمداری که مرجعی مُسَلَّم و شناخته شده بودند، به تهران رفتند و آقای خمینی را به عنوان مرجع معرفی فرمودند تا نتوانند اعدام‌شان کنند. پس از پیروزی انقلاب، احزاب متعددی در ایران تأسیس شد که از جمله آن‌ها حزب جمهوری اسلامی و حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران بود که در هیئت مؤسسان آن، رجال دینی محترمی چون **استاد صدر بلاغی و سید غلام‌رضا سعیدی** و امثال ایشان بودند که در ۲۲ اسفند ۵۷، طی نامه‌ای، از آیت‌الله العظمی شریعتمداری پیرامون تشکیل آن نظرخواهی نمودند و ایشان نیز در پاسخ، مرقوم فرمودند که: «عضویت در این حزب و سایر احزاب اسلامی که زیر نظر جامعه روحانیت فعالیت دارند، نه تنها بلامانع، بلکه یک وظیفه اسلامی و ملی است. از خداوند متعال توفیق همه احزاب اسلامی را در راه برقراری جمهوری اسلامی خواستارم.

اعلامیه آیت‌الله شریعتمداری در مورد ولایت فقیه و رفراندوم قانون اساسی:

به دنبال مراجعات مکرر گروه‌های مختلف مردم به آیت‌الله العظمی شریعتمداری و نظرخواهی از وی، ایشان طی اعلامیه‌ای نظرات خود را بیان کرد که به فرازهایی از آن اشاره می‌شود: حاکمیت ملی قدرتی است که بقای اسلام و ایران بدان بستگی دارد و با ضعف آن، اسلام و کشور به خطر خواهد افتاد. لذا، اگر حاکمیت ملی و نقش فعال آن از بین برود و خدای ناکرده تضعیف شود، فرصت مناسب و زمینه آماده‌ای برای بازگشت دیکتاتوری و نظام طاغوتی خواهد بود و بیم آن است که مملکت به وضع سابق رجعت کند.

دو اصل ۶ و ۵۶ که مطابق مقررات شرعی نیز می‌باشد، حاکمیت ملی را تثبیت و تقریر کرده، اما اصل ۱۱۰ قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده است و در نتیجه، اصل ۱۱۰ با دو اصل ۶ و ۵۶ کاملاً متضاد است، به طوری که با توسل به هیچ تأویل و توجیهی نمی‌توان این اختلاف و ضدیت را رفع نمود.

شخص آیت‌الله شریعتمداری در دوره ملی شدن صنعت نفت از مصدق حمایت کرده بود و مساله ملی را در ابعاد گوناگون آن خوب می‌شناخت اما حاضر نبود از خود مختاری حرف بزند و بیشتر به انجمن

های ایالتی و ولایتی تاکید می کرد که اگر درست اجرا شود خود مختاری کامل است. آیت اله مثل همه آیات عظام بیشتر مدافع اتحاد تمام مسلمین بود و نمی خواست به ایجاد جدائی در میان مسلمانان متهم شود. ایشان نه تنها در سراسر ایران بلکه در میان شیعیان کشورهای همسایه و حتی شیعیان پاکستان طرفداران زیادی داشت و می کوشید سخنگوی همه مریدانش باشد.

ماهیت واقعی جنبش خلق مسلمان

ماشاء اله رزمی در پاسخ سوال سایت اویرنجی در زمینه ماهیت ملی جنبش خلق مسلمان چنین می گوید:

اویرنجی: به نظر شما جنبش طرفداران شریعتمداری و بویژه خود حزب خلق مسلمان را می توان در رده جنبشهای ملی آذربایجان رده بندی کرد؟

تعلق ملی یک جنبش مانند تعلق خانوادگی افراد است؛ هیچکس پدر و مادر خود را خودش انتخاب نمی کند و مساله خانواده و زادگاه خارج از اراده انسان است. جنبش های ملی نیز با محل پیدایش خویش و شعارهایی که مطرح می کنند جنبش ملی نامیده می شوند و حتی اگر جنبشی در یک منطقه هیچگونه شعار منطقه ای مطرح نکند و صرفا شعارهای عام مانند آزادی و برابری و نان و مسکن بخواهد باز هم بنام ملت ساکن در همان منطقه شناخته می شود و از مبارزات تاریخی و ملی همان ملت بحساب می آید. جنبش طرفداران شریعتمداری که محتوای ملی پررنگی نیز دارد و اگر هم در خارج از آذربایجان نیرو و هوادار داشت باز هم آن هواداران از آذربایجانی های مقیم در خارج از خاک تاریخی آذربایجان بودند؛ در مشهد، قم و شاه عبدالعظیم این آذربایجانی ها بودند که مقلد آیت اله شریعتمداری بودند و به حزب خلق مسلمان پیوسته بودند. شروع حرکت در مخالفت با اختیارات نامحدود ولی فقیه بود که از افتخارات مردم آذربایجان محسوب می شود ولی هرچه جنبش پیش می رفت و رادیکالتر می شد شعارهای ملی پررنگتر می شدند. از همان اول یکی از شعارها این بود که مسئولین آذربایجان باید از اهالی محل و با تایید آیت اله شریعتمداری انتخاب شوند. خود آیت اله طرفدار انجمن های ایالتی و ولایتی بود و کانون مبارزه نیز در شهر تبریز قرار داشت که پایتخت تاریخی آذربایجان است.

یکی از شعارهای تظاهرات که با مارش نظامی و قدمرو جمعیت بزبان تورکی خوانده می شد چنین بود:

آذربایجان قهرمانلاری

چوخ وئریب بنله امتحانلاری

جمهوری اسلام اولسون برقرار

رهبریمیز مرجعیمیز شریعتمدار

پنج میلیون آذربایجانی که فریاد میزدند:

«قم سنه زندادیر شریعتمدار، جان سنه قرباندیر شریعتمدار»

و یا

«آیت الله! بو ناچیز جانی قربان ائیله ریک،

گر اونا تو هین اولادنیانی ویران ائیله ریک»

ترکیب هواداران و رهبران جنبش

جنبش طرفداران شریعتمداری یک حرکت توده ای بود و رهبران شناخته شده و ناشناخته متعددی داشت. خود آیت اله حلقه واسط گرایشات موجود در جنبش بود که خواهان اجرای قانون انجمن های ایالتی و ولایتی بود. زبان جنبش تورکی بود و شعارها و خواسته ها بزبان تورکی مطرح می شد. همه آذربایجانی بودند و ملی بودنشان آنقدر روشن بود که کسی راجع به آن شک نمی کرد. بورژوازی ملی آذربایجان و بازار تبریز لوکوموتیو جنبش بود، به گذشته مبارزاتی آذربایجان متکی بودند و نمی خواستند شخصی در تهران قیم آنها باشد. آیت اله خمینی و اطرافیانش نیز جنبش را قیام تبریزی ها می دانستند و بهمین جهت قصد بمباران تبریز را داشتند. و عمدا می خواستند جنبش را بدست خود تورک ها سرکوب کنند و از افرادی چون آیت اله موسوی تبریزی و صادق خلخالی استفاده کردند.

تمام گروه ها و احزاب کمونیست همگی بر علیه حزب خلق مسلمان و شخص آیت اله شریعتمداری موضع گیری کردند. گروههای چپ بویژه حزب توده و فدائیان خلق (در آنزمان انشعاب اقلیت و اکثریت صورت نگرفته بود) بخاطر حمایت از خط ضد امپریالیستی آیت اله خمینی از حکومت حمایت می کردند و نیز بخاطر مبارزه با سرمایه داران، علیه جنبش طرفداران شریعتمداری و حزب خلق مسلمان موضع گرفتند. فقط قسمت کوچکی از سازمان فدائیان خلق بنام شاخه اشرف دهقانی از این جنبش پشتیبانی کرد...

مجاهدین خلق (منافقین) در جریان جنبش طرفداران شریعتمداری با تمام توانشان از رهبری آیت اله خمینی دفاع می کردند و او را پدر خطاب می کردند، آنها با دشمنی علنی علیه حزب خلق مسلمان، مستقیما رو در روی آنها بودند. متاسفانه رهبری مجاهدین به انتقاد از خود معتقد نیست و هرگز از اشتباهات خودش انتقاد نکرده است و به این سنت ناپسند ایرانی که انتقاد از خود را بهانه دادن بدست دشمن می داند پایبند مانده است. رهبران مجاهدین به بدنه نیروی طرفدار خلق مسلمان چشم دوخته بودند ولی طولی نکشید که خودشان قربانی انحصارطلبان شدند.

جریانات پان ایرانیست نظیر جبهه ملی نیز بخاطر باور ایدئولوژیک خود از سرکوبی جنبش های ملی غیرفارس خوشحال می شوند و در مورد جنبش طرفداران شریعتمداری سکوتشان قابل درک است.

[در واقع باید چنین گفت که احزاب و گروه‌های توده و فدایی و مجاهد از چپ بودن بجز نام آنرا یدک نمی کشیدند و در واقع احزاب فاشیستی فارس بودند که شعار ضد امپریالیستی میدادند ولی در عمل بجای امپریالیسم با مردم تورک آذربایجان مبارزه و دشمنی می کردند]

حضرت آیت الله آقای حاج سید رضا صدر (متولد ۱۳۴۰ هجری قمری در شهر قم فرزند حضرت آیت الله العظمی آقا سید صدرالدین صدر یکی از زعمای ثلاثه حوزه علمیه قم) مطلبی با عنوان «در زندان ولایت فقیه» می نویسد در این مطلب از مظالم وارده به آیت الله شریعتمداری می نویسد در بخشی از مطالبش چنین اشاره میکند، در موقع رحلت ایشان یک فرمان ۱۸ ماده ای از عوامل حکومت خمینی صادر می شود طبق این فرمان اعلام کردند که: «جنازه شریعتمداری به بازماندگانش تحویل نشود، جنازه اش تشییع نشود، به وصیتش عمل نشود، سید رضا صدر بر او نماز نخواند، در حرم قم و حسینیه دفن نشود، اگر کسی برای او اقامه عزا کرد زندانی شود». در ادامه می نویسد: «آقای رستگاری از فضیلتی مازندرانی حوزه علمیه قم است و تفسیری بر قرآن به زبان عربی نوشته است مشتمل بر شصت جلد که ۲۱ جلد آن به چاپ رسیده است. نامبرده در مجلس آقای شریعتمداری حاضر میشد و نسبت به او عشق می ورزید و پس از زندانی شدن آقا در تفسیرش از او یاد کرده و انتقاد کرده و همین موجب شد که چند ماه زندانی گردد. اکنون اقامه مجلس عزا کرده است و همین سبب شد که دگر باره برای مدتی نامحدود زندانی شود. آیا اقامه مجلس عزا در وفات مرجع تقلید گناه است؟!»

در حوادث به چند مطلب از عوامل خمینی و مردم اشاره می شود: به غلام گفتیم: «بچه هایت را جمع کن و برو سراغ این تورکهایی که شهر را به آشوب کشیده اند و تا آنجا که در توان داری آنها را دستگیر کن! بعد به ساختمان نزدیک پل منتقل کن» (خاطرات آیت الله محمد یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵-۱۸۸).

پدر و مادرهایمان سپرده بودند که با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» همراهی نکنیم، والدین مان می گفتند که منظور از «ضد ولایت فقیه»، آیت الله شریعتمداری است و گفتن این شعار گناه زیادی دارد. شعار اصلی اجتماعات طرفداران شریعتمداری این بود:

«قانون اساسی ده اولان اصل یوز اون (۱۱۰) ضد بشردی، اصلاح اگر اولماسا باطیلدی، هدردی».

ترجمه: «اصل ۱۱۰ قانون اساسی ضد بشری است، اگر اصلاح نشود باطل بوده و بی اعتبار است».

پس از فوت مرحوم شریعتمداری، موضوع «بقا بر میت یا امکان تقلید از مرجع فوت شده» به مسئله ای فنی و تخصصی در مباحثات خانوادگی ما تبدیل شده بود و ساعتها سر این موضوع بحث و جدل میشد، این مباحث هنوز هم در ذهنم رژه می روند.



آقای محسن کدیور در اسنادی که منتشر می کند می نویسد: در میان مراجع معاصر مراجعی از قبیل آیت الله سید احمد خوانساری و در حدی آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خوئی در غیرانقلابی بودن و ارتباط با دربار پهلوی آن هم در سالهای پایانی متهمند. چنین اتهامی منحصر به آیت الله شریعتمداری نیست. اما این نکته باعث نادیده گرفتن فقاقت و بُعد علمی این مراجع نیست. متأسفانه در حین تحقیق در مورد آیت الله شریعتمداری به اسنادی برخورددم که بر اساس آنها به نظر رسید حقوق انسانی وی نقض شده است.

آقای محسن کدیور در اسنادی که منتشر می کند می نویسد: در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ خبرگزاری جمهوری اسلامی گزارش داد: «طی حکمی که از سوی دادستان کل انقلاب اسلامی (آیت الله سید حسین موسوی تبریزی) و آیت الله

محمدی گیلانی حاکم شرع دادگاههای انقلاب اسلامی صادر شد، مجتمع دارالتبلیغ قم (وابسته به آیت الله شریعتمداری) به دفتر تبلیغات اسلامی واگذار شد» (کیهان ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۱).

آقای محسن کدیور در اسنادی که منتشر می کند می نویسد: بیماری سرطان آیت الله شریعتمداری در اواخر عمرش بر کسی پوشیده نبود و آقای خمینی و عوامل او با حبس خانگی مانع معالجه ایشان می شدند و بنابه نقل آیت الله صدر، حتی یک مرتبه، آقای خمینی گفته بود: «شریعتمداری باید در خانه اش محبوس باشد تا با مرضش پیوسد و بمیرد!» معنای این اقدام غیرانسانی «زجرکش کردن منتقد در حصر و زندان» با اطلاع یا اذن یا دستور ولی فقیه بوده است. اکنون دست آیت الله شریعتمداری از دنیا کوتاه است اما پرونده وی همچنان مفتوح است. فاعتبروا یا اولی الابصار!

-با سرکوبی حزب خلق مسلمان توسط رژیم امامیه فارس، شعاری به صورت «مرگ بر ضد ولایت فقیه» توسط طرفداران حکومت و بویژه توسط ارادل و اوباش، داده شد که هنوز بعد از ۳۸ سال که از عمر حاکمیت امامیه فارس می گذر حداقل در هر نماز جمعه داده می شود جناب انصافعلی بگ با تجزیه و تحلیل خود بدرستی اشاره می کنند که در واقع این شعار نوعی دشمنی با افرادی است که اصل

بمباران تبریز از طرف شاه پهلوی و تهدید به بمباران توسط سلف او خمینی

در این قسمت به مطلبی در مورد تهدید بمباران تبریز توسط خمینی اشاره شد ممکن است بنظر عده ای چنین تهدید تبلیغاتی قلمداد شده و بر عملی شدن آن باور نداشته باشند در این مورد بد نیست به بمباران تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان توسط بمب افکن های نیروی هوایی حکومت مرکزی فارس یعنی پهلویها در سال ۱۳۲۶ شمسی (۱۳۴۶ میلادی) اشاره نمود، ذکر این موضوع از این جهت لازم آمد که که حاکمیت فارس در هر زمانی لازم بدانند و بتوانند از بمباران شهرهای آذربایجان دریغ نخواهد نمود و این اعمال در تاریخ گذشته دیده شده است و مردم تورک آذربایجان در راه احقاق حقوق خود برای مقابله با چنین اعمالی باید آمادگی لازم را بویژه با اعمال کارهای بازدارنده داشته باشد.

منابع: تایماز اورمولو

«آذربایجان و جنبش طرفداران آیت الله شریعتمداری» اثر آقای رزمی.

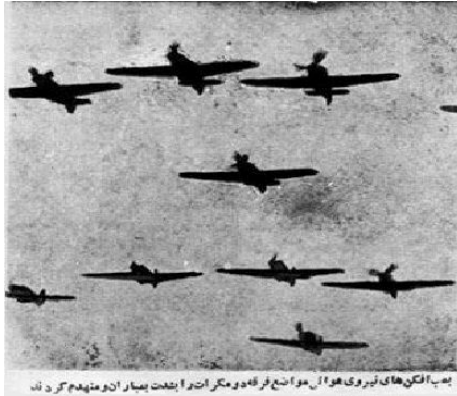
اسنادی از مظلومیت آیت الله شریعتمداری (محسن کدیور)، نوشته های گنجی دوست

بمباران مردم آذربایجان بدست شاه فاشیست پهلوی

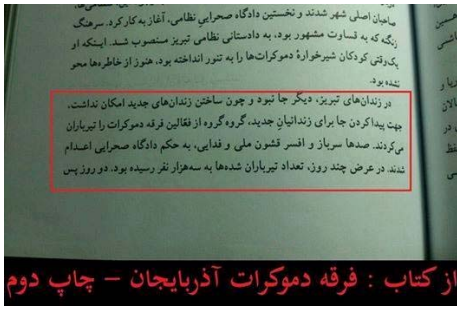


شاه فقید به هنگام سوار شدن به کابین جنگنده بمب افکن هارپکن پرواز تاریخی معروفه که خود هدایت آن را بر فراز آذربایجان برعهده داشت. (۲۱ آذر ۱۳۲۵)

بمباران مردم آذربایجان بدست حاکمیت فاشیستی



بمب افکن های نیروی هوایی تورک آذربایجان در حال پرواز در ارتفاع کم در مسیر بمباران تبریز در سال ۱۳۲۶ شمسی



از کتاب: فرقه دموکرات آذربایجان - چاپ دوم

۴-۱-۴- قیام ۱۸ آبان، نگاهی از درون

- تبریز (قیام تورکان آذربایجان در ۱۸ آبان ۱۳۹۴ و خاطره ای از شرکت در تظاهرات تبریز)

آنروز وقتی کارم تمام شد به طرف میدان ساعت رفتم، کمی به ساعت ۵ مانده بود هنوز خبری نبود، قدم زنان به طرف آبرسان رفتم، همش به این فکر میکردم در این شرایط امنیتی نظامی، چه کسی این ریسک را میکند یکجا جمع شود، انگار بعضی ها حق دارند بگویند جنبش گسترده مردمی در آذربایجان دیگر هیچوقت حوادث سال ۱۳۸۵ را بخود نخواهد دید. اگر آزمون رژیم آمادگی نداشت و غافلگیر شد دیگر اجازه نمی دهد چنین شرایطی برای مردم فراهم شود. ظاهر خیابانها و بویژه گاردهای قبلند خشنی که تمامی خیابانها را پر کرده بود چنین می نمود، آنروز در سمت منطقه آبرسان نیز صدها گارد امنیتی از تجمع افراد جلوگیری می کردند و می توان گفت در آبرسان تعداد نیروهای امنیتی و لباس شخصی از تعداد افراد معمولی بیشتر بود.

من از سه راه خاقانی نیز رد شدم، دقایقی بعد صداهایی به گوش می رسید، جمعیتی نزدیک می شد نگاه کردم تقریباً ۲۰۰-۳۰۰ متر طول خیابان از جمعیت پر بود در صف جلو ۳۰ نفری را می شد شمرد جمعیت حدوداً ۱۰هزار بود، رویهمرفته در آن قسمتی که من بودم خانها کم بودند ولی کم و بیش حضور داشتند. بعدها فهمیدم که ساعتی قبل، جمعیت در راستا کوجهی بازار گردهم آمده بودند حال دیگر من در میان تظاهر کنندگان بودم، بر تعداد جمعیت افزوده می شد بطور کلی خیابان خلوت بود و اکثر مغازه ها بسته بودند. جمعیت از سه راه خاقانی به سمت آبرسان حرکت می کرد، تقریباً همه شعار میدادند، بیشترین شعارها «آذربایجان وار اولسون، ایسته میین کور اولسون»، «تورک دیلینده مدرسه، اولمالیدیر هر کسه»، «آذربایجان میلیتی چکنمز بو ذیللتی»، «اولوم اولسون فاشیسته، اولوم اولسون راسیسته»،

البتده یکبار نیز در بخش کوچکی شعار در مورد دریاچه اورمیه داده شده که گفتند «اورمو گولو جان وئریر، مجلس اونون قتلینه فرمان وئریر» و حتی عده ای نیز گفتند «فاشیزم اونو قتلینه فرمان وئریر» ولی این شعار کم رنگ بوده و ادامه نیافت احساس کردم مردم بیشتر بر روی توهین فاشیزم نسبت به هویت ملی تورکان تاکید داشتند.

در کنار اینها بعضا شعارهایی مثل «دوروب باخان بی قئیرت، بی طرف بی شرف، هر کس کی بی طرفدی فارسداند بی شرفدی» داده می شد و البتده از بعضی ها می شنیدم که چنین شعارها را ندهید.

تظاهرات در تمامی مدتی که من همراه آنها بودم در اوج همبستگی و شکل مدنی ادامه داشت حتی در مسیر ظرفهای آشغال وجود داشت که یکی دو متر کنار جایگاه خود بود وقتی مردم به آنها می رسیدند همه بلا استثنا می گفتند هیچکس صدمه ای به آنها نرساند و در اینگونه موارد مردم ظرفهای آشغال را

به سر جای خود می کشیدند و از آنجا رد می شدند، در هر حال بنده برای این موارد دقت نظر داشتم و حتی یک مورد کار ناهنجار از هیچکدام از جوانان ندیدم.

جمعیت به چهارراه منصور نزدیک میشد وضعیت همچنان عادی بود در این حوالی بود که ناگهان صداهایی مبنی بر نزدیک شدن گاردها بگوش می رسید. و بعد از چند دقیقه وضعیت عوض شد.

- گاردهایی با هیکل درشت حمله کردند من در عمرم یگان ویژه زیاد دیده ام، اولین باری بود که دیدم وقتی گاردها حمله کنان به ۲۰-۳۰ متری جمعیت رسیده شروع به عربده کشی و نعره زنی کردند، این شگرد روشی جدید از کارهای دولت خامنه ای بود که برای ترساندن مردم مثل داستانهای جنگ کربلا شبیه شمر ذی الجوشن عربده کشان به صف تظاهرکنندگان هجوم می بردند، البته نه به عنوان توهین بلکه واقعا به عنوان یک صحنه فیلم واقعی احساس کردم تعدادی گاو نر و خر و قاطر و سگ را رها کرده اند و آنها عرعرکنان و پارس کنان با باطوم به طرف مردم می دویدند، دور و برم بیشتر جوانان بودند هر کدام به طرفی می دویدند اکثرا به سمت پیاده روها می دویدند، بنظر می رسید گاردها نیز با شیوه خاصی هجوم می آوردند آنها جمعیت را می شکافتند و آنها را به طرف پیاده روها و کوچه های سوق می دادند و در عین حال سعی می نمودند یکجا نایستند، شاید اگر می ایستادند با خطر حمله متقابل مواجه می شدند. شعار «بی شرف بی شرف» فضا را پر کرده بود.

من می دانستم که امکان دویدن آنچنانی برای من وجود ندارد به این سبب در کنار و پشت ماشینی ایستادم و فقط با صدای بلند بطرف گاردها فریاد می زدم آرام باشید آرام باشید و با دست نیز اشاره می کردم آرام.

گاردها بیشترین حمله شان روی جوانترها و بویژه بطرف آنهایی بود که می دویدند، عموما افراد سن و سالدار که در کنار و گوشه ای و بویژه ورودی مغازه ها در کنار پیاده رو می ایستادند کمتر مورد هجوم بودند و گاردها بیشتر افراد وسط خیابان را مورد حمله قرار می دادند، و با تمام توان کتک می زدند در همین دقایق اول، افراد زیادی سرتاپا خونین شدند و حتی دختری کوچک جثه با سن حدود ۱۳-۱۴ ساله بشدت کتک خورده و زخمی شد.

اینکه بگویم گاردها کاملا بیرحم و وحشی بودند شاید صحیح نباشد آنها افرادی را که وای می ایستادند کمتر مورد حمله قرار می دادند، در این قسمت که تقریبا بخش ۲۰-۳۰ متری جلو تظاهرات بود تقریبا در اولین دقایق پراکنده گردید و عملا گاردها از ما رد شده و در فاصله ۳۰-۴۰ متری پشت سر ما با مردم درگیر بودند در نزدیکی من دو تا از جوانان با حمله گاردها زمین افتاده بودند و سرشان شکسته بود و سرتاپا خونین بودند، یکی از گاردها به شکم و پاهای او باتوم می زد من توانستم خودم را ننگه دارم داد زدم «آی بالا بیخیلانی نه به وورورسان: کسی که افتاده چرا می زنی» گارد نگاهی به من

کرد فکر کردم الان یک باتوم بر سر من می کوبید ولی با تعجب دیدم جوان را ول کرد و دنبال گاردهای دیگر دوید، نمی دانم شاید کمی رحم و مروت بخرج داد و شاید هم ماندن در آنجا راجایز ندید. موضوعی که بوضوح به چشم خودم دیدم وقتی گاردها حمله می کردند مردم ناخودآگاه به پیاده روها و بویژه گودیهای مغازه ها پناه می بردند، گاردها در عین حال که با شدت به سر و روی مردم می کوبیدند در همان زمان با باتوم شیشه های مغازه هارا می شکستند، متأسفانه در روزهای بعد، از قول خبر گزاریهای مختلف از جمله آسوشیتدپرس شنیدم گویا تظاهر کنندگان در حین تظاهرات شروع به شکستن شیشه های مغازه ها نمودند در حالیکه حداقل ۴-۵ مورد دیدم که کاملاً بر عکس چنین گفته هایی است، در عین حال مشاهداتم در طول تظاهرات نیز مؤید این امر بود و جوانانی با چنان روحیه مدنی غیر قابل تصور بود که حتی یک سنگ به اموال مردم پرتاب کنند، شک ندارم حداقل در این تظاهرات، خبرنگاران اینگونه خبر گزاریها، افرادی را بکار گماشته اند که دارای گرایشات مرکزگرا و ضد آذربایجانی هستند و در عین حال اپوزیسیون فارس خارج از کشور نیز طبق معمول چنین خبرها را دامن می زنند.

در این موقع در محدوده ای که ما بودیم تقریباً از صدای عربده گاردها تهی شده بود فقط جیغ و داد و ناله بعضی ها بگوش می رسید حال دیگر مردم به کمک زخمی ها می آمدند من چند تا لباس شخصی را دیدم که می گفتند کسی دخالت نکند و دنبال کار خودتان باشید، من به یکیشان گفتم اینهارا که نمی شود در خیابان رها کرد باید مداوا شوند او ابتدا اعتراض کرد ولی با اصرار من، وبا جمع شدن چند نفر دیگر با حالت اعتراض و احتیاط از آنجا دور شد، در این موقع ماشینهایی از نزدیکی آنجا رد می شدند چند نفری دویدیم به صاحب ماشین گفتیم از این زخمیها که به زمین افتاده اند به درمانگاه و بیمارستان برسانید بعضی ها اهمیت نمی دادند ولی افرادی نیز می گفتند سوار کنید و مردم کمک می کردند و زخمی را داخل ماشین می گذاشتند و بعضی افراد نیز به عنوان کمکی سوار ماشین می شدند و افراد را به طرف درمانگاه و بیمارستان می بردند.

در این مدت من چندین بار شاهد بودم ماشین پلیس و گارد از نزدیکی آنجا رد می شد و می دیدم که سنگ و چوب مثل باران به سمت ماشین پرتاب می شد و ماشینهها به سرعت از آنجا دور می شدند راستش بعد تمام شدن ماجرا، حوادثی شبیه خلوت شدن آنی خیابان و یا حمله ناگهانی مردم و پرتاب سنگ بطرف ماشین گاردها برایم مثل رویا می ماند و من چگونه در این مهلکه سالم ماندم و ضربه ای نخوردم در واقع در آنزمان در عالم خیال و واقعیت غوطه می خوردم و حوادث اطراف را بخوبی تشخیص نمی دادم

وقتی خیابانها ساکت شد تقریباً ساعت ۷-۷,۵ بود و من داشتم پیاده به سمت خانه دوستم می رفتم، به دوستم زنگ زدیم او نیز به خانه میرود.

در حال قدم زدن بودم، نم نم باران می بارید مخصوصاً در خیابانهای کوچکتر و کوچه ها همه جا تاریک بود، در خیابان مردم بطور عادی در رفت آمد بودند انگار من هیچکدام را نمی دیدم، در خودم فرو رفته بودم، بغض دلم را گرفته بود مثل نم نم باران من نیز در دلم گریه می کردم نمی دانم از خوشحالی بود که می دیدم مظلومان، حسین وار، در مقابل دشمن سرتاپا مسلح مجوسیان فارس کوفی ایستاده بودند و یا از ناراحتی و دیدن زخمیها و جوانان خون آلود و بی گناهایی بود که به جرم اعتراض به تحقیر و توهینها و ظلم حاکمان ظالم مورد ضرب و شتم و هجوم بیرحمانه قرار گرفته بودند.

۲- اورمیه

-همانروز از دوستان بسیاری، مقاومت طولانی و جانانه مردم اورمیه را که می توان گفتم چندین برابر حرکت مردم تبریز بوده شنیدم، در اینجا قصدم ذکر جزئیات این تظاهرات نیست چونکه از نزدیک شاهد آن نبودم و امید است روزی در آنجا حضور داشته باشم، در هر حال جای دارد افراد حاضر در این حرکتها چه در اورمیه و یا شهرهای دیگر، حوادث را با جزئیات لازم بنویسند و مطمئناً تجربه ای مفید خواهد بود. در اینجا با توجه به ابعاد تظاهرات، نکاتی بصورت کلی ذکر می شود.

خبرهای اورمیه نویدبخش چندین موضوع است از یک طرف این تظاهرات صدها هزار نفری نه تنها جوابی دندان شکن به فرهنگ منحط توهین و تحقیر حاکمان فارس می باشد در عین حال جوابی آشکار به کسانی هست که چشم طمع به خاک آذربایجان دوخته اند. اورمیه شبیه حرکتهای قبلی، در این حرکت اثبات کرد که دیگر هیچوقت امکان تکرار تاریخ قتل عام مردم، توسط ارمنه و کردهای شکاک سیمیتقو وجود نخواهد داشت، علت اینکه حوادث ۱۸ آبان اورمیه، بیشتر از هر شهر دیگری بایکوت می شود در همین نکته نهفته است.

آوردن افراد بسیجی از مناطق فارس نشین توسط اتوبوس های زنجیره ای به شهر اورمیه جهت مقابله با تظاهرات بویژه از طریق تظاهرات مخالف و دادن شعارهای ضد تورکی بسیار معنی دار است، حاکمان فارس بخوبی می دانند که مقاومت مردم اورمیه و سولدوز چه معنی دارد و آنها می دانند حرکت در اورمیه مثل خنجری است بر دل نه تنها حاکمان پلید فارس در عین حال نیزه ای است بر قلب مریض تروریسم کرد و متحدان دیگر فارسها مثل ارمنستان و روسیه است، اورمیه تمام نقشه های آینده حاکمان فارس برای تقسیم سرزمینی کثیف فارسها را بهم می ریزد و اورمیه تمامی رویاهای نژاد کشانه و غصب سرزمینی تروریستها کرد و فارس و روسیه و ارمنستان را نقش بر آب می کند، اورمیه با حرکت خود، ترس و وا همه بزرگی را بر روح و روان تروریسم وحشی کرد مورد حمایت حاکمان فارس مستولی می

کند. در این میان سکوت کردها و عدم توانایی آنها برای قرار گرفتن در کنار بسیجی‌ها برای ایجاد تظاهرات علیه تورکها بسیار معنی دار می باشد.

حرکت اورمیه پیامهای بس بزرگتر از حرکت دیگر شهرها دارد و تبلیغ و رشد دادن این حرکت و وظیفه ملی و اساسی هر فعال حرکت ملی می باشد دشمنان با تمامی تلاش خود می خواهند این حرکت را در پشت پرده نگه داشت و آن را بی اهمیت جلوه دهند.

در طول چند سال گذشته حاکمان فارس تلاش زیادی برای مطرح نمودن همپالگی های خود در منطقه نمودند یک روز برای کوبانی امضا جمع می کردند یک روز می خواستند در اورمیه تظاهرات به نفع کردها بگذارند و روزی دیگر نماینده ای قصد جدا نمودن خاکی از منطقه آذربایجان به نفع کردها در مجلس فارسها پیش می کشد، و باز روزی دیگر با انتصاب استاندار و یا فرماندار کرد بر مردم تورک و انتخاب نماینده انتصابی در مجلس و شورای شهرهای مختلف می خواستند اقتدار خود را نشان دهند، هرچند این حرکتها با هشیاری عموم مردم تورک، عقیم ماند ولی حرکت جوانان اورمیه بود که ضربه بسیار هولناکی بر پیکر فریبکارانه این اتحاد شوم فارس و کرد متجاوز وارد نمود.

وجود شور حال ملی در این منطقه از یک طرف نشان از تجربه تاریخی غم انگیز و توطئه گرایانه سردمداران مودی فارس و کرد و ارمنی در منطقه آذربایجان غربی می باشد و از طرف دیگر نعمت بزرگی برای تورکان آذربایجان می باشد این حرکت بهم زنده نقشه های شوم تاریخی جلادانی است که در یک شب حداقل ده هزار نفر از مردم بی گناه این شهر را کشتند و این حادثه را چندین بار در دوره حاکمیت ارمنی ها و کردهای سیمیتقو تکرار کردند، روحیه مردم اورمیه نشان میدهد که دیگر آنها هیچوقت اجازه نخواهند داد چنین حوادثی توسط دشمنان این مرز و بوم تکرار شود.

۳- اردبیل و زنجان و قم

تظاهرات گسترده در اردبیل و زنجان و قم معانی زیادی داشت، حرکت گسترده بویژه در اردبیل و زنجان عملاً تمامی طرحهای حاکمیت فارس برای تکه پاره کردن محدوده جغرافیایی آذربایجان و به فراموشی سپردن آذربایجان واحد را نقش بر آب نمود، تورکان این مناطق اثبات نمودند که آنها خود را تورک و آذربایجانی می دانند و سرزمینشان را نیز جزئی از منطقه جغرافیایی آذربایجان جنوبی می دانند.

۴- طرح انتقاد از خود در تظاهرات حرکت ملی آذربایجان

موضوع اول اینست که در تظاهرات شعارهایی با تاثیر منفی به شکل «دوروب باخان بی قییرت، بی طرف بی شرف، هر کس کی بی طرفدی فارسداندای شرفدی» داده میشود ما باید با تمام تلاش از گفتن اینگونه شعارها خودداری کنیم این شعارها تاثیر بسیار منفی بر مردم بویژه آنهایی که به دلایل زیاد میخواهند در کنار پیاده روها مغازه ها و سر کوچه ها و پشت بام ها به تماشا کنند، دارد.

اول اینکه باید توجه نمود در مقایسه با خیلی های دیگر، افراد تماشاگر این شهامت را پیدا کرده اند که از نزدیک به دیدن تظاهرکننده ها بیایند و بطور قطع میتوان گفت که آنها مستعدترین افراد به عنوان حامیان غیرمستقیم تظاهرکنندگان هستند وجود چنین افرادی تاثیر زیادی در رشد و گسترش تظاهرات داشته و در واقع مقدمه ای برای شرکت آنها در تظاهرات می باشد.

دوم: وجود آنها موجب افزایش افراد حاضر در خیابانها و محله هایی میشود که تظاهرات در آنجا برگزار میگردد

سوم: اینگونه افراد معمولا بهترین شاهدان برای بازگو کردن کم و کیف تظاهرات برای دیگران و شبکه های اجتماعی هستند.

چهارم: دادن چنین شعارهایی موجب تنها ماندن تظاهر کننده گان شده و مردمی که اکثرا حمایت غیرمستقیمی از تظاهرات دارند از ترس توهین به آنها، از محل دور میشوند و تظاهرات شکل غم انگیزی پیدا میکند و از طرف دیگر باید بدانیم که توانایی همه یکسان نیست و معمولا افراد نقش های مختلفی دارند یکی در تظاهرات شرکت میکند دیگری با حضور خود در پیاده روها مانع تردد پلیس مخفی ها میشود و آن دیگری در پشت جبهه مبلغ و بازگو کننده شجاعت و شهامت تظاهر کنندگان است در این زمینه به خاطره ای از ماهاتما گاندی که شنیده ام اشاره میکنم، گویند افرادی از جنبش هند پیش گاندی آمدند و گفتند که عده ای از مغازه دارها کمک بسیار ناچیزی به حرکت ما میکنند و اینها طرفداران خوبی برای حرکت ما نیستند، گاندی جواب میدهد مشکل در این مغازه دارها نیست بلکه مشکل اصلی در شماست که نمی توانید آنها را درک کنید شما باید قشرهای مختلف حمایت کننده را خوب بشناسید و از هر قشر همانقدر انتظار داشته باشید که در حد توان آنهاست و اگر تشخیص شما درست نباشد سبب میشود آنها از حرکت زده شده و شما تنها تر شوید، از هر کس به اندازه توانایی او انتظار داشته باشید حتی افرادی در این حرکت وجود دارند که فقط خودشان را ملزم می دانند که با ما مخالفت نکنند همین هم برای ما ارزش دارد.

پنجم: افرادی که در خانه ها و مغازه ها و پشت بام ها به تماشا می آیند بعد از حمله گاردها بزرگترین حامیان تظاهرکنندگان هستند تعدادی از آنها به افراد در حال فرار جای می دهند عده ای نیز بعد از حمله به کمک زخمی ها و مجروح ها می آیند و آنها را مداوا کرده و به بیمارستان می‌رسانند. و ششم اینکه اینگونه افراد به عنوان نقش چشم و گوش تظاهرات بوده و موجب احتیاط گاردهای وحشی هستند.

تشویق افراد به تماشای تظاهرات سبب میشود بسیاری از مردم همراه با بچه های کوچکشان در کنار خانه و یا پشت بام ها و یا داخل ماشین هایشان نظاره گر تظاهرات باشند و این مقدمه ای برای آشنایی این افراد با اهداف، امکانات و سختی های این حرکت باشند و موجب نفوذ این حرکت به داخل توده های مردم است.

افزایش آگاهی مردم و تامین خواسته های مدنی از حکومت، هدف اصلی این تظاهرات می باشد رژیم زمانی عقب نشینی می کند که ببیند این حرکت رو به جلو است و افراد را به خود جذب می کند لذا شعارهای این چنینی برای ادامه حرکت بسیار مضر و ویرانگر است و ما نباید در تله افراد بدخواه بیفتیم. **وثرن ساغ اولسون** مناسبتر خواهد بود، مطمئنا اگر نیت بر این منوال باشد شعارهای بسیار مناسبتری از طرف تظاهرکنندگان درست خواهد شد.

موضوع دوم این است که در تظاهرات، شعارهایی از قبیل «نه شرقی نه غربی ایتله فارسین نه فرقی»، «فارس دیلی ایت دیلی، تورک دیلی قئیرت دیلی» داده می شود شکی نیست که در این شعارها، کلمه «فارس» اشاره به حاکمان و روشنفکران و فرهنگ منحط و نژادپرستانه سردمداران این قوم دارد ولی اطلاق کلمه بر توده های معمولی فارس شبهه ای پدید می آورد گویا حرکت ملی، مخالف مردم فارس می باشد در حالیکه فاشیزم حاکمان و روشنفکران فارس در مظان اتهام این شعارها قرار دارند.

از آنجاییکه احتمال وجود انسانهای منصف و طرفدار آزادی و انسانیت در بین توده های فارس وجود دارد لذا در زبان ادبی و علمی زبان تورکی، کلمه فارسچی معادلی درست بجای روشنفکران نژادپرست فارس، باستانگرایان، کوروش پرستان، فردوسی پرستان و آریا پرستان می باشد و می تواند به جای شعار «نه شرقی نه غربی، ایتله فارسین نه فرقی» عبارت: «نه شرقی نه غربی فارسچی ایتله نه فرقی»، و به جای شعار «فارس دیلی ایت دیلی، تورک دیلی قئیرت دیلی» عبارت: «فارسچی دیلی ایت دیلی، تورک دیلی قئیرت دیلی» بکار برده شود.

البته با توجه به اینکه کلمه فارسچی در بین توده های تظاهر کننده تفاوت معنی داری با کلمه فارس ندارد لذا انتظار جایگزین شدن این دو کلمه بجای هم در محافل عمومی براحتی ممکن نخواهد بود. نهایتاً اشاره می شود که در این شعارها هدف پایین آوردن مقام سگ نیست زیرا سگ هزار شرف دارد بر نژادپرستان فارسگرا و حاکمانشان که دستشان به نسل کشی در آذربایجان آغشته بوده و در عین حال مقصر اصلی در کشتار صدها هزار سوری و عراقی و یمنی و آواره شدن میلیونها انسان هستند.

۵- انتقاد از بعضی مدعیان روشنگری تورک که دانسته ویا ندانسته در دام حاکمیت فارس افتاده اند.

این موضوع بظاهر ارتباطی به این قیام ندارد ولی بدلیل اینکه حتی در مورد این تظاهرات نیز افرادی شناخته شده مغرضی را می دیدم که با زیرکی تمام از خیزش مردم تورک انتقاد می کنند مجبور به گفتن اینگونه شیوه های فارس پرستان شدم.

این روش، حيله قدیمی و بسیار کم هزینه برای دشمن می باشد بدینگونه که ابتدا شخصی خود را تورک ویا آذری معرفی می کند و بقولی خود را صاحب نسق فرهنگ و زبان تورکی قلمداد نموده و سپس بطور غیرمستقیم اجازه گفتن هرگونه جک و استهزا و توهین در مورد این قوم را به انحا مختلف کسب می کند و بدتر از اینها، افرادی را نیز دیده ام که ابتدا با قیافه حق بجانب لزوم انتقاد از خود را مطرح نموده و ابتدا از بدی و یا حق کشی یک تورک مثال زده و اطرافیان را در مقابل یک عمل اتفاق افتاده قرار داده و سپس شروع به انتقاد از کل تورکان می کند که این ما هستیم که ایراد داریم و تورکها بسیار نقص دارند و نباید دیگران را مقصر بدانیم و الا آخر به اینجا می رسند که تورکها قومی بسیار عقب مانده و نادانی هستند و بعضی ها نیز شروع به تعریف از فارسها و مزایای آنها می کنند. لازم است این شگرد دشمن بدرستی شناخته شود و در عین حال راه انتقاد از خود را نیز نباید ببندیم.

درست است که حاکمیت نژادپرست فارس، از هر نوع حيله و فریب برای کوبیدن حرکت ملی استفاده میکند ولی جای دارد ماها نیز در تجمع های فامیلی و غیرفامیلی و جلسات مختلف رسمی و غیر رسمی، دقت کافی نسبت به اینگونه حيله ها و یا افرادی که نادانسته در این دام گرفتارند داشته باشیم.

۶- نگاه به آینده

در پایان لازم است اشاره ای به آینده حرکت خودمان و عملکرد حاکمیت فارس بعد از قیام شود. مطمئناً حرکت ملی آذربایجان ضعف تشکیلاتی متعددی دارد اگر تشکیلات منسجمی وجود داشت شاید در همین تظاهرات تبریز با مقاومت اندک تظاهر کنندگان، گارد امنیتی نمی توانست بچه ها را چنین بیرحمانه زیر ضرب و شتم قرار دهد همانگونه که در تظاهرات اورمیه با مقاومت تظاهر کنندگان

گارد عقب می نشیند و مردم در مقابل نگاه آنها و سکوت مجبوری آنها به تظاهرات خود ادامه می دادند. موضوع بسیار حائز اهمیت اینست که وظیفه کلیه فعالین و نویسندگان و هنرمندان تورک است که در اینگونه تظاهرات یا حضور مستقیم داشته و یا دورادور در پیاده روها و کوچه و یا در ماشین خود نظاره کرده و نقاط قوت و ضعف این حرکت را کنکاش و مورد نقد و بررسی قرار دهند زیرا منبع تمام هنر و ابتکار و راهکارها نهایتاً از همین حرکتها نشات می گیرد و بدون الهام از این منبع جوشان مردمی، هر هنری، غیرمردمی و غیر انسانی خواهد بود.

از طرف دیگر شکی نیست که حاکمیت مستاصل فارس به دنبال راههای اعمال فشار به مردم منطقه خواهد بود این کار را حداقل از سه طریقی که در طول ۹۰ سال گذشته از طرف این حاکمیت اعمال میشد پیش خواهد برد.

-تلاش می کند از امکان سرمایه گذاری مردم، برای اشتغالزایی جوانان منطقه جلوگیری کند.

-دریاچه اورمیه را خشکتر میکند تا مردم با مشکلات جسمی و روحی بیشتری دست به گریبان باشند.

-تروریسم کرد را پروبال میدهد تا بلکه نقشه های شوم آینده اش را جامه عمل بپوشاند.

با عنایت به موارد فوق کلیه فعالین آذربایجان نیز باید تلاش کنند با مطرح نمودن اینگونه اجحافات، راههای خلاف حاکمیت فارس را بسته و آنها را افشا کنند. و حرکت آینده مردم را با گامهای استوارتری پیش ببرند.

۴-۲-۴-خطاب به روحانیت و الامامیه فارس که در خانه شیشه ای نشسته اند

حادثه از این قرار است که در عرفه قیام ۱۸ آبان مردم آذربایجان، تلویزیون تحت سیطره حکومتی فارس در برنامه ای دست به توهینی شنیع به ملت تورک میکند البته این توهینها در بسیاری از برنامه های تلویزیونی، روزنامه ها و مجلات از طرف پانفارسیسم حاکم بر روحانیت فارس بطور سیستماتیک و روزمره انجام می شود ولی برنامه فتیله در واقع کاسه صبر مردم تورک را لبریز نمود و سبب سرازیر شدن مردم به خیابانها و اعتراض به این توهینهای منظم و مداوم صداوسیما شدند. و گسترده‌گی آن حکومت را دستپاچه نموده و مثل همیشه دست به دامان روحانیت امامیه فارس و تربیت یافتگان این مکتب در آذربایجان شده و به استفاده ابزاری از دین و مذهب روی آورده اند، و گویا در حال طرح متهم نمودن فعالین آذربایجان به بی دینی و ضد اسلامی هستند.

صحبت اینجاست که طراحان این گونه توطئه ها یعنی روحانیت امامیه فارس هنوز فکر می کنند در عصر بی خبری دوران کلینی ها و مجلسی ها و طبرسیها و نعمت الله جزایری و کاشانیها زندگی می کنند که هر گونه روایت و حدیث جعلی را به نام امامان بزرگوار نسبت می دادند و به تقدس سازی آن می پرداختند. آنها باید بدانند که الان دیگر همه، جعلیات آنها را از واقعیات اسلام و قران بخوبی تشخیص می دهند دیگر کسی اینگونه حدیثها را واقعی نمی گذارد و با معیار قرار دادن قران براحتی روایات جعلی امامیه به نام امامان را از اصول درست اسلامی تمییز میدهند. در اینجا فقط به چند نمونه اعمال غیر اسلامی روحانیت امامیه پانفارس اشاره می گردد.

۱- کسانی که بر خلاف نص صحیح قرانی، جعلیاتی را به نام صیغه به دین می چسبانند و با توسل به آن بزرگترین مراکز مذهبی مردم از جمله حرهای امام رضا و حضرت معصومه و چلچراق و شاه عبدالعظیم و حوزه های علمیه را به صیغه خانه و در واقع فاجره خانه تبدیل می کنند دیگر نمی توانند دم از اسلام زده و دیگران را به بی دینی متهم کنند،

حال دیگر همه می دانند که هر کس دنبال فاجره می رود نه تنها از اقصی نقاط ایران حتی از خارج کشور مستقیماً به مشهد می رود و در حرم امام رضا امکان دسترسی به هر نوع فاحشه با نام شرعی و به عبارت دقیقتر کلاه شرعی صیغه دست می یابد. روحانیت امامیه می خواهد دیگران را به بی دینی متهم کند در حالیکه هر ملایی شغل اصلی اش در دست داشتن چندین فاجره و خرید و فروش آنها با نام مجعول و ضد قرانی صیغه می باشد.

روحانیون امامیه فارس بزرگترین افتخارشان توهین به زنان پیغمبر و بزرگان دین اسلام هستند، آنها کتابهای زیادی مثل «خیانت عائشه، الفاحشه الوجهه الاخره لعائشه و ...» توسط دولت اسلامی ایران، جهت توهین نمودن به زنان پیغمبر چاپ و پخش می کنند.

آیا از چنین خطا کاران ضد قرانی و ضد پیغمبر می توان انتظاری غیر از توهین به تورکان را داشت.

۲- روحانیون طراز اول امامیه فارس در طول تاریخ اسلام از کلینی گرفته تا مجلسی و حائری و حامیان حکومت فعلی تمام تلاششان این بود که هزاران حدیث جعلی به اصطلاح متواتر درست کنند تا بلکه ثابت کنند که قران تحریف شده است، و برای اینکار همین کلینی و طبرسی و جزایری و ملا فتح الله کاشانی ها هزاران آیه در کتابهایشان جعل نمودند بلکه ثابت کنند قران تحریف شده است و گویا قران اصلی در پیش امام زمان شیعه امامیه می باشد ولی به لطف خداوند و با هشیاری عموم مسلمانان و از جمله با همت شیعیان آذربایجان، امامیه فارس در طول هزار و چهارصد سال گذشته با تمامی حيله گری و تقيه از نوع امامیه و دروغ و توطئه، نتوانستند حتی یک حرف از قران را تحریف کند و تمام تلاش آنها به کوه عظیم مسلمانان برخورد نمود و بجز بی آبرویی چیزی برای آنها نمانده است. و قران بنا بر فرموده خداوند مشمول آیه (حجر ۹ / ۱۵)، إِنَّا نَحْنُ نَزَّكْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ: بدون شبهه ما قران را نازل نموده ایم و خود حافظ آن هستیم) می باشد. شیعه جعفری آذربایجان با هر نوع اعتقادی نسبت به تحریف قران مخالف بوده و قران را مثل یک «لوح محفوظ» میداند.

با اشاره به اینکه مخالفت امامیه فارس در دشمنی به اصطلاح دروغین نواصب و وهابیت و اهل سنت و شیعیان آذربایجان (بویژه آذربایجان شمالی و همکاری با ارمنستان) یک هدف اصلی دارد و آن قران است چونکه روحانیت پانفارس میداند که مخالفین نامبرده در فوق، مانعین اصلی در مقابل تئوریهای تحریف قران توسط بزرگان امامیه هستند و آنها با جنگ راه انداختن در عراق و سوریه و یمن و کمک به روسها و ارمنیها در مناقشات قره باغ، در وهله اول می خواهند مسلمانان واقعی را از سر راه برداشته و سپس نقشه شوم خود در تحریف قران را پیاده کنند و شیعه امامیه از نوع مجوسیت ساسانی را در ایران پیاده کنند ولی به لطف و کرامت الهی از حالا می توان شکست مفتضحانه این حاکمیت مکار را مشاهده نمود. در این موارد نیز در مقالاتی دیگر سخن خواهد رفت.

قابل ذکر است که صمد بایاتلی در کتاب «اصول شیعه جعفری آذربایجان» از دو دیدگاه خدا باوران و همچنین از دیدگاه خدا ناپاوری اثبات می کند که قران لوح محفوظ می باشد، توضیحات مفصل تر در مطالب ایشان است و امید دارم کتاب ایشان که توسط یکی از دوستان در حال تنظیم است در فضای اینترنتی پخش شود.

در این کتاب مطالبی مثل اعتقاد خرافی امامیه فارس مبنی بر خداگونه دانستن امامان و تئوری ولایت تکوینی مورد اعتقاد آنها مثل کلینها و مجلسیها و حتی توسط آیت الله خمینی شرح داده شده و نهایتا به این اشاره می شود بزرگانی از تورکان آذربایجان مثل آیت الله خویی چنین اعتقادی را معادل کفر می

داند. و یا آیت الله طباطبایی تورک آذربایجان در کتابهای خود هر گونه توهین به زنان پیغمبر را کاری غیر اسلامی قلمداد می کند. در هر حال توضیح بیشتر در این مقال نمی گنجد.

۳- در اینجا تنها به یک مسئله دیگر بسنده می کنم و آن اینکه در تاریخ بعد از اسلام، در آذربایجان هر کسی به شیعه جعفری گرویده بلا استثنا این عشق به اهل بیت پیغمبر، همراه با عشق به زبان و فرهنگ ملت تورک بوده است و هیچ شیعه آذربایجانی بدون عشق به ملت تورک و زبان تورکی وجود ندارد، بهر دلیلی و در عین احترام گذاشتن به تورکان و فرهنگ آنها افرادی مثل قطران تبریزی و خاقانی و نظامی گنجوی اهل سنت، نخواستند به تورکی بسرایند ولی نسیمی شیعه در هفتصد سال پیش عقاید شیعی خود را در دیوان معظم به زبان تورکی نوشت، فضولی شیعه، زبان تورکی را در ادبیات و غزل احیا نمود و شبیه این صدها و هزاران ادیب و دانشمند و مبارز مثل بابک و دده قورقوت، حبیبی و کشوری و نباتی و شهریار و عاشیق علعسکر می توان نام برد، حاصل کلام اینکه در میان تورکان آذربایجان از تبریز و اورمیه و اردبیل گرفته تا قشقایها و حتی تورکان ساوه و خراسان، شیعه علی بودن با عشق داشتن به زبان تورکی و فرهنگ تورکی عجین بوده است و نکته مهم اینست که تورکان شیعه هیچوقت نخواستند مذهب خود را به خورافات مثل اعتقاد به تحریف قران و صیغه و تقیه دائم العمر از نوع امامیه فارس آلوده کنند و از این نظر هیچگونه شباهتی به شیعه امامی خرافی فارس ندارند، با توجه به مجموعه مطالب فوق به جرئت می توان شعارهای زیر را با استناد به تاریخ اسلام در آذربایجان به صدا در آورد.

علی علی شعاریمیز. تورکچولوک افتخاریمیز.

حسین حسین شعاریمیز. تورکچولوک افتخاریمیز.

در نهایت خطاب به روحانیت و الامقام فارس و پرورش یافتگان این مکتب خرافی در آذربایجان باید گفت که کسی که در خانه شیشه ای نشسته است نباید به سوی دیگران سنگ پرتاب کند.

ائی اوزوندن بیخبر غافیل، اویان. حاققا گل کی، حاق دئیل باطیل، اویان.

اولما، فانی عالمه ماییل، اویان. معرفتدن سنه قیل حاصیل، اویان.

(تهیه توسط: چنگیز حسینی قمی در زمان قیام ۱۸ آبان ۱۳۹۴)

فصل چهارم، قسمت پنجم

۴-۵- دریاچه اورمیه

ذکر مسائل مختلف در ارتباط با دریاچه اورمیه موضوع این قسمت از کتاب را تشکیل میدهد. در این بخش بررسی عوامل خشک شدن دریاچه نه بخاطر پیدا کردن گناهکار، بلکه جهت مشخص نمودن صورت مسئله، و به منظور کمک به حل آن می باشد، ذکر پتانسیل های موجود در دریاچه و بویژه مزایای احیا آن و مقایسه آن با درآمد ناچیز کشاورزی، و مختصرا اشاره به خطرات طوفانهای نمک، و در پی آن کلیات راهکارهای ممکن الاجرا، برای نجات دریاچه موضوع مطالب خواهد بود. از آنجاییکه حاکمیت فارس طبقروال، از درک واقعیات عاجز شده و از طرف دیگر امکان وجود آمدن گفتمان آزاد برای حل مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی و حتی مسائل علمی و فنی را نمی دهد به پیشنهاد دوستم آقای چنگیز حسینی قمی مطالب را در قالب این کتاب ارائه می کنم. قابل ذکر است مطالب جمع آوری شده حاصل شور و مشورت با اساتید متعدد دانشگاهی و افراد صاحب نظر سازمانهای کشاورزی و آب بوده که با نام بنده آلتای اورمولو ارائه می شود. مطالب بنحوی تنظیم شده که ساده و قابل استفاده عموم باشد و داده ها نیز جهت کنترل متخصصین و انجام تجزیه تحلیل ها ارائه شده است. مشخصات کلی حوضه دریاچه اورمیه

سطح دریاچه اورمیه ۵۰۰۰ کیلومتر مربع و سطح حوضه دریاچه ۵۲۰۰۰ کیلومتر مربع است. بارندگی متوسط ۳۰۰-۴۰۰ میلیمتر، دارای نزولات جوی ۱۵-۲۰ میلیارد مترمکعب در سال می باشد که ۷۰ درصد آن تبخیر و نفوذ بوده و ۵-۷ میلیارد آن به دریاچه می ریزد، تا ۳۰ سال پیش سطح اراضی کشاورزی یکصد هزار هکتار بوده است که حدود یک پنجم آورد رودخانه ها را مصرف می کرد، در ۲-۳ دهه اخیر با احداث سدها و افزایش سطح اراضی به ۵۰۰ هزار هکتار تقریبا تمامی آب رودخانه ها مصرف شده و قطره ای آب به دریاچه نمی رسد. سطح آب دریاچه بعد از سال ۱۳۷۵ علیرغم کاهش و افزایش مقدار بارندگی، افت پیدا کرده و دریاچه در حال خشکیدن است. از آنجاییکه دریاچه دارای ۸-۱۰ میلیارد تن نمک میباشد در صورت خشک شدن آن و وقوع طوفانهای نمک کل منطقه آذربایجان تا مرکز ایران به کویر تبدیل شده، انسانها نابود و یا مجبور به مهاجرت می شوند.

جهت شروع مباحثات، ابتدا اجزا مختلف حوضه مثل سدها، بندها، نهرها، چاهها، اراضی زراعی و نقش آنها در چرخه حیات دریاچه و چگونگی برخورد با آنها ذکر می گردد. از آنجاییکه با خشک شدن دریاچه، تورکان آذربایجان، ثروت بزرگی به نام آرتمیا طلای زنده را (معادل با ثروتی مثل نفت ایران) و همچنین بزرگترین اشتغالزایی میلیونی منطقه را از دست می دهند لذا در ادامه ابتدا اهمیت آرتمیا و سپس دلایل عبث بودن سد سازی در حوضه دریاچه اورمیه ارائه می شود.

۴-۵-۱- مشخصات حوضه دریاچه اورمیه و سد‌ها

جدول ۴-۲- سهم رودخانه های مختلف در تامین آب دریاچه اورمیه (ارقام بر اساس آورد رودخانه‌ها تنظیم شده، معیار دبی خروجی رودخانه‌ها در نزدیکی دریاچه موجب تغییر مختصری خواهند بود).

نام رودخانه، آورد به میلیون متر مکعب	زربته رود، جیغاتی	سیمینه، روده، تانور	گدارچای	مهابادچای	باراندوز	آبی تپه	شهرچای	صرفی تپه	زولا	تپه	رگا
آورد سالانه	۲۰۰۰	۷۵۰	۵۵۰	۳۵۰	۳۵۰	۳۵۰	۲۵۰	۲۰۰	۲۰۰	۵۰۰	۵۵۰۰
درصد	۳۶	۱۴	۱۰	۶	۶	۶	۵	۴	۴	۱۰	۱۰۰

جدول ۴-۳- فهرست مشخصات سد‌های در دست بهره برداری حوضه دریاچه اورمیه (تعداد: ۵۵ مورد)

ردیف	نام سد	موقعیت	سال شروع بهره برداری	حجم آب تنظیمی م.م.م	سطح اولیه شبکه هزارهکتار	سطح فعلی شبکه (بهره برداری) هزارهکتار
۱	سد حسنلو	آذ.غ. نقده	۱۳۷۹	۹۴	۱۲,۵	۷
۲	سد زولا	آذ.غ. سلماس	۱۳۸۹	۱۳۲	۳۰	۳
۳	دریک	آذ.غ. سلماس	۱۳۸۹	۳۴	۶	۲
۴	سد ساروق، گوگردچی	آذ.غ. تکاب	۱۳۸۸	۵۲	۶	۱,۲۵
۵	سد شهرچای	آذ.غ. اورمیه	۱۳۸۳	۲۰۰	۱۲,۵	۲
۶	سد زربنه رود (جیغاتی)	آذ.غ. قوشاچای	۵۰-۸۴	۱۰۳۰	۶۵	۳۵
۷	سد علویان	آذ.ش. مراغه	۱۳۷۴	۱۲۵	۱۳	۱۳
۸	سد قلعه چای عجیشیر	آذ.ش. عجیشیر	۱۳۸۷	۵۵	۲,۳	۲,۳
۹	سد مهاباد	آذ.غ. مهاباد	۱۳۵۰	۲۰۰	۲۰	۱۰
۱۰	سد نهند	آذ.ش. تبریز	۱۳۹۳	۳۲	۰	۰
۱۱	۴۵ سد کوچک	---	۱۳۷۹	۱۲۰	۲۵	۱۲
۱۲	جمع (کل آب تنظیمی ۲ میلیارد متر مکعب)			۲۰۰۰	۱۹۲	۸۵

آذ.غ= آذربایجان غربی، آذ.ش= آذربایجان شرقی، م.م.م. = میلیون متر مکعب

مدیریت منابع آب ایران: فهرست سد‌های بهره برداری شده حوضه فرعی اورمیه (تعداد: ۵۵).

(<http://daminfo.wrm.ir/fa/tabularview?rnd=70934>)

آب قابل تنظیم سالیانه (میلیون متر مکعب)	مصرفی صنعت (میلیون متر مکعب)	مصرفی شرب (میلیون متر مکعب)	مصرفی کشاورزی (میلیون متر مکعب)	نیاز محیط زیست (میلیون متر مکعب)	حجم مخزن (میلیون متر مکعب)
۲,۰۵۸	۳۸۹	۱,۳۱۷	۱,۷۶۲		
سطح زیر کشت (هکتار)	اراضی توسعه (هکتار)	اراضی بهبود (هکتار)	ظرفیت نیروگاه (مگاوات)	تولید برق سالانه (جیگاوات ساعت)	
۱۹۱,۹۴۸	۹۸,۳۸۸	۹۲,۳۷۳	۲۹	۸۰	

جدول ۴-۴- فهرست مشخصات سدهای در دست اجرا و مطالعه حوضه اورمیه (تعداد: ۴۸ مورد)

ردیف	نام سد	موقعیت	حجم آب تنظیمی میلیون متر مکعب	اراضی پاپاب، هزارهکتار
۱	اشنویه-چپرآباد	آذ-غربی	۲۶۰	۴۲
۲	باراندوز	آذ-غربی	۲۴۰	۱۸
۳	نازلو	آذ-غربی	۲۷۰	۳۵
۴	آجرلو	آذ-غربی	۷۲	۸
۵	سیمینه رود- تاناتو	آذ-غربی	۲۶۰	۱۰
۶	باروق-قطار	آذ-غربی	۹۷	۹
۷	ونیار- شهید مدنی	آذ-شرقی	۳۰۰	۴۰
۸	موردو-قره ناز	آذ-شرقی	۷۰	۹
۹	لیلان چای	آذ-شرقی	۴۰	۷
۱۰	سردارآباد	آذ-شرقی	۲۰	۳
۱۱	سنته	کردستان	۷۰	۷
۱۲	چراغ ویس	کردستان	۸۶	۱۲
۱۳	۳۶ تاسدکوچک	---	۱۸۰	۱۸
۱۴	جمع (کل آب تنظیمی ۲ میلیارد متر مکعب)		۱۸۷۰	۲۵۷

اطلاعات عمومی مدیریت منابع آب ایران: فهرست سدهای در حال ساخت حوضه فرعی اورمیه (تعداد: ۹).

(چپرآباد، چراغ ویس، امام چای، باراندوز، سیمینه رود، ونیار، لیلان چای، نازلو، دیرعلی)

آب قابل تنظیم سالیانه (میلیون متر مکعب)	مصرفی صنعت (میلیون متر مکعب)	مصرفی شرب (میلیون متر مکعب)	مصرفی کشاورزی (میلیون متر مکعب)	نیاز محیط زیست (میلیون متر مکعب)	حجم مخزن (.م.م.م)
۱،۳۶۷	۳۵	۱۳۱	۱،۰۸۹	۱۰۸	۱،۲۳۱
سطح زیر کشت (هکتار)	اراضی توسعه (هکتار)	اراضی بهبود (هکتار)	ظرفیت نیروگاه (مگاوات)	تولید برق سالانه (جیگاوات ساعت)	
۱۷۳،۲۴۰	۷۲،۳۸۵	۱۰۰،۸۵۵	۲۲	۱۰۳	

اطلاعات عمومی مدیریت منابع آب ایران: فهرست سدهای در حال مطالعه حوضه فرعی اورمیه (تعداد: ۳۹).

آب قابل تنظیم سالیانه (میلیون متر مکعب)	مصرفی صنعت (میلیون متر مکعب)	مصرفی شرب (میلیون متر مکعب)	مصرفی کشاورزی (میلیون متر مکعب)	نیاز محیط زیست (میلیون متر مکعب)	حجم مخزن (.م.م.م)
۵۲۱	۱۰	۰،۰۵	۴۲۵	۳۸	۵۹۴
سطح زیر کشت (هکتار)	اراضی توسعه (هکتار)	اراضی بهبود (هکتار)	ظرفیت نیروگاه (مگاوات)	تولید برق سالانه (جیگاوات ساعت)	
۸۳،۳۵۶	۳۳،۶۸۰	۲۵،۳۹۵	۱،۵	۶،۷	

۴-۵-۲- سدها و دشتهای حوضه دریاچه اورمیه

دشتهای عمده حوضه دریاچه اورمیه و پتانسیل برداشت آب زیرزمینی بشرح جدول شماره ۴-۵ می باشد، در حوضه دریاچه اورمیه کل پتانسیل برداشت آب زیر زمینی در صورتیکه تغذیه مصنوعی با روشهای صحیحی انجام گیرد نزدیک به ۲,۶۷۵ میلیارد مترمکعب می باشد، در حل حاضر بیش از ۲ میلیارد مترمکعب در سال تخلیه وجود دارد و این در حالی است تقریبا در هیچ جایی تغذیه مصنوعی انجام نمی شود و از طرف دیگر با زدن سدهای بسیاری جلو تغذیه آبخوانها گرفته شده است. و در واقع می توان گفت یکی از علل به خطر افتادن آبخوان دشتهای حوضه زدن سد های مخزنی در بالادست دشتها می باشد.

در دشتهای حوضه دریاچه اورمیه در ۵۵۰ هزار هکتار اراضی قابل کشاورزی هم اکنون و با روش سنتی ۵,۵ میلیارد مترمکعب آب مصرف می گردد و این در حالی است که راندمان آبیاری ۳۰٪ در نظر گرفته می شود، و اگر تلفات بیش از اندازه آب «راندمان ۱۵-۲۰٪» در رودخانه های زرينه رود، سیمینه رود، مهابادچای و گدارچای در نظر گرفته شود کل آورد رودخانه ها همراه با آب چاهها یعنی نزدیک به ۶ میلیارد مترمکعب در سال مصرف می گردد در صورتیکه با کاربرد آبیاری به شیوه نوین نیاز آبی به کمتر از نصف یعنی ۲,۵۴۰ میلیارد کاهش پیدا میکند.

جدول (شماره ۴-۵) دشتهای عمده حوضه دریاچه اورمیه و مشخصات آنها

(در محاسبه نیاز آبی راندمان آبیاری فعلی ۳۰ درصد و راندمان آبیاری مدرن ۶۵ درصد می باشد.)

نام دشت	دشت اورمیه	دشت سلماس	دشت سولدوز	دشت مهاباد	دشت تکاب	دشت تبریز	دشت قوشاچی	دشت تبریز	دشت تبریز	دشت تبریز	دشت تبریز	دشت تبریز	دشت تبریز
سطح دشت، هزار هکتار	۹۸	۳۵	۴۳	۲۰	۱۵	۹۰	۸۵	۴۰	۸	۳۰	۳۶	۵۰	۵۵۰
پتانسیل برداشت آب از آبخوان، م.م.	۵۰۰	۱۸۰	۲۲۰	۹۰	۷۰	۴۵۰	۴۵۰	۲۰۰	۳۵	۱۳۰	۱۰۰	۲۵۰	۲۶۷
نیاز آبی کشاورزی سنتی، م.م.	۹۸۰	۳۵۰	۴۳۰	۲۰۰	۱۵۰	۹۰۰	۸۵۰	۴۰۰	۸۰	۳۰۰	۳۶۰	۵۰۰	۵۵۰
نیاز آبی آبیاری قطره ای و بارانی	۴۵۰	۱۶۰	۲۰۰	۹۲	۷۰	۴۱۵	۳۹۲	۱۸۵	۴۰	۳۷	۱۶۶	۲۳۰	۲۵۴

نیاز آبی بروش آبیاری مدرن عملا با پتانسیل آب زیرزمینی برابری می کند یعنی هیچگونه نیازی به آبهای سطحی نخواهد بود، و اگر تغذیه مصنوعی آبخوانها بصورت صحیح انجام شود بدون اینکه افت غیرعادی داشته باشیم کل اراضی کشت شده فعلی را می توانیم تامین آب نماییم.

البته در برآورد پتانسیل آبخوانها رقمی حدود ۱۰ درصد، آبهای نسبتا شور مدنظر قرار گرفته که باید با مدیریت درست برای محصولات مناسب مصرف گردد.

از طرف دیگر با توجه به آمار ارقام موجود، در دشتهای مختلف حوضه دریاچه اورمیه بجز دشت شبستر و دشتهای کوچک دیگر که مجموعا حدود از ۱۰ درصد سطح دشتهای حوضه است، افت نامتعارف سطح آب زیرزمینی دیده نمی شود ذکر این مطلب از این بابت می باشد با توجه به پتانسیل موجود می توان گفت آبخوانهای حوضه تقریبا در حالت تعادل و پایدار می باشند و اگر مدیریت نسبتا مناسبی اعمال گردد بوجود آمدن تراز مثبت در آبخوان دور از انتظار نخواهد بود، مضافا در دشتهای پایاب زرینه رود، سیمینه رود، و مهبادچای و گدارچای بویژه در بخشهایی از دشت افزایش غیرمتعارف آب داریم که سبب باتلاقی شدن اراضی و اتلاف مقدار بزرگی از آبها می شود.

چنانچه ذکر گردید تنها آبخوانی که دچار بحران می باشد آبخوان شبستر می باشد در این آبخوان برعکس آبخوانهای دیگر افت قابل توجهی در سطح آب زیرزمینی داریم که حدودا نیم میلیارد مترمکعب برآورد شده است، تنها راه کنترل آن، جلوگیری از افزایش سطح زیر کشت و حذف تغییر کاربری های غیرمجاز باغی، جلوگیری از کشت محصولات پر مصرف آبی، جلوگیری از کشتهای زیر درختی، کنترل حجمی چاهها، آبیاری مدرن و تغذیه مصنوعی خواهد بود.

در ادامه این قسمت توضیحات مختصری از مشخصات سدها و دشتهای پایاب آنها داده می شود.

دشت نقده و سد حسنلو

سیستم طرح حسنلو شامل سد مخزنی برای ذخیره سازی آب رودخانه گدار، بند انحرافی نقده و کانال انتقال آب و زهکش اصلی دشت است. سد مخزنی حسنلو از نوع خاکی همگن بوده و در خارج از بستر رودخانه گدارچای طراحی و اجرا گردیده است. طول تاج آن ۵۲۷۰ متر، عرض تاج ۷ متر، ارتفاع آن از بستر رودخانه ۱۲ متر و مخزنی به حجم ۹۶ میلیون متر مکعب دارد.

بند انحرافی نقده در شرق شهرستان نقده بر روی رودخانه گدارچای و به منظور انحراف آب رودخانه برای آبیگری مخزن سد و تامین آب اراضی شبکه ثقلی در ماههای پرآبی، از نوع بتنی دریچه دار می باشد، بند ۶۲ متر طول، و با دار بودن ۸ دریچه، ظرفیت تخلیه ۳۰۸ مترمکعب سیلاب را در ثانیه دارد.

اجرای سد حسنلو در سال ۱۳۷۵ شروع و در ۱۳۷۹ به بهره برداری رسید.

آبهای زیر زمینی دشت نقده

آبخوان دشت شهرستان نقده و اشنویه عموما بصورت یکپارچه مورد مطالعه قرار می گیرد. آبهای زیرزمینی سطحی این دو شهرستان از دامنه های مناطق کوهستانی شروع گشته و تا سواحل دریاچه اورمیه امتداد می یابد. عمق ایستایی آب زیرزمینی در دامنه مناطق کوهستانی ۱۰متر و در حوالی

سواحل دریاچه ارومیه به امتداد ۱ متر می‌رسد. جهت جریان آب از غرب به شرق و به سمت دریاچه ارومیه می‌باشد، سفره آب زیرزمینی دشت نقده و اشنویه بطور متوسط ۸۰ متر و حداکثر عمق آن ۱۲۰ متر می‌باشد. مساحت سطح سفره مذکور ۴۳۰ کیلومتر مربع و حجم مفید سفره مذکور ۷۰۰ میلیون مترمکعب می‌باشد. پتانسیل آب قابل برداشت از سفره آب زیرزمینی حدوداً ۲۵۰-۳۰۰ میلیون مترمکعب در سال می‌باشد، هدایت الکتریکی آب سفره مذکور ۷۰۰۰ - ۳۰۰ (میکروموس بر سانتیمتر) می‌باشد. میزان املاح آب سفره زیرزمینی بطرف دریاچه افزایش می‌یابد.

دشت سلماس و سد زولا

سد مخزنی زولا، در ۱۵ کیلومتری غرب شهرستان سلماس بر روی رودخانه زولاچای قرار دارد. به گزارش روابط عمومی آب منطقه ای آذربایجان غربی بازبینی مطالعات مرحله اول و انجام مطالعات مرحله دوم سد زولا توسط مهندسین مشاور رستاب - یستاب در سال ۱۳۶۹ شروع و در سال ۱۳۷۶ خاتمه یافته است. عملیات اجرائی احداث بدنه سد زولا و تاسیسات وابسته در سال ۱۳۷۹ شروع و در سال ۱۳۸۹ به بهره برداری رسید.

این سد از نوع خاکی با هسته رسی و طول تاج ۲۸۷ متر، ارتفاع از پی ۸۳ متر، حجم کل مخزن ۸۵ میلیون متر مکعب، ارتفاع از بستر ۵۳ متر و حجم آب تنظیمی ۱۳۲ میلیون متر مکعب، ساخته شده است. احداث شبکه آبیاری و زهکشی در سطح حدود ۳۰ هزار هکتار! و کنترل سیلاب از جمله مهم ترین اهداف احداث این سد هستند.

سد دریک

سد دریک (شهدای تازه شهر سلماس) در ۱۵ کیلومتری غرب شهرستان سلماس بر روی رودخانه دریک چای که از کوههای مرزی ایران و تورکیه سرچشمه می‌گیرد ساخته شده است ساخت این سد در اواخر سال ۱۳۸۳ توسط قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء آغاز و اوایل سال ۱۳۸۹ به بهره برداری رسید حجم مخزن آن ۲۲ میلیون مترمکعب، طول تاج ۱۳۷۴ متر و ارتفاع آن ۳۷ متر از بستر رودخانه می‌باشد هدف از احداث این سد تامین آب زراعی ۶۰۰۰ هکتار از اراضی دشت سلماس، بهبود سیستم آبیاری اراضی پایین دست سد، ساخت اولین پارک آبی تفریحی منطقه، پرورش ماهی و... می‌باشد

اراضی کشاورزی سلماس

مدیر عامل شرکت آب منطقه ای آذربایجان غربی گفت: با بازنگری صورت گرفته برای احیای دریاچه ارومیه، از ۲۸ هزار هکتار شبکه دشت سلماس، مقدار ۲۰ هزار هکتار در نظر گرفته شد که هم اکنون سه هزار هکتار از اراضی سد زولا و دو هزار هکتار از اراضی سد دریک در حال بهره برداری است. احداث شبکه های سدهای زولا و دریک به ترتیب ۱۳ و ۱۴ درصد پیشرفت فیزیکی دارند و برای اتمام

این شبکه ها برای سد زولا ۹۰۰ میلیارد ریال و برای سد دیریک ۷۵۰ میلیارد ریال اعتبار نیاز است. (مرداد ۹۳).

شهر تکاب و سد مخزنی ساروق (گوگردچی)

سد مخزنی ساروق (گوگردچی) که بر روی رودخانه قراقیه در ۱۸ کیلومتری شهرستان تکاب در جنوب استان آذربایجان غربی احداث شده، عملیات بهره‌برداری آن از سال ۱۳۸۸ آغاز شده است. این سد با هدف تأمین آب شرب و صنعت شهرستان تکاب به میزان ۱۰ میلیون مترمکعب در سال و نیز تأمین آب ۵۵۰۰ هکتار از اراضی کشاورزی این شهرستان به میزان ۴۱ میلیون مترمکعب در سال احداث شد در فاز نخست این پروژه عملیات احداث و لوله‌گذاری ۱۲۵۰ هکتار از این اراضی آغاز شد که هم‌اکنون عملیات لوله‌گذاری ۸۰۰ هکتار از آن تکمیل شده و منتظر تزریق آب است. از مجموع ۱۲۵۰ هکتار فاز نخست اراضی پایاب سد ساروق ۱۰۵۰ هکتار به صورت بارانی و ۲۰۰ هکتار نیز به صورت قطره‌ای زیرکشت می‌رود که نقطه‌ی عطفی در آبیاری مدرن اراضی کشاورزی تکاب محسوب می‌شود (بهمن ۹۴).

دشت اورمیه و سد شهر چای

سد اورمیه که با هدف تأمین آب آشامیدنی و صنعتی شهر اورمیه به مقدار ۶۷ میلیون مترمکعب و قابلیت آبیاری ۱۲ هزار و ۵۰۰ هکتار از اراضی کشاورزی منطقه طراحی شده است، این سد از نوع از نوع خاکی با هسته رسی، ارتفاع از پی ۱۱۹ متر، ارتفاع از بستر رودخانه ۸۴ متر، طول تاج برابر ۵۵۰ متر و حجم ۲۰۰ میلیون مترمکعب می‌باشد. عملیات اجرایی سد در آبان ماه سال ۷۹ شروع و در سال ۱۳۸۳ به بهره‌برداری رسید.

شبکه آبیاری

با توجه به وجود شبکه کامل انهار سنتی در دشت اورمیه، در این پروژه نسبت به اجرای پوشش بتنی بخشی از انهار اصلی و نیز مرمت تعداد ۱۳ مورد بند انحرافی موجود بر روی رودخانه شهرچای اقدام خواهد گردید، قرارداد مربوط به اصلاح، مرمت و بازسازی بند انحرافی شهر آجو با مبلغ اولیه ۱۸۰۳ میلیون ریال و احداث بند انحرافی و نهر امامزاده با مبلغ اولیه ۱۲۴۴۳ میلیون ریال و قرارداد اصلاح، مرمت و بازسازی بند انحرافی و نهر کردلر با مبلغ اولیه ۱۲۰۶۸ میلیون ریال در دست اجراست (۱۳۸۸) و طرح شبکه آبیاری تحت فشار در سطح ۲۰۰۰ هکتار در پایاب سد شهر چای در دست اجرا می‌باشد.

دشتهای شهرستان اورمیه

دشت اورمیه: دارای ۹۸۱۰۰ هکتار در کنار ضلع غربی دریاچه اورمیه می باشد. دارای ۳۵۲ آبادی است در سال ۱۳۷۰ اراضی زراعی آبی ۴۰۰۰۰ هکتار و دیم ۱۳۵۰۰ هکتار و باغ ۴۵۰۰ هکتار بود. در حال حاضر تقریباً تمامی دشت بصورت آبی کشاورزی می شود.

رودخانه های نازلوچای، روضه چای، شهرچای و باراندوز چای از این دشت عبور می کنند.

دشت سیلوان: دارای ۳۸۰۰ هکتار در شمال دشت زیوه و جنوب دشت تلو قرار دارد، ۸ آبادی دارد، در سال ۱۳۷۰ اراضی زراعی آبی ۱۳۵۰ هکتار و دیم ۱۲۰۰ هکتار بود رودخانه برده سور آب این دشت را تامین می کند.

دشت تلو: دارای ۴۴۰۰ هکتار در غرب دریاچه اورمیه شمال دشت سیلوانا قرار دارد، ۱۸ آبادی دارد، در سال ۱۳۷۰ اراضی زراعی آبی ۲۳۵۰ هکتار و دیم ۱۲۰۰ هکتار بود رودخانه های نازلوچای و روضه چای در بخش علیایی خود از این دشت عبور می کنند.

در حال حاضر تقریباً بخش عمده دشت بصورت آبی کشاورزی می شود.

آبهای زیرزمینی دشت اورمیه

دشت اورمیه در شمال غربی ایران با متوسط بارندگی ۳۰۴ میلیمتر در سال دارای اقلیم سرد و خشک می باشد. منابع آبهای سطحی دشت اورمیه را چهار رودخانه نازلوچای، شهرچای، روضه چای و باراندوز چای با مجموع آورد متوسط سالانه معادل ۸۳۰ میلیون مترمکعب و دارای دو نوع سفره آزاد و تحت فشار بوده که بیشترین وسعت دشت را سفره آزاد با مساحت ۷۶۴ کیلومترمربع تشکیل می دهند.

در سال ۱۳۹۴ تعداد ۹۵۰ حلقه چاه عمیق با تخلیه ۲۸۰ و تعداد ۱۷۰۰۰ حلقه نیمه عمیق با تخلیه ۲۷۰ و مجموعاً ۵۵۰ میلیون مترمکعب در سال در حال بهره برداری بود، جهت جریان از غرب به شرق می باشد.

سدهای نازلو و باراندوز

قاضی پور گفت: از شهریور ماه سال جاری دستور تعطیلی و توقف کار سدهای نازلو و باراندوز صادر شده است که این دستور حتی با وجود پیشرفت ۴۰ تا ۵۰ درصدی سد نازلو و پیشرفت فعالیتها در سد باراندوز با ۴۰ درصد پیشرفت فیزیکی انجام شده است از جمله دلایلی که برای تعطیلی این دو سد ذکر شده است علاوه بر عدم تأمین منابع مالی آن وجود مشکلات مربوط به دریاچه اورمیه است، و عملاً ما منتظر عملیاتی شدن طرح مزبور بودیم (سال ۹۱)، قاضی پور گفت در لایحه سال ۹۴، برای سد نازلو و باراندوز اورمیه و سیمینه بوکان بودجه‌ای در نظر گرفته نشده است.

سد جیغاتی (زرینه رود) و شبکه آبیاری زهکشی قوشاچای (میان‌دوآب)

اجزاء متشکله طرح زرینه رود شامل سد مخزنی زرینه رود و سد انحرافی نوروزلو بر روی رودخانه زرینه رود و شبکه آبیاری و زهکشی دشت میان‌دوآب می‌باشند. شبکه آبیاری و زهکشی طرح زرینه رود از محل سد انحرافی نوروزلو شروع و تا سواحل جنوبی دریاچه اورمیه بصورت یک مثلث، دشت میان‌دوآب را پوشش می‌دهد. این شبکه شامل چهار منطقه ساحل راست رودخانه زرینه رود، منطقه مرکزی بین دو رودخانه، ساحل چپ سیمینه رود و منطقه حاشیه باتلاقی دریاچه اورمیه می‌باشد.

سد مخزنی زرینه رود (شهید کاظمی) در مرحله اول در سال ۱۳۵۰ با حجم مخزن برابر ۶۵۰ میلیون مترمکعب و حجم تنظیمی ۷۹۵ میلیون مترمکعب به بهره برداری رسید سپس در سال ۱۳۸۴ با افزایش ارتفاع، حجم مخزن به ۸۸۰ میلیون مترمکعب و حجم تنظیمی ۱۰۳۰ میلیون مترمکعب رسید، آب سد حدوداً ۱۰ درصد برای آب شرب شهرهای مختلف و ۹۰ درصد برای کشاورزی مصرف می‌شود.

دشت زرینه‌رود دارای وسعت کلی ۸۵۰۰۰ هکتار است که ۶۵ هزار هکتار (خالص ۵۷۸۰۰) از اراضی مرغوب و ۲۰۰۰۰ هکتار باتلاقی است، هم اکنون ۵۶ درصد از شبکه اصلی و بیش از ۴۰ درصد از شبکه فرعی این طرح خاتمه یافته است. آب خروجی از سد، حداقل ۱۰ مترمکعب و حداکثر ۶۵ مترمکعب می‌باشد از این مقدار در سد انحرافی نوروزلو حدود ۳,۷۲ مترمکعب برای خط آبرسانی تبریز پمپاژ می‌شود و بقیه برای کشاورزی مصرف می‌شود، از مصارف کشاورزی حداکثر تا ۲۵ مترمکعب در ثانیه در بالادست سد نوروزلو و مابقی در پایین دست آن و در شبکه میان‌دوآب مصرف می‌گردد.

در دشت قوشاچای اعم از اراضی پایاب زرینه رود و یا سیمینه رود بدلیل مصرف بی رویه آب، سطح آب زیرزمینی بر عکس آبخوانهای دیگر بالا بوده بطوریکه بخش بزرگی از اراضی، باتلاقی شده است. دو دشت قوشاچای و مهاباد (شامل رودخانه های زرینه رود و سیمینه رود و مهابادچای و گدار چای) که ۶۶ درصد نیاز دریاچه اورمیه را تامین می‌کنند اتلاف کنندگان اصلی آب در حوضه دریاچه اورمیه هستند، راندمان آبیاری در این دشتهای زیر ۱۵ درصد بوده و در دوران پهلویها، و با ادامه آن سیاست، در دوره حاکمیت بی سواد امامیه فارس، ویرانگرترین طرحها برای نابودی منطقه پیاده شد، و در نتیجه اینگونه سیاستهای غیرعلمی و غیرفنی در این دشتهای و دشتهای دیگر، دریاچه اورمیه رو به نابودی گذاشته است.

بطور کلی دشتهای قوشاچای و مهاباد و گدار با طرفندهای مختلف بصورت باتلاق در آمده اند در این دشتهای، بطور عمد و یا از روی حماقت، جریان آب را به بهانه آبرسانی به تالابهای مصنوعی به مسیرهای مختلف انحراف می‌دهند تا آب رودخانه ها خشک شود و قطره ای آب به دریاچه نرسد.

متاسفانه مسئولین آب و کشاورزی برای محاسبه راندمان آبیاری در این دشتهای، فقط آب تحویلی به اراضی را مدنظر قرار داده و راندمان را بین ۳۰-۴۰ درصد محاسبه می کنند در حالیکه کل آب رها شده در رودخانه باید مدنظر قرار گیرد که در اینصورت راندمان آبیاری زیر ۱۵ درصد خواهد بود.

دشت بوکان

دشت بوکان در جنوب دریاچه اورمیه در شهرستان بوکان یکی از شهرستان های واقع در جنوب استان آذربایجان غربی قرار دارد. وسعت دشت بوکان ۳۳۵۰۰ هکتار می باشد و دارای ۴۹ پارچه آبادی است، اراضی این دشت دارای محدودیتهایی از نظر قابلیت کشت آبی و جنس خاک و توپوگرافی می باشد، سطح زیر کشت دشت در سال ۱۳۷۰ بالغ بر ۲۱۹۰۳ هکتار بوده که ۸۵۷۳ هکتار آن از نوع کشت آبی (محصولات عمده زراعی در کشت آبی: گندم، یونجه به همراه اسپرس و شبدر و جو) و ۱۳۳۳۰ هکتار نیز کشت دیمی (محصولات عمده کشت دیمی: گندم و جو) است، آب مصرفی دشت عمدتاً از منابع سطحی یعنی سیمینه رود تامین می شود که در جهت جنوب به شمال جریان دارد.

سد سیمینه رود

سد سیمینه رود (تاتائو) از نوع خاکی با هسته رسی، حجم مخزن ۲۶۰ میلیون مترمکعب، طول تاج ۱۳۴۰ متر و عرض ۱۰ متر خواهد بود، سد در فاصله ۲۱ کیلومتری جنوب غرب شهرستان بوکان و در بالای دست روستای شهریکند در جنوب استان آذربایجان غربی قرار دارد، تا کنون برای اجرای طرح سد سیمینه رود بوکان ۸۰ میلیارد ریال هزینه شده است و پیش بینی می شود برای اتمام این طرح تا ۹۰۰ میلیارد ریال مورد نیاز باشد (سال ۱۳۸۹)، قاضی پور گفت در لایحه سال ۹۴، برای سد نازلو و باراندوز اورمیه و سیمینه بوکان بودجه‌ای در نظر گرفته نشده است.

حادثه مهم در دشت تاتائو اینست که کار اجرایی این سد هنوز تکمیل نشده است در حالیکه آب سیمینه رود (تاتائوچای)، به علت حفر چاههای زیاد در نزدیک رودخانه و پمپاژهای غیر مجاز، حتی یک قطره نیز به دریاچه نمی رسد، این مطلب بدین معناست که برای مصرف آب رودخانه ها، نیازی به ساخت سد نمی باشد و بدون سد نیز می توان کل آب یک رودخانه را برای کارهای کشاورزی و غیره مصرف نموده و رودخانه را خشکاند. به عبارت دیگر وجود و عدم وجود سد مخزنی سیمینه رود کوچکترین نقشی در استفاده بهینه از آب رودخانه نخواهد داشت و ساخت این سد هم به بهانه خواسته مردم برای ساخت سد، طرفندی از طرف دولت بی وجدان جمهوری اسلامی برای نابودی دریاچه اورمیه و همچنین بهانه‌ی برای تلف کردن آب و باتلاقی نمودن دشت می باشد، در واقع با انواع شگردها نابودی آب و خاک و دریاچه منطقه در هدف شوم حاکمیت فارس قرار گرفته است.

سد قلعه چای عجبشیر

سد قلعه چای از نوع خاکی با هسته ناتراوای رسی، طول تاج ۳۳۶ متر، عرض تاج ۱۰ متر و ارتفاع از پی ۸۵ متر و از کف رودخانه ۷۷ متر است. حجم مفید سد ۴۰ و آب تنظیمی آن ۵۵ میلیون مترمکعب در سال می باشد، ساخت آن در سال ۷۹ آغاز شد. و در سال ۱۳۸۷ به بهره برداری رسید.

به گزارش روابط عمومی شرکت آب منطقه ای آذربایجان شرقی، دکتر احمد علیرضا بیگی، ضمن تأکید بر این نکته که عمده تلاش ها در این شهرستان باید حول محور کشاورزی باشد، اظهار داشت: وجود ۷ هزار هکتار از اراضی پایاب سد قلعه چای و برنامه ریزی تبدیل ۲۵۰۰ هکتار از اراضی دیم به آبی، فرصت بسیار مناسبی را برای توسعه کشاورزی و ایجاد فرصت های شغلی فراهم می آورد (خرداد سال ۹۱)، سرپرست مدیریت جهاد کشاورزی شهرستان عجب شیر گفت: ۹۷۶ هکتار از باغ های این شهرستان به سامانه آبیاری تحت فشار مجهز شد

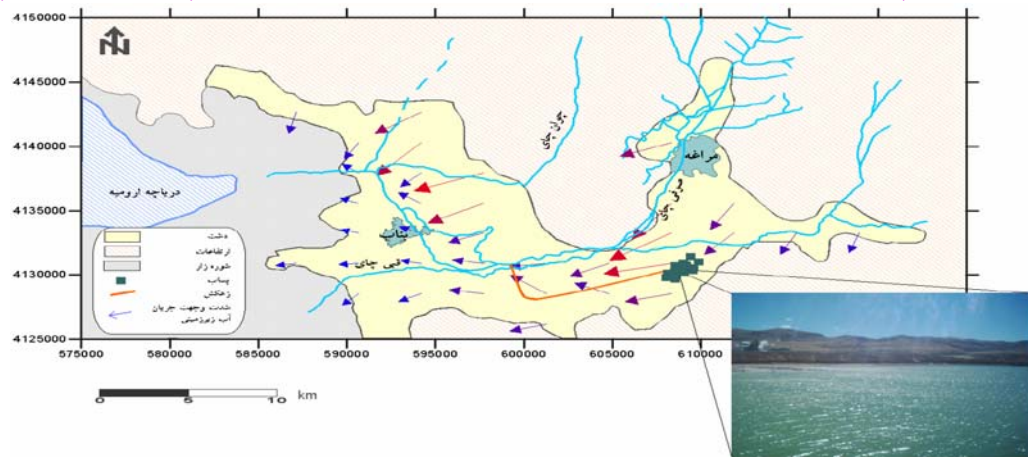
طاهری فرماندار عجب شیر گفت کل وسعت پایاب سد قلعه چای دوهزار و ۳۰۰ هکتار می باشد و از آب سد سالانه ۱۰ میلیون مترمکعب برای کمک به حفظ وضعیت کنونی دریاچه اورمیه رهاسازی می شود.

دشت مراغه و سد علویان

این سد بر روی رودخانه صوفی چای احداث شده است و آب آشامیدنی شهرستان های مراغه، میاندوآب، بناب، عجب شیر و ملکان را تأمین می کند، سد علویان از نوع سدهای خاکی است و هسته‌ی آن رسی می باشد. عملیات احداث این سد از سال ۱۳۶۹ آغاز و در سال ۱۳۷۴ به بهره برداری رسیده است، طول تاج سد علویان ۹۳۵ متر، عرض آن ۱۰ متر است و ظرفیت گنجایش آن ۶۰ و آب قابل تنظیم آن ۱۲۵ میلیون مترمکعب است، ۲۵ میلیون مترمکعب برای آب شرب و صنعت و بقیه برای کشاورزی دشت مراغه-بناب مصرف می گردد.

دشت مراغه-بناب دارای وسعت ۲۹۲۰۰ هکتار در جنوب غربی دریاچه اورمیه این دشت علاوه بر آب سد علویان، از آب زیرزمینی نیز مقدار ۴۳ میلیون مترمکعب مصرف می کند. در دشت بناب-مراغه حدوداً ۲۰۰۰۰ هکتار باغ و بقیه اراضی زراعی می باشد، از باغات هر سال حدود ۲۸۰ هزار تن میوه تولید می شود. در مراغه حدود ۳۶۲۰ حلقه چاه مجاز و همین قدر چاه غیر مجاز وجود دارد.

پساب کارخانه های کاوه سودا و کاغذسازی و دیگر کارخانه های غیر استاندارد که صاحبان عمده آنها فرمانداران و امامان جمعه و روسای سازمانهای محیط زیست هستند بزرگترین فلاکت برای آلودگی آبهای سطحی و زیرزمینی، دریاچه اورمیه و سلامتی مردم منطقه است (ماخذ: تاثیر پسابهای شهرک صنعتی مراغ بر آلودگی آبهای زیرزمینی دشت مراغه-بناب)



سد مهاباد

سد مهاباد بر روی رودخانه مهاباد چای (سویوق بولاق) ارتفاع ۴۸ متر و حجم مخزن ۲۰۰ میلیون متر مکعب در کنار شهر مهاباد و در سال ۱۳۵۰ شمسی ساخته شده است، هدف طرح تامین آب کشاورزی حدود ۲۰۰۰۰ هکتار اراضی پایاب و تامین آب شرب مهاباد به مقدار ۱۰-۱۵ میلیون مترمکعب در سال می باشد، در حال حاضر بعد از ۴۵ سال حدوداً ۱۰۰۰۰ هکتار تامین آب می شود همچنین سالانه امکان تامین ۴۰-۶۰ میلیون مترمکعب آب، از آبخوان دشت مهاباد وجود دارد. در طول ۴۵ سال گذشته به ازای ۲۵۰ میلیون مترمکعب آب منطقه فقط ۱۰۰۰۰ هکتار آبیاری شده و عملاً راندمان آبیاری بسیار نازل می باشد و این در حالیست که یک قطره آب به دریاچه نمی رسد بدین معنی که سالانه بطور متوسط بیش از ۱۵۰ میلیون مترمکعب آب تلف شده و موجب باتلاقی شدن اراضی می گردد. در دشت مهاباد مشابه دشت قوشاچای بدلیل مصرف بی رویه آب، سطح آب زیرزمینی بر عکس آبخوانهای دیگر بالا بوده بطوریکه قسمتی از اراضی باتلاقی شده است، این دو دشت (شامل قوشاچای و مهابادچای) که ۶۶ درصد آورد دریاچه را تامین می کنند اتلاف کنندگان اصلی آب در حوضه دریاچه اورمیه هستند.

سد نهند

سد نهند در استان آذربایجان شرقی و در فاصله ۴۳ کیلومتری شمال شهر تبریز، در نزدیکی روستای تازه کند قرار دارد. این سد با هدف تامین قسمتی از آب شهر تبریز (حدود ۱ متر مکعب بر ثانیه) بر روی رودخانه نهند که یکی از شاخه های اصلی رودخانه آجی چای احداث شده است. سد از نوع خاکی با هسته رسی مرکزی، ارتفاع ۳۵ متر، طول تاج ۷۳۰ متر و عرض ۸ متر، تراز کف رودخانه در محل احداث ۱۵۷۰ متر، از سطح دریا و حجم مخزن ۳۲ میلیون مترمکعب است.

سدهای در دست اجرا

سد در دست اجرای چپرآباد: سد چپرآباد از نوع خاکی با هسته رسی است که حجم کلی مخزن آن ۱۲۷ میلیون مترمکعب است، طول تاج این سد ۴۸۶ متر، ارتفاع آن از پی ۳۴ متر و تونل انحرافی به طول ۲۴۴ متر دارد این سد در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی اشنویه و در مسیر جاده آسفالتی اشنویه - پیرانشهر روی رودخانه کانی رش از سرشاخه های گدارچای در دست احداث است فرماندار اشنویه از پیشرفت فیزیکی ۸۵ درصدی سد خبر داد وی گفت: در راستای سیاست های دولت مبنی بر احیای دریاچه اورمیه همچنین پیش بینی شده است ۵۶ میلیون مترمکعب از آب مازاد این سد به دریاچه اورمیه سراریر شود، فرماندار اشنویه از بهره‌برداری سد چپرآباد تا سال آینده خبر داد (بهمن ۹۴).

سد آجرلو: در ۳۰ کیلومتری شرق میاندواب با هدف تامین ۷۲ میلیون مترمکعب آب کشاورزی با ارتفاع آن ۶۷ متر از نوع خاکی با هسته رسی طرح گردیده است، طراحی مرحله اول سد توسط شرکت فرازآب در ۱۳۷۹ شروع و در سال ۱۳۸۵ به اتمام رسیده و با توجه به وضعیت دریاچه اورمیه ادامه مطالعات مرحله دوم آن متوقف گردیده است.

سد باروق-قطار: این سد ۴۲ کیلومتری شرق میاندواب (قوشاچای) در نزدیکی روستای قطار قرار دارد، حجم مخزن ۹۷، میلیون مترمکعب، ارتفاع سد ۵۳ متر، طول تاج ۵۵۴ متر، جم بدنه ۲،۴ میلیون مترمکعب از نوع خاکی با هسته رسی است، مرحله دوم طرح توسط مشاور «آب و توسعه پایدار تهران» در ۱۳۸۹ شروع و در سال ۱۳۹۲ به اتمام رسیده و مرحله اجرا را انتظار می کشد.

سد ونیار (شهید مدنی) و دشت تبریز: سد ونیار بر روی مهمترین گسل منطقه آذربایجان و در عین حال بزرگترین گسل ایران، بر روی رودخانه آجی چای، در ۵ کیلومتری شمال شرق تبریز قرار دارد و آبرگیری سد ممکن است سبب فعال شدن این گسل و به خطر افتادن زندگی بیش از نیم میلیون نفر از جمعیت شهر تبریز بر روی همین گسل در منطقه باغمیشه و کنار کوه توروز (عینالی) شود، سد از نوع سنگریزه ای با هسته رسی، ارتفاع پی ۹۲ متر، ارتفاع از بستر رودخانه آجی چای طول تاج ۲۸۰ متر با حجم بدنه بیش از ۳ میلیون مترمکعب، با حجم مخزن ۳۰۰ میلیون مترمکعب ساخته شده است، سد ونیار به همراه شبکه ۴۰ هزار هکتاری آن نزدیک ۳۰۰ میلیون دلار (به قیمت روز) هزینه داشته است در حال حاضر به دلیل وضعیت بحرانی دریاچه این سد آبرگیری نمی شود.

سطح دشت تبریز نزدیک ۹۰ هزار هکتار می باشد که دارای ۵۰۰۰ حلقه چاه مجاز و غیر مجاز نزدیک به نیم میلیارد مترمکعب تخلیه سالانه دارند، اراضی موجود دشت تبریز علاوه بر ۴۵۰ میلیون مترمکعب آب زیر زمینی، حدود ۳۰۰-۴۰۰ میلیون مترمکعب آب آجی چای را نیز مصرف می کنند.

در این شرایط احداث سد چه مشکلی را می خواهد حل کند معلوم نیست آیا میخواهند ۴۰ هزار هکتار

دیگر از کوههای منطقه را به سطح ۸۰-۹۰ هزار هکتار فعلی اضافه کنند؟ و لابد در مقابل آن می‌خواهند ۴۰ هزار هکتار دیگر از اراضی موجود دشت را خشک و لم یزرع کنند!

سد موردوچای (mürdü مردق چای): این سد در شرق مراغه بر روی موردوچای با حجم ۷۰ میلیون مترمکعب و آبیاری ۸۷۰۰ هکتار اراضی طرح شده است، مطالعات مرحله دوم سد در سال ۱۳۸۲ شروع و در ۱۳۸۵ خاتمه یافته است. رودخانه از دامنه جنوبی سهند سرچشمه گرفته و پس از عبور و مشروب ساختن اراضی شرق مراغه به طرف اراضی گاودول (گوودول) ملکان و نهایتاً به طرف دریاچه اورمیه می‌رود، حجم آب آن سالانه حدود ۱۰۷ میلیون مترمکعب بوده و در تابستان تقریباً خشک می‌شود. در حال حاضر سالانه بیش از ۱۷ میلیون مترمکعب آب مردق چای صرف آبیاری باغ‌های توسعه یافته غیرمجاز می‌شود و بقیه آب نیز تا آخرین قطره در اراضی زراعی و باغی دیگر (مثلاً مجاز!) مصرف می‌شود. و یک قطره از این آب به دریاچه نمی‌رسد.

با این وضعیت احداث سد چه مشکلی را می‌خواهد حل کند مشخص نیست آیا بجز ۹ هزار هکتار موجود می‌خواهند ۹ هزار هکتار دیگر را آبیاری کنند؟ متأسفانه حاکمیت فارس که توانایی حساب کتاب دو دو تا را ندارد (مثل آیت الله قزوینی برای گفتن عددی بین ۱۰۰۰ و ۱۱۰۰) می‌خواهد کشاورزی منطقه را احیا کند و یا می‌خواهد بر جهان مدیریت داشته باشد.

سد لیلان چای: این سد بر روی رودخانه لیلان چای و با حجم ۴۰ میلیون مترمکعب با هدف آبیاری ۷۲۰۰ هکتار ساخته می‌شود، سد از نوع خاکی با هسته رسی، ارتفاع از پی ۹۴ متر، طول تاج ۳۶۰ متر، می‌باشد، در حال حاضر بیش از ۳۲۰۰ هکتار اراضی ملکان توسط همین رودخانه آبیاری می‌شود.

اجرای سد با پیشرفت فیزیکی ۴۵ درصدی بدلیل بحران دریاچه اورمیه متوقف شده است. **سد سردار آباد:** سد در نزدیکی بوکان بر روی رودخانه ی سردار آباد برای تنظیم ۲۰ میلیون مترمکعب با ارتفاع ۲۵ متر طرح می‌شود، مطالعه مرحله اول توسط شرکت منابع آب و خاک تهران، در سال ۱۳۷۲ شروع و در ۱۳۷۴ خاتمه یافته است.

سد چراغ ویس: سد چراغ ویس بر روی رودخانه چم سقز در ۱۷ کیلومتری جنوب غربی سقز و با حجم مخزن ۸۶ میلیون مترمکعبی اجرا می‌شود. عملیات اجرایی آن از سال ۸۳ آغاز شده و تنها سد اجرایی حوضه اورمیه است که دستور توقف آن صادر نگردید پیشرفت فیزیکی اجرایی آن ۸۳ درصد می‌باشد. تامین آب شرب مورد نیاز شهرستان سقز سالانه ۳۳ میلیون مترمکعب، تامین آب مورد نیاز کشاورزی منطقه به میزان پنج هزار و ۵۷۵ هکتار از اهداف این طرح است.

سد سننه: این سد در ۳۵ کیلومتری شرق سقز با حجم مخزن معادل ۷۰ میلیون مترمکعب توسط شرکت دزاب طرح گردیده است.

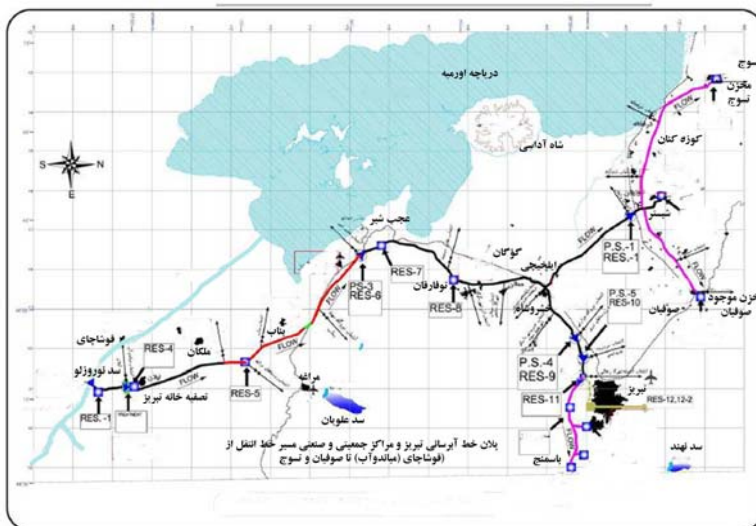
خط انتقال آب شرب زرینه رود به تبریز

از آنجاییکه در شبکه‌های اجتماعی و سایتهای اینترنتی، شبهات زیادی در مورد خط آبرسانی زرینه‌رود به تبریز نوشته می‌شود و چنین تصور می‌گردد گویا این خط موجب خشک شدن دریاچه اورمیه شده لذا لازم است واقعیت موضوع بررسی و دورنمای طرح روشن گردد.

پروژه آبرسانی زرینه‌رود به تبریز در ابتدا بصورت دو خط طراحی شده بود تا در صورت بروز حادثه‌ای بتوانند همدیگر را پوشش دهند، ولی فقط یک خط از آن در طی سالهای ۷۸-۱۳۷۰، اجرا شد، خط انتقال اول به طول ۱۸۴ کیلومتر و با ظرفیت آبدهی ۳۷۲۰ لیتر در ثانیه (۱۱۷ میلیون مترمکعب) می‌باشد. این خط علاوه بر تأمین ۶۰ درصد نیاز کلانشهر تبریز، ۴۰ درصد نیاز شهرهای میاندوآب، بناب، آذرشهر، ایلخچی، گوگان، شبستر و ۳۵۳ روستای مسیر را نیز برطرف می‌کند، قطرلوله ها ۲ متر و عمدتاً بتنی می‌باشد لوله‌ها در کارخانه لوله سازی آذرشهر تولید می‌شود. استاندارد عمر لوله‌های آبرسانی ۳۰ سال و ظرفیت مخازن آب تبریز فقط ۷۲ ساعت است، این موضوع، احداث خطلوله جایگزین زرینه‌رود به تبریز برای جلوگیری از قطعی طولانی آب در مواقع اضطراری را ضروری می‌کند.

ارسلان هاشمی، مدیرعامل آب منطقه‌ای آذربایجان شرقی در مورد طرح خط دوم آبرسانی به تبریز، اظهار کرد: اجرای خط دوم شروع شده است. محل آبیگیری این طرح در مجاورت سد نوروزلو واقع در ۱۵ کیلومتری جاده میاندوآب و شاهین‌دژ است و در صورت اتمام پروژه، ۲۴ شهر و ۳۳۷ روستا با پوشش جمعیتی چهار میلیون و ۳۵۹ هزار نفر، و مراکز صنعتی و مهم در استان‌های آذربایجان شرقی و

آذربایجان غربی (شهرک‌ها و نواحی صنعتی واقع در مسیر میاندوآب تا تبریز و صنایع مادر مانند نیروگاه، پالایشگاه و پتروشیمی) تأمین آب می‌شوند. طول کل خط انتقال دوم طرح حدود ۲۹۷ کیلومتر و پیشرفت فیزیکی طرح حدود ۹ درصد است.



علیرضا ایمانلو مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب آذربایجان شرقی گفت (خرداد ۱۳۹۴): میزان تولید آب در تبریز چهار هزار و ۴۵۰ لیتر در ثانیه (۱۴۰ م.م.م. درسال) است که در ساعات اوج، میزان مصرف ۳۰۰ لیتر بر ثانیه بیشتر از میزان تولید است، دو هزار و ۳۰۰ لیتر بر ثانیه از آب مصرفی تبریز از زرینه رود

(۷۲ میلیون مترمکعب در سال)، ۷۰۰ لیتر بر ثانیه از سد نهند و مابقی از چاه‌ها تامین می‌شود، ایمانلو با اعلام اینکه میزان مصرف سالانه آب تبریز ۱۴۰ میلیون مترمکعب است، گفت: با روند فعلی مصرف در پنج سال آتی به ۱۶۰ میلیون متر مکعب و در ۲۰ سال آینده به ۲۶۰ میلیون مترمکعب افزایش می‌یابد، وی افزود: در سطح استان نیز میزان تولید آب هفت هزار و ۶۷۰ لیتر بر ثانیه بوده (۲۴۰ میلیون مترمکعب در سال) و در ساعات اوج ۹ هزار لیتر بر ثانیه مصرف می‌شود.

چنانچه ملاحظه می‌گردد آب انتقالی به تبریز در حال حاضر ۷۲ میلیون مترمکعب در سال میباشد که حدوداً ۶ درصد آب سد زرینه رود می‌باشد، اگر ظرفیت کلی این خط را در نظر بگیریم سالانه ۱۱۷ میلیون مترمکعب، آب شرب شهرها و آب کارخانجات صنعتی از میانداوب تا تبریز را تامین می‌کند، این رقم ۹ درصد آب تنظیمی سد زرینه رود و ۲ درصد آورد حوضه آبی دریاچه اورمیه می‌باشد، بدین معنی که بیش از ۹۰ درصد آورد رودخانه زرینه رود، برای مصارف غیر شرب و صنعت مصرف می‌گردد، و این در حالی است که در کل محدوده پایین دست سد نوروزلو و سد زرینه رود ۵۷ هزار هکتار اراضی زراعی وجود دارد که اگر همه آنها زیر کشت رود و با راندمان متوسط آبیاری اعلام شده توسط ارگانهای دولتی، نباید بیش از ۵۷۰ میلیون آب مصرف کنند ولی حجم ۱،۲-۱ میلیارد مترمکعبی زرینه رود (و در واقع کل آورد رودخانه معادل ۲ میلیارد مترمکعب در سال که بوسیله سد تنظیم می‌گردد) بدون اینکه به دریاچه برسد در محل سد و در مسیر تلف شده و از بین می‌رود.

راندمان آبیاری برآورد شده در اکثر نقاط کشور و همچنین در حوضه دریاچه ورمیه برابر ۳۵ درصد می‌باشد (ماخذ: سالنامه آماری آب کشور، ۸۶-۸۷، جدول ۲-۳-۱۲). ولی شبکه زرینه رود با ۵۷ هزار هکتار و حجم مخزن معادل یک میلیارد مترمکعب نشان می‌دهد راندمان آبیاری زیر ۱۵ درصد میباشد. در حالیکه می‌دانیم از زمان افتتاح سد در سال ۱۳۵۰ تا کنون بعد از ۴۵ سال هنوز هم هنوز است شبکه آبیاری زرینه رود فقط در گفته مسئولین به اندازه ۵۰ درصد تکمیل گردیده است، در واقع ۴۵ سال است وظیفه این سد فقط اتلاف آب میباشد.

مطلب دیگری که در ارتباط با آب مصرفی آب شرب اهمیت ویژه‌ای دارد اینست که عموماً ۶۰-۷۰ درصد آب شرب بدون اینکه تبخیر شود به فاضلاب تبدیل گشته و به چرخه آب حوضه دریاچه برمیگردد، لذا باید اشاره نمود که از ۷۲ میلیون مصرف آب شرب تبریز، حدود ۵۰ میلیون مترمکعب آب به فاضلاب تبدیل می‌شود و این آب ضمن تصفیه قابل انتقال به دریاچه می‌باشد. و این موضوع در مورد کل آب شرب حوضه نیز صادق است بطوریکه از ۴۰۰ میلیون آب شرب کل حوضه دریاچه، مقدار ۲۸۰ میلیون متر مکعب آن قابل تبدیل به فاضلاب و قابل تصفیه و انتقال به دریاچه است.

۴-۵-۳- ویژگیهای منحصر به فرد حوضه های آبی مختلف

حوضه های آبریز در عین حال که مشترکات زیادی دارند ولی هر کدام دارای ویژگیهایی است که ممکن است کاملاً متفاوت با حوضه های دیگر باشد.

به عنوان مثال با آنکه در این حوضه بیش از ۵۰ سد مخزنی و چند برابر آن بند انحرافی ساخته شده است ولی وضعیت توپوگرافی منطقه طوری است که عملاً امکان تولید برقابی در آنها وجود ندارد و کل تولید برقابی این سدها به اندازه یک درصد تولید برق نیروگاههای گازی استان آذربایجان شرقی نیست در حالیکه به عنوان مثال دیده میشود در یکی از سدهای رود کارون تولید برق، بیشتر از برق تولیدی یک نیروگاه گازی بزرگ آذربایجان می باشد، (وزارت نیرو و کل ظرفیت برقابی سدهای حوضه دریاچه اورمیه را طبق جدول ۴-۳ برابر ۸۰ گیگاوات اعلام کرده و تولید برق در نیروگاه گازی تبریز حدود ۳۲۴۰ گیگاوات ساعت در سال است، نگاه کنید به: راهکارهای سیاسی و اجتماعی احیا دریاچه).

این مثال از این نظر ذکر گردید که گفته شود هر حوضه ای ویژگیهایی دارد که ممکن است با یک حوضه دیگر فرق داشته باشد. و اگر در طی یک بررسی بدین نتیجه می رسیم که ساخت سد در این حوضه کار عبث می باشد ممکن است حتی در حوضه کناری همین منطقه شرایط دیگری حکمفرما باشد.

موضوع دوم اینکه در این بحث ها ما فرض را بر این گذاشته ایم هر جایی از کمبود و نقصانی سخن به میان می آوریم، از برنامه ریزیهایی که ممکن است بطور عمدی در بایکوت اقتصادی سیاسی مردم آذربایجان نقش داشته باشد صحبتی به میان نمی آوریم و فرض میکنیم اشتباهات سهوی برنامه ریزی و عدم شناخت صحیح منطقه عامل تعیین کننده در مشکلات پیش آمده است.

۴-۵-۴- سدهای مخزنی هیچ نقشی در گسترش کشاورزی حوضه دریاچه اورمیه ندارند

بررسی سدهای مخزنی (reservoir dam) ساخته شده ای که بعد از دهها سال، شبکه های آبیاری مدرن! آنها تکمیل نشده ولی کل اراضی پایاب سد در حال کشت است، و همچنین بررسی سدهای در دست ساخت و مطالعه که قبل از تکمیل آنها، تمامی اراضی پایاب آنها در حال کشت می باشد، نشان می دهد، بود و نبود سد هیچ تاثیری در توسعه کشاورزی منطقه و یا راندمان آبیاری و تولید در واحد سطح اراضی نداشته است.

چنانچه به جداول سدهای مخزنی حوضه دریاچه اورمیه (جدول ۴-۳) نظری بیفکنیم، ملاحظه می گردد، سدها مخزنی در حال بهره برداری، با کنترل ۲ میلیارد مترمکعب باید اراضی به وسعت ۲۰۰ هزار هکتار را آبیاری نمایند در حالیکه کمتر از نصف این سطح را آبیاری می کنند و بقیه اراضی با پمپاژ و

توسط نهر و آبگیرهای سنتی از همین رودخانه‌ها آبیاری می‌شوند، همچنین جدول سدهای در حال ساخت و مطالعه (۴-۴)، و واقعیات آماری منطقه نیز نشان می‌دهد با آنکه این سدها برای ذخیره نمودن نزدیک ۱,۹ میلیارد مترمکعب آب، هنوز نقشی در حوضه ندارند ولی باز سطح اراضی پایاب این سدها در حال کشت هستند، به عبارت دیگر بدون توجه به نقش سدهای مختلف، یک سوم اراضی زراعی حوضه در پایاب سدهای در حال بهره برداری، یک سوم دیگر در پایاب سدهای در حال ساخت و مطالعه، و یک سوم دیگر در محدوده چاههای عمیق و نیمه عمیق، کشاورزی می‌شوند، و وجود سد مخزنی با ذخیره آب، نقشی در گسترش اراضی زراعی نداشتند، در واقع سدهای مخزنی در کل حوضه، تنها در آبیاری یک پنجم اراضی کشاورزی (۱۰۰-۸۵ هزار هکتار) نقش دارند و چهار پنجم اراضی یعنی چهارصد هزار هکتار بدون توجه به آب سدهای مخزنی، گسترش یافته‌اند. و موضوع بسیار مهم اینکه سد زربینه رود یک سوم آب حوضه را کنترل میکند ولی آب مورد نیاز فقط ۵-۱۰ درصد اراضی را تامین می‌کند.

وقتی بعد از ۴۵ سال که از ساخت سد زربینه رود (جیغاتی) با حجم یک میلیارد مترمکعب، میگذرد و راندمان آبیاری در اراضی ۴۰-۵۰ هزار هکتاری زیر ۱۵ درصد می‌باشد و در حالیکه در اراضی رودخانه‌های دیگر که سدی ندارند راندمان نزدیک ۳۰-۳۵ درصد می‌باشد با قطعیت بدین نتیجه می‌توان رسید که سدهای مخزنی ساخته شده چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب نه تنها هیچ سودی برای منطقه نداشته ضررهای جبران ناپذیری نیز وارد کرده است.

به عبارتی دیگر اگر ما در بالا بردن راندمان آبیاری آب مصرفی و یا در بالا بردن میزان تولید در واحد سطح اراضی مشکل داریم این مشکل بدلیل عدم وجود و یا وجود یک سد نبوده است، به عبارتی اگر راندمان آبیاری پایین می‌باشد به علت وجود و یا عدم وجود سد نبوده بلکه مشکل در جای دیگر نهفته بوده و در واقع در برنامه ریزی غلط نسبت به آموزش کشاورزان، مطالعات اجتماعی، مشارکت‌های مردمی، عدم تطابق تکنولوژی کشاورزی با سطح علمی کشاورزان، و در عین حال در عدم وجود آموزش صحیح علمی و فنی در دانشگاههای کشور بوده است. و سدهای مخزنی در این چرخه نه تنها نقشی نداشتند مضافاً نشان از تفکر غلط برنامه‌ریزان ناتوان حاکمیت فارس برای توسعه منطقه بوده است. در حال حاضر نه تنها در مسیر رودخانه‌هایی مثل زربینه‌رود، گدار، مهاباد، صوفی چای، زولا، شهرچای که بر روی آنها سد ساخته شده کل اراضی موجود کشت می‌شود و یک قطره آب به دریاچه نمی‌رسد، در عین حال در دشتهای و رودهایی که سدی ندارند مثل رودخانه‌های چیرآباد، باراندوز، نازلو، آجرلو، سیمینه رود، آجی چای و غیره نیز، تمامی اراضی قابل کشت کشاورزی می‌شوند و مصارف آب در آنها با کل آورد رودخانه برابری کرده و اجازه عبور قطره‌ای آب به سمت دریاچه را نمی‌دهد.

دهند. در چنین شرایطی وجود و یا عدم وجود سد کوچکترین تاثیری در گسترش کشاورزی منطقه ندارد. سوال اینجاست در اینگونه شرایط، سد چه نقشی دارد.

وقتی کل اراضی ۵۰۰ هزار هکتاری حوضه کشت می گردد و ۵-۶ میلیارد آورد حوضه تا آخرین قطره برای کشاورزی مصرف می گردد حاکمیت بی برنامه فارس، با ساخت ۴۸ سد جدید و ذخیره ۲ میلیارد مترمکب آب، کدام اراضی را می خواهد زیر کشت ببرد آیا می خواهد کنترل آب کشاورزان را در دست بگیرد (تا بتواند هر موقع که می خواهد گلوی آنها را بفشارد و آنها را به خاک سیاه بنشاند) و یا میخواهد یک ۲۰۰ هزار هکتار اراضی جدید را آبیاری کنید این اراضی کجاست، حتما می خواهند اراضی درجه ۴-۵-۶ را کشت کنید که میزان تولید در آنها حتی به یک سوم تولیدات اراضی مرغوب (درجه ۱، ۲، ۳) نمی رسد؟

این چه دیوانگی است وقتی این آب خودش در حال حاضر توسط کشاورزان مصرف می گردد ما بخواهیم آن را ابتدا با ۲ میلیارد دلار هزینه ذخیره کنیم و کشاورزی عادی منطقه را بهم بزنییم و با پایینتر آوردن راندمان آبیاری، به ازای هر مترمکعب آب حدود ۰,۰۵ دلار درآمد برداریم. چرا حاکمیت کند ذهن فارس نمی خواهند فکر کنند که این سدها بجر اتلاف پول و زمان و تخریب محیط زیست هیچگونه ارزش دیگری ندارند.

البته در اینجا بدلیل قرار گرفتن در مقابل عمل انجام شده، نمی توان منکر ارزش موقتی و ناچیز بعضی سدهای مخزنی برای استفاده در آب شرب و صنعت شد. البته این ارزش، گذرا بوده و باید سریعاً برای تغییر برنامه ریزی، با مطالعه و شناخت پتانسیل درست آبخوان ها و سیستم درست تغذیه مصنوعی آنها اقدام شود.

۴-۵-۵- بندهای انحرافی مسیر رودخانه ها اتلاف کنندگان اصلی آب

در حوضه دریاچه اورمیه ۵۵ سد مخزنی (reservoir dam) در دست بهره برداری می باشد این سدها بیش از یک سوم ورودی آب به دریاچه را کنترل می کنند البته مشکل فقط سدهای مخزنی نمی باشد مشکل بسی بزرگتر بندهای انحرافی (diversion dams) می باشد که در تمامی این رودخانه ها بعد از سدهای مخزنی و حتی در رودخانه های بدون سد مخزنی، احداث شده اند، عموماً بعد از سد مخزنی دو تا سه بند انحرافی برای انحراف آبهای رها شده از مخازن سدها به اراضی کشاورزی زده می شود.

ضرر بندهای انحرافی فقط این نیست که آب رها شده از سد مخزنی را به شبکه های کشاورزی منحرف می کند بلکه ضرر دوامشان اینست که آبهای جاری حوضه ی میانی بین سد مخزنی تا بند انحرافی را نیز تا آخرین قطره جمع نموده و مانع جریان یافتن این آبها در مسیر رودخانه می شوند.

بندهای انحرافی بدلیل عدم وجود سیستم اتوماسیون کنترل در آنها، بزرگترین عامل در پایین آوردن راندمان آبیاری بوده و سبب می شوند آب بدون کوچکترین کنترل در اراضی منطقه پخش شده و اراضی را زهدار کند، می توان گفت نقش ویران کننده بندهای انحرافی نه تنها بسیار بیشتر از پمپاژها دزدی رودخانه ها می باشد و حتی نقش مخرب این بندها بسیار فزونتر از نهرهای سنتی قرون وسطایی مسیر رودخانه می باشد.

در واقع بندهای انحرافی سیستمهای مدرنی هستند که با استفاده از تکنولوژی جدید به ویرانی منطقه می پردازند، بندهای انحرافی در مقایسه با نهرهای سنتی و برداشتهای غیرمجاز در جنگ علیه منطقه، مشابه توپ و تانک، در مقایسه با ابزاری مثل چوب و چاقو و شمشیر جنگی هستند.

می توان گفت اگر سدهای مخزنی مغز نابود کننده دریاچه می باشد، بند های انحرافی دستان توپدار و تفنگدار همین سدها هستند که بر قلب دریاچه اورمیه نشانه می روند.

ممکن است بعضی از مسئولین ماهر و دروغگوی حاکمیت فارس از روی تقيه، داد و فریاد راه بیاندرند نه خیر، ما بندهای انحرافی را کنترل می کنیم و دریچه های آنها را در حد مورد نیاز باز می کنیم، در اینصورت باید گفت آیا حاکمیت نادان فارس می تواند در طول این ۳۵ سال حتی یک مورد اطلاعات مربوط به حجم آب رها شده از بند انحرافی در طی زمان و سطح اراضی پایاب آن را که بطور اتوماتیک با دستگاه ثبات ترسیم شده ارائه بدهد، مطمئنا چنین چیزی وجود ندارد.

از آنجائیکه بندهای انحرافی قطع کنندهای اصلی شریان رودخانه ها بوده و نقش اول را در اتلاف آب جاری در رودخانه های منتهی به دریاچه را بازی می کنند، اقدام سریع نسبت به تخریب آنها اولین قدم در راه نجات دریاچه می باشد.

۴-۵-۶- نهرهای سنتی و آبگیرهای سنتی

نهرهای سنتی و آبگیرهای سنتی در مسیر رودخانه ها، موانعی هستند. که نقش بزرگی در اتلاف آب دارند. نهرهای سنتی یادگار دوران عقب ماندگی گذشته است که همپای تکنولوژی و سیستمهای اتوماسیون آب، به حیات خود ادامه میدهند، نهرهای سنتی، عناصری از مجموعه آب و کشاورزی هستند که هر قدر هم در بخشهایی مثل سدسازی و پمپاژ و خطوط انتقال و آبیاری تحت فشار پیشرفت کنیم، سنگینی سایه خود را بر پوساندن تئوری پیشرفت و توسعه این حاکمیت انداخته است.

شما به فرض سدی مثل زرینه رود و شهر چای و علویان و غیره را می سازید تا آب را ذخیره و بصورت برنامه ریزی شده به کشاورزان بدهید ولی در مسیر رودخانه با گذاشتن چوب، سنگ، گونی خاک و غیره آب را بدلخواه خود و چندین برابر نیاز کشاورزی به نهر سنتی منحرف کرده به اراضی می دهید. با توجه به اهمیت موضوع مجبوریم به مسائل جنبی اشاره ای داشته باشیم.

با گذشت ۳۵ سال از زمان انقلاب، وجود نهرهای سنتی نشاندهنده عدم توانایی حاکمیت فارس در ایجاد توازن برای تحقیقات آب و خاک در شاخه اتوماسیون سیستم پمپاژ و برداشت آب از رودخانه‌ها و آبیاری می‌باشد. در واقع نهرهای سنتی چهره‌ی واقعی حاکمیت فارس در سدسازی و کشاورزی و عدم وجود توازن در صرف هزینه برای پیشرفت و توسعه هستند. اگر هزینه‌ای که در این مدت برای سد سازی و ایجاد شبکه‌های آبیاری شده یک درصد آن را برای چنین تحقیقاتی می‌گذاشتند بی‌شک حرکت بزرگی برای توسعه برداشته می‌شد ولی حیف که آنها مصداق «صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ» هستند..

حاکمیت فارس مشکل خودبزرگ بینی تاریخی دارد، آنها بخاطر نداشتن هیچ اثر تاریخی واقعی در دوران گذشته در حال حاضر، عاشق آثار بزرگ و عظیم الجثه هستند و درکی از این ندارند که با قدمهای کوچک می‌توان به هدفهای بزرگ رسید، آنها صدها میلیارد دلار برای بمب اتمی با ابعاد ویرانگر بزرگ صرف می‌کنند ولی فقرای مظلوم کوچک را نمی‌بینند، آنها ساخت موشک و تانک و هلیکوپتر با صرف هزینه‌های کلان می‌بینند ولی ساخت مدارس و آموزش کودکان را نمی‌بینند، در شاخه آب و خاک نیز آنها علاقه وافر به سدهای بزرگ دارند زیرا برای تبلیغات در جهان و برای تبلیغات در بین مردم سوژه‌های بسیار چشمگیری هستند ولی حاکمیت فارس ابدا برای نهرهای کوچک، پمپاژهای کوچک و مخصوصا ابزارآلات کوچک الکترونیکی اتوماسیون هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دهند زیرا اینها کوچک هستند و سوژه تبلیغاتی مناسبی برای حاکمیت بی‌لیاقت فارس نیستند.

نیت حاکمیت فارس در ساختن تاسیسات بزرگ فقط ایجاد سوژه‌های تبلیغاتی هست و بس؛ آنها نیت خدمت به هیچ احد الناسی را ندارند، آنها می‌توانند یک کوه بزرگ را بر سر مردم خراب کنند ولی از دادن یک تکه نان کوچک به مردم بیچاره دریغ می‌ورزند چونکه این نان دیده نمی‌شود و لابد در نزد خدا اجریش هم ناچیز است، آنها نهرهای کوچک و بهینه‌سازی آنها را نمی‌دانند ولی کانالهای بزرگی که فقط ویرانی می‌آورد می‌سازند، آنها اتوماسیون توزیع آب را نمی‌دانند چیست چونکه دستگاههایی دارد که خیلی کوچک هستند و به چشم بی‌نور حاکمیت فارس دیده نمی‌شوند!

در محدوده حوضه دریاچه اورمیه، مهمترین قدم در راه مدرنیزه کردن سیستم آبیاری در رودخانه‌ها، سرمایه گذاری برای اتوماسیون سیستم پمپاژهای موقت با مد نظر قرار دادن کنترل زمانی و حجمی آب از رودخانه‌ها با توجه به اراضی تحت پوشش تثبیت شده و سیستم کنترل مرکزی می‌باشد.

۴-۵-۷- چاههای موجود در شبکه های کشاورزی حوضه

در حوضه دریاچه اورمیه بیش از ۷۰ هزار حلقه چاه وجود دارد که ۱۰ درصد آنها چاه عمیق و بقیه نیمه عمیق می باشند، چاههای محدوده حوضه سالانه ۲ میلیارد مترمکعب آب برداشت می کنند. تقریباً نیمی از این آب بوسیله چاههای عمیق و نصف دیگر توسط چاههای نیمه عمیق پمپاژ می گردد. بیش از ۷۰ درصد چاههای نیمه عمیق، غیرمجاز می باشند، بدین معنی ۴۰ هزار چاه نیمه عمیق غیر قانونی در منطقه وجود دارد که آب منطقه را می دزدند، مشکل در اینجاست که عموماً همین افرادی که بطور غیرمجاز چاه حفر کرده اند بطور غیر قانونی و یا با دادن رشوه و یا از طریق افراد ذینفوذ اراضی منابع طبیعی و یا اراضی متعلق به بستر غیرفعال رودخانه و حریم آن را غصب نموده اند. بزرگترین مشکل برداشتهای غیرمجاز مربوط به چاههایی هست که در کنار رودخانه و در حریم قانونی و حریم کیفی رودخانه، حفر شده‌اند از آنجاییکه اینگونه چاههای نیمه عمیق، آب نفوذی رودخانه‌ها به لایه های آبرفتی رودخانه را می مکند در واقع حفر این چاهها به منزله برداشت مستقیم از آب رودخانه محسوب می گردد، برداشت غیرمجاز و مستقیم آب از رودخانه‌ها حدوداً نیم میلیارد مترمکعب می باشد.

بدون شک برچیدن اینگونه چاههای غیرمجاز در محدوده رودخانه‌ها از اولویتهای احیا دریاچه محسوب می گردد، بدیهی است مطالعه دقیقتر پتانسیل منابع آب زیرزمینی و بررسی کم و کیف آب برداشت توسط این چاهها اولویت اول برای برنامه ریزی چگونگی تامین آب شرب و صنعت و توسعه کشاورزی می باشد.

۴-۵-۸- درجه بندی نقش سدها و دیگر عناصر کنترل آب در خشکاندن دریاچه

بررسی اراضی پایاب سدهای مخزنی در حال بهره برداری با شبکه های تکمیل نشده آنها از یک طرف، و بررسی سدهای در دست ساخت و مطالعه، و وجود اراضی کشاورزی وسیع پایاب با آب مصرفی آنها تا آخرین قطره آب رودخانه از طرف دیگر، نشان میدهد چنانچه کل سدهای در حال بهره برداری را بشکنیم بطوریکه آب بصورت آزادانه در رودخانه جاری شود، هیچ تاثیری در حال دریاچه اورمیه نخواهد داشت زیرا برداشت های بی رویه و دزدی آب در مسیر رودخانه‌ها بنحوی است که تا آخرین قطره توسط کشاورزان مصرف خواهد شد.

به عبارت دیگر، بود و نبود سدهای مخزنی هیچ تاثیری در توسعه کشاورزی منطقه و همچنین هیچ تاثیر در رسیدن آب رودخانه‌ها به دریاچه نخواهد داشت.

البته مطلب فوق نباید چنین شبهه ای را ایجاد کند که نباید سدهای مخزنی از بین برود؟، شکی نیست باید کلیه سدهای مخزنی تخریب شود ولی موضوع بسیار مهمتر اینست که موانع موجود در مسیر جریان

آب رودخانه‌ها اعم از بندهای انحرافی، نهرهای سنتی و آبگیر آنها، پمپاژهای ریز و درشت، اتلاف کنندگان واقعی و اصلی آب دریاچه می باشند.

در واقع در خشکاندن دریاچه، سدهای مخزنی نقش درجه دوم را بازی می کنند، نقش درجه اول را بندها، نهرهای سنتی، و پمپاژها مسیر رودخانه، و چاههای نیمه عمیق اطراف رودخانه‌ها بازی می کنند.

۴-۵-۹-عدم آشنایی دادگاهها به قوانین آب

یکی از مشکلاتی که در بدنه حاکمیت فارس و بویژه در قوه قضاییه وجود دارد عدم آشنایی روحانیت بی سواد و مافیایی فارس به قوانین آب می باشد، آنها کوچکترین سواد در ارتباط با قوانین آب و مسائل بحرانهای اقلیمی ندارند، آنها می خواهند با حدیثهای خرافی و زیرشکمی کلینی و مجلسی و خمینی، کل قوانین جهانی را وضع نموده و بر جهان مدیریت کنند.

با شکایت کشاورزان به دادگاهها، قاضی به علت ندانستن قوانین آب و عدم شناخت بحران کم آبی و بحران مربوط به دریاچه اورمیه، بر منوال دیگر قضاوتها سعی میکند، در جاهای که موضوع اموال عمومی مثل آب و منابع طبیعی است می خواهد از کیسه خلیفه ببخشد و در خوشبینانه ترین حالت به اصطلاح می خواهد طرف مردم را گرفته و در واقع از کیسه خلیفه می بخشد و حق را به کشاورز داده و سازمان های آب و کشاورزی را محکوم نموده و آنها را مجبور می کند آب درخواستی کشاورزان را تامین نموده و ورودی نهرها ویا چاهها باز کنند.

ولی چنانچه به واقعیت قضیه نگاه کنیم قاضیها یعنی روحانیت امامیه با اخذ انواع رشوه و دیگر امتیازات از مدعی ها و شاکی ها و با بخشیدن از کیسه خلیفه یعنی اموال عمومی سازمانهای آب و کشاورزی، برداشتهای غیرمجاز را ندیده می گیرند و به اصطلاح هم خودشان به نوایی می رسند و هم مردم را ساکت و راضی نگه می دارند، حال کیست که تشخیص دهد در این وسط اموال عمومی مردم و اقلیم منطقه چه می شود؟

در واقع روحانیت بی سواد امامیه، به بهای اتلاف و غارت اموال عمومی مردم و تخریب آبخوانهای حوضه و نابودی اقلیم منطقه، مردم را فریب داده و خود را حامی آنها نشان می دهند و در واقع با جهل و ندانم کاری و کلینی بازی و خمینی بازی، از پشت بر مردم خنجر می زنند.

۴-۵-۱۰- منظره طرح‌های سدسازی حاکمیت فارس

حاکمیت بی لیاقت فارس در بوق کرنا میدمد که گویا حکومت فارس در ایران بزرگترین سدساز جهان است و چه بهتر که مدیریت جهان بویژه در زمینه آب و خاک به دانشمندان فارس داده شود تا همان بلایی را بر سر آن بیاورند که بر سر دریاچه اورمیه و دیگر اقالیم آورده اند.

نگاه کلی بر مقادیر هزینه ساخت سدها و شبکه‌ها نشان میدهد پروژه‌های سدسازی در طول ۳۵ سال و حتی در دوره شاه پهلوی بویژه در حوضه دریاچه اورمیه چیزی جز سوژه‌های تبلیغاتی برای رژیم‌های پهلوی و روحانیت امامیه نبوده است، و بجز نابودی منطقه و اتلاف منابع آبی آن، کوچکترین سودآوری برای مردم نداشته است.

بررسی تک تک پروژه‌ها و همچنین هزینه‌ها و درآمدهای کلی در حوضه دریاچه اورمیه نشان میدهد. با توجه به قیمت‌های روز در کل پروژه‌های سد و شبکه حوضه (در حال بهره برداری و در حال ساخت) حدوداً ۲ میلیارد دلار هزینه شده است و این درحالی است که فقط یکصد هزار هکتار توسط آنها تامین آب می‌گردد، درآمد سالانه در این اراضی حدوداً ۲۰۰ میلیون دلار می‌باشد و این اراضی ۲ میلیارد مترمکعب آب ذخیره شده در سدها را تلف می‌کنند و در عین حال آب تنظیمی معادل ۳ میلیارد مترمکعب را تلف می‌کنند.

بدین معنی که به ازای هر مترمکعب آب تنظیمی حدوداً یک دلار هزینه می‌شود ولی از همین آب سالانه ۰٫۱۰ دلار سود برداشته می‌شود و این در حالی است که در بقیه اراضی حوضه که چهار برابر این اراضی می‌باشد عیناً همین سود و در مواردی بیشتر از آن برداشته می‌شود و این تفاوت بدین دلیل است که در این بخشها که خصوصی محسوب می‌گردد، برخی از بهره برداران ارزش واقعی آب را بیشتر می‌فهمند و در استفاده از آن دقت بخرج می‌دهند و بهره‌وری آب بالاتر می‌رود.

موارد فوق در تک تک پروژه‌ها نیز صادق است به عنوان مثال در پروژه زرینه رود بعد از ۴۵ سال ساخت سد و اتلاف سالانه یک میلیارد مترمکعب آب مخزن (و اتلاف ۲ میلیارد مترمکعب آورد رودخانه) با اراضی فعال فعلی ۳۵۰۰۰ هکتار و درآمد ۲۰۰۰ دلار برای هر هکتار ۷۰ میلیون دلار سود برداشت می‌کنند که برابر ۰٫۰۵ دلار برای هر مترمکعب آب می‌باشد. البته با عددسازی و رقم‌سازی تعدادی از عالمان حاکمیت بی کفایت فارس سطح اراضی را حدود ۷۰ هزار هکتار اعلام می‌کنند و سود از واحد آب را به ۰٫۱۰ دلار می‌رسانند.

بطور کلی بزرگترین علت گسترش اراضی کشاورزی و مصرف بی رویه آب در حوضه دریاچه اورمیه، برنامه ریزی غلط برای توسعه پایدار، عدم وجود برنامه ریزی صحیح برای اشتغالزایی جوانان، عدم وجود سیستم‌های توزیع مناسب آب در رودخانه‌ها، عدم وجود آموزش صحیح کشاورزی در بین

کشاورزان، و عدم وجود امکانات آموزشی و تکنولوژیکی برای استفاده از سیستمهای آبیاری نوین، و نبود شبکه زهکشی مناسب در منطقه و رودخانه ها و پایین افتادن کیفیت آب و اراضی زراعی می باشد. علیرغم اینکه ممکن است ذکر این موضوع تکراری باشد ولی بر آن تاکید دوباره ای می گردد.

چنانچه موانع احیای دریاچه را اولویت بندی کنیم بزرگترین مانع در مقابل احیای دریاچه اورمیه، چیزی جز رودخانه زرینه رود نیست این رودخانه به تنهایی نزدیک ۴۰ درصد آب دریاچه را تامین می کند، مدت ۴۵ سال است سدی با حجم یک میلیارد مترمکعب احداث شده و این سد با تنظیم آبی در حدود ۲ میلیارد مترمکعب در سال شریان حیاتی دریاچه را می فشرد.

شاید شاهنشاه آریامهر محمدرضا پهلوی با توجه به مطالعه متخصصین مربوطه، بدرستی تشخیص داده بود برای تخریب دریاچه و نابودی آذربایجان بزرگترین گلوگاه حیاتی آذربایجان، همانا زرینه رود می باشد و بدین سبب بلافاصله سدی بر این رودخانه احداث می کند بدون اینکه شبکه ای احداث کند، با احداث این سد اراضی نسبتا مرغوب پایاب سد به دلیل مصرف بی رویه آب باتلاقی شده و در واقع سد کاری بجز اتلاف آب رودخانه ندارد.

اولویت بندی دوم در نابودی دریاچه اورمیه روخانه های سیمینه رود و گدارچای و مهاباد چای می باشد این رودخانه ها همراه با زرینه رود، دو سوم (۶۶٪) نیاز دریاچه را تامین می کنند و این در حالی است که نزدیک ۴۵ سال از احداث دو سد زرینه رود و مهاباد چای می گذرد ولی هنوز هیچگونه شبکه مدرن در پایاب این سدها احداث نگردیده است و در واقع این سدها هیچ وظیفه ای بجز اتلاف آب منطقه ندارند.

راندمان آبیاری در این دشتها زیر ۱۵ درصد بوده و در دوران پهلویها، و با ادامه آن سیاست، در دوره حاکمیت بی سواد امامیه فارس، ویرانگرترین طرحها برای نابودی منطقه پیاده شد، و در نتیجه اینگونه سیاستهای غیرعلمی و غیرفنی در این دشتها و دشتهای دیگر، دریاچه اورمیه رو به نابودی گذاشته است. بطور کلی دشتهای قوشاچای و مهاباد و گدار با طرفندهای مختلف بصورت باتلاق در آمده اند در این دشتهای، بطور عمد و یا از روی حماقت، جریان آب را به بهانه آبرسانی به تالابهای مصنوعی به مسیرهای مختلف انحراف می دهند تا آب رودخانه ها خشک شود و قطره ای آب به دریاچه نمی رسد.

۴-۵-۱۱-آرتمیا، طلای زنده دریاچه اورمیه

آرتمیا سخت پوست کوچکی به طول ۱۰-۲۰ میلیمتر است. در درجه حرارت ۲۰-۳۰ درجه و شوری آب ۸۰-۱۲۰ گرم اپتیمم رشد را دارد و تعداد آرتمیا در هر لیتر آب ۵-۳۰ عدد می باشد.

سیست: تخم آرتمیا سیست نامیده می شود. رنگ این تخم ها قهوه ای روشن تا قهوه‌های تیره متغیر بوده و به شکل کروی می باشند. اندازه‌ی ۲۰۰ تا ۳۰۰ میکرون، وزن حدود ۳/۵ میکروگرم دارند.

ناپلیوس: یک دوره کوتاه بعد از ظهور مرحله چتری، غشاء جنینی پاره شده و ناپلیوس با شنای آزاد ظاهر میگردد. اندازه ۴۰۰-۵۰۰ میکرومتر، وزن ۰/۰۰۳-۰/۰۰۲ میلی گرم خشک، به دلیل وجود کیسه زرده به رنگ نارنجی متمایل به قهوه ای، و دارای سه جفت ضمایم و یک چشم قرمز در ناحیه سر است. آرتمیا نورگرایی مثبت دارد، جدا سازی ناپلئوس های تازه تخم گشایی شده، با استفاده از ویژگی



نورگرایی مثبت آنها انجام می شود. ناپلئوسهایی که به سمت نور واکنش مثبت نشان دادند جمع آوری و نگهداری می شوند.

متاناپلیوس: دوره رشد از ناپلیوس تا جوان سازی را گویند.

آرتمای جوان: در این مراحل، تراکوپودها (۱۱ جفت پاها

سینه ای) شکل گرفته و کامل می شود و وظیفه فیلتر و پالایش آب را بعهده دارد، و ذرات غذایی پس از اینکه بوسیله حرکات مداوم پاها در کانال غذایی تجمع یافتند به سمت دهان حرکت می نمایند.

نسل آرتمایها بر روی کره زمین بیش از یکصد میلیون سال عمر دارند و جزو معدود موجوداتی است که از زمان دایناسورها تا کنون باقی مانده اند، تخم آرتمیا در محیط خشک مدت زیادی زنده می ماند، محققین احتمال زنده ماندن تخم آرتمیا را تا ۱۰۰۰ سال پیش بینی می کنند. در حال حاضر تجربه‌ی امکان زنده ماندن تخم آرتمیا تا ۵۰ سال و تولید لاروهای زنده از این تخم ها، دردست است. آرتمایها از جانداران نادری هستند که در حالت بالغ سه عدد چشم دارند و دو عدد از چشم ها معمولی و یکی از چشمها بشکل نائوپولی (naupli) می باشد، آرتمایهای جوان فقط دارای چشم نائوپولی بوده و در حالت بالغ بودن دو چشم دیگر را نیز بدست می آورند.

اهمیت اقتصادی آرتمیا

عرضه سیست آرتمیا در بازارهای جهانی از سال ۱۹۵۰ از دو منبع آن در آمریکا و یک منبع در کانادا آغاز شد. بر طبق آمار در سال ۱۹۹۲ مصرف سالانه سیست آرتمیا حدود ۲۰۰۰ تن برآورد شد که سالانه حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد بر نیاز جهانی آن افزوده می شود (نوری، ۱۳۷۵). بیوماس آرتمیا نیز به مقدار زیادی در جهان تولید و مصرف می گردد.

آذربایجان جنوبی با بر خوررداری از بزرگترین زیستگاه آرتمیا یعنی دریاچه اورمیه با وسعت ۶۰۰۰ کیلومترمربع و نیز با استفاده از هکتارها زمین غیرزراعی حاشیه دریاچه اورمیه می تواند جهت فعالیتهای تولیدی اقتصادی بسیار سود آور و ایجاد اشتغال برای صدها هزار نفر استفاده نماید.

طبق تجربه‌ی جهانی به طور متوسط به ازای هر ۱۰۰ هکتار زمین برای پرورش آرتمیا حدود ۷۰ نفر (حداقل ۵۰ نفر کارگر ساده، ۱۰ نفر کارگر آموزش دیده، ۶ نفر کارشناس و یک نفر متخصص) می توانند در مزارع پرورش آرتمیا مشغول به کار شوند (اسکندری، ۱۳۸۰).

سرمایه گذاری ثابت به ازای هر ۱۰۰ هکتار زمین در حدود ۳۰۰ هزار دلار برآورد می شود و سالانه می تواند حدود ۱۵ تن سیست خشک و حداقل ۱۰۰ تن بیوماس آرتمیا تولید کند. با توجه به اینکه ارزش سیست آرتمیا برای هر کیلو در بازارهای جهانی با توجه به کیفیت آن حدود ۱۲۰ تا ۲۰۰ دلار می باشد



بنابراین فقط ارزش سیست تولیدی در یک سال با احتساب حداقل قیمت ۱,۸ میلیون دلار یعنی ۳ برابر کل سرمایه گذاری ثابت و غیر ثابت می باشد (اسکندری، ۱۳۸۰، نوری و آق ۱۳۷۹). ارزش بیوماس آرتمیا نیز به ازای هر کیلو ۲۵ دلار برابر ۲,۵ میلیون دلار خواهد بود.

ارزش غذایی آرتمیا اورمیا

آرتمیا اورمیا یکی از هفت گونه آرتمیای دو جنسی جهان، دارای بیش از ۵۲ درصد پروتئین و ۴ درصد چربی و ترکیب اسیدهای آمینه و اسیدهای چرب، در حدی است که نیازهای آبهای شیرین را به طور کامل بر آورده می سازد. تراکم آرتمیا در دریاچه اورمیه بنحوی است که سالانه به راحتی می توان صدها هزار کیلو آرتمیا و تخم مقاوم آنرا بدون اینکه به اکوسیستم لطمه ای بخورد از دریاچه اورمیه صید نمود. تخم های مقاوم آرتمیا را می توان پس از صید، خالص سازی، خشک، بسته بندی، و برای فروش آماده نمود. تخم آرتمیا در صورت لزوم در طی ۲۴ ساعت به لارو تبدیل شده و به عنوان غذایی زنده در اختیار لارو ماهی و میگو قرار می گیرد. (حسینی ۱۳۷۷، اکبرپور ۱۳۸۰).

ارزش اقتصادی آرتمیا در دریاچه اورمیه

با توجه به این که دریاچه اورمیه به عنوان یک منبع عظیم آرتمیا در جهان محسوب می شود و نتایج ارزیابی ذخایر صورت گرفته از طرف کارشناسان داخلی و خارجی نشان می دهد که سالانه در حدود ۴۰۰ هزار تن آرتمیای بالغ و ۳۲۰۰ تن سیست آرتمیا (آرتمیای غیر فعال) در دریاچه اورمیه تولید می شود که قیمت آرتمیای بالغ و زنده یا عمل آوری شده در بازارهای جهانی از قرار کیلویی ۲۵ تا ۱۰۰ دلار و قیمت هر کیلو سیست آرتمیا ۱۲۰ دلار بوده است. با فرض این که سالانه فقط نصف این

تولیدات با روش اصولی برداشت گردد و پس از عمل آوری و بسته بندی کارشناسانه به بازار عرضه شود و به قیمت حداقل (۲۵ دلار) به فروش برسد، ارزش آن به چند میلیارد خواهد رسید.

۲۰۰ هزار تن آرتمیای بالغ * ۲۵۰۰۰ دلار = ۵ میلیارد دلار

۱۶۰۰ تن سیست آرتمیا * ۱۲۰ دلار = ۱۹۲ میلیون دلار

موارد کاربرد آرتمیا و کاربرد کیتین و کیتوزان استخراج شده از پوسته و سیست (cyst)

-منبع پروتئین و اسید آمینه بالا برای انسان، دام و طیور: استفاده به عنوان جیره غذایی تکمیلی

-تغذیه ماهی: تغذیه ماهیان معمولی و خاویار و میگو و

-تهیه مواد غذایی: مانند ماکارونی، سس سالاد، رشته فرنگی، و غیره

-صنایع کشاورزی: رشد سریع و جوانه زنی گیاهان، محافظت گیاهان در مقابل ویروسها و انگلها، و

افزایش محصولات تولید گندم و نخود و عدس... به میزان ۱۰-۳۰ درصد.

-پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی، کروماتوگرافی: استفاده در ساخت دارو، فیلتراسیون، دیالیز و...

-عکاسی و نساجی: تهیه کاغذ و فیلم با کیفیت، تهیه پوشک بچه، دستمال کاغذی و...

-سیستمهای غیر فعال آرتمیا، به عنوان غذای زنده و برای مدت طولانی به صورت خشک و یا کنسرو

شده قابل استفاده است. (ماخذ: مقاله علی محمدی، مقاله شاهرخی، عبادی، قدیریان: راهکارهای حفظ

و توسعه پایدار دریاچه)

دکتر آق بنیانگذار پژوهشکده آرتمیا و آذربان دانشگاه اورمیه:

برای اینکه اهمیت آرتمیا برای خواننده روشنتر گردد خلاصه ای از مصاحبه جناب دکتر آق بنیانگذار

پژوهشکده آرتمیا و آذربان دانشگاه اورمیه در اینجا آورده می شود، مطالب بیشتر در اکثر سایتهای

اینترنتی بویژه سایتهای خارجی انگلیسی وجود دارد.

دکتر ناصر آق در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری

دانشجویان ایران (ایسنا) منطقه آذربایجان غربی اظهار کرد

(۲۹ آبان ۱۳۹۲، <http://isna.ir/fa/news>): آرتمیا محصول

استراتژیک صنعت آبرزی پروری در جهان است.

آرتمیا پایه و اساس بخش بزرگی از صنعت آبرزی پروری

است. یعنی تولید میگو، ماهیان دریایی، خاویاری و زینتی به صورت ۱۰۰ درصد به آرتمیا وابسته است.

آرتمیای مورد نیاز کشور ما از چین و امریکا وارد می شود: اگر امروز به هر دلیلی ورود سیست آرتمیا

به ایران با مشکل مواجه شود، تمام صنعت آبرزی پروری یک دفعه ورشکسته خواهند شد و هزاران نفر

بیکار خواهند شد. بنابراین تامین آرتمیا از داخل برای ما ضروری است.



هیچ موجود پرسلولی در کره خاکی نمی‌تواند به اندازه آرتیمیا شوری‌های بالا را تحمل کند البته فرق هست بین شوری قابل تحمل و شوری بهینه برای رشد و تولید مثل، شوری بهینه برای رشد آرتیمیا بین ۸۰ تا ۱۲۰ گرم در لیتر است ولی برای تولید مثل تا ۱۸۰ گرم در لیتر نیز مشکلی ندارد و از این میزان شوری به بعد محدودتر شده و تا ۴۰۰ گرم در لیتر نیز آرتیمای زنده مشاهده شده است در حالی که میزان نمک بدن آرتیمیا ۱۰ گرم در لیتر است بنابراین قدرت بالایی لازم است تا آرتیمیا بتواند میزان نمک بدن خود را تنظیم کند،

بنیانگذار پژوهشکده آرتیمیا و آبریان دانشگاه اورمیه با اشاره به اینکه در سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ سالانه حدود ۳۰۰ هزار تن توده زنده و ۳۰ هزار تن تخم مقاوم (سیست) آرتیمیا در دریاچه اورمیه تولید می‌شد، افزود: ارزش اقتصادی آرتیمیایی که در آن سالها تولید می‌شد سالانه حدود ۱۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد. لذا برداشت حتی ۵۰ درصد آن می‌توانست باعث تحول اقتصادی عظیم در منطقه و توسعه صنعت آبرزی پروری در کشور شود که در آن سالها در بهره‌برداری از این ثروت عظیم غفلت شد. متأسفانه با کاهش تدریجی حجم آب دریاچه اورمیه و اشباع شدن آن با نمک از ذخایر آرتیمیا به تدریج کاسته شد به طوری که در سال ۱۳۸۵ جمعیت آن بیش از ۱۰۰ مرتبه کاهش یافت و در حال حاضر تقریباً نابود شده است.

بنیانگذار انجمن آبرزی پروری ایران اظهار کرد: برخلاف میگو و انواع ماهی، لارو آرتیمیا پس از رهاسازی به استخرهای پرورشی طی حداکثر ۱۵ روز به بلوغ رسیده و به تولید مثل و تولید سیست می‌پردازد و برداشت محصول نیز از همان روز شروع و به طور روزانه تا پایان دوره ادامه می‌یابد. سودآوری پرورش آرتیمیا نیز از پرورش میگو بیشتر است چون هزینه‌های پرورش آرتیمیا به مراتب کمتر از پرورش میگوست. در واقع برای شروع پرورش آرتیمیا در یک سایت ۲۰ هکتاری فقط ۱۰ کیلو سیست آرتیمیا کافی است و مواد اولیه مورد نیاز برای پرورش آن شامل کود حیوانی، کود شیمیایی،



مخمر، ملاس و سبوس برنج یا سبوس گندم می‌باشد.

-متأسفانه در حال حاضر تقریباً دیگر آرتیمای زنده‌ای در دریاچه اورمیه دیده نمی‌شود ولی تخم آرتیمیا در لابه‌لای نمک‌ها موجود است و هر موقع بتوانیم شرایط را به حالت طبیعی برگردانیم می‌توانیم مجدداً آرتیمیا را در هر منطقه از دریاچه اورمیه شکوفا کنیم.

-دو دریاچه بزرگ در دنیا وجود دارد که جزو زیستگاه‌های طبیعی آرتیمیا هستند، دریاچه بزرگ آمریکا مشابهت زیادی از لحاظ ویژگی‌های املاح، وسعت و عمق با دریاچه اورمیه دارد و از آن

دریاچه سالانه یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار بهره‌برداری می‌شود و بهره‌برداری از آرتمیای آن از دهه ۱۹۵۰ آغاز شده و سالانه ۷۰ درصد نیاز دنیا را تامین می‌کند. در این مورد امریکایی‌ها خیلی دقیق عمل کردند. هم اکنون از دریاچه یوتا سالانه بیش از ۲ هزار تن سیست آرتمیا صید می‌شود و ۷۰ درصد آرتمیای جهان از آن دریاچه تامین می‌شود. دریاچه شور و آرتمیا یک ظرفیت بزرگ اقتصادی است. از آرتمیای دریاچه اورمیه بعد از بهره‌برداری‌های سال ۱۳۷۸-۷۹ هیچگونه بهره‌برداری نشده است.

آرتمیا کلید حل معمای دریاچه اورمیه است چون با احیای حتی یک فاز از دریاچه اورمیه می‌توانیم سالانه ۵۰ میلیارد تومان درآمد از طریق آرتمیا ایجاد کنیم بنابراین دولت می‌تواند به احیای دریاچه اورمیه به عنوان یک سرمایه‌گذاری پرمفعت نگاه کند لذا احیای دریاچه اورمیه صرفاً احیای یک تالاب معمولی نیست بلکه برای احیای آن دولت می‌تواند اهداف بزرگی داشته باشد بنابراین وقتی صحبت از احیای دریاچه اورمیه می‌شود باید احیای کامل اکوسیستم طبیعی مد نظر باشد و اکوسیستم طبیعی شامل کل تنوع زیستی می‌شود و آرتمیا در این میان از نقش بسیار ویژه‌ای برخوردار است زیرا زمانی که آرتمیا باشد ثروت و اشتغال ایجاد می‌شود و اکوسیستم نیز طوری تغییر می‌کند که پرندگان مجدد به دریاچه اورمیه برگردند.

احیای دریاچه اورمیه یعنی بازسازی یک ثروت صدها میلیارد دلاری، یعنی ایجاد اشتغال برای صدها نفر، یعنی پیشگیری از واقع یک فاجعه عظیم زیست محیطی و جلوگیری از تبدیل شدن آن به یک فاجعه انسانی؛ با برنامه‌ریزی علمی صحیح برای بهره‌برداری بهینه از دریاچه اورمیه در واقع گزینه‌های بهتری برای اشتغال ایجاد می‌شود بطوریکه نیازی برای توسعه بی‌رویه کشاورزی که آب‌بری زیادی دارد نخواهد بود و این کار یک سرمایه‌گذاری ماندگار بلند مدت بشمار می‌رود.

*در راستای احیای آرتمیا اورمیا در دریاچه اورمیه چه اقداماتی انجام شده است؟

در سال‌های ۷۹ تا ۸۰ از آرتمیای دریاچه اورمیه به صورت تجاری برداشت شد به طوری که هر سال ۱۰۰ تن تخم آرتمیا صید شد بخشی از آن صادر و بخشی نیز در داخل استفاده شد و در این زمینه یکی از شرکت‌ها حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ کیلوگرم تخم آرتمیا را هنوز نگهداری کرده که اگر بخواهیم بازسازی ذخایر آرتمیا را انجام دهیم می‌توانیم از همان منبع استفاده کنیم.

حداقل ۲۰۰ پروژه در ارتباط با آرتمیای دریاچه اورمیه، در شرایط آزمایشگاهی و نیز در شرایط پرورشی به صورت مصنوعی در دانشگاه اورمیه انجام شده و چندین طرح ملی، یک طرح بین‌المللی و تعداد زیادی پایان‌نامه در مقطع دکتری و کارشناسی ارشد در زمینه آرتمیا ارائه شده است.

نظریات آقای کردوانی درباره دریاچه اورمیه را چطور ارزیابی می کنید؟

بالاخره آقای کردوانی یکی از پیشکسوتان دانشگاهی هستند و به ایشان احترام می گذاریم. اما به نظر من کسانی که دور از دریاچه بوده و هستند نباید برای دریاچه اورمیه نسخه بیچند. این برای خودشان هم خوب نیست، چون شناخت کاملی از وضعیت دریاچه اورمیه ندارند و دیدگاه هایشان حداقل در این مورد مطابق با علم روز نیست، ما نمی توانیم نظریات آنها را قبول کنیم. ایشان گفته بودند که کلاً دریاچه اورمیه را خشک کنیم روی نمک ها خاک بریزیم آن را حاصلخیز کنیم.

اگر چنین کاری انجام می شد اول باید این همه کویر نمک در مرکز ایران را جنگل می کردیم! چه نیازی است که دریاچه حی و حاضر را کویر کنیم و بعد احیا کنیم؟! ما در کشورمان کویر کم نداریم که بخواهیم دریاچه اورمیه را هم به آنها اضافه کنیم.

آب دریاچه اورمیه از دسته آبهای کلروره سدیک می باشد و نمک آن از نادر نمک های دریاچه های مرده در جهان است که به دلیل وجود آرتمیا در آب دریاچه اورمیه و ترکیبات و مواد معدنی که از پوسته این موجود زنده به دست آمده، ایجاد شده است. تاکنون ۳۰۰ نوع نمک در این دریاچه شناسائی شده و مشخص شده نمک دریاچه اورمیه دارای مقادیر بسیاری از مواد معدنی از جمله کلر، سدیم، پتاسیم، منیزیم، کلسیم، برم، سولفات ها و دیگر مواد معدنی به همراه کتون است که هریک به تنهایی دارای خواص بسیاری هستند و در درمان بیماری های متعدد از جمله بیماری های قارچی و پوستی، دردهای عضلانی و مفصلی، رفع خستگی و استرس، همچنین بهبود پینه و ترک پا و دست موثر می باشند. مطالعات نشان داده است که این دریاچه میلیونها تن پتانسیل استحصال سالانه مواد معدنی فوق الذکر را از ته نشست جامد سالانه دارد که عمده آن مواد از طریق واردات تامین می شود. گل دریاچه اورمیه خمیری سیاه رنگ و جزو گل های کلروره است که دارای خاصیت درمانی برای بیماری هایی چون رماتیسم و آرتروز و بیماری های زنانه است. نقش این دریاچه در جذب توریسم نیز به دلیل موقعیت منحصر به فرد آن بسیار حائز اهمیت است.

وضعیت فعلی دریاچه اورمیه حیاتی و تعیین کننده است. راهی دیگر غیر از نجات آن وجود ندارد.

آرتمیا تروت ابدی برای مردم آذربایجان

نگاهی به آمار جهانی پرورش آبزیان، اهمیت آرتمیا و دریاچه اورمیه بیش از پیش نمایان می‌کند. و تولید ۲۰۰ هزار تن آرتمیا هرچند رقم ناچیزی در مقیاس جهانی است ولی سود آوری بالایی دارد.

آمار صید و پرورش آبزیان	۱۹۷۲	۱۹۹۳	۲۰۰۰	۲۰۱۰
صید آبزیان	۵۳ میلیون تن	۷۲ میلیون تن	۶۰ میلیون تن	۶۰ میلیون تن
پرورش آبزیان	۵ میلیون تن	۱۸ میلیون تن	۲۰ میلیون تن	۳۱ میلیون تن

نتیجه گیری:

با توجه به مطالب قید شده دریاچه اورمیه یک منبع لایزال تجدید پذیر و منبع غذایی می‌باشد که فقط پرورش آرتمیا در این دریاچه، می‌تواند سالانه حداقل ۵-۱۰ میلیارد دلار درآمد داشته باشد، و بطور مستقیم و غیرمستقیم برای یک میلیون نفر اشتغالزایی ایجاد نماید، چنین درآمدی با منابع درآمد نفت و گاز کشوری مثل ایران برابری میکند با این مزیت که آرتمیا منبع تجدید پذیر است در حالیکه نفت بزودی تمام می‌شود.

تلاش استعمارگران برای جلوگیری از احیا دریاچه، با هدف نابودی منبع درآمد لایزال، برای مردم منطقه انجام می‌گیرد، خشک شدن دریاچه نه تنها موجب از بین رفتن چنین درآمد و اشتغالزایی بزرگ می‌شود در عین حال با تخریب اقلیم موجب شیوع انواع بیماریها و نابودی زمین های کشاورزی و منابع انسانی منطقه می‌گردد.

۴-۵-۱۲- حاکمیت فارس و تشویق دزدی آب، برای نابودی دریاچه بدست مردم

تلخیص از مقاله (توطئه ای دیگر علیه آذربایجان و دریاچه اورمیه، نوشته اورمولو).

دولتمردان دولت جمهوری اسلامی ایران بظاهر امر، کارهایی برای احیا دریاچه انجام می دهند و هزینه می کنند ولی از طرف دیگر با انواع حيله و فریبکاری تخریب دریاچه اورمیه را پیش می برند و این عمل را چنان با مهارت انجام می دهند تا تحت پوشش کارهای بظاهر علمی و مسائل اجتماعی، بدون اینکه کسی متوجه شود نهایتاً تقصیر کار بر گردن خود مردم منطقه بیافتد.

در حال حاضر از کارهای اصلی برای احیا دریاچه، انتقال آب بین حوضه ای می باشد و گویا اینکار بسیار کند پیش می رود و حداقل ۵-۱۰ سال طول می کشد که یکی از آنها **انتقال از رودخانه ذاب** است که به این زودبیا نمی توان به این طرحها امید بست. یکی دیگر از طرح ها، ساماندهی رودخانه ها، باز کردن مسیر جریان و رهاسازی آب پشت سدها می باشد.

حال باید دید که این طرح چگونه اجرا می شود، متأسفانه این طرح نیز مثل طرحهای انتقال آب بین حوضه ای با اما و اگرهای فراوان روبرو است و هرچند هزینه هنگفتی را صرف می کنند ولی در عمل طرح را از چاله درآورده به چاه می اندازند و با انواع کلاه شرعی های درست شده بظاهر علمی امکان موفقیت کاملاً از بین می رود.

روش طراحی برای ساماندهی رودخانه ها بدین نحو است که معمولاً با انجام تجزیه تحلیل های آماری دبی های اندازه گیری شده در گذشته، دبی رودخانه با دوره ۲۵ ساله را حساب می کنند و عرض رودخانه که توان عبور این دبی را دارد محاسبه می کنند (باید گفت دبی به مقدار جریان آب رودخانه بر حسب مترمکعب در ثانیه گویند و دبی با دوره بازگشت ۲۵ ساله سیلابی است که هر ۲۵ سال یکبار در رودخانه اتفاق می افتد و به عبارت دیگر احتمال وقوع چنین سیلابی ۴ درصد می باشد). تا اینجای کار مشکلی وجود ندارد و استاندارد فوق توسط سازمانهای ذیربط به سازمانهای آب و کشاورزی ابلاغ شده است ولی کلاه شرعی بزرگی مثل سایر موارد درست کرده اند.

برای محاسبه دبی سیلابی باید آماری را در نظر گرفت که قبل از احداث سد وجود داشته است مثلاً (بطور فرضی) در اکثر رودخانه های منطقه اگر این آمار در نظر گرفته شود دبی سیلابی محاسبه شده به عنوان مثال ۷۰۰ مترمکعب در ثانیه می شود و باز عرض متوسط موردنیاز رودخانه تقریباً برابر ۷۰۰ متر می گردد. این محدوده بستر سیلابی رودخانه بوده و هیچ کس حق دخل و تصرف در آن را ندارد و دولت حق جلوگیری از هرگونه کشت و کار را نیز در آنجا دارد.

برعکس روال فوق به عوض آمار دوره بدون وجود سد، سازمانهای ذیربط آمار اندازه گیری شده در رودخانه را در دوره بعد از احداث سد (ویا آمار تغییر یافته دبی با توجه به وجود سد مخزنی) را در نظر

میگیرند و بخش مهمی از سیلابها را که در مخزن سد ذخیره می شود در نظر نمیگیرند لذا در این حالت دبی سیلابی با دوره بازگشت ۲۵ ساله بسیار کمتر و مثلا حدود ۴۰۰ متر مکعب بدست می آید و عرض متوسط موردنیاز رودخانه نیز برابر ۴۰۰ متر می گردد.

اگر موضوع در اینجا متوقف میشد باز خوب بود ولی باز یک کلاه شرعی دیگری (با نام واقعی توطئه) درست می کنند سازمانهای آب و کشاورزی می آیند و با در نظر گرفتن عرضی مثلا حدود ۱۰۰ متر خاکریزهایی و بعضا دیواره های سنگی و بتنی در کنار رودخانه ها ساخته و بقیه عرض رودخانه را مایملک خود در نظر گرفته و هرگونه کار غیر استاندارد و غیرقانونی در آنجا انجام می دهند.

بدینوسیله این سازمانها، رودخانه ای که دارای عرض بستر سیلابی ۷۰۰ متر می باشد با گرفتن تاییده از مقامات مرکز نشین و در واقع با توصیه جبری غیرمستقیم آنها به ۱۰۰ متر تبدیل کرده و بقیه عرض رودخانه را یا به کشاورزان می فروشند و یا اجاره می دهند، طرح شماتیک موارد فوق الذکر در تصویر دیده می شود. از آنجاییکه اراضی موجود نزدیک آب رودخانه است با پمپاژها غیرمجاز (یعنی دزدی آب)، محصولات کشاورزی با مصرف آب بسیار بالا می کارند و حتی در مواردی بخاطر مجانی بودن آب،

در سال دو بار کشت می کنند.

دزدی آب در این رودخانه ها بقدری گسترده است، آبی که در بالادست رها می شود چند کیلومتر پایینتر قطره ای باقی نمی ماند.

کشت هر نوع محصول در این اراضی در شرایط فعلی، کاملا غیر صحیح و ضد اصول علمی و کاری ضد مردمی بوده و موجب دزدی گسترده آب رودخانه ها

توطئه بظاهر علمی مرکز نشینان		
در جلسات وزارت نیرو و جهاد کشاورزی و سازمانهای آب منطقه ای جهت نابودی دریاچه اورمیه توسط سازمانهای به اصطلاح مردمی با تشویق مستقیم و غیرمستقیم آب دزدی حریم کیفی ۱۵۰ متر		
محدوده اصلی رودخانه بدون سد	محدوده بستر سیلابی رودخانه	اجاره داده شده و یا فروخته شده به کشاورزان
سپل با دوره برگشت ۲۵ ساله	محدوده جدید رودخانه با فرض وجود سد	جهت کشت محصولات با مصرف آبی زیاد همراه با دزدی آب توسط شوراهای اسلامی روستاها
700 متر مکعب در ثانیه	سپل با دوره برگشت ۲۵ ساله	محدوده قطعی رودخانه با فرض وجود سد و خاکریز
جهت جریان آب	400 متر مکعب در ثانیه	عرض رودخانه با خاکریز 100 متر
عرض مورد نیاز برای حفاظت	عرض مورد نیاز برای حفاظت	تشویق دزدی آب توسط نمایندگان مثلا مردمی
700 متر	400 متر	و تشویق دزدی آب توسط مرکز نشینان و دولتمردان به بهانه عدم ایجاد تنش در بین مردم و جهت جمع کردن رای مردم
در این محدوده کسی حق دخل و تصرف ندارد	حریم کیفی ۱۵۰ متر	تصویر کلی از ساماندهی غیر صحیح رودخانه ها در دشتهای منتهی به دریاچه اورمیه و طرح تخریب آن

دریاچه اورمیه - نمکزار

آنتای اورمیه

شده و سبب نابودی دریاچه اورمیه می گردد و لازم است این سازمانها از کشت محصولات با مصرف آب زیاد، در آنجا جلوگیری کرده و در صورتیکه این اراضی را به کشاورزان فروخته اند باید آن را خریداری، و اگر اجاره داده اند باید اینگونه معاملات را فسخ کنند، حداقل اینکه طرحهای نکاشت و یا بهکاشت را در این قسمتها اجرا کنند. در حال حاضر با توجه به شرایط بحرانی دریاچه، برای انتقال مطمئن آب به دریاچه، علاوه بر قانون فوق الذکر، لازم است در حریم کیفی رودخانه نیز (حدودا ۱۵۰ متر بعد از بستر سیلابی) طرحهایی مثل طرح نکاشت و یا طرح بهکاشت اجرا نمایند.

-با توجه اطلاعات موجود بطور متوسط در رودخانه های کوچک تا بزرگ حوضه دریاچه اورمیه، عرض ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متری مسیر رودخانه، جزء بستر سیلابی و حریم کیفی رودخانه محسوب می شود و در این محدوده حفر هر گونه چاه به عنوان برداشت مستقیم از چاه محسوب می شود.

-عجیبترین چیزی که در این جلسات بویژه از طرف مرکز نشینان تاکید شده اینست که به سازمانهای دخیل در کارهای آب و کشاورزی توصیه می شود از قبول نمودن و اهمیت دادن به هر گونه مقاله و تز در ارتباط با کار تخریب و برچیدن سدها و بندهای موجود در مسیر رودخانه در سمینارها و کنفرانسهای برگزار شده خودداری کنند و گویا از نظر آنها اینگونه مطالب مخدوش کننده افکار مردم هستند و نباید به اینگونه مطالب اهمیت داده شود.

-با اطمینان می توان گفت پس از ساختن سدها و بندها، محاسبه غیر علمی بستر سیلابی و حریم رودخانه ها و واگذار کردن آنها به دیگران برای کشت غیرمجاز و متعاقبا دزدی غیرمجاز آب، توطئه ای است که برای نابودی کامل دریاچه اورمیه انجام می دهند با اینکار علاوه بر اینکه در حال حاضر از حرکت جریان آب رها شده از سدها بطرف دریاچه جلوگیری می کنند در عین حال برای مردمی که بطور غیرمجاز از زمین و آبی که اموال عمومی محسوب می شود ایجاد حقا به کرده و در آینده مشکلات اجتماعی بزرگی را برای کسانی که بطور واقعی احیا دریاچه اورمیه را دنبال بکنند ایجاد می کنند.

متأسفانه نظام کنونی چنان تبلیغات گسترده ای راه انداخته که مردم فکر می کنند این دولت با ساماندهی رودخانه ها، آب را به دریاچه می رسانند ولی غافل از اینکه با توطئه ای دیگر، و ظاهراً توسط مردم، آخرین قطره های آب را قبل از رسیدن به دریاچه می خشکانند.

چرا با دزدان آب برخورد نمی کنید؟

هر چند سخنان آقای کلانتری در بخش بعدی بطور کاملتر قید گردیده ولی بدلیل ارتباط موضوعی، قسمتی از آن ذکر می شود:

آقای عیسی کلانتری دبیر ستاد ملی احیای دریاچه اورمیه گفت: چطور ممکن است مدیری در برابر مصوبات ستاد ملی احیای دریاچه اورمیه مقاومت و سرپیچی کند؟ چرا سهم دریاچه را نمی دهند؟ چرا کارشکنی می کنند؟ ظاهراً در برنامه مدیران منطقه، احیای دریاچه اورمیه جایگاهی ندارد، چرا سهم دریاچه را نمی دهند؟ وی ادامه داد: چرا با دزدان آب برخورد نمی کنید؟ چرا با کسانی که به صورت غیر مجاز از (رودخانه ها) آب برداشت می کنند برخورد نمی شود؟... چرا رئیس دادگستری استان سکوت کرده و با این تخلفات برخورد نمی کند؟... چرا سازمان حفاظت محیط زیست ما مدعی حقا به دریاچه نیست؟

۴-۵-۱۳- پیام دبیر کل یونسکو و ارتباط زبان مادری و توسعه پایدار

این مطلب بدین جهت آورده می شود تا برای خواننده معلوم شود که چرا مردم حوضه دریاچه در حال حاضر هیچ اعتمادی به دولت ندارند، حتی در مواقعی که مامورین دلسوز شاغل در سازمانهای دولتی، لزوم حفاظت از دریاچه و خطرات برداشت غیرمجاز از رودخانه را به روستاییان توضیح می دهند، آنها کوچکترین توجهی به آنها نکرده و در نبود مامورین بویژه در طول شب با پمپاژ غیرمجاز، آب رودخانه ها را می خشکانند و مانع رسیدن آب به دریاچه می شوند.

خانم ایرینا بوکوا دبیر کل یونسکو طی سخنرانی می گوید: سال ۲۰۱۵، پانزدهمین سالگرد روز جهانی زبان مادری است، تمرکز دستور کار باید بر اولویت بخشی بر آموزش با کیفیت برای همه گان باشد که شامل گسترش دسترسی همه گانی به آموزش، کسب اطمینان از برخورداری برابر و جامع، و ترویج آموزش و پرورش برای... شهروندی جهانی و توسعه پایدار است.

خانم ژاله تبریزی کارشناس صاحب نظر سازمان یونسکو در همین ارتباط در مورد پیوند توسعه پایدار و زبان مادری چنین می گوید: در جهان امروز، توسعه پایدار، روی سه موضوع اساسی و عمده، یعنی توسعه اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و ارتباط آن با محیط زیست تعریف می شود. برای نخستین بار در سال ۱۹۸۷ خانم گرو برانتلند (Gro Harlem Brundtland) نخست وزیر نروژ برای توسعه جهانی از عبارت توسعه پایدار استفاده کرد. در توسعه پایدار نخست باید کیفیت زندگی انسانها را بهبود بخشید و ثانیاً قابلیت زیست کره زمین را حفظ کرد. در مورد ارتقای کیفیت زندگی انسان، سیاستهای توسعه به گونه ای باید تدوین شود که سلامت جسم و روان، امکانات آموزشی پرورشی، بهداشتی و امنیتی انسانها تامین گردد. توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باید بموازات هم انجام بگیرد و گرنه نتایج عکس بار می آورد. در اغلب کشورها رشد ناموزون ساختار موجود جوامع را تخریب کرده و مانع تکامل طبیعی و تدریجی آن شده است. به عبارت دیگر توسعه یک منطقه نباید به بهای ویرانی مناطق دیگر تمام شود.

بعنوان مثال در سه دهه اخیر بعد از پایان جنگ ایران و عراق بدون برنامه ریزی علمی، عمده سرمایه گذاری در چند استان مرکزی کشور متمرکز گردید و استان های پیرامون را که عموماً و جامعه ملل غیرفارس است درحالت عقب ماندگی نگاهداشت که این امر باعث پیدایش جنبش های گریز از مرکز گردید و توسل به سرکوب موجب بروز شکاف بین مرکز و پیرامون گردید.

به گفته ایشان عدم تدریس زبان مادری در بین اقوام غیر فارس منشاء بیسوادی بوده و افراد نمی توانند با توسعه پایدار ارتباط مستقیم بر قرار کنند. در عین حال تدریس زبان مادری در بین اقوام مختلف موجب افزایش اعتماد و رغبت مردم به مشارکتهای مردمی در طرحهای توسعه پایدار می گردد.

۴-۵-۱۴-دلیل تراشی برای لاپوشانی علت اصلی خشک شدن دریاچه

محمد درویش (مدیرکل دفتر آموزش و مشارکت مردمی سازمان حفاظت محیط زیست) در مصاحبه با روزنامه شرق (۱۱ مهر ۱۳۹۰، شماره ۱۳۵۸) چنین می گوید: سوال: اساسا این بحث که چرا اجازه دهیم آب شیرین به دریاچه شوری مثل اورمیه بریزد از کجا نشات گرفته است؟ جواب: در سال ۷۰ سازمان آب منطقه ای استان آذربایجان شرقی و دانشگاه تبریز همایشی با عنوان شوری زمین های شرق دریاچه در تبریز برگزار کردند. همه حرف از همایش این بود که چه کنیم که جلوی رشد غده سرطانی به اسم دریاچه اورمیه را بگیریم. آنها می گفتند: آب این دریاچه در حال زیاد شدن است و زمین ها را شور می کند. یکی از اساتید بنام دانشگاه تبریز همان زمان طرحی ارائه داد که باید جلوی رفتن سالانه ۱۰ میلیارد مترمکعب آب شیرینی را که به این دریاچه می ریزد بگیریم، استاد دیگری هدر رفتن سالانه ۱۰ میلیارد مترمکعب آب شیرینی را که به این دریاچه می ریزد بگیریم، استاد دیگری طرحی داد که کانالی حفر شود و آب دریاچه به خوی و از طرق ارس به خزر تخلیه شود، نتیجه آن

افراط کاریها وضعیت

کنونی است، کانال حفر

نکردند اما به جایش روی

همه رودخانه های منتهی به

دریاچه، سد احداث نمودند

و مانع ریختن آب به

دریاچه شدند... در

هیچکدام از پروژه های

سدسازی حتی یک لیتر

حقابه زیست محیطی هم به

دریاچه لحاظ نشد و دلیل

بحران دریاچه هم همین است.

محمد درویش در گفتگو با شرق (دوشنبه ۱۱ مهر ۱۳۹۰)

در سال ۷۰ سازمان آب منطقه‌ای استان آذربایجان شرقی و دانشگاه تبریز همایشی با عنوان شوری زمین های شرق دریاچه در تبریز برگزار کردند. همه حرف از همایش این بود که چه کنیم که جلوی رشد غده سرطانی به اسم دریاچه اورمیه را بگیریم. آنها می گفتند: آب این دریاچه در حال زیاد شدن است و زمین ها را شور می کند. یکی از اساتید بنام دانشگاه تبریز همان زمان طرحی ارائه داد که باید جلوی رفتن سالانه ۱۰ میلیارد مترمکعب آب شیرینی را که به این دریاچه می ریزد بگیریم، استاد دیگری طرحی ارائه داد که باید جلوی رفتن سالانه ۱۰ میلیارد مترمکعب آب شیرینی را که به این دریاچه می ریزد بگیریم، استاد دیگری طرحی داد که کانالی حفر شود و آب دریاچه به خوی و از طرق ارس به خزر تخلیه شود. اساتید طرح های میلیون دلاری برای تامین آب دریاچه در دست است اما ۲۰۰ میلیارد دلار طرح و هزینه برای تخلیه کرن دریاچه بود. نتیجه آن افراطها وضعیت کنونی است. کانال حفر نکردند اما به جای آن روی همه رودخانه های منتهی به دریاچه، سد احداث شد و مانع ریختن آب به دریاچه شدند. رودی آورد آب به دریاچه به صفر رسیده است. در هیچ کدام از پروژه های سدسازی منطقه یک لیتر حقابه زیست محیطی هم برای دریاچه لحاظ نشد. دلیل بحران دریاچه هم همین است.

این نمک در حدود ۱۰ میلیارد تن است. بهترین راه مهار این نمک برای اینکه به یک معطل زیست محیطی تبدیل نشود این است که آن دریاچه امیا شود و نمکها دوساره به زیر بستر آب دریاچه بروند. این بهترین، معقول ترین، زودکارترین و کم هزینه ترین راه مقابله با معطل زیست محیطی نمک دریاچه است. اگر فرض را بر این بگیریم که این نمکها با استفاده از کامیون های ۱۰ تنی جمع شده و به خارج از منطقه حمل شوند، ما نیاز به یک میلیارد کامیون داریم. حالا اینکه این نمکها بعد از حمل به کجا برده شوند نیز خود دستان دیگری است.

به خشک شدن دریاچه ندارد، چرا ساخت بقیه سد ها به دستور وزیر، در این حوضه آبریز متوقف شده است. ۴۰۰ میلیون ادعا می کنند سد سازی تنها عامل پنج درصد از بحران دریاچه است. یعنی اگر این سد ها نبود باز هم وضع دریاچه تفاوت چندانی با وضعیت امروزی نداشت. به نظر شما این ادعا درست است؟ من فکر می کنم سد های ساخته شده بین ۲۵ تا ۴۰ درصد در سه وجود آسمن این بحران نقش دارند. ۴۰ درصد کشاورزی و استفاده بی رویه از سفره های آب زیرزمینی و بقیه هم خشکالی، فرقیقت می توان گفت مهم ریف اول بحران دریاچه اورمیه، کشاورزی سنتی و بی برنامه، مهم ریف دوم سد سازی و مدیریت منابع آب



عکس: ایران

جواب درویش ظاهرا علت مشکل را می گوید ولی جواب ایشان دارای مطالب انحرافی بسیاری می باشد.

اولا که طراحی پروژه های سد سازی حوضه دریاچه اورمیه قبل از سال ۱۳۷۰ کلید خورده بود.

حال آقای درویش چه منظوری از مطرح کردن این حرف دارد البته که برای صاحب نظران مشخص است ایشان می خواهد تمام گناهان را گردن سازمان آب آذربایجان و دانشگاه تبریز آنهم در سال ۱۳۷۰ بیاندازد در حالیکه چنین تصویری از بیخ و بن غلط می باشد.

دوم اینکه این طرحها نه تنها قبل از سال ۱۳۷۰ در حال آماده شدن بود با اطمینان می توان گفت که در زمان پهلویها و در سال ۱۳۴۰-۱۳۵۰ آماده شده بودند به عنوان مثال قبل از انقلاب ۵۷، سد مهاباد و سد

زرینه‌رود (جیغاتی) نیز در دو مرحله با ظرفیتی بیش از آورد رودخانه ساخته شده بود و یک قطره حقا به زیست محیطی در نظر گرفته نشد.

سوما ایشان نمی گوید که بعد از تکمیل شدن پروژه های خشکاندن دریاچه اورمیه به منظور انحراف افکار عمومی، همایشی می گذارند تا تمام گناهان را گردن عده ای از متخصصین آذربایجان بیاندازند. **چهارم اینکه** باید گفت سردمداران افراد مدافع سرطانی بودن دریاچه اورمیه، چه کسانی بودند؟ و حال چه وضعیتی دارند، صحبت بیشتر را به آینده موکول می کنیم...

پنجم اینکه اگر ایشان چشم و گوش بازی داشته باشند می توانند بدانند همانگونه که سازمان ساواک دوران پهلوی و ارتش همان حکومت، بدون اینکه نظام آنها به هم بخورند عینا به حکومت امامیه فارس منتقل گردید برنامه ریزی های نابودی ملل غیر فارس و بایکوت اقتصادی آنها و نابودی منابع غنی آنها (از جمله آرتمیا) در زیر لوای طرحهای بظاهر علمی سدسازی و توسعه پایدار کشاورزی منطقه نیز عینا و بدون کم و کاست به دولت جمهوری اسلامی! فارس منتقل گردید و دولت امامیه نیز با شدت و حدت چندین برابری، نابودی مردم غیرفارس را در سرلوحه کارها و طرحهای اقتصادی خود قرار داد. **جدارد ایشان بجای تلاش برای توجیه تراشی و اتهام زنی تورکان، چنین طرحهای ویرانگر را افشا کند ولی مطمئنا او اینکار را نخواهد کرد چونکه با چنین کاری حاکمیت فارس چه در دوران پهلوی و چه در دوره امامیه زیر سوال می رود.**

در هر حال اعلام چنین مطالبی از قول مسئولین سازمان مثلا محیط زیست ایران! نشان میدهد حاکمیت فارس اعم از افراد به اصطلاح مدافع محیط زیست (لابد شبیه مدافعین حقوق بشری حکومت فارس) کمر همت بر نابودی دریاچه اورمیه و توجیه بظاهر علمی آن بسته‌اند.

۴-۵-۱۵- پتانسیل کشاورزی دریاچه اورمیه و درآمد ناشی از آن

آب رودخانه های حوضه دریاچه اورمیه در حدود ۵-۶ میلیارد مترمکعب در سال است.

حوضه دریاچه اورمیه ۵۲۰۰۰ کیلومتر مربع می باشد که تا ۳۰ سال پیش حدوداً یکصد هزار هکتار آن برای کشاورزی استفاده میشد و مابقی یا کوهستانی بودند و یا برای دیمکاری استفاده می شدند ولی با برنامه ریزی غلط، آبهای جمع آوری شده در پشت سدها، همرا با آب چاههای حفر شده، برای کشاورزی مصرف می گردد، با این برنامه ریزی در حال حاضر سطح اراضی کشاورزی به بیش از ۵۰۰ هزار هکتار رسیده است.

برای اینکه ارزش تولیدات کشاورزی حوضه مشخص گردد از دو روش، یکبار با توجه به قیمتهای جهانی و بار دیگر بر اساس گفته های مسئولین کشوری و استانی استفاده می کنیم.

۱- محاسبه مقدار تولید گندم و سیب در حوضه اورمیه و قیمت جهانی آن

با توجه به اینکه گندم و سیب دو محصول عمده حوضه می باشد لذا فرض می شود در کل حوضه به نسبت الگوی کشت حوضه، از این دو محصول کاشته شود. در سطح حوضه حدوداً ۵۰۰ هزار هکتار اراضی وجود دارد که ۱۸۰ هزار هکتار آن باغ و ۳۲۰ هزار هکتار اراضی زراعی می باشد.

- تولید گندم در منطقه بطور متوسط ۳ تن در هکتار و قیمت جهانی هر تن گندم ۳۰۰ دلار است. با کشت گندم در ۳۲۰ هزار هکتار، ارزش گندم تولیدی، ۲۹۰ میلیون دلار خواهد بود.

- سیب و انگور عمده ترین محصول باغی حوضه می باشد تولید سیب مرغوب بطور متوسط ۱۰ تن در هکتار می باشد. از این مقدار حدوده ۵۰ درصد سیب صنعتی با قیمت تقریبی زیر ۵۰۰ تومان در هر کیلو به کارخانه ها داده می شود، و بقیه در حد صادراتی می باشد.

قیمت سیب در بازارهای جهانی بطور متوسط حدود ۰٫۶ دلار است.

حال اگر بهترین وضعیت بهره برداری و نگهداری و صادرات را در نظر بگیریم میزان تولید سیب صادراتی (۱۸۰۰۰*۱۰*۰٫۵) برابر ۹۰۰ هزار تن و قیمت صادراتی برابر ۵۴۰ میلیون دلار خواهد بود. ضمناً با در نظر گرفتن سیب صنعتی در ۹۰ هزار هکتار با قیمت ۵۰۰ تومان در هر کیلو، مقدار ۱۳۰ میلیون دلار نیز به درآمد فوق افزوده می شود.

با مد نظر قرار دادن مطالب فوق، در صورت مصرف کل آب حوضه دریاچه برای کشاورزی، ارزش

صادراتی محصولات کشاورزی (۱۳۰+۲۹۰+۵۴۰) ۱۰۰۰ میلیون دلار (یک میلیارد دلار) خواهد بود.

محاسبه فوق در حالی است که با مبنا قرار دادن ارزیابی های وزارت کشاورزی، ارزش محصولات حوضه دریاچه اورمیه بسیار کمتر از رقم فوق می باشد.

۲- محاسبه بر اساس گفته های مسئولین: ذیلاً به چند مصاحبه با مسئولین کشوری اشاره می شود

-مدیر کل دفتر میوه‌های سردسیری و خشک وزارت جهاد کشاورزی روئین تن گفت (۱۳۹۴): سال گذشته ۳۹۶ هزار تن سیب به ارزش ۱۷۲ میلیون دلار به کشورهایمانند روسیه، عراق، پاکستان، افغانستان، کشورهای حوزه خلیج فارس و کشورهای تازه استقلال یافته مانند قزاقستان صادر شد که پیش‌بینی می‌شود امسال حدود ۵۰۰ هزار تن سیب به ارزش حدود ۲۰۰ میلیون دلار به کشورهای مختلف صادر شود. (حال صادرات ۵۴۰ میلیون دلار فوق‌الذکر را در نظر بگیرید).

-اسمعیل کریم زاده رئیس سازمان جهاد کشاورزی استان در مصاحبه با «ایران اقتصاد» می‌گوید: ارزش محصولات کشاورزی استان در سال جاری به صورت سرخرمن و بانرخ عمده فروشی بالغ بر ۶۵۰۰ میلیارد تومان برآورد شده است. و ارزش افزوده تولید کشاورزی استان ۱۹۰۶ درصد است.

-رئیس جهاد کشاورزی استان آذربایجان غربی سیدعلی مختاری گفت (بهمن ۹۴، خبرگزاری جمهوری اسلامی): ارزش تولید انواع محصولات کشاورزی این استان به ۵۷۹۷۰ میلیارد ریال رسید و ادامه داد: از مجموع یک میلیون هکتار از اراضی قابل کشت استان، در بیش از ۷۰۰ هزار هکتار از اراضی، محصولات زراعی و در ۱۱۷ هزار هکتار محصولات باغی کشت می‌شوند که علاوه بر تامین نیاز مردم استان به سایر استان‌ها و کشورها نیز صادر می‌شوند (یعنی آب مجازی در قالب محصولات کشاورزی صادر می‌شود، به عبارت دیگر آب استان غارت می‌گردد).

ملاحظه رقم‌های فوق‌الاولا نشان می‌دهد که مقادیر اعلام شده توسط مسئولین، ارقام واقعی نبوده بیشتر بر اساس حدس و گمان می‌باشد در عین حال هر کسی در وزارتخانه‌های ایران کار کرده باشد می‌داند که مدیران برای بدست آوردن این اعداد محاسباتی بسیار ساده‌تر از محاسبه فوق (در روش اول) انجام می‌دهند و معمولاً برای خود شیرینی ارقام را بسیار بالاتر اعلام می‌کنند، حال اگر از ارقام فوق رقم ۵۷ هزار میلیارد ریال و یک میلیون هکتار کل اراضی را در نظر بگیریم، از آنجاییکه سطح زیر کشت حوضه ۵۰۰ هزار هکتار می‌باشد لذا درآمد محصولات کشاورزی برابر (۵۷۰۰۰٪ * ۵۰/۰۰۰/۳۶۰۰۰) می‌باشد.

۸۰۰ میلیون دلار بدست می‌آید که کمتر از مقدار محاسبه شده در فوق می‌باشد در نتیجه با اطمینان می‌توان گفت رقم یک میلیارد دلار برای کل درآمد کشاورزی حوضه یک رقم حداکثری می‌باشد.

چنانچه مواردی مثل: کاهش کیفیت اراضی در نتیجه کشتهای مداوم، از بین رفتن مراتع و درآمد آن، کاهش درآمد اراضی توسعه با توجه به کسر درآمد اراضی دیم با نیاز کار کمتر، در محاسبه درآمدهای واقعی وارد گردد مطمئناً درآمد کشاورزی حوضه، بسیار کمتر از ۸۰۰ میلیون دلار خواهد بود.

۳-ملاحظه می‌شود کل درآمد یک میلیارد دلار از محصولات کشاورزی حوضه دریاچه در مقایسه با ارقام ناشی از پرورش آرتمیا برابر ۵-۱۰ میلیارد دلار و ارقام ناشی از درآمد گردشگری و مراکز درمانی گل و آب دریاچه بسیار ناچیز خواهد بود.

۴-۵-۱۶-مرحله جدید تاراج آذربایجان توسط حاکمیت فارس

به گزارش ماین نیوز، تقی کهوریان (از مسئولین منطقه) در جلسه کارگروه اشتغال و سرمایه گذاری آذربایجان غربی یکی دیگر از قابلیت های آذربایجان غربی در حوزه معدن را دریاچه اورمیه دانست و افزود: در این راستا در صدد هستیم منطقه ویژه اقتصادی برای استخراج املاح معدنی این دریاچه در جنوب دریاچه اورمیه راه اندازی کنیم. کهوریان با اشاره به اینکه راه اندازی دو شهرک تخصصی سنگ در جنوب و شمال استان در حال بررسی است و علاوه بر آن برنامه ریزی خوبی نیز در راستای ایجاد تکنولوژی برتر در حوزه فرآوری معدن در استان انجام شده، اضافه کرد: با تحقق این برنامه ها، شاهد رشد با شتاب حوزه معدن در استان خواهیم بود. (تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۶ شهریور ۱۳۹۳)

به گزارش گونا تی وی (20.09.2014)، مشاور وزیر نیرو ایران روز گذشته در مراسم افتتاحیه نخستین همایش ایمنی، بهداشت، محیط زیست (HSE) در پروژه های عمرانی، معدن، نفت، گاز و نیرو در سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران به ارایه سخنان خود با موضوع HSE و دریاچه اورمیه پرداخت. بهرام طاهری اظهار داشت: «برآوردها نشان می دهد ارزش نمک دریاچه اورمیه حدود ۱۰۰ میلیارد دلار است، بنابراین اگر با ملاحظات زیست محیطی این نمک استحصال شود جایگزین معیشتی مناسبی برای اهالی منطقه است.»

در رابطه با استخراج و انتقال روزانه بیش از ۱۰ هزار تن از نمک های «کویر اورمیه» به تبریز و سپس تهران، حمید رعنای رئیس اداره محیط طبیعی اداره کل حفاظت محیط زیست آذربایجان غربی گفته است: «میزان نمک موجود در دریاچه اورمیه ۶ میلیارد تن برآورد شده است. در وضعیت فعلی، برداشت نمک از آن، با رعایت ضوابط مشخصی و در محدوده و میزان خاصی مجاز است.»

(باید توجه نمود که نمک دریاچه بدون خشکاندن آن نیز قابل استخراج می باشد.)

۴-۵-۱۷- خطر تخلیه فاضلاب، زباله، و پسابهای شیمیایی کارخانجات به دریاچه اورمیه

در کنار خشک شدن دریاچه اورمیه خطر بزرگتر دوم، تخلیه بی رویه پساب های خطرناک شیمیایی کارخانجات، فاضلاب و زباله های شهری به رودخانه های منتهی به دریاچه می باشد. متأسفانه ارگانهای دولتی کوچکترین اهمیتی به این موضوع نمی دهند انگار همگی دست به دست داده اند تا دریاچه اورمیه را به هر نحو ممکن نابود نموده و برای آیندگان غیر قابل استفاده نمایند.

مسئولان دولتی و حتی سازمان محیط زیست نیز با سکوتشان موافقت ضمنی خود را برای انتقال پسماندهای شیمیایی به این تالاب حیاتی اعلام کرده اند.

در این میان کارخانجات مختلف وجود دارد که حتی بحرانهای موضعی نیز ایجاد می کنند و این در حالی است که محل تخلیه نهایی پساب این کارخانه ها دریاچه اورمیه می باشد و به علت اینکه زیانهای بوجود آمده مستقیماً متوجه اشخاص نمی باشد، لذا سرو صدایی نیز دیده نمی شود.

به عنوان مثال به گزارش مهر (سال ۱۳۸۹)، شکسته شدن تعدادی از حوضچه های پساب کارخانه کاوه سودای مراغه، موجب جاری شدن سیل ناشی از این پساب به روستاهای شهرستان بناب شد. بر اثر این حادثه خسارات زیادی به اهالی روستاهای خوشه مهر، ینگگی کند خوشه مهر، چلغایی و قره چق و اراضی کشاورزی و منازل مسکونی آنها وارد کرد.

محمد اشرف نیا در جلسه کارگروه پسماند آذربایجان شرقی با اشاره به فعالیت کارخانه کاوه سودای مراغه طی ۱۰ سال اخیر اظهار داشت: متأسفانه در مرحله اول آغاز به کار این کارخانه، بررسی های لازم در مورد رعایت استانداردهای زیست محیطی صورت نگرفته است

فرماندار بناب سعید برقی: عملکرد این کارخانه در سالهای اخیر موجب وارد آمدن زیانهای فراوان زیست محیطی و اقتصادی به مردم شده است. وی تصریح کرد: نفوذ پسماندهای این کارخانه به آب های زیرزمینی بناب، آلوده شدن آب های زیرزمینی و چاه ها را در پی داشته است.

- کارخانه های آلاینده منطقه به علت غیراستاندارد بودن سود کلانی را نصیب صاحبان آنها می کند و موضوع بسیار تأسف انگیز اینست عموماً امامان جمعه شهرستانها همرا با مسئولین رده بالا مثل استاندار و روسای دولتی و رئیس سازمانهای محیط زیست منطقه، با دسترسی به سرمایه های دولتی، شرکای اصلی در احداث چنین کارخانه ها هستند در واقع سردمداران دولت و امامان جمعه، به بهای نابودی دریاچه اورمیه و به خطر انداختن جان و مال مردم، منطقه را چپاول می کنند.

نظر تعدادی از اهالی منطقه در مورد کارخانه های ساخته شده در اطراف دریاچه چنین است :

-مشهدی ولی الله یکی از زارعین بی بضاعت منطقه که زمینهای کشاورزی وی نیز در معرض تهدید اثرات مخرب فاضلاب صنعتی کارخانه قرار گرفته می گوید: صاحبان این کارخانه ها اصلاً حاضر

نیستند به اعتراضات مردم محل گوش کنند. آنها به رغم این همه ضرری که به ما وارد کرده اند مایل نیستند کارگران کارخانه را از افراد بومی انتخاب کنند. او می گوید که اکثر کارگران این کارخانه از تهران و یا دیگر مناطق دور دست آمده اند و به همین دلیل به سبب بیکاری کمرشکن، فرزندان ما نیز جهت فعلگی و عملگی به دیار غربت کوچ کرده اند.

- آله و ثردی. جوانی که برخلاف دیگر جوانان بیکار منطقه به دلایلی، امکان سفر به دیار غربت را نداشته است و در حال حاضر مشغول چوپانی در روستای قره ناز است می گوید: این کارخانه ها هیچ نفعی برای مردم این منطقه ندارند. دود، سموم و همچنین سرو صدای بسیار گوش خراش آنها بخصوص شیشه سازی، محیط آرام و زیبای زندگی ما را مسموم و سبب شیوع امراض مختلف در این ناحیه شده است.

برخورد مسئولین منطقه نسبت به تخلیه پسابهای صنعتی به دریاچه اورمیه

جالب اینکه واعظ جوادی، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست طی اقدامی دیگر اعلام کرد که تنها راه حل این مشکل این است که پساب ها به داخل دریاچه اورمیه هدایت شود. وی در این باره توضیح داده بود که چون این پساب ها آمونیاک و نمک دارد مشکلی برای این دریاچه پیش نمی آید. مهدیه مصطفی پورشاد در ادامه گفت: چطور ممکن است این پساب هایی که از شدت آلودگی به باغات میوه و زمینهای کشاورزی آسیب جدی وارد کرده اند. به دریاچه اورمیه آسیب نرسانند؟

آلودگی شدید رودخانه صوفی چای مراغه: آلودگی به حدی رسیده که رودخانه در مناطق جنوبی از حد خود پالایی گذشته و خسارات جبران ناپذیری را بر محیط زیست منطقه وارد کرده است. تخلیه فاضلاب، زباله و کودهای شیمیایی روستاهای اطراف در حاشیه این رودخانه از منابع آلوده کننده آن به شمار می روند. علی میرزایی، سرپرست اداره حفاظت محیط زیست مراغه ضمن تایید این مطلب می گوید: فاضلاب شهری و پساب واحدهای صنعتی و نیز آب های اراضی کشاورزی آلوده به سموم دفع آفات، باعث بروز مشکل اکولوژیک در این رودخانه شده و حیات آبزیان، پرندگان، حیوانات وحشی و آبی را با خطر جدی مواجه کرده است (روزنامه همشهری، سفر و طبیعت، ۱۰ آبان ۱۳۸۳، شماره ۳۵۴۲).

جلال ایجادی استاد دانشگاه در فرانسه (بررسی بحران اکولوژیکی دریاچه اورمیه، مهر ۱۳۹۰) در این رابطه چنین می گوید: عامل ویرانگر، نقش منفی دولت و تمامی بوروکراسی میباشد. چندی پیش نماینده مردم اورمیه در مجلس گفت «که خشک شدن دریاچه اورمیه هیچ ربطی به دولت ندارد و ۹۰ درصد از این مسئله مربوط به خشکسالی است»، این گفتار بطور کامل دروغ است، هنگامیکه فرماندار مراغه در حضور مسئولان سازمان محیط زیست و صنایع و خبرنگاران اعلام میکند که پساب

کشنده کارخانه «کاوه سودا» با لوله کشی وارد دریاچه اورمیه می‌گردد، ابعاد وحشتناک این بی مسئولیتی نسبت به محیط زیست آشکار می‌گردد. تمامی نهادهای دولتی مانند وزارت نیرو، وزارت جهاد کشاورزی، وزارت راه و ترابری، وزارت صنایع، وزارت نفت و نیز سازمان حفاظت محیط زیست و سازمان مدیریت بحران و غیره بطور مستقیم و غیرمستقیم، بطور فعال و یا با سکوت خود در تخریب میراث و منابع زیست محیطی عمل کرده اند.

دستگاه دولتی برخلاف حقوق بین المللی، کنوانسیونهای بین المللی و از جمله کنوانسیون رامسر عمل کرده و مجرم اصلی در این بحران فاجعه آور اکولوژیکی می‌باشد. این دولت هرگز در راستای بهبودی دریاچه عمل نکرد و جز برگزاری یک سلسله نشست تبلیغاتی، در کردار تصمیم مثبت و روشنی نگرفت و مجلس اسلامی نیز هرگونه کمک مالی را رد نمود.

ایشان در انتهای سخنانش راه حل را چنین عنوان می کنند: ۱- بسرعت از فشار بی آبی روی دریاچه باید کاست، ۲- از ورود پساب های صنعتی با تمام قدرت باید جلوگیری نمود. ۳- تغییر سیاست تولید انرژی پاک برای مصرف صنعتی باید در دستور قرار گیرد. بجای استفاده از منابع فسیلی و یا سدها میبایست به توسعه انرژی خورشیدی و نیروی باد پرداخت. ۴- ظرفیت های اکوتوریستی و سیاست گردشگری سبز فعال شود. ۵- بسیج افکار بین المللی برای به عقب راندن حکومت در دستور کار قرار گیرد. ۶- باید مسائل مختلف سریعاً بررسی گردد: آیا سدها را باید بطور سریع باز کرد؟ آیا استفاده از چاه ها را باید متوقف ساخت؟ آیا پل میانگذر را باید خراب کرد؟ آیا انتقال آب از دریای خزر و ارس را باید در دستور قرارداد؟ با کشاورزان بحران زده چه باید کرد؟.

چرا مسئولین مملکتی به پسابها اهمیت نمی دهند؟

- چرا مسئولین کوچکترین درکی از مسائل زیست محیطی و خطرات پساب برای انسان و دریاچه اورمیه و محیط طبیعی جانوری و گیاهی آذربایجان ندارند؟

- چرا حاکمیت بی لیاقت فارس درک صحیحی از پساب و فاضلاب و تاثیر آن بر انسانها و دریاچه اورمیه ندارد؟ آیا آنها نمی دانند فاضلاب چه بروز انسانها می آورد و آیا آنها نمی فهمند که فاضلاب و پساب در واقع ثروت آرمیا را برای همیشه نابود می کند، حاکمیت بی وجدان فارس با این کارش ثروت بزرگ مردم آذربایجان یعنی آرمیا طلای زنده و محیط زیست درمانی و طبی دریاچه را برای همیشه از دست مردم آذربایجان بیرون آورده و آن را به زباله دانی تبدیل می کند.

- آیا در این کار نوعی عمد وجود دارد؟ بطوریکه حاکمیت فارس، نادان ترین و بی وجدان ترین روحانیون و افراد را برای پیشبرد کارهای غیر انسانی خود، بدین مسئولیتها می گمارند؟ و آیا حاکمیت فارس بطور ماهرانه چنین روحانیون و افراد خائن و خطاکار را تربیت می کند؟

- جای بسیار تعجب است که در اکثر شهرهای آذربایجان تمامی فاضلابها و پسابها نهایتا به رودخانه ریخته می شود این آبها در وهله اول به اطراف رودخانه پمپاژ شده و در طی سبزیجات و میوه جات به مردم می رسد و اگر بخشی از آب به دریاچه برسد موجب نابودی دریاچه خواهد بود.

- شاید عده ای از مردم تصور کنند خیلی از شهرها تصفیه خانه فاضلاب دارند ولی بجزرات می توان گفت تمامی آنها، دکور و نمایشی بیش نیستند، اولاً این تصفیه خانه حتی در شهرهای بزرگ نیز هیچوقت کار نمی کنند و فاضلاب ورودی به این تصفیه خانه ها بدون اینکه تصفیه شوند به رودخانه رها می شوند و بهترین دلیل این حرف اینست که تمامی حوضچه های آنها پر از آشغال می باشد و کار تصفیه را انجام نمی دهند هر کسی اگر به یکی از این تصفیه خانه ها رجوع کند به عینه می تواند آن را شاهد باشد و حتی اگر از نقشه های «گوگل ارث» پی بگیرد می توان متوجه شد که همه حوضچه های رسوبگیر تماما پر از رسوب بوده و هیچوقت هم تخلیه نمی شوند.

در این تصفیه خانه ها استثناء در موارد بازدید و یا در مواردی که نمایش برای فیلمبرداری هست، بطور موقت چند ساعته، یکی از حوضچه ها تخلیه و در آنجا فقط تصفیه فیزیکی انجام می شود. در هیچکدام از این تصفیه خانه تصفیه شیمیایی انجام نمی دهند در حالی که بسیاری از عناصر موجود در فاضلاب و بویژه پسابهای صنعتی، بدون عملیات شیمیایی قابل تصفیه نیستند.

۴-۵-۱۸- آزمایشات و طرح استخراج اورانیوم از دریاچه اورمیه

این قسمت از مطالب فقط به عنوان اطلاع خوانندگان و با استفاده از خبرهای مختلف اینترنتی در اینجا آورده می شود و هدف ارائه خاصی نمی باشد، به امید روزی که اطلاعات مستندتری فاش شود.

یک استاد دانشگاه تبریز: خشکاندن دریاچه اورمیه بخشی از پروژه اتمی ایران است. (۱۰ تیر ۱۳۹۴)



اؤیرنجی سسی: در همین ارتباط نظر یک استاد زمین شناسی دانشگاه تبریز که خواست به دلایل امنیتی نام وی افشا شود، پرسیدم. وی در مورد ادعاهای مسئولان گفت: «دولت هیچ گاه دریاچه را احیا

نخواهد، چراکه خشکاندن این دریاچه سالها وقت برده و بخشی از پروژه اتمی ایران برای استحصال اورانیوم است. وی ادامه داد روزانه دهها تن نمک دریاچه اورمیه به مرکز تحقیقات اتمی در شهرستان بناب جهت استحصال اورانیوم منتقل می شود و بسیاری از متخصصین نیز از این امر مطلع اند اما کسی جرت بیان واقعیتها ندارد».

این استاد دانشگاه به خبرنگار اؤیرنجی سسی گفت «برای اثبات ادعای خود اسناد و مدارک بسیاری دارم اما از سرنوشت خود و خانواده ام می ترسم آنها را عمومی سازم، بارها توسط حراست دانشگاهها به ما اعلام شده است که حق مصاحبه در مورد دریاچه اورمیه ندارید و حتی تهدید هم نموده اند که اگر مصاحبه ای کنیم دودمانمان را ویران خواهند کرد».

-به گزارش جام نیوز؛ صدای آمریکا، در برنامه روی خط ۳۰ اگوست (۸ شهریور ۹۴) به بررسی وضعیت دریاچه اورمیه پرداخت. طبق معمول در این برنامه هم یکی از مخالفان نظام با هماهنگی عوامل برنامه، روی خط آمد و مدعی شد: «خشک شدن دریاچه اورمیه در ادامه سیاست های مخفی کاری دولت احمدی نژاد است، همانطوری که همه جریانات را از مردم مخفی نگه می دارد. زیر دریاچه اورمیه اورانیوم غنی شده وجود دارد و جمهوری اسلامی با خشک کردن آن می خواهد این اورانیوم را استخراج کند و بمب اتم بسازد».

-ساخت مرکز تحقیقات اتمی بناب: این مرکز با اهداف خاصی و قویا در ارتباط با آزمایشات اورانیم دریاچه اورمیه ساخته شد، در حال حاضر با توجه به توافقنامه منع ساخت بمب اتمی توسط ایران، به نظر می رسد هاله ای از ابهام بر شیوه کار تحقیقاتی آن سایه افکنده است، البته ناگفته نماند با توجه به وجود تونل های حفر شده ی موجود در زیر کوههای اطراف (طبق گفته کارگران تونل کن در منطقه)، انجام آزمایشات مخفیانه ی مرتبط به اورانیوم، دور از انتظار نخواهد بود

-آزمایشات اتمی انجام شده : حکومت امامیه فارس در دوران حکومتش بارها و بارها در مورد اورانیوم موجود در آب دریاچه اورمیه کار تحقیق انجام داده و بخشی از این آزمایشات نیز به صفحات اینترنت درز کرده است مرتباً مطالب جامعه‌تر در اینترنت قابل رجوع است در اینجا به تصاویری که در کتاب صمد بایاتلی و با استفاده از منابع اینترنت و فیس بوک بسنده می شود.

دریاچه اورمیه قربانی فعالیتهای هسته ای حاکمیت اسلامی

دکتر وارتاتیان پژوهشگر پیشین مرکز اتمی ایران و همکاران اتریشی اش در سالهای 1982 و 1984 در دو مقاله علمی وجود اورانیم در آب دریاچه اورمیه را گزارش کرده اند.

<p style="text-align: center;">مقاله سال 1984</p> <p>ترجمه چکیده: یک آبیتیت (گروهی از مواد معدنی حاوی فسفات) در ایران (اورمیه) حاوی غلظت بسیار بالایی از اورانیم به اندازه 240 واحد در میلیون است. این نتیجه می تواند غلظت بالای اورانیم در دریاچه شور اورمیه که پیش از این در سال 1982 توسط ریتر، سارکس، بونتاگونی و وارتاتیان گزارش شده بود را توجیه کند.</p> <p style="text-align: center;">لینک مقاله: http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/0735245X84901273</p>	<p style="text-align: center;">مقاله سال 1982</p> <p>«آب دریاچه اورمیه حاوی 19 میکروگرم در لیتر اورانیم میباشد.»</p> <p>با نابودی 70 در صد دریاچه یعنی 20 میلیارد متر مکعب آب دریاچه، به طور متوسط 400 تن اورانیم در رسوبات نمکی به جا مانده است و حاکمیت اسلامی از تیر ماه 91 در حال بهره برداری از آن می باشد.</p> <p style="text-align: center;">لینک مقاله: http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/0191278X81903590</p>
--	---



دریاچه اورمیه حاوی 19 میکروگرم در لیتر اورانیم است و حجم کل این دریاچه در زمان پر آبی 31 میلیارد متر مکعب بر آورد شده است. یعنی ظرفیت کلی اورانیم دریاچه اورمیه در حدود 600 تن می باشد. اورانیم 235 با نسبت 0.720 درصد در طبیعت وجود دارد. پس 4.32 تن از اورانیم دریاچه به فرم اورانیم 235 می باشد. بمب هیروشیما 56 کیلوگرم اورانیم 235 با خلوص 90 در صد بود. یعنی با خشک شدن کامل دریاچه اورمیه حاکمیت می تواند با غنی سازی اورانیم موجود در آن به **77 بمب اتمی** به قدرت بمبی که هیروشیما را تخریب کرد دست یابد و در حال حاضر با نابودی 80 درصد دریاچه، اورانیم لازم برای **ساخت 61 بمب اتمی** را دارا می باشد.

همیستگنی ملی برای نجات دریاچه اورمیه

دفن زباله های هسته ای در ۲۳ روستای اورمیه!

معاون نظارت و پایش اداره کل حفاظت محیط زیست آذربایجان غربی گفت:

برای اولین بار سایت دفن زباله های خطرناک و ویژه در استان احداث می شود. این سایت در شهرستان اورمیه با صرف اعتبار بالغ بر یک میلیارد ریال با رویکرد ارتقای سطح سلامت مردم احداث می شود!




Ahmad Lajevard، پوهان، روستای کوزه ریش سندی، بر این ادعا است و درین تمام ریشه های هسته ای را اینجا دفن می کنی!

روزنه 4، 2019، 4، ساعت 14:11 - ویرایش شده - لغو بسندیدن 6

Sepehr Azadi تشکر فراوان از دوست گرامی Ahmad Lajevard که با نوشته ی کنشاش، پاسخ تمام ناباوران و منکران و هتاکان را فاطمه دادند و مهر ناپذیری ادعای ما روند.

Ahmad Lajevard خطاب به تمام دوستان سلامتی !
 همجنس تأسیسات و نولهای پارس سد فربک در جسد صوری سد و فضا پشت روستای زین دره که هیچ کدام از کارگزارها و کارگزارانش بومی نیستند و هیچ ارتباطی با مردم منطقه ندارند و سیاه با گارد حفاظتی ویژه از آن محافظت کامل می کند دال بر این ادعا است!

روزنه 3، 2014، 02:12 - ویرایش شده - لغو بسندیدن 4

۴-۵-۱۹- جهت گیری متفاوت مقالات دانشگاهها در مورد دریاچه اورمیه

آیا ممکن است نتیجه گیریهای مقالات علمی دانشگاههای مختلف مناطق عمدتاً فارس نشین و عمدتاً تورک نشین با همدیگر تفاوت داشته باشد، مطمئناً بررسیهای زیادتری در این زمینه لازم است، مطالب این بند، یک کوشش اولیه جهت باز شدن موضوع می باشد.

به عنوان نمونه در سمینار سال ۱۳۹۱ با عنوان (کنفرانس بین المللی دریاچه اورمیه، چالشها و راهکارها، ۱۸ مهر) حدوداً ۱۲۰ مقاله ارائه شده که از دانشگاه های مختلف شرکت کردند مقالات زیادی در مورد مسائل زیست محیطی و اثرات آن بر کشاورزی و توریسم و غیره ارائه شده که در اینجا مورد بحث نمی باشد، حدود ۲۰ مقاله بطور مستقیم و غیرمستقیم علل خشک شدن دریاچه ورمیه را بررسی کرده بودند ابتدا لیستی تقریبی از این مقالات و نتیجه گیریهای آنها ارائه و نهایت توضیح مختصری داده می شود.

-تحلیل خشکسالی حوضه اورمیه، علی حنفی، دانشجوی دکترای اقلیم شناسی دانشگاه اصفهان (نتیجه گیری کردند شدیدترین خشکسالیها در منطقه اتفاق افتاده است).

-بررسی روند خشکسالی در اورمیه، علی قاسمی و حجت الله صمدی از دانشگاه تهران و سجاد میرزایی از دانشگاه محقق اردبیلی، (نتیجه گیری کردند شدید ترین خشکسالیها در منطقه اتفاق افتاده است).

-بررسی عوامل اقلیمی غرب حوضه اورمیه، علی قاسمی و خبات امام قلی، آزاده صادقی از دانشگاه تهران، (نتیجه گیری کردند تغییرات شدید اقلیمی موجب خشک شدن دریاچه اورمیه شده است).

-پهنه بندی خشکسالی اورمیه، علی گهرنژاد، آذین زارعی، حمید حمیدی از دانشگاه شهر کرد (تغییرات شدید اقلیمی موجب خشک شدن دریاچه اورمیه شده است).

-بررسی تغییرات سطح آب دریاچه اورمیه (۲ مقاله)، فاطمه هادیان، محمدرضا هادیان، سعیده نگارش از دانشگاه اصفهان و یزد (پروژه های سدسازی را عامل خشک شدن دانسته اند).

-ارزیابی خشکسالی غرب ایران، مهدی رضایی و ... از دانشگاه سمنان و بجنورد، (نتیجه گیری کردند تغییرات شدید اقلیمی موجب خشک شدن دریاچه اورمیه شده است).

-شناسایی دوره های خشکسالی، راضیه فنایی، هوشمند عطایی، از دانشگاه اصفهان و تهران، (نتیجه گیری کردند شدیدترین خشکسالیها در منطقه اتفاق افتاده است).

-اثرات تغییر اقلیم بر دریاچه اورمیه، امیرحسین دهقانی پور، ... از دانشگاه صنعتی شریف، (نتیجه گیری کردند تغییرات شدید اقلیمی موجب خشک شدن دریاچه اورمیه شده است).

-بررسی عوامل طبیعی بر دریاچه اورمیه، دکترعلی شماعتی، علی داداش زاده، ... از دانشگاه خوارزمی تهران، (تغییرات اقلیمی، پل میانگذر، سدسازی، آلودگی را عام خشکی دانسته اند).

-مقایسه خشکسالی اورمیه، جاوید رحیمی قولنجی، سمیه رحیمی قولنجی از شرکت پل سمرون آذربایجان، (ضمن بررسی خشکسالی، برداشتها در بالادست رودخانه را علت خشکی اعلام کرده اند)

-اثر تغییر اقلیم بر دریاچه اورمیه، ثمین انصاری مهابادی، شیوا خوئی مهندسین مشاور زیستاب (نتیجه گیری کردند بهره برداری بی ملاحظه از منابع سطحی و زیرزمینی را عامل افت سطح آب دانسته اند)

-بررسی عوامل موثر بر اورمیه، حمید کریمی...، از دانشگاه تهران و محقق اردبیلی (نتیجه گیری کردند بهره برداری بی ملاحظه از منابع سطحی و زیرزمینی را عامل افت سطح آب دانسته اند)

-مدلسازی تغییرات سطح آب دریاچه اورمیه، مینا جعفری، سعید شادولی، هیراد عبقری از دانشگاه تربیت مدرس، اورمیه و مهاباد(مصارف کشاورزی، و حفاری چاه را مشکل اصلی اعلام کرده اند).

(ضمناً ۷ مقاله از تبریز، اورمیه، زنجان، عوامل انسانی را عامل افت سطح آب دریاچه دانسته اند).

علل جهت گیری خاص در مقالات بظاهر علمی متخصصین فارس

سوالی که مطرح می شود اینست آیا می توان در بین دانشگاههای مختلف نسبت به بررسی علل خشک شدن دریاچه اورمیه تفاوت قائل شد ضریب اطمینان چنین بررسی چقدر خواهد بود؟

موضوع مهمتر اینکه در سمینار سال بعد علیرغم کم بودن مقالات مرتبط در این زمینه، همین روند قابل مشاهده است، لذا به جای قضاوت قطعی در این زمینه، به طرح چند سوال اکتفا می شود.

-چرا عمده محققین دانشگاههایی مثل صنعتی شریف، تهران، یزد، و سمنان، تلاش دارند عوامل اقلیمی را موجب خشک شدن دریاچه اورمیه بدانند و برعکس محققین دانشگاههای تبریز و اورمیه و اردبیل و زنجان، عوامل انسانی را در تخریب دریاچه دخیل میدانند و نقش اقلیم را بسیار کم برآورد می کنند؟

-آیا در دانشگاههای مرکز با حاکمیت مطلق فارس، اتاقهای فکر ویژه ای وجود دارد؟، آیا این اتاقهای فکر برای مشوش کردن افکار مردم و متخصصین، هدف خاصی را دنبال می کنند؟ و این تفکر را بطور مستقیم و غیرمستقیم توسط استاد راهنماهای مختلف به تهیه کنندگان مقالات و نتیجه گیریهای آنها تزریق می کنند؟

-آیا مقاله دهندگان و یا هدایت کنندگان این مقالات، درک درستی از دنیای اطراف و موضوع اقلیم ندارد؟ و آیا آنها چنین ذهنیتی یافته اند که در کشوری مثل ایران هیچوقت عوامل انسانی تحت حاکمیت فارس، هیچوقت دچار اشتباه نمی شوندند و این حاکمیت معصوم از خطاست؟ و اگر فلاکتی و حوادث غیر مترقبه ای نیز رخ دهد نه به خاطر خطای انسانی بلکه بدلیل عوامل اقلیمی، طبیعی و کیهانی می باشد؟

- آیا می توان جهت گیری مقالات علمی فارسها را ناشی از داشتن تفکر نژادپرستانه آنها دانست؟ همانطوری که در بین روشنفکران فارس حتی یک نفر نیز نمیتوان یافت که بطور صادقانه از حقوق اقلیت ها و حقوق زندانیهای تورک آذربایجان دفاع کند، آیا در بین مقالات علمی فارسها نیز نمی توان یک مقاله بی طرف علمی در ارتباط با واقعیات موجود پیدا کرد؟

البته دقت در این نکته لازم است که هدف سوالات فوق بهیچوجه این نیست که تهیه کنندگان مقالات، متهم به داشتن افکار پانفاریستی و ضد تورک شود چه بسا بسیاری از این افراد آدمهای دلسوز برای مردم آذربایجان و دریاچه اورمیه هستند ولی سخن اینجاست که عموماً این افراد برای ترفیع درجه و بالا بردن ارزش رزومه علمی خود در این دانشگاهها، این مقالات را تهیه می کنند و عموماً برای تهیه آن با اساتید ذینفوذ این دانشگاهها مشورت کرده و بدون اینکه از کنه تفکرات آنها اطلاع داشته باشند، نکته نظرات آنها را اعمال و آمار اطلاعات را با رویکردی مورد توافق چنین افرادی جمع آوری می کنند، لذا با مد نظر قرار دادن این موارد و بدلیل تفاوت نتیجه گیریهای مقالات، جای چنین سوالی بویژه در هر کنکاشی بقوت خود باقی خواهد ماند.

۴-۵-۲۰- معادن مس و طلا در آذربایجان

در این قسمت اشاره ای به معادن مس و طلای منطقه آذربایجان می شود تا بتوان مقایسه ای در مورد نحوه تاراج این معادن و علت عدم تاراج آرتیمیای دریاچه اورمیه توسط حکومت فارس انجام داد.

مس

ذخیره قطعی معادن مس سونگون و رزقان، انجرد، چشمه کنان شبستر، قرنق دره اهر، و یکان کهریز علیای مرند را به ترتیب ۴۴۰ میلیون، ۵۰ هزار، یک میلیون و ۴۳ هزار، ۴۲۰ هزار و ۳۲ هزار تن اعلام می شود (رییس سازمان صنعت معدن و تجارت آذربایجان شرقی آقای عظمایی)، وی استخراج سالیانه معدن مس سونگون را هفت میلیون تن اعلام کرد و افزود: معدن مس انجرد ۱۰ هزار تن، مس چشمه کنان ۷۵ هزار تن، قرنق دره ۸۵ هزار تن و یکان کهریز علیا نیز پنج هزار تن استخراج سالیانه دارند.

بزرگ ترین معدن مس شمالغرب کشور با ذخیره ۶۰۰ هزار تن در شهرستان ماکو در شمال آذربایجان غربی کشف شده است.

خبرگزاری مهر، تبریز: میزان ذخایر مس (خالص) دنیا ۶۳۰ میلیون تن برآورد شده که مقایسه این آمار با ۲۰ میلیون تن مس موجود در کشور که ۴۰ درصد آن سهم معدن مس سونگون و رزقان است نشانگر این است که ۱٫۵ درصد مس دنیا در مس سونگون قرار دارد. معدن مس سونگون و رزقان با دارا بودن قطعی بیش از ۴۷۰ میلیون تن کانی سنگ با ارزش ۰٫۶ درصد و برآورد احتمالی یک میلیارد تن سنگ معدن، ۴۰ درصد ذخایر مس کشور را دل خود نهفته کرده است، در این معدن مولیبدن، طلا، نقره و دیگر

عناصر با اهمیت به صورت فلزات همراه وجود دارند.

تصویر مقابل نحوه تخریب محیط زیست در محدوده حفاری ها معدن سونگون را نشان می دهد.



قیمت جهانی مس در سالهای اخیر بین ۴۰۰۰-۶۰۰۰ دلار (بطور متوسط ۵۰۰۰ دلار) برای هر تن مس می باشد. طبق آخرین آمار ارایه شده توسط شرکت ملی مس، ایران در سال ۱۳۸۷ در حدود ۲۱۰ هزار تن مس تصفیه شده تولید کرده است. تولید سال ۱۳۸۶ معادل ۲۰۳ هزار تن بود و در این سال ایران رتبه ششم آسیا و رتبه بیستم جهان را کسب کرد.

بر این مبنا درآمد حاصل از تولید مس کشور بیش از یک میلیارد دلار می باشد که بیش از ۹۰ درصد آن از معادن آذربایجان تاراج می گردد، بدون اینکه یک نفر کارگر در آنجا استخدام شود، در حالیکه درآمد حاصله معادل با اشتغالزایی بیش از یکصد هزار نفر می باشد.

تنها واحد تولید کننده مس تصفیه شده در کشور، پالایشگاه مجتمع مس سرچشمه کرمان است و مس تصفیه شده به صورت کاتد، مفتول، اسلب و بیلت در این مجتمع تولید و روانه بازار می شود. علاوه بر مجتمع سرچشمه، مجتمع ذوب خاتون آباد کرمان نیز مس تولید می کند که مس تولیدی آن به صورت آند است که جهت الکترولیز به سرچشمه فرستاده می شود. معادن اصلی تامین کننده سنگ معدن مس نیز معدن سرچشمه، معدن میدوک و سونگون هستند.

طلا

نصر نیوز: بهروز برنا معاون سازمان زمین شناسی با بیان اینکه در بحث طلا سازمان زمین شناسی ادامه دهنده اکتشافات است افزود: هم اکنون ۱۸ معدن طلا داریم که از این تعداد ۱۷ معدن فعال و یک معدن در حال تجهیز است، در سال ۱۳۹۲ میزان تولید واقعی شمش طلا در ایران به بیش از ۴,۱ تن رسید.

آذربایجان غربی رتبه نخست کشور را از نظر ذخایر و تولید طلا در اختیار دارد و با ساخت واحد فرآوری و استحصال طلا در معدن زرشوران تکاب، سالانه سه هزار و ۶۰۰ کیلوگرم شمش طلا و بیش از یکهزار و ۲۰۰ کیلوگرم نقره تولید می شود.

معدن طلای زره شوران به عنوان بزرگترین معدن طلای خاورمیانه در ۳۹ کیلومتری تکاب واقع شده که ۱۱ میلیون تن ذخیره طلا با عیار ۷,۹ گرم در تن بوده و ۸۸ تن طلا و ۲ تن نقره خالص از این معدن قابل استحصال است.

یک معدن بزرگ طلای «آق دره» در تکاب وجود داشته که عیار کانسنگ آن نزدیک به پنج گرم در هر تن بوده و می تواند سالانه بالغ بر ۲,۲ تن طلا تولید کند، معدن طلا و نقره «باریکای» سردشت و «خرابه» پیرانشهر که اخیر شناسایی شده اند با اندیس های معدنی قابل توجه موقعیت استان به لحاظ تولید فلزات گرانبه را به نحو چشمگیری تقویت می کند

علاوه بر این معادن، در شهرستانهای ماکو، سلماس، شاهین دژ و محدوده های دیگری از شهرستان تکاب رگه های معدنی طلا و نقره یافت شده که در صورت بهره برداری از این معادن آذربایجان غربی به رتبه های جهانی در تولید طلا و نقره دست می یابد.

در ایران وجود ۳۰۰ تن ذخیره قطعی طلا محرز شده است که با بررسی های انجام شده، انتظار می رود این مقدار ذخیره به هزار تن افزایش یابد.

نتیجه گیری

علی ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت تدبیر و امید درباره هزینه های مورد نیاز برای ایجاد یک شغل جدید گفت: در حال حاضر، هزینه ایجاد هر شغل بین ۲۰ تا ۷۰ میلیون تومان است.

اگر متوسط هزینه ایجاد هر شغل ۳۶ میلیون تومان (۱۰۰۰۰۰ دلار) در نظر گرفته شود، با چنین معیاری، مقادیر استخراج مس به مقدار ۲۰۰ هزارتن در سال به ارزش یک میلیارد دلار و طلا ۲,۲ تن طلا به ارزش یکصد میلیون دلار می باشد از آنجاییکه بیش از ۹۰ درصد مس و ۱۰۰ درصد طلا در آذربایجان تولید می شو قاعدتا باید با مبلغ یک میلیارد دلار برای ۱۰۰۰۰۰ نفر شغل ایجاد شود و متأسفانه علاوه بر اینکه این منابع را می چابند متخصصین و کارگران لازم را از مناطق فارس نشین می آورند تا مبدا برای آذربایجانیهایی ایجاد شود (باید توجه نمود که در حال حاضر یعنی سال ۱۳۹۴، دستمزد کارگران در حوضه دریاچه اورمیه کمتر از حتی یک سوم رقم گفته شده در فوق می باشد).

موضوع مهمتر اینست که حاکمیت فارس نه تنها معادن آذربایجان را غارت کرده و هیچ اشتغالزایی در آذربایجان ایجاد نمی کند در عین حال با انواع کارهای غیر استاندارد موجب تخریب محیط زیست منطقه شده و با پسابهای ایجاد شده آبهای زیرزمینی و سطحی را آلوده کرده و انواع بیماریها را در منطقه ایجاد می کند.

۴-۵-۲۱- علت عدم تاراج ثروت طلای زنده دریاچه اورمیه توسط حاکمیت فارس

بر مبنای مقالات تحقیقی متعدد و آمار اطلاعات جهانی، پرورش آرتمیا در دریاچه اورمیه می تواند حداقل ۵ میلیارد دلار و در حالت ایتیم و استفاده از تکنولوژی بالا تا ۲۵ میلیارد دلار (با معیار قرار دادن احادیث متواتر! ۱۰ میلیارد دلار) درآمد داشته باشد، در حال حاضر این درآمد ارزی نه تنها با ثروت نفت منطقه عرب نشین ایران برابری می کند و در صورت در نظر گرفتن رقمهای بالایی، چند برابر درآمد نفت کشور خواهد بود. چگونه است که حکومت فارس برای تاراج نفت خوزستان و محدوده خلیج کنگر اینقدر حریص می باشد ولی رغبتی به تاراج آرتمیای آذربایجان ندارد؟

۱- شاید عده ای بگویند مبلغ ۱۰ میلیارد دلار در مقایسه با درآمد نفت و بویژه در نظر گرفتن درآمدهای نجومی (دوره ریاست جمهوری خاتمی و احمدی نژاد) درآمد بالایی نیست و فارسها، وقت خودشان را برای درآمدهای کوچک صرف نمی کنند، در جواب باید گفت که چنین تجزیه تحلیل درست نیست چونکه برای مقادیر کمتر حاکمیت فارس، مس معادن آذربایجان را ۲۰۰۰ کیلومتر تا کرمان حمل می کنند تا بتوانند به هر مقدار شده دارایی های آذربایجانیها را تاراج کنند و یا معادن طلای آذربایجان را با تمام نیرو تالان می کنند، لذا معنی ندارد ثروت چند برابر آنها یعنی آرتمیا را تاراج نکنند. همچنین رقمهای بسیار کمتر از اینها را از مردم مالیات گرفته و بلافاصله به مرکز منتقل کرده و سپس رقم ناچیزی از همین مبلغ، برای ادامه سرمایه گذاری! و جهت تاراج بیشتر مردم به استانها داده می شود.

۲- علت اساسی عدم تاراج آرتمیا توسط حاکمیت فارس یک چیز است و بس، آنها نمی خواهند از ثروتی که وجود دارد آذربایجانیها نیز بهره مند شوند، اگر حاکمیت فارس سیستم پرورش آرتمیا را راه بیاندازند مجبور هستند یک میلیون آذربایجانی را در این منطقه به کار بگیرند و در نتیجه مجبورند حتی با حقوقهای حداقل این مردم را تغذیه کنند، آنوقت طرحهای فقیرسازی مردم منطقه و طرحهای کوچاندن تورکها به مناطق مرکزی فارس نشین جهت آسیمیله کردن و نابودی فرهنگ و زبان آنها عقیم می ماند، از طرف دیگر با طرح پرورش آرتمیا تورکها به ثروت بزرگ خودشان پی می بردند و ادعای سهم شدن در قدرت می کردند.

۳- این در حالی است که تاراج منابعی مثل مس و طلا هیچ نفعی برای آذربایجانیها ندارد چونکه اولاً کارگران متخصص این معادن را از غیر تورکها وارد می کنند و در عین حال مواد خام این معادن را به مناطق فارس نشین مثل کرمان و اصفهان می برند تا در آنجا از کارگران و متخصصین فارس استفاده کنند و در عین حال کارگران دون پایه تورک را نیز به آن کارخانه جذب می کنند تا ادعا کنند این فارسها هستند که به تورکها نان می دهند و در کنار اینها همین تورکها در آن مناطق آسیمیله شده و فرهنگ و زبانشان را از بین می برند.

۴- علت دیگری که حاکمیت فارس به تاراج آرتیمیا رغبت نشان ندادند اینست که آرتیمیا بر عکس نفت و طلا و مس، منبعی تجدید پذیر می باشد ولی نفت و مس و طلا تجدیدناپذیر می باشد. لذا حاکمیت فارس تا آنجا که می تواند با کمک روسها و چینها، منابع تجدیدناپذیر تورکان آذربایجان را می چایند تا بلکه برای آیندگان این منطقه منابع کمتری باقی بماند و مطمئنند روزی این منابع را مردم آزاد خواهند نمود، ولی آرتیمیا به علت تجدید پذیر بودن می تواند به عنوان ثروت ابدی برای این مرز و بوم شناخته شده و موجب قوت قلب آنها می گردد.

۵- طرحهای عدم تاراج آرتیمیا به علت تجدید پذیر بودن دقیقاً مصداق داستان طنز نیشدار افراد خسیس و لئیم می باشد که از خدا چیزی می خواهد خدا می گوید ایرادی ندارد هر چیزی بخواهی به تو می دهم بشرط اینکه دو برابرش را به همسایه ات بدهم، مرد لئیم و فرومایه بلافاصله می گوید خدایا یک چشم مرا کور کن.

حاکمیت لئیم فارس هیچوقت نمی خواهد آذربایجان به منابع عظیم ثروت خدادادی خود پی ببرد به این سبب نه تنها نمی خواهد در جهت استفاده از این منابع قدمی بردارد در عین حال پروژه های ویرانگری را پیاده می کند بلکه چنین ثروتهایی برای همیشه نابود و محو گردند.

۶- با توجه به اینکه پرورش آرتیمیا رقمی در حدود ۵-۱۰ میلیارد دلار درآمد سالانه دارد می تواند همراه با مشاغل مستقیم و غیر مستقیم این حرفه همراه با مشاغل ناشی از گردشگری و گل درمانی و آب درمانی برای یک میلیون نفر اشتغالزایی داشته باشد (با فرض هزینه ایجاد هر شغل ۱۰۰۰۰ دلار)، طبیعی است چنین ارقامی برای حاکمیت فارس با تفکر ضد تورک، بسیار وحشتناک می باشد.

حاکمیت فارس هیچ وقت نمی تواند تحمل دیدن چنین شکوفایی اقتصادی و معیشتی برای تورکان آذربایجان و دیگر اقوام منطقه را داشته باشد. و مطمئناً آنها با پیش بینی ابعاد چنین پیشرفتی از همان روز اول انقلاب و بعد از حوادث آیت الله شریعتمداری و روحیه حق طلبانه مردم آذربایجان عناصر مختلفی را برای نابودی آذربایجان وارد میدان کردند و در این میان افراد دانشمند فارس مثل کردوانی و خانم ابتکار و محمد درویش را برای توجیه علمی و اتهام زنی و سنگ اندازی وارد معرکه کردند تا مبادا چنین امکانی برای آبادانی منطقه آذربایجان بوجود آید.

چگونه ممکن است باور کرد که کسی درآمد ۱۰ میلیارد دلاری آرتیمیا را هیچ وقعی نگذارد و بجای آن رقم مبهم ۸۰۰ میلیون دلاری کشاورزی را اولویت داده و برای سعادت مردم منطقه شب و روز سد بسازند (و البته بدون اینکه شبکه های آبرسانی و آبیاری پایین دست را بسازند) و صبح تا شب در بوق و کرنا بدمند که آی ملت، حاکمیت فارس برای آذربایجان سد ساخته و آبادانی ایجاد می کند؟ آیا هدفی غیر از نابودی پتانسیل درآمد آرتیمیای دریاچه اورمیه و اشتغالزایی، در اینکار دیده می شود؟

۴-۵-۲۲- نتایج خشک شدن دریاچه اورمیه و ایجاد سونامی نمک

نابودی ۱۴ میلیون نفر با خشک شدن دریاچه اورمیه/خاک تبریز در حال شور شدن است

مدیرعامل انجمن سبز اندیشان تبریز از نابودی ۱۴ میلیون نفر به دنبال خشک شدن کامل دریاچه اورمیه خبر داد. به گزارش نصر، مهناز اسلامی در جلسه علنی این هفته شورای اسلامی شهر تبریز افزود: مهمترین مشکل حال حاضر زیست محیطی منطقه، دریاچه اورمیه است، این دریاچه با وضعیت ناهنجاری مواجه است و با این مسئله باید به صورت مدیریت بحران عمل شود، زیرا در هیچ مسئله ای مهمی به این کندی عمل نمی شود. وی همچنین اذعان داشت: شور شدن خاک در کمین تبریز است، با تحقیقات انجام گرفته متوجه شدیم شوری خاک به ۱۰۰ کیلومتری تبریز رسیده است. وی با اشاره به اینکه زرينه رود ۴۱ درصد آب دریاچه را تشکیل می دهد گفت: از این مقدار حتی یک درصد هم به دریاچه نمی رسد و صرف مصارف کشاورزی و.. می شود.. (آذوح، دوشنبه ۱۴ دی ۱۳۹۴)

تاثیر توسعه ناپایدار بر نقض حقوق بشر با تاکید بر بحران زیست محیطی دریاچه اورمیه

احمد جوادی چهاربرج، احمدرضا سلیمان زاده (دوشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۹۴)

توسعه پایدار: در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۷ میلادی، تعریفی از توسعه پایدار ارائه شد: «توسعه‌ای که نیازهای زمان حال را برآورده سازد بدون آنکه توانایی نسل‌های آینده در برآورده سازی نیازهایشان را به خطر اندازد». سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد (FAO) نیز با تاکید بر تعریف فوق، کشاورزی را زمانی پایدار تلقی می کند که باعث تخریب محیط زیست نشده، و نیاز نسل‌های آینده به منابع را حفظ نماید.

اعلامیه کنفرانس سازمان ملل متحد درباره انسان و محیط زیست (استکهلم/۱۹۷۲)

این اعلامیه یکی از مهم ترین اسناد مربوط به محیط زیست می باشد که حق بر محیط زیست را به عنوان یک حق بشری و جزء حقوق فردی افراد مورد تأکید قرار داده است. اصل اول این اعلامیه، شرایط زندگی مناسب در محیطی مناسب را جزء حقوق بنیادین انسان‌ها بر شمرده است.

پیامدهای خشک شدن دریاچه اورمیه

در حال حاضر بیش از ۹۰ درصد بستر دریاچه اورمیه به شوره زار تبدیل شده است که لایه ضخیمی از نمک سطح آن را پوشانده است. با گسترش خشکی دریاچه، بادهای می توانند این نمک‌ها را که حاوی مواد شیمیایی و سمی بسیار خطرناکی می باشند حتی به چند صد کیلومتر اطراف نیز منتقل نمایند. (رشید نیقی و همکاران، ۱۳۹۱: ۵) از این رو نه تنها شهرهای مختلف در حوالی دریاچه مورد تهدید قرار می گیرند بلکه کشورهای مجاور منطقه نیز از جمله کشورهای تورکیه، آذربایجان و عراق از این خطر

مصون نخواهند ماند. (نوری و آقایی ۱۳۹۱: ۹۰) این در حالی است که وجود ذرات نمک در هوای شهرهای اطراف دریاچه اورمیه مورد تأیید بسیاری از کارشناسان قرار گرفته است.

پیامدهای ناشی از خشک شدن دریاچه اورمیه را می‌توان در دو بخش کلی مورد بررسی قرار داد: الف) خشک شدن دریاچه اورمیه و تأثیر آن بر بهداشت مردم منطقه. ب) خشک شدن دریاچه اورمیه و تأثیرات زیست محیطی آن (از جمله بر کشاورزی و محیط زیست جانوری منطقه).

تأثیر خشک شدن دریاچه اورمیه بر سلامت مردم منطقه

خشک شدن دریاچه اورمیه و تأثیرات سوء آن بر بهداشت و سلامتی مردم منطقه می‌تواند مهم‌ترین پیامد این فاجعه اکولوژیکی باشد. سموم مورد استفاده جهت مبارزه با آفات و علف‌های هرز و استفاده گسترده از کودهای شیمیایی در حوضه آبریز دریاچه، و نهایتاً انتقال آنها به دریاچه سبب می‌گردد، این مواد همراه سایر رسوبات ته نشین شده و با خشک شدن دریاچه توسط باد و طوفان به مناطق مسکونی و مزارع کشاورزی تا شعاع چند صد کیلومتری منتقل خواهد شد. (رشید نیقی و همکاران، ۱۳۹۱: ۶) [چنانچه به این موارد تخلیه پسابهای صنعتی و فاضلاب و زباله را اضافه کنیم ابعاد فاجعه بالاتر می‌رود]. با توجه به خطرات سموم مورد استفاده کشاورزی برای دریاچه اورمیه، این موضوع اهمیت پیدا میکند که توسعه کشاورزی و افزایش سطح اراضی کشت شده در حوضه دریاچه از ۱۰۰ هزار هکتار به ۵۰۰ هزار هکتار، ضررهای متعدد جبران ناپذیری بر منطقه وارد می‌کند که بخش از آنها بدین شرح است: افزایش مصرف آب، افزایش سموم مصرفی و انتقال آن به دریاچه، کاهش کیفیت اراضی در نتیجه کشتهای بی رویه، از بین رفتن مراتع و درآمد آن، کاهش درآمد اراضی توسعه با توجه به کسر درآمد اراضی دیم با نیاز کار کمتر.

بنابر گزارش برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد (UNEP ۲۰۰۰) حدود ۶ میلیون نفر ساکن در شهرهای اطراف دریاچه اورمیه به صورت مستقیم با خطر مواجه خواهند بود و ۷۶ میلیون نفر هم در شعاع ۵۰۰ کیلومتری این دریاچه، بحران موجود را احساس خواهند کرد. (UNEP ۲۰۱۲)

در تحقیقات و آزمایشاتی که از مواد و نمک‌های ته نشین شده تالاب اورمیه به عمل آمده معلوم شد که در این مواد فلزات خطرناک و سنگین همچون جیوه و سرب نیز وجود دارد که این مواد باعث انباشتگی بیولوژیکی در بدن انسان شده و بیماری‌های تنفسی و پوستی را افزایش می‌دهد و باعث ازدیاد

چندین برابری بیماری سرطان در بدن انسان می‌گردد. [<http://www.doe.ir>]

در یک سابقه تاریخی، «دریاچه آرال» در مرز میان ازبکستان، تورکمنستان و قزاقستان و دریاچه «اینور» در چین شرایطی همسان با دریاچه اورمیه را پشت سر گذاشتند که خشک شدن آنها به ویژه دریاچه آرال باعث ایجاد فجایع زیست محیطی و بهداشتی فراوانی گردید. طبق گزارش (UNEP) نرخ مرگ و

میر کودکان در این منطقه از حدود ۲۵ در هزار تولد زنده در سال ۱۹۵۰ به ۷۰ تا ۱۰۰ نفر در هزار در سال ۱۹۹۶ افزایش یافت، و بیش از ۶۰ هزار نفر از جمعیت مردم منطقه (قره قالپاق) ازبکستان در اثر این حادثه کاسته شده است. (ملکی، قاسم ۱۳۷۸ ص ۵۶) بیماری‌های سیستم ایمنی بدن، انواع سرطان، کم خونی، و هپاتیت در منطقه شیوع یافت. هم‌چنین بیماری‌های حاد تنفسی دلیل بیش از نیمی از مرگ و میر کودکان را تشکیل می‌داد. (Fanzili zhangleide: ۱۹۹۲-۹) سازمان یونسکو در گزارش مربوط به دریاچه آرال در سال ۱۹۹۹ بیان می‌دارد: بیماری‌هایی از قبیل حصه و هپاتیت نوع A و بیماری‌های عفونی به شدت در منطقه شیوع پیدا کرده‌اند و سوء تغذیه و کم خونی در این مناطق رو به افزایش است. بیماری‌های کبدی و کلیوی نیز بیش از حد معمول شده است [http://www.worldwater]

معلولیت ذهنی کودکان گزارش شده چنانکه از هر ۲۰ کودک ۱ کودک معلولیت ذهنی و جسمی داشت. (Jensen et al: ۱۹۹۷: ۱۸۷)

این در حالی است که وجود «ذرات نمک» در هوای شهرهای اطراف دریاچه اورمیه مورد تایید بسیاری از کارشناسان قرار گرفته است. برنامه محیط زیست ملل متحد در گزارش مربوط به مشکل زیست محیطی دریاچه اورمیه اذعان می‌دارد: «اگر این چنین کاهش آب دریاچه تداوم پیدا کند، افزایش میزان شوری آب می‌تواند باعث از هم پاشی زنجیره غذایی و خسارت بر زیستگاه‌های حیوانات و طوفان‌های نمک گردد، هم‌چنین تغییر در اقلیم منطقه و معاش و کشاورزی و سلامتی مردم منطقه نیز مورد تهدید قرار خواهد گرفت. (UNEP: ۲۰۱۲: ۶)»

«گری لویس» هماهنگ کننده مقیم سازمان ملل متحد در جمهوری اسلامی ایران نیز در گزارشی با عنوان «مرگ دریاچه اورمیه و عواقب آن برای ایران» نسبت به پیامدهای این مشکل زیست محیطی پرداخته و راهکارها و اقدامات مقتضی را پیش بینی کرده است. گری لویس در صدر گزارش خود می‌نویسد: «مرگ آرام دریاچه اورمیه نشانگر هشدار برای آینده است». [متن کامل این گزارش در وب سایت سازمان حفاظت از محیط زیست آذربایجان غربی به آدرس <http://www.doe.ir> موجود است].

موضوع بسیار مهمی که در مقایسه دریاچه های اورمیه با دریاچه آرال و دریاچه اینور به چشم می خورد اینست که در دریاچه های آرال و اینور، در وضعیت طبیعی غلظت نمک حدودا ۱۰-۲۰ گرم در لیتر بوده است در حالیکه دریاچه اورمیه دارای آبی با غلظت بیش از ۲۰۰ گرم در لیتر می باشد و این ارقام نشان می دهد ابعاد فاجعه در دریاچه اورمیه دهها برابر بیشتر خواهد بود.

استخراج اورانیوم توسط سپاه و روسها و آلوده گی آب های اردبیل و سبلان
مطلب زیر جهت نشان دادن نتیجه فعالیت ارگانهای دولتی در تخریب محیط زیست منطقه و تاثیر آن بر
سلامتی مردم و مشابهت محدوده سبلان با اطراف دریاچه اورمیه ارائه می گردد.



مطابق گزارش بهداشت جهانی، سرطان دستگاه گوارش و خون در اردبیل و مشکین شهر رتبه اول را در خاورمیانه دارد که اکثراً در مراکز درمانی تبریز و تهران شیمی درمانی و پرتو درمانی می شوند.

در حال حاضر نیمی از مردم اطراف سبلان سرطان دارند و انتشار هرگونه خبر مربوط به آلودگی آبهای منطقه به مواد رادیو آکتیو و افزایش میزان مبتلایان به سرطان شدیداً از سوی نهادهای انتظامی امنیتی کشور، کنترل و سانسور می شود.

دکتر اصغر پیرزاده تنها فوق تخصص خون و سرطان در اردبیل طرح تحقیقاتی را در باره چرایی آلوده بودن مردم اطراف سبلان به سرطان و داشتن رتبه نخست در خاورمیانه را

تهیه نمود. او معتقد بود بزودی فاجعه انسانی در اطراف اردبیل رخ می دهد و بیشتر نوزادان با معلولیت های جسمی و عقب ماندگی ذهنی متولد خواهند شد.

به نظر او کار غیراستاندارد شرکت های کاوشگر اورانیوم با همکاری شرکتهای روسی، در حفاری گودالهای اطراف سبلان موجب آلوده شدن آبها شده است. گفته می شود ایشان دو بار برای گزارش این فاجعه و جلوگیری از گسترش آن و بستن گودال های کنده شده که در حاضر همگی مناطق نظامی هستند به تهران رفته بوده است. سازمان انرژی های نوین ایران موسوم به سانا که یکی از شرکتهای وابسته به سازمان انرژی اتمی ایران معرفی شده است، همچنان در کوه سبلان با حفاریهای خود، به ظاهر تحت پوشش استفاده از گرمای اعماق زمین، اما در واقع جهت دستیابی به اورانیوم است.

دکتر اصغر پیرزاده در تاریخ ۱۳۹۴/۵/۱ در نتیجه حمله شخصی که ظاهراً مریض ایشان بوده در شهر اردبیل به قتل رسید، دادستان استان اردبیل گفت که فرد ضارب که زیر سن قانونی است ارتباط صمیمانه ای با مقتول داشته و وی را به منزل خود دعوت کرده بوده است. این گفته، کذب محض و برای کاستن از خشم عمومی جامعه و بی اعتبار کردن چهره مرحوم پیرزاده می باشد. ضمن بروز تنش در منطقه، پزشکان و دانشجویان پزشکی بیمارستان هزار تختهخوابی تهران نیز، در اعتراض به قتل دکتر پیرزاده دست به اعتراض زدند. (گوناغ تی وی 29.07.2015).

چرا پزشکان در ایران بر عکس بقیه دنیا پول پارو می کنند

آیا تا کنون فکر کرده اید چرا پزشکان ایران برعکس بقیه عالم، پول پارو می کنند ولی بقیه متخصصین ایران مثل فارغ التحصیلان علوم انسانی و علوم تربیتی و مدیریتی و علوم مهندسی باز برعکس بقیه دنیا یا بیکارند و یا با وضع فلاکت باری کار می کنند و فقیرانه زندگی می کنند؟

آیا تا حال فکر کرده اید چرا متخصصین پزشکی در ایران بین ۱۰ تا ۵۰ میلیون تومان حقوق گرفته و بعضی از آنها بسیار بیشتر از رقمهای فوق الذکر درآمد دارند ولی متخصصین غیر پزشکی درآمد ۱-۳ میلیون تومانی و حتی زیر یک میلیون تومان دارند؟

آیا تا حال فکر کرده اید که این پدیده ها با خشک شدن دریاچه اورمیه و نابودی محیط زیست مناطق دیگر ایران ارتباط تنگاتنگی دارد؟

خشک شدن دریاچه اورمیه و ارتباط آن با بحرانهای اقلیمی منطقه

در اینجا هدف اثبات تاثیر دریاچه اورمیه در عوامل مختلف اقلیمی نمی باشد، مطمئنا هم مردم بطور عام، و هم متخصصین بطور خاص، با جستجو در مطالب علمی و اینترنت، امکان دستیابی به جواب را خواهند داشت. لذا فقط با استفاده از مقالات مختلف علمی سوالاتی را مطرح می کنیم که می تواند در پاسخیابی به آنها برای ملتمان و بویژه ملت تورک ساکن بخشهای مرکزی ایران و استانهای متعلق به آذربایجان مفید واقع گردد به این نکته نیز باید توجه نمود هدف این نیست که گفته شود تنها دلیل بروز پدیده های زیر، خشک شدن دریاچه اورمیه می باشد مطمئنا مجموعه دلایل دخالت دارند اما دریاچه اورمیه به عنوان بزرگترین اکوسیستم در شمالغرب کشور در متعادل نمودن عوامل مختلف اقلیمی تاثیر عمده ای دارد بطوریکه اگر بقیه عوامل مخرب ایجاد شده در مرکز ایران هم درست شود باز تاثیر دریاچه اورمیه غالب بوده و عملا تاثیر عوامل دیگر خنثی خواهد شد.

آیا طوفان گرد و خاک تهران با خشک شدن دریاچه ارتباط دارد؟

آیا ستون بخار آب دریاچه اورمیه، از حرکتهای سریع طوفانهای منطقه و پیشروی طوفانهای نشات گرفته از کویرهای مرکزی ایران، جلوگیری می کند؟

نقش ستون بخار آب دریاچه اورمیه، در مقابل پیشروی طوفان و گرد و خاک کویر نمک و کویر لوت چقدر است؟

آیا آلودگی هوای شهرها و وارونه گی هوا و باقیماندن این وضعیت بحرانی به مدت طولانی چند هفته ای و چندین ماه، نمی تواند نتیجه نابودی بزرگترین دریاچه شور و شوربخت دنیا یعنی دریاچه اورمیه باشد؟

آیا بخار دریاچه موجب تعدیل درجه حرارت در زمستان و تابستان نمی شود؟
آیا شیوع امراض در ایران و اهمیت یافتن متخصصین پزشکی و هزینه های چندین برابری نرخ معالجات،
و خشک شدن دریاچه اورمیه و نابودی دیگر اکوسیستمهای ایران باهمدیگر ارتباط مستقیم دارد؟
راستی چرا پزشکان در ایران و برعکس بقیه دنیا در آمدهای دهها برابری دارند؟ آیا این موضوع بدلیل
وضعیت استثنایی اقلیم و بویژه نابودی اقلیم آذربایجان نمی باشد.

آیا در نتیجه نبود جبهه رطوبتی در منطقه آذربایجان، سبب پیشروی کویر نمک مرکز ایران به سمت
تهران و مازندران شده و آیا خشکسالی های مداوم در تهران و مازندران به همین دلیل زیاد شده است؟

و...

۴-۵-۲۳- سخنان مسئولین دولتی در مورد موانع اصلی احیا دریاچه

استاندار آذربایجان شرقی: با خشک شدن دریاچه اورمیه، تمدن آذربایجان از بین می‌رود
 آذوح: استاندار آذربایجان شرقی گفت: خشک شدن دریاچه اورمیه، تمدن آذربایجان و جان میلیون‌ها ایرانی را تهدید می‌کند.

وی عنوان کرد: ما از اثرات طوفان‌های نمکی و عواقب آن آگاهی نداریم، با خشک شدن دریاچه اورمیه تمدن آذربایجان از بین خواهد رفت، لذا لازم است مسئولین در دفاع از حقوق مردم نهایت همکاری را با یکدیگر داشته باشند.

چرا با دزدان آب برخورد نمی‌کنید؟

پایگاه خبری دیده بان محیط زیست و حیات وحش ایران، ۱۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۳۹۴)

آقای عیسی کلانتری دبیر ستاد ملی احیای دریاچه اورمیه گفت: چطور ممکن است مدیری در برابر مصوبات ستاد ملی احیای دریاچه اورمیه مقاومت و سرپیچی کند؟ چرا سهم دریاچه را نمی‌دهند؟ چرا کارشکنی می‌کنند؟ ظاهراً در برنامه مدیران منطقه، احیای دریاچه اورمیه جایگاهی ندارد، چرا سهم دریاچه را نمی‌دهند؟ وی ادامه داد: چرا با دزدان آب برخورد نمی‌کنید؟ چرا با کسانی که به صورت غیر مجاز از (رودخانه‌ها) آب برداشت می‌کنند برخورد نمی‌شود؟... چرا رئیس دادگستری استان سکوت کرده و با این تخلفات برخورد نمی‌کند؟... چرا سازمان حفاظت محیط زیست ما مدعی حقایق دریاچه نیست؟

کلانتری با اشاره به اظهارات پرویز کردوانی در خصوص لزوم خشک کردن دریاچه اورمیه، گفت: آقای کردوانی گفته بودند که دریاچه اورمیه دیگر خشک شده و باید آن را رها کرد. این حرف زمانی درست بود که دریاچه را خود طبیعت خشک می‌کرد، حال آنکه دریاچه اورمیه را انسان‌ها خشک کرده‌اند. ما همه دست به دست هم دادیم و دریاچه اورمیه را خشک کردیم. (پرویز کردوانی چندی قبل در اظهار نظری سطحی و بی پایه و اساس اعلام کرده بود که دریاچه اورمیه را باید خشک کنیم و در آن کشاورزی کنیم).

کلانتری در ادامه با تاکید بر تقویت روح مطالبه‌گری مردم، گفت: از ما بخواهید و برسید که چرا دریاچه اورمیه خشک شد؟ چرا برنامه‌های احیا به سرعت اجرا نمی‌شود؟ چرا گرد و غبارهای نمکی بلند شده؟ چرا فشار خون مردم تبریز ۱,۰ درصد (یک واحد) افزایش پیدا کرده است؟ چرا بیماری‌های جدید شیوع پیدا کرده است؟ چرا زنبورهای عسل بی‌خاصیت شده‌اند؟ (و می‌دانید که اگر زنبور عسل بی‌خاصیت شود، بعد از ۸ سال کشاورزی هم بی‌خاصیت می‌شود).

۴-۵-۲۴-سد گتوند QOTVƏND DAM

سد گتوند در خوزستان جنوب غربی ایران و بر روی رودخانه کارون ساخته شده است در وهله اول ممکن است چنین بنظر برسد چرا از دریاچه اورمیه به خوزستان می رویم؟ البته که این طرح ارتباط مستقیمی با دریاچه اورمیه ندارد ولی مسائل و مشکلات پیش آمده در آنجا هرچند در مقایسه با دریاچه اورمیه بسیار اندک است ولی حساسیت موضوع و سرنوشت آن می تواند برای ماها نیز هم راهنما باشد



و هم درس عبرت، از این نظر که در خوزستان افراد فنی و علمی با شهامت نظر خود را بویژه در مورد تخریب یک سد حتی با ابعاد بزرگ براحتی اعلام می کنند ولی متخصصین آذربایجانی هنوز به آن درجه شهامت نرسیده اند نظرات خود را آزادانه اعلام کنند.

تاریخچه طراحی و ساخت سد گتوند

پنج رودخانه کارون، کرخه، دز، زهره و جراحی، سالانه ۳۲ میلیارد مترمکعب آب وارد دشت خوزستان می کنند. ثانیه‌ای هزار مترمکعب. مهار آب در خوزستان استراتژیک است. هم برای کشاورزی در یکی از مستعدترین دشت‌های جهان هم برای جلوگیری از خروج آب از ایران. سد گتوند آخرین سد روی رودخانه کارون است، قبل از گتوند یازده سد روی کارون طرح شده که تاکنون چهار سد به بهره‌برداری رسیده است. بعد از سد گتوند، آب کارون برای همیشه رها می شود.

اطلاعات مربوط به سد مخزنی گتوند از زبان مسئولین طرح به شرح زیر است

محجوب مدیر مطالعات طرح سد و نیروگاه گتوند علیا اظهار کرد: مطالعات فاز شناخت برای بهره‌گیری از پتانسیل برق آبی رودخانه کارون برای اولین بار در دهه ۱۳۴۰ توسط شرکت هارزای آمریکا آغاز و سپس توسط شرکت لامایر آلمان بازنگری شد. در نهایت با مشارکت مشاوران ایران و کایتک چین، پنج محور در حدفاصل کیلومترهای ۳۷۷ تا ۳۸۲٫۵ (از مصب رودخانه کارون) بررسی و سپس محور فعلی سد گتوند علیا (که به تأیید شرکت لامایر نیز رسیده بود) در کیلومتر ۳۸۲٫۵ تأیید شد. این سد با ارتفاع ۱۸۲ متر بلندترین سد خاکی ایران بوده و عملیات اجرایی آن با هدف تولید انرژی و تأمین و تنظیم آب شرب و کشاورزی از سال ۱۳۷۶ آغاز و با سرمایه گذاری حدود ۳۰۰۰ میلیارد تومان (بیش از ۳ میلیارد دلار بر اساس قیمت ارز آن زمان) در بهار سال ۱۳۹۱ به بهره‌برداری رسید.

پس از گذشت ۳۷ ماه از آغاز عملیات آبیگری حجم آب مخزن سد به ۴ میلیارد مترمکعب رسید و آب از روی سرریز تخلیه آب به پایین دست سد جاری گردید.

مساحت دریاچه سد ۹۶ کیلومترمربع و طول دریاچه در تراز ۲۳۴ متر برابر ۹۰ کیلومتر می باشد. سطح حوضه آبریز سد ۳۲ هزار کیلومترمربع می باشد. در سال ۹۱ پیش بینی درآمد فروش آب و برق هر کدام روزانه یک میلیارد تومان (یک میلیون دلار) یعنی سالانه ۷۳۰ میلیون دلار بوده است.

محبوب در مورد سازند گچساران در بالادست سد گفت: در چهار کیلومتری بالادست این سد، سازند گچساران برونزدی به طول ۲٫۵ کیلومتر دارد که به دلیل داشتن رخنمون‌های لایه‌های نمکی موضوع بررسی اثر سازند گچساران بر کیفیت آب سد گتوند علیا در سال ۱۳۸۳ بطور جدی در دستور کار طرح قرار گرفت. در این راستا ضمن تشکیل تیم کارشناسی در شرکت مهتاب قدس (به عنوان مشاور اصلی طرح) از کارشناسان و شرکت های بنام بین المللی نیز برای همکاری دعوت شد.

براساس نتایج حاصل از مطالعات، راهکارهای علاج بخشی در سه بخش کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت تدوین شده و به عنوان نقشه راه پروژه در دستور کار قرار گرفت و راهکارهای علاج بخشی به تأیید پانل کارشناسی بین المللی رسید.

راهکارهای کوتاه مدت: در طی مرحله اول آبیگری که مخزن حجم کمی را شامل می شد، کم کردن نرخ انحلال بسیار حائز اهمیت بود لذا تصمیم بر آن شد تا سطوح سازند گچساران به نحو مناسبی پوشش داده شده و به ویژه در ابتدای کار از تماس مستقیم آب با آن ها جلوگیری شود. گزینه های متعددی (شامل استفاده از پتوی رسی، ژئوممبرین، مواد آسفالتی و پلی مری، مواد پلی اورتان، مواد نانو، مش و شاتکریت، بلوک های بتنی و...) بررسی و کارایی آنها در مدل فیزیکی یک به ۲۰۰ ارزیابی شد و در نهایت اجرای پوشش رسی و یک لایه ریپرپ با توجه به انعطاف پذیر بودن آن در برابر نشست های بستر، قابلیت خود ترمیمی، هزینه کم، عدم نیاز به تجهیز کارگاه خاص، در دسترس بودن مصالح و... جهت حفاظت از سطح سازند در دستور کار قرار گرفت.

وی با بیان این که با اجرای راهکارهای کوتاه مدت، مراحل اولیه آبیگری سد گتوند علیا با موفقیت آغاز و مقدمه بهره برداری از این پروژه عظیم ملی میسر شد،

راهکارهای میان مدت: با توجه به اینکه نتایج مطالعات در قبل از آبیگری حاکی از بروز پدیده لایه بندی در مخزن با قرارگیری لایه های آب شور سنگین در کف و لایه های کم شور در بخش های فوقانی (براساس وزن آب در هر لایه) بود، امکان برداشت آب از لایه های مختلف مخزن با اضافه کردن آبیگرهایی در ترازهای ۹۰، ۱۱۰ و ۱۵۸ علاوه بر آبیگرهای قبلی (آبیگر تخلیه کننده تحتانی در تراز ۱۲۳، آبیگر نیروگاه در تراز ۱۶۰ تا ۱۸۵ و آبیگر سرریز در تراز ۲۱۸) فراهم شد. با احداث

آبگیرهای فوق، امکان ادامه فرآیند آبیگری و بهره برداری از نیروگاه تحقق یافت و آب خروجی از سد نیز متناسب با فصل کشت و نیاز پایین دست، در محدوده مجاز تنظیم شد.

[تراز تاج سد گتوند ۲۴۶ و تراز حداکثر آبیگری مخزن ۲۳۶ است. حداقل تراز آب برای بهره برداری از نیروگاه ۱۸۵ است. توده های نمک در تراز ۱۱۰ تا ۱۵۰ است. حجم مخزن سد گتوند پنج میلیارد مترمکعب است و قرار است سالانه ۱۴ میلیارد مترمکعب آب تخلیه کند.]

راهکارهای بلندمدت: برای حل قطعی مشکل کیفی مخزن سد گتوند علیا، تخلیه آب کف مخزن به جایی غیر از رودخانه در دستور کار قرار گرفت. در این راستا امکان استفاده از حوضچه های تبخیری، سیستم های استحصال مکانیزه نمک، استفاده از روش الکترولیز الکترومغناطیسی، انتقال به خلیج فارس با رعایت شرایط زیست محیطی، انتقال به محل مصرف در صنایع و... مورد بررسی قرار گرفت و با توجه به این که آب شور کف مخزن به عنوان یک کالای صنعتی دارای ارزش افزوده محسوب می شود گزینه انتقال آب کف مخزن به محل شرکت پتروشیمی ماهشهر با طولی حدود ۲۰۰ کیلومتر به عنوان راهکار نهایی انتخاب شده که مقدمات اجرای آن در دست اقدام است.

مشکلات سد گتوند

خلاصه ماجرا را اکنون همه می دانند. بزرگ ترین سد خاکی ایران جانمایی نادرستی داشته و وجود و تأثیر سازند نمکی بزرگ گچساران در مطالعات احداث سد دیده نشده و به همین دلیل در مدت کوتاهی پس از آبیگری این سد، آب مخزن شور شده است.

مطالعات طرح را شرکت مهتاب قدس (وابسته به آستان قدس رضوی) و اجرای آن را شرکت سپاسد (وابسته به سپاه پاسداران) به عهده داشته اند، برچیدن سد گتوند اعتبار این دو شرکت را زیر سؤال می برد. اما آیا نادیده انگاشتن سازند نمکی گچساران تنها اشتباه مطالعاتی سد گتوند بوده؟ قطعاً نه.

اشتباه بزرگ تر عدم محاسبه دقیق بیلان آب حوضه بوده است. اشتباهی که از این نظر کمی دورتر سد کرخه را هم دچار مشکل کرده است. هم اکنون حجم آبی که به پشت سد کرخه می رسد حدود بیست درصد برآوردهای اولیه است. یعنی هشتاد درصد اشتباه محاسبه داشته اند. مسئولان وزارت نیرو می گویند که مشکل ناشی از وقوع خشکسالی و همچنین افزایش برداشت آب در بالادست سد است.

خشکسالی کنونی خاورمیانه از دهه هفتاد میلادی آغاز شده، یعنی افزون بر چهل سال پیش، پس قاعدتاً نمی توانسته در مطالعات سد دیده نشود. برداشت آب از حوضه آبخیز بالادست هم اولاً موضوعی است در حوزه مدیریت وزارت نیرو و دوماً حتی اگر غیر مجاز انجام شده باشد قاعدتاً احتمال آن می بایست

در مطالعات دیده می‌شد. به هر حال سدی ساخته‌اند که آب پشت آن جمع نمی‌شود. وقتی پایه مطالعات این قدر ضعیف است طبیعی است که سازند نمکی هم دیده نشود.

اما اگر سد کرخه را خطای مهندسی بنامیم، سد گتوند قطعاً یک فاجعه مهندسی است. مضافاً «شرکت آب نیرو» در زمان ارایه اطلاعات پروژه سد گتوند در بخش اطلاعات زمین شناسی هیچ گونه اشاره‌ای به وجود گنبد نمکی در محدوده سد نکرده بود و با این پیش فرض گزارش تهیه و مجوز اولیه‌ای در خصوص این پروژه از سوی کمیته ارزیابی سازمان صادر شده است. در ابتدا مسئولان متولی ساخت سد گتوند، تمامی ادعاهای مطرح شده را رد کردند و اعلام شد که سازند نمکی گچساران در محدوده این سد وجود ندارد. آن‌ها پس از رسانه‌ای شدن مشکل نمک در محدوده سد، هنگامی به وجود نمک اعتراف کردند که عملاً میلیاردها تومان بودجه صرف شده بود و تخریب یا عدم آبرگیری سد با سئوالات بیشتر و «آبروریزی» همراه می‌شد.

با شروع احداث سد، ۵ کیلومتر بالاتر از محور سد گتوند، بیرون‌زدگی‌های سازند گچساران پدیدار شد. این سازند متشکل از گچ، نمک، مارون و خاک است. بیرون‌زدگی سازند گچساران با بیرون‌زدگی توده‌ای نمک همراه بوده و طول این بیرون‌زدگی ۲۲۰۰ متر و ارتفاعش ۸۰ متر است. برای عدم تماس نمک با آب، یک «پتوی رسی» به طول ۲۲۰۰ متر و عرض ۱۵ متر احداث گردید تا حایلی بین آب رودخانه و بیرون‌زدگی‌های نمکی ایجاد شده و مانع تماس نمک و آب شود. این تدبیر مجری پروژه است.

در هر حال بدون توجه به صحبت‌های کارشناسان که ساخت این «پتوی رسی» را بی‌فایده می‌دانستند، کار ساخت سد گتوند و «پتوی رسی» در میان تمامی اعتراضات به اتمام رسید و با حضور محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری وقت این پروژه آبرگیری شد. با آبرگیری سد، فاجعه زیست‌محیطی وارد فاز جدیدی شد که می‌تواند سرنوشت خوزستان را تغییر دهد.

تنها ۱۰ روز از زمان آبرگیری سد نگذشته بود که خبر رسید شکاف‌هایی در «پتوی رسی» ایجاد شده و نمک‌های سازند گچساران وارد دریاچه سد گتوند شده است، با نشست بیش از ۵ متری «پتوی رسی»، در صورت وارد شدن تنها بخشی از صدها میلیون تن نمک موجود در معدن به رودخانه کارون، شوری این رودخانه می‌تواند به چند برابر شوری خلیج فارس برسد.

میزان نمک حل شده در عمق پایین دریاچه پشت سد گتوند اکنون بیش از ۱۰ برابر شوری آب اقیانوس برآورد می‌شود. (نمک اقیانوس ۲۸ تا ۳۰ گرم در لیتر است، ولی در لایه‌های تحتانی سد گتوند به ۳۰۰ گرم در هر لیتر می‌رسد). رودخانه کارون که در طول سالیان گذشته آب شیرین با شوری (EC) حداکثر

۴۰۰ تا ۵۰۰ میلی موس در آن جریان داشت، اکنون از زمان آبگیری سد گتوند تقریباً ۱۷ میلیون تن نمک از این سد خارج شده و وارد کارون می‌شود.

زمین‌هایی که تحت آبیاری سد گتوند هستند بیش از ۴۲۰ هزار هکتار است که محصولات متنوع از قبیل گندم، ذرت و نیشکر در این زمین‌ها کشت می‌شوند. تداوم شور شدن آب سد گتوند و آبیاری با آب شور تولید و عملکرد کشاورزی منطقه را نابود می‌کند و در کمتر از چند سال زمین‌های زراعی پایین دست سد گتوند شور و غیرقابل کشت می‌شوند.

یکی از اهداف تعریف شده برای سد گتوند «تولید انرژی برق آبی به میزان ۴۵۰۰ گیگا وات ساعت در سال (ظرفیت نیروگاه ۲۰۰۰ مگاوات) است. سمندگانی یکی از مسئولین می‌گوید: این نیروگاه از زمان راه‌اندازی تا کنون به میزان ۴۲۶۳ گیگاوات ساعت برق به ارزش حدود ۲ هزار و ۷۷۰ میلیارد ریال تولید کرده است، گفتنی است؛ این نیروگاه بیشترین میزان تولید انرژی را در میان نیروگاه‌های برق آبی کشور داراست.

در حال حاضر افزایش میزان خوردگی در توربین‌ها مهم‌ترین آسیبی است که ورود آب شور به آن ایجاد می‌کند و دیری نخواهد گذشت که کار توربین‌ها تعطیل می‌شود.

خبیر «غیررسمی» حکایت از آن دارد که شرکت خارجی گارانتی کننده تأسیسات نیروگاه سد گتوند، با استناد به اینکه قرار بود میزان شوری آب ورودی به نیروگاه ۴۰۰ باشد و اکنون میزان شوری در بهترین حالت ۱۶۰۰ است، از گارانتی کردن تأسیسات سر باز زد. با این حال با پافشاری طرف ایرانی مقرر شد تا نهایتاً تأسیسات به مدت دو سال (تا پایان دولت دهم احمدی نژاد، ۱۳۹۲) گارانتی شوند.

چنانچه ذکر شد وزارت نیرو ابتدا در واکنش به همه‌گیر شدن موج مخالفت کارشناسان محیط‌زیست اعلام کرد استفاده از پتوی رسی و گل اندود کردن دیواره‌های نمکی می‌تواند مانع از حل شدن نمک‌ها در آب شود. اما این طرح سودی نداشت.

بعد مقرر شد که دانشگاه شهید چمران اهواز طرحی برای حل مشکل سد گتوند پیدا کند. این دانشگاه قطب مطالعات آب در ایران محسوب می‌شود و گروهی هم که این پروژه را به عهده گرفتند جملگی استادان شناخته‌شده این دانشگاه بودند. آنها گزینه‌های بسیاری را بررسی کردند و در نهایت به سه گزینه رسیدند:

۱- طرح «بای‌پس» یا دور زدن: با توجه به اینکه امکان رهاسازی ناگهانی بمب نمک پشت سد وجود ندارد با حذف سد، یک مسیر تازه برای کارون احداث شود که سد و دریاچه شور کنونی را دور بزند و در پایین دست مجدداً وارد مسیر معمول شود.

۲- مدیریت مخزن: یعنی رهاسازی تدریجی نمک به سمت خلیج فارس.

۳- احداث حوضچه‌های تبخیری و انتقال نمک دریاچه سد به آن. که برای این کار نیاز است در پایین دست سد مساحتی حدود ۱۱۰۰ هکتار به عمق حدود ۳ متر در نظر گرفته شود و نمک پشت سد به تدریج در آنها خالی شود.

طرح‌های دوم و سوم هیچ کدام مشکل را به طور کامل حل نمی‌کرد و بر عکس مشکلات زیست محیطی تازه‌ای هم ایجاد می‌کرد، مضاف بر هزینه‌های اقتصادی قابل توجه آن. این گونه بود که **دانشگاه شهید چمران عملاً رأی به برچیدن سد داد که مورد تأیید سازمان حفاظت محیط‌زیست و وزارت جهاد کشاورزی هم قرار گرفت.**

نتایج این مطالعات در آستانه انتشار عمومی بود که ناگهان وزارت نیرو اعلام کرد که مطالعات علاج بخشی سد از دانشگاه شهید چمران گرفته شده و به دانشگاه تهران سپرده شده است. این تصمیم شگفتی کارشناسان مرتبط را به دنبال داشت. خلع ید از دانشگاهی که سال‌ها در زمینه مدیریت محیطی جلگه خوزستان و هیدرولوژی آن فعالیت کرده و تمامی مستندات و منابع مطالعاتی مرتبط با این پروژه را هم در اختیار دارد، شبهه‌ناک بود.

آنچه که مرداد ۱۳۹۴ عضو کمیته منتسب به دانشگاه تهران در باره جمع‌بندی این کمیته گفت، نشان می‌دهد که شبهه‌ها چقدر جدی بوده‌اند. **وی به صراحت طرح «بای پس» و حذف سد را رد کرد.** تلویحاً اعلام کرد گزینه نهایی ترکیبی از احداث حوضچه‌های تبخیری نمک و مدیریت حوضه به شکل رهاسازی تدریجی نمک در کارون است.

البته شاید حذف و برچیدن سد گتوند تنها گزینه ممکن نباشد. شاید گروه جدید بتوانند به گزینه اقتصادی‌تری برسند. اما سازوکار تصمیم‌گیری طوری بوده که مایه نگرانی است؛ نگرانی از اینکه به جای حفظ محیط‌زیست جلگه خوزستان و منافع ملی، حفظ حیثیت پیمانکاران قدرتمند پروژه در اولویت قرار گیرد.

با توجه به تداوم حل شدن روزانه هفت هزار تن نمک و انباشت آن پشت سد، که تا ده‌ها سال دیگر ادامه خواهد داشت، در طرح احداث حوضچه‌های تبخیری نه فقط همچنان بمب نمک پشت سد فعال می‌ماند، بلکه تازه ۱۱۰۰ هکتاری هم در پایین دست آن ایجاد خواهد شد. آن هم در شمالی‌ترین نقطه جلگه خوزستان و در مسیر بادهای غالب و سیلاب‌هایی که تا پایین دست‌ترین نقاط این جلگه می‌روند.

بدین منوال بود که برای مقابله با شوری آب پشت سد، انتقال این آب از طریق احداث خط لوله حدود ۲۰۰ کیلومتر به درون خلیج فارس در دستور کار قرار گیرد. تاکنون ۱۰ کیلومتر لوله خریداری شده و

عملیات حفاری و لوله گذاری به طول سه کیلومتر اجرایی شده است. اگر سرعت اجرای پروژه به همین شکل باقی بماند، کشیدن این لوله سال‌ها به طول می‌انجامد.

درعین حال انتقال آب شور سد گتوند به خلیج فارس، اکوسیستم محدوده ورودی لوله و نهایتاً مناطق کم عمق اطراف را بشدت تحت تاثیر قرار داده و حیات آبریان را با خطر روبرو خواهد کرد.

سد گتوند به عنوان معضل کشوری

به گزارش شهروند، سد گتوند روی دست محیط زیست ایران ماندگار است. آب هر روز شورتر می‌شود ولی هنوز راهکاری قطعی برای حل مشکلی که حالا به معضلی بزرگ برای محیط زیست کشور تبدیل شده، وجود ندارد.

آقای دکتر اسماعیل کهرم از مسئولین سازمان محیط زیست! ایران در مورد سوالی در مورد سد گتوند چنین می‌گوید: «ایران درس عبرت کشورهای همسایه شده است. و این جاست که دل هر ایرانی می‌شکند و اشکش جاری می‌شود، در آینده‌ای نزدیک، آیندگان ما بسیاری از این سدها را تخریب خواهند کرد». شاید هم آن نسل، این سد را همچون نسل کنونی که زندان قصر را به «باغ موزه عبرت» تبدیل کرد به «موزه عبرت محیط زیست» تبدیل کند.

[جالب اینکه آقای کهرم فکر می‌کنند بقای عمر حاکمیت فارس و ادامه خرابکاریهایی مثل سد گتوند و دریاچه اورمیه، و نابودی اقلیم مناطق دیگر، تا نسل آینده نیز ادامه خواهد یافت و عجیب است چنین عالمی هنوز نمی‌داند که ظرفیت تحمل محیط زیست منطقه بسیار کمتر از عمر خود این شخص می‌باشد، و به این سبب جا خوش کرده اند تا یک عمر در سایه چاچیدنها حاکمیت زندگی خوشی را بگذرانند و مصیبت‌ها را به نسل بعدی حواله می‌کنند و مضافاً فکر میکنند آن نسل دنبال موزه خواهند بود غافل از اینکه پولی و انسانی نمی‌ماند که طرحهای فانتزی بدهند، او هنوز بلایی را که این حاکمیت فارس بر مردم عراق و سوریه و لبنان و یمن و متعاقباً ایران آورده درک نکرده است.]

دکتر عیسی کلانتری، معتقد است که مجریان این پروژه به خاطر اجرای آن باید محاکمه شوند «پیش از انقلاب، آمریکایی‌ها سد گتوند را از نظر زیست محیطی بررسی و محل احداث سد را ۱۵ کیلومتر بالاتر تعیین کردند. بعد از انقلاب در بررسی‌های صورت گرفته، مسئولانی که طرح را بررسی کردند، گفتند که آمریکایی‌ها می‌خواستند مخزن سد کوچک باشد به همین دلیل جای آن را نادرست تعیین کردند. به همین دلیل مکان سد را جابه‌جا کردند. قرار شد سد در جای جدید ساخته شود. جای جدید سد انتقادهای بسیاری را با خود همراه کرد؛ زیرا در نزدیکی آن گنبدی نمکی قرار داشت. شرکت

زیرمجموعه وزارت نیرو در دولت احمدی نژاد اعلام کرد که روی تپه نمکی نزدیک سد پتوی رسی کشیده می شود، تا مشکل حل شود.

شوری آب زیر سد، ۵،۵ برابر شوری آب خلیج فارس است؛ اگر قرار باشد سد دور زده شود، ۸ سال طول می کشید و در این مدت محیط زیست خوزستان خسارت بسیاری خواهد دید و اراضی آن از بین می رود. به همین دلیل، به نظر من مجریان این پروژه به خاطر اجرای آن باید محاکمه شوند».

[یک زمانی حاکمیت فارس با دسترسی به درآمد سالانه یکصد میلیارد دلاری باد آورده ی نفت، هر گونه ریسک برای اشتباهات را براحتی رفع می کرد و برای انبوه اشتباهات و خرابکاریهای ۲۰-۳۰ سال اول حاکمیتش سروصدایی بوجود نیامد، این اشتباهات روی هم انباشته شدند حال دیگر موضوع مرگ و زندگی برای مردم آذربایجان و خوزستان و سوریه و عراق مطرح است ولی حاکمیت فارس هم دیگر نای جبران خرابکاری هایش را ندارد، نه پولی در بساط دارد و نه توان فنی برای اینکار. ویرانه ای آینده منطقه را انتظار می کشد و سرنوشتی شبیه تمامی ظالمین چشم براه حاکمان بی وجدان فارس].

در این رابطه مطلبی در مورد طرح دانشمندان کردوانیها و درویشی ها ذکر می شود :

آیا پتوی رسی و شنی پیشنهادی آقای کردوانی برای دریاچه اورمیه، شبیه پتوی رسی سد گتوند می باشد؟ وقتی گنبد های نمکی زیر پتوی رسی با ضخامت چندین متری حل شده و به مخزن سد وارد می شوند بدیهی است نمکهای زیر لایه رسی دریاچه اورمیه (مثلا در فاصله چند سانتیمتری و طبق طرح آقای کردوانی در زیر ۱۰ سانتیمتری لایه شن)، در اولین بارندگی براحتی به بالای لایه رس و شن وارد می شوند مطمئنا بخشی از این پدیده به علت وارد شدن نمک آبدار در داخل رس و تغییر خصوصیات بافت رس و واگرا شدن خاک رس (dispersivity) می باشد.

باید گفت که طرح آقای کردوانی نمونه مسجلی از مستاصلی عالمان و دانشمندان تروریست صفت فارس می باشد که برای وقت کشی و گول زدن مردم ارائه می گردد، آیا بقول آقای عیسی کلانتری وقت آن نرسیده که این افراد بجرم جنایت علیه بشریت محاکمه شده و به سزای اعمالشان برسند.

در همین رابطه احمدی نژاد (شهریور ۱۳۹۰) رییس جمهور وقت، ضمن صحبت پروژه های سدسازی در اردبیل، مطلب قابل تاملی را بیان می کند : «بیش از ۵۰ سال است در این کشور سدسازی و انتقال آب از حوضه ای به حوضه ی دیگر اجرایی شده به طوری که بسیاری از منابع طبیعی به هم خورده است. در حالی که با یک سوم این اعتبارات که در این مدت هزینه شده است می توانستیم سه برابر وضعیت فعلی کشت کرده و تولید داشته باشیم».

۴-۵-۲۵- تخریب سدها و بندها تنها راه نجات دریاچه اورمیه

به منظور باز نمودن موضوع ابتدا به توجیهاتی که عوامل حاکمیت فارس در مورد خشک شدن دریاچه عنوان می کنند اشاره می شود. آنها در آغاز کار تنها و تنها اقلیم و خشکسالی را علت خشک شدن دریاچه اعلام می کردند.

وقتی زمان گذشت و از خشکسالی در کشورهای همسایه خبری نشد و از خشکی دریاچه وان و سوان و خزر خبری نشد بتدریج همه اذعان کردند عوامل انسانی در خشکاندن دریاچه اورمیه دخیل بوده است، حال عوامل دانشمند! فارس وارد عمل شدند و مستندات قوی و دندانشکن دیگری را مطرح نمودند. آقای محمد درویش (مدیرکل دفتر آموزش و مشارکت مردمی سازمان حفاظت محیط زیست) می گوید: دریاچه اورمیه بدین دلیل خشک شد که عده ای در سال ۱۳۷۰ در همایشی که در تبریز برگزار شد چنین عقیده داشتند که آب شور دریاچه غده ای سرطانی است و باید خشک شود و به این سبب هم از همان سالها دریاچه شروع به خشک شدن کرد!!

چنین توجیهی بسیار غیرمنطقی و غرض ورزانه است، طرحهای سدسازی رودخانه های منتهی به دریاچه اورمیه نه تنها قبل از سال ۱۳۷۰ تهیه شده با اطمینان می توان گفت که در زمان پهلویها و در سال ۱۳۴۰-۱۳۵۰ آماده شده بودند (گزارش دفتر فنی سازمان برنامه و بودجه، نشریه شماره ۱۵، امکانات توسعه بهره برداری از منابع آب در آذربایجان، عبدالرزاق رزاقی، بهمن ۱۳۴۳).

به عنوان مثال قبل از انقلاب ۵۷، سد مهاباد با ظرفیتی بیش از ۱۵۰ درصد آورد متوسط رودخانه ساخته شده است و یا سد زرینه رود (جیغاتی) نیز در دو مرحله با ظرفیت تنظیمی بیش از آورد رودخانه جیغاتی ساخته شد و یک قطره حبابه زیست محیطی در نظر گرفته نشد. و عجیب اینکه این طرحها توسط مشاورین خارجی طرح شده بودند و از آنجاییکه اینگونه مشاورها بطور عام و اوتوماتیک، برای محیط زیست منطقه حبابه در نظر می گیرند، لذا عدم پیش بینی حبابه و طرح ظرفیت بسیار بالا برای سد نشان می دهد برنامه ریزان حاکمیت فارس، عدم پیش بینی حبابه را پیش شرطی برای کار مشاور قرار داده اند و بدین ترتیب این سدها توانستند جلو آخرین قطره آب را برای رفتن به دریاچه بگیرند. (چنین مشاورهای خارجی شباهت زیادی به مورخین معروف انگلیسی و فرانسوی و روسی دارند که در زمان شاه با گرفتن حق تالیف، هر گونه تحریفی را در تاریخ منطقه به نفع باستانگرایان فارس و بر علیه تورکان انجام دادند).

یعنی در زمان شاه پهلوی نه تنها کلیه طرحهای مطالعاتی برای نابودی دریاچه اورمیه به انجام رسیده بود در عین حال نزدیک به ۵۰ درصد کارهای اجرایی اینکار نیز به اتمام رسیده بود زیرا فقط زرینه رود و رودخانه مهاباد مجموعاً ۴۰-۵۰ درصد آب دریاچه را تامین می کنند و سدهای هر دو رودخانه نیز در

سال ۱۳۵۰ ساخته شده اند و فقط شبکه های پایین دست بطور کامل اجرا نشده بودند چونکه اگر این شبکه ها تکمیل می شدند موجب اشتغالزایی و درآمد زایی مردم منطقه می شد و چنین برنامه ریزی چندان فایده ای برای حاکمیت فارس نداشت و بعد از انقلاب ۵۷ نیز همین برنامه ریزیهای زمان پهلوی برای احداث سدها و جهت قطع ۱۰۰٪ آب به دریاچه، با حدت و شدت بیشتری اجرا گردید، و جالب اینکه دولت امامیه فارس، با دقت تمام کلیه برنامه ریزی پهلویها را همراه با برنامه های مخرب و فشرده‌ی تهیه شده توسط دانشمندان جمهوری اسلامی! در مورد سدسازی آذربایجان، به انجام رسانده و همه سدهای مخزنی، جلوتر از برنامه های زمانبندی پیش بینی شده، اجرا و تکمیل شد، جالب اینکه هنوز هم هنوز است یعنی در سال ۱۳۹۴ بعد از ۴۵ سال، شبکه های کشاورزی این سدها اجرا نشده اند و این سدها با ظرفیت کشاورزی بسیار کمتر از پنجاه درصد کار می کنند و در واقع این سدها مثل دیگر سدهای حوضه دریاچه اورمیه، وظیفه شان فقط تلف کردن آب پشت سد می باشد و نقش واقعی و صحیحی در اشتغالزایی و درآمدزایی مردم منطقه ندارند.

دلیل بسیار روشن دیگری برای حرف فوق، سد سیمینه رود می باشد کار اجرایی این سد هنوز تکمیل نشده است ولی هر کسی با یک مسافرت به منطقه می تواند مشاهده نماید که آب رودخانه سیمینه رود (تاتائوچای)، به علت حفر چاههای زیاد در نزدیک رودخانه و پمپاژهای غیر مجاز از آب رودخانه، حتی یک قطره نیز به دریاچه نمی رسد، این مطلب بدین معناست که برای مصرف آب رودخانه ها، نیازی به ساخت سد نمی باشد و بدون سد نیز می توان کل آب یک رودخانه را برای کارهای کشاورزی و غیره مصرف نموده و رودخانه را خشکاند.

-وضعیت سد سیمینه رود، و سدهای چپرآباد، باراندوز، نازلو، آجرلو...، مطلب دیگری را نیز به نمایش می گذارد و آن اینکه هیچ کدام از سد های ساخته شده نه تنها هیچ فایده ای ندارند در عین حال مخرب برای منطقه و بویژه مخرب برای کشاورزی می باشند.

در واقع نتیجه حاصل از ساخت سد (و شاید یکی از اهداف ساخت سد) اینست که آب رودخانه را در پشت سد جمع آوری و نگه می دارد و مانع تغذیه سفره های آب زیرزمینی می شود، و از آنجاییکه کشاورزان بیشترین مصرفشان از آب زیرزمینی دشت می باشد لذا سطح آب زیرزمینی بطور مداوم پایین می رود و ذخیره طبیعی آب منطقه کاهش می یابد که این خود خطرات عظیم دیگری را برای منطقه دارد که در جای خود قابل بحث می باشد.

بنابراین اگر سدی بر روی همین رودخانه بسته نمی شد آب رودخانه بطور طبیعی در مسیر خود حرکت می کرد و سبب تغذیه آب زیرزمینی می شد و حداقل قسمتی از مصارف غیرمجاز و غیر طبیعی سفره آب را تامین می کرد.

با توجه به این مطالب بطور قطع و یقین می توان گفت کلیه سدهای مخزنی و بندهای انحرافی مسیر رودخانه های منتهی به دریاچه اورمیه همگی برای اقلیم منطقه و برای کشاورزی و هم برای آب شرب و صنعت، مضر و فلاکت بار است و باید بدون کوچکتری فوت وقت تمامی این سدها برچیده شده و حذف کلیه این تاسیسات باید اولویت اولیه کلیه نیروهای دلسوز منطقه و گروههای ملی تورکان آذربایجان باشد.

این واقعیتی است که باید تمامی تاسیساتی را که مانع حرکت جریان رودخانه ها می شود تخریب نمود. و لازم است برنامه ریزی ها فقط برای ایجاد تغذیه مصنوعی آبهای زیر زمینی متمرکز گردد. طبیعتا باید پتانسیل ذخیره سفره های آب زیرزمینی بطور دقیق و بطور مداوم مورد مطالعه قرار گرفته و هرگونه برداشت برای مصارف مختلف با اولویت شرب و صنعت و کشاورزی با در نظر گرفتن پتانسیل آب زیرزمینی انجام شده و جلو هرگونه برداشت غیرمجاز گرفته شود.

بدون کنترل دقیق آب برداشتی از سفره های آب زیرزمینی (آبخوان ها) و بدون استفاده از انواع سیستمهای کنترل دیجیتالی و دروینهای کنترل این برداشتها، آینده ای بجز نابودی منطقه، نابودی کشاورزی و نابودی دریاچه و نابودی مردم منطقه در انتظار نخواهد بود

مسئله اینست وقتی صحبت از زمان برای بروز فلاکت منطقه می شود منظور صحبت از دهها سال نیست بلکه صحبت از تعداد سال کمتر از انگشتان دست یک انسان می رود.

زندگی انسانهای منطقه، احیا کشاورزی، رشد درآمد مردم، بوجود آمدن اشتغالزایی و رشد صنعت، رهایی از انواع امراض ناشی از سونامی نمک، همگی در گرو تخریب کلیه سدها و بندهای موجود در حوضه دریاچه اورمیه می باشد، کلیه سدها اعم از سد زرینه رود، سد مراغه، سد حسنلو، سد مهاباد، سد و نیار و سد شهر چای ... و کلیه بندهای انحرافی در مسیر رودخانه باید بطور کامل تخریب و از مسیر رودخانه دور شوند. باید کلیه رودخانه ها به وضعیت طبیعی برگردند تا زندگی انسانها، زندگی گیاهان، زندگی حیوانات و پرندگان و زندگی خاک و آب و هوا به وضعیت طبیعی برگردد.

به بیانی دیگر تنها راه نجات از فلاکت بزرگ منطقه ای ایجاد شده بدست حاکمیت فارس، تخریب و برچیدن کلیه سدها و بندها و موانعی مختلف مسیر رودخانه های منتهی به دریاچه اورمیه می باشد. در بخش پایانی این قسمت راهکارهای فنی برای احیا دریاچه تفصیلا ارائه می گردد.

سفره های آب زیرزمینی

سفره های آب زیرزمینی (آبخوان ها) در واقع مخازن طبیعی و گسترده ای هستند که ذخیره آبهای نفوذی رودخانه ها را به عهده دارند، با توجه به اینکه هزاران و حتی میلیونها سال طول کشیده تا این

مخازن با ضریب ذخیره معین و قابلیت انتقال خاص بوجود آید می توان گفت در واقع این آبخوانها به وضعیت پایداری رسیده اند.

وقتی امکان ذخیره میلیونها مترمکعب آب در این آبخوانها وجود دارد و با توجه به مزایای زیاد این مخازن نه تنها هیچگونه نیازی به مخزن مصنوعی سدها وجود ندارد در عین حال ساخت مخازن مصنوعی سد، کاری پر مخاطره و بهم زنده وضعیت طبیعی منطقه می باشد.

شاید عده ای بگویند برای آب شرب و صنعت و حتی کشاورزی وجود آب مطمئن و در نتیجه سد مخزنی ضرورت دارد، نکته مهم در اینجاست وقتی این انسانها نتوانند از مخزنی با دهها برابر سطح و حجم سفره های زیرزمینی درست استفاده کنند چه تضمینی در درست استفاده کردن از مخازن کوچک این سدها وجود دارد، مسلماً در مقایسه دو مخزن کوچک سد و مخزن وسیع سفره آب زیرزمینی، امکان استفاده مطمئن از سفره های آب زیرزمینی به همان اندازه مقایسه شده بیشتر می باشد.

-مزایای مخازن سفره های زیر زمینی: تبخیر در آبخوانها در حد صفر است، مخازن آب زیرزمینی دارای حجم بسیار بزرگتری هستند، بجز موارد استثنایی، کیفیت آب آبخوانها بسیار بهتر از کیفیت آب سطحی رودخانه ها می باشد.

-اثرات کاهش سطح آب زیر زمینی و ناپایدار نمودن آبخوانها در کوتاه مدت: خشک شدن چشمه ها و قنات، تعمیق چاههای کشاورزی و کف شکنی، غیر اقتصادی شدن پمپاژ، افزایش مصرف انرژی، پیشروی منابع آب با کیفیت نامناسب در آبخوان و پیشروی آب شور در آبخوان، نشست موضعی زمین و صدمه رساندن به تاسیسات و ابنیه، افزایش سرعت جریان آب زیر زمینی و شسته شدن ذرات خاک و ایجاد حفرات، غارها.

-اثرات کاهش سطح آب زیر زمینی و ناپایدار نمودن آبخوانها در درازمدت: مصرف بیش از ظرفیت آبخوانها خطرات عدیده ای دارد یکی از خطرات مصرف بی رویه، نشست زمین می باشد؛ بدین نحو که آبخوانها ضریب ذخیره معینی دارند و معمولاً بین صفر تا ۵ درصد تغییر می کنند وقتی این حجم از آبخوان مصرف شده و جایگزین نشود در واقع این قسمت از آبخوان خالی می ماند و بتدریج نشست می کند، در صورتیکه زمین در سطح وسیعی نشست کند زمین در بخشهای پایینی فشرده شده و تخلخل از بین رفته، و وضعیت سابق، برگشت ناپذیر می شود و آبخوان از بین می رود.

جلوگیری از حفر هر گونه چاههای کنار رودخانه: با توجه به اینکه برداشت از چاههای اطراف رودخانه، بویژه در فاصله ۵۰۰ متری از طرفین بستر سیلابی، مستقیماً در مقدار جریان آب رودخانه تاثیر می گذارد، لازم است وجود چنین چاههایی برداشت مستقیم از رودخانه محسوب گردیده، و از حفر چنین چاههایی جلوگیری شود.

تغذیه مصنوعی آبخوانها: بطور کلی به مجموعه عملیاتی که در جهت افزایش آب ورودی به آبخوان انجام می‌شود، تغذیه مصنوعی آبخوان می‌گویند. تغذیه آبهای زیرزمینی، بطور طبیعی از طریق نفوذ آب باران در دشت و بویژه نفوذ جریان آب سطحی از بستر آبرفتی رودخانه انجام می‌شود.

در مواردی که استفاده بی‌رویه از آبهای زیرزمینی صورت گرفته است علاوه بر اینکه لازم است در بهره‌برداری از آبهای زیرزمینی تجدیدنظر بعمل آمده و برداشت بر اساس بیلان آبهای ورودی به آبخوان، صورت گیرد در عین حال تغذیه مصنوعی آبخوان ضرورت دارد. روشهای تغذیه مصنوعی شامل ایجاد حوضچه در مسیر جریان و یا در کنار رودخانه و در مواردی تزریق در چاه می‌باشد.

اعتراف رئیس ستاد احیای دریاچه اورمیه: هیچ‌گونه ارتباطی بین چاه‌های کشاورزی و خشک شدن اورموگولو وجود ندارد

آذوح: رئیس سازمان جهاد کشاورزی آذربایجان شرقی کریم مهری در مصاحبه با خبرنگاران به موردی اشاره کرد که تاکنون از سوی مقامات رسمی بایکوت می‌گردید.

به گزارش آذوح در چندین سال گذشته تعدادی از فعالین آذربایجانی به دفعات اظهار کرده بودند که خشک شدن اورموگولو ربطی به چاههای کشاورزی منطقه نداشته و طرح این موضوع از سوی رژیم ایران تنها برای سرپوش گذاشتن بر عمدی بودن خشکاندن اورموگولو توسط سدسازیهای گسترده است. اما رئیس سازمان جهاد کشاورزی آذربایجان شرقی این بار پرده از واقعیتها برداشته است.

مهری اظهار داشت: همانگونه که خود دکتر کلانتری، رئیس ستاد اجرای دریاچه اورمیه هفته گذشته اعلام کردند، طبق مطالعات زمین‌شناسی دانشگاه‌های مختلف کشور، هیچ‌گونه ارتباطی بین چاه‌های کشاورزی و دریاچه وجود ندارد مگر اینکه این چاه‌ها در مسیر رودخانه‌های منتهی به دریاچه قرار گیرند و در استان ما به غیر از آجی‌چای رودخانه دیگری وجود ندارد که منتهی به دریاچه باشد؛ پس نباید تناقض گویی کنیم.

مطلب فوق که قبلا نیز بوسیله مقالات متعدد مورد تاکید قرار گرفته بود با بیان ساده چنین است:

در دریاچه اورمیه با بستر رسوبی تقریباً نفوذناپذیر به ضخامت حدود ۴۰-۵۰ متر عملاً ارتباطی بین پیکره آبی دریاچه و چاههای اطراف دریاچه وجود ندارد.

این نظریه علمی نشان می‌دهد که دریاچه از طریق آبهای زیرزمینی امکان تغذیه ندارد و تنها راه تغذیه دریاچه از طریق آبهای سطحی رودخانه و زهکشها می‌باشد.

نکته ای که باید ذکر شود اینست که این نظریه بدین معنی است که آبهای زیرزمینی، نه بطور مستقیم بلکه غیرمستقیم در تغذیه دریاچه نقش دارند بدین معنی که سفره‌های آب زیرزمینی با توجه به شیب زمین بویژه در نزدیکی دریاچه از زمین خارج شده و با جاری شدن در زهکشها و رودخانه‌ها به دریاچه

وارد می‌شوند به این دلیل هرگونه مصرف بی‌رویه در آبخوانها موجب کاهش جریانهای سطحی نزدیک دریاچه می‌شوند.

نظریه علمی فوق نشان می‌دهد تنها راه نجات دریاچه اورمیه بازکردن مسیر جریان رودخانه‌ها به دریاچه می‌باشد و لازم است در شعاع حداقل پانصد متر در طرفین رودخانه از حفر هرگونه چاه جلوگیری شود اینگونه چاهها مستقیماً آب سطحی را از پایین رودخانه می‌مکند، و در واقع برداشت مستقیم از رودخانه محسوب می‌گردد.

برداشت‌های غیرمجاز از آب رودخانه‌ها آفت بزرگتری برای دریاچه می‌باشند و همانگونه که در مقاله بررسی بستر سیلابی و حریم رودخانه ذکر گردید اصولاً اراضی اطراف رودخانه‌ها در فاصله تقریباً ۵۰۰ متری طرفین، جزئی از بستر طبیعی رودخانه‌ها محسوب می‌شوند و هرگونه کشت و کار در این اراضی بویژه در شرایط بحرانی فعلی خلاف قوانین حفاظت از رودخانه‌ها محسوب می‌شوند.

۴-۵-۲۶- راهکارهای فنی احیا دریاچه اورمیه

دو راه حل اساسی برای احیای دریاچه اورمیه پیشنهاد شده است، راه حل اول تخصیص منابع آبی حوضه آبریز برای دریاچه، و راه حل دوم انتقال آب از منابع دیگر خارج از حوضه آبریز مانند انتقال آب رودخانه زاب و ارس و دریای خزر، به منظور احیای نسبی آن می باشد.

راه حل سوم که اخیراً توسط استاد بیابان شناسی دانشگاه تهران دکتر پرویز کردوانی پیشنهاد شده است که مورد انتقاد فعالین و کارشناسان محیط زیست قرار گرفت. ایشان پیشنهاد کردند که دریاچه را بطور کامل خشک کنند و به جای آن پوشش گیاهی ایجاد کنند و یا نمکها را منتقل کنند (لابد برای استخراج اورانیوم و دیگر عناصر درآمد زا برای حاکمیت).

از لحاظ علمی و اقتصادی پیشنهاد دکتر کردوانی رد می شود. چون گیاهان مقاوم به شوری یا هالوفیت ها تا یک سقف معین نمک را تحمل کنند و بالاتر از آن رنج از بین می روند، غلظت نمک دریاچه اورمیه بیش از ۳۰۰-۴۰۰ گرم بر لیتر است که هیچ گیاهی و موجود زنده ای قادر به ادامه حیات در آن نیست.

ایشان در راه حلی دیگر، انتقال نمکهای دریاچه را پیشنهاد کردند، این راه نیز غیر علمی و غیراقتصادی می باشد چونکه با حمل نمک در هر روز توسط هزار کامیون ده تنی، بیش از هزار سال طول میکشد میلیاردها تن نمک را خارج کرد و هزینه حمل، صدها میلیارد دلار می شود.

بدلایل زیر، در بین راه حل‌های فوق، تنها راه احیا دریاچه، ترکیبی از دو راه حل اول، یعنی تخصیص منابع آبی داخل حوضه، و انتقال آب میان حوضه ای زاب و ارس و خزر می باشد.

- انتقال ۱۰ میلیارد تن نمک به خارج از دریاچه به میلیاردها دلار هزینه و صدها سال زمان نیاز دارد.

- هیچ گیاهی در بین نمکهای دریاچه رشد نمی کند چنین تکنولوژی کاشت نیز وجود ندارد.

- ایجاد بستری رسی شبیه **سد گتوند!** بر روی نمکهای دریاچه هزینه بر و غیرقابل اجرا می باشد.

- مالچ پاشی بدلیل باتلاقی بودن بخشهای مرکزی دریاچه برای پوشاندن نمکها، غیرممکن است و علاوه بر هزینه چند میلیارد دلاری، خود همین مواد نفتی می تواند فاجعه زیست محیطی بدتری بیافریند.

- ابعاد سونامی نمک غیرقابل پیش بینی بوده و می تواند از صدها میلیارد دلار فزون باشد و محدوده مرکزی ایران را به نمکزار تبدیل کرده و با پیشروی کویر لوت و کویر نمک منطقه نابود گردد.

- سدهای مخزنی حوضه دریاچه بر عکس تصور اولیه کوچکترین ارزش اقتصادی و فنی ندارند.

- احیا دریاچه علاوه بر بهبود اقلیم منطقه میلیاردها دلار سود سالانه خواهد داشت و درآمد یک سال آن کل هزینه احیا را جبران می کند.

راهکارهای فنی نجات دریاچه، ۱- تخریب کلیه سدها و بندهای مسیر رودخانه‌ها، ۲- جلوگیری از کشاورزی در محدوده بستر سیلابی رودخانه‌ها (با توجه به سیلاب با دوره برگشت ۲۵ ساله، بدون سد مخزنی)، ۳- لغو امتیاز کلیه چاههای غیر مجاز بویژه در بستر سیلابی و حریم رودخانه‌ها، ۴- کنترل برداشتها در چاههای مجاز بر مبنای پتانسیل ذخیره آبخوانها با اولویت آب شرب و صنعت و کشاورزی و با انجام طرحهای تغذیه مصنوعی. ۵- جلوگیری از ورود پساب صنعتی، فاضلاب و زباله و لزوم تصفیه آنها. ۶- انتقال بین حوضه ای بویژه با اولویت آب رودخانه زاب و ارس و خزر.

۴-۵-۲۷- شباهت برنامه ایجاد گروه تروریستی داعش و برنامه خشکاندن دریاچه اورمیه

چنانچه در فصل مربوط به ریشه های تروریسم منطقه گفته شد با بوجود آمدن بهار عربی، مردم سوریه برای رهایی از حاکمیت اقلیت ۱۰-۱۵ درصدی حکومت شیعه نصیری اسد با روشهای مدنی و مسالمت آمیز بپا خواستند ولی رژیم اسد تحت حمایت و توصیه ایران و روسیه و در عملیاتی مشترک خونین به شکل بیرحمانه حرکت مسالمت آمیز مردم را سرکوب کردند، و با ادامه مقاومت مردم و سرکوبی خونین عملاً مشروعیت اسد نه تنها در داخل سوریه بلکه در سطح بین المللی نیز زیر سوال رفت، ایران و روس برای ایجاد کسب مشروعیت برای اسد در سطح بین المللی، برنامه ای ویرانگر ریخته و با زمینه سازی (مثل کشتار غیر شیعیان امامیه در عراق و سوریه و آزاد نمودن تروپستهای دستگیر شده)، گروه تروریستی داعش را آفریدند و با بوجود آمدن فضای ترور و وحشت و تبلیغات غلو آمیز در مورد خطر ترور در منطقه، و تبلیغ برای ضرورت ماندن اسد در قدرت برای مقابله با آنها، در صدد کسب مشروعیت برای رژیم اسد بر آمدند، چنانچه در آن قسمت قید گردید ظاهراً ایران و روس، کنترل مالی گروه داعش را با خرید نفت از این گروه در دست دارند و فکر میکنند هر موقع لازم باشد آن را از بین می برند. سوال اساسی در اینجاست آیا چنین برنامه ریزی علیرغم منحوس بودن نفس و ذات برنامه، راه بجایی می برد؟ و کنترل دایمی داعش ممکن است؟

کنترل داعش دارای دو جنبه غیر قابل پیش بینی می باشد.

۱- ایجاد داعش یعنی ویرانی: آنها داعش را آفریدند تا به عنوان یک گروه تروریستی سبب کسب مشروعیت برای رژیم اسد باشد البته که این مشروعیت بطور نسبی قابل کسب خواهد بود ولی برای کدام اسد؟ حالا دیگر اسد مشروعیت یافته (مشروعیت فرضی لا محال) همان اسد قبلی نیست، او دیگر اسد حاکم بر سوریه آباد نیست، اسد جدید بر ویرانه های سوریه حکم می راند، اسد جدید همراه با داعش ساختگی یک ویرانه جدیدی ایجاد کرده اند که مشترکاً بر آن حکم می رانند، حتی اگر داعش تحت کنترل را بتوانند از صحنه سیاست حذف کنند یک مملکت هزینه بر و پر خرجی در کنترل دارند که هر لحظه امکان شکستن دارد و هر لحظه تبعات ویرانی های آن قابل انتقال و قابل سرایت به کشورهای کنترل کننده ایران و روسیه می باشد.

۲- ایجاد داعش یعنی رشد جبهه جدید در بین مسلمانان ضد شیعه امامیه: چنین طرح ویرانگری، تأثیرات روانی بزرگی در عالم اسلام بویژه در بین کشورها و مردم سنی و غیر شیعه امامیه خواهد داشت. آیا ایجاد داعش و کسب مشروعیت برای اسد، مشکلات را حل خواهد نمود؟ آیا شرایط جدید کشتار و ویرانی در سوریه با شرایط قبل از ایجاد داعش یکی است؟ حال دیگر تمامی کشورهای سنی مذهب

از عربستان و مصر و کشورهای خلیج کنگر (خلیج عربی) گرفته تا تورکیه و پاکستان جبهه متحدی علیه ویرانگریهای ایران و روسیه ایجاد کرده اند.

حالا دیگر راهها همانگونه که قبلا در اختیار ایران و روسیه برای حاکمیت در سوریه بود، باز نیست و بازیگران جدید وارد صحنه شده اند و در عین حال جبهه مردمی عظیمی علیه سیاستهای ویرانگر ایران و روس در بین مردم مسلمان بوجود آمده که نتیجه طرح آفرینش داعش می باشد.

شباهت آفرینش گروه تروریستی داعش با ایجاد بحران در دریاچه اورمیه

موضوع ایجاد و کنترل گروه تروریستی داعش، شباهت کاملی با ایجاد بحران در دریاچه اورمیه دارد. حاکمیت فارس فکر میکند با خشکاندن دریاچه اورمیه و عدم برنامه ریزی برای پرورش آرتمیا و عدم گسترش جهانگردی و مراکز طبی دریاچه، هم برای اشتغالزایی و سعادت تورکان آذربایجان مانع ایجاد کرده و هم با وقوع طوفانهای نمک و گسترش امراض مختلف ویرانگر، افسار آنها را برای سوق دادن به مهاجرت در دست خواهد داشت و در عین حال تصور می کند برای قطع خشک شدن دریاچه، کنترل سدها را در دست دارد تا هر موقع بخواهد آنها را باز کند و با رساندن آب به دریاچه، جلو سونامی نمک را بگیرد.

اثرات چنین طرح و برنامه ریزی در مورد دریاچه اورمیه، هم از نظر نحوست ذاتی و فی نفسه‌ی آن، از برنامه ایجاد داعش بزرگتر است در عین حال جبهه بسیار بزرگ ویرانگری در مقابل رژیم امامیه فارس، با دو لشکر بزرگ بوجود می آید، یکی اقلیم و محیط زیست ویران شده‌ی غیر قابل کنترل و غیر قابل پیش بینی که دمار از روزگار امامیون خواهد گرفت، و دیگری مردم به فلاکت نشسته‌ی ای که چاره‌ای جز پاره کردن زنجیرهای تفکر غیر انسانی و غیر اسلامی حاکمیت دیوانه فارس ندارند.

۴-۵-۲۸- راهکارهای سیاسی و اجتماعی احیا دریاچه

راهکار فنی نجات دریاچه به عنوان یک دستورالعمل کلی شامل برداشتن موانع موجود در مسیر جریان رودخانه ها می باشد، جزییات بیشتر در بند مربوط به «راهکارهای فنی نجات دریاچه» ارائه شده است. با توجه به راهکارهای فنی موجود اقدامات سیاسی لازم برای عملی نمودن این راهکارها چگونه باید باشد؟ به نظر می رسد، این راه حل ها به صورت زیر قابل طبقه بندی است:

۱- اوتوریته ملی برای نجات دریاچه

لزوم ایجاد اوتوریته ملی برای نجات دریاچه از آنجا نشات می گیرد که رژیم امامیه فارس نه می خواهد دریاچه نجات یابد و نه می تواند آن را احیا کند، بدین معنی که:

اولا: امامیون فارس بدلیل داشتن تفکرات ویرانگرانه هیچوقت نخواهند خواست دریاچه نجات یابد و تمامی قول های حاکمان فارس شبیه موضوع اتمی همه از روی تقیه و خدعه بوده و هدفشان فریبکاری و وقتگذرانی هست تا دریاچه بطور کامل از حیظ انتفاع بیافتد.

ثانیا: حتی اگر باور داشته باشیم که مثلا بدلیل فشار مردم و یا فشارهای بین المللی این رژیم قبول کند که دریاچه را احیا کند، چنین توانایی فنی و کارشناسی در حاکمیت فارس وجود ندارد و کارشناسان کودنی مثل کردوانی ها و درویش ها با تربیت دانشگاهی امامیه وار، توان سازندگی ندارند.

ثالثا در صورت همکاری مردم و بکار گیری کارشناسان بین المللی برای احیا دریاچه، این رژیم انواع سنگ اندازی های لازم را انجام خواهد داد بویژه با توجه به تجربه ۳۵ ساله رژیم در ایجاد خدعه و تقیه در اعمال انواع کارشکنی ها، شبیه دور زدن تحریمها و صدور ترور و قاجاق با طرفندهای مختلف به اقصی نقاط جهان، بعید نیست که با انواع شگردها مانع موفقیت مردم و کارشناسان غیر فارس و بین المللی در احیا دریاچه گردد. تا بتواند ثابت کند که دیگران نیز نمی توانند این دریاچه را احیا کنند.

۲- ایجاد کنسرسیوم بین المللی احیا دریاچه

چنانچه ایجاد اوتوریته ملی، بویژه در کوتاه مدت امکانپذیر نباشد تنها راه حل ممکن ایجاد فشار برای قبولاندن ایجاد کنسرسیوم بین المللی احیا دریاچه به حکومت امامیه می باشد.

بدین نحو که بشرط تامین بودجه خرید اراضی اطراف رودخانه و خرید آب از ذینفعان و انتقال از زاب و ارس و خزر، مدتی امکان استفاده از آرتمیا و توریسم منطقه به این کشورها واگذار گردد.

مطمئنا چنین راه حلهایی در شرایط ویژه موفق خواهد بود.

همانگونه که در توافق اتمی تاکید شده، توافقه‌ها بر اساس اعتماد به امامیون بلکه بر مبنای سیستم کنترل از طرف سازمانهای بین المللی بویژه سازمان ملل و یونسکو و سازمان محیط زیست جهانی و سازمان حقوق بشر جهانی قابل اجرا خواهد بود. بویژه چنین توافقه‌ها و تضمین های بین المللی برای

همکاری و مشارکت مردم نیز ضرورت دارد مردم بجز اتوریته ملی و یا یک ضمانت بین المللی به هیچ چیزی و مخصوصا به حاکمیت غیرمتعهد فارس هیچوقت اعتماد نخواهند نمود. در این زمینه مطلب مربوط به « همزیستی مسالمت آمیز با حاکمان فارس » می تواند راهگشا باشد.

۳- ایجاد نهضت مردمی و گروهی و فردی، برای نابودی سدها و بندها و موانع موجود در مسیر رودخانه ها و علیه مسئولین و هر کسی که مانع باز شدن راه عبور جریان در رودخانه ها هستند:

مطمئنا این راه جای بحث و تفحص زیادی لازم دارد برای باز شدن موضوع لازم است آن را از جهت های مختلف نگاه کنیم مطلب را با طرح سوال و جواب پی میگیریم:

۳-۱- آیا ما باور داریم؟ که با خشک شدن دریاچه، مردم آذربایجان مجبور به مهاجرت خواهند شد و آیا باور داریم، با خشک شدن دریاچه، تمدن آذربایجان خاموش می شود؟ بگذریم از اینکه تمدن ایران نیز نابود می شود، و در کنار میل نهایی این مسیر به مرگ، آیا باور داریم؟ حتی با شل کن و سفت کن های حاکمیت فارس و ماندن در وضعیت فعلی، علیرغم شیوع انواع سرطانها و امراض قلبی و ریوی، این بیماریها گسترش تصاعدی دارند. اگر اینها را باور داریم آیا فکر میکنید حاکمیت فارس دلش بحال ما خواهد سوخت؟

۳-۲- اگر ما باور داریم که با ماندن سدها و رودخانه ها در شرایط فعلی، در بهترین حالت اگر از امراض ناشی از این وضعیت نمرسیم، مجبور به مهاجرت خواهیم شد، چه ایرادی دارید که با نابود کردن سدها و موانع مسیر رودخانه به چنین سرنوشت احتمالی برسیم. چه کسی مرگ حتمی را بر زندگی محتمل ترجیح می دهد؟

۳-۳- نابودی سدها و نابودی موانع سر راه جریان رودخانه ها، آینده‌ی مشخصی و قابل پیش بینی دارد، در بدترین وضعیت یک شرایطی نسبتا مناسب برای بخشی از جمعیت داشته و بقیه به امید یافتن زندگی بهتر، مجبور به مهاجرت می شوند. (البته این وضعیت تنها در حالتی پیش می آید که حاکمیت فارس استیلای خود را بر آذربایجان حفظ کرده و با غارت مس و طلا و دیگر منابع، مردم را محروم از کار و حقوق اولیه خود نگه دارد و نگذارد مردم، منطقه را توسعه دهند).

۳-۴- در صورت نابودی سدها و نابودی موانع مسیر جریان، چنانچه اتوریته محلی حاکم شود، نه تنها با درآمدهای ناشی از مس و طلا و دیگر منابع طبیعی که بزرگتر از نفت ایران می باشد هم اشتغالزایی و نان برای مردم تامین می شود و در صورتی که بتوانیم احیا دریاچه را تکمیل کنیم درآمد بسیار بزرگتر از نفت در این دریاچه خواهیم داشت.

۳-۵- ممکن است کسی بگوید اگر سدها خراب شود کشاورزی منطقه از بین می رود و همین امکانات هم از بین می رود، و باز عده ای می گویند بالاخره هر چقدر هم امراض زیاد باشد کم و بیش با آنها می سازیم، چرا باید سدها را خراب کنیم و وضعیت را بدتر کنیم؟

در جواب باید گفت که هیچکدام از سدها، تاثیری در کشاورزی منطقه ندارند، مثلاً در دشت سیمینه رود، چپرآباد، نازلو چای و باراندوز و آجی چای و ... که هنوز سدی وجود ندارد، آیا کشاورزی کم می باشد؟ آیا یک قطره آب رودخانه، امکان فرار از دست مصرف کننده ها دارد که ما بیاییم سدی هم برای ذخیره سازی بزنیم؟ در دشت تبریز که هنوز ذخیره سازی نداریم، آیا یک قطره آب رودخانه، امکان فرار از دست مصرف کننده ها دارد که ما بیاییم سدی هم برای ذخیره سازی بزنیم؟

در اورمیه و سلماس هیچ بخشی از اراضی دشت، بجز اراضی کم کیفیت بالای تپه ها و بلندیها از سدها آبی دریافت نمی کنند. یعنی سدها فقط به عنوان عامل اتلاف آب عمل می کنند.

در در دشتهای قوشاچای (میان دو آب) و بوکان و مهاباد و مراغه، سدها، دکوری بیش نیستند، در بهترین حالت سدها فقط ۳۰-۵۰ درصد اراضی را آب میدهند در عین حال تمامی این اراضی چاه دارند و در خشکسالیها بدون اینکه آبی از سد دریافت کنند، اراضی خود را آبیاری می کنند.

این در حالی است که اگر سدی در بالادست رودخانه نبود با تغذیه سفره های آب زیر زمینی وضعیت بمراتب بهتر میشد.

۳-۶- ممکن است کسی سوال کند چرا ۵۰ سال قبل چنین نبود؟ و این همه اراضی فقط بخاطر سدها گسترش یافته اند.

در جواب باید گفت تمامی مسائل گفته شده یک دلیل بیشتر ندارد و آن اینست که تکنولوژی پمپاژ، بسیار پیشرفته شده و در تمامی مناطق یا برق هست و یا با موتورهای دیزلی ارزان بسهولت آب را پمپاژ می کنند، کی ۵۰ سال پیش در هر خانه روستای یک و حتی دو تا پمپ وجود داشت؟ وقتی کمی آب در زرينه رود و سیمینه رود و زولا و آجی چای جریان می یابد در هر روستا شبانه صدها پمپ در رودخانه ها و یا زهکشهای اطراف قرار میدهند و آب را پمپاژ می کنند وقتی صبح شد انگار هیچ اتفاقی نیافتاده است.

۳-۷- متأسفانه حاکمیت فارس و جامعه مهندسی مکتب امامیه فارس، هنوز نتوانسته اند این را درک کنند که در شرایط فعلی جهانی، حتی اگر بخواهیم کل آب رودخانه را مصرف کنیم هیچ نیازی به سد وجود ندارد، همانگونه که سیگار و مواد مخدر در هر خانه شهر و روستایی یافت می شود، انواع پمپها نیز نه تنها یک دستگاه حتی چندین عدد در هر خانه روستایی یافت می شود و با آنها می توان حجمی بسیار بیشتر از حجم سد را در هر لحظه پمپاژ نمود.

به عبارت دیگر حاکمیت فارس در مسیری غلط افتاده و اگر ده درصد هزینه سدها را برای اوتوماسیون سیستم پمپاژ و کنترل چاههای مجاز و غیرمجاز صرف می کرد نتیجه بمراتب بهتری را بدست می آورد. ۳-۷ وجود سدها بزرگترین موانع در راه تغذیه سفره های آب زیرزمینی هستند اگر سدها تخریب نشوند، تمامی سفره های آب زیرزمینی یکی یکی خواهند مرد و مشکل اینجاست که با مردن آنها امکان ترمیم آنها وجود ندارد. در بخش قبلی این موضوع مورد بحث قرار گرفته است. به عبارت دیگر شکستن سدها و جریان یافتن آزادانه آب رودخانه ها مقدمه ای بر تغذیه سفره های آب زیرزمینی هستند.

۳-۸ سدهای حوضه دریاچه اورمیه هیچگونه نقشی در تولید برق منطقه ندارند، ارتفاع سدها و نحوه توزیع آب بنحوی است که امکان تولید برق قابل ملاحظه در آنها وجود ندارد بدین سبب در اکثریت قریب به اتفاق سدهای منطقه نیروگاه برقابی قرار داده نشده است و برق تولیدی ارائه شده توسط مدیریت منابع آب ایران برابر ۸۰ گیگاوات ساعت اعلام شده است. به عنوان مثال میزان تولید برق سالانه در نیروگاه حرارتی تبریز ۳۲۴۰ گیگاوات ساعت در نیروگاه حرارتی سهند ۳۰۰۰ گیگاوات ساعت نیروگاه گازی سبلان ۱۵۰۰ گیگاوات ساعت می باشد. درحالیکه بزرگترین میزان تولید در این سدها حتی با آمار دروغین ۸۰ گیگاوات در سال، کمتر از یک درصد تولید برقابی یک استان می باشد.

به عبارت دیگر تولید برق در سدهای حوضه دریاچه اورمیه نه تنها ارزش اقتصادی قابل قبولی ندارند در مقابل مسئله ای مثل بحران دریاچه اورمیه، حتی ارزش مطرح نمودن هم ندارند.

۳-۹ حاکمیت فارس، یک پروژه اتمی برای ساخت بمب اتمی راه می اندازد و بعد از ۳۵ سال مسیر اشتباهی و خطرناک و ویرانگر را قبول می کنند و تاسیسات ساخته شده را با بتن پر می کنند در حالیکه بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه شده است (البته افرادی ۵۰۰ میلیارد دلار می گویند)، و یا سد بزرگی مثل گتوند با هزینه بیش از ۳ میلیارد دلار دچار مشکل می شود و دستور تخریب آن در دستور کار قرار می گیرد.

منظور از گفتن این مسائل این است که چنین روشهای سعی و خطا، جزئی از ذات حاکمیت فارس و بویژه امامیون می باشد، چه ایرادی دارد راهی را که در حوضه اورمیه برای نابودی منطقه پیموده اند، به عنوان یک اشتباه حساب کنند و از این راه خطرناک برگردند.

آیا حاکمیت فارس تصور میکند که با طرحهای مخرب آنها، میلیونها انسان آذربایجانی به سرطان و امراض قلبی و ریوی و غیره مبتلا می گردد و میلیونها مردم آواره می شود و منطقه ای ویران می شود، و آنوقت عده ای می نشینند این مرگ را تماشا می کنند؟

۳-۱۰- کل هزینه ای که برای سدها و بندهای حوضه دریاچه اورمیه صرف شده به زحمت به اندازه هزینه سد گتوند خواهد بود چرا باید بر ادامه راه غلط و مهلک اصرار شود، آیا فکر نمی کنید دیگران هم راههای خطرناک شما را به خودتان بر می گردانند.

۳-۱۱- ممکن است کسی موضوع کنترل سیلاب را دلیل بیاورد و گویا سدها حداقل منفعتش کنترل سیلابهای بزرگ بوده و بدین دلیل باید باقی بمانند.

در جواب باید گفت سیلابها فقط در جایی خطر آفرین می باشد که استانداردهای موجود مراعات نمی شوند، اگر بستر سیلابی رودخانه ها در مناطق کشاورزی و همچنین استانداردها در مناطق شهری و مناطق مسکونی روستا مراعات گردند خطری نمی تواند منطقه را تهدید نماید.

وقتی یک رودخانه ای با بستر سیلابی با حدود ۷۰۰ متر عرض را به ۱۰۰ متر کاهش دهیم بطور طبیعی ما شرایط را برای خطرات مختلف مهیا کرده ایم، لذا لازم است در وهله اول استانداردهای موجود در این زمینه را چه در مناطق کشاورزی و چه در مناطق مسکونی مراعات کنیم همانطوری که در کل دنیا اینکار را می کنند.

فصل چهارم، قسمت ششم

۴-۶- نتیجه گیری

۴-۶-۱- لزوم کار فرهنگی

کار فرهنگی و تبلیغات برای افشا بنیادهای دروغین و خیالی پانفاریسیسم و مذهب امامیه فارس از دو جنبه لازم و مفید است، اولاً پوچی، سستی تفکر آنها به مردم شناسانده می شود، دوم اینکه مردمان در این مقایسه، فرهنگ و مذهب خود را شناخته و به درستی آن پی برده اعتقاد راسخ تری پیدا می کنند. وقتی دنیا به این نتیجه رسیده که ایران طرفی قابل اعتماد نبوده و باید دائماً تحت کنترل قرار بگیرد باید ملتمان نیز عدم وجود صداقت در فرهنگ و عمل حاکمیت فارس را بطور دائم در هر کاری، در هر برخوردی و در هر خرید و فروشی در نظر داشته باشد.

(در گفتن این نکته منظور اشاره به توافقنامه اتمی بین غرب و حاکمیت فارس می باشد که برای اولین بار و بطور استثنایی در توافقنامه چنین قید گردیده است که : این توافقنامه، نه براساس اعتماد به طرف ایران، بلکه بر اساس کنترل و نظارت و راستی آزمایی دائمی اعمال ایران تهیه و امضا گردید).

از مهمترین کارهای فرهنگی، آشنا نمودن مردم به شیوه های توطئه، حيله ها، و تجربه های گذشته در مورد استفاده از لمپنها مثل اسیدپاشی، بهم زدن اجتماعات، آزار اذیت مردم، کشتار در سینما رکس آبادان، قتلهای زنجیره ای، ترور افراد، می باشد، در کنار اینها افشا مظالم اقتصادی و بایکوت اقتصادی اجتماعی و خبری آذربایجان توسط حاکمیت خدعه گر فارس و افشا مسائل مربوط به دریاچه اورمیه جزئی از وظایف هر انسان آزاده و حق طلب و مسلمان می باشد.

۴-۶-۲- افشا فرهنگ و دین منحط و نژادپرستانه حاکمیت فارس

در افشا فرهنگ منحط حاکمیت فارس باید بر افشاگریهایی مثل موارد ذیل تکیه شود:

- ادعای پنج اصل به عنوان اصول دین امامیه یک نوع ظاهر سازی می باشد زیرا امامیه فارس در عمل بجز دو اصل دین امامیه به هیچ چیز دیگر اعتقاد ندارند یکی اصل امامت یعنی خدا دانستن امامانی مثل خمینی و دومی اصل پنهان دین امامیه اعتقاد به تحریف قران و در واقع نفی دین اسلام است.

- تقیه امامیه فارس هیچ چیزی نیست بجز توجیه هر نوع دروغ و خدعه و اختلاس و دزدی.

- استفاده از حشیش یا بنگک جزئی از فرهنگ فارسهای باستان بوده و الان نیز در بین فارسها رواج دارد.

- زن ستیزی یکی از اصولی است که در فرهنگ و مذهب امامیه نهادینه شده است.

- خرافات از خصوصیات اصلی کتابهای مذهبی فارسها می باشد.

- مذهب امامیه فارس دارای مبانی نژادپرستانه است

- ترور در فرهنگ فارسگرایی نهادینه شده است آنها ترور را با کشتن بزرگان اسلام مثل عمر و علی و حسین شروع کردن و با فرقه اسماعیلیه حسن صباح و با استفاده از مواد مخدر ادامه دادند و الان نیز در هر تروری که در اقصی نقاط دنیا اتفاق می افتد دست دارند.

- لمپنیسم و لات بازی جزئی از فرهنگ حاکمیت فارس است، در تمامی مجادلات سیاسی نقش بازی می کند در زمان شاه، اشرف و پری، شعبان بی مخ و طیب سردمدار بودند و در دوران امامیه، دهنمکی‌ها و عبدی‌ها و حزب الهی‌ها و سر دسته‌های عزداربها این راه را ادامه می دهند.

- آتش زدن سینما رکس آبادان، بمب گذاری در اماکن مقدس و قتل‌های زنجیره ای، اسید پاشی و ... حوادثی هستند که در همه اینها انگشت اتهام بسوی روحانیت و حاکمیت فارس می باشد.

- حاکمیت فارس در پخش و حمل مود مخدر در ایران و اقصی نقاط جهان بیشترین نقش را دارد.

- سیاستمداران فارس تفکراتی دیکتاتور مابانه دارند و در مطرح نمودن این افکار هیچگونه احتیاطی نمی کنند به عنوان مثال داریوش همایون چنین می گوید: «دمکراتیسم مولود هرج و مرج و موجد هرج و مرج، به سخت ترین بحران‌های خود در کشور ما گرفتار شده است... ما همواره پیش‌بینی کرده‌ایم که با حکومت‌های دموکرات و با طرز تفکر لیبرال نمی‌توان این کشور را اداره کرد ... ما همیشه گفته‌ایم که از دمکراسی به جز هرج و مرج و نفاق، به جز بی نظمی و بی نقشه گی و به جز اتلاف وقت گرانبهای ملت در این حساس ترین دوران‌های تاریخ، هیچ انتظار دیگری نمی‌توان داشت».

- تفکرات نژادپرستانه، زن ستیزی و عرب ستیزی و تورک ستیزی و اسلام ستیزی جزئی از فرهنگ حاکمیت فارس می باشد این موضوع را در تمامی نوشته‌های نویسندگان و شاعران فارس اعم از فردوسی و دقیقی و ابن ندیم و صادق هدایت و ملک الشعرای بهار و غیره می توان دید.

۴-۶-۳-افشا اعمال غارتگرانه حاکمیت فارس

حاکمیت غارتگر فارس با تمام توان برنامه ریزی می کند تا منابع تجدیدپذیر آذربایجان مثل دریاچه اورمیه، آرتمیا، توریسم و منافع طبی دریاچه، نابود گردد ولی در عوض منابع تجدیدناپذیر همین دریاچه را شامل عناصر نایاب (نمک) را بطور شبانه روزی غارت شده و به مناطق فارس نشین حمل می شود، با تخریب لایه های نمک دریاچه، فقط گرد و غبار سرطانزا نصیب مردم می شود و ترافیک حمل ناشی از نمک ها، تصادفات و مرگ های جاده ای به مردم می رسد.

حاکمیت استعمارگر فارس با تمام توان برنامه ریزی می کند تا منابع تجدیدناپذیر معادن مس سونگون، انجرد، شبستر، قرنق، و یکان را سالانه بیش از ۱۰ میلیون تن سنگ از آذربایجان به کرمان و تهران حمل کند و با تولید ۲۰۰ هزار تن مس در سال، یک میلیارد دلار درآمد مردم آذربایجان را غارت نماید، در حالیکه متخصصین و حتی کارگر ساده را نیز در این معادن از مناطق فارس نشین می آورد تا مبادا مبلغ ناچیزی از این درآمد به تورکان آذربایجان برسد و در عوض همین کارگران تورک را با حداقل مزد در کرمان و مناطق فارس نشین بکار میگیرد تا در آنجا فرهنگ آنها را نابود نماید. در حالی که با چنین درآمدی می توان برای یکصد هزار نفر شغل ایجاد نمود.

مضافاً حکام فارس در غارت مس منطقه، چنان تخریبی را در محیط زیست آذربایجان بوجود می آورند، علاوه بر اینکه مردم به انواع امراض مبتلا می شوند، آیندگان نیز برای ترمیم این زخمهای انسانی و تخریبات آب و خاک دچار مشکلات عدیده ای خواهند شد.

حاکمیت بی کفایت فارس با تمام توان برنامه ریزی می کند تا منابع تجدیدناپذیر معادن طلای زره‌شوران و آق دره تکاب و ماکو، سلماس، شاهین دژ و سردشت به میزان سالانه حداقل ۲,۲ تن شمس طلا را بدون اینکه حتی یک کارگر ساده از تورکان آذربایجان را در آنجا استخدام نماید چپاول و حداقل صدها میلیون دلار در سال منفعت بردارد و در عوض با انواع کارهای غیر استاندارد سموم این معادن را به طبیعت رها نموده و علاوه بر اینکه محیط زیست طبیعی را تخریب می کند، آبهای زیرزمینی را آلوده کرده و مردم را به انواع امراض مبتلا می نماید.

حاکمیت بی لیاقت فارس علاوه بر اینکه مردم آذربایجان را از نعمتی مثل آرتمیا محروم نموده تا مبادا برای یک میلیون نفر مردم آذربایجان اشتغالزایی ایجاد شود حتی در غارت و چپاول معادن مس و طلای آذربایجان که حداقل یکصد هزار نفر متخصص و کارگر نیاز دارد تلاش می کند مردم منطقه حتی از دست یافتن به نان شب محروم نماید.

حاکمیت بی کفایت فارس علاوه بر نابودی منابع تجدید پذیری مثل آرتیمیا، و چپاول معادن تجدیدنپذیر مس و طلا و عناصر نادر نمک دریاچه اورمیه و صدها معدن دیگر، غارت و نابودی آثار باستانی و تاریخی آذربایجان را به آغازاده های نژادپرست اجاره می دهد.

عملکرد حاکمیت جاهلانه فارس بسیار بدتر از کار استعمارگران غربی می باشد زیرا استعمار غرب ضمن چپاول معادن و منابع، لاقط کارگران بومی منطقه را بکار می گرفت و لقمه نانی نصیب آنها می گردید، ولی حاکمیت استعماری فارس چنان برنامه ریزی میکند که حتی یک نفر آذربایجانی نتواند در آنجا کار کند.

شاید حاکمیت ماقبل تاریخ فارس، با عقل و هوش سرشار کوروش وار و انوشیروان وار خود از عملکرد استعمار غرب این درس را یاد گرفته که نباید کوچکترین صنّاری به مردم منطقه برساند و این مردم را باید به روز سیاه بنشانند و آینده آنها را هم باید نابود کند.

عملکرد حاکمیت وحشیانه فارس در سوریه نشان داد که اینها در حمایت از حکومت ظالم شیعه اسد با جمعیت ۱۰ درصدی، این پتانسیل را دارند! (در واقع داشتند) که ۴۰۰ هزار نفر را قتل عام کنند و ده میلیون نفر مردم مظلوم را آواره کنند، البته این را در دوره حق طلبی حزب خلق مسلمان با تهدید بمباران تبریز نیز می خواستند امتحان کنند، هر چند حالا دیگر چاقوی حاکمیت درنده فارس گند شده است ولی حرص و طمع آنها برای غارت منابع مناطق داخل مملکت همچنان بقوت خود باقی است و هنوز از غارت مال مظلومان تحت ستم نترکیده اند

در مقاله ای در نشریه راه فردا می نویسد، در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، با برنامه ریزی نژادپرستانه، بودجه عمرانی استان کرمان چند برابر بودجه عمرانی استانهای آذربایجان و اردبیل و زنجان و همدان بوده است، در انتها چنین مطلبی را می نویسد کاش همین سرمایه گذاری های تبعیض آمیز در منطقه گشایشی ایجاد می کرد و حداقل مردم معمولی فارس، از آن بهره می بردند، البته در کوتاه مدت آنها سود زیادی بردند ولی برنامه ریزی ها چنان غیر علمی و غیرفنی بود که در عرض کمتر از ۵ سال کلیه تجهیزات خریداری شده بلا استفاده مانده و پوسیدند و میلیاردها دلار سرمایه گذاری خاکستر شد و به هوا رفت در واقع حاکمیت بی عرضه فارس توانایی بررسی علمی برای برداشتن سود برای خودی هایشان را نیز ندارند.

۴-۶-۴-۴ افشا بر نامه ریزبهای غیر علمی حاکمیت فارس در حوضه دریاچه اورمیه

- سطح دریاچه اورمیه ۵۰۰۰ کیلومتر مربع و سطح حوضه دریاچه ۵۲۰۰۰ کیلومتر مربع است. رودخانه های حوضه، سالانه ۵-۷ میلیارد مترمکعب آب دریاچه را تامین می کنند.

سطح آب دریاچه اورمیه بعد از سال ۱۳۷۵ علیرغم کاهش و افزایش مقدار بارندگی، افت پیدا کرده و دریاچه در حال خشکیدن است. از آنجاییکه دریاچه دارای ۸-۱۰ میلیارد تن نمک میباشد در صورت خشک شدن آن و وقوع طوفانهای نمک کل منطقه آذربایجان تا مرکز ایران به کویر تبدیل شده، انسانها نابود و یا مجبور به مهاجرت می شوند.

- در حوضه دریاچه ۵۵ سد در حال بهره برداری است که ۲ میلیارد مترمکعب آب در سال ذخیره می کنند، بزرگترین رودخانه های حوضه، زربینه رود، سیمینه رود، گدار، و مهابادچای هستند که ۶۶ درصد آب دریاچه را تامین می کنند. سد زربینه رود با تنظیم بیش از ۲ میلیارد مترمکعب آب و در واقع اتلاف آن، یک سوم آب دریاچه را به عهده دارد.

- بیش از ۷۰ درصد چاههای نیمه عمیق حوضه غیر مجاز می باشند و نقش عمده ای را در خشک شدن دریاچه دارند.

- سدهای مخزنی، بندهای انحرافی و نهرهای سنتی در مسیر رودخانه با عقب مانده ترین تکنولوژیها بهره برداری و نگهداری می شوند و دشمنان درجه اول دریاچه اورمیه هستند.

- یکی از مشکلاتی که در بدنه حاکمیت فارس و بویژه در قوه قضاییه وجود دارد عدم آشنایی روحانیت بی سواد و مافیایی فارس به قوانین آب می باشد.

- دریاچه اورمیه یک منبع لایزال تجدیدپذیر و منبع غذایی می باشد که فقط پرورش آرتمیا در این دریاچه، می تواند سالانه حداقل ۵-۱۰ میلیارد دلار درآمد داشته باشد، و بطور مستقیم و غیرمستقیم برای یک میلیون نفر اشتغالزایی ایجاد نماید، چنین درآمدی با منابع درآمد نفت و گاز کشوری مثل ایران برابری میکند با این مزیت که آرتمیا منبع تجدیدپذیر است در حالیکه نفت بزودی تمام می شود.

تلاش استعمارگران برای جلوگیری از احیا دریاچه، با هدف نابودی منبع درآمد لایزال، برای مردم منطقه انجام می گیرد، خشک شدن دریاچه نه تنها موجب از بین رفتن چنین درآمد و اشتغالزایی بزرگ می شود در عین حال با تخریب اقلیم موجب شیوع انواع بیماریها و نابودی زمین های کشاورزی و منابع انسانی منطقه می گردد.

- با اطمینان می توان گفت پس از ساختن سدها و بندها، محاسبه غیر علمی بستر سیلابی و حریم رودخانه ها و واگذار کردن آنها به دیگران برای کشت غیرمجاز و متعاقبا دزدی غیرمجاز آب، توطئه ای است که برای نابودی کامل دریاچه اورمیه انجام می دهند.

- کل درآمد حاصل از محصولات کشاورزی حوضه دریاچه، حداکثر یک میلیارد دلار می باشد که در مقایسه با ارقام ناشی از پرورش آرتمیا برابر ۵-۱۰ میلیارد دلار و ارقام ناشی از درآمد گردشگری و مراکز درمانی گل و آب دریاچه بسیار ناچیز خواهد بود.

- در کنار خشک شدن دریاچه اورمیه **خطر بزرگتر دوم**، تخلیه بی رویه پساب های خطرناک شیمیایی کارخانجات، فاضلاب و زباله های شهری به رودخانه های منتهی به دریاچه می باشد. متأسفانه ارگانهای دولتی کوچکترین اهمیتی به این موضوع نمی دهند انگار همگی دست به دست داده اند تا دریاچه اورمیه را به هر نحو ممکن نابود نموده و برای آیندگان غیر قابل استفاده نمایند.

- از نظر فنی دو راه حل اساسی برای احیای دریاچه اورمیه وجود دارد، راه حل اول تخصیص منابع آبی حوضه آبریز برای دریاچه، و راه حل دوم انتقال آب از منابع دیگر خارج از حوضه آبریز مانند انتقال آب رودخانه زاب، ارس، و دریای خزر، به منظور احیای نسبی آن می باشد. ولی حاکمیت بی کفایت فارس تن به هیچکدام از این راه حل نمیدهد.

- از نظر سیاسی ۳ راه حل پیشنهاد می گردد، ایجاد او توریته ملی برای نجات دریاچه، ایجاد کنسرسیوم بین المللی احیا دریاچه، و نهایتاً ایجاد نهضت مردمی و گروهی و فردی، برای نابودی سدها و بندها و موانع موجود در مسیر رودخانه ها و علیه مسئولین و هر کسی که مانع باز شدن راه عبور جریان در رودخانه ها هستند.

۴-۶-۵- همزیستی مسالمت آمیز با حاکمان فارس

مواردی مثل تجربه تاریخی، تفکر تقیه وار شیعه امامیه، تجربه دوران حاکمیت فارس در زمان پهلویها و امامیه ها و تفکر و نوشته های سیاستمداران و روشنفکران فارس نشان می دهد: حاکمیت فارس برای پیشبرد سیاستهای خود راهی جز اعمال دیکتاتوری ندارد و بقول داریوش همایون «ما همواره پیش بینی کرده ایم که با حکومت های دموکرات و با طرز تفکر لیبرال نمی توان این کشور را اداره کرد».

کسانی که امید بر اصلاحات تدریجی در نظام حاکمیتی فارس و بوجود آمدن دمکراسی را دارند باید به این سوال پاسخ دهند آیا حاکمیتی که با آمدن دمکراسی مرگش فرا می رسد می تواند با دمکراسی زمینه مرگ خود را فراهم نماید؟ آیا تاکنون یک حزب دمکرات فارس وجود داشته است؟ آیا همزیستی مسالمت آمیز بجز ایجاد شرایط مساوی اوتوربته سیاسی نظامی در شرایط دیگر امکان پذیر است؟ با توجه به تجربه یک قرن اخیر و تجربه سوریه بجرئت می توان گفت: حاکمان فارس، تسلط بر ویرانه این کشور را بر حاکمیت دمکراتیک کلیه اقوام و گروهها ترجیح می دهند.

اعتماد بر حاکمان فارس تجربه ایی تاریخی را سراغ ندارد و بر عکس، نقیض توافق بسیار دیده می شود: نقض «توافق قوام پیشه وری» توسط حکومت فارس، نمونه مبرهن بر عدم اعتماد به این حاکمان است. -توافق عرفی در موضوع نجات خمینی توسط آقای شریعتمداری، و نقض این توافق توسط خمینی چیزی جز وجود تئوری عدم اعتماد به حاکمان فارس نمی باشد.

-وعده های روحانیون امامیه به مردم در واقع یک توافق نانوشته بین آنها و مردم بود در حالیکه بعد از پیروزی امامیون کلیه این وعده ها کنار گذاشته شد و حتی خود خمینی صراحتا می گوید خدعه کردم. -توافق رضاخان با گروهها برای تاسیس جمهوریت، پس از تحکیم پایه های قدرت انکار گردید.

-توافق اتمی در بین دول جهان و حاکمیت فارس بدینجا ختم شد که چنین نوشته شود: این توافقنامه نه بر اساس اعتماد طرفین بلکه بر مبنای کنترل دائمی حاکمیت ایران (فارس) تنظیم شده است.

بر مبنای موارد فوق آیا احزاب و اقوام غیر فارس چنین ابزار کنترلی را دارند؟ به عبارت دیگر آیا بدون ایجاد چنین امکانی می توان به توافق رعایت دمکراسی و آزادی و توزیع عادلانه منابع موجود با حاکمیت فارس اعتماد نمود؟

بر مبنای موارد فوق تنها راه همزیستی مسالمت آمیز با فارسها، آفریدن راهکارهای کنترل حاکمان فارس در محدوده سرزمینی کوچک آنها می باشد، ایجاد نظام صلح مسلح بین حاکمان فارس و حاکمان غیر فارس و بویژه تورکان ایران تنها راه همزیستی مسالمت آمیز می باشد.

برای بدست آوردن قدرت برابر و صلح مسلح در این همزیستی چگونه باید عمل نمود؟:

آیا کشتن به شیوه ای که فارسها و روسها در سوریه و جاهای دیگر می کشند یکی از راه حل هاست؟

آیا برای گرفتن حق و حقوق خود و برای جنگیدن، باید مثل فارسها و روسها بیرحم بود و بدون ملاحظه به بزرگ و کوچک، فقط باید کشت؟ و ماکیاولیسم کور تا کجا قابلیت کاربرد دارد؟

آیا ممکن است پانفارسها روزی به کمک تورکها بیایند؟

حوادث تاریخی چنین کمکی را سراغ دارد؟ و تفاوت‌های فرهنگی و مذهبی چنین امکانی را میدهد؟

۴-۶-۶- قیام چه زمانی جایز است

قیام علیه ظالم چه زمانی و در چه شرایطی باید انجام شود. قیام حداقل دارای اصول زیر می باشد:

۱- قیام کننده باید دوست و دشمن را بشناسد و به عبارتی راه درست را از راه غلط تشخیص دهد. چنین آگاهی هر چند بصورت فردی نیز ممکن است ولی صحیح ترین راه آن ایجاد تشکلهای صنفی و اجتماعی و سیاسی در هر محله و شهر و نهایتا تجمع در قالب گروههای مختلف و احزاب می باشد.

۲- استمراریت بر منکر از طرف مقابل وجود داشته باشد.

۳- باید به اثر قیام ایمان و اطمینان کافی داشته باشد و در واقع قیام سبب ازدیاد مفسده و از بین رفتن امنیت و امکانات حتی کم موجود نشود. مسلمانان اولین راه، در مقابل حاکم ظالم را صبر می دانند. مثلا مردم با ظلم حاکمیت امامیه مخالف هستند ولی کی می شود قیام کرد، مسئله اینجاست که علیرغم ظلمهای زیاد حاکمیت امامیه بالاخره امنیتی هر چند نیم بند و جانبدارانه وجود دارد و ناموس و مال مردم تا حدودی به خاطر ترس حکومت از مردم هم شده حفظ می شود لذا قیام در اینگونه موارد باید با رعایت مسائل متعدد مطرح گردد و در واقع قیام نباید سبب ازدیاد مفسده شود بطوریکه همین امنیت نیم بند اقتصادی و اجتماعی بدتر گردد. به عبارت دیگر باید قیام دورنمای بهتری نسبت بوجود آمدن امنیت سیاسی اجتماعی داشته باشد.

۴- قدرت و امکان لازم را داشته باشد و بداند در این زمینه مفسده ای وجود ندارد. وجود تشکیلاتهای شناخته شده جزئی از این امکانات می باشد، به عنوان مثال تنها راه نجات تورکان آذربایجان ایجاد تشکیلاتهای لازم در محلات و شهرها و در بین دوستان و آشنایان می باشد، با در نظر گرفتن مسائل امنیتی، شبکه های اجتماعی می تواند در بسیاری از موارد به عنوان شناخت اولیه افراد از همدیگر مورد استفاده قرار گیرد.

۵- در کنار تمامی مسائل فوق حق اعتراض مسالمت آمیز و مبارزه منفی جهت اخطار به ظالم جزئی از حقوق اولیه مردم بوده و مردم باید از هر فرصتی برای مطرح نمودن آن در مقابل ظلم استفاده کنند. و از هر فرصتی برای ایجاد تشکل های مردمی و صنفی و سیاسی اجتماعی استفاده کنند.